

آردبیل در گذر گاه قارونج

قائیف: بابا-صفری

جلد سوم

# اردبیل

در گذرگاه تاریخ

جلد سوم

تألیف

بابا صفیری



اردبیل در گذرگاه تاریخ - جلد سوم

تألیف : باباصغری

چاپ دوم : بهار ۱۳۷۱

تیراژ : ۳۰۰۰ جلد

ناشر : دانشگاه آزاد اسلامی - واحد اردبیل

چاپ و صحافی : چاپخانه بهمن - تهران

---

حق طبع و نشر مخصوص مؤلف است و نقل مطالب  
آن بدون ذکر مأخذ ممنوع میباشد.

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

گردآوری مطالب و چاپ و نشر مجموعه حاضر، که مجلد سوم از کتاب «اردبیل در گذرگاه تاریخ» است، توفیق مجددی است که خداوند متعال بر ما عنایت فرموده و قسمت دیگری از آرزوی ما را در این زمینه تحقق بخشیده است.

ما نخستین روزی که بنوشتن تاریخ زادگاه خود آغاز کردیم باور نداشتیم که بتوانیم رویدادهای این خطه تاریخی را در حد یک کتاب گرد آوریم، یا تنها یک رشته از سرگذشت پیشینیان خود را برشته نگارش در آوریم. امروز که بیاری خدا بچاپ سومین جلد آن دست یافته ایم، بدرگاه اوستاس می گزاریم و از این حیث که توانسته ایم تاریخیچه ای از چگونگی رشته های گوناگون زندگی مردم این سامان در حدود مقدمات فراهم آوریم خود را کامیاب می دانیم.

جمع آوری مطالب این جلد از کتاب وقت بیشتری از ما گرفت و بیش از دو جلد گذشته ما را بدقت و کوشش واداشت. دقت از جهت حفظ امانت تاریخ و کوشش از لحاظ جمع آوری بیشترین مطالب ممکن. و در هر حال با وجود مشکلات زیاد خوشوقتیم که تا آنجا که توانستیم هر دو منظور را بجای آوردیم و سختی ها را تحمل کردیم.

قسمت اعظم سختی ها را معاصر بودن خود ما با بخش بالنسبه زیادی از وقایع بوجود می آورد. زیرا در دو مجلد پیشین کار عمده ما نقد و بررسی اسناد باقی مانده از دیگران و تنظیم مطالب بر مبنای آنها بود. ولی بیشترین آنچه که در این کتاب آمده وقایعی است که در زمان حیات خود ما رخ داده و اینک مائیم که بعنوان دست اول آنها را می نویسیم و بصورت سندی برای دیگران می گذاریم و جای دریغ و افسوس خواهد بود اگر در آنها از جهت واقعیت ها کم و زیادی رخ دهد یا خدای نا کرده خواست و تمایلات ما دگر گونیهای در نقل و بیان آنها بوجود آورد.

ما در مجلّات پیشین گفته ایم که تاریخ را تنها سرگذشت شاهان و جهانگشایان، جنگها و صلحها، شکستها و پیروزیها... نمی دانیم و



بیش از هر چیز چگونگی زندگی مادی و معنوی گذشتگان را تاریخ آنان می‌پنداریم و با این اندیشه است که حتی سرگرمیها و تفریحات و مثلاً «لُوپُرت داش» بازی کردن آنها را نیز در قلمرو آن بحساب می‌آوریم. چیزیکه ممکن است برخی از خوانندگان کم‌مایه ارزش آنها را در نیابند و یا هرآینه آنها را جزو سرگذشت گذشتگان بشمار نیاورند.

با این اعتبار است که در این مجلد، علاوه بر رویدادهای اجتماعی، از تعلیم و تربیت، فرهنگ و هنر، تفریحات سالم، علما و دانشمندان اردبیل هم سخن بمیان آورده در زمینه کشاورزی، دامداری، صنعت، بازرگانی، راهها و نیز تاریخچه طب و بهداشت در این سامان مطالبی عنوان نموده‌ایم و امیدواریم که با همهٔ نقص احتمالی در محضر دانش پژوهان مورد قبول یابد.

جا دارد که در این مقدمه بموضوع گرانی این جلد از کتاب نیز اشاره کنیم و تأسف خود را از این حیث بیان داریم.

مطالب این کتاب، در آستانهٔ انقلاب تاریخی ۱۳۵۷ در ایران، آمادهٔ چاپ بود. در آن زمان هزینهٔ چاپ نسبت بگذشته‌ها زیاد بنظر می‌رسید. ما با این اندیشه که «از بین بردن گرانی‌ها از اهداف مهم انقلاب است» چنین پنداشتیم که بعد از بثمر رسیدن آن و استقرار حکومت جمهوری اسلامی هدفهای مذکور تحقق می‌یابد و کتاب حاضر، با هزینهٔ کمتر چاپ و با بهای مناسب برای فروش عرضه می‌شود؛ غافل از اینکه حملهٔ ابلهانهٔ دولتمردان نابخرد عراق بخاک ایران، و پیش آمدن جنگی که برای هر دو ملت مسلمان همسایه، ناخواسته ولی برای جنگ افروزان منطقه و عوامل جاه‌طلب آنها کمال مطلوب بود، کشور ما را با مشکلات اقتصادی سنگینی مواجه می‌سازد و تحریم اقتصادی ایران، از طرف زمامداران بداندیش کشورهای صنعتی جهان نیز قیمت‌ها را چند چندان بیشتر می‌گرداند!...

چهار سال بامید رفع این مشکلات صبر کردیم و چون دست یافتن به «ارزانی» را در شرایط موجود تقریباً محال دیدیم با نگرانی از اینکه مبدا عمر پایان برسد و یادداشتهای جمع‌آوری شده، که حاصل سالها زحمات مؤلف و در عین حال مجموعه‌ای از تاریخ یک منطقه باستانی

است، از بین برود تن باین گرانی دادیم و فی المثل دستمزد حروفچینی و چاپ یک «فورم» هشت صفحه ای را، که در جلد اول فقط ۹۰۰ ریال بود، با هزاران خواهش و تمتی به ۱۱,۰۰۰ ریال طی کردیم و قیمت کاغذ، اجرت صحافی، بهای جلد و روکش آنرا نیز در مقیاسهای زیاد پذیرفتیم و وقتی ۳۰٪ کارمزدی را که کتابفروشها برای فروش می گیرند با بهای تعدادی از کتاب، که بهرحال باید بطور رایگان بمراکزی مثل دانشگاهها، کتابخانه های عمومی و غیره اهدا شود، به جمع و تقسیم افزودیم قیمت روی جلد را همان رقم تمام شده قرار دادیم و جز این چه می توانستیم کرد؟!

ذکر این نکته را، بر سبیل سپاسگزاری، لازم می دانیم که جمعی از دوستان و همشهریان تحصیلکرده، در تهران و اردبیل، بیش از خود ما بچاپ و نشر این کتاب علاقه داشتند و گاهی در اینباب بیصبری نشان می دادند تا آنجا که برخی از آنان، با اطلاع از سنگینی هزینه ها، پیشنهادهای همیاری مالی نموده حتی چکهای سفید امضا شده ای در جهت تأمین قسمتی از هزینه کتاب برای ما فرستادند که با اظهار امتنان بآنان بازپس دادیم و بدین سبب، در اینجا نیز از آنان تشکر می نمائیم.

از خدا می خواهیم که مندرجات این کتاب را نیز در مورد تاریخ اردبیل باستانی مفید گرداند و عنایت خود را برای تألیف و نشر جلد چهارم، که مکمل مطالب سه جلد گذشته خواهد بود، شامل حال ما فرماید. بمته تعالی و کرمه.

**بابا - صفری**

**تیر ماه ۱۳۶۲**



## فهرست مندرجات

مطالب این کتاب نیز، غیر از مقدمه ای که ملاحظه فرمودید، به پنج گفتار تقسیم شده است:

## گفتار یازدهم

اردبیل از سوم شهریور ۱۳۲۰ تا انقلاب ۱۳۵۷

صفحه ۹

مقدمه

### فصل اول

وقایع اردبیل از شهریور ۱۳۲۰ تا تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان

صفحه ۱۳

استقرار ارتش سرخ در سر بازخانه اردبیل

» ۱۴

تشکیل پایچراغها و شبگردی در محلات برای تأمین امنیت

» ۱۵

رفع حالت جنگی نیروهای مهاجم و تشکیل مجدد شهر بانی و کلانتریهای اردبیل

» ۱۷

ورود نیروی نظامی ایران و تشکیل مجدد پادگان اردبیل

» ۲۰

فحطلی مصنوعی در اردبیل

» ۲۵

ترتیب جیره بندی نان و برقراری پسته

» ۲۶

کمیابی مایحتاج عمومی

» ۳۰

پارتنی نویسی

» ۳۱

گشایش شعبه حزب توده در اردبیل

» ۳۸

انتخابات دوره ۱۴ مجلس شورایی در اردبیل

### فصل دوم - فرقه دموکرات آذربایجان

» ۴۱

فرقه دموکرات آذربایجان و نگاه کوتاهی بچگونگی تشکیل آن

» ۵۰

اعلام رسمی موجودیت فرقه

» ۵۳

تشکیل کنگره ملی یا مجلس مؤتسان آذربایجان

» ۵۶

تشکیل اولین مجلس ملی آذربایجان و برنامه دولت خودمختار آن

» ۵۸

تسلیم لشکر تبریز و بازگشت استانداز

## فصل سوم

### اردبیل از آغاز پیدایش فرقه تا سقوط حکومت ملی آذربایجان

- ۶۳ صفحه ۱  
وضع اجتماعی اردبیل در آستانه تشکیل فرقه
- ۶۸ » مسافرت پیشه‌وری باردبیل قبل از تشکیل فرقه دموکرات
- ۷۱ » چگونگی تشکیل فرقه در اردبیل
- ۷۷ » انتخابات در اردبیل برای مجلس مؤتسان و مجلس ملی آذربایجان
- ۷۸ » جلوگیری ارتش سرخ از اقدامات نیروی تأمینیه در اردبیل
- ۸۰ » «ترور» رئیس زندان اردبیل
- ۸۴ » پخش سلاح در روستاهای اردبیل
- ۸۸ » سقوط پادگانهای ارتشی در بخشهای اردبیل
- ۹۲ » تسلیم پادگان اردبیل
- ۹۶ » تغییرات اداری پس از تسلیم پادگان اردبیل و مبارزه‌های داخلی اعضای فرقه
- ۹۸ » مردم اردبیل پس از تسلیم پادگان
- ۱۰۱ » کشتن میرغلام منصوری
- ۱۰۴ » پایان کار فرقه
- ۱۰۹ » ۲۱ آذر ۱۳۲۵ در اردبیل
- ۱۱۹ » ورود ستون ارتش باردبیل
- ۱۲۳ » کمیسیون تصفیه

### فصل چهارم — بعضی از رویدادهای اردبیل از برجیده شدن

#### حکومت فرقه تا ۱۳۵۷ خورشیدی

- ۱۲۵ صفحه ۱  
مسافرت شاه باردبیل
- ۱۲۸ » آتش سوزی بازار اردبیل
- ۱۳۴ » اردبیل در وقایع ملی شدن صنعت نفت
- ۱۳۹ » اردبیل و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲
- ۱۴۳ » سفرهای شاه در ۲۵ سال آخر سلطنتش باردبیل

## گفتار دوازدهم

فرهنگ و معارف در تاریخ اردبیل:

## فصل اول - تعلیم و تربیت در اردبیل

تاریخچهٔ تعلیم و تربیت

صفحه ۱۵۱

### مبحث اول تعلیم و تربیت قدیم

صفحه ۱۵۶

برنامه های تحصیلات قدیمه

» ۱۵۷

دورهٔ کودکستان در تعلیم و تربیت قدیم اردبیل

» ۱۶۱

طرز تعلیم در مکتبخانه های قدیم اردبیل

» ۱۶۵

تنیبهات در مکاتب قدیمهٔ اردبیل

» ۱۶۸

بازی کودکان در مکتبخانه های اردبیل

» ۱۷۱

مرحلهٔ دبستان یا مرحلهٔ دوم تحصیلات قدیمه در اردبیل

» ۱۷۴

مرحلهٔ سوم تحصیلات قدیمه در اردبیل

» ۱۷۹

دورهٔ عالی تحصیلات قدیمه

### مبحث دوم - تعلیم و تربیت جدید

#### بخش اول - مدارس ملی اردبیل

صفحه ۱۸۵

مدرسهٔ نصریه یا ادبیه

» ۱۸۷

مدرسهٔ جعفریه

» ۱۸۹

مدرسهٔ شرافت

» ۱۹۰

هیئت نشر معارف

» ۱۹۳

مدرسهٔ رشیدیه و روشن

» ۱۹۶

مخالفت با معارف جدید

» ۱۹۸

شادروان میرزا حمیدآموزگار

» ۲۰۱

شیخ الاسلام محمد قدس

» ۲۰۵

میرزا مستبب رهبر

» ۲۰۶

دبستان تدین

» ۲۱۰

مدرسهٔ هدایت

» ۲۱۲

مدارس ملی دیگر

#### بخش دوم - مدارس دولتی اردبیل

» ۲۲۰

مدارس حومهٔ اردبیل

صفحه ۲۲۱

آستارا

» ۲۲۲

خلخال، مشکین، بيله سوار و گرمی

» ۲۲۵

رؤسای معارف اردبیل

» ۲۲۷

### فصل دوم- نهادهای فرهنگی دیگر در اردبیل

» ۲۲۹

چاپخانه های اردبیل

» ۲۳۲

کتابخانه ها و قرائتخانه های اردبیل :

» ۲۳۵

رادیو تلو یزیون اردبیل

» ۲۳۸

ورزش در اردبیل

» ۲۴۳

### فصل سوم- هنر در تاریخ اردبیل

» ۲۴۴

نقاشی و مجسمه سازی و خطاطی

» ۲۴۵

معماری و سبک خانه سازی

» ۲۴۹

سبک حمامهای قدیم اردبیل

» ۲۵۱

موسیقی و آواز

» ۲۵۴

تآتر

» ۲۵۸

سینما و عکاسی

» ۲۵۹

رقص

### فصل چهارم- بازیها و تفریحات سالم اردبیلیها در گذشته

(برای احتراز از اطاله فهرست از ذکر اسامی بازیها در اینجا خودداری شد.)

» ۲۷۷

بازیهای دختران

» ۲۸۳

قصه و داستان

» ۲۹۰

### فصل پنجم- علما و دانشمندان اردبیل

یادداشت: اسامی علماء و دانشمندان بترتیب حروف تهجی در متن کتاب منظور شده

است و برای احتراز از اطاله فهرست از آوردن نام آنها در این قسمت خودداری گردید.

## گفتار سیزدهم

اقتصاد در گذشته های اردبیل

صفحه ۳۷۱

### فصل اول- کشاورزی و دامداری اردبیل

## مبحث اول— کشاورزی اردبیل

- صفحه ۳۷۶  
» ۳۷۸ آب و هوای اردبیل  
» ۳۷۹ بارندگی در اردبیل  
» ۳۸۰ رودهای اردبیل  
» ۳۸۴ نهر بالخلو  
» ۳۸۵ نهر گلنغان، نهر اتردی و نشنه رود  
» ۳۸۷ قره سو، قوری چای  
» ۳۸۹ احداث چاه برای آبیاری  
» ۳۹۲ آبهای زیرزمینی  
» ۳۹۴ مناطق مستعد برای احداث سد  
» ۳۹۷ روشهای زراعت در اردبیل  
» ۳۹۸ آنچه در اردبیل بیشتر کشت و برداشت می شود  
» ۴۰۱ درختان و رُستنه‌های دیگر  
» ۴۰۲ آفات نباتی و حشرات و خزندگان موذی  
» ۴۰۱ حیوانات وحشی  
» ۴۰۲ جنگل و مراتع

## مبحث دوم— دامداری در اردبیل

- » ۴۰۶ دامهای اردبیل  
» ۴۱۱ زنبور عسل

## فصل دوم— معادن و صنایع اردبیل

### مبحث اول— معادن اردبیل

- » ۴۱۶ آبهای معدنی اردبیل  
» ۴۱۷ آبگرم گامیش گولی  
» ۴۲۲ آبهای دیگر سرعین  
» ۴۲۵ آب و یلادره  
» ۴۲۶ آب معدنی سردابه  
» ۴۲۹ آبهای معدنی نیر  
» ۴۳۰ آبهای معدنی دیگر



## فصل سوم - صنایع اردبیل

### فصل چهارم - بازرگانی و راههای اردبیل

» ۴۵۳	مبحث اول - بازرگانی اردبیل
» ۴۵۷	صادرات اردبیل
» ۴۶۲	واردات اردبیل
» ۴۶۴	تجارتخانه های اردبیل
» ۴۶۷	صرافی در اردبیل
» ۴۶۸	سقوط بازرگانی اردبیل
» ۴۷۰	مبحث دوم - راههای اردبیل

## گفتار چهاردهم

### پزشکی و بهداشت در گذشته های اردبیل

» ۴۷۵	تحصیلات طبای قدیم
» ۴۷۷	پزشکان اردبیل در یک قرن گذشته
» ۴۸۰	انواع بیماریها
» ۴۸۳	ترتیب معالجه
» ۴۸۶	داروخانه های لردبیل
» ۴۸۷	داروهای قدیم
» ۴۸۸	نمونه ای از دستوره های پزشکی قدیم در اردبیل
» ۴۹۲	بهداشت در گذشته های اردبیل

## گفتار پانزدهم

### نقدها و نظریات خوانندگان در مورد مطالب مجلدات پیشین

صفحه ۵۰۰	یک تذکار از خود مؤلف
» ۵۰۱	نقدی از آقای سید لطفعلی حبیبی
» ۵۰۲	نامه ای از آقای امیر احمدی
» ۵۰۲	رفع یک ابهام تاریخی بوسیله آقای فتحعلی امینی

- » ۵۰۳ یادآور بهائی از طرف آقای رزاق خیر
- » ۵۰۴ نامه ای از شادروان محمد افراسیابی
- » ۵۰۵ توضیحاتی از آقای دکتر یوسف معماری
- » ۵۱۲ نقدی از آقای حاج علی نجات
- » ۵۲۱ وبالآخره یک نظریزشکی از آقای دکتر حسن نجف زاده



## گفتار یازدهم

اردبیل از شهریور ۱۳۲۰ تا آغاز انقلاب ۱۳۵۷

در مجلدات اول و دوم این کتاب از گذشته های اردبیل سخن  
گفتیم و آن مقدار از وقایع این خطه باستانی را که میسر بود، از  
دورانهای قدیم تا شهریور ۱۳۲۰ خورشیدی، با جمال آوردیم.  
مقدمه:

اکنون برای رعایت ترتیب تاریخی، این گفتار از جلد سوم را بوقایع اردبیل از بعد از سوم  
شهریورماه آن سال اختصاص می دهیم و اتفاقات قابل ذکر آن منطقه را در اینجا  
می آوریم و چون اصولاً حوادث و اتفاقات ایران از آن سال، یعنی ۱۳۲۰ تاکنون زیاد و  
تحولات اجتماعی و سیاسی بسیار وسیع است، برای آنکه جایی برای گفتارهای دیگر  
نیز باقی باشد ایجاز و اختصار را در آن رعایت می کنیم و شرح آنها را بدانشمندان معاصر  
اردبیل، که ای بسا شاهد و ناظر آنها بوده اند، و نیز جوانان اندیشمندان سامان، که مسلماً  
در آینده در اینباره بمطالعاتی خواهند پرداخت، واگذار می نمایم.

در گفتار ششم مجلد دوم ورود سر بازان شوروی را، در حوالی ظهر روز دوشنبه سوم  
شهریور ۱۳۲۰ بشهر اردبیل، بیان کردیم و سرگذشت تأثرآور اردبیلیان را در آنروز و  
روزهای هولناک بعد، یادآور شدیم و گفتیم علیرغم آنکه در شهر شایع شده بود که  
نیروی کمکی از تهران آمده در گردنه «صائین» جلوی سپاهیان روس را گرفته است،  
طولی نکشید که از رادیوها شنیده شد «مهاجمین از زنجان و قزوین نیز گذشته بقصد  
تهران پیش می روند».

اردبیلیها از آنچه در خارج از این شهر می گذشت ناآگاه بودند و چون سیمهای تلگراف و تلفن قطع و هیچگونه آمدورفتی نیز صورت نمی گرفت رابطه ای با خارج و منجمله تهران و تبریز نداشتند و تنها بعد از باز شدن راهها و عادی گشتن تقریبی اوضاع، که کمی بیش از سه هفته بطول انجامید، با وصول برخی از جراید مرکزی دریافتند که رضاشاه، بر اثر فشار دولتهای مهاجم از سلطنت کنار گرفته و بوسیله انگلیسی ها بسوی جزیره «موریس» در اقیانوس هند و مجاورت سواحل شرقی آفریقا حرکت داده شده است. استعفای رضاشاه بنفع فرزند ذکور ارشدش «محمد رضا پهلوی»، که بر طبق قوانین ولیعهد او بود، صورت گرفت و محمدعلی فروغی، نخست وزیر وقت، روز ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ متن استعفا نامه و یرا در مجلس شورایملی قرائت نمود.

در آتروز محمد رضا پهلوی با تشریفات لازم بمجلس آمد و بعنوان دومین پادشاه خاندان پهلوی، برای حفظ تمامیت ارضی ایران و صیانت قانون اساسی و اجرای کامل اصول آن، همچنین تأمین آزادی و رفاه و سعادت ملت سوگند یاد کرد.

این کارمقارن با زمانی بود که قسمت اعظم ایران تحت اشغال ارتش بیگانه بود. در خزانه مملکتی برای پرداختهای ضروری دولت پولی پیدا نمی شد. قشون ایران، بر اثر خیانت فرماندهانش، از هم پاشیده، نظم و نظام آن در هم ریخته بود. وکلانی که دیروز در مجلس شورایملی، عروسک مآب و بامدح و تعریف از رضاشاه قیام و قعود می کردند، امروز بنام «نماینده مردم» آهنگهایی را در راه «وطن پرستی!» ساز کردند. «ملت دوست نما» یان فرصت طلب با تعلیماتی که، بقول دسته های مخالف شبها از سفارتخانه های خارجی می گرفتند، روزها اتحادیه و حزب بر پا می داشتند و بجای آنکه در این گیرودار هول انگیز، بالا تفاق بفکر نجات وطن و صیانت ناموس ملی باشند، مشکلات گوناگونی بوجود می آوردند. دولتها را، که اعضای آنها نیز از قماش خود اینها و بنا بمشهور اکثرأ منتخب نمایندگان سیاسی کشورهای اشغالگر بودند، استیضاح می کردند و برای وجیه المله شدن، با چماقهای تکفیر سیاسی و اجتماعی بر سر این و آن می کوفتند و بیش از اشغالگران وطن، مستقیم و غیرمستقیم، در حفظ منافع دولتهای بیگانه کوشش می نمودند.

قحطی طبیعی و مصنوعی، با چهره‌گریه خود ملت را با استیصال مواجه می‌ساخت و سوداگران بی‌انصاف با توسل بانواع حيله‌ها، چنانکه معمول آنهاست، دمار از روزگار مردم برمی‌آوردند. بیکاری و درماندگی بیش از پیش بر جامعه و افراد سنگینی می‌کرد و اساس امنیت اجتماعی را تهدید می‌نمود. یاغیگری قبایل داستان دردآور دیگری بود و خبرهائی که از یورش آنها به قراء و آبادیها، ونهب و غارت و ای بسا قتل مردم، می‌رسید آدمی را سخت تحت تأثیر قرار داده و اندوهگین می‌ساخت.

این قبیل بی‌نظمی‌ها اختصاص به پایتخت و یا مناطق بخصوصی نداشت و گرچه در اصل از پایتخت سرچشمه می‌گرفت ولی مانند دواير مواجی، که از افتادن سنگی در وسط استخری بوجود می‌آید و بتدریج بکناره‌های آن می‌رسد، همه نقاط مملکت را فرا می‌گرفت. با این تفاوت که هر چه از پایتخت دورتر می‌شد اثرات آن بیشتر خودنمائی می‌کرد و اردبیل هم یکی از این نقاط بود.

شهرها هم مثل انسانها خوشبخت و بدبخت دارد و سعادت یا نکبت گاهی در سرنوشت آنها پیدا می‌شود. اردبیل از جمله نقاطی است که در دو سه قرن اخیر از خوشبختی‌ها بهره کمتری داشته است. مراجعه اجمالی بگذشته‌های ایران نشان می‌دهد که این خطه، با آنکه در تمام گرفتاریهای مملکت بقدر دیگر نقاط آن و گاهی بیشتر سهم و بهره داشته جانفشانیهای قابل تقدیری در اعتلای عظمت این مرزوبوم نموده است، و حتی با آنکه بقول مورخان استقلال سیاسی و وحدت جغرافیائی ایران بعد از انقراض ساسانیان، بدست یکجوان سیزده ساله از این شهر احیا گشته و تجدید افتخارات این کشور باستانی با فداکاریهای رادمردان و شجاعان اردبیل صورت گرفته است؛<sup>۱</sup> با اینحال هیچگاه درخور فداکاریها یا ارزش خدماتش از خوشی‌های آن بهره نگرفته و بقول معروف بمانند مرغی شده است که در عزا و عروسی سهم او نا کامی و قربانی گشته است و صد حیف که کنون هم چنین است.

## فصل اول

### وقایع اردبیل از شهریور ۱۳۲۰ تا تشکیل فرقهٔ دموکرات آذربایجان

ما در جلد دوم اشاره کرده‌ایم که مقارن با ورود سربازان مراجعت‌فراریان: روس، گروهی از مردم اردبیل، بویژه مالکین و ثروتمندان خانواده‌های خود را برداشته، با هر وسیله که ممکن می‌شد، ولو با پای پیاده، راه دهستانها را پیش گرفتند و از شهر بدر رفتند. خروج از شهرها، در چنین مواقعی سابقهٔ تاریخی دارد بویژه در اردبیل، که غالباً در گذشته‌های خود معرض تاخت و تازهای بسیاری بوده است. در آن یورشها مردم از شهر می‌گریختند و با صرفنظر کردن از مال و سامان، جان خود را بدر می‌بردند. در قرون پیش که جنگل به شهر نزدیک بود غالباً فرارها بدان ناحیت صورت می‌گرفت و چنانکه «یاقوت حموی» مؤلف «معجم البلدان» در حملهٔ مغولها با اردبیل اشاره کرده، مخفی گاههای جنگل پناهگاهی برای مردم آنجا بشمار می‌آمد.

علاوه بر هجومهای تاریخی در ایامی که بیماری همه‌واگیری، مثل وبا و طاعون و حصه و غیره نیز شیوع می‌یافت آنهاییکه امکان خروج داشتند از شهر بدر رفته بدهستانها، مخصوصاً در کوهپایه‌ها، روی می‌آوردند و بدان وسیله، بدون آنکه بعلت علمی آن آگاه باشند از ابتلای به بیماری در امان می‌ماندند.

آنچه درخور توجه است اینست که دهقانان آنروزگار از فطرت نیک انسانی بهرهٔ زیادی داشتند و با گرمی داشتن مقدم چنین مهمانان لاعلاج، برادر وار با آنها یاری و همدردی می‌کردند. صد حیف که در این روح جوانمردی نیز در سنوات اخیر ضعف و فتوری راه یافته و سودجویی مادی، گاهی توأم با ناجوانمردی در بعضی جا جانشین آن گشته است.

در سوم شهریور مذکور، آنانکه به دهستانها رفته بودند با مهر و محبت روستائیان روبرو گشتند و چند روزی از آن ایام پراضطراب را در آنجاها گذرانیدند. آنان

می‌ترسیدند که اگر بشهر در آیند مورد بی‌مهری ارتش سرخ قرار گیرند و بنام آنکه «بورژوا» هستند از «کمونیستها» اذیت و آزاری به بینند ولی چون کم‌کم به واهی بودن این تصویری بردند بخانه و کاشانه خود بازگشتند.

با همهٔ محبتها و مهمان‌نوازیهایی که دهقانان در حق اینان بعمل می‌آوردند باز اقامت در بیرون از مسکن و منزل مألوف برای آنها ناگوار بود و اضطراب و نگرانی روحی، آسایش واقعی را در آنجا از آنها سلب می‌نمود و بیخبری از آنچه در شهر می‌گذشت ناراحتی سنگینی در خاطر آنان بوجود می‌آورد.

در گفتارهای پیش گفته‌ایم که قبل از سلطنت رضاشاه

استقرار ارتش سرخ در «نارین قلعه» تاریخی، محل استقرار ساخلوی اردبیل بود. در

سربازخانه اردبیل: اوایل سلطنت وی و مقارن با سازمان یافتن ارتش ایران،

احداث ساختمانهای بخصوصی، برای «فوج ۱۱ قهرمان

اردبیل» در برنامه ارتش منظور گردید و در کنار شهر، در مجاورت جاده اردبیل به تبریز در

محوطهٔ وسیعی بناهای بزرگی برپا شد و بنام «سربازخانه» مورد استفاده هنگ اردبیل

قرار گرفت.

این محیط کم‌کم وسعت یافت و حتی فرودگاه کوچکی نیز در جنوب آن بوجود آمد

و این فرودگاه همان بود که روسها پس از ورود به اردبیل، در نشست و برخاست

هواپیماهای جنگی خود از «بانده» خاکی آن استفاده نمودند.

سربازخانه ابتدا محل استقرار «فوج ۱۱ قهرمان اردبیل» بود. فوجی که با عشق و

علاقهٔ سرهنگ «کلبعلی خان» به بهترین وضع روز درآمد و در ارتش ایران اسم رسمی

یافت. ۱. بعدها که ساخلوی اردبیل به تیپ و سپس، یعنی اواخر سال ۱۳۱۹ خورشیدی،

به لشکر توسعه یافت این محوطه مرکز لشکر شد.

روز سوم شهریور، ارتش شوروی پس از ورود بشهر، سربازخانه را نیز اشغال کرد

ولی چون شب فرا رسید بنا بمقتضیات حالت جنگی، آنجا و نقاط دیگر را که در اختیار

گرفته بود، رها کرده از شهر بدررفت. از فردای آنروز، که سربازخانه آماده و ملاحظات

۱- در این مورد بمطالعه که در صفحه ۳۰ مجلد دوم این کتاب نوشته شده است مراجعه فرمائید.



تأمینی از جهت استقرار در آن فراهم گردید، آندسته از سپاه روس، که می بایست در این منطقه بماند، بدانجا نقل مکان کرد و تا اواسط اردیبهشت ماه ۱۳۲۵ خورشیدی، که ارتش سرخ ایران را تخلیه نمود، سر بازخانه را در تصرف داشت.

صبح روز دوشنبه سوم شهریورماه ۱۳۲۰ با وجود حملهٔ  
تشکیل پایچراغها و  
شوگردی در محلات  
برای تأمین امنیت:  
شوپیماهای شوروی باردبیل، ادارات دولتی کما فی السابق  
تشکیل یافت و کارمندان آنها، هر چند که مراجعینی  
نداشتند، طبق مرسوم در سر کار خود حاضر شدند و گرچه از

ترس «تأمینات شهر بانی» امکان گفتگو در باب حملهٔ روسها نداشتند با اینحال دوسه ساعتی در اطاقهای خود باقی ماندند و چون خبر حملهٔ ارتش سرخ در شهر شیوع یافت و بازار و دکانها تعطیل گردید آنها نیز محل کار خود را ترک کردند و بدین طریق ادارات دولتی و سازمانهای دیگر نیز بلا تکلیف بسته شدند.

شک نیست که با چنین واقعه ای کلانتریها نیز قادر بانجام کاری نبودند و افسران و پاسبانان آنها، مثل افراد شهر بانی بخانه های خویش بازگشته تغییر لباس دادند و با نگرانی از سرنوشت خود درصدد یافتن پناهگاهی برآمدند. در نتیجه شهر بکلی فاقد پاسدار و نگهبان قانونی گشت و تزلزل امنیت عمومی مسئله نگرانی آوری برای ساکنین آن بوجود آورد.

در چند روز اول حادثه ای پیش نیامد و شاید بدانجهت بود که افراد ناباب نیز بر اثر سرعت پیشامدها مبهوت گشته گوئی از تصرف شهر خود بوسیله ارتش بیگانه کریخت شده بودند، ولی دوسه روز دیگر، که تقریباً وضع بصورت عادی بازمی گشت، تأمین امنیت مردم، بویژه در شبها، که شهر بعلت خاموشی چراغها در ظلمت و تاریکی فرو می رفت، مورد توجه بزرگان محل قرار گرفت و سرانجام هر محله برای خود قرارگاهی ترتیب داد و از جوانان و مردان ساکن محله، با تعیین نوبت مشخص، دسته های سیاری بوجود آورد که شبها با چوب و چماق در کوچه های محله می گشتند و بجای پاسبانان رسمی، برای صیانت خانه ها از تجاوز برخی نابکاران احتمالی پاس می دادند.

محلّی را که بعنوان قرارگاه این شبگردان انتخاب می شد «پای چراغ» می گفتند و

در آنجا وسایلی مثل چای و بخاری برای استراحت کسانی که از گشت بازمی گشتند، مهیای می ساختند.

اطلاق این نام بدان قرارگاهها در آنروز صورت نگرفت بلکه از سالها پیش این کلمه یک عنوان شناخته شده بحساب می آمد و تا آنجا که بنظر می رسد بدوران جنگ بین الملل اول مربوط می گردد. زیرا بگفته سالخوردگان در آن ایام هم این شهر بوسیله نیروهای بیگانه اشغال گردید و پاسداریهایی برای حفظ نظم و امنیت از طرف اردبیلیان آنروز بوجود آمد و این نام بوسیله آنان، برای قرارگاههای پاسداران بکار برده شد. پای چراغها مدتی برجای ماندند و تا روزیکه کلاتریها از نو تشکیل یافته رشته انتظامات را در دست گرفتند بحراست از محلات و خانه های مردم پرداختند.

رفع حالت جنگی نیروهای تبلیغات ارتش ایران در دوران قبل از شهریور ۱۳۲۰، در باب مهاجم و تشکیل مجدد قدرت رزمی و وسایل جنگی آن بسیار قوی بود و تا آنجا اثر شهربانی و کلاتریهای داشت که «از لحاظ داخلی» مردم ایران آنرا شکست ناپذیر اردبیل: می دانستند و «از حیث جهانی» نیز دول منطقه آنرا یک

نیروی مقتدر بحساب می آوردند. بویژه آنکه دولی مثل ترکیه، عراق و افغانستان نیز با انعقاد پیمان سعدآباد با آن اتحاد داشتند.<sup>۱</sup>

بهمین ملاحظات ارتش شوروی هنگام حمله بایران، با وجود آنکه به سپاه و تجهیزات خود در جبهه جنگ با آلمان، نیاز مبرمی داشت و با آنکه از طرف دولت انگلستان اطمینان کاملی در باب بی اثر گذاشته شدن پیمان سعدآباد بدست آورده بود، با اینحال برای آنکه غافلگیر نشود و در حال مبادا «نیروی مقتدر ارتش ایران و هم پیمانان؟!»، را درهم بشکند با تعداد زیادی سر باز و انواع مختلف سلاحهای جنگی حمله خود را آغاز کرد ولی چون ارتش ایران بر اثر خیانت

۱- این اتحادیه و نظایر آنها، که بر طبق نقشه و خواست ابرقدرتها بوجود می آید فقط برای حفظ منافع خود آنها صورت می گیرد و روزیکه آنها بخواهند همانند توپی که بادش خالی شود خودبخود بی اثر گشته از بین می رود. پیمان سعدآباد یکی از آنها بود که بوسیله انگلیسی ها بین کشورهای افغانستان، ایران، ترکیه و عراق بوجود آمد و در شهریور ۲۰ که منافع انگلستان حمله بایران را ایجاب نمود از بین رفت.

سراش، که بقول جراید آنروز دست نشانندگان سیاست انگلستان بودند، در همان لحظات اولیه متلاشی گشت نیازی برای استفاده از آنها پیدا نشد.

تدابیر نظامی مدتها پس از فروکش کردن حالت حمله نیز فرماندهان شوروی را از هر گونه آمادگی رزمی باز نداشت و یکانهای ارتش سرخ را در ایران، و بالطبع در اردبیل، بحال آماده باش نگه داشت، ولی با گذشت روزگار، بویژه وضع قرارداتی با دولت ایران، و کسب اطمینان از اینکه هیچ خطری، اعم از نیروی نظامی یا دستجات چریکی، آنها را تهدید نمی نماید، روسها کم کم قسمتهائی از ارتش خود را بجهت جنگ با آلمان اعزام داشتند و ساخلوی خود را در این شهر بحداقل ممکن تقلیل دادند.

کار این دسته از سربازان روسی برقراری رابطه با یکانهای مستقر در نقاط دیگر بود و مثل دیگر ساخلوهای شوروی در شهرهای ایران، امنیت پشت جبهه را تأمین می نمود. آنها بظاهر با مردم و ساکنان شهر کاری نداشتند و در مسائلی مثل امنیت سکنه و تأمین وسایل رفاه مردم عملی انجام نمی دادند. و گرچه همه امور منطقه طبق صوابدید کنسولخانه شوروی در اردبیل، که پس از سوم شهریور تشکیل یافت، انجام می گرفت با اینحال کلیه این امور را از وظایف سازمانهای دولتی ایران می دانستند و خود در آنها مداخلاتی نمی کردند.

امنیت یکی از کارهای فوری و ضروری بود و برای تأمین آن تشکیل شهربانی لازم می نمود. از اینرو با موافقت فرمانده پادگان و مأموران سیاسی شوروی در تهران و اردبیل، شهربانی این شهر با دو کلانتری از نو تشکیل یافت و تعدادی تفنگ و فشنگ در اختیار آنها گذاشته شد و آنعه از افسران و پاسبانان که در شهر مانده بودند بخدمت دعوت گردیده با پوشیدن لباس رسمی، بر مبنای مقررات قبلی کار خود را آغاز نمودند.

سابقاً گفته ایم که هنگام حمله روسها بایران، شخصی بنام «حسنعلی شهروزی» فرماندار اردبیل بود. او که بر اثر وضع حمل همسرش نتوانست مثل افسران ارتش و دیگر مأموران عالیرتبه دولتی فرار کند اضطراراً در این شهر باقی ماند و با موافقت روسها بعنوان فرماندار کماکان مرجع امور منطقه گردید. ولی با دگرگونی اوضاع و تفاوت موقعیت جدید، با دوران قبل از حمله روسها، مأموریت شخص دیگری لازم بود تا متناسب با

اوضاع روز عمل کند و در راه نجات وطن از این پیشامد تأثر بار، بنحو شایسته ای کوشش نماید. از اینرو پس از آنکه کارها اندکی عادی گشت و راه آمد و شد بین اردبیل و تهران باز گردید شهروزی از این ولایت رفت و شخص با تجربه تر دیگری بنام «میرزا کریمخان مبصر روشنی» بجای او فرماندار اردبیل شد.

کریمخان مرد مسنی بود و قبلاً بعنوان مأمور وزارت خارجه مدتها در «عشق آباد» و قفقاز سابقه خدمت و آشنائی با روسها و خَلقیات آنها داشت. این بود که روسها او را محترم می داشتند و بمقدار زیادی بدو اعتماد می کردند و چه بسا که موافقت روسها و ابراز قبلی چنین اعتمادی از ناحیه آنها، از عوامل مؤثر در انتخاب او بفرمانداری اردبیل بود. زیرا در آنزمان دولت ایران سعی داشت که مأموران ولایات تحت اشغال نظامی بیگانه را با صلاحدید آنها برگزیند تا در عمل مشکلی پیش نیاید. کریمخان پس از ورود ب اردبیل توانست با آنها حسن روابط برقرار نماید و گرفتاریهائی را که بین عمال دولت، یا مردم اردبیل با مأموران و سر بازار شوروی در این منطقه پیش می آمد بنحو شایسته ای برطرف سازد. اقدامات او در تحکیم موقعیت شهربانی و کلانتریها بسیار مؤثر افتاد و تشکیل پادگان نظامی ایران در اردبیل نیز بمقدار زیادی با تلاشهای او صورت گرفت.

در مجلد دوم اشاره کرده ایم که «سرتیپ قادری» فرمانده ورود نیروی نظامی ایران و لشکر ۱۵ اردبیل، ظهر روز یکشنبه دوم شهریور ماه ۱۳۲۰ محل خدمت خود را رها کرده باتفاق خانواده اش رهسپار تهران گردید. از اینرو پادگان اردبیل در روز حساس سوم شهریور وضع بلا تکلیفی یافت و چون سر بازخانه مورد حمله هوائی روسها قرار گرفت سر بازار هر قسمت بصلاحدید فرمانده خود و بدون هدف از آنجا خارج شده بسمت ارتفاعات

۱- در آن ایام یکی از افسران شوروی، بر اثر اصابت تیر در اردبیل بقتل رسید. روسها بشدت از این کار رنجیده گشتند و اگر غیر از کریمخان فرماندار دیگری در این شهر می بود واکنش سختی نشان می دادند. او با تدبیر و حسن روابطش با مأموران روسی موضوع را بنحو رضایت بخشی فیصله داد. و سرانجام با این عنوان که افسر مذکور هنگام پاک کردن سلاحش مورد اصابت تیر خود قرار گرفته، بچنین امر مهمی پایان بخشید.

«صائین» براه افتادند و پس از آنکه با بدترین وضع و بدون هیچگونه نقشه و برنامه و خورد و خوراک مقداری راه رفتند بالا جبار سلاحهای خود را در بیابانها ریختند و درجه داران و سرbazان، با در آوردن لباسهای رسمی خود و غالباً با یک پیراهن، بخانه های خویش در شهر یا روستاها بازگشتند.

امروز که چهل سال از آن تاریخ می گذرد بیاد آوردن وضع سرگردانی بویژه آوارگی و مراجعت سرbazان با آن هیئت و کیفیت، اشک در دیدگان آدمی می آورد و خیانت اولیای مملکت، بدین سرزمین و مردم آن، ناخودآگاه زبان آدمی را بنفرین و لعن بر آنها می گشاید و از خدا می خواهد که چنین وضعی هرگز برای ارتش ایران پیش نیاید.

باری سلاحهای آنروز ارتش ایران غالباً تفنگ «برنو» و مسلسل کوهستانی بود که با قاطر حمل می شد و در اردبیل چند عراده توپ نیز وجود داشت که بنا بنوشته های جراید آنروز جدیداً از تهران باین شهر فرستاده بودند در حالیکه گلوله های آنها پیادگانهای دیگر در شرق کشور ارسال شده بود. تفنگهای مزبور و فشنگهای آنها بهترین هدیه ای بود که در این گیرودار نصیب روستائیان، بویژه شاهسونها و عشایر، گردید و قسمت اعظم آنها در همان روزهای اول بوسیله آنان از بیابانها جمع آوری شده ناپدید گشت.

بدست افتادن این سلاحها و از بین رفتن پاسگاههای ژاندارمری، که حافظ امنیت در خارج از شهرها بود، بعضی از اشرار مجال داد تا در بیابانها دست بتعدی و آزار باز کنند و با حمله بمسافران و روستاهای منطقه، ناامنی هائی بوجود آورند. یا برخی از آنان مثل «میش خان» خلخالی درصدد بدست آوردن حکومت منطقه و کسب قدرت سیاسی و نظامی بزرگتری برآمده با مسلح کردن جمع معتنابهی از طرفداران خود، مشکلاتی برای دولت ایران و نگرانیهای برای قشون اشغالگر در پشت جبهه های جنگ ایجاد کنند.

فرماندهان شوروی بنا بمصالحی مایل نبودند که دراینموارد مستقیماً دخالت کنند و علاوه بر تلفاتی که در جبهات جنگ داشتند در پشت جبهه نیز خود را با چنین دستجاتی درگیر سازند. بدینجهت مصلحت در آن دیدند که این طغیانها را با دست خود ایرانیها فرو نشانند و بآرتش از هم پاشیده ایران، در مقیاس کوچکی که برای آنها قابل «کنترل»

باشد، اجازه تشکیل و استقرار مجدد در اردبیل و آذربایجان بدهند و آتشیانی را که ممکن بود بوسیلهٔ ملی گرایان، یا فعالیتهای طرفداران آلمان در ایران، در مبارزه با اشغالگران روشن شود بدست آنها خاموش سازند.

در اجرای این منظور بود که سرهنگ «جان پولاد» نامی از افسران آذربایجانی ارتش ایران، همراه با تعدادی افسر و درجه دار و سرباز که جمعاً بالغ بر دو یست نفر می شدند، در میان استقبال پرشور مردم بدین شهر آمد و چون سربازخانه در تصرف ارتش سرخ بود سالاریه را، که ساختمان کوچکی در ضلع شرقی باغملی بود، در اختیار گرفت و کم کم از بناهای نیمه تمامی که در محل نارین قلعه سابق احداث گشته بود، و امروزه محل استقرار بیمارستان بوعلی و شهرداری اردبیل است، نیز استفاده کرد.

ما یکبار دیگر نیز در مجلد دوم این کتاب گفته ایم که استقلال هر کشور برترین ناموس مردم آن کشور است و ارتش ملی مظهر این مجد و عظمت می باشد. از اینرو روزیکه ستون مزبور به شهر می رسید مردم با شور و شوق فراوان دکان و بازار را بسته به پیشواشتافتند و زن و مرد، بزرگ و کوچک، صفهای طولانی در مسیر آن تشکیل داده با هلهله و شادی از آنان استقبال کردند.

یادآوری این صحنه شور و هیجان مردان و زنان روس را بخاطر می آورد که پس از شکست آلمان نازی، در جنگ جهانی دوم، و هنگام ورود سربازان ارتش سرخ به آبادیها و مناطق آزاد شده خویش، از خود نشان می دادند با این تفاوت که هنوز اردبیل از اشغال بیگانه آزاد نشده بود.

ما وقتی در اینباب می اندیشیم که اردبیلیها از ورود ارتش خود بشهر خویش خوشحال می شوند؛ مردم «اوکراین» از آزاد شدن سرزمینشان، از اشغال آلمانها، شادمان می گردند؛ «ویتنامی»ها از طرد مهاجمان آمریکائی از کشور خود احساس غرور می کنند؛ الجزایریها از راندن فرانسویهای استعمارگر از میهنشان مسرور و شادمان می شوند... چنین می پنداریم که وطن دوستی یک امر غریزی و یک ودیعه الهی برای انسانهاست و حتی حیوانات نیز بدون استثنا به چنین امری سخت پایدارند و برای

صیانت لانه و کاشانه خود بقدر توانائی قیام می نمایند.<sup>۱</sup>  
 بهر حال پادگان اردبیل کم کم وسعت یافت و با فرو نشاندن قیامها و ناآرامیها، موقعیت خود را در منطقه بدست آورد و بتدریج از جهت تشکیلاتی، از گردان به هنگ و سرانجام بصورت یک تیپ درآمد و تا روز ۲۳ آذرماه ۱۳۲۴ خورشیدی، که بالاجبار تسلیم دموکراتهای آذربایجان شد، عامل بزرگی در راه حفظ امنیت و مهمتر از همه سبب دلگرمی و تقویت روحیه وطندوستان شهرستان گردید.

بنظر مردم اردبیل قحطی یکی از بلیات آسمانی است که در طول تاریخ گاه و بیگاه در این منطقه بظهور رسیده و سبب گرفتاری مردم و ازین رفتن نفوس کثیری گردیده است.

#### قحطی مصنوعی در اردبیل:

ما مجال نیافته ایم که همه کتابها و نوشته های گذشتگان را در اینمورد بخوانیم و دوره های نزول این بلیه را در این منطقه، تا آنجا که احياناً در آنها ثبت و ضبط شده است، استخراج کرده در اینجا بیاوریم ولی جسته گریخته از برخی از آنها اطلاعاتی یافته ایم و مثلاً می دانیم که در سال ۹۷۹ هجری قمری قحطی شدیدی در این منطقه بروز کرده و بر اثر آن و نیز شیوع طاعون «سی هزار کس در این ولایت تلف شده است»<sup>۲</sup>.  
 در جلد اول این کتاب نیز به قحطی سختی در سال ۱۲۸۸ هجری اشاره کرده و هلاک جمعی از مردم را بر اثر آن یاد کرده نوشته ایم که این قحطی بواسطه عظمت مصیبت، خود مبداء تاریخی برای باقیماندگان آن بلیه گردیده بود. همچنین از قحطی های مهلک دیگر «جفته ثیلی» و «اوج تومن لیک» یاد کرده گفته ایم که دومی در اواخر جنگ بین الملل اول و سالهای ۱۳۳۴ و ۱۳۳۵ هجری قمری ظاهر شد و این ناحیه و قسمتهای بزرگی از ایران، از نزولات آسمانی محروم گشت تا بدانجا که نان در اردبیل یک من محلی، که بهای دهشاهی فروخته می شد، به سه تومان، یعنی شصت برابر گرانتر رسید و بدین سبب سالهای مذکور به «اوج تومن لیک ثیلی»

۱- در صفحه ۳۵۴ جلد ۲ این کتاب مطالبی در اینمورد نوشته شده است.

۲- تاریخ «عالم آرای عباسی». اسکندر بیگ. تهران ۱۳۳۴. ص ۱۱۸.

معروف و مبداء تاریخی برای مردم این شهر گردید.<sup>۱</sup> در تمام این قحطی ها عامل اصلی قهر طبیعت و نبودن محصول بود. بدین معنی که در این سالها در اردبیل و نقاط مجاور بارندگی کم می شد و یا اصولاً بقول سعدی آسمان آنقدر بر زمین بخیل می گشت که آنچه هم که زارعین از گلوی خود بریده بصورت تخم در زمین می افشاندند بر اثر نبودن برف و باران لب تر نمی کردند. در نتیجه مردم مواجه با فقدان مواد غذایی می شدند و اگر این بلا یکی دو سال طول می کشید بناچار شهر و دیار خود را رها کرده دسته دسته بنقاط دیگر کوچ می نمودند و یا از گرسنگی و امراضی که بر اثر بی غذایی بروز می کرد، گروه گروه بهلاکت می رسیدند. اما قحطی سال ۱۳۲۰ خورشیدی و سنوات بعد از آن معلول قهر طبیعت نبود بلکه مصیبتی بود که بطور مصنوعی بوسیله نیروهای مهاجم برای مردم بی پناه بارمغان آمد.

اردبیل اصولاً، منهای سالهای استثنائی که بارندگی نشود، منطقه غله خیز است و بخشهای اطراف آن، بویره مغان، ارشق و دامنه های سبلان و باغرو از حیث تولید غله از مناطق مستعد ایران بشمار می آیند و گاهی، حتی در زمانهایی که اصول کشاورزی جدید در آنها معمول نبود، سالانه دهها هزار تن گندم و جواز آنها صادر می شد. در آن سال نیز اردبیل و اطرافش محصول خوب داشت و مقدار زیادی در انبار مالکان و تجار جمع آوری گشته در آستانه فروش و صدور بنقاط دیگر بود. این سیاست انگلیس و نیاز روس ها بود که متفقاً بمرحله اجرا درآمد و مردم را دچار مشقات تحمل ناپذیر ساخت. این گفته منسوب به انگلیسی هاست که بنظر آندولت استعماری، برای تسلط و حکومت بر مردم ایران، باید آنها را گرسنه نگاه داشت و در مورد عربها عکس آن رفتار نمود. آنها در نتیجه قریب به دو قرن تسلط بر ملل شرق میانه، بدین امر اعتقاد یافته اند که ایرانیها اگر سیر باشند سر بطغیان و شورش بر می دارند ولی عربها اگر گرسنه بمانند چنین می کنند. این بود که بعد از شهریور ۱۳۲۰ این روش را بشدت در ایران بمرحله اجرا در آوردند و بیشتر شهرها منجمله اردبیل را با یک قحطی مصنوعی مواجه ساختند.

در آلمان جنگ در حدّ اعلاّی شدت بود و نیروی آلمان در جبهه های شرق و غرب



روزگار را بر متفقین تیره کرده بود. در نتیجه نیروی انسانی اینها، بویژه روسها، که با شدت تمام مورد حمله بودند و بار سنگین جنگ و تلفات آنرا بردوش می کشیدند، صرف امور جنگی می شد و برای کشت و برداشت و تأمین نیازمندیهای غذایی امکان کمتری باقی بود و از اینرو غلات موجود در اردبیل غنیمتی برای آنها بحساب می آمد. این بود که از یک هفته بعد از استقرار ارتش سرخ در اردبیل، انبارهای غلات، اعم از دولتی یا خصوصی بدست آنها افتاد و کاروان کامیونهای روسی شب و روز گندم و جو و هر گونه دانه های خوردنی را که موجود بود، بار کرده از این شهر برد و آنچه را که برای خوراک خود اهالی لازم بود برای مصارف آنها بروسیه انتقال داد.

روسها تنها بغلات و حبوبات نیاز نداشتند بلکه تعداد زیادی گاو و گوسفند و حتی اسب و الاغ را نیز خریداری کرده گوشت آنها را بصورت «کنسرو» در آورده در حلبی های بزرگ برای سربازان خود به جبهه های جنگ می فرستادند.

اما انگلیسیها که هندوستان و استرالیا و کانادا را در اختیار داشتند از حیث مواد خوراکی کمتر تحت فشار بودند لذا از راه موزیگری بطریق دیگری مردم را در تنگنا قرار می دادند بدینمعنی در نقاطی که بتصرف در آورده بودند مایحتاج عمومی را بهای گزافی خریداری کرده معدوم می نمودند و سکنه را بدینوسیله برای تهیه نان و سایر ضروریات زندگی مشغول می داشتند تا مبادا فراغتی پیدا کنند و درصدد اقدامات ایذائی علیه مهاجمین برآیند و یا در امر حمل و نقل سلاحهای آمریکائی، که از طریق ایران بروسیه فرستاده می شد، مشکلاتی ایجاد نمایند.

انگلیسیها خرمنهای غلات را با بهای گزاف، که با اسکناسهای تازه ایرانی می پرداختند، خریداری کرده در همانجا آتش می زدند و مایحتاج دیگر مردم نظیر روغن و لبنیات را با تطمیع فروشندگان ابتیاع نموده در رودخانه ها و بیابانها از بین می بردند و شنیدنی است که گفته می شد آن اسکناسها، که آنها بابت بهای اجناس مذکور می پرداختند، بدون آنکه بانگملی ایران، ناشر قانونی آنروز اسکناس در ایران، اطلاع داشته باشد، در انگلستان چاپ و بوسیله ارتش و دیگر مأموران آندولت در این کشور در

جریان خرید و فروش گذاشته می شد.<sup>۱</sup>

باری قبل از سوم شهریور ۱۳۲۰ آرد مصرفی نانوایان اردبیل بوسیله اداره غله تأمین و توزیع می گردید ولی پس از بهم خوردن رشته کارها نانوایان خود درصدد تهیه آرد برآمدند و در نتیجه نظم پخت نان و فروش آن نیز مختل گردید و قحطی و کمیابی بتدریج قیافه کریه خود را نشان داد.

قحطی علاوه بر آثارشومی که دارد، اصولاً یکنوع حرص و آز توأم با نگرانی، در مردم بوجود می آورد و میزان احتیاج را نیز بیشتر می گرداند. در موارد فراخی آدمی در شبانه روز حداکثر با یک کیلوان تغذیه می گردد بدون آنکه احساس احتیاج نماید. ولی چون نام قحطی بمیان آید گوئی مرض جوع پیدا می شود، همگانی می گردد. روز بروز بر دامنه اش می افزاید و انسان هر چه بیشتر می خورد اشتهای بیشتری می یابد و بجای آنکه سیر شود چشمش بدنبال غذای ماند.

علیرغم تصورات علمای اخلاق، انسان هر چه باشد حیوان است و حیوانیت باصطلاح منطقی ها حقیقت وجودی او را تشکیل می دهد. حیوان خوی و خصلت خاصی دارد که در انسان بوسیله اصول اخلاقی تلطیف شده اعتدال می یابد. اخلاقیات مانند رنگ و روغن در بناها، ظاهر آنها را زیبا می سازد ولی نمی تواند واقعیتها را دگرگون نماید و مثلاً اساس دیوارها را، که از آجر و خاک و سیمان و غیره است کلاً برنگ و روغن مبدل گرداند. بدین سبب است که در جوامع بشری رعایت اصول اخلاقی تابع منافع شخصی آنها می شود. در ایام عادی نفع هر یک از افراد جامعه در حفظ حدود و حقوق دیگران است ولی هنگامی که منافع او مورد تعارض قرار گیرد و یا بدائی پیش آید که نظام جامعه را از هم بگسلد، حب ذات و خویشتن دوستی آدمی را، ولو آنکه در مراحل عالی تمدن و اخلاق باشد، باصل حیوانی خویش برمی گرداند و فرشتگان مهربان را بصورت درندگان دیوسیرت متظاهر می سازد.

نمونه این کار در تاریخ بشریت زیاد است. در سال ۷۰ میلادی «تیتوس» رومی

۱- لازم بذکر است که اسکناسهای ایران تا این اواخر در انگلستان چاپ می شد. چندیست که آنها را در جزیره «مالت» چاپ می کنند.

«اورشلیم» یا بیت المقدس امروزی را محاصره کرد. شهر دچار کمبود غذا شد و هر گونه خوردنی نایاب گشت. روزی سربازان مدافع شهر بوی کبابی از خانه زنی بنام مریم، که از اشراف بود، شنیدند و چنین پنداشتند که برای او تهیه آن غذای مطبوع میسر گشته است. او را تهدید کرده غذا خواستند. مریم که از شدت مصائب جنونی بوی دست داده بود بقایای جسد کودکی را پیش آورد و گفت بگیرد کباب از اینست. این فرزند من است. شما هم بخورید. سربازان وحشت زده عقب رفتند. مریم گفت بخورید مگر شما از مادرش حساستر هستید؟ این بگفت و بر زمین افتاده جان سپرد.<sup>۱</sup>

در عصر ما نیز که دوران آتم و تکامل علمی و اخلاقی انسان قرن بیستم است شواهدی از آن بچشم می خورد. در جنگ جهانی دوم شهر لنین گراد پایتخت سابق «رومانوف»ها در روسیه و دومین شهر بزرگ و متمدن آن کشور بمحاصره ارتش آلمان نازی درآمد. ساکنان آن شهر شجاعتهای کردند و تا آخرین لحظه از ورود ارتش نازی بدانجا جلو گرفتند. مهاجمان آنجا را بمحاصره کامل در آوردند و راه آمد و شد را بر آنها بستند. رفته رفته ذخیره شهر کم شد و زمانی رسید که خوار بار نایاب گردید. نیازها بیش از تحمل گشت و طاقتها طاق گردید. گرسنگی از حد گذشت و حب ذات بصورت خوردن گوشت همدیگر، در چنین مردان و زنان فداکار ظهور و بروز نمود. کوچه ها و خیابانها پر از اجساد مردگان بود ولی سرمای سخت آنها را سخت تر از سنگ و آهن کرده بود و وسیله ای برای گرم کردن و نرم نمودن آنها نبود. کسانی از مردم متمدن این شهر، برای بقای حیات خویش غروبها در معابر کمین می کردند و در تاریکی شب دیگرانی از عابران را، که بیخبر از کنار آنها می گذشتند بهلاکت می رسانیدند تا با گوشت نرم و قابل خوردن آنها گرسنگی خود را، ولو برای یکروز برطرف سازند. کاریکه از درندگان جنگل نیز نسبت بهمنوعان آنها سر نمی زند.<sup>۲</sup>

بنوشتۀ «دارف» از اهالی خود لنینگراد خوردن گوشت مرده ها یک امر عادی گشته

۱- کتاب بیت المقدس و تحول قبله. خلیل کمره ای. تهران. کتابفروشی اسلامیة. صفحه ۴۶/۱۰۴.

۲- خوانندگان نپندارند که ماها برتر از این مردمانیم و مطالب فوق را شایسته سرزنش می دانیم. خلقت حیوانی انسان چنین است و اگر خدای ناکرده روزی پای چنان امتحانی پیش آید معلوم نیست که ما بدتر از آنها عمل ننماییم.

بود<sup>۱</sup> و شنیدن این مطلب برای ما شاید جنبهٔ داستان پیدا کند که در آن شهر چنانکه نوشته‌اند مردی به پای زن مرده‌اش طناب بسته بهر جا که می‌رفت آنرا با خود می‌کشید زیرا زمین یخ بسته بود و نمی‌توانست جایی را کنده آنرا زیر خاک پنهان سازد و ازرها کردن آن نیز بیم داشت که مبادا همشهریانش او را بخورند.

اردبیلیان در آنروزها برای خریدن نان بدکانهای نانوایی می‌ریختند و از ترس گرسنه ماندن بهمديگر سبقت می‌کردند و چون پخت نان، برخلاف امروز که با نفت و بسرعت انجام می‌گیرد، با تپاله یا هیزم صورت می‌گرفت زمان بیشتری برای پخته شدن و در آمدن از تنور لازم داشت و این خود علت دیگری بر تجمع مردم می‌گردید و در جلوی دکانها ازدحام بزرگی بوجود می‌آورد. هر کس تلاش داشت بهر نحوی که بتواند نانی بدست آورد ولو آنکه حق دیگران را ضایع و یا دست و پای آنها را با زور و فشار خود آزرده سازد و طبیعی است که در این گیرودار تنومندها و زورمندان موفق بگرفتن نانی می‌شدند و افراد عاجز، یا زنان محجوب، چه بسا که از صبح تا غروب جلوی دکانها می‌ایستادند و شب هنگام با دست خالی بخانه بازمی‌گشتند.

چون چنین وضعی قابل دوام نبود قرار شد که مردم بصف ترتیب جیره‌بندی نان ایستاده نوبت بگیرند ولی بسبب خریدهای اضافی و کمی و برقراری پته: مقدار آرد وقتی نوبت به وسط صفها می‌رسید خمیر تمام می‌شد و یأس و درماندگی، توأم با خشم و عدم رضایت بر وجود مشتریان مستولی می‌گشت.

گروهی از مردم، برای آنکه جای مناسبی در صفها بدست آورند، از نیمه‌های شب براه می‌افتادند و حتی در زمستان سخت، با وجود سرمای شدید، زن و مرد خواب و راحت را بر خود حرام کرده در برابر دکانهای در بستهٔ نانوایان بصف می‌ایستادند تا وقتی که صبح شود و دکان باز و پخت آغاز گردد در اوایل صف باشند و بتوانند نانی بدست آورند.

این کار نیز دردها را دوا نکرد بویژه آنکه گاهی صحبت از برخی مفاسد اخلاقی هم بمیان می‌آمد و مردم را ناراحت می‌نمود. مشکلات موجود جمعی از بزرگان شهر را بر آن

۱- کتاب مرده‌خواران لنینگراد. آناتول داروف. ترجمهٔ ذبیح اله منصورى. تهران انتشارات علمی.

داشت که با رؤسای ادارات دولتی در مجلسی بنشینند و برای رفع این گرفتاری مآل اندیشی کنند. این نشست مؤثر افتاد و در نتیجه پیشنهاد اینان طرح جیره‌بندی تصویب گردید و مقرر شد که بوسیله ریش سفیدان محلات از خانه‌ها و تعداد اعضای خانواده‌ها صورت برداری شود و ورقه‌ای بنام پته «په-ته»<sup>۱</sup> که حاوی نام و مشخصات رئیس خانوار و تعداد افراد خانواده و نشانی محل سکونت آنها باشد بهریک از آنان داده شود. آنگاه اداره غله، با احتساب روزانه یک کیلوان برای هر نفر، آرد لازم را در اختیار نانوایان قرار دهد.

برای آنکه ازدحامی صورت نگیرد خانواده‌های محلات را بتعداد معینی بین نانوائیهای محل تقسیم کردند و صورت مشخصی از آنها را بنانوائی مربوط دادند تا فقط بکسانی که نام آنها در آن صورتهاست از پخت آن دکان، و در برابر پته، نان بفروشد و بدینوسیله سهمیه همه محفوظ بماند.

در نتیجه، آن اجتماع و ناراحتی از بین رفت و هر کس با شناختن نانوائی مربوط، هر ساعتی از روز که فراغت می‌یافت، با در دست داشتن پته بدانجا مراجعه کرده براحتی نان خانواده خود را دریافت می‌نمود.

با همه این احوال مایحتاج عمومی روز بروز کمتر می‌شد زیرا کمیابی مایحتاج عمومی: آنچه در داخل تولید می‌گشت با مشکلاتی که ناشی از اشغال کشور بود مواجه می‌گردید و آنچه هم که از خارج می‌آمد بر اثر جنگ در جهان، ساختن و آوردن آنها غیرممکن می‌نمود.

در آن تاریخ کشت چغندر قند کم کم در ایران رواج می‌یافت و تعداد کارخانه‌های قند معدود بود. در نتیجه قسمت اعظم، و بلکه نزدیک به تمام، قند و شکر مصرفی از خارج تهیه می‌گردید و چون ملت ایران، بویژه ساکنان آذربایجان، بخوردن چای عادت دارند این مواد از لوازم زندگی روزمره آنان بشمار می‌آمد. ولی کمبود زمینه روز بروز بیشتر می‌شد و قیمتها بطور نامطلوبی بالا می‌رفت و با قدرت خرید مردم فاصله بیشتری پیدا می‌کرد.

۱- بجای این کلمه امروزه کلمه «کو پون» که یک لفظ خارجی است معمول گشته است.

در اواخر مرداد ۱۳۲۰ قیمت قند و شکر در اردبیل کیلویی در حدود هشت ریال بود ولی طولی نکشید که مظنه به کیلویی ۱۵، ۳۰، ۴۵، ۶۰ ریال رسید و خرید و مصرف آن برای توده مردم متعذر گردید و کشمش و سبزه جای آنها را گرفت و این مواد نیز، که قسمت اعظم آنها از مراغه می آمد، بر اثر ازدیاد تقاضا بر میزان عرضه، ترقی قیمت یافت. ولی در عین حال گره گشای نیاز مردم از حیث صرف چائی شد.

قماش نیز از جمله مایحتاج عمومی بود و در آن زمان بهترین چیتها ساخت کارخانه «پراخوروف» بود که از روسیه وارد می شد و بمناسبت رنگهای ثابت و دوام جنس قسمت عمده بازار مصرف این شهر را در اختیار داشت. هر متر آن قبل از اشغال ایران حدود یک تا دو ریال فروخته می شد ولی با ورود متفقین این مبلغ نیز بالا رفت و توأم با کمیابی جنس بهای آن تا ده و پانزده برابر افزایش یافت.

در آن زمان در ایران یکنوع سیگار بیش از دیگر انواع آن رواج داشت و بنام «اشنو» در پاکتهای ده عددی بقیمت دهشاهی عرضه می شد. آنهم در اندک زمانی ترقی کرد و هر پاکت آن اگر پیدا می شد به پنج ریال رسید. زغال چوب که از چند فرسخی شهر و از جنگل می آمد از هر من اردبیل یعنی شش کیلو ۲۵/۱ ریال به یکمن ۷ ریال ترقی کرد. کره از کیلویی ۹ ریال به ۲۰ ریال، عدس از شش کیلو ۵/۲ به ۱۵ ریال و... بالا رفت و دایره رفاه و آسایش روز بروز تنگتر گردید.

دار و سخت کمیاب شد و بهای آن بچندین برابر رسید. فرآورده های صنعتی مثل لوازم یدکی «ماشین» نایاب گشت و یکحلقه لاستیک «اتوموبیل» که قبل از جنگ به ۵۰ تومان فروخته می شد به بیش از یک هزار تومان نیز بدست نمی آمد<sup>۱</sup>. کرایه ها ترقی کرد و مسافرتها محدود گشت. صادرات را کد ماند و رشته بازرگانی از هم گسیخت. گرانی و بالا رفتن قیمتها امر متداولی است که در جوامع بشری جریان دارد و حتی

۱- برای جلب توجه خوانندگان گرامی بر گرانی آن ایام یادآور می شویم که در شهریورماه ۱۳۲۰ با یک ریال ۲۲ عدد تخم مرغ خریداری می شد. نگارنده خود در همان سوم شهریور یک من شش کیلویی کره را به پنج تومان خریداری کرده است.

برخی از اقتصاددانان عقیده دارند که بر اثر این بالا رفتن قیمت‌ها، قدرت خرید پول سیر نزولی طبیعی دارد و بطور متوسط سالانه شش درصد از ارزش آن کم می‌شود. با اینحال اثر آن در زندگی روزمرهٔ انسانها تقریباً غیر محسوس می‌باشد زیرا درآمدها نیز متناسب با آنها تغییر و تبدیل می‌یابد و یکنوع تعادلی بین دخل و خرج بوجود می‌آورد. سختی گرانی و سنگینی بالا رفتن قیمت‌ها وقتی محسوس و کمرشکن می‌شود که درآمد کم و یا خدای ناکرده هیچ باشد و کاری برای اشتغال افراد و تحصیل اجرت و مزد پیدا نشود، و در آن تاریخ وضع جامعهٔ ایرانی، بخصوص در نقاطی مثل اردبیل، چنین بود و بیکاری بزرگترین عامل گرفتاری خانواده‌ها بشمار می‌آمد.

باری دولت مرکزی، که واحد درمانده‌ای بود و تمام همت و وقت آن در کش و قوس مبارزات سیاسی صرف می‌شد، قادر بتأمین مایحتاج عمومی نبود و تلاش اعضای آن بجای رفع گرفتاریهای مملکت مصروف بند و بستهای سیاسی برای بقا در مقام وزارت و حکومت می‌گشت بدون آنکه اکثراً هم لیاقت و کفایتی برای این کار داشته باشند.

ما یکبار دیگر هم گفته‌ایم که بمدلول قانونی که یکی از دانشمندان اقتصادی در مورد پول بیان داشته و بنام او به قانون «کراشام» معروف گشته است گوئی در جوامع انسانی هم افراد بد و ناشایست اشخاص خوب و ارزنده را از گردش کارها بدور می‌دارند و خود میداندار امور می‌گردند.

او گفته است که در بازار خرید و فروش، پول بد همیشه پول خوب را از جریان خارج می‌کند و خود جانشین آن می‌شود. تجربه نشان می‌دهد که این گفته در بازار سیاست نیز صدق می‌کند و با ورود افراد ناباب و پشت هم انداز انسانهای صدیق و کارآمد خانه‌نشین می‌گردند. در آن ایام نیز آنانکه وطن دوست بودند و لیاقت و کاردانی داشتند حاضر بدستبوسی سفیران روس و انگلیس و آمریکا نگشتند و اخذ دستور از آنها را برای ادارهٔ امور کشور خود نپسندیدند. این بود که از جریان کارهای مملکت برکنار ماندند و میدان را برای یکمشت افراد جاه طلب و ای بسا صاحبان اغراض شخصی خالی گذاشتند چنانکه در سنوات و دوره‌های بعد نیز چنین شد.

ما از کشورهای دیگر اطلاعاتی نداریم ولی در ایران این امر را بصورت یک روش متداول در دستگاه اداری مملکت می‌شناسیم و بند و بستهای سیاسی، اداری، خانوادگی و نظایر آنها را جانشین اصل معروف «لیاقت و شایستگی» می‌یابیم و در هر دوره و زمانی، جمعی نالایق و ناتوان، یا مغرضان جاه طلب را، بر مبنای روابط، و نه ضوابط معقول و روشن، بر مسند حکومت متکی می‌بینیم. که بنام ملت حکم می‌رانند و در عین حال که قادر به برداشتن حتی قدمی در راه رفاه و سعادت آنها نیستند در گفتارها و پیامها همواره بنام خدمتگزاری بر مردم، منتهای بزرگی بر سر آنان می‌گذارند بدون آنکه از آن مردم خجالت بکشند و یا از خدای آنها ذره‌ای بیندیشند.

دولتها، مدیران تشکیلات عظیم کشورند و باید روشن بین و مآل اندیش باشند و تمام جوانب تأمینات اجتماعی را، حتی با احتمالات یک در هزار همیشه منظور نظر دارند. نه آنکه وقتی بواقعه‌ای دچار آمدند ب فکر چاره برآیند. صد حیف که دولت‌های ایران، تا ما بیاد داریم، چنین بوده‌اند و برخلاف گفته سعدی برای علاج واقعه همواره بعد از وقوع آن اندیشیده‌اند.

در آن ایام دولت برای تسکین افکار عمومی ضایعات کارخانجات قند و شکر برخی از کشورها را بنام شکر زرد خریداری کرد و آنها را، که در موقع حمل نیز در آب دریا خیس شده بود، در شهرستانهایی مثل اردبیل از طریق جیره بندی و با یک دنیا منت توزیع نمود. این شکر بزرگ زرد و نم‌دار بود و بمیزان هر نفر ۲۵۰ گرم در ماه ب مردم فروخته می‌شد و چون بهمان شکل قابل استفاده نبود غالباً خریداران آنها را بقتادهای می‌دادند و با مقداری سرک، بجای آن آب نبات می‌خریدند. یا برخی از کدبانوها خود آنها را در منازل آب کرده قسمتی از رنگ و جرم آنها را با سفیده تخم مرغ می‌گرفتند و بشکل نبات درآورده برای صرف چائی آماده مصرف می‌ساختند.

این قحطی مصنوعی بطوریکه گفتیم اختصاص ب اردبیل نداشت بلکه از یک جهت و در شرایط آنروز، هنوز این ناحیه از نقاط بالنسبه مرفه ایران بشمار می‌آمد. زیرا دستکم دهقانان روزی خود را داشتند و اگر کمکی بشهریان نمی‌کردند چه بسا که در صف خریداران نان و ارزاق عمومی نیز بر نمی‌آمدند. ولی در دیگر شهرهای مرکزی وضع



چنین نبود و با آن تفاوت داشت. بویژه در تهران که خود کشتزار و محصولات کشاورزی نداشت و محتاج ولایات بود و کمیابی خواربار در آن مشکلی برای دولت ایجاد می نمود.

در سال ۱۳۲۱ دولت مرکزی از این حیث سخت در مضیقه قرار گرفت و «معتصم - السلطنه فرخ» وزیر خواربار را برای تهیه گندم و آرد با آذربایجان و اردبیل فرستاد. او که بسان سرداران جنگی چکمه پیا کرده بود با یک روش خشن و تهدیدآمیز وارد اردبیل شد و با آنکه چند روزی به عید نوروز بیش نمی ماند، کسانی از مالکان رازندانی نمود. غافل از آنکه اینان اگر راه و چاه نگه داشتن و پنهان کردن گندم و جورا نمی دانستند هرگز بمقام ولای مالکیت در آن روزگار نمی رسیدند.

«پارتی (Partie)» یک لفظ فرانسوی است و در آن زبان

«پارتی» نویسی: بمعنی عضو و جزء می باشد و کلمه «پارتیزان

Partisan) بمعنی هواخواه و طرفدار، که امروز در جهان

سیاست بیشتر استعمال می شود، نیز از همین ریشه بحساب می آید. پارتی معادل این کلمه در زبان روسی است و چه بسا که ممکن است از آن لفظ فرانسوی مأخوذ باشد زیرا با علاقه ای که خانواده سلطنتی «رومانف» بزبان فرانسه داشتند تعداد معتابهی از کلمات آن زبان در روسیه مصطلح گشت و باقی ماند و هر آینه ممکن است پارتی هم یکی از آن کلمات باشد و با تغییر یافتن شکل تلفظ بدین صورت درآید.<sup>۱</sup>

یکی دو ماه پس از ورود روسها این کلمه در اردبیل بر سر زبانها افتاد و چنین شایع گشت که هر کس علاقمند باشد می تواند در دسته پارتی ثبت نام کند و جزو طرفداران شوروی ها درآید. ما متأسفیم که در آن ایام در اینباب کوتاهی کرده کم و کیف آنرا از کسانی که ثبت نام می کردند جو یا نشدیم و لذا با پرس و جوهائی که بعدها در اینبار نمودیم چنین دریافتیم که کسانی از مهاجرین ایرانی که از روسیه آمده بودند در منطقه

۱- ما زبان روسی نمی دانیم و کسی هم نیافتیم که از لحاظ « Etimologie » یا آشنائی به ریشه کلمات آن زبان ما را در اینبار یاری دهد. از اینرو این قسمت را بصورت «تصور» بیان کردیم تا اگر گفته های مذکور با واقعیت امر تطبیق ننماید مورد ایراد نباشد.

«عالی قاپو» و «باغمیشه» دفتری دایر کرده افراد و دهقانانی را که علاقمند شوروی بودند، و ای بسا برای شرکت در جبهات جنگ آندولت با نازیها ابراز علاقه می کردند، ثبت نام می نمودند.

بگفته سالخوردگان از این کار چندان استقبال نشد و چندی بعد با گشایش دفتر حزب توده در اردبیل پارتی نویسی خودبخود منتهی گردید. یکی از آگاهان آن ایام در گفتار خود اضافه می کرد که خود روسها هم از آن حمایت نکردند و طبق اشاره کنسول شوروی در اردبیل، بساط این کار بر چیده شد.

مهاجران ایرانی، که ما در صفحه ۳۸ جلد دوم این کتاب از آنها بنام «چروون» یاد کرده ایم با آمدن روسها، دو وضع متفاوت یافتند. گروهی از آنان که پول و ثروت داشته بکارهایی از قبیل تجارت و غیره می پرداختند از ورود روسها بیمناک گشتند و غالباً هم سرمایه و کسان خود را برداشته اردبیل را بقصد تهران و جاهای دیگر ترک کردند. اما دسته دوم که کم درآمدترین آنها بودند با دلّالی و دستفروشی و نظایر آنها امرار معاش می نمودند. اینان برعکس، از آمدن ارتش شوروی احساس خوشوقتی می کردند و چون از دست مأموران اطلاعاتی شهربانی و ظلم و جور آنها بسته آمده بودند این امر را فوزی عظیم می دانستند. همه جا طرفداری از دولت شوروی می کردند و حتی کسانی از آنان با مأموران «کنسولگری» و «کوماندانی» ارتش سرخ در اردبیل نیز همکاری می نمودند. اینان بعد از تشکیل رسمی شعبه حزب توده در اردبیل از گروندگان و گردانندگان فعال آن گردیدند و بعدها در فرقه دموکرات آذربایجان تقریباً کارها را قبضه نمودند. شک نیست که آشنائی آنها برسوم و عادات مردم شوروی و زبان آنها، در این بستگی ها اثر داشت و مأموران شوروی را نیز بانس و الفت با آنان و امیدداشت.

حزب توده تشکیلات سیاسی وسیعی بود که بعد از شهریور  
گشایش شعبه حزب  
۱۳۲۰ در ایران پایه گذاری شد و با اساسنامه و مرامنامه ای که  
توده در اردبیل:  
بزعم مؤسسان در طریق طرفداری از زحمتکشان، اعم از کارگر

و کشاورز تنظیم شده بود شروع بفعالیت گسترده ای نمود.

ما در جای دیگر نیز بمقتضای مطالب مربوط گفته ایم که بعد از انقلاب اکتبر

۱۹۱۷ روسیه و روی کار آمدن حزب کمونیست در آن سرزمین، افکار کمونیستی از مرزهای شمالی ایران گذشته در حال نفوذ و سرایت بدین کشور بود. دولت بزرگ و باصطلاح جهانخوار آنروز دنیا، انگلستان بود که در تمام خاورمیانه نفوذ داشت و علاوه بر شبه جزیره هندوستان و قسمت اعظم از جهان اسلام، در شرق دور نیز ممالکی را در تصرف داشت و طبق معروف آن زمان آفتاب در قلمرو ارضی آن امپراطوری هرگز غروب نمی نمود.<sup>۱</sup>

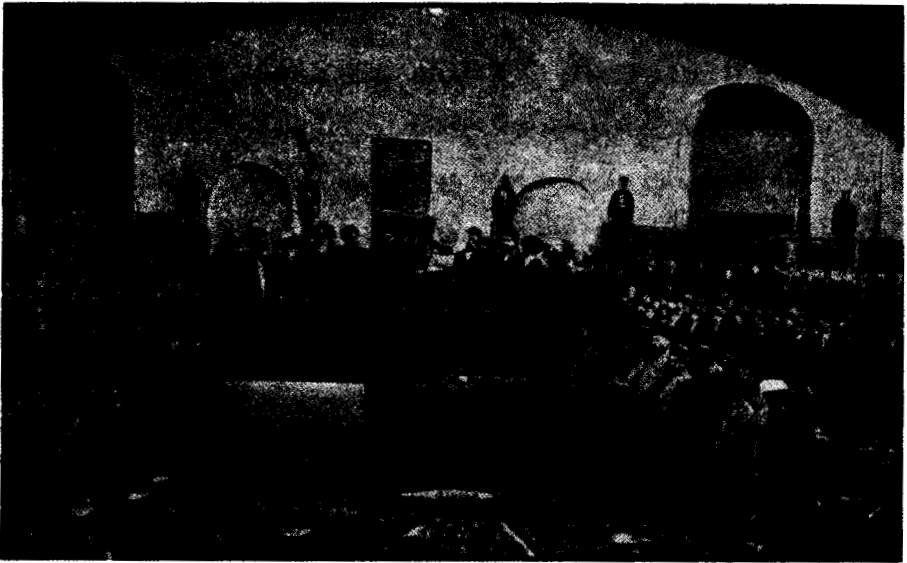
در آن ایام افکار کمونیستی تازه ترین مطلبی برای ضعیفان در راه تأمین حقوق و رفاه آنان می توانست بشمار آید و بهترین وسیله در راه تحریک طبقات ستمکشی شود که انگلیسیها با گرفتن منافع اقتصادی و شیرۀ جان آنها غالیترین امکان راحتی و مرفه ترین وسایل زندگی را برای خود فراهم ساخته بودند و اگر خبر و اندیشه قیام و انقلاب «پرولتاریا»ی روسیه بدانها می رسید بساط حکومت اینان برچیده می شد. این بود که با تمام قوا درصدد جلوگیری از آن برآمدند و در ایران، که راه نفوذ انقلاب به شبه جزیره هند و کشورهای عرب زبان بود، با تمام امکان بمقابله با آن برخاستند.

ابتدا لشکر کشیده به قفقاز رفتند و چون از این کار بهره نگرفتند از طریق مذهب دست بتحریک مردم زدند<sup>۲</sup> و با توسل بهر وسیله ممکن راهرا بر آنها بسته مانع پیشروی کمونیستهای قفقاز بایران و منجمله اردبیل شدند و چون در مجموع حکومت قاجار را برای حفظ قلمرو ایران از نفوذ کمونیسم عاجز دیدند بوسیله عمال خود آنرا برچیدند و افسری از «بریکاد» همدان را، که شایسته برای اجرای خواسته های خود یافتند، بسطنت رسانیدند و مبارزه با کمونیسم را که یکی از انگیزه های سلطنت وی بود سرلوخه اقدامات بعدی او قرار دادند.

مبارزه شدیدی که رضاشاه در سراسر ایران با کمونیسم آغاز کرد بسیار خشن بود و تا

۱- این شهرت بدانجهت بود که متصرفات انگلستان در قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ در نقاط مختلف جهان پراکنده بود و اگر در نقطه ای از آنها آفتاب غروب می کرد در نقطه مقابل طلوع می نمود و در عین حال که آفتاب سعادت های ملت های ساکن آنها همیشه در افول بود هیچ ساعتی نبود که خورشید در قسمتی از متصرفات آن دولت نتابد.

۲- فصل هشتم از گفتار پنجم. صفحه ۳۸۴ جلد اول این کتاب از این حیث قابل ملاحظه است.



## «لا حضرت اقدس بھلوی د مجلس بزبان معرقات خطایہ فتاحیہ یکشنبہ نازم آذرماہ ۱۳۰۳»

«رضاخان سردار سپہ، در مجلسی که اورا شاه کرد خطابه افتتاحیه می خواند.»

آنجا پیش رفت که چای خوردن در استکان بزرگ نیز، از آنجهت که در قفقاز مرسوم بود، در نظر مأموران شهر بانی اردبیل، قرینه ای بر طرفداری از کمونیسسم تلقی می گردید. با اینحال جسته گریخته افکار جدید از طریق اروپا و غالباً بوسیله کسانی که برای تحصیل بدانجا رفته بودند، وارد کشور شد و بطور مخفی کسانی را شیفته و طرفدار خود نمود.

خوانندگان که در اینباره مطالعاتی دارند می دانند که در سال ۱۳۱۷ خورشیدی شبکه ای از دارندگان چنین خطوط فکری در ایران کشف گردید و اعضای آن که بدسته ۵۳ نفری معروف شدند محکوم بزندانهای سنگین گشتند. رهبر ۳۷ ساله آنها بنام «دکتر تقی ارانی» در ۱۴ بهمن ۱۳۱۸، چنانکه معروف است، با آمپول هوا، که روش آنروز

شهر بانی ایران برای کشتن مخالفان بود، بقتل رسید ولی حوادث سوم شهریور ۱۳۲۰ بقیه را از زندان و سرنوشت مبهم آنها نجات داد.<sup>۱</sup>

حزب توده بوسیله کسانی از این محکومان و برخی دیگر از طرفداران آن اندیشه سیاسی و اقتصادی جدید، در تهران بوجود آمد و در اندک زمانی شعبه ولایتی آن در اردبیل نیز گشایش یافت و بر مبنای مرامنامه و اساسنامه آن حزب شروع به فعالیت نمود.<sup>۲</sup>

شعبه حزب توده در اردبیل با نظر فرضی دهقان، که از اهالی قریه «ننه کران» و مدت‌ها بخاطر افکار چپی در قصر قاجار تهران زندانی بود، پی ریزی گردید. او از پایه گذاران خود حزب توده در ایران بود و پس از آنکه در شهریور ۱۳۲۰ از زندان آزاد گشت با دیگر همفکران خویش بدین کار اقدام نمود و یکی از اولین هیئت رهبری ۱۸

۱- در عهد رضاشاه از کسانی که افکار چپی داشتند و مخفیانه فعالیت می کردند دو دسته دستگیر شدند. دسته اول نه نفر آقایان جعفر پیشه وری، رضا روستا. آرداشس آوانسیان، دکتر سلام الله جاوید، سید محمد تنها، یوسف افتخاری، کاظم شاهرخی، علی شرفی و ستارزاده بودند ولی اعضای دسته دوم را ۵۳ نفر آقایان دکتر تقی ارانی، دکتر محمد بهرامی، ضیاء الموتی، عبدالصمد کامبخش، محمود بقراطی، محمود پژوه، علی صادقپور، محمد شورشیان، عباس آذری، شعبان زمانی، نورالدین الموتی، سید جلال نائینی. سیف الله سیاح سجادی، دکتر سید حسن سجادی، علی اکبر شاندرمنی، انورخامنه ای، نصرت اعزازی، ایرج اسکندری، دکتر رضا رادمش، محمد فرجامی، دکتر مرتضی یزدی، مهندس تقی مکی نژاد، دکتر علینقی حکمی، مهدی لاله، مرتضی رضوی، اکبر افشار، نصرت الله جهانشاهلو، مجتبی احمد سجادی، محمدرضا قدوه، دکتر مرتضی سجادی، تقی شاهین، زکی خواجوی، مهندس ابوالقاسم اشتری، بزرگ علوی، بهمن شمالی، فضل الله گرکانی، رحیم الموتی، حسین تربیت، رجبعلی نسیمی، عزت الله عتیقه چی، رضا ابراهیمزاده، خلیل ملکی، حبیب الله منصور، احسان طبری، عباس نراقی، آذقلیچ ترکمن، سید حسن حبیبی، مهدی دانشور، علی امیر خیزی، علی شمید، غازار سیمونیان، یوسف ثقفی، میرعماد الموتی تشکیل می دادند.

۲- برخی از اینان پس از رهائی از زندان افکار چپی را رها کرده بکارهای تجاری و بانکداری و غیره پرداختند ولی ۳۷ نفر از آنها روزی در منزل ایرج اسکندری گرد آمده حزب توده را تشکیل دادند.

یادداشت:

ما این مطالب را از شماره اول مورخ ۱۳۵۷/۸/۲۶ مجله جوان، چاپ تهران، صفحه ۱۹ اقتباس کرده ایم و بدین اندیشه در این کتاب آورده ایم که خوانندگان را ضمن اینکه با چگونگی تشکیل شعبه ولایتی حزب توده در اردبیل آشنا می سازیم آنانرا از کیفیت تأسیس و مؤسین آن حزب نیز بطور اجمال آگاه گردانیم.

نفری آن حزب گردید.<sup>۱</sup>

از کسانی که شعبه حزب را در اردبیل تشکیل دادند بدرستی اطلاع کافی در دست نیست با اینحال آقایان محمد ننه کرانی، قاسم ترکپور، روح الله وطن فدا، مشهدی ذوالفقار فرش فروش، اروجعلی فرش فروش، خانحسین احمدزاده از نخستین اعضای آن بحساب می آیند.<sup>۲</sup>

برخی از سالخوردگان نیز معتقدند که این شعبه بوسیله آقای علی امیر خیزی پی ریزی گردید. او مدتی قبل از تشکیل شعبه، از تبریز بار دبیل آمده در منزل آقای قاسم ترکپور اقامت کرد و با یک مطالعه دقیق در اوضاع اجتماعی و اقتصادی اردبیل به تبریز بازگشت و تشکیل شعبه بر مبنای گزارش وی بکمیته ایالتی صورت گرفت. بهرحال آنچه قطعی است اینست که روزیکه تابلوی حزب توده بر سر در خانه سابق آقای «محسن زمانفام» نام در اول کوچه عارف بالا می رفت علاوه بر اعضای محلی، یکی از اعضای کمیته ایالتی تبریز نیز حضور داشت.

حزب توده نتوانست بزودی در شهر وسعت یابد و جز جمعی از چروونها اعضای بیشتری برای خود پیدا کند. زیرا مردم مذهبی این شهر آنرا ضد خدا و ضد مذهب می پنداشتند و مستقیم و غیرمستقیم نیز تحت تأثیر تبلیغات روحانیون و دیگر مخالفان این

۱- اولین دسته رهبری حزب توده در ایران ۱۸ نفر و مرکب از آقایان سلیمان محسن اسکندری، دکتر محمد بهرامی، دکتر مرتضی یزدی، سیدجعفر پیشه‌وری، حسین جهانی، محمود بقراطی، مهندس تقی مکی نژاد، محمدعلی شریفی، احمد ایمهانی، میرقاسم چشم آذر، رسول پورمرادی، رضا روستا، مهندس منصور رکنی بزرگ‌علوی، عبدالحسین نوشین، ابوالفضل فرهی، فرضی دهقان و احسان طبری بود بعدها آقایان عبدالصمد کامبخش، نورالدین الموتی، آرداش آوانسیان و ضیاء الموتی هم بر آنها افزوده شدند. (مجله جوان مذکور در ذیل صفحه قبل).

۲- آقای یعقوب قدس، که یکی از مهره‌های سیاسی و اجتماعی اردبیل از ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵ بود در گفتاری که نگارنده هنگام تهیه این مطالب با ایشان داشت یادآور شد که کمیته اولیه ولایتی حزب توده در اردبیل مرکب از آقایان قاسم ترکپور، روح الله وطن فدا، محمدننه کرانی، ذوالفقار فرش فروش، من یعنی آقای قدس و دونفر دیگر بودند ولی سعی بر آن بود که کم کم کسانی از چروونها بعضو بیت کمیته درآیند و افراد سرشناس محلی جامع خود را با آنها بدهند.

تشکیلات نوظهور، قرار می گرفتند. ولی با نوبدی که درباب رهائی کشاورزان از ظلم و ستم اربابان و مالکان بدانها داده می شد آنحزب در بین روستائیان طرفدارانی برای خود کسب می نمود. بویژه آنکه برخی از این روستائیان قبلاً برای کار به روسیه رفته از افکار کمونیستی اطلاع داشتند.

خوانندگان نباید تصور کنند که گروندگان و پیروان یک حزب یا جمعیتی، در کشوری مثل ایران، با علم و آشنائی کامل با اصول و مبانی فلسفی از آن طرفداری می کنند بلکه پایه گذاران اجتماعات دهقانی و مریبان طبقات دیگر اجتماعی از دورانهای گذشته آنچنان این جماعات قابل ترحم را در خواب غفلت کرده اند که قرنهای باید بگذرد تا روح آنها از افکار ناصواب و ای بسا اوهام و خرافات تصفیه یابد و دانش متعادلی بجای جهل و گمراهی روان آنها را تابناک گرداند.

منظور ما آن نیست که چرا افکار کمونیستی در بین دهقانان اردبیل رسوخ نیافت و چه شد که این زحمتکشانشان بالفطره بدان مسلک و حزب نگرویدند یا برعکس. بلکه اظهار دلتنگی از آنست که چرا هادیان جامعه از هر طبقه که تصور شود، در طول سالها و قرنهای نخواستند آنانرا با حقایق امور آشنا سازند و با صیقل دادن روان صاف این گوهرهای ارزنده و تربیت روشنگرانه آنها، آنانرا برای اندیشیدن صحیح و درک حقایق مستعد گردانند و تأثیر بارتر آنکه مدیران حزب جدید نیز روشهای گمراه کننده ای در اینباب در پیش گرفتند.

کمونیسم مشت گره کردن و یا زور و تهدید برای از بین بردن حقوق این و آن نیست بلکه یک مکتب فلسفی است که با اندیشه و درک آدمی سروکار دارد. مرامی است که در مقابل مذاهب موجود جهان، اعم از الهی و فلسفی و اقتصادی، ظاهر شده ادعا دارد که بهتر از آنها می تواند زندگی انسانها را از جهات صوری و معنوی سامان بخشد و سعادت جوامع انسانی را از این حیث تأمین نماید. اگر کسی از اصول و مبانی آن آگاه نباشد چگونه می تواند بدرستی آنرا بارور نماید یا از آن بهره مند گردد و مطابق رهنمودهای آن عمل کند. چنانکه در ایران در بدو تشکیل آن سازمان چنین شد و آن مکتب فلسفی قبل از آنکه با تیرهای تهمت مخالفان، یا کارشکنی های تبلیغاتی

سیاستمداران و سرمایه داران، بشکست گراید با حرکات ناهموار بعضی از اعضای خود، شمایتها آفرید و از این طریق بیش از آنها صدمه دید.<sup>۱</sup>

در آنزمان در جامعه اردبیل هم چنین حالتی بوجود آمد. «تابلو»ئی بر سر درخانه ای نصب گردید و کسان بی اطلاعی از کیفیات اجتماع برای گرداندن آن منظور گشتند که چون غالباً ذات نایافته از هستی بخش بودند در نتیجه بجای روشنی بخشیدن بر اذهان و افکار توده ها بی نظمی و نابسامانی را بر مثنی مراجعین بی اطلاع تلقین کردند و تهیه زمینه سریع انقلاب «پرولتاریا»ئی را بر روشن ساختن ذهن توده ها و تبیین اصول آن حزب مقدم داشتند.<sup>۲</sup>

این بود که علاقمندان حزب، و بالمآل اعضای معدود آن در اردبیل، باصول و روشها دست نیافتند و چون از عملکرد دولتها نیز ناخشنود بودند جاهلانه حزب را یک دستگاه چماقداری علیه مالکان پنداشتند و با حرکات نسنجیده خویش آنانرا بمقاومت و عکس العملهای ممکن واداشتند. شنیدنی است که اکثریت اعضای حزب و دهقانان طرفدار آن، آنچنان در جهل و بیخبری غوطه ور بودند که سالها بعد، در شعارهایی که در باب مخالفت با دولت وقت تحت عنوان «محو اولسون ساعد» بآنها گفته می شد آنها عموماً فریاد بر می آوردند «محو اولسون صائین».<sup>۳</sup>

ما یکبار هم گفته ایم که حضرت علی (ع) امام اول شیعیان توده های مردم را

۱- بظور کلی در امور اجتماعی و امرنامه های مکاتب سیاسی باید بین هدفها و روشها فاصله منظور داشت. در بعضی جوامع بویژه ملل شرق غالباً خطا در روش ها هدفها را نیز تیره جلوه گرمی سازد و مکتب ها را از پیشرفت باز می دارد.

۲- ما این مطالب را قبل از ۱۳۵۸ جمع آوری کرده ایم.

۳- در آنزمان آقای محمد ساعد مراغه ای نخست وزیر ایران شد. چون چپگرایان او را عامل امپریالیسم انگلستان می دانستند در تظاهرات و اجتماعات «مرگ بر ساعد» را شعار می دادند. اعضای بی اطلاع حزب در اردبیل چنین می پنداشتند که آن شعار در باره گردنه «صائین» است که بین اردبیل و سراب قرار دارد و زمستانها از برف و کولاک بسته شده عبور و مرور را بر مردم اردبیل دشواری سازد از اینرو داد می زدند «مرگ بر صائین».



«همج الرعاع»<sup>۱</sup> گفته و شبیه پشه هائی دانسته است که باد از هر طرف بوزد آنها را در مسیر خود باینطرف و آنطرف می کشاند و صد حیف که این گفتار در مورد اردبیلیان، بویژه سکنه دهستانهای آن نیز کاملاً صادق بود و کنون نیز بهمانگونه صدق می نماید.

اردبیلیان ذاتاً مستعد و باهوشند و آب و هوای محیط در رشد فکری آنان اثر فراوانی دارد. ولی باید تاسف خورد که هیچگاه معلمان و هادیان آنها دلسوزی نکرده و درصدد آگاه ساختن آنان از حقایق و واقعیات امور برنیامده اند و امروز نیز که جهان از لحاظ علم و دانش و اندیشه های بشری در مراحل پیشرفت است وضع بهمین قرار است و با آنکه رهبران احزاب و دستجات سیاسی و اجتماعی ادعای هدایت مردم، بویژه جوانان را بمراحل عالی انسانی دارند تأسفاً چون گفته های آنان در طریق تبلیغات و بخاطر مقاصد خاصی صورت می گیرد، نه تنها اثر مثبتی ایجاد نمی کند در نهایت قهقرا و عقب ماندگی توأم با خشونت‌های نامطلوب را نیز ارائه می دهد!...

باری حزب توده تا مهرماه ۱۳۲۴ خورشیدی در اردبیل فعالیت داشت ولی از آن تاریخ بعد که فرقه دموکرات آذربایجان پا بعرضه حیات گذاشت طبق تصمیم کمیته مرکزی، شعبه آن حزب در اردبیل نیز در اختیار فرقه قرار گرفت و دیگر فعالیتتی بنام حزب توده مشاهده نگردید.

انتخابات دوره ۱۴ مجلس در آنزمان مدت نمایندگی در مجلس شورایملی دو سال بود و اردبیل نیز یک نماینده داشت. با پیدایش حزب توده در صحنه سیاسی این ولایت طبعاً تلاش آنحزب برای انتخاب شدن یکی از اعضایش بیشتر بود و بررسی های گردانندگانش چنین وانمود که آقای یعقوب قدس برای این کار بهتر و مناسبتر از دیگران می باشد. این بود که کمیته محلی او را بمرکز پیشنهاد کرد و بامید رسیدن دستور موافق، برای نامزدی رسمی او، یکسلسله کارهای مقدماتی انجام داد. اما برخلاف انتظار دستور کمیته مرکزی حزب غیر از آن

۱- الناس ثلاثة فعالم ربانی، معلم علی سبیل نجاه و همج الرعاع. کتاب تشیع و تصوف، دکتر کامل مصطفی الشیبی. ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگوزلو. امیرکبیر. تهران. ۱۳۵۹ ص ۹۶.

شد و شخصی بنام «محمدی روئین دژی»، که در اردبیل بهیچوجه شناخته نبود، برای نامزدی حزب معرفی گردید. کمیته ولایتی بر این تصمیم اعتراض کرد و فقدان زمینه محلی را گوشزد نمود ولی این اعتراض مورد توجه قرار نگرفت.

هنوز چند صباحی از اعتراض کمیته حزب توده اردبیل بمرکز نگذشته بود که دستور جدیدی آمد و مقرر گردید آقای سیدجعفر پیشه‌وری بجای محمدی روئین دژی از این ولایت نامزد شود تا بنام نماینده مردم اردبیل بمجلس شورایملی راه یابد و در مقابل «سید ضیاءالدین طباطبائی» و دیگر مهره‌های بنام ابرقدرت راست، یعنی انگلستان، تعادل سیاسی در مجلس بوجود آید.

این نظر نیز مورد اعتراض قرار گرفت و از طرفی خود این دستورهای متعدد و تصمیمهای متناقض کمیته مرکزی، برخی از دست‌اندرکاران حزب را در این ولایت در شک و تردید انداخت و اینکه کمیته مرکزی نمی‌تواند تصمیم قاطعی اتخاذ کند آنها را در خوش بینی خود دچار تردید ساخت.

داستان نامزدی پیشه‌وری هنوز در جریان مکاتبه و مباحثه بود که ناگهان از طرف کمیته مرکزی حزب، اینبار شخص جدیدی برای نامزدی معرفی شد و او آخوند معتمی بنام «شیخ حسین لنکرانی» بود. اگر برای انتخابات مدت زمان بیشتری باقی می‌بود شاید از طرف کمیته مرکزی حزب «کاندیدا»های دیگری نیز معرفی می‌شد ولی چون وقت به آخر می‌رسید از اینرو آقای لنکرانی آخرین آنها گردید و بنامزدهای قبلی نیز گفته شد که نامه‌ای بنویسند و بنفع ایشان از نامزدی کنار بروند.

شیخ حسین آخوند سیاستمدار و پرتلاش و خوش بیان و حراف پرگوئی بود که شهرت بچپ‌گرایی داشت و برادرانش در حزب توده ایران، از مهره‌های مؤثر بشمار می‌آمدند. محافل اجتماعی در آنروز چنین می‌پنداشتند که برای سیاستهای دست چپی وجود او در مجلس، و در مقابل کسانی مثل سید ضیاءالدین طباطبائی و دیگر عوامل مؤثر سیاست انگلستان، تعادلی بوجود می‌آورد ولی شنیدنی است که سالهای ممتد بعد از این وقایع یکی از برادران وی در خفا کشته شد و در افشاگریهایی که از طریق بعضی جراید در تهران صورت گرفت این شایعه را در افواه رواج دارد که آقای لنکرانی و برادرانش عامل

سیاست انگلستان بوده اند و مرگ برادرش نیز بوسیله حزب توده عملی گشته است. اما این داستان پی گیری نگشت و یا بقول معروف سر پوشی بر روی آن نهاده شد و بهر حال خود شیخ را نیز در صحنه سیاست گوشه گیر ساخت.

باری آقای لنکرانی که اصلاً اردبیل را ندیده و اردبیلیان را نمی شناخت و خود نیز در سراسر اردبیل ناشناخته بود از صندوقهای رأی کامیاب درآمد و برای خدمتگزاری باین ولایت و مردم اردبیل، بمجلس شورای ملی راه یافت ولی ترازنامه خدماتش مثل دیگر وکلای اردبیل، از دوره اول مشروطیت تا امروز، منفی گشت و آنچه او هرگز برای آن نیندیشید اردبیل و اردبیلیان گردید.

ما بتناسب موضوع در جای دیگر هم اشاره کرده ایم که می گویند «سیدحسن تقی زاده» (که انگلیسیها در دوران مشروطیت او را با عبا و عمامه از تبریز بنمایدگی مجلس آورده و کم کم کت و شلوار به تنش کرده بوزارت دارائی رسانیدند و با دست او قراردادهای نفت با ایران را بسود خود تنظیم نمودند آنگاه او را بانگلستان برده سالها در ناز و نعمت نگه داشتند و پس از شهریور ۱۳۲۰ باردیگر با بران آورده نماینده مجلس، سناتور و حتی رئیس مجلس سنا کردند) کتابی بنام «جغرافیای انتخاباتی» نوشته و در آن گفته است که در دو شهر در ایران بر اثر عدم اتحاد و یا تشتت آراء، مردم نمی توانند وکیل انتخاب کنند و دولت باید برای آنها وکیل تعیین کند و یکی از این دو شهر را اردبیل گفته است.<sup>۱</sup>

قبول این گفته برای ما که بزادگاه خود عشق می ورزیم و اعتلای مادی و معنوی شهرستان و ساکنان آنرا بزرگترین آرزوی خود می دانیم، ناراحت کننده است ولی با همه تلخی نمی توانیم از حق بگذریم و گفتار او را بی پایه بدانیم زیرا در تمام دوره های انتخاباتی چنین شده و دولت برای اردبیل وکیل انتخاب کرده است.

این داوری تاریخ در مورد پدران و گذشتگان ماست. از فرزندان و آیندگان این سرزمین می پرسیم که آیا در باره آنها هم باید چنین قضاوت شود؟!...

۱- ما این کتاب را ندیده ایم ولی از برخی از مطلعین آنرا شنیده ایم. چون مطلب مذکور در مورد اردبیل صدق می کند اگر هم چنین کتابی نباشد خللی در اصل موضوع، که انتخاب وکیل از طرف دولتها برای مردم این شهر است وارد نمی سازد. در مورد شهر دوم از سبزواری نام می برند.

## فصل دوم

### فرقهٔ دموکرات آذربایجان

رعایت ترتیب تاریخی مطالب، ما را به سالی می رساند که در  
 فرقهٔ دموکرات  
 آن ساک اردبیل نیز همانند نقاط و شهرهای دیگر آذربایجان،  
 آذربایجان و نگاه کوتاهی تحت اداره و حکومت فرقهٔ دموکرات قرار داشت.  
 بچگونگی تشکیل آن: تاریخچهٔ خود فرقه و چگونگی پیدایش و فعالیت‌های آن شاید در  
 اصل و بذاته ربطی با «اردبیل در گذرگاه تاریخ» نداشته و خود موضوع کتاب یا  
 کتاب‌های مستقلی باید باشد که ممکن است در باب آن فرقه نوشته شده یا در آینده تدوین  
 گردد. ولی برای آنکه خوانندگان این کتاب با آشنائی لازم بسوابق، مطالب مندرجه را  
 ملاحظه و بطور جامع الاطراف آنها را دریابند از اینرو اجمالاً اشاره‌ای نیز بدان  
 می‌نمائیم.

رفتار ناصواب مأموران دولت در آذربایجان و بی‌توجهی هائیکه همواره نسبت بدان  
 سرزمین شده است از دیرباز در ذهن مردم آن دیار، با شدت و ضعف چنین توهمی بوجود  
 آورده بود که هر آینه آذربایجان بمنزلهٔ مستعمره‌ای برای ایران است و باید برای رهایی از  
 این وضع، بهر وسیله که ممکن باشد، ولو با قیام مسلحانه تلاش و کوشش نمود و مردم  
 غیرتمند و زحمتکش این سامان را از این خفت نجات داد.

این امر گاه و بیگاه در گذشته‌های تاریخ این منطقه بچشم می خورد و نزدیکترین  
 آنها بزمان ما قیام «شیخ محمد خیابانی» می باشد که آذربایجان را «آزادستان» نامید و  
 رهایی آنرا از ظلم و جور مرکز نشینان برنامۀ کار خود قرار داد و عاقبت، مثل دیگر  
 پویندگان این طریق، جان خود را نیز در این راه از دست داد.

در سال ۱۳۲۰ خورشیدی، که برای چند صباحی بساط خودکامگی در ایران فرو  
 ریخت بار دیگر اندیشهٔ خودمختاری این خطهٔ مهم در اذهان مردم آن پدیدار گشت و  
 کسانی درصدد برآمدند که با استفاده از حضور ارتش‌های بیگانه در ایران و ضعف دولت

مرکزی، حکومت ملی محلی تشکیل دهند و از تعدیات مرکزبان، که بقول آنها استعمارگران آذربایجان بودند، رهائی یابند.

موجبات این کار در اندک زمانی فراهم گشت و سرانجام در راه اجرای آن حزبی با عنوان «فرقهٔ دموکرات آذربایجان» بوجود آمد. در آن ایام برخی از سیاستمداران ایران، انتقامجویی روزنامه‌نگاری بنام «سیدجعفر پیشه‌وری» را سبب پیدایش فرقه قلمداد کردند. زیرا او که افکار چپی داشت و مدت‌هایی از عمر خود را در محبس گذرانیده بود<sup>۱</sup> پس از خلاصی از زندان روزنامهٔ معروف «آزیر» را در تهران منتشر می‌ساخت و در دورهٔ ۱۴ با بیشترین آرای انتخاباتی بنماینده‌گی مجلس شورایی ملی از تبریز تعیین گردید ولی نمایندگان دیگر مجلس، که اکثراً پیرو سیاستهای دست راستی بودند، در جلسهٔ مورخ ۲۰ تیر ماه ۱۳۲۳ اعتبارنامهٔ ویرا رد کردند و او را از نمایندگی مجلس محروم ساختند.

دستهٔ دیگر مخصوصاً تشکیل دهندگان فرقه و طرفداران آنها در مرکز، پیدایش فرقه را بطرز دیگری توجیه نموده و بنحویکه در بالا اشاره کردیم، عدم توجه دولتها را بآذربایجان عامل آن قلمداد می‌کردند و عقب‌ماندگیهای فرهنگی و اقتصادی آن استان را انگیزهٔ اصلی این اقدام می‌گفتند و جریحه‌دار شدن احساسات ملی مردم آذربایجان را بر اثر رفتارهای نابخردانه و ملالت‌آور مأموران دولت مرکزی، مثل «عبدالله مستوفی» و دیگران، از عوامل ضروری قیام مردم و تشکیل حکومت ملی محلی بحساب می‌آوردند.<sup>۲</sup>

۱- صفحه ۳۴ این کتاب.

۲- عبدالله مستوفی استانداری بود که قبل از شهریور ۱۳۲۰ بآذربایجان فرستاده شده بود. او با آنکه مورخ و مرد دانشمندی بود و کتابهای خوبی مخصوصاً دربارهٔ تاریخ ایران نوشته گویا فرد خودخواه و بددهنی بوده است، و در این مأموریت، به پشت گرمی شهربانی قاهر رضاشاهی، از هر توهین و تحقیری نسبت بمردم این خطه خودداری نکرده است.

از زمانهای قدیم بین فارسی زبانان ایران و مردم آذربایجان بذله‌گوئیهای طنز مآبی معمول بود و فی‌المثل آذربایجانیها، فارسی زبانها را «کله پوک» می‌گفته‌اند و اینها نیز متقابلاً آنها را «ترکه‌خر» می‌خوانده‌اند. گویا این کار در زمان قاجاریه رواج داشته و حتی در دربار سلطنتی بین خدمه و رجال نیز گاهی از تفریحات سالم بشمار می‌آمده است تا آنجا که روزی چنین مطایبه‌ای در حضور ناصرالدینشاه بین دو تن از محارم حضور وی عنوان شده و وقتی یکی از رجال قزوینی خواسته است از فارسی زبانان طرفداری کند شاه خطاب بدو گفته است



ایالت آزادستان

اداره تشکیلات نظامیه اردبیل

رکبہ مولانا  
نورانی

پست کار سہیلی خواہ

باد داشت یادداشت نورانی اردبیل

تاریخ ۹۹ عجب

ستام محترم حضرت ایالت نظیر ذیل کلمہ درین طرف عوز  
 بخ نذر عیت عمنہ بہر ورہ نودہ لڑ قرار تقریرات خود  
 در بیان با شکوہا، بسم اسیری کار کلمہ و این روز در جانب  
 بہ ہنر نگاہ عدلہ امیر عالی ص فرزا این ہم بہر در در خواہ  
 عنیت اردون خوردن نادر کنہ و این راہ ہم این بخ نذر  
 و کرد را لکت نودہ نہ مہر لکت فلک محم عوفی نودہ  
 و ای شمع کلمہ ایالت قاضی

در زمان شیخ محمد خیابانی عنوان نامہ های رسمی آذربایجان بہ آزادستان تغییر یافت. متن نامہ قابل توجہ است و حکایت از گزارش یک مأمور شہر بانی در مورد ورود ۵ تن از تبعہ عثمانی بآردبیل می نماید کہ ہر آبنہ از جہت بالشو یک بودن مظنون بودہ اند.

جمعی این کار را نتیجهٔ تحریک دولت همسایهٔ شمالی می دانستند که نیروهای مسلح از سوم شهریور ۱۳۲۰ آذربایجان و قسمتهای مهم دیگری از ایران را تحت

«توساکت باش زیرا اگر ترکها خرابشند پای تو قزوینی را می گیرد و اگر فارسها هم بی مغز و کله پوک باشند تو از آن میرا نمی باشی» و منظور او اشاره بموقعیت قزوین بین مناطق ترک زبان و فارسها و تکلم قزوینیان به هر دوی این زبان بوده است.

باری مستوفی جاهلانه این گفته را در تبریز غالباً بر زبان می آورده و گوئی عنادی هم در اینباره بخرج می داده است. تا آنجا که وقتی دولت مرکزی دستور داد مقداری غله از تبریز به تهران فرستاده شود او گفت گندمها را بفروستید و جوها را برای تبریزبها نگه دارید. زیرا در آلمان جورا بچهار پایان می دادند. گستاخی او در اینباب در کتاب «گذشته چراغ راه آینده است» بدین شکل عنوان شده که مستوفی سرشماری را در تبریز، خرشماری می گفت (صفحه ۲۵۴ آن کتاب).

اینها عقده هائی بود که پس از فرار رضاشاه و بهم خوردن دستگاه پلیسی وی آذربایجانیها را وادار بواکنش نمود و این واکنش در تمام شئون اجتماعی آنروز ظهور کرد. شاعری با نام مستعار «هوش سبز» این عقدهٔ روحی را در آن ایام بشعر آورده در شماره ۲ مورخ ۱۴ آبانماه / ۱۳۲۰ روزنامهٔ آذربایجان چنین نشر داده بود:

«شاهین زبان حالی:

گونه ایرانی یخوب ظلمیه ویران ایلدیم ملتین تنگه قویوب بی سروسامان ایلدیم  
سواشوب جاننه بیچاره لرون زالو کیمی قورخمادیم قانلارینی حرصله سوردوم سو کیمی  
دام صبیاده دوشن چاره سسی یوخ آهو کیمی واریوخین الدن آلوب باغریلارین قان ایلدیم  
گونه ایرانی یخوب ظلمیله ویران ایلدیم

رتبه سین عرشه چخارتدیم نه قدر ظالم وار اولدوروب حبسه سالوب هاردا که بیر عالم وار  
ظلمی من چوخ سووردم باخ نه عجب حالیم وار اودی مستوفی نی من والی استان ایلدیم  
گونه ایرانی یخوب ظلمیله ویران ایلدیم

کهنه مستوفی نی من والی تبریز ایتدیم قوجا عاجز لری من گونجه خونریز ایتدیم  
گوندروب تبریزه خر تبریزی خرخیز ایتدیم بوغدا سین الدن آلوب آر پیا مهمان ایلدیم  
گونه ایرانی یخوب ظلمیله ویران ایلدیم

خلقون املاکینی زور ایله الیندن آلدیم ایسته یوب آغزین آچاقویمیوب حبسه سالدیم  
یوقدر ثروتیلن دویمیوبن آج قالدیم وئردیم آچاخلارا ایش سفله نی من خان ایلدیم  
گونه ایرانی یخوب ظلمیله ویران ایلدیم

تاجرون مالینه هر نه اول ایتدیم شرکت بیره اون چکدیم اومال اوستنه قویدوم قیمت  
نفعنی من آپاروب قالدی اونا تک زحمت یازیقیم گلدی هله ملته ارزان ایلدیم  
گونه ایرانی یخوب ظلمیله ویران ایلدیم

اشغال خود داشت و در این میان طرفداران دول غربی، که باصطلاح «انگلو فیل» خوانده می‌شدند، بیش از همه حرارت بخرج می‌دادند.<sup>۱</sup> جای تأسف است که مدارک آن عهد و حتی جراید خود دموکراتها، که اقدامات فرقه در آنها منعکس می‌شد، از بین رفته و قریب به همگی روزنامه‌های ترک زبان

مالیاتی بیره اون یتدی آلب ملتیدن فالوب آج اهل و عیالی چکوب اعصمتدن  
چوخی مفلس اولوب نولدوردی نوزون غیرتدن بیره بویوک توده‌نی من بیله پریشان ایلدیه

گورنه ایرانی یخوب ظلمیله ویران ایلدیم

این مختص از زبان حال رضاشاه گفته شده و ترجمه فارسی آن باختصار چنین است:

بین چگونه ایران را برانداخته با ظلم و یران کردم. ملتش را در تنگنا گذاشته بی سر و سامان نمودم. مثل زالو به تنش چسبیده با حرص و آز و بدون ترس و وا همه خونش را مکیدم. ملتی که مثل آهوی بیچاره‌ای که در دام صیاد افتاده باشد، هست و نیستش را از دستش گرفته زهره‌اش را چاک کردم، بین چگونه ایران را برانداخته با ظلم و یران نمودم.

هر چه ظالم بود ربه‌اش را به عرش رسانیدم، هر چه عالم و دانشمند بود کشتم یا بحبس انداختم، من ظلم را خیلی دوست دارم و بین چه حال عجیبی دارم، این بود که مستوفی را والی استان کردم. بین چگونه ایران را برانداخته با ظلم و یران نمودم.

مستوفی پیرا من والی تبریز کردم، بین چگونه پیران عاجز را من خونریز کردم، خر به تبریز فرستاده آنجا را خرخیز کردم، گندمش را از دست مردم گرفته آنها را به جو مهمان کردم، بین چگونه ایران را برانداخته با ظلم و یران نمودم.

املاک مردم را با زور از دستشان گرفتم، تا خواست دهندش را وا کند نگذاشتم و بحبس انداختم، با اینهمه ثروت، من سیر نشده گرسنه ماندم، با افراد پست و دنی کار دادم و اشخاص سفله را خان کردم. بین چگونه ایران را برانداخته با ظلم و یران نمودم.

به مال التجاره تجار، هر چه که باشد شریک شدم، ده بر یک بر بهای آن کشیده قیمت گذاری نمودم. سود آرا من بردم و تنها زحمت به تاجر ماند، با اینحال بملت رحم کردم و قیمت را ارزان گذاشتم، بین چگونه ایران را برانداخته با ظلم و یران نمودم.

مالیات را هفده بر یک از ملت گرفتم، در نتیجه اهل و عیال او گرسنه مانده از عصمت دست کشید، خیلی‌ها مفلس شده خود را از غیرت کشتند، یک توده عظیم را من اینچنین پریشان کردم، بین چگونه ایران را برانداخته با ظلم و یران نمودم.

۱- آقای خلیل ملکی که از کارگردانان حزب توده و از «تئوریسین»‌های با فراست و کیاست آن بشمار می‌آمد در مجموعه‌ای که بنام «خاطرات خلیل ملکی» چاپ و منتشر شده است بیش از انگلوفیلها بدین موضوع اصرار دارد.



چپ‌گرا، که در آن ایام هر شهرهای مختلف آذربایجان منتشر می‌گشته، بعد از ۲۱ آذرماه ۱۳۲۵ از ترس دستگاه‌های امنیتی طعمه آتش شده است<sup>۱</sup> و مآخذ ما در این زمینه از حیث جراید بیشتر از آنها نشریات دست راستی گردیده است.

از جمله جرایدی که بعد از شهریور ۱۳۲۰ در تهران انتشار می‌یافت روزنامه‌ای بود بنام «کشور»<sup>۲</sup> که خط مشی سیاسی آن مخالفت شدید با حزب توده و افکار چپی بود و در عوض از «سید ضیاء الدین طباطبائی»<sup>۳</sup> که در دوران حیات طبیعی و سیاسی خود همواره بعنوان عامل دست اول سیاست انگلستان در ایران شناخته می‌شد، طرفداری می‌نمود. این روزنامه در تاریخ سوم مهرماه ۱۳۲۴، که سه هفته از تاریخ تشکیل فرقه دموکرات می‌گذشت، در شماره ۸۶ خود مقاله‌ای نوشته و در آن آورده است که «آرداشس»<sup>۴</sup> از شمال و از طریق گیلان بآذربایجان رفته با حمایت خارجیان — که منظورش روسهاست — دست بیک

۱- اینقبیل روزنامه‌ها را حتی از کتابخانه‌های عمومی در تهران جمع‌آوری کرده‌اند.

۲- صاحب امتیاز این روزنامه شخصی بنام «جلالی نائینی» بود که وکالت دادگستری داشت و سالهای ممتدی رئیس کانون وکلای دادگستری شد و چندین سال نیز در آخرین دوره‌های مجلس سنا نمایندگی در آن مجلس داشت.

۳- معروف است که کودتای ۱۲۹۹ را انگلیسی‌ها در ایران ترتیب دادند و رضاخان را برای جلوگیری از نفوذ روسها، یعنی مرام کمونیستی بر سرکار آوردند. یکی از مهره‌های بسیار مؤثر کودتا همین سیدضیاء الدین طباطبائی بود که روزنامه رعد را در تهران منتشر می‌نمود و بعد از کودتا با آنکه حدود سی سال بیشتر نداشت به ریاست وزرائی انتخاب گشت ولی دوران حکومتش یکصد روز طول کشید زیرا هدف از کودتا بقدرت رسانیدن رضاخان بود و بدینجهت سیدضیاء الدین این سمت را بدو سپرد و بفرستادن رفت. پس از سوم شهریور ۱۳۲۰ بار دیگر بایران باز آمد و بنماینده‌گی مجلس شورایی ملی و بعد از تشکیل مجلس سنا به سناتوری منصوب گردید. او در دولت وثوق الدوله عاقد معروف قرارداد ایران و انگلیس، مأمور مذاکره با دولت جمهوری آذربایجان شد که در قفقاز، مستقل از کمونیستها تشکیل شده بود. بنوشته مرحوم محسنی او بآن دولت وعده اعزام نیروی ایرانی داد ولی با سقوط آندولت بدست کمونیستها این وعده عملی نگردید (صفحه ۳۹۰-۳۹۷ یادداشتهای مرحوم عباس محسنی)

۴- آرداشس آوانسیان بطوریکه در صفحه ۳۴ گفته ایم جزو ۹ نفر زندانیان سیاسی زمان رضاشاه بود و بعد از سوم شهریور ۱۳۲۰ آزاد گردید.

سلسله تحریکات و دسایس زده است. نویسنده مقاله سپس بچگونگی تشکیل فرقه اشاره کرده فکر تأسیس آنرا از او یعنی آرداشس و خلیل ملکی و کسان دیگری از فعالین حزب توده قلمداد نموده یادآور شده است که آنها ابتدا جماعتی بنام «حزب مجاهد آذر بایجان» بوجود آوردند ولی دوروز بعد نام آنرا به «فرقهٔ دموکرات آذر بایجان» تغییر دادند. سپس بوسیلهٔ «ایپکچیان» محرمانه «سیدجعفر پیشه‌وری» را از تهران احضار کردند و پس از ورود او بیانیه‌ای تهیه و بدیوارها الصاق نمودند و تشکیل و موجودیت خود را بدان وسیله در تبریز و شهرها و نقاط دیگر اعلام داشتند.

برخی از صاحبان نظره فرقهٔ دموکرات آذر بایجان را مولودی از حزب توده دانسته و چنین گفته‌اند که این حزب برای رسوخ و نفوذ بیشتر در آن استان رنگ تشکیلات محلی بدان داده و بفرقه حیات بخشیده است. اما این گفته را یکی از اعضای اولیهٔ حزب که عضو مؤثری در فرقه هم بوده است، رد کرده است. او دکتر جهانشاهلونی افشار نام دارد که معاون پیشه‌وری در دولت آذر بایجان، رئیس سازمان جوانان فرقه و نیز رئیس دانشگاه تبریز بوده است. بعد از ۲۱ آذرماه ۱۳۲۵ بروسیه فرار کرده مدت‌ها در آنجا زندگی نموده است. تلویزیون ایران ساعت ۲۰ روز جمعه ۱۷ آذرماه ۱۳۵۷ مصاحبه‌ای با او پخش کرد. او در این مصاحبه پس از شرح چگونگی خروج خود از شوروی و پناهندگی سیاسیش با آلمان غربی گفت که «کمیتهٔ مرکزی حزب توده در تشکیل فرقه شرکت نداشت. تنها کامبخش که عضو مرکزی حزب بود از آن آگاهی داشت و کمیتهٔ مرکزی را در مقابل امر انجام شده‌ای قرار داد.» او تشکیل فرقه را به شورویها نسبت داده در آن مصاحبه گفت «فرقهٔ دموکرات بدستور استالین و بدست میرجعفر میر باقراوف، با کمک عبدالصمد کامبخش در باکو طرح ریزی شد» و در معرفی کامبخش افزود که «او یک افسر عالی‌رتبه در شوروی بود و با نام مستعار سرهنگ قنبر اوف در دستگاه امنیتی استالین عضویت داشت. پیشه‌وری را او برای این کار به میر باقراوف پیشنهاد کرد و چندی بعد ملاقاتی نیز بین آن سه، یعنی پیشه‌وری، کامبخش و میر باقراوف دست داد.»

اینها جمعی از نظریاتی بود که دربارهٔ علل و انگیزه‌های تشکیل فرقه شنیده و

خوانده ایم ولی صد حیف که بقول معروف خواجگان خود در میان نیستند تا چگونگی امر از زبان خود آنان بیان گردد. آنچه واقعیت است اینست که روز دوشنبه ۱۲ شهریور ۱۳۲۴ مطابق با ۲۵ رمضان ۱۳۶۵ قمری، تشکیل رسمی فرقه اعلام و بیانیه ای در تبریز و شهرهای مختلف آذربایجان بر دیوارهای معابر و بازار نصب گردید و مراد از تشکیل این سازمان سیاسی و اهداف اولیه آن برای اطلاع مردم اعلام گشت.

ما باصل این بیانیه دسترسی نیافتیم ولی در مقاله دیگری در شماره ۷۷ روزنامه کشور<sup>۱</sup> تحت عنوان «نیرنگ تازه تشکیل حزب دموکرات آذربایجان»، که در تخطئه شدید و مخالفت با آن درج گردیده است سه قسمت مهم و حساس آن را چنین خوانده ایم: «... ب مردم آذربایجان آزادی و اختیار داده شود که بتوانند برای توسعه فرهنگ و عمران و آبادی این سرزمین با مراعات قوانین ملی و عمومی عادلانه مملکتی، آزاد و خودمختار باشند.»

«... برای عملی کردن منظور فوق بفوریت انجمنهای ایالتی و ولایتی را انتخاب کرده شروع بکار نمایند.»

«... در دبستانهای آذربایجان تا کلاس سوم تدریس فقط بزبان آذربایجانی باشد و از کلاس سوم به بالا فارسی که زبان دولتی است توأم تدریس خواهد شد.»

گفتیم که آن روزنامه این مقاله را در جهت تخطئه و تقبیح عمل تشکیل دهندگان فرقه نوشته و خواسته های مذکور را مخالف قوانین جاری و تمامیت ارضی ایران قلمداد نمود ولی امروز که بیش از یک قرن قمری<sup>۲</sup> از آن تاریخ می گذرد با دقت کافی در محتوای سه ماده مزبور مخالفتی بین آنها با قوانین آنروز ایران بنظر نمی رسد. بویژه آنکه درخواست کنندگان بصراحت گفته اند که این امور با مراعات قوانین ملی و عمومی و عادلانه مملکتی صورت گیرد. از همه مهمتر آنکه تشکیل فوری انجمنهای ایالتی و ولایتی، که قانون اساسی آنرا قبول کرده است، وسیله اجرای آزادی و اختیار در راه توسعه فرهنگ و عمران و آبادی قلمداد گشته مورد تقاضا قرار گرفته است.

۱- تاریخ انتشار این شماره ۲۱ شهریور ۱۳۲۴ می باشد.

۲- هر ۳۶ سال قمری را یک قرن قمری می خوانند.

ما چون بمقامات عالی مملکتی نرسیده مزه قدرت را نچشیده ایم در شگفتیم که چرا آنانکه می‌توانند مشکلات جوامع انسانی را با سرانگشت تدبیر باز کنند آنرا بدن‌دان زور و قدرت حواله می‌دهند؟، تعجب می‌کنیم چگونه پایتخت نشینان ایران همواره سعی بر آن داشته و دارند که حتی امور مربوط بمرمت چشمه آب فلان قریه دور افتاده زاهدان را نیز در اختیار خود بگیرند و جاهلانه اصرار بر آن نمایند که این تمرکز کشور برباد ده، باید بدین وضع تأثر با باقی باشد و از پیشرفت و عمران کشور جلو گیرد. جای سوال است که خاک ریزی راه روستائی بین قریه ثمرین و ابره بکوه در اردبیل چه ربطی با اولیای امور اداری استان آذربایجان و استاندار آنجا دارد. احداث چنین راهها یا لوله کشی آب در داخل دهکده‌ها و نگهداری آنها و کارهایی از این قبیل مربوط بخود ساکنان آنها است و دستگاههای اداری باید از لحاظ فنی بطور مؤثر و دلسوزانه آنها را یاری دهند و متناسب با بودجه منطقه از اعتبارات موجود بدون ایجاد هر گونه مشکلات اداری، بشورای دهستانها کمک نمایند.

اما در عمل چنین نیست و حرص و ولع دولتمردان برای توسعه حیطه قدرت و بدون توجه با مکان خدمت همواره مشکلاتی بوجود آورده و حرکت بجلو را اینچنین را کد نموده است.<sup>۱</sup>

این بیان ما جنبه کلی دارد و مختص بدان بیانیه و خواست آنروز مؤسسان فرقه نیست زیرا اگر چنین باشد کسانی خواهند گفت که سران فرقه بتحریک روسها قصد تجزیه آذربایجان را از ایران داشتند و این خواستها را بهانه قرار می‌دادند. و اتفاقاً ایراد ما هم بر همین است زیرا اگر از همان ایام تصویب قانون اساسی مشروطیت ایران، دولتمردان درصدد اجرای آن برمی‌آمدند و در استانها و شهرستانها انجمنهای ایالتی و ولایتی را تشکیل داده بخشی از کارهای مردم را بدست خود آنها می‌سپردند حداقل در شهرریور ۱۳۲۴ این «بهانه تجزیه» از دست فرقیوها گرفته می‌شد و کشور با آن مصیبت و درماندگی روبرو نمی‌گردید.

۱- این مطالب قبل از انقلاب ۱۳۵۷ ایران جمع‌آوری گردیده است.

اعلام رسمی  
موجودیت فرقه:

باری با انتشار این بیانیه، فرقهٔ دموکرات آذربایجان توّلد خود را رسماً اعلام داشت و از تاریخ ولادت تا بدست گرفتن قدرت، که یکصد روز طول کشید، اقدامات پی گیری دربارهٔ

هدفهای خود معمول داشت و در شهرها و قصبات و دهستانها دست بیکرشته تبلیغات زد و با وعدهٔ تقسیم اراضی، تعدیل ثروت، حفظ حقوق کارگران و کشاورزان، که در نیمقرن اخیر شعار لفظی دولتمردان و انقلابیون ایران شده است، و نیز نوید آبادی و پیشرفت آذربایجان جمع کثیری از دهقانان و گروهی از شهروندان را به هدفهای دلگرم کنندهٔ خود علاقمند ساخت. و چون حزب توده هم قبلاً بمقیاس نسبتاً قابل توجهی تخم چنین مطالبی را کاشته بود، گروندگان فرقه افزایش یافت و در همهٔ قراء و قصبات کسانی بطرفداری از آن برخاستند و گوسفندوار دیگران را نیز بدنبال خود کشیدند.

ما عبارت «گوسفندوار» را باصطلاح دولتمردان مسئول ادارهٔ مملکت روز بکار می بریم و از ذکر آن مقصودی جز اشاره بکوتهای نظر کسانی که وظیفهٔ هدایت و ارشاد مردم را برعهده داشته اند نداریم. اینان چه روحانی ده، چه معلم فرهنگ، چه کدخدای فهمیده و چه مدعیان ارشاد جامعه همه در اینباب مقصرند زیرا سالها و قرنهای این مقامات حساس و مهم معنوی را در اختیار گرفتند ولی در روشن کردن واقعی اذهان توده ها قدمی برنداشتند. اگر روزی دستگاه عدالت، نه بدان شکل و مفهومی که داشته داریم، بلکه دستگاهی که انسانهای با وجدان و خداترس، دلسوز و مردم دوست تشکیل داده بکوتهای آنان برسند همهٔ آنها مسئول خواهند بود. این باور نکردنی است که با فرهنگ وسیع ملت ایران، بویژه در قرن بیستم، که قسمت اعظم نوآوریهای آنرا رجحان علم و برتری دانش تشکیل می دهد، دهقانان اردبیل مثل روستائیان زمان حضرت موسی بیندیشند. این غیرقابل گذشت است که بعد از ۱۴ قرن، که از تابش آفتاب جهانتاب اسلام می گذرد هنوز هم بیشترده نشینان و جمع زیادی از شهروندان این مناطق قرائت صحیح حمد و سورهٔ نماز و مفاهیم ظاهری آیات آنها را نمی دانند در حالیکه هر سال خرمن خود را جمع نکرده موکلان خمس و زکوة را در بالای سر خود می بینند.

در عصریکه بشر ببرکت علم و صنعت توانسته است در فضای لایتناهی بگشت و گذار پردازد هنوز معلمان و فرهنگیان ما نتوانسته اند کوچکترین اطلاعی در باب علم و دانش و شرایط گوناگون محیط زندگی در اختیار دهقانان قرار دهند و لذا جای سوال است که اگر معلم باین توده عظیم آگاهی ندهد، روحانی در طریق تربیت روحی و معنوی آنها قدمی بر ندارد. کدخدا و آگاهان دیگر جز توسری زدن و ساکت نگه داشتن آنها وظیفه ای احساس نکند پس چه کسی باید بهدایت روستانشینان قیام کند و اگر هیچکس در این راه قدمی بر ندارد آیا می توان از مردمی که خود رویند انتظار درک و فهم مطالب سیاسی و مصالح عمومی اجتماعی داشت؟!

بمطلب خود باز می گردیم و گوئیم که اولین کار فرقه جوان انتخاب کسانی بعضویت کمیته مرکزی بود و بدین منظور در دهمین روز تشکیل رسمی آن، یعنی پنجشنبه ۲۲ شهریور ماه ۱۳۲۴ نه نفر از اعضای مؤسس بدین سمت انتخاب شده دستور یافتند که برای تصویب مرامنامه فرقه هر چه زودتر اولین کنگره را تشکیل دهند.

این کنگره از ساعت ۵ بعد از ظهر روز دوشنبه ۹ مهرماه بمدت چهار روز تشکیل گردید و ساعت ۶ بعد از ظهر روز پنجشنبه ۱۲ همان ماه با تصویب مرامنامه پایان یافت. برای شرکت در این کنگره ۱۰ نفر نیز از اردبیل به تبریز رفتند و بعنوان نمایندگان این ولایت در آن شرکت نمودند. روزنامه آذربایجان در شماره ۱۹ مورخ ۱۱ مهرماه ۱۳۲۴ نام آنها را چنین ثبت کرده است:

آقایان حاج عزت ضیاءبخش، محمدعلی ننه کرانی، ذوالفقار اوجان نوین، مهندس انشائی، ملاخلیل اشراقی، دکتر مرتضی پیر، عزیز فرهنگی، حاج میر معصوم کاشانی، حسن جودت، بالاش آذراوغلی.

این مرامنامه که بزبان ترکی بود و پس از تصویب در شماره ۲۴ مورخ چهارشنبه ۱۸ مهرماه ۱۳۲۴ روزنامه آذربایجان منتشر گردید، مشتمل بر یک مقدمه و ۵۱ ماده بود<sup>۱</sup> و

۱- ۹ ماده در زمینه سیاست عمومی، ۸ ماده در باب اقتصاد و بازرگانی، ۸ ماده درباره کشاورزی، ۶ ماده در مورد فرهنگ مردمی، ۶ ماده در زمینه بهداشت، ۶ ماده در باب ادبیات و صنایع ظریفه و مطبوعات، ۲ ماده راجع بمسئله ملیت، ۴ ماده در مورد امور محاکمات، ۱ ماده درباره ارتش، ۱ ماده در حفظ آثار تاریخی.

نکاتی داشت که دولت مرکزی بهیچوجه نمی خواست با آن موافقت کند بویژه آنکه اساساً حکومت تهران تشکیل فرقه را قانونی نمی دانست و برای از بین بردن آن از هیچ اقدام ممکن خودداری نمی نمود. با اینحال کسانی بمیانجیگری بین اولیای فرقه و دولت مرکزی برخاستند ولی چون هیچیک از طرفین حاضر بگذشت و توافق نگشتند دموکراتها در تاریخ ۲۰ مهرماه ۱۳۲۴ اجتماعی در تالار شیر و خورشید سرخ تبریز تشکیل دادند و سخنرانان با حرارت و شور خاصی، بزبان محلی، از محرومیت‌های آذربایجان و عقب ماندگی های فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی آن سخن گفتند و با یادآوری رفتارهای توهین آمیز عمال دولتها، که حیثیت عمومی مردم آذربایجان را جریحه دار ساخته اند، خواستار استقلال داخلی و تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی و انتخاب و اعزام نمایندگان مردم آذربایجان بمجلس شورایملی شدند و یکایک هدفهای فرقه را، بنحویکه در بیانیه عنوان شده بود، تبیین و توجیه کردند.

آنها جابجا بفداکاریهای دلاوران آذربایجان در تأمین وحدت جغرافیائی ایران و حفظ تمامیت ارضی آن در طول تاریخ اشاره کردند و از جانبازیهای قهرمانان این دیار در وقایع مشروطیت ستایشها نمودند و بدین اعتبار خواستار آن شدند که نام خیابان پهلوی به خیابان ستارخان عوض شود.

از فردای آنروز فعالیتهای خود را گسترش دادند و چون دولتهائی که در مرکز تشکیل می شد بعلت اشغال ایران از طرف نیروهای مسلح خارجی و آشفتگی وضع داخلی و تشتت و دسته بندیهای گوناگون نمایندگان در مجلس شورایملی، که آنروز از حد قانونگزاری خارج و یگانه تاز میدان سیاست و گرداننده کارهای اجرائی دولتها شده بودند، نمی توانستند تصمیمات مؤثری در تأمین رفاه عمومی و حفظ عدالت و تنظیم امور سیاسی و اقتصادی اتخاذ نمایند و چه بسا که بر اثر کارشکنی های آنان هر لحظه در مظان سقوط و تغییر بودند، از اینرو ادارات دولتی در آذربایجان نیز، اعم از لشگری و کشوری، بی اختیار گشته در وضع بلا تکلیفی قرار یافتند و بطور کلی بنظره و ارسال گزارشهای بمرکز پرداختند. و این کار وقتی بحد اعلای خود رسید که فرقه اسلحه بدست آورد و گروه زیادی از روستائیان و شهروندان را بعنوان «فدائی» مسلح ساخت.

در آن تاریخ هنوز نمایندگان دوره ۱۴ مجلس شورایی ملی در آذربایجان و کردستان و زنجان انتخاب نشده بودند. فرقه خواستار آن گردید که هر چه زودتر انتخابات عمومی در این نقاط نیز صورت گیرد و نمایندگان مردم این مناطق با حضور در مجلس، در تعیین سرنوشت کشور شرکت نمایند. ولی این امر موضوع بسیار مهمی برای اولیای آنروز ایران بود و آنها را بسختی نگران می نمود. زیرا اگر چنین کاری صورت می گرفت و نمایندگان این نواحی وسیع، که از لحاظ تعداد هم معتنا به بودند، با نفوذ فرقه انتخاب گشته به مجلس راه می یافتند، در شرایط نابسامان آنروز، سیاست عمومی ایران و منطقه را دگرگون می ساختند. این بود که کهنه کاران سیاسی دست بکار شدند و با تصویب رسانیدن طرحی در مجلس شورایی ملی از این کار جلو گرفتند. این طرح در جلسه مورخ ۲۹ آبانماه ۱۳۲۴ خورشیدی بتصویب رسید و بموجب آن انتخابات در نقاطی که تحت اشغال نیروهای خارجی بود تا خروج ارتشهای بیگانه مسکوت ماند.

تشکیل کنگره ملی یا مجلس  
بخشها دست بانتخاب نمایندگان زد تا آنها بعنوان منتخب  
مؤسسان آذربایجان:

مردم آذربایجان بصورت مجلس مؤسسان گرد آیند و اصول حکومت ملی و خط مشی کارها را تعیین کنند. انتخابات بسرعت صورت گرفت و از تمام آذربایجان هفتصد نفر انتخاب شدند. مجلس مؤسسان با عنوان «کنگره ملی» در روزهای سه شنبه و چهارشنبه ۲۹ و ۳۰ آبانماه آن سال در تبریز تشکیل یافت و جمعی از مردم شهر نیز، که خود دموکراتها یکصد و پنجاه هزار نفر گفته اند، در آن شرکت نمود. بیانیه این اجتماع، که در چهارمین جلسه آن بتصویب رسید، بشکلی که روزنامه اطلاعات نوشته است<sup>۱</sup> بشرح زیر بوده است:

«کنگره ملی که از نمایندگان تمام شهرستانها و بخشهای آذربایجان در تاریخ ۲۹ و ۳۰ آبانماه ۱۳۲۴ در شهر تبریز تشکیل یافته بود در چهارمین جلسه خود باتفاق آراء تصمیم گرفت که با اعلامیه زیر بحکومت مرکزی ایران و دول معظم و دموکراسی



جهان آمریکا، انگلیس، اتحاد جماهیر شوروی، فرانسه و چین<sup>۱</sup> مراجعه کرده در خواسته‌های مشروع و قانونی خود را، که رئیس آنها در مواد زیر قید شده است، اعلام نماید:

۱- مردم آذربایجان در اثر علل و حوادث بیشمار، که ذکر آن از گنجایش این اعلامیه خارج است، دارای ملیت، زبان، آداب و رسوم و خصوصیتی است که با وحق می دهد مانند تمام ملل عالم با مراعات استقلال و تمامیت ایران، طبق منشور آتلانتیک در تعیین سرنوشت خود آزاد و مختار باشد.

۲- نظر بعلاقه و روابط فرهنگی، اقتصادی و سیاسی که ملت آذربایجان با مردمان سایر ولایات ایران دارد، و نظر بفرهنگ‌های بيشماری که آذربایجانیان در تأسیس و ایجاد ایران کنونی بخرج داده اند، در واقع مؤسس آن بوده اند.<sup>۲</sup> بنابراین برای حفظ استقلال و تمامیت آن بهیچوجه حاضر نیستند تقاضاهای مشروع خود را روی اساس تجزیه آن قرارداد بمرزهای آن خلل وارد سازند.

۳- ملت آذربایجان با تمام قوای خود خواهان رژیم دموکراسی است که در ایران بشکل مشروطیت و حکومت ملی می باشد.

۴- ملت آذربایجان مانند ساکنین تمام نقاط ایران در اداره امور اجتماعی و حکومت مرکزی با فرستادن نمایندگان خود بمجلس شورای ملی و ادای مالیات عادلانه شرکت خواهد نمود.

۵- ملت آذربایجان رسماً و علناً اعلام می دارد که مانند سایر دول زنده عالم حق دارد برای اداره امور ملی و داخلی خود، با مراعات استقلال و تمامیت ایران، حکومت ملی محلی تشکیل دهد و این حکومت بتواند با رعایت استقلال و تمامیت ایران، آذربایجان را طبق اصول دموکراسی و حاکمیت ملی اداره کند.

۶- ملت آذربایجان در راه آزادی و دموکراسی زحمات فراوان کشیده و قربانیهای بیشمار داده است. بنابراین می خواهد حکومت خودمختار او براساس دموکراسی حقیقی استوار شود. از اینجهت طبق نظامنامه داخلی، که بتصدیق کنگره ملی رسیده است مجلس ملی و داخلی خود را انتخاب می نماید و نیز لازم می داند که حکومت ملی آذربایجان از میان نمایندگان مجلس ملی انتخاب شود و در مقابل آن مسئول باشد.

۱- این پنج کشور بعنوان دول معظم جهان در شورای امنیت سازمان ملل عضویت دائم دارند و از حق «وتو» برخوردارند. یعنی اگر شورای امنیت با اکثریت قاطع امری را تصویب کند کافی است که یکی از این پنج کشور با آن مخالفت نماید و بدینسان تصمیم متخذه را کان لم یکن سازد. این امر مورد اعتراض دولتهای دیگر می باشد ولی اعتراض آنها که لازمه تغییر اساسنامه سازمان ملل است، بجائی نرسیده است.

۲- گفتار ما را در اینباب در صفحه ۸۱ جلد اول این کتاب ملاحظه فرمائید.

۷- ملت آذربایجان مخصوصاً بزبان ملی و مادری علاقه دارد و تحمیل زبان دیگر او را تا بحال از کاروان تمدن و ترقی باز داشته و جلوی فرهنگ ملی او را مسدود نموده است. برای جلوگیری از این تحمیل ناروا و برای تأمین وسایل ترقی آذربایجان، کنگره ملی بهیئت ملی دستور داده است هر چه زودتر زبان آذربایجانی را در دوایر دولتی مرسوم و تدریس آنرا در تمام مدارس اعم از ملی و دولتی عملی نماید.

۸- کنگره ملی که با امضا و شرکت یکصد و پنجاه هزار نفرو بانمایدگی هفتصد نفر از نقاط مختلف آذربایجان تشکیل یافته طبق اراده ملت آذربایجان خود را مجلس مؤسسان نامیده برای اداره امور داخلی آذربایجان هیئتی عبارت از سی و نه نفر انتخاب و بآنها اختیار داده است که برای عملی کردن منظور ملی تدابیر لازم را اتخاذ و با مقامات صلاحیتدار داخل مذاکره شوند و ضمناً انتخابات مجلس ملی آذربایجان و مجلس شورایملی را عملی سازند. در خاتمه کنگره نظر دولت ایران و دول بزرگ دموکرات جهان را بمراتب مزبور جلب نموده اظهار می دارد که برای اجرای منظور فوق فقط از راه تبلیغات و تشکیلات اقدام کرده حاضر نیست بهیچوجه به نزاع و برادر کشی اجازه بدهد ولی اگر دولت مرکزی بخواهد حق مشروع او را با زور و اسلحه و قهر و غلبه از بین ببرد ناچار بهر قیمتی باشد از حقوق خود مدافعه خواهد کرد و تا آخرین نفر در راه تحصیل مختاریت ملی مبارزه خواهد نمود.

مجلس مؤسسان بهیئت ملی اختیار داده است که برای تأمین مختاریت آذربایجان، با مقامات صلاحیتدار داخل مذاکره شده قضیه را از راه صلح و مسالمت حل نماید ولی هیئت ملی بهیچوجه حق ندارد از حق مختاریت محلی و حکومت ملی صرفنظر کند و یا بر علیه تمامیت و استقلال ایران اقدام نماید.

آرزو مندیم تمام دنیای دموکراسی بدانند که در دنیا ملتی وجود دارد که حاضر شده است با تمام توانائی از خود مدافعه کرده و در گوشه آسیا پرچم آزادی دموکراسی حقیقی را برافراشته می خواهد با نیروی ملی خود آزادی خویش را تأمین نماید و نیز انتظار داریم مقامات صلاحیتدار کشور ایران و دول بزرگ دموکراسی جهان در عملی کردن منظور ملی از مساعدت نوعپرورانه خود، که پایه آن روی منشور آتلانتیک گذاشته شده است، مضایقه نفرمایند. با احترامات فائقه. هیئت رئیسه کنگره ملی، مجلس مؤسسان ملی آذربایجان، پیشه وری، رفیعی، دکتر جاوید، قیامی، شبستری، جودت، مکرم ترابی، بی ریا، ضیائی، حاج مصطفی دادجوی، سید موسی، حاج عظیم خادم ملت، شیخ موسی کیوانی، وثوق دیلمیان».

تشکیل اولین مجلس ملی اعلامیه مزبور در دوزبان ترکی و فارسی انتشار یافت و نسخی آذربایجان و برنامه دولت از آن به دولت ایران و سفارتخانه‌های کشورهای خارجی در تهران ارسال شد و متعاقب آن مقدمات انتخاب نمایندگان خودمختار آن:

برای تشکیل مجلس ملی و محلی فراهم گردید. این انتخابات روز ۱۲ آذرماه ۱۳۲۴ پایان یافت و نمایندگان از هر منطقه تعیین شدند. اینان در تبریز گرد آمدند و روز چهارشنبه ۲۱ آذرماه اولین مجلس ملی آذربایجان را تشکیل دادند.

گشایش رسمی مجلس ملی با شرکت ۷۵ نماینده و جمعی از مدعوین، ساعت ۹ صبح صورت گرفت و نظام‌الدین رفیعی با عبارت «بسم الله الرحمن الرحيم» آنرا افتتاح نمود. نخست هیئت رئیسه موقت انتخاب شد. آنگاه آئیننامه داخلی آن مطرح گشت و بتصویب رسید و پس از انتخاب هیئت رئیسه دائم، آقای سیدجعفر پیشه‌وری، صدر فرقه دموکرات آذربایجان، برای تشکیل دولت تعیین گردید و او بعد از ظهر همانروز اعضای دولت خود را بمجلس معرفی و برنامه کار آنرا عرضه نمود. ما ترجمه فارسی این برنامه را، که بزبان ترکی در شماره ۱۴۷۶ مورخ شنبه ۲۴ آذرماه ۱۳۲۴ روزنامه جودت اردبیل درج شده است ذیلاً نقل می‌نمائیم:

«دولت ملی آذربایجان برای تحقق بخشیدن بآرزوهای خلق آذربایجان در باب اعمال خودمختاری ملی و تأمین موجبات پیشرفت و رفع احتیاجات عمومی آنها وظایف زیر را مهمترین هدف و برنامه خود قرار می‌دهد:

۱- اتخاذ تدابیر مؤثر برای شناسائی جهانی حکومت خودمختار و ملی آذربایجان و تأمین موجبات دوام و بقای آن و مذاکره با مقامات صلاحیت‌داز با لزوم احتراز از خلل وارد کردن باستقلال و تمامیت ایران و برقرار ساختن دولت ملی آذربایجان بر اساس اصول دموکراسی و مبارزه با مشکلاتی که در این راه ممکن است پیش آید.

۲- بر پای داشتن خودمختاری ملی بر اساس محکم و استوار و اقدام سریع بانجمنهای ولایتی بمنظور نزدیکی هر چه بیشتر مردم با این خودمختاری و سپردن کارهای محلی بدست آنها.

۳- انجام سریع انتخابات انجمنهای شهر بمنظور عمران و آبادی شهرها و تنظیم امور آنها بر پایه‌های صحیح و اصول دموکراتیک.

۴- انتخاب فرمانداران و شهرداران از معتمدین و آزادخواهان محلی بمنظور جلوگیری از اعمال

- ظالمانه و تحقیرآمیز گذشته و مآلاً تأمین امنیت و آسایش در تمام آذربایجان.
- ۵- بدر آوردن ادارات ژاندارمری و شهر بانی از دست خائنان و کسانی که مردم را بیچاره کرده بفلاکت سوق داده اند و سپردن آنها بدست افراد میهن پرست و منطبق ساختن تشکیلات آنها با خواستها و آرزوهای مردم.
- ۶- تنظیم سریع بودجه ملی با بررسی دقیق قوانین مالی و عوائد و مخارج اداره دارائی و اتخاذ سیاست مالی در مورد درآمدها و هزینه ها با توجه ببرنامج های ترقی و تعالی آذربایجان.
- ۷- اتخاذ تدابیر لازم برای ایجاد سپاه ملی بمنظور حفظ خودمختاری و صیانت دولت و مجلس ملی و تدارک اسلحه متناسب روز برای آنها و متشکل ساختن فدائیان در یک مرکز و تشکیلات مشخص.
- ۸- از لحاظ فرهنگ و تعلیم و تربیت دولت دو وظیفه اساسی دارد یکی مبارزه با بیسوادی و اجرای صحیح و عملی تعلیمات اجباری و دیگری رسمیت دادن بزبان ملی و اجرای آن در تمام مدارس. بعلاوه توجه خاص بامرتحصیلات عالیه با تأسیس دارالفنون (دانشگاه).
- ۹- در باب بازرگانی و اقتصاد حکومت ملی در وهله اول بصنایع ملی توجه و کارخانه ها را با اصول صحیح اداره خواهد نمود. در مرحله ثانی با تأسیس کارخانه های جدید نیازمندیهای آذربایجان را بزطرف خواهد ساخت.
- در زمینه بازرگانی، دولت تدابیر لازم برای مرکزیت تجارتی آذربایجان اتخاذ و راههای عملی را برای نیل بدین کار بررسی خواهد نمود.
- ۱۰- تعمیر و احداث راهها و وسایل ارتباطی دیگر از قبیل پست و تلگراف و تلفن و توسعه آنها متناسب با وضع زمان از وظایف اساسی دولت است.
- ۱۱- بمنظور رفع اختلافات موجود بین زارع و مالک دولت با رعایت موجبات رضایت طرفین لایحه قانونی تهیه و بدینوسیله موضوع ارباب و رعیتی را حل می نماید.
- ۱۲- برای رفع بیکاری روز افزون در روستاها و شهرها باید اراضی خالصه و نیز املاکی که صاحبان آنها در خارج از آذربایجان علیه خودمختاری تبلیغ می نمایند بین آنها تقسیم گردد و با توجه بانکه اکثریت مردم آذربایجان را روستائیان تشکیل می دهند باید در آینده بانک کشاورزی بنحوی تقویت شود که اعتبارات لازم را در اختیار آنها بگذارد تا بتوانند اراضی را با رضای مالکان و بقیمت عادلانه از آنها خریداری کنند.
- ۱۳- بمنظور مبارزه جتنی با بیکاری توسعه صنایع دستی، امور راهسازی، ایجاد کارخانجات، ازدیاد کشاورزی و بازرگانی ضروری می باشد.
- ۱۴- برای بهبود وضع زندگی کارگران و زحمتکشان هر چه زودتر قانون کار تهیه و بمجلس تقدیم می شود و برای اجباری کردن بیمه کارگران تدابیر لازم اتخاذ می گردد.
- ۱۵- در امر بهداشت باید توجه شود در وهله اول از بیماریهای مسری و عمومی جلوگیری گردد و

- مخصوصاً دارو و وسایل درمانی روستائیان و طبقات پائین تأمین شود.
- ۱۶- در قوانینی که تا این ماه از مجلس شورایی ملی (در تهران) گذشته است با توجه به خودمختاری ملی تجدیدنظر شود و لوایح مفید جدید پیشنهاد گردد.
- ۱۷- حکومت ملی آذربایجان تمام مالکیت‌های خصوصی را قبول می‌نماید و بمنظور ترقی اقتصادی و تأمین رفاه عمومی هر نوع مساعدت ممکن بفعالیتهای خصوصی آنها خواهد نمود.
- ۱۸- حکومت ملی آذربایجان آزادی عقیده و اندیشهٔ عموم ساکنان آذربایجان را محترم می‌شمارد.
- ۱۹- حکومت ملی آذربایجان تمام ساکنان آذربایجان بویژه کردها، ارامنه، آسوریها و دیگران را در مقابل حق و قانون مساوی و یکسان می‌داند.
- ۲۰- حکومت ملی آذربایجان از تاریخ شناسائی آن بوسیلهٔ حکومت ایران تدبیرهای آندولت را در مورد آذربایجان، بشرط آنکه مخالف با مقررات خویش و مصوبات مجلس مؤسسان و مجلس ملی و مقررات موضوعهٔ آنها در باب حقوق و خواستههای مردم آذربایجان نباشد، اجرا خواهد نمود.»
- این برنامه که حاوی کلیهٔ پیش‌بینی‌های مقتضی در باب خودمختاری آذربایجان بود پس از بحث‌های لازم در جلسهٔ عصر روز چهارشنبه ۲۱ آذرماه ۱۳۲۴ در مجلس ملی بتصویب رسید و دولت آقای پیشه‌وری بدین ترکیب آقایان:
- دکتر سلام‌الله جاوید وزیر کشور، جعفر کاویانی وزیر قشونهای ملی، دکتر مهتاش وزیر فلاحات، محمدبی‌ریا وزیر معارف، دکتر اورنگی وزیر صحتیه، غلامرضا الهامی وزیر مالیه، یوسف عظیمی وزیر عدلیه، کبیری وزیر پست و تلگراف و طرق، رضا رسولی وزیر تجارت و اقتصاد، آتش بیات ماکو وزیر تبلیغات رسماً شروع بکار کرد.
- در این تشکیلات آقایان زین العابدین قیامی بریاست کل دیوانعالی تمیز و فریدون ابراهیمی بسمت دادستانی کل انتخاب شدند. تنها وزارتی که در این دولت برای آن وزیر تعیین نشد امور خارجه بود و گفته شد که این وزارت همان وزارت خارجه دولت مرکزی است زیرا فرقه و دولت آذربایجان درصدد تجزیهٔ ایران نمی‌باشند.<sup>۱</sup>
- این اقدامات در حالی صورت می‌گرفت که ارتش ایران هنوز در آذربایجان استقرار داشت و استاندار جدید نیز در انتظار عکس‌العمل فرقه در باب اعلامیه‌ای بود که نه روز پیش از آن

تسلیم لشکر تبریز و  
بازگشت استاندار:

صادر کرده بود. توضیح آنکه دولت ایران بموازات فعالیتهای همه جانبه‌ای که برای خنثی نمودن اقدامات فرقهٔ دموکرات، در جهت تشکیل مجلس و حکومت، بعمل می‌آورد در تاریخ ۱۷ آذرماه ۱۳۲۴ «آقای سهام السلطان بیات» را، که چند روز پیش باستانداری آذربایجان برگزیده بود، با عجله به تبریز اعزام داشت و او ضمن اعلامیهٔ چاپی، که بر دیوارهای شهر الصاق و در جراید محلی درج گردید اهمیت مأموریت خود و لزوم انجام اصلاحات را عنوان کرده خواستار آن شد که اگر کسانی مطالبی در باب اصلاحات و غیره دارند بایشان، که در تمام اوقات حاضر بمذاکره است، رجوع نمایند ولی هر چه انتظار کشید در اینمدت مأموریت، که جمعاً ۱۹ روز شد، کسی بدو مراجعه ننمود و ملاقاتهای خصوصی وی نیز به نتیجه نرسید.

در کتاب «گذشته چراغ راه آینده است»<sup>۱</sup> در اینباب چنین آمده است که روز ۱۷ آذر در منزل «آقای سراج میر» (ذکاء الملک) در تبریز با حضور آقایان بیات (استاندار)، دولتشاهی (کفیل استانداری قبل از ورود بیات)، پیشه‌وری، شبستری و فریدون ابراهیمی جلسه‌ای تشکیل شد. پیشه‌وری پیشنهادهایی کرد. بیات گفت که باید با تهران گفتگو کند ولی سرانجام نتیجه‌ای بدست نیامد بویژه آنکه لشکر تبریز تسلیم دموکراتها گردید و بعد از آن امیدوی برای هر گونه اقدام اصلاحی از بین رفت.

تسلیم لشکر صبح روز جمعه ۲۳ آذرماه صورت گرفت و این امر علاوه بر آسایش فکری سران فرقه، از طرف یک نیروی مسلح، بعنوان یک پیروزی سیاسی از جانب آنها نیز تلقی گردید زیرا قرارداد تسلیم از طرف فرمانده لشکر، که نمایندهٔ رسمی دولت مرکزی بود، و آقای پیشه‌وری با عنوان رئیس دولت ملی آذربایجان امضا گردید و بمنزلهٔ شناسائی این حکومت از طرف دولت ایران قلمداد شد چیزیکه دموکراتها خیلی بدان ارجح می‌دادند.

سرتیپ «درخشان» فرمانده لشکر تبریز قبل از تسلیم خیلی تلاش کرد که موافقت ستاد ارتش را برای یکنوع سازش و جلوگیری از خونریزی کسب کند و ضمن تلگرامهای

۱- کتاب قطوری است که بعد از انقلاب ۱۳۵۷ ایران بازار آمده، نو پسند و محلّ و تاریخ چاپ قید نگردیده جز

آنکه در پشت جلد نوشته شده است ناشر «جامی»

مکرر وضع وخیم منطقه و اوضاع بی سامان لشگر را گزارش نموده مصلحت را در عدم مقاومت اعلام داشت و حتی در یکی از تلگرامها با اصرار خواست که فوری هیئت عالیرتبه ای به تبریز اعزام شود تا وضع را از نزدیک ملاحظه نماید. او در پایان این تلگرام تهدید کرد که اگر چنین نکنند با توجه بمصالح کشور هر اقدامی را که لازم بداند در محلّ عمل خواهد کرد ولی ستاد ارتش در جواب گفت که تشخیص مصالح مملکت با دولت است و استاندار نماینده دولت در محلّ می باشد و شما (یعنی سرتیپ درخشان) مجری نظر اومی باشید و باید در سرکوبی متجاسرین اقدام کنید.

ساعت ۷/۳۰ بعد از ظهر روز پنجشنبه ۲۲ آذرماه، که حلقه محاصره قرارگاههای لشگر از طرف دموکراتها تنگتر شده بود فرمانده لشگر با بی سیم پیام مهمی بتهران فرستاده گفت که هیچگونه مقاومتی از طرف لشگر ممکن نیست و مفید فایده نیز نمی باشد و جز موافقت با نظر فرقه راهی باقی نمانده است. او ضمن تصریح به اینکه «استاندار نیز همین نظر را دارد» اضافه کرد که تا ساعت ۲۴ امروز ضرب الاجل تعیین شده است و لذا فوری باید تعیین تکلیف فرمائید.

این ضرب الاجل همان است که آقای پیشه‌وری عصر روز ۲۲ آذر در مجلس ملی بدان اشاره کرد. آقای یعقوب قدس نماینده اردبیل در آن مجلس می گوید که «آقای پیشه‌وری با حالت برافروخته‌ای در آن مجلس حاضر شد و ضمن یک سخنرانی تند و کوبنده گفت که ارتش باید امشب تکلیف خود را با فرقه روشن کند. بیش از این مماشاة میسر نیست. کارهای دولت ملی در گرو روشن شدن وضع لشگر می باشد». آقای قدس اضافه می کند که یکی از نمایندگان با حال اعتراض گفت «اگر آنها تسلیم نشوند شما جنگ خواهید کرد و این کار موجب ریخته شدن خون فرزندان ما خواهد شد». آقای پیشه‌وری گفت «سیاست اینحرفها را نمی فهمد. اگر ارتش تسلیم نشود دستور حمله به سر بازخانه داده خواهد شد».

فرمانده لشگر می دانست که با مسلح شدن جمع کثیری از اعضای فرقه و دهقانان و نیز حمایت ارتش شوروی از دموکراتها، بویژه تشتت و اختلاف در بین افسران و درجه داران و سرbazان، با مقاومت مسلحانه کاری از پیش نخواهد رفت. این بود که در

آن پیام اولیای مرکز را بوخامت اوضاع منطقه متوجه ساخت و هم رأی بودن استانداران را نیز اعلام داشت. اما ستاد ارتش بفاصله یکساعت یعنی ساعت ۲۰ و ۳۰ دقیقه همانروز جواب داد که چون مجلس شورایی قیام آذربایجان را برخلاف قانون اساسی دانسته و دولت نیز ضمن بیانیه لزوم اجرای نظر مجلس، یعنی اراده ملت را اعلام داشته است، باید مقاومت کنید. شما شورائی از افسران خود تشکیل دهید و بیانیه دولت را بخوانید. اگر طبق تشخیص شوری مقاومت غیرمقدور باشد شما و افسران تهران حرکت کنید.

پس از طی این مراحل سرانجام کار بتسلیم لشکر منجر شد و پادگان از هم پاشید. برخی از افسران در تبریز ماندند و تعدادی نیز بتهران حرکت کردند. سر تیپ درخشان بعد از ورود بتهران در دادگاه نظامی محاکمه و محکوم بمرگ شد ولی در مرحله تجدیدنظر محکومیت وی به ۱۵ سال حبس تقلیل یافت و بعد از چندی نیز مورد «عفو ملوکانه» قرار گرفته از زندان آزاد گردید. او همان کسی است که در فروردینماه ۱۳۵۷ خورشیدی بعنوان جاسوس شوروی در تهران دستگیر شد و چند روز بعد جراید پایتخت نوشتند که وی بعلت سکتة قلبی در زندان درگذشت.<sup>۱</sup>

گفتیم که آقای بیات بعنوان استاندار از مردم دعوت کرد که برای اصلاحات در آذربایجان بوی مراجعه نمایند ولی اولین و آخرین کسی که در استانداری باو مراجعه کرد نماینده دولت ملی آذربایجان بود که پس از تشکیل دولت با وی ملاقات کرد و پیام حکومت ملی را بدو ابلاغ نمود. این پیام در یک عبارت کوتاه و چنین خلاصه می شد که «چون دولت ایران با خواستهای حکومت ملی و فرقه دموکرات موافقت نکرده است بنابراین وی بنام استاندار و نماینده دولت مرکزی در آذربایجان کاری ندارد و می تواند مراجعت نماید». این بود که او نیز روز ۲۵ آذرماه ۱۳۲۴ یعنی سومین روز تسلیم لشکر بتهران بازگشت.

بطوریکه در اول این فصل دوم گفتیم اشاره ما بچگونگی تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان و مرامنامه و اساسنامه آن و نقل برنامه دولت آقای پیشه‌وری... بدانجهت است که خوانندگان کتاب را بعد از گذشت قریب ثلث قرن از وقایع آرزو آذربایجان،



که اردبیل نیز بهر حال متأثر از آن بود تا حدی آگاه سازیم و بی توجهی های دولتهای ایران به نیازهای عمومی ولایات را بیاد آورده مصائبی را که در نتیجه خودخواهیها یا بی تدبیریهای آنان بر مردم این سرزمین روا گشته است ناشایست بگوئیم و آرزو کنیم که در میهن ما هرگز سخن از تجزیه بمیان نیاید و نیز کسانی که در ایران مسئولیت خدمت بمردم را برعهده می گیرند دید خود را از محیط محدود اطراف خویش فراتر برند و خدمت واقعی بر مردم را هدف اصلی احراز مقام خویش قرار دهند و این دعائی است که در قبول شدن آن بهر حال باید تردید داشت.

منظور دیگر ما از آوردن آنها اینست که با آنکه مرامنامه ها و برنامه ها و خواستها عموماً خوب و ارزشمند بود لیکن برای دولتمردان فرقه دموکرات نیز موجبات اجرای آنها فراهم نگردید و این خواستها نیز همانند برنامه های اصلاحی مدعیان اصلاحات اجتماعی این سرزمین بصورت گفتار باقی ماند و مردم اردبیل همچون ساکنان دیگر نقاط آذربایجان، نه تنها بسعادتی نرسیدند سالهای سال نیز بجبران چنین «گستاخی!»ها مواجه با مشکلات گوناگون، بویژه مودیگریهای مقامات امنیتی گشتند.

## فصل سوم

## اردبیل از آغاز پیدایش فرقه تا سقوط حکومت ملی آذربایجان

اوضاع اجتماعی اردبیل در اینجا گفته‌های خود را در مورد فرقهٔ دموکرات آذربایجان کنار می‌گذاریم و بوقایعی که از زمان پیدایش آن فرقه تا سقوط حکومت ملی آذربایجان، در اردبیل رخ داده است، بطور اجمال اشاره می‌کنیم. ولی قبل از آن توجه خوانندگان را باختصار بوضع اجتماعی و اقتصادی روز در این منطقه جلب می‌نمائیم.

اردبیل بطوریکه گفتیم، یک منطقهٔ کشاورزی است و بیشتر ساکنان این خطه را کشاورزان و ده‌نشینان تشکیل می‌دهند. تعداد زیاد دهستانهای این ولایت و فاصلهٔ کم آنها از یکدیگر، گویای این مطلب است که اراضی آن مستعد بهره‌برداری است و در هر قسمتی از آن جماعتی سکنی گزیده آمادهٔ کشت و برداشت می‌باشند و این کارتها وسیلهٔ امرارمعاش و زندگی آنها بشمار می‌آید.

شک نیست که کشاورزی عوامل و ارکانی دارد و زمین و دهقان و آب از ضروریات آن می‌باشد ولی برای زراعت غیر از این دو، وسایل و ابزار دیگری نیز لازم است تا انسانرا قادر به بهره‌برداری سازد و تلاش و کوشش دهقان را بشمار برساند و این ابزار عبارت از تخم و وسایل شخم و درومی باشد، چیزیکه اکثریت دهقانان اردبیل در آن زمان فاقد آن بودند.

طبق عرف کشاورزی در منطقهٔ آذربایجان، که یادگار قرن‌ها و هزاره‌ها بود، روستاها صاحبان و مالکانی داشت که غالباً در شهر زندگی می‌کردند و در جامعه، طبقهٔ خاصی بنام اشراف و ملاک، تشکیل می‌دادند. اینان که غالباً از طریق ارث و نه رنج و زحمت، مالکیت قریه‌ها را بدست می‌آوردند، بدون زحمت و تلاش، شریک و سهم حاصل کار دهقانان می‌گشتند.

آنکس که بر روی زمین کار می‌کرد در پایان کار خود کاره‌ای نبود

و وقتی درو بپایان می رسید و محصول از مزرعه به خرمن انتقال می یافت نماینده مالک بنام «مباشر» از راه می رسید و با تحمیل خورد و خوراک خود برزراع، در کوبیدن و برداشتن آن نظارت می نمود و در مقابل آنهمه کار و رنج و مشقات، که دهقان متحمل می شد فقط یک پنجم از حاصل برای وی منظور می گشت. زیرا در آن روزگار زراعت نتیجه پنج عامل زمین، آب، شخم، تخم و کار تصور می شد و بهر یک از آنها یک پنجم از حاصل تعلق می گرفت مگر در زراعات دیم که حاصل به چهار قسمت تقسیم می گردید.

در بیشتر روستاها علاوه بر زمین آب نیز از آن مالک بود و چون روستائیان غالباً فقیر و کم بضاعت بودند و گاو برای شخم و بیش از خوراک سالیانه مازادی برای تخم نداشتند، ناچار آنها را از مالک دریافت می کردند و در نتیجه چهار پنجم محصول را به او می دادند!

این یک امر قهری است که اگر کسی با همه عیال و اطفال خود یکسال در بیابان متحمل زحماتی گردد و در پایان کار چهار پنجم از حاصل تلاش خود را بدیگری واگذارد. عدم رضایت ویا کینه و انتقامی در ذهن خود احساس می کند و اگر بر اثر ناتوانی و ناکامی یا فقر و استیصال و اکنشی نتواند، آن عقده را پرورش می دهد و هنگامی که مقتضی را موجود و مانع را مفقود یابد عکس العمل شدیدی از خود ابراز می دارد.

باید گفت که بین مالکان اردبیل انسانهای نجیبی هم بودند و بکشاورزان خود، که بنام رعیت خوانده می شدند، گاه و بیگاه بقدر مقدور مساعدتهائی می نمودند ولی گروهی نیز رعیت را مترادف با بردگان قرون وسطی می دانستند و نه تنها بدانها کمکی نمی کردند بلکه از تأمین موجبات ضروری عمران و آبادی ملک خود نیز سر باز می زدند و بدین طریق زحمات دهقانان را بلا اثر می ساختند و چه بسا که نخواستند آنانرا از این رهگذر بگدائی وامی داشتند.

وضع شهروندان نیز بهتر از روستائیان نبود زیرا در منطقه ای بوسعت شهرستان اردبیل هیچگونه منبع تولیدی جز کشاورزی، آنهم بشکل و کیفیت مذکور، وجود نداشت. و بنابراین زندگی مردم عموماً بدان بستگی داشت که کشاورزان زحمت

بکشند، زمینها را با آن وسایل ابتدائی شخم کنند، تخمی، از هر جا که بتوانند پیدا کرده، در آن بیفشانند. آسمان برحمت الهی عنایتی کند و برف و بارانی آمده آنها را سبز گرداند. باد و تگرگ و ملخ و سن آنها را ضایع ننماید و سرانجام دهقان بتواند محصولی بدست آورد و با فروش قسمتی از آن چند مترچیت از بزاز، یا مقداری کشمش و دوشاب از بقال بخرد و اگر درآمدش اجازه دهد قدری آب نبات یا شکر از قناد ابتیاع کند و... در نتیجه رونقی بی بازار بدهد و بزاز و بقال و قناد و... با این منافی که بدست می آورند زندگی عائله خود را بچرخانند.

مالکان نیز غله خود را انبار می کردند تا روزی تقاضا بر عرضه فزونی گیرد و بتوانند آنرا ببهای مناسبی بفروشند و از این رهگذر مبلغی بر ثروت خود بیفزایند. و در مواقعی که اینان درصدد خریدی بر می آمدند، تکان دیگری ولو بصورت محدود بی بازار داده می شد. تکان و رونقی که هیچگونه ریشه اقتصادی نداشت و در معنی تبدیل کالا به کالا بود.

آنچه قابل توجه است اینست که گردانندگان شهری این قبیل جریانات اقتصادی هم تعداد معدودی تاجر و کسبه بودند که سرمایه مادی در اختیار داشتند و بقیه مردم با عملگی، حمالی و همانند چنین کارهای سخت و پست امرارمعاش می کردند و در محیط بسته اقتصاد آنروز اردبیل، با حداقل درآمد، زندگی مشقت باری را می گذرانیدند.

در چنین وضعی خبر پیدایش فرقه ای با برنامه های مترقی، که نوید بخش رفاه و سعادت همگانی گفته میشد<sup>۱</sup>، بشارت بزرگی برای مردم محروم و توده های زحمتکش این منطقه بحساب می آمد و اکثریت قریب باتفاق آنان را، اعم از شهری و روستائی، بدان علاقمنند می نمود و حق هم با آنها بود زیرا طاقتها طاق گشته و مرارتها از حد گذشته بود. کسی نبود که بداد آنها برسد و بوضع درمانده آنان توجهی بنماید.

دولتهای ایران نمی توانستند یا نمی خواستند خود را با چنین مشکلاتی آشنا سازند و حتی بدرخواستهای مردم ترتیب اثری بدهند. مأموران دولت در محل نیز ای بسا منافع خویش را برتر از رفع گرفتاریهای آنان دانسته مورد توجه بیشتر قرار می دادند و یا واقعاً موجباتی برای خدمت بمردم نمی یافتند.

اردبیل فرماندار داشت و طبق مرسوم نماینده شاه مملکت و عالیترین مقام دولتی در محل بشمار می آمد ولی کارهای او جنبه تشریفاتی داشت و چه بسا که خروج از عمارت فرمانداری و تماس با توده مردم را خلاف شئون اداری و دون مقام دولتی خود می پنداشت و برای آنکه در مرکز کشور فرد نالایق و عاجزی بحساب نیاید گزارشهای خود را بمقامات عالییه، متناسب با خواست آنها تقدیم می داشت و باصطلاح آنروز «خاطر مبارک مقامات مزبور» را آسوده می ساخت.

اردبیل اداره دارائی و اقتصاد داشت ولی نه برای تمشیت امور اقتصادی، بلکه برای اخذ مالیات از مردم و خرید محصولات کشاورزی بهیائی که دولت معین می نمود. و شک نیست که اولیای آنها، اگر افراد صحیح العملی هم می بودند همواره سعی بر ازدیاد درآمد داشتند تا بدینوسیله خود را مأمور دلسوزی برای دولت نشان دهند و راه ترقی خویش را هموار سازند.

اداره کشاورزی در یک شهرستان برای آن باید تأسیس شود که کشاورزان را از حیث امور فنی هدایت کند یا در مسائلی از قبیل بهبود بذر، تأمین آب، تحویل کود، تشخیص رستینهای مناسب با آب و هوای منطقه و مبارزه با آفات و نظایر آنها یاری دهد ولی در عمل غیر از این بود و در اردبیل جز تابلوئی بر سر در این اداره و چند کارمند بی اطلاع و درمانده اثری از آن بچشم نمی خورد.

اداره راه برنامه و وسیله ای برای راهسازی نداشت بدان نشان که امروز هم راههای اردبیل بشکل ابتدائی و برخی از آنها یادگار دوران مظفردالدینشاهی است. این اداره قادر بانجام کاری نبود جز آنکه چند عملة روزمزد، برای ریختن خاک با بیلهای دستی بر چاله های بیشمار و آب رفتهای جاده تبریز و آستارا، بخدمت می گرفت و چون وسیله سرپرستی و رسیدگی به آنها هم در خارج از شهر فراهم نبود از این کار نیز سودی عاید جامعه نمی شد و هکذا...

در قبال اینهمه نارسائیهها و بی توجهی ها مردم حق نداشتند عکس العملی از خود نشان دهند زیرا بر زبان آوردن عباراتی در این زمینه ها، از نظر دستگاه مخوف شهر بانی دلیل غیرقابل تردیدی بر «بلشویک» بودن گوینده تلقی می شد و سزای آنها حبس و

شکنجه و تبعید و گاهی هم نیستی بود!<sup>۱</sup>

بنابراین کسی حاضر با استقبال از چنین مصائبی نمی گشت و بگفته سعدی «لب فرو بسته در کنجی می نشست»، و یا باصطلاح محلی جمله معروف «منه نه» یعنی «بمن چه» را شعار خود می ساخت. فقط مالکان عمده و اشراف بودند که با فرمانداران و رؤسای ادارات ارتباطی می یافتند، و علاوه بر عضویت در «کمیسیون»های رسمی، در جلسات خصوصی آنها نیز شرکت می نمودند و تردید نیست که چون بقای این روابط بسود خود و کسان آنها بود از اینرو غالباً نوکران مقامات بودند و آنچه را که مصالح آنها ایجاب می کرد بر زبان می آوردند و از این رهگذر، دانسته یا ندانسته، در تثبیت وضع موجود عامل مؤثری بشمار می آمدند.

بدین ترتیب محیط مثل پنبه قابل اشتعال بود و فرقه بمنزله کبریت روشن. سرانجام آن کبریت بدان پنبه خورد و بیکبار آتش تمام شهرستان را فرا گرفت. دهقان و شهری، دانا و نادان، پیر و جوان... مجالی برای ابراز دردهای درونی خود یافتند و با امید رسیدن به سعادت و رفاه و برچیده شدن بساط ظلم و ستم، که قسمت اعظم برنامه حزب جدید را تشکیل می داد، از فرقه استقبال کردند. بویژه آنکه تبلیغات دامنه داری نیز در هر کوی و برزن و هر بخش و دهستان در این زمینه بعمل می آمد و بدهقانان زحمتکش چنین القا می شد که اینک همای سعادت بر بالای سر آنها پیروز درآمده و قریباً تمام دشت و مزرعه، با کلیه محصول از آن آنان خواهد گشت و وضع زندگی مادی و معنوی آنها، در اندک زمانی بهتر از مالک خواهد شد و رفاه و آسایش مطلوبی نصیب آنها و بستگان شان خواهد گردید. و عده ای که در همه تحولات اجتماعی از طرف سردمداران بمردم داده می شود. جمع زیادی بخصوص ده نشینان محروم، بفرقه گرایش یافتند و برای بهره ور ساختن آن

۱- چون این نوشته بعد از سقوط رژیم پیشین منتشر میشود بخدا پناه می بریم که مثل بعضی ها رنگ عوض کرده برخلاف واقعیات و صرفاً برای خوشایند این و آن، مطالب ناصوابی را بقلم آوریم. روش ما همان است که در مجلدات اول و دوم داشته ایم. نه در آن دوره بمدح و تعریف صاحبان قدرت برخاستیم و نه امروز ذم و تکذیب ناحق کسانی را در نظر داریم. آنچه نوشته ایم واقعیت است. از خدای بزرگ مسئلت داریم که نوشته ها و گفته ها و کرده های ما را در جمیع اوضاع و احوال از واقعیت و صداقت دور نسازد.

اعلام همکاری نمودند. گروهی هم سلاح گرفته برای صیانت از این تشکیلات، در جرگه فدائیان درآمدند. اما دو مسئله در این میان برای برخی از ساکنان این منطقه در بوتۀ ابهام بود و کسانی را با شک و تردید روبرو می نمود. یکی موضوع دین و اعتقادات مذهبی و دیگری علاقه بایران و یکپارچگی و استقلال آن.

بدینمعنی که چون گفته می شد فرقه بوسیله روسها، یا حمایت آنها، پابعرضه وجود گذاشته است پس یک تشکیلات «کمونیستی» است و مخالف دین و مذهب می باشد. لذا دینداران، اگر چه در ظاهر سخنی بر زبان نمی آوردند و چه بسا که برای حفظ ظاهر لبخندی نیز نشان می دادند، ولی در معنی با آن موافقتی نداشتند. برخی از روشنفکران نیز، چون جدائی آذربایجان را از ایران موجب تجزیه کشور و بوجود آمدن دشمنی و ستیز بین آذربایجان و ایران می دانستند، سعی بر دوری از آن می کردند و آذربایجان مستقل را نیز بعلل موقعیت جغرافیائی و بعضی جهات دیگر، فاقد موجبات ادامه حیات سیاسی و اقتصادی شایسته تصور می نمودند. شک نیست که در این میان ملاکین و اشراف و سرمایه داران مستبد نیز موضع روشنی در مخالفت با تشکیلات جدید داشتند و از هر گونه بدگویی و تخطئه نسبت بدان خود را نگه نمی داشتند.

با همه این احوال آنچه می بایست بشود شد و فرقه در اندک زمانی بر اوضاع مسلط گشت و ساکنان اردبیل را نیز، مثل دیگر نقاط آذربایجان، تحت اداره خود درآورد و بهرحال چنانکه گفتیم در بین اکثریت مردم، یعنی روستائیان زجر کشیده تا حدی پذیرفته گردید.

در اواخر سال ۱۳۲۳ خورشیدی آقای سید جعفر پیشه‌وری  
مسافرت پیشه‌وری باردبیل  
برای چند روزی باردبیل آمد و در خانه آقای نصرت  
قبل از تشکیل فرقه حبیب الهی منزل نمود. نصرت فرزند شادروان حاج محمد  
دموکرات: حسین حبیب الهی بود و او چنانکه گفته ایم از آزادیخواهان  
اردبیل بشمار می آمد و از چهره‌های شناخته شده این شهر در قیام مشروطیت ایران بود.  
حاج محمدحسین هفت پسر داشت که همگی آزادیخواهی را در دامان پدر از وی آموخته

بودند و برخی از آنان، مثل مرحوم حسن جودت، از بازیگران وقایع اردبیل بین سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵ بشمار می آمدند. جودت در فرقهٔ دموکرات آذربایجان از شخصیت‌های ارزنده و مؤثر بود و علیرغم بعضی از گردانندگان آن فرقه، که خط مشی تندی داشتند، با مردم برآفت و مهر بانی رفتار می کرد و از درماندگان گره گشائی می نمود و شخصیت او اردبیلیان را از خیلی از گزندها و نامالایمات برخی از سردمداران فرقه صیانت می کرد. هدف پیشه‌وری در این سفر تشکیل «جبههٔ آزادی» در آذربایجان بود و برای تمهید مقدمات آن تکاپو می نمود. او در اینباب با جودت بتبادل نظر پرداخت و با صلاح‌دید وی جلسه‌ای با شرکت بعضی از علاقمندان آزادی و آزادیخواهان سرشناس ترتیب داد.

ما از همهٔ شرکت کنندگان در این مجمع و سخنانی که گفته شد اطلاع کافی بدست نیاوردیم و از یکی دوتن از بازماندگان؛ که بعلت پیری دچار نسیان شده اند جسته گریخته دریافتیم که کسانی مثل شفیع صدر، حسن جودت، غلامحسین حبیب الهی، فرضی دهقان، علی اصغر فرزین، که در این تاریخ هیچیک از آنان زنده نیستند و آقایان خانحسین احمدزاده و نصرت حبیب الهی در آن حضور داشتند و گفته‌های پیشه‌وری را در باب عقب ماندگی آذربایجان و لزوم وحدت آزادیخواهان گوش می دادند. او که در نطق و بیان چیرگی خاصی داشت هدفهای خویش را بنحوروشنی بیان داشت و همکاری حاضران و همهٔ مردم این خطهٔ تاریخی را برای ساختن آذربایجان آزاد و آباد خواستار شد.

کسانی که پیشه‌وری را دیده‌اند و بافکارش آشنا بوده‌اند او را مرد وطن دوستی تعریف می نمایند و مراتب اخلاقی او را می ستایند.<sup>۱</sup> یکی از آنان شادروان و اهب زاده بود که همواره از او به نیکی یاد می کرد. دیگرانی هم که ما موفق بگفتار با آنها شده‌ایم در این امر متفق القول بوده‌اند. دکتر فریدون کشاورز نیز که از اعضای کمیتهٔ مرکزی حزب توده در ایران بود و پس از فرار از ایران سالها در روسیه زندگی کرده است در مصاحبه با رادیو «بی. بی. سی» انگلیس مطالبی در مورد پیشه‌وری بیان داشته است.

۱- ما نه آقای پیشه‌وری را دیده بودیم و نه در فرقهٔ او عضویت داشته‌ایم. این مطالب نقل قول و امانت تاریخ است و ربطی بنگارنده ندارد.



او در این مصاحبه، که در برنامه شامگاهی روز جمعه ۲۵ اسفندماه ۱۳۵۷ خورشیدی، ساعت ۲۰/۱۵ از آن رادیوپخش شد گفت که «پیشه‌وری مرد وطن‌پرستی بود. قصد تجزیه آذربایجان و الحاق آنرا باذربایجان شوروی نداشت. او می‌خواست بمردم آذربایجان خدمت کند». کشاورز در باب آخرین سرنوشت او گفت «پس از فرار به باکوروزی میرباقر اوف<sup>۱</sup> در یک جلسه گفت که شکست فرقه بر اثر ناآگاهی کامل از روابط آذربایجان و روسیه بوده است. پیشه‌وری برخاسته گفت که شکست فرقه بر اثر عدم دقت و رعایت روابط مردم آذربایجان و ایران صورت گرفته است». بگفته کشاورز «میرباقر اوف از این سخن عصبانی گشته اظهار داشت کیشی اوتور یرووه.<sup>۲</sup> کشاورز در دنباله این مطلب اضافه کرد که «چندی بعد ماشین پیشه‌وری با کامیونی تصادف کرد. او به بیمارستان منتقل شد و با آنکه حالش خوب بود اما همانشب درگذشت».

آقای کشاورز در این مصاحبه تصریح کرد که «میرباقر اوف در زمان خروشچف محاکمه و تیرباران شد». او گفت که وی «از اول احراز مقام در قفقاز تا آنروز بیش از ۲۵ هزار نفر کشته است».

آقای محمد جلیلی رئیس کمیته ولایتی فرقه در اردبیل گفته آقای دکتر کشاورز را موافق با واقع نمی‌داند و چون بنظر او کشاورز هرگز در باکو و قفقاز نبوده از اینرو گفته اش در مورد پیشه‌وری نمی‌تواند سندیت داشته باشد.

آقای جلیلی می‌گوید «در اوایل سال ۱۳۲۶ (تقریباً ششماه پس از رفتن از ایران) چنین گفته شد که فراریهای آذربایجان بایران برگردند و در اجرای این برنامه آقای پیشه‌وری باتفاق غلام یحیی و قلی اوف (معاون سابق کنسول شوروی در تبریز) مأموریت یافتند بشهر گنجه رفته وسایل این کار را فراهم نمایند و من (یعنی محمد جلیلی) نیز مأمور شدم که در منطقه آستارا وسایل نقلیه، مثل اسب وغیره فراهم کنم.

۱- او در زمان استالین حاکم و باصطلاح معروف استالین قفقاز بود که بعد از استالین دستگیر، محاکمه و اعدام شد.

۲- کیشی اوتور یرووه یعنی مرد، بنشین سرچایت.

چند روز گذشت و من ضمن تماس تلفنی با باکو دریافتیم که برنامه عوض گردیده و از این کار انصراف حاصل گشته است و لذا بآن چند نفر هم دستور داده شده است که از گنجه باکو برگردند.

آنان بوسیله یک ماشین براه افتاده با سرعت می آمده اند و چون دو سه شب بیخوابی داشته اند در راه خواب آنها را گرفته و در نزدیکی های محلی بنام بیلاق ماشین به بلوک سیمانی خورده و آقای پیشه وری که در جلوی ماشین و کنار راننده نشسته بود بر اثر زیادی سرعت و شدت تصادف سرش شیشه جلورا شکسته و از آن بیرون آمده و در دم مرده بود».

آقای جلیلی می گفت که پیشه وری آدم خوبی بود ولی دو نفر یعنی بی ریا و کاویانی در او نفوذ داشتند و او را وادار باتخاذ تصمیمات ناصواب می کردند.

باری آقای پیشه وری پس از چند روز از این شهر رفت و آنانکه در آن دعوتها شرکت داشتند بعد از آن گاه و بیگاه جلساتی با هم تشکیل داده در انتظار آن بودند که اساسنامه و مرامنامه رسمی جبهه آزادی از طرف مؤسسين آن در تبریز برسد و در اردبیل نیز رسماً آغاز فعالیت گردد. اما این انتظار مدتی بطول انجامید و سرانجام سخن از فرقه دموکراتیک آذربایجان بر زبانها افتاد و بجای اساسنامه جبهه آزادی بیانیه مورخ ۱۲ شهریور فرقه دموکرات در معابر و بازارها بر دیوارها نصب گردید.

بدین طریق موضوع فعالیت برای آزادی و اعتلای آذربایجان چگونگی تشکیل فرقه دگرگونه شد و تشکیلات جدیدی جانشین آن گردید. در اردبیل: . آزادیخواهان اردبیل از این امر استقبال کردند و بر مبنای آگاهیهائی که از اوضاع آذربایجان داشتند و مطالبی که از پیشه وری شنیده بودند در راه تحقق اهداف مندرج در بیانیه کوشش نمودند. اما در جریان امر کسان دیگری، بویژه از مهاجرین روسیه، که مادر مجلد دوم از آنها سخن گفته ایم، وارد میدان شدند و گردش کارها را بنحویکه خواستند در دست گرفتند و چنان کردند که حتی کمیته ولایتی فرقه را نیز آنان قبضه نمودند.

شک نیست که آنها بقدر آزادیخواهان دیگر در جامعه شناخته نبودند و حتی در خطه

پهناور این ولایت بقدر هیچیک از آزادیخواهان محلی سابقه آزادیخواهی نداشتند و بقول بازماندگان آنعهد تنها «از روسیه آمدن آنها» یا «روابط برخی با کنسولخانه» و بالاخره «نظر مأموران سیاسی شوروی در اردبیل» بود که گردانندگی فرقه را در این ولایت بدست آنها سپرد و صد حیف که چنین شد.

درست است که اوضاع بین المللی و یا سازش قدرتهای شرق و غرب جهانی باعث از بین رفتن بساط فرقه در آذرماه ۱۳۲۵ گردید ولی خیلی ها براین پندارند که اگر مدیران فرقه و مأموران حکومت ملی آذربایجان، با روش عقلانی کار می کردند و مردم را با زور و فشار از آن تشکیلات نمی رنجانیدند فرقه، اگر هم بسبب مسائلی خارج از اراده آنها از بین می رفت، دستکم مردم از آن اظهار دلتنگی نمی کردند و آنچنان از آن گله مند نمی بودند، و آنرا مثل امروز بالکل فراموش نمی کردند.

کسان کم ظرفیتی که بعد از اتفاقاتی نظیر انقلابات و کودتا و غیره بقدرت می رسند مثل مرغهای «کُرچ» حالت غیرعادی بخود می گیرند و گوئی که شخصیت و وجدان خود را نیز گم می کنند و دانسته یا ندانسته حرکاتی از خود بروز می دهند که اگر روزی عقل سلیم خود را باز یابند و بدان بیندیشند بشدت احساس خجلت و شرمندگی می نمایند چنانکه کارگردانان فرقه چنین کردند و فرقه را با چنان سرنوشتی مواجه ساختند.

باری در شهری مثل اردبیل، نصب بیانیه فرقه دموکرات بر دیوارها، در ایامی مثل شهریور ۱۳۲۴، که شایعاتی در مورد تشکیل حزب جدید بر سر زبانها بود برای تسکین حس کنجکاوی مردم عامل بزرگی بحساب می آمد. از اینرو در مقابل هر نسخه ای از این بیانیه، در بازارها و خیابانها افراد زیادی جمع گشته بصدای کسانی که آنرا قرائت می نمودند گوش فرا می داشتند.

سابق بر آن اوراقی که در باب مطلبی بر دیوارها الصاق می گشت بزبان فارسی بود از اینرو آنانکه خواندن و نوشتن نمی دانستند و بزبان فارسی آشنا نبودند از دیگران می خواستند ضمن آنکه آنها را می خوانند معنی نوشته ها یا خلاصه آنها را نیز برای اینان ترجمه یا بازگو نمایند ولی این بیانیه بزبان مادری آنها بود و

هنگامی که یکنفر با صدای بلند آنرا می خواند دیگر نیازی بترجمه نداشت.

فردای آنروز که این بیانیه خوانده شد ساعت ۶ بعدازظهر، بدعوت روشنفکران اردبیل، اجتماعی با شرکت قشرهای مختلف تشکیل یافت و سخنرانیهای بعمل آمد که با احساسات پرشور حاضران استقبال شد و با شعارهایی نظیر «آذربایجان مادرماست»، «مادرتی ماست»، «مادر مقدس ماست»، «بزرگترین مهر و محبت در دل ما دارد» که بزبان ترکی ادا می شد، پایان یافت. در این جلسه بیانیه ای نیز صادر گردید که ترجمه آن بفارسی چنین است:

«بیانیه فرقه دموکرات آذربایجان که دیروز در کوچه و بازار نصب شده بود هیجان بزرگی در شهر بوجود آورد. بین مردمی که در کوچه و بازار برای خواندن آن جمع شده بودند شادی بزرگی احساس می شد. همه با مسرت آنرا می خواندند زیرا آرزوهای قلبی دیرینه مردم ما در آن بیانیه آشکارا ذکر شده بود. میتینگ که ساعت ۶ بعدازظهر از طرف اهالی تشکیل شده بود نمونه ای از این مسرت و احساسات بشمار می آمد. در این اجتماع بیش از هزار نفر از بازرگانان، مالکان، اصناف و روشنفکران شرکت داشتند. سخنان گویندگان بدفعات متعدد و با کف زدنهای ممتد حضار قطع می شد. همه با دقت تمام بآنها گوش می دادند و شادی خود را با تلگرام تبریکی که تهیه شد ابراز داشتند.

مردم عموماً برای گردآمدن در این فرقه عجله می کنند زیرا فرقه خواستهای قلبی آنها را ارضا می نماید. همه آنرا می پسندند زیرا شعارهای آن حاوی آرزوهای قلبی آنها می باشد. مثلاً در یکی از شعارها چنین می نویسد: باید با حفظ استقلال و تمامیت ایران برای مردم آذربایجان آزادی مدنی و خودمختاری داخلی داده شود تا بتواند با رعایت قوانین عادلانه کشور در راه ترقی فرهنگ خود، آبادی و پیشرفت آذربایجان سرنوشت خود را معین نماید.

اگر تاکنون بگروهها و ملتهای مختلف مردمی که در ایران زندگی می کنند با رعایت استقلال ایران اختیار داده می شد. اگر تاکنون اجازه داده می شد که خلق سرنوشت خود، خواسته ها، مدنیت و معارف خویش را خود تعیین کند در آنصورت ایران

و مردم پراکنده آن بدین وضع نابسامان فعلی دچار نمی شدند. اگر ما انجمن ایالتی و ولایتی می داشتیم و برای رسیدن بکارهای مردم نمایندگان از خود می گماشتیم در آنصورت گرسنگی و بیکاری در این سرزمین بچشم نمی خورد.

در یکی از شعارها چنین می نویسد: در مدارس ابتدائی آذربایجان تاسه کلاس اول درسها بزبان آذربایجانی و از آن بعد به زبان دولتی یعنی فارسی توأم با زبان محلی تدریس خواهد شد. تشکیل دارالفنون ملی در آذربایجان یکی از هدفهای اساسی فرقه دموکرات می باشد. ملت ما همیشه برای حفظ و یزگیهای ملی خود تلاش و مبارزه کرده است.

چنانکه در بیانیه فرقه قید شده ما هم باید بزبان مادری خود مالک شویم و روشن است که جوانی که با زبان و تربیت مادری بزرگ شود بسر وطن و بر خلقش وفادار می ماند.

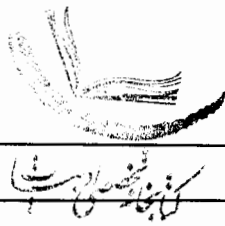
یکی از خواستههای فرقه دموکرات اینست که در آذربایجان کارخانه ها تأسیس شود و معادن شروع بکار نمایند و از بحرانهایی که زائیده بیکاری است جلوگیری شود. شهرها و روستاها آباد گردد و مدنیت ملی آذربایجان پیشرفت کند.

ما در عین آنکه ایرانی هستیم هرگز از آذربایجانی بودن خود دست بر نخواهیم داشت. کارگر، دهقان، مالک، مستخدم، اصناف، تاجر، روشن فکر و الخ... همه فرزندان و زاده شده این خاکیم. همه آذربایجانی هستیم. زبان، آداب و رسوم همه ما یکی است. آذربایجان مادر ماست. ولذا ما تمام برادران اردبیلی خود را، برای تلاش در این راه و گرد آمدن در فرقه دموکرات و نجات کشور از این فلاکت و بدبختی دعوت می نمائیم. از طرف روشنفکران اردبیل. ۱۳ / شهریور / ۱۳۲۴»<sup>۱</sup>

با اعلام رسمی تشکیل فرقه فعالیتهای علاقمندان بطور علنی آغاز گشت و نه تنها کسانی که در حزب توده عضویت داشتند بلکه آزادیخواهان بنام و اصلاح طلبان نیک اندیش نیز حرکت در خط مشی سازمان جدید را وجهه همت خود ساختند و برای گسترش آن تلاش بیشتری بعمل آوردند. اما طولی نکشید که تیرهای آرزوهای آنها

بسنگ خورد و نه تنها آزادیخواهان با سابقه نظیر شادروانان و اهاب زاده، مستوفی، حبیب الهی یا قدس و دیگران بکنار گذاشته شدند بلکه چپگرایانی نیز که از حزب توده آمده بودند بیکاره گشتند و اشخاص جدیدی مثل آقایان محمد جلیلی معروف به سرخان بیگلی، گلعلی خیامی، اسماعیل حکاک معروف به ساری اسماعیل، مجید محمدیوند و جمعی از مهاجران معروف به چروون، که گفتیم در جامعه اردبیل سابقه آزادیخواهی و شهرت سیاسی و اجتماعی نداشتند، مصدر امور گشتند و سکان کشتی تازه بآب افتاده فرقه را برای هدایت آن بساحل سعادت در این ولایت در دست گرفتند.

در عهدیکه ما زندگی می کنیم سیاستهای شرق و غرب مثل ریشه های سرطان با عمق وجود جوامع انسانی سرایت کرده و هدفهای آنها باقسام گوناگون در جهان اعمال می شود و هریک از آنها اموری را در ذهن ملتهای مقهور تقویت نموده با وعده های لازم آنها را دل خوش می دارند. چپگراها سعی بر این دارند که با درهم شکستن توانگران، اکثریت ملتها را بسوی خود بکشانند و در صحنه مبارزه با سرمایه داری، آنها را همراه و همگام خود گردانند و مال و ثروتها را کلاً متعلق به جامعه دانسته بر مبنای مقررات مخصوص خود مورد بهره برداری قرار دهند ولی دول سرمایه داری، که بدولتهای استعمارگر معروف شده اند در عکس اینجهت می اندیشند و بر آن می کوشند که مکنتهای ملل را بانواع حیل از دست آنها بر بایند و با حفظ طبقات موجود در اجتماعات از سلطان و روحانی و مالک و تاجر و سرمایه دار و کارگر و کشاورز، زمینه را برای استثمار توده های زحمتکش مهیا سازند و سرانجام پس از آنکه دست اینان از آنها تهي گشت آنانرا در وادی فلاکت و بدبختی رها سازند و با اندوخته هائی که بدین سان بدست آورده اند فارغبال ب فکر نقشه های نوین برای نحوه جدید استثمار از دیگران برآیند. هر گروهی از این دو دسته برای رسیدن با اهداف خویش راه و روش مخصوصی در پیش می گیرند و مردم در باره آنها پندارهائی دارند بدین طریق که چپگراها معتقدند جوامعی که با نظام سرمایه داری اداره می شوند به خانه های کلنگی می مانند که هرگونه صرف وقت و سرمایه برای تعمیر و نوسازی آنها بی حاصل است و بنابراین هرآن گاه که بر آنها دست یابند فوری باید آنها را از بیخ برکنند و اگر هم برای خود اینان میسر نشود که



بناهای جدید با اسلوب نوین و با الگوی جهان اشتراکی، بجای آنها بسازند زمینه را برای احداث چنین بناهایی مهیا سازند. اینان معتقدند که در تنگنا قرار گرفتن مردم و عدم رضایت آنان، جامعه را بسوی «سوسیالیزم» و در نهایت به «مارکسیسم» سوق می دهد و نیل باهدف مکتب را میسر می گرداند. بعضی از اینها گوئی به عامل زمان هم اعتقاد کمتری دارند و در هر لحظه و موقعیتی که کوچکترین فرصتی بدست آید آخرین مرحله از خواست خود را بلادرنگ بمرحله اجرا در می آورند و چه بسا که در اینباره به قوانین جامعه شناسی و نهادهای اجتماعی و قوانین تکامل آنها نیز توجهی نمی نمایند. بعکس دسته دیگری یعنی امپریالیستهای سرمایه داری مردمانی پرحوصله و فرصت طلبند و برای اجرا در آوردن نقشه ای که می کشند دهها سال صبر و استقامت می نمایند و نفوذ تدریجی را بر عجله و برهم زدنهای ناکام ترجیح می دهند. اینان کسانی مثل سیدضیاءالدین طباطبائی، سیدحسن تقی زاده و... را سالهای سال در بهترین نقاط ممکن نگه می دارند و ببهترین شکل زندگی آنها را تأمین می کنند و بعد از دهها سال که زمینه را برای بهره کشی از آنها مهیا می یابند آنها را در مرکز قدرت می نشانند وزیر و وکیل و سناتور می کنند. جاه و مقام می بخشند. مال و ثروت می دهند و تا آخرین لحظه حیات آنها را با عزت و احترام نگه می دارند و بدینطریق دیگرانی را هم بسر سپردگی خود تشویق می نمایند!...

در اردبیل هم در آن ایام چنین شد و بجای آنکه قلوب و اذهان مردم را با یک روش مطلوب و با استفاده از عامل زمان، آماده پذیرفتن اهداف فرقه سازند بیکبار اندیشه دگرگونی همه شئون اجتماعی را بمیان آوردند و چون این تغییر ناگهانی با طرز اندیشه آزادیخواهان محلی و اصلاح طلبان اصولی کاملاً انطباق نداشت، بجای اصلاح برنامه ها، اداره امور بدست کسانی سپرده شد که در این راه تجربه و آگاهی نداشتند و هر چه که از آنها خواسته می شد بی تأمل و چون و چرا اجرا می کردند.

این طریق بود که مردم را در مجموع از فرقه دور ساخت و رسیدن باهدف آنها، تا امروز که ۳۳ سال از آن می گذرد بعقب انداخت. اشتباه در روش و آنها هم در امور

اجتماعی امری نیست که آثارش بزودی جبران گردد و این اشتباه نیز اختصاص به چپگرایان ندارد بلکه آفتی است که دامنگیر همه صاحبان قدرت می شود.

باری اولین کمیته ولایتی اردبیل با عضویت آقایان حسن جودت، یعقوب قدس، عزیز فرهنگی، علی اصغر فرزین، خانحسین احمدزاده، میرمعصوم کاشانی و مشهدی ذوالفقار فرش فروش، محمد جلیلی و سلیمانخان صارمی تشکیل یافت و در کمیته شهر نیز کسانی مثل آقایان احتشام صدر، قاسم ترکپور، گلعلی خیامی و چند تن دیگر عضویت یافتند.

این انتخاب در آغاز کار از هر جهت مطلوب اعضای فرقه بود و طبقات مختلف مردم حتی روحانیون اردبیل نیز با توجه بشخصیت و سوابق مطلوب اکثریت آنها بفرقه خوشبین گشته بدان گرایش نشان دادند. ولی طولی نکشید که این وضع دگرگون گردید و بجای آنها افراد ناشناخته ای بدین مقامات گماشته شدند و سرانجام نیز دو تن ناشناخته غیرمحملی، بنامهای «میرزازاده» و «زنوزی» از تبریز آمده امور فرقه را در اردبیل در دست گرفتند. و برای آنکه شخصیت‌های محلی فرقه را از میدان رقابت بیرون کنند هر آینه در صدد پرونده سازی علیه برخی از آنان نیز برآمدند.<sup>۱</sup>

گفتیم که مجلس شورایملی در جلسه مورخ ۱۹ آبانماه ۱۳۲۴ انتخابات در اردبیل برای مجلس مؤسسان و مجلس ملی آذربایجان:

تصویب کرد که مادام که ارتشهای خارجی ایران را تخلیه نکرده اند در نقاطی که تحت اشغال آنهاست، انتخابات برای تعیین وکلای مجلس صورت نگیرد. این امر موجب اعتراض

شدید فرقه شد و آنرا وادار بتشکیل مجلس مؤسسان آذربایجان نمود.

دولت مرکزی بمخالفت با آن برخاست و درصدد جلوگیری از آن برآمد ولی وسیله ای برای اجرای خواست خود نداشت زیرا آذربایجان تحت اشغال ارتش شوروی بود و هرگونه اقدام تند دولت ایران از طرف قوای روس در معرض خنثی شدن قرار می گرفت.

۱- آقای یعقوب قدس از اعضای مؤثر فرقه در اردبیل از رفتارهای ناستوده این دو تن مطالب تأسف باری بخاطر دارد که جای ذکر آنها نیست.



انتخابات مجلس مذکور با پی گیری خاصی از طرف فرقه آغاز گشت و مثل انتخابات دیگری، که همواره در ایران با وضع خاصی صورت گرفته است، جریان مربوط بخود را طی کرد و آقایان حسن جودت، یعقوب قدس، حاج بیوک - آقا واهب زاده، محمد جلیلی، حاجی تقی وها بزاده، کاظم ابریشمی، نصرت اجیرلو بنمایدگی از طرف مردم اردبیل انتخاب شده برای شرکت در جلسات آن مجلس که روزهای ۲۹ و ۳۰ آبان همانسال منعقد بود، به تبریز رفتند و چنانکه قبلاً گفته ایم در تصویب بیانیه آن مجلس شرکت نمودند.

فاصله بین مجلس مؤسسان و مجلس ملی آذربایجان طول نکشید و در اردبیل نیز، مثل نقاط دیگر آن استان، این کار با سرعت انجام گرفت و قبل از ۲۰ آذرماه نتیجه آن، یعنی اسامی منتخبین اعلام گردید و آقایان حسن جودت، رشید السلطنه رئیس طائفه یورتچی از ایلات بزرگ اردبیل، حاج بیوک آقا واهب زاده، یعقوب قدس، حاج تقی وها بزاده، محمد جلیلی و فرزند حاتم خان کیکلو بنام نصرت بیگ از مشکین، صاحبان بیشترین آراء معرفی شدند. اینان روز ۲۰ آذر عازم تبریز گشتند و در جلسه تاریخی افتتاح مجلس ملی آذربایجان، در ۲۱ آذر ۱۳۲۴ شرکت کرده با دیگر اعضای آن مجلس آقای سیدجعفر پیشه وری را بنخست وزیر دولت ملی انتخاب نمودند و برنامه ای را که آندولت عصر همانروز بدان مجلس ارائه داد، تصویب کردند.

مجلس ملی آذربایجان در هر سه ماه یکبار جلسه تشکیل می داد و کارهای دولت را رسیدگی نموده برنامه های آنرا بررسی و تصویب می نمود. آنگاه تا موعد تشکیل دوره سه ماهه بعد تعطیل می شد و نمایندگان بولایات خود برگشته پی کسب و کار خویش می رفتند.

بعد از تشکیل فرقه بعضی از اعضای آن در اطراف اردبیل، جوگیری ارتش سرخ  
 بویژه در روستاها، دست بکارهای نامساعد، از نظر دولت  
 مرکزی، زده بی نظمی هائی بوجود می آوردند. شورای  
 شهرستان اردبیل، که برای رسیدگی بکارهای مهم و بریاست  
 تأمینیه در اردبیل:

فرماندار و با شرکت رؤسای ادارات تشکیل می شد در اواخر مهرماه برای مقابله با خرابکاریها، تصمیم برآن گرفت که ادارات دولتی و سازمانهای مهم شهر بوسیلهٔ سربازان محافظت گردد. در اجرای این منظور، از طرف تیپ در هر یک از آنها یکدسته ۱۲ نفری سر باز، تحت فرمان یک درجه دار مستقر گشت و آمد و رفت ارباب رجوع زیر نظر گرفته شد.

برای کمک بنظامات شهر نیز یکدسته ۱۴ نفری سر باز مسلح در اختیار شهر بانی قرار گرفت تا آن دستگاه انتظامی از حیث نفرت تقویت شود و امکان بیشتری برای ایجاد نظم پیدا کند.

این اقدام با نظر اولیای ارتش شوروی مستقر در پادگان اردبیل موافق نیامد و موجب کارشکنی آنها گردید. فرمانده پادگان مزبور در اینباره مستقیماً بفرمانده تیپ مراجعه کرد و برگرداندن سر بازها را بسر بازخانه خواستار شد. فرمانده تیپ جریان این واقعه را همانروز ضمن تلگرام فوری به ستاد ارتش در تهران گزارش کرد و خواستار تعیین تکلیف گردید. عین این تلگرام در صفحه ۲۲ کتاب «مرگ هست و بازگشت نیست» چنین آمده است:

«تیپ اردبیل فوری - ۷۳۰ - ۲/۸/۲۴ ریاست ستاد ارتش. محترماً معروض می دارد امروز ساعت ۱۱ «ژنرال لوبف» باتفاق فرمانده پادگان و دژبان شوروی مقیم اردبیل بدفتر آمده موضوع ۱۴ نفر سر باز، که بتقاضای فرماندار بشهر بانی کمک داده شده مطرح، اصرار نمودند سر بازان مزبور از شهر بانی گرفته شوند. جواب داده شد چون اعزام آنها بشهر بانی بتقاضای فرماندار بود ممکن است وسیلهٔ فرمانداری مذاکره نمائید. جواباً اظهار نمود با فرمانداری کاری نداریم. شما فرمانده نظامی منطقه هستید اگر بعداً دیده شوند خلع سلاح و زندانی خواهند شد. جواب داده شد مراتب را کتباً بنویسید تا اقدام شود. از نوشتن امتناع نمودند. مستدعی است مقرر فرمائید در اینمورد سریعاً تعیین تکلیف شود. سرهنگ زریو».

ما وقتی بعد از گذشتن بیش از ثلث قرن متن تلگرام را می خوانیم و جوآن جلسه را در نظر می آوریم هیجان شدیدی در روان خود احساس می کنیم و پیش خود می اندیشیم که

چگونه کسانی که بقره و غلبه حدود و مرز کشور ما را شکسته وارد آن گشته اند به صاحبخانه چنین دستورهای می دهند و از مأموریت ۱۴ سر بازی که در راه برقراری امنیت یک شهر یکصد هزار نفری، بهمقطاران پاسبان خود کمک می کنند، جلوگیری می نمایند. اما بناگاه توجه می یابیم که تا دنیا بوده ضعیف همواره پامال قوی گشته است و اگر روزی ارتش ایران بدان درجه از قدرت می رسید و می توانست وارد قلمرو شوروی شود و سپاه آن کشور را تار و مار کند از کجا معلوم که بدتر از آنها عمل نمی کرد.

باری چون فرمانده تیپ در اجرای بلاد رنگ خواسته آنها اقدام نکرد روسها دست بخلع سلاح سر بازان مذکور زدند و نیمه شب همان روز در وسط خیابان سلاح چهار نفر از آنها را، در حین پاسداری از شهر، گرفته با خود بردند. سرهنگ زریوبلافاصله این واقعه را بمرکز گزارش کرد تا باشد که دولت مرکزی در پایتخت اقدامی در اینباره بعمل آورد. متن تلگرام مذکور چنین است:

«۷۳۹- ۲۴/۸/۳ ریاست ستاد ارتش محترماً پیرو ۷۳۰- ۲۴/۸/۲ معروض می دارد ساعت ۱/۳۰ بعد از نیمه شب کماندان با ۸ نفر سر باز مسلح شوروی ۴ نفر از سر بازان تیپ را، که برای کمک بشهر بانی داده شده و مشغول پاسبانی و گشت بوده اند در خیابان خلع سلاح و تفنگهای آنها را برده اند. مراتب بفرمانداری اعلام از طریق سیاسی اقدام نمایند. سرهنگ زریو».

«ترور» یک کلمه خارجی است. ما برخلاف بعضی از

نویسندگان و گویندگان معاصر، که بی محابا کلمات تروررئیس زندان اردبیل: خارجی را وارد زبان فارسی کرده بدون هیچ اشاره ای آنها را مثل کلمات خود این زبان، در جملات و عبارات خویش جا می دهند<sup>۱</sup> از چنین کاری ابا داریم و آلودن زبان ملی ایران را با کلمات بیگانه متناسب

۱- برای نمونه این عبارت را از مقدمه آقای ابراهیم باستانی پاریزی (دکتر در تاریخ و استاد دانشگاه) که بر کتاب «خاطرات دکتر قاسم غنی» (تهران. ۱۳۶۱. انتشارات کاوش. صفحه بیست و پنج) نوشته عیناً می آوریم: «بادداشتها، در عین حال که کاراکتریک دیپلمات تمام عیار را در نظم و دقت و رعایت دیسپلین و اصول

←

دیپلماسی روشن می سازد...»

با حفظ حدود و حرمت آن نمی دانیم. و لذا تا مجبور نشویم از بکار بردن آنها خودداری می نمایم و هرگاه هم که بعلمی ناگزیر از این کار شویم کلمات خارجی را بین « می نویسم»

ما می توانستیم بجای «ترور» در عنوان فوق، کلماتی نظیر قتل یا سوء قصد و غیره بکار ببریم ولی چون در عصر ما کلمات مذکور مفهومی را که «ترور» در اذهان عمومی دارد کاملاً نمی رساند لذا ما هم از وضع موجود متأثر گشتیم و آن کلمه را بکار بردیم. در جامعه متحول کنونی ایران، کلمه «ترور» عنواناً بقتلهای سیاسی گفته می شود و مراد از این کشتنها نه تنها از بین بردن شخص بخصوصی می باشد بلکه عمدتاً ایجاد رعب و وحشت نیز در آن ملحوظ می گردد و از اینرو کلمات قتل، سوء قصد و نظایر آنها، که غالباً در مورد دعوا یا اختلافات دیگر استعمال می شود، در این مفهوم نارسا بنظر می آید. با اینحال در بعضی از کتابهای لغت، آن کلمه خارجی با این دو کلمه معمول در زبان فارسی معنی می گردد حال آنکه مفهوم آنها یکی نمی باشد.

شادروان کاظم رحیم پور، رئیس زندان آنروز اردبیل، پسر مشهدی محمدرحیم صابون فروش بود و پدرش در آن قسمت از راسته بازار پیر عبدالملک، که بازار دوشابچی ها خوانده می شد، دکان صابون فروشی داشت، او تحصیلات اولیه را در اردبیل گذرانید و سرانجام وارد دانشکده پلیس شد و یکسال قبل از پیدایش فرقه با درجه ستوان دومی بخدمت شهر بانی درآمد و محل خدمتش در اردبیل تعیین گشت.

او جوانی پر شور و خوش قلب و خنده رو بود و گاهی سخنان شوخی هم بر زبان می آورد و یا بعبارت معمول زمان ما «جوک» یا لطیفه می گفت. با اینحال اثرات سختی تحصیل و احیاناً تنگی معاش و کم مهریهای نامادری در گذشته، او را کوفته و بی رمق نشان می داد. بعضی از آنهائیکه با او آشنائی بیشتری داشتند او را آدم نترس

ملاحظه می فرمائید که در یک عبارت کمتر از ۲۰ کلمه چهار کلمه آن خارجی است و نویسنده محترم، یعنی استاد دانشگاه ایران، آنها را بهمین سادگی که کلمات فارسی را بکار برده است در نوشته خود آورده است. عجیبتر از آن دلسوزی ایست که یک آذربایجانی ترک زبان (یعنی نگارنده) در باره زبان فارسی، زبان ملی سرزمین باستانی ایران، از خود نشان می دهد و از آلوده شده چنین زبانی احساس تأثر می نماید.

می گفتند.

دانشکده شهربانی در آن ایام تازه تشکیل شده بود و از تأسیس آن چند سالی بیشتر نمی گذشت از اینرو افسران شهربانیهای ایران غالباً افراد قدیمی بودند و تحصیلات عالی نداشتند. بتن کردن لباس پرطمطراق افسری شهربانی و فراغت از تحصیل در عالیترین واحد آموزشی پلیس ایران، و انتصاب بمقام ریاست زندان در زادگاهش، ظاهری آراسته و با وقاری در او پدید آورده بود و سرکار رحیم پور از این حیث راضی بنظر می رسید و خود را در بین اقران و امثال همشهریش مفتخر و خشنود می یافت. او حین تحصیل در تهران، که دوران آزادی و بی نظمی های سیاسی بعد از سوم شهریور ۱۳۲۰ در ایران بود، با دستجات مختلف سیاسی آشنائی داشت و چه بسا که در روزهای تعطیل دانشکده با افرادی از صاحبان افکار گوناگون سیاسی افت و خیز می نمود و بدین طریق از مظنه سیاسی روز اطلاعاتی بدست می آورد. با اینحال چنین بنظر می رسید که در سیاست ناپختگی نشان می داد و با علم بموضع پیدایش فرقه و چگونگی بقدرت رسیدن آن، در گفتار و نه در عمل، طریق صواب را ملاحظه نمی کرد و طبق اظهار یکی از دوستانش، با پخش روزنامه رعد و نظایر آن، دشمنی بازیگران سیاست روز را، آنهم در اول کار، متوجه خود می نمود.

قیامها و انقلابات اجتماعی به سیل می مانند که از کوهستانهای مرتفع آغاز یافته به سراشیب تندی پیش می روند. هر چه که بر سر راه چنین جریانی باشد از جا کنده می شود و هر مانعی که بوجود آید از بین می رود. ولی هر چه این آب از بلندی ناپایدار خویش پائین می آید از قدرت و شدتش کاسته می شود و چون بدشت می رسد چه بسا که باره آوردهای خود بستر خویش را پر می گرداند و بدنبال قهر و غضب و خشونت و خرابی اولیه، آواره و سرگردان، هر قسمت از آن در پی چاله ای می شود تا در آن جائی برای ماندن خود پیدا کند و گذشت زمان آنرا بکلی خشکانیده از بین ببرد. رحیم پور در آغاز سیل فرقه و در بالای قله با آن برخورد کرد و بجای آنکه عاقلانه وضع را دریافته خود را بکناری بکشد ناشیانه در مقابل آن ایستاد و آنچنان مظلومانه و بی محابا از بین رفت.

روزنامه رعد در تهران منتشر می شد و ناشر افکار سیدضیاءالدین طباطبائی و

هم مسلکان او بود. سیدمذکور، چنانکه در جای دیگر هم گفته ایم، سرشاخه طرفداران سیاست امپراطوری انگلستان در ایران بحساب می آمد و برای خنثی کردن اقدامات احزاب و دستجات چپ نمای ایران و مخالفت با دولت شوروی، بغالیت‌های زیر کانه ای دست می زد و بدینجهت چپگرایان، و از جمله فرقه جوان دموکرات آذر بایجان، با او و طرفدارانش سازگاری نداشتند و اگر می توانستند همه آنها را مثل رحیم پور قربانی می نمودند.

گفتیم که شادروان حسن جودت از اعضاء و بنیانگذران مؤثر فرقه در اردبیل بشمار می آمد و در مواقع سخت از همشهریان خود رفع مشکل می نمود. او وسیله برادرش<sup>۱</sup> به رحیمپور سفارش داد که دست از این کارها بردارد و بقول معروف با دم شیر بازی نکند ولی وی از این پیغام بهره نگرفت و سرانجام جان خود را نیز در این بازی باخت.

روز شنبه پنجم آبانماه ۱۳۲۴ نزدیکیهای ظهر او از دفتر کار خود درآمد و از طریق بازار روانه منزل گردید. در قیصریه، که میدانگاهی بالنسبه وسیع در وسط بازار است و گنبد بلند و زیبایی آن بیش از یکقرن و نیم بر آن سایه می افکند، بوسیله یکی از کسانی که از روسیه آمده بود و «چروون غلامحسین» خوانده می شد، مورد حمله قرار گرفت و با تیرهایی که مردم هاجم با سلاح کمری خود بر وی شلیک نمود نقش بر زمین گشت و در دم جان سپرد.<sup>۲</sup>

کسانی که در آن لحظه از آنجا می گذشتند سراسیمه پا بفرار گذاشتند و دکاندارها که از این آشفتگی متوحش گشته بودند دست بیستن دکانها زدند و با ازدحام بسمت قسمتهای خروجی بازار رو نهادند. انتشار خبر قتل در خارج از بازار سبب شد که جمع دیگری از مردم، برای کسب اطلاع و ای بسا مشاهده صحنه در صدد ورود بیازار درآیند و باتلاقی با کسانی که با عجله قصد خروج داشتند، تراکم سنگینی در بازار بوجود آوردند تا آنجا که بعضی ها کفش و کلاه خود را از دست دادند و برخی نیز آسیبهایی در پاهای

۱- این برادر جودت، آقای رحمت الله حبیب الهی است که با مرحوم رحیم پور دوستی داشت.

۲- ما نام قاتل رحیم پور را از شاهدان عینی شنیده ایم. غلامحسین در اردبیل لباسفروشی می نمود و پس از تشکیل دولت ملی آذر بایجان رئیس دژ بان پادگان اردبیل شد و در ۲۱ آذر ۱۳۲۵ بروسه گریخت.

خود یافتند.

هر چه بود بالاخره طراحان این حادثه بمقصود خود رسیدند و با این قتل رعب و وحشتی در شهر بوجود آوردند. این واقعه بعنوان اختطاریه ای برای افسران نیروهای مسلح دولت مرکزی تلقی گشت و آنها را در اقدامات بعدی مردّد ساخت. در عین حال مردم را در باره ماهیت فرقه بتأمل واداشت و بقول یکی از سالخوردگان، مخالفان آنرا نمونه ای از کارهای دموکراسی جدید بجامعه عرضه کرده مورد بهره برداری تبلیغاتی قرار دادند. جنازه رحیمپور ساعتها بر روی زمین ماند و خون او کف قیصریه را رنگین ساخت. سرانجام مقامات مسئول برای تهیه گزارش و بازدید صحنه بدانجا آمدند و اجازه دفن صادر کردند. تابوت وی در میان اندوه فراوان مردم به قبرستان پشت باغ کلانتر حمل شد و جنازه در آنجا دفن گردید. در تاریخی که ما این مجموعه را گرد می آوریم رباعی زیر بر سنگ قبر او نقر شده است:

هزار و سیصد و بیست و چهار و پنجم روز      بمه هشتم برون شد از سرای غرور  
رحیم پور که بادا هماره شادروان      غریق رحمت حق تا بوقت یوم نشور

پس از آنکه کنگره ملی، یا مجلس مؤسسان آذربایجان، بخش سلاح در روستاهای تشکیل حکومت محلی را لازم دید، کمیته مرکزی فرقه اردبیل: در صدد اقدام و تهیه مقدمات لازم برای اجرای آن برآمد و چون

احتمال می رفت که دولت مرکزی بوسیله نیروهای مسلحی که در منطقه دارد از این کارها جلوگیری کند از اینرو تصرف پادگانها و خلع سلاح نیروهای مزبور را در صدد برنامه اقدامات خویش قرار داد.

نخست بفرماندهان واحدها پیشنهاد تسلیم شدن کرد و با اخذ تماس با یک یک افسران، بوسیله کسانی که با آنها آشنائی داشتند، در صدد جلب آنها بفرقه برآمد و با وعده و وعید گروهی، بوژه سربازان دهستانی آذربایجانی را در داخل پادگانها بخود علاقمند ساخت ولی چون در مجموع از این راه توفیق کامل بدست نیاورد ب فکر اقدامات قهرآمیز افتاد.

دولت مرکزی، که از این تصمیمات آگاهی داشت، با اعزام نیروهای کمکی از تهران مبادرت کرد ولی ارتش شوروی در شریف آباد قزوین از آنها جلو گرفت و چون اقدامات سیاسی دولت بجائی نرسید نیروهای مزبور پس از مدتها توقف از آنجا بتهران بازگشت.

استدلال روسها ظاهراً این بود که مبادا با ورود این نیرو، بین سربازان ایرانی و دموکراتهای آذربایجان درگیری پیش آید و در منطقه ایکه آنها بعنوان پشت جبهه در تصرف دارند نابسامانیهای پیدا شود. ولی تعبیر عمومی در آنروز بر این بود که روسها می خواهند فرصتی برای دموکراتها پیش آید تا آنها بتوانند بهدفعهای خود تحقق بخشند و از واکنشهای مسلحانه دولت مرکزی در بهم زدن بساط آنان در امان باشند.

تردید نیست که خلع سلاح دسته های مسلح بدون توسل باسلحه امر مشکلی بود و برای فرقه در راه رسیدن بدان منظور سلاح لازم می نمود. اینان درصدد برآمدند که سلاحها را از پاسگاههای ژاندارمری بدست آورند و برای آزمایش این امر ساکنان قریه «جه پید» را بسرکردگی آخوند محل بنام ملا مجید وادار بحمله به نمین کردند. اما پاسگاه آنجا ایستادگی کرد و در نتیجه تهیه سلاح های اولیه از جای دیگر لازم دیده شد.

مرحله دیگر برای تهیه سلاح دریافت آن از روسها بود. اما خود آندولت در آن ایام گرفتار جنگ با آلمانها بود و هر تفنگ و فشنگی برای سپاهیان روس ارزش زیادی داشت. با اینحال فرماندهان روسی حاضر شدند مقداری از تفنگهای «برنو» ایکه در سوم شهریور ۱۳۲۰ با متلاشی شدن ارتش ایران بدست آنها افتاده بود در اختیار فرقه قرار دهند.

در تعداد این سلاحها اختلاف قول است. یکی از مطلعین، که خود آنروز در امر توزیع و پخش آنها دخالت داشته معتقد است که تعداد آنها معتدابه نبوده و در مجموع از چند هزار قبضه تجاوز نمی کرده است. بیشتر سلاحهایی که نصیب فرقه گردید، بگفته او، آنهایی بود که پس از تصرف پادگانها بدست آنان افتاد. او می گوید که روسها سلاحهایی را که دادند بوسیله کامیونهای ارتشی خود، در حالیکه روی آنها علوفه بار شده بود، به پادگان خویش در اردبیل آوردند و شبانه طبق صورتی به کامیونهای ایران



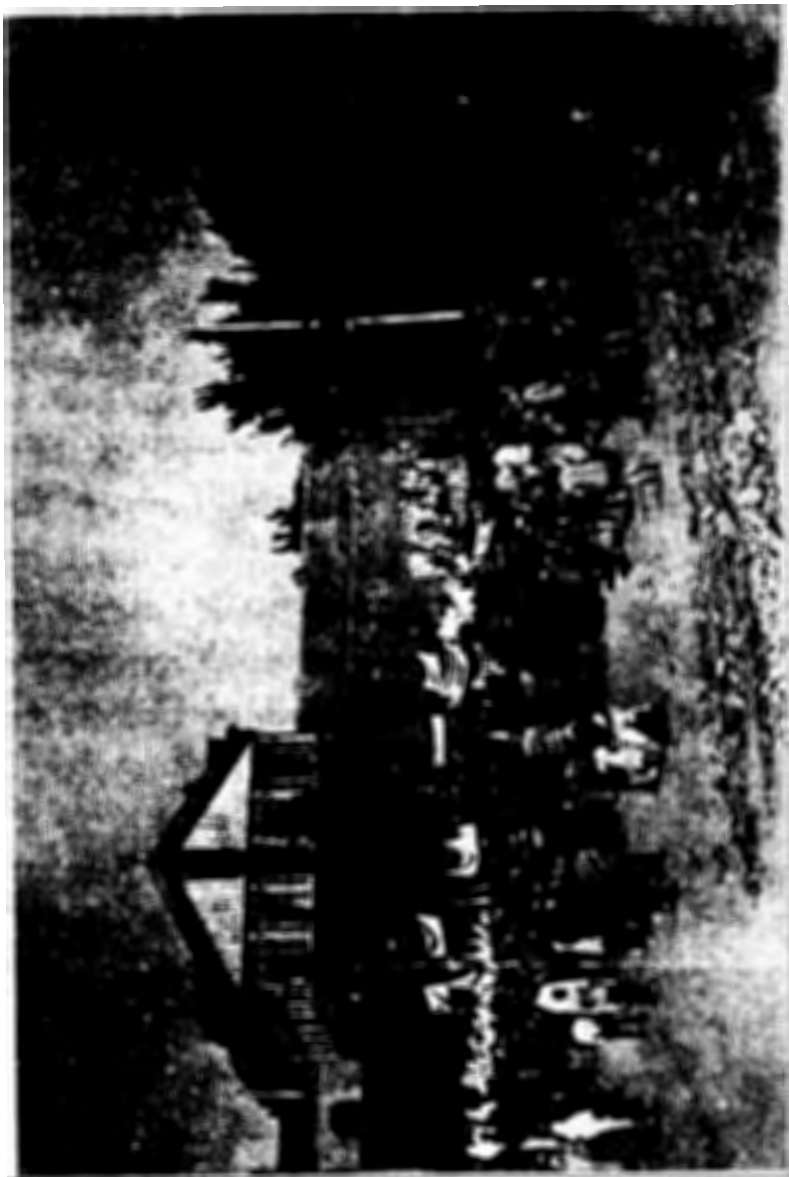
منتقل کردند. آنگاه دستجاتی، که مأمور توزیع بودند، سوار بر آنها گشته راه محلّ مأموریت خود را درپیش گرفتند. اومی گوید من جزو دسته‌ای بودم که بمنطقهٔ ثمرین رفتیم. نیمه شب در بالای یک بلندی آتشی روشن کردیم. در اندک زمانی از قراء مجاور، کسانی که قبلاً با آنها مذاکره شده و برنامهٔ کار معین گشته بود، بدانجا آمدند و سلاحهای خود را دریافت کردند و اضافه می کند که ما بهره‌دهی حدود هفت یا هشت قبضه تفنگ و بهمان تعداد اسلحهٔ کمتری دادیم و بلافاصله بشهر برگشتیم.<sup>۱</sup>

پخش سلاح در روزهای ۲۴ و ۲۵ آبانماه صورت گرفت و فرمانده تیپ اردبیل که قدم بقدم بوسیلهٔ مأموران مخصوص در جریان کارها بود صبح روز ۲۶ آن ماه مراتب را تلگرافی به فرمانده لشکر تبریز مخابره کرد. این تلگرام چنین بود «شماره ۳۵۵۱- ساعت ۱۱ روز ۲۶/۸/۲۴- از اردبیل به تبریز- خیلی خیلی فوری- فرماندهی لشکر ۳ آذربایجان- اطلاعاتی که از صبح روز جمعه ۲۵ ماه جاری متعاقب یکدیگر رسیده حاکی است که ظرف ۴۸ ساعت اخیر از طرف روسها در تمام دهات اردبیل و سراب و نمین و مشگین شهر و فولادلو به عناصر حزب توده اسلحه داده شده که تعداد تقریبی آن طبق اطلاع در حدود هشت هزار تفنگ برنو و بهر نفر دو یست تیر فشنگ داده شده که از دیروز در محلّ بتمین تیراندازی شروع نمودند».

او در دنبالهٔ این مطلب هدف از این کار و برنامهٔ بعدی را ذکر کرده آورده است «هدف این اقدام، بطوریکه اطلاع واصله تأیید می نماید بگتتاً بشهر حمله نموده. قبلاً زندان شهر بانی، بانکملی، تلگرافخانه را اشغال» نمایند. آنگاه وی با اقدامات سیاسی در محلّ اشاره کرده یاد آور شده است که «دیروز فرماندار با کنسول شوروی ملاقات و در اطراف اطلاعات مذاکره نموده، کنسول شوروی اظهار داشته منم خبرهائی شنیده‌ام به دژ بان شوروی دستور میدهم بتعداد گشتی‌ها اضافه و مراقب اوضاع باشد».

سرهنگ زریو بعد از ذکر این موضوع فرمانده لشکر را از وضع مناطق تحت فرماندهی خود بدینسان آگاه می سازد که «طبق اطلاع رسیده شب گذشته در حدود ۵۰۰ نفر مسلح، پادگان و ژاندارمری سراب را محاصره، پس از سه ساعت زد و خورد خلع سلاح،

۱- نقل از بیانات آقای رحمت حبیب الهی در مصاحبهٔ مورخ ۲۲ بهمن ۱۳۵۹ با مؤلف کتاب



«صحنه‌ای از یکی از جشنهای فرقه درنمین»

فرمانده پادگان ستوان یکم ضیائی مهر و فرمانده دسته ژاندارمری ستوان یکم فاطمی دستگیر، در ساعت چهار از نیمه شب از سراب خارج کرده اند. دسته ژاندارمری نمین در محاصره است» و در پایان تلگرام با اشاره باینکه این کارها را روسها می کنند اینچنین درخواست تعیین تکلیف می نماید «چون عامل اصلی شور و یها هستند تعیین تکلیف سریع مورد استدعاست. سرهنگ زریو».

در آن تاریخ اردبیل شهرستان وسیعی بود و سراب، خلخال، سقوط پادگان های ارتشی مشکین، آستارا، گرمی و بیله سوار و مغان، که هر یک از آنها در بخشهای اردبیل: امروزه خود شهرستانی شده اند، بخشهای تابعه آنرا تشکیل

می داد و بدین ترتیب علاوه بر ادارات دولتی سازمانهای انتظامی، یعنی ارتش و شهر بانی و ژاندارمری هم تابع تیپ اردبیل و ادارات انتظامی این شهر بودند.

قبل از شهریور ۱۳۲۰، که اردبیل محل استقرار لشکر ۱۵ بود ساخلوی مشکین و سراب بصورت تیپ بودند ولی در سوم شهریور آنسال متلاشی گردیدند. چون تأسیس مجدد پادگانها در مناطق اشغالی ارتش سرخ، با موافقت آنها صورت می گرفت از اینرو اردبیل مرکز تیپ شد و پادگانهای بخشهای مذکور نیز بواحدهای کوچکتیری مبدل گشت و در هر یک از آنها یک گروهان و یا یک گردان مستقر گردید.

در آن تاریخ برخلاف دوران قبل از شهریور که رؤسا و بیشتر کارمندان ادارات اردبیل و بخشهای آن از قسمتهای فارسی زبان ایران برگزیده می شدند<sup>۱</sup> مسئولان سازمانهای دولتی غالباً از اهالی خود شهرستان تعیین می گشتند و ستوان یکم ابوالقاسم صدوقی و ستوان یکم امامقلی ضیائی مهر دو افسر اردبیلی بودند که فرماندهی پادگانهای مشکین شهر و سراب را برعهده داشتند و هر دو در این وقایع بنحو ناگواری بشهادت رسیدند.

سراب و مشکین دو نقطه مهم از مناطق عشایری اردبیل بشمار می آمد و استقرار واحدهای نظامی در آنها عمدتاً برای تأمین امنیت منطقه بود و وظیفه بزرگی در حفظ نظم

برعهده داشت و بنابراین پیش از نقاط دیگر مورد حمله و هجوم دموکراتها قرار گرفت. در سراب این واقعه مقارن با پخش اسلحه بین روستائیان رخ داد و شب ۲۶ آبانماه عده زیادی از طرفداران فرقه، سر بازخانه آنجا را محاصره کرده نیمه‌های شب بطرف آن آتش گشودند و ستون پنجم آنها، یعنی سر بازان و درجه دارانی که از فرقه طرفداری می کردند در داخل پادگان آتش سوزیهائی بوجود آوردند. سرانجام راه ورود بداخل پادگان باز شد و ستوان یکم ضیائی مهر فرمانده آن با افراد خویش دستگیر گردید. همان شب پاسگاه ژاندارمری آن شهر نیز مورد هجوم قرار گرفت و چون ستوان یکم فاطمی فرمانده آن مقاومت کرد وعده تأمین بدو داده شد و گویا با سوگند بقرآن، این وعده ابرام نیز گشت.

نویسنده کتاب «مرگ هست و بازگشت نیست» که ما در این قسمت از مطالب از مندرجات آن نیز استفاده کرده ایم در صفحه ۲۰ آن کتاب، ضمن اشاره بدین موضوع، نوشته است که ستوان فاطمی را با قسم بقرآن متقاعد کردند ولی بعداً از آن عدول نموده او، یعنی ستوان فاطمی و ستوان ضیائی مهر را با ۱۷ نفر دیگر از نیروهای مسلح، که دستگیر کرده بودند، در دره «بیجند» بطرز فجیعی کشتند. این نویسنده سخنی را، که در آن ایام در اردبیل نیز بین مردم گفته می شد، بقلم آورده و اژه شدن پاهای این شهدارا بوسیله کشتن گان آنها بنوشته‌های خود افزوده است.

بدین طریق پادگان سراب سقوط کرد و خیر رفتاری که با افسران و مدافعان آنها شد در نقاط دیگر منطقه پیچید و بمنزله اخطاری برای افسران و ارتشیان مناطق دیگر تلقی گشت و در روحیه آنها اثرات عمیقی بجای گذاشت.

سرابها، که در منطقه کوهستانی زندگی می کنند بمقتضای آب و هوا و مشکلات طبیعی اندکی خشن تر و انقلابی تر از مناطق دیگر شهرستان هستند و با ساکنان برخی از بخشها، مثلاً مردم آستارا، که در کنار دریا و جنگل سکونت دارند، از این حیث متفاوت بنظر می رسند. آنان پادگان را تقریباً یکماه پیش از تشکیل دولت ملی تسخیر کردند ولی تصرف آستارا دیرتر از آن تاریخ یعنی شب دوشنبه پنجم آذرماه صورت گرفت و بحکایت مدارکی که ما از آنها بهره گرفته ایم تلفات انسانی آن هم کمتر شد. در آن شب قریب

ششصد مرد مسلح از طرفداران فرقه باستارا حمله کرده شهر را تصرف نمودند. و در این واقعه سرهنگ رحیمیان کلانتر مرز و سه تن از پاسبانان که ایستادگی می کردند، بشهادت رسیدند.

سربازخانه مشکین شهر نیز بهمین قرار مورد حمله قرار گرفته از هم پاشید. از این پادگان یک گروهان ۹۰ نفری بفرماندهی ستوان یکم ابوالقاسم صدوقی نگهداری می کرد و یکدسته ژاندارم نیز بفرماندهی ستوان اردبیلی در آن شهر انجام وظیفه می نمود. دموکرات ها کسانی را بوساطت برگماشتند و با پیشنهاد تسلیم نزد آن دو فرمانده فرستادند که از جمله آنها یکی هم برادر شادروان ملا اماموردی شهید بود که با قرآنی بفرماندهان مذکور مراجعه کرد و درخواست تسلیم نمود.<sup>۱</sup>

ستوان اردبیلی حاضر بتسلیم نشد از اینرو مهاجمان با شدت هر چه بیشتر بقرارگاه ژاندارمری حمله بردند و بعد از ساعاتی آنجا را گرفته اردبیلی را با دوازده نفر از مدافعان بوضع فجیعی کشتند. اما ستوان صدوقی که فرزند شادروان شیخ العلماء اردبیلی بود<sup>۲</sup> بقراریکه سالخورده گان می گویند، بر مبنای اعتقادات دینی بسوگند به قرآن، که مهاجمان در باب تأمین سلامت کلیه افراد ابوابجمعی پادگان خوردند، باور کرد و با افسران و درجه داران خود بمشورت پرداخت. حاضران در جلسه مشاوره بسبب از بین رفتن دسته ژاندارمری و بسته بودن راه هرگونه کمک بسر بازان، مقاومت را جز کشته شدن جمعی بیگناه واجد اثری ندانستند و موافقت با پیشنهاد آنها را بمصلحت دیده تسلیم را تصویب نمودند. اما معلوم نیست که چرا دموکراتها از قول خود بازگشته ستوان صدوقی را با ستوان غیظعلی شعفی و استوار ۲ هوشیار، هنگام خروج از سر بازخانه از پشت بگلوله بستند و بقتل رسانیدند.

بدین ترتیب مشکین شهر نیز از طرف فرقه تصرف گردید و سروان اسدالله ادیب امینی رئیس عشایری منطقه و میرزا عباسقلی ار بازاده بخشدار آن شهر، که اولی از

۱- در مورد مرحوم ملا اماموردی در صفحه ۲۰۵ جلد اول این کتاب مطالبی نوشته شده است.

۲- در باره شادروان شیخ العلماء بصفحه ۳۸۹ جلد اول این کتاب مراجعه فرمائید.

خانواده حاج امین اردبیلی و دومی فرزند میرزا ابراهیم از باب<sup>۱</sup> بود دستگیر گشته برای انتقال باردبیل از آنجا حرکت داده شدند اما در چند فرسخی مشکین تیر باران گردیدند.



«شادروان میرزا عباسقلی ارباب زاده»

سبب کشته شدن سروان ادیب امینی صورتجلسه‌ای بود که در پادگان نظامی مشکین شهر، از طرف افسران تنظیم شده بود. او که در آن زمان ارشد افسران ارتشی در آن منطقه بحساب می‌آمد و امضای اول صورتجلسه را داشت نوشته بود که باید پادگان مقاومت کرده تا آخرین فشنگ موجود بچنگد. اربابزاده نیز در گزارشی که بعنوان بخشدار، از وضع منطقه به فرمانداری اردبیل ارسال می‌داشت دموکراتها را افراد شرور و مخالف اسلام و قرآن قلمداد کرده بود. این گزارش با پست دولتی باردبیل فرستاده شد ولی دموکراتها در وسط راه پست را زده ضمن بررسی محموله آن بدان نوشته نیز دست یافتند.

برای رهائی آن هر دو نفر تلاش زیادی از طرف کسان آنها در اردبیل و تبریز آغاز گشت و سرانجام از طرف کنسولخانه شوروی در اردبیل مأموری بمشکین اعزام گردید تا

۱- در باره مرحوم میرزا ابراهیم از باب در جلد اول مطالبی نوشته شده از فهرست اعلام آن کتاب در صفحه ۴۷۰ می‌توان راهنمایی گرفت.

آندورا با خود باردبیل بیاورد و بگناها آنها در کمیته ولایتی رسیدگی شود ولی سردمداران فرقه در مشکین، صورتجلسه فوق الذکر و گزارش ارباب زاده را ارائه داده آنها را محکوم دانستند و چون مأمور اعزامی اصرار ورزید آنها را سوار کامیون نموده بقصد اردبیل حرکت دادند. وقتی کامیون به «قانلی دره» رسید آنها با اشاره باینکه اگر ایندو باردبیل منتقل شوند با نفوذیکه خانواده و کسان آنها دارند از کیفر این گناهان معاف خواهند شد از رأی پیشین خود برگشته هر دورا از کامیون پائین آورده از پشت به گلوله بستند. سپس قسمتی از زمین را بطور سطحی بصورت قبرهائی کنده اجساد را بهمان شکل در زیر خاک دفن کردند.

برای دولت مرکزی بعلت اشغال مناطق ایران از طرف ارتشهای بیگانه، امکان هیچگونه کمک بافسران و سر بازان فراهم نگردید جز آنکه سه هفته بعد از شهادت آنها مجلس ختمی بیاد آنان در تهران تشکیل داد و وزارت جنگ در جراید مورخ ۱۷ دیماه ۱۳۲۴ آگهی آنرا چنین اعلام کرد:

«بمناسبت شهادت سرهنگ دامپزشک سیدعباس معین آزاد، سروان اسدالله ادیب امینی، ستوان یکم پیاده غیظعلی شعفی، ستوان یکم پیاده امامقلی ضیائی مهر و ستوان یکم پیاده ابوالقاسم صدوقی روز چهارشنبه ۱۸ دیماه از ساعت ۱۰ تا ۱۲ در مسجد مجد مجلس ختمی از طرف وزارت جنگ منعقد خواهد بود».

گفتیم که اردبیل مرکز تپ بود و سرهنگ زیر فرماندهی آنرا تسلیم پادگان اردبیل برعهده داشت. کسانی که در آن ایام در اردبیل بودند و در مسیر کارها قرار داشتند از لیاقت و کاردانی، بویژه میهن پرستی و وظیفه شناسی او تمجید می نمایند و بعد از سی و چند سال که از آن تاریخ می گذرد هنوز هم مردانگی و وظیفه شناسی زریورا می ستایند.

سر بازخانه شهر در آن ایام در تصرف ارتش سرخ بود و پادگان نظامی روسها در آنجا استقرار داشت. از اینرو ساختمانهای نیمه تمامی را که در محل نارین قلعه قدیمی بود و

امروزه محل بیمارستان بوعلی و شهرداری اردبیل می باشد، بصورت سر بازخانه برای تیپ اردبیل درآورده بودند. ستاد تیپ نیز در عمارت سالاریه، که در صفحه ۳۶۲ جلد ۲ این کتاب بدان اشاره شده، مستقر بود.

زریوتنها فرماندهی تیپ را از لحاظ نظامی برعهده نداشت بلکه عمده کار و وظیفه سنگین او حفظ روابط دو نیروی مسلح، یعنی سر بازان ایران با نیروی سرخ بود و او در اینباب روش مطلوبی با همقطاران روسی خود داشت و بر مبنای احترام متقابل مماشاة می کرد.

دموکراتها بر او نیز در باب تسلیم پادگان فشار وارد می آوردند و هر لحظه او را تهدید بحمله بسر بازان وی می کردند ولی او همچنان ایستادگی می نمود و علیرغم معاونش و بعضی از سر بازان، که بقول برخی از مطلعین نقش ستون پنجم را بازی می کردند حاضر بتسلیم نمی گشت.

بنا بنوشته جراید آنروز تهران، سختگیری دموکراتها در اردبیل از همه جا بیشتر بود. مسافرت بین این شهر و نقاط دیگر سخت تحت نظر قرار داشت. بین تبریز و اردبیل نه مرکز تفتیش برقرار کرده و اگر مسافری بسلامت از این بازرسی ها می گذشت در شهر او را بکمپته برده بازجوئی می کردند و اگر ظن بدی بدو می بردند تحت شکنجه و آزار قرار می دادند.

تعداد آنعده از چروونها، که در روزنامه ها از آنها بنام اشخاص مجهول الهویه نام برده اند، در این شهر از همه زیادتر بود. آنها بشدت بر ضد حکومت مرکزی و افراد نظامی و افسران ارتش تبلیغات می کردند و افراد مسلح را برای «ترور» افسران انتخاب کرده در اطراف سر بازخانه می گماردند.

تیپ اردبیل وضع تدافعی بخود گرفت. اطراف سر بازخانه راسنگر بندی کرد و با جمع آوری خوار بار چند روزه آماده عملیات رزمی گشت. دو یست ژاندارم نیز، که از اطراف به شهر آمده بودند ضمیمه پادگان شدند. کارگردانان فرقه بجمع آوری نیرو پرداختند و چهل کامیون فدائی مسلح از اطراف بشهر آوردند. سلاح آنها تفنگ برنوبود و



چند قبضه مسلسل نیز همراه داشتند. اینان ژاندارمری و شهربانی را تصرف کرده بمحاصره پادگان پرداختند و راه آمدوشد بدانجا را بستند و برای آنکه فشار بیشتری بر ارتش بیاورند اعلامیه‌هایی در شهر منتشر کرده هرگونه معامله با ارتشیان را ممنوع ساختند و بدین‌طریق با ایجاد جنگ روانی درصدد تضعیف روحیه آنها برآمدند و چون از کمک عشایر بنظامیان بیم داشتند بین شهر و مناطق عشایری نیز دستجاتی برگماشتند.

روز ۱۶ آذر ۱۳۲۴ از طرف دموکراتها اعلامیه‌ای بدیوارهای شهر نصب و طبق آن آخرین اتمام حجت با افسران و سر بازان بعمل آمد و بدانها تکلیف تسلیم شد ولی زریواز تسلیم خودداری کرده دستور آمادگی جنگی داد. در این میان دموکراتها زندانیان را رها کردند و این کار بیم و هراس زیادی در شهر بوجود آورد زیرا بعضی از زندانیان بیدی و شرارت شناخته می‌شدند. فرمانده تیپ افسری را با تعدادی سر باز مسلح برای حفظ نظم شهر گماشت ولی دموکراتها بکمک مأموران شوروی آنها را گرفته پس از ساعتها توقیف به تیپ تحویل دادند.

مقاومت پادگان اردبیل و احتمال درگیریهای مسلحانه، مطلوب دموکراتها و فرماندهی ارتش سرخ در اردبیل نبود و از طرفی در بین مردم نیز نگرانی عمیقی از این حیث وجود داشت. از اینرو کسانی از سلسله جنبانان شهر با زریو تماس گرفته پیشنهادهایی کردند ولی اوسوگند خود را برای انجام وظایفش در مقابل میهن یادآور شد و با اعتراف باینکه سینه‌اش آماج اولین تیری خواهد بود که از طرف مهاجمان شلیک گردد بر مقاومت خویش تأکید کرد و غیر از دستور مقام مافوق هرگونه سفارش و وساطت را مردود شمرد.

از اینرو بصلاحدید مصلحین شهر، شادروان حاجی تقی و هابزاده به تبریز رفت و با تشریح وضع حساس شهر و موقعیت پادگان و بیحاصل بودن مقاومت، سرانجام از سرتیپ درخشان، فرمانده لشکر آذربایجان، نامه‌ای برای زریو گرفت که در آن تسلیم اضطراری مجاز اعلام گشته بود. زریو پس از دریافت این نامه پیشنهادهای دموکراتها را، که بوسیله خود حاجی تقی و هابزاده اعلام شد، با افسران و همکاران خود مورد بررسی قرار داد و با

آنکه اتخاذ تصمیم نهائی با وی بود مصلحت در آن دید که با افسران خود نیز تبادل نظر کند.

ما از جریان دقیق این نظرخواهی اطلاع مستقیم نداریم ولی چنین می‌پنداریم که جلسه در تأثر بارترین شرایط روحی شرکت‌کنندگان تشکیل شد و زریو، که گوئی فشاری بوزن تمام کوه سبلان بروی سنگینی داشت، آرامی لب بسخن گشود و از اطلاعاتی که در مورد وضع منطقه و تسلیم لشگر آذر بایجان داشت مطالبی بیان نمود و با اشاره بموافقت فرمانده لشگر با «تسلیم اضطراری» و وجود ستون پنجم دموکراتها در بین سربازان و درجه داران و حتی خود افسران، نکاتی را بطور سر بسته بر زبان آورد و جوانب مثبت و منفی امر را مورد بررسی قرار داد.

سختترین لحظات زندگی هر افسر شرافتمند زمانی است که در یک چنین موقعی از تسلیم با وی سخن گفته شود و تحویل سلاح و قبول اسارت بروی پیشنهاد گردد. اقا افسران حاضر در آن جلسه همگی دارای این روحیه نبودند و برخی از آنها که بر اثر تبلیغات، فرقه دموکرات را مبشر پیشرفت و تعالی آذر بایجان و بالمآل وسیله اصلاح امور ایران می‌دانستند، تسلیم و حتی همکاری با دولت آقای پیشه‌وری را وظیفه ملی و اخلاقی خود می‌پنداشتند و اینان همانهایی بودند که بعد از سقوط فرقه یا بخارج از کشور رفتند و یا بحکم دادگاههای نظامی بجوخه آتش سپرده شدند.

گروه دیگر برعکس با یادآوری انضباط و مقررات نظامی و سوگندی که در بدو قبول این خدمت خورده بودند دفاع از حیثیت نظامی خود را تا مرحله جانبازی لازم می‌شمردند.

زریو، که در عین سپاه‌یگری مرد پخته و کار کشته‌ای بود، مقاومت را جز کشته شدن جمع کثیری بیگناه و خرابی و ویرانی شهر، واجد اثر معقول ندانست و سرانجام از همکاران خود، که سخت تحت تأثیر سخنان وی قرار گرفته بودند، درخواست واقع بینی و اعلام نظر کرد و در باره حفظ جان و شئون نظامی آنان وعده همه گونه تلاش و کوشش داد.

صورتجلسه، مشعر براینکه در شرایط اضطراری موجود جز تسلیم و مسالمت اقدام

عقلانی دیگری میسور نیست، بامضای حاضرین رسید و متعاقب آن زیربوا اخذ و نائق اخلاقی در باب تأمین جانی همه افسران و درجه داران و خانواده آنان و تهیه وسایل مراجعت آن‌ده از آنها، که مایل نبودند در اردبیل بمانند، روز جمعه ۲۳ آذرماه که مصادف با تاسوعای سال ۱۳۶۵ قمری بود از مقاومت دست برداشت و پس از چند روز اقامت در خانه و هابزاده با وسایل نقلیه ایکه در اختیار وی گذاشته شد باتفاق افسران و خانواده آنان با احترام از اردبیل عزیمت نمود ولی گویا بعد از ورود به تهران محاکمه و از ارتش اخراج گردید.

صورت‌مجلس تحویل و تمویل اموال و مهمات تیپ همان روز تاسوعا تهیه گردید و از طرف فرقه دموکرات آقایان علی اصغر فرزین، گلعلی خیامی و حسین تراشی و از طرف پادگان مسئولان قسمتها آنرا امضا کردند. حسین تراشی پس از ۲۱ آذر ۱۳۲۵ بهمین جرم محکوم باعدم گشته تیر باران شد ولی فرزین که پنهان شده بود تا صدور فرمان عفو عمومی مجرمین آذر بایجان گرفتار نگردید و خیامی نیز که بخارج از کشور گریخته بود از چنین سرنوشتی در امان ماند.

تغییرات اداری پس از	پس از تسلیم پادگان، از طرف کمیته ولایتی اردبیل اقدام
تسلیم پادگان اردبیل	بتغییر مسئولان ادارات گردید و مرحوم حسن جودت، با
ومبارزه‌های داخلی	صلاح اندیشی کسانی مثل آقای یعقوب قدس، صورتی از
اعضای فرقه:	آنانکه سابقه بدی در جامعه نداشتند و مردم با نظر احترام بدانها

می نگریستند، تهیه کرد و بتدریج سرپرستی امور عمومی و مسئولیت ادارات دولتی را بآنان سپرد. سعی جودت و کسانی که در کمیته با او همکاری داشتند برآن بود که تا می‌توانند افراد نیکنامی بر ادارات بگمارند و بدینطریق طبقات مختلف مردم را بتشکیلات جدید علاقمند سازند. برای اجرای این منظور شادروان حاج بیوک آقا و اهب زاده بفرمانداری، مرحوم میرزا احمدخان مستوفی به ریاست دارائی، آقای یعقوب قدس به ریاست اداره فرهنگ، شادروان صدرجمالی به دادستانی اردبیل و آقایان رحیم معین و خانحسین احمدزاده به ریاست دادگستری و شهربانی منصوب گشتند. اینان اکثراً از خانواده‌های نجیب و افراد شناخته شده و خوشنام بودند و برخی از آنان با شهرت

خوبی که در جامعه داشتند امیدهای فراوانی در مردم بوجود آوردند. اما گوئی این انتخاب خواست آنانی را که در بوجود آوردن فرقه نظر خاصی داشتند تأمین نکرد و مناصب مذکور برای برخی از شخصیت‌های مزبور دولت مستعجل شد.

از بازماندگان آن دوره، که خود از بازیگران مؤثر فرقه در اردبیل بودند و ما با آنها مصاحبه کرده‌ایم، شنیده‌ایم که در داخل کمیته نیز در کمتر زمانی پس از استقرار حکومت ملی، اختلافاتی بین اعضا بروز کرد و سرانجام بصورت مبارزه سخت و علنی درآمد. بقول بازماندگان آندوره همه این وقایع زیر سر آعده از «چروونها» بود که تشکیلات جدید را از آن خود می دانستند و برای بدست گرفتن قدرت بی محابا تلاش می نمودند.

آنان، یعنی گویندگان این وقایع می گفتند که افراد تجصیل کرده و مسئولان خوشنام محلی سعی بر مهربانی با مردم و گردش صحیح و سریع کارها در طریق گره گشائی و سازگاری با توده داشتند ولی بازیگران مهاجر در مقابل آنها قرار گرفته و چنین می اندیشیدند که فرقه را آنها بوجود آورده اند و باید آنها در جامعه حکم برانند و بجای ملاحظت و مهربانی، با مردم بخشونت و شدت رفتار کنند.

این اختلاف اختصاص باین فرقه و یا اردبیلی و چروون و غیره نداشت و ندارد بلکه ره آورد هر انقلابی می باشد و هر جا که در نظام موجود جوامع انسانی، بهم خوردگی پیش آید افراد گوناگونی، بحق یا نابجا، در صحنه تحولات پیدا می شوند و خود را وارث فداکاریهای دیگران قرار می دهند و برای رسیدن بمطلوب خود هرگونه اصول اخلاقی و انسانی و حتی دینی خود را زیر پا می گذارند و در آرزوی بدست داشتن قدرت از روی نعش هزاران هم‌نوع شریف و بیگناه خود می گذرند. چروونها چنین کردند و چنان محیط رعب و وحشت پیش آوردند که بجای جلب قلوب مردم، آنها را از فرقه نومید ساختند. این امر سبب شد که مردم فرقه را ساخته و پرداخته بیگانه دانستند و تا توانستند از آن فاصله گرفتند و اگر فرصتی یافتند از ضرب زدن بدان دریغ نورزیدند.

در اندک زمانی واهب زاده بکنار رفت و خلیل آذر بادگان نامی از مهاجرین مراغه،

که معروف به خلیل دانی بود، و هرگز در اردبیل شناخته نمی شد، بفرمانداری این ولایت منصوب گشت. مستوفی معزول شد، قدس تحت فشار قرار گرفت، خانحسین عوض شد و بهمین قرار مسئولان نیکنهاد بیشتر ادارات تغییر یافت و بجای آنها کسانی از قماش دیگر منصوب گردید. حتی کمیته ولایتی هم دگرگونه گشت و بجای جودت و قدس و همکاران آنها مردان ناشناخته دیگری زمام امور را در دست گرفتند و چندی نگذشت که خود آنها هم سرورانی بنامهای «میرزازه» و «زنوزی» پیدا کردند که از تبریز آمده اداره کمیته ولایتی اردبیل را در دست گرفتند و بدینسان فرقه ایکه با شعار «سپردن کار مردم به خود آنها» پابعرضه حیات گذاشته بود امور مردم اردبیل را بکلی از دست آنها گرفت.

مردم اردبیل پس از  
تسلیم پادگان:  
انقلابات اجتماعی، علی الاصول پدیده ای است نظام ناپذیر، که  
گاه و بیگاه در جامعه ای پیدا می شود و بی محابا هرگونه اصول  
و نظامات رائج را از بین می برد. با آنکه عاملان آنها انسانهای  
باشعورند ولی خود انقلاب شعوری ندارد و چه بسا که هدفهای خودش را نیز فدای  
حرکات ناموزون خویش می سازد و همین امر خود بلائی برای نفس هر انقلاب بشمار  
می آید.

پیدایش فرقه در آذربایجان نیز چنین حالتی داشت. با حرارت خاصی آغاز گشت و با اهدافی، که بوسیله انسانهای باشعور تهیه گشته بود ساکنان محروم منطقه را تا آنجا امیدوار ساخت که اگر نگوئیم همه، می توانیم بگوئیم که جمع زیادی را علاقمند خود گردانید و با غرور و شادی استقبال شد ولی در اجراء، از طریق منطق بدور افتاد و چنانکه اشاره کرده ایم بر اثر روشهایی که اتخاذ گردید بخواسته های خود توفیق نیافت.

تصور مردم چنان بود که پس از تشکیل فرقه، یکعده افراد فهمیده و دلسوخته زمام امور را در دست می گیرند و بر مبنای قوانین و روشهای صحیحی، که عصاره آنها در مواد مرانامه و اساسنامه فرقه اعلام شده بود، رفاه و آسایش معقولی برای جامعه و همه طبقات مختلف فراهم می سازند. ساکنان ستمدیده آذربایجان را از زور و تحکم افرادی مثل

عبدالله مستوفی و پرونده سازان پلیس معروفِ مختاری<sup>۱</sup> نجات می دهند. روستاها را آباد می کنند. در نقاط مستعد، چنانکه در مرامنامه گفته شده است، کارگاه و کارخانه بوجود می آورند. زراعت رونق می یابد. منطقه زرخیز آذربایجان با مردم مستعد و پرتلاش و باهوش آن به سازندگی و خودکفائی رهبری می گردد. رأفت و عطفوت جای قهر و کینه بین مردم و دولتمردان را می گیرد. آزادی گفتار و بالا تر از همه آزادی انتقادات سازنده، که تنها وسیله اصلاح امور اجتماعی است، تأمین می شود و آذربایجان از حیث این نعمتهای بازیافته سرمشقی برای تمام ایران می گردد. ولی گردش کار شکل دیگری بخود گرفت و نتیجه ای بدست آمد که بانیات موجدین خود فرقه نیز تفاوت بسیار داشت و شک نیست که در این امر کوتاهی مدت نیز اثر گذاشت.

این امر اختصاص بفرقه دموکرات آذربایجان ندارد و گوئی مثل اصل مسلمی از مختصات هر تحوّل و انقلاب می باشد. یک نظر اجمالی در تمام تحولات و انقلابات جوامع انسانی نشان می دهد که تمام وعده هائیکه در آغاز آنها بمردم، یعنی عوامل اصلی قیامها، داده شده در عمل فراموش گشته و یا درعکس جهت آن نتیجه داده است.<sup>۲</sup> در انقلاب مشروطیت ایران، مهمترین شعارها برانداختن «الدوله»ها و «السلطنه»ها بود ولی اولین کسانی که بعد از انقلاب مصادر امور در ایران مشروطه گشتند همین الدوله ها و السلطنه ها شدند و... هکذا.

بگفته سالخوردگان وعده های فرقه نیز عملی نگردید و گوئی مطالب زیبا و ارزنده ای که در مرامنامه عنوان شده فقط برای نوشتن در روی کاغذ تنظیم گشته بود و آنهمه نویدها، که در راه سعادت و رفاه مردم داده می شد وزن شعری بود که سرایندگان این قصیده سیاسی با نهایت مهارت و کاردانی ساخته بودند.

بازماندگان آن دوره و حتی خود اعضاء و گردانندگان امور فرقه، که با ما در اینباب سخن گفته اند، بشدت از نبودن آزادی بیان انتقاد نموده خفقان و سکوت مرگباری را،

۱- در چند سال آخر سلطنت رضاشاه پهلوی ریاست پلیس ایران یعنی ریاست شهربانی با مرد قسی قلبی بنام «سر پاس مختاری» بود. او با رفتار سبعانه و دستگاه جاسوسی خشن خود چنان رعب و هراسی در مردم بوجود آورده بود که سابقه نداشت، بیشتر آزادیخواهان ایران در آندوره و در زندانهای او جان سپردند.

۲- این مطلب قبل از انقلاب ۱۳۵۷ ایران جمع آوری شده است.

که بنام حکومت ملی اعمال می شد هول انگیزتر از تأمینات شهر بانی مختاری توصیف می کردند

آنها از سپرده شدن کارها بدست افراد نااهل ابراز عدم رضایت می کردند و خطای بزرگ دولتمردان فرقه را، که بیش از هر چیز هم در سقوط آنها مؤثر بوده است، عدم شایستگی و فقدان حسن نیت در کارگردانان امور می دانستند.

بزعم آنان این تنها آزادی نبود که بدانسان بدست مشتی افراد ناصالح قربانی شد بلکه وعده‌های دیگری نیز، که در ابتدای کار بمردم داده شده بود، بویژه فراموشی سپرده شد. کارخانه و کارگاهی در این ولایت وسیع احداث نگردید. برای آبادی روستاها قدمی برداشته نشد. زراعت، بسبب فدائی شدن زارعان کارآمد، بارکود مواجه گشت و بدتر از همه ناسازگارهای فرقیها با مردم، زندگی را بر همگان تلخ و مرارت بار ساخت. زیرا بفدائیان و دست اندرکاران فرقه چنین تلقین شده بود که هر کس چیزی می فهمد، یا نه تنها برآذر بایجان بلکه برای ایران می اندیشد، یا باصطلاح معروف سرش به تنش می ارزد، دشمن «حلقه‌های زحمتکش» است و شایسته مهر و موذت نمی باشد.<sup>۱</sup> این بود که آنها با مردم، بویژه با شهروندان، رفتار خشن و تندی داشتند و در برخورد با آنان نه فقط گرهی از کارهای فرو بسته نمی گشادند هر آینه از خشونت و سختی های نابجا هم ابا نمی کردند.

عجب آنکه در داخل فرقه نیز ناسازگاریها و ناهم آهنگی هائی بوجود آمد و برای کسب قدرت، جنگ نامرئی شدیدی بین اعضای محلی و مهاجرین، آغاز گشت و سرانجام کسانی که اندکی فهم و شعوری داشتند بوسیله بازیگران بیسواد بکناری گذاشته شدند و تمشیت امور جامعه با افرادی واگذار گشت که اکثرآ شایستگی برای درک اهداف فرقه نداشتند و ای بسا که از اغراض شخصی نیز برکنار نبودند. برخی از آنان بچنان کارهای ناصوابی دست زدند که حتی بگفته دکتر جهانشاهلونی افشار،

۱- از جمله کسانی که در اینباره با ما سخن گفته اند آقای یعقوب قدس و آقای محمد جلیلی بوده اند که هر دو نماینده مجلس ملی و در عین حال تولی رئیس فرهنگ اردبیل و دومی رئیس کمیته ولایتی فرقه در اردبیل بوده است. آقای جلیلی گفته های فوق را دور از واقع نمی دانست و از اینکه فرقه بهدفا و وعده های خود توفیق نیافت ابراز تأسف می نمود. ولی آقای قدس مراتب فوق را بر زبان آورده انتقاد می کرد.

معاون آقای پیشه‌وری نخست‌وزیر حکومت ملی آذربایجان، «آتا کشی اوف» رئیس سازمان امنیت آذربایجان شوروی هم از ذمّ آنها خودداری نکرد و در یک جلسه، در میان جمعی، با اسم بردن از کسانی از عمال فرقه، کارهای آنها را مایه سرافکنندگی خواند.<sup>۱</sup>

رفتار چنین افراد نابخرد موجب شد که رفته رفته مردم آذربایجان از نحوه اقدام دموکراتها مأیوس گردند و در خفا و علنی زبان بانتقاد بگشایند و این خود وسیله ای گشت برای تضعیف آن. اگر رفتار فرقیها طوری می شد که همه ساکنان آذربایجان یا قسمت اعظم آنها از آن پشتیبانی می کردند نه تنها ارتش ایران بلکه هیچ قدرتی نمی توانست آنها را از خارج در هم بشکند. زیرا هیچ نیروئی در عالم پیدا نشده است که بتواند خواسته‌های یک ملت را بزور از او باز ستاند.

باید گفت که خود فرقه نیز متوجه این نارسائیهها گشت و کمیته ولایتی اردبیل کمیسونی مرکب از هفت نفر، که دو نفر از آنها از شهروندان، دو نفر از کارگران و سه نفر از کشاورزان می بودند، در نظر گرفت تا پرونده و سوابق کارگردانان را رسیدگی و از سال دوم حکومت تصفیّه وسیعی را بمرحله اجرا در آورد ولی سرعت حدوث وقایع مجال چنین کاری را نداد و اقدام برای پاکسازی میسر نگردید.

دوران حکومت دموکراتها یکسال طول کشید و کوتاهی این مدت مجالی برای اقدامات اساسی و فعالیت‌های عمرانی، که آنها بصورت برنامه ارائه می دادند، نداد. بویژه آنکه عمده وقت آن دولت هم صرف خنثی کردن مخالفت‌هایی گردید که از داخل و خارج برای فرقه پیدا می شد و در رأس آنها عملیات ایدائی مأموران دولت مرکزی بود که در مرزها و نقاط مختلف آذربایجان بچشم می خورد.

در این یکسال واقعه مهمی که خاص اردبیل باشد در این کشتن میرغلام منصورى: منطقه رخ نداد جز آنکه مردی بنام «میرغلام منصورى» تیر باران شد و این امر نیز بر عدم رضایت مردم افزود. میرغلام بگفته دموکراتها با مردی بنام «سیداحمد میرخاص» همکاری می نمود و علیه فرقه

۱- نقل از مصاحبه تلو یزیونی آقای دکتر جان‌شاهلونی افشار که ساعت ۸ بعد از ظهر روز جمعه ۱۷ آذرماه ۱۳۵۷ خورشیدی از کانالهای ۱ و ۲ تلو یزیون ایران پخش شد.



فعالیت داشت. سیداحمد جوان معتم و کم سوادى بود که در اطراف گرمی، از مناطق مرزی ایران و شوروی و بخشی از بخشهای اردبیل، زندگی می کرد. در اواخر سال ۱۳۲۳ و اوایل ۱۳۲۴ علم مخالفت با حزب توده برافراشت. دفاتر و تشکیلات آنها را آتش زد و بقول برخی از مطلعین آنروز حکم جهاد از قول مقامات عالی روحانیت علیه آنها داد و گویا کار را بجائی رسانید که زنهای آنانرا نیز مباح یعنی قابل ازدواج بادیگران گفت.<sup>۱</sup> و این یکی از مشکلاتی است که بعضی افرادی صلاحیت که مقدماتی از دروس قدیمه خوانده و عمامه ای بسرمی گذارد بخود حق می دهد که حتی در ناموس و مال و جان دیگران، آنهم بنام قرآن و پیامبر بزرگ آن که رحمتاً للعالمین نامیده می شود، دخالت کند و اینچنین آنها را مباح گرداند.<sup>۲</sup> غافل از آنکه قضاوت در اسلام از دقیقترین و سختترین کارهاست و قاضی نیز علاوه بر اهلیت و احراز شرایط مقرر باید از جهت علمی نیز مجتهد باشد.

در آغاز پیدایش فرقهٔ دموکرات آذربایجان، دولت مرکزی از هر امری که ممکن بود موجب تضعیف و یا از بین رفتن این نهضت نوظهور گردد، استفاده می کرد. این بود که آقای میرخاص را با آن لباس و هیكل بصورت عالم مجاهدی درآورده با تمام امکانات خود اقدام بتقویت وی نمود. سرلشگر ارفع رئیس ستاد آنروز ارتش ایران، به لشگر ۳ آذر بایجان توصیه کرد که از وجود او در تبلیغات علیه دموکراتها استفاده کند<sup>۳</sup> و دولت

۱- کتاب «گذشته چراغ راه آینده است». جای چاپ معلوم نیست. ناشر جامی (جبههٔ آزادی مردم ایران). فروردین ۱۳۵۵. ص ۲۵۷.

۲- آقای رحمت حبیب الهی، که در محضر آیت الله مرهور حاج سید یونس اردبیلی تقرب داشت از قول آن مرحوم نقل کرد که آقای میرخاص بنام او چنین احکامی را در منطقه عنوان می کرد آن مرحوم، که این اخبار را شنید دلتنگ گشت و تصمیم بمسافرت بمشهد و اقامت در آن شهر گرفت یادآوری می کنیم که آیت الله حاج سید یونس از اعظام علمای عصر خود بود و ما در بخشی از این کتاب که راجع بعلماء و دانشمندان سخن گفته ایم از ایشان نیز یاد نموده ایم.

۳- سرتیپ درخشان فرمانده لشگر ۳ آذر بایجان، که در ۲۲ آذرماه ۱۳۲۴ تسلیم دموکراتها شد در یک مصاحبه با روزنامه نگار تهرانی، هنگامیکه بی لیاقتی های رئیس ستاد ارتش ایران را برمی شمرد، باین توصیه نیز اشاره کرده با عبارات پرجوش و خروشی از اینچنین کارها انتقاد نمود. «گذشته چراغ راه آینده است».

صدرالاشراف نیز طبق تصویبنامه شماره ۱۱۶۲۴ - ۲۴/۶/۲۴ در جلسه مورخ ۲۱ شهریور تصویب کرد که به آقای سیداحمد میرخاص اردبیلی پانزده هزار ریال، از قرار ماهی سه هزار ریال برای مدت پنجمه، از اعتبار سال ۱۳۲۴ دولت بشکل پاداش پرداخت شود.

با شکل گرفتن فرقه و تشکیلات سیاسی و اداری آنها، میرخاص نتوانست در آذربایجان بماند و بهران فرار کرد. در ابتدا مقدمش از طرف دستگاههای دولتی گرمی داشته شد ولی کم کم چون اثری که منظور بود بر وجودش ترتب نیافت، در زمره آندسته از فراریانی در آمد که عصرها در خیابان سپه تهران بصورت سرگردان قدم می زدند و اگر تازه واردی از آذربایجان می دیدند از او کسب خبر می کردند.

باری دموکراتها میرغلام را پس از آنکه دستگیر کردند در اردبیل محاکمه نموده با اعدام محکوم ساختند. اجرای حکم موکول بامضای حسن جودت بود. اما او با این امر مخالفت نمود چون نتوانست محکوم کنندگان و پرا در اردبیل متقاعد سازد به تبریز رفت تا از پیشه وری دستوری در اینمورد تحصیل نماید. کسانی که برای کشتن وی پافشاری می کردند این مخالفت را با سیاست فرقه ناسازگار خواندند و با استفاده از غیبت وی حکم را بامضای مقام دیگری در کمیته ولایتی، رسانده بموقع اجرا گذاشتند و میرغلام را با سه تن دیگر بنامهای غلام خان و فرخ خان خامسلو و حسین نام دیگری بجوخه اعدام سپردند.

میرغلام را روز ۲۱ فروردین در جای نارین قلعه و پشت عمارت اداره پست و تلگراف اردبیل اعدام کردند. یکی از راولیان اینمطلب از قول یکی از کارمندان تلگرافخانه اردبیل نقل می کرد که هنگامی که فرمان آتش بجوخه اعدام داده شد تلگرام پیشه وری خطاب به کمیته ولایتی اردبیل بر روی دستگاه زده می شد که از کشتن میرغلام خودداری نمایند ولی صدای شلیک تیرها تقارن زمانی با صدای تیک تیک دستگاه تلگراف یافت و قبل از آنکه مجالی برای ابلاغ دستور شود وی

۱- ما در آن تاریخ او را دیده آشنائی یافته بودیم. مرد میانسال ساده دل و خوش مشربی بود و از سادگی بچنین روزی افتاده بود. گاهی که با نگارنده برخورد می کرد ناراحتی خود را از این سرگردانی ابراز می داشت و از راهی که در پیش پایش گذاشته شده بود دلتنگی می نمود.

تیر باران گردید.

واقعه قابل ذکر دیگر این زمان تخلیه آذر بایجان از ارتش سرخ بود و پادگانی که در اردبیل استقرار داشت در دهه اول اردیبهشت ماه ۱۳۲۵ خورشیدی بتدریج بروسیه بازگشت. مراجعت آخرین دسته از آنها با تشریفات نظامی صورت گرفت بدینمعنی که سربازان با نواختن موزیک از سربازخانه درآمدند و با آرایش منظم در میان صفهای متراکم شهروندان اردبیل، که بتماشای ایستاده بودند، بسمت دروازه آستارا براه افتادند. تماشاگران با هلهله و شادی کف می زدند و از اینکه دوران اشغال ۵۶ ماهه میهنشان سرآمده و زمان آزادی زادگاهشان فرا رسیده است اظهارمسرّت می کردند.

فرقه دموکرات آذر بایجان، که یکسال پیش با یکدنیا حرارت بایان کارفرقه: و احساسات بوجود آمده و طرفداران آن بموجب بیانیه ها و اعلامیه های مکرر، در راه سعادت مردم آذر بایجان، اعلام فداکاری و جانبازی کرده بودند، بنا بمقتضیات جهانی و بر مبنای مصالح ابرقدرتها، در عرض چند ساعت از هم پاشید و چنان این کار سریع و بدون واکنش صورت گرفت که گوئی دوران حکومت ملی و گفته های مؤسسان آن و دولتمردان و افسران و فدائیان فرقه خوابی بیش نبود.

دولت مرکزی ایران، که از سازش جهانی در مورد آذر بایجان آگاه بود، از چندی پیش مقدمات حمله نظامی بآن خطه را فراهم کرد و سحرگاه روز سه شنبه ۱۹ آذرماه ۱۳۲۵ سه ستون ارتشی از قوای خود را بدان استان حرکت داد.

چند ماه پیش، یعنی اوایل تشکیل فرقه نیز آن دولت چنین کرد و ستونی از سربازان را روانه آذر بایجان نمود ولی چنانکه گفته ایم این ستون نتوانست از شریف آباد قزوین جلوتر رود و پس از مدتها توقف و بلا تکلیفی، چون از ارتش شوروی اجازه عبور بدان استان نیافت با کمال ناراحتی بتهران مراجعت نمود.

آنروز فرقه هنوز بطور کامل مسلح نبود و سربازخانه دست نخورده در اختیار دولت مرکزی قرار داشت و اگر مانعی برای ارتش پیش نمی آمد بر هم زدن فرقه باسانی صورت می گرفت. ولی امروز که فرقه از سلاح و قدرت بیشتری بهره مند بود و حکومت بلامنازع داخلی آذر بایجان را در دست داشت و در صورت لزوم می توانست ولو برای مدتی از خود

دفاع کند چون قدرتی در پشتش نبود بدین سادگی بلا اثر گشت و ستونهای نظامی بدون رادع و مانع در اندک مدتی تمام منطقه را بتصرف خود درآورد.

در آن ایام احمد قوام معروف به قوام السلطنه نخست وزیر ایران بود و دکتر سلام الله جاوید با فرمان رسمی شاه از طرف دولت مرکزی باستانداری آذر بایجان منصوب گشته بود. جاوید خود از سران فرقه بشمار می آمد و قبلاً نیز بطوریکه در ذیل صفحه ۳۴ گفته ایم مدتی در زندان مختاری بسر برده بود. انتصاب او بدان سمت با توافق پیشه وری با دولت مرکزی صورت گرفته بود تا اسماً و با حکم رسمی استانداری از طرف شاه در آن استان باشد.

مقارن حرکت ستونها قوام السلطنه تلگرامی به استانداری مذکور مخابره نمود و ضمن اعلام حرکت نیرو همکاری با ارتش را از او خواست و تهدید نمود که چنانچه کسانی بفکر مقاومت مسلحانه باشند ارتش دستور مقابله و سرکوب دارد.

آدمی وقتی تلگرامها و نامه ها و پیامهایی را که حکومت مرکزی در آذرماه ۱۳۲۴ و قبل و بعد از آن تاریخ، با ولیای فرقه می فرستاد و جوابهای سخت و روش ناسازگار سران فرقه را، که بآنها داده می شد، با دستورهای محکم آذرماه ۱۳۲۵ آن دولت و حالت تسلیم بیچون و چرا و هر آینه عاجزانه اولیای حکومت ملی مقایسه می کند بازی «آلا کلنگ» بچه ها بیادش می افتد که چگونه بازیگران خارجی گاهی یکی از ایندورا بر یک سر تیر بالا می برند و کمر دیگری را بر خاک می کشانند و لحظه بعد کار را برعکس کرده آنها را که بخاک مذلت افکنده بودند بالا می برند و آن دیگری را بر خاک می نشانند!

در موضوع پیدا شدن و از بین رفتن فرقه این سؤال بر ذهن آدمی می گذرد که مگر در این ۳۶۵ روز دوران حکومت فرقه چه واقعه ای رخ داد که کار اینچنین وارونه گشت و آن یکی که دیروز با آنهمه امکانات مالی، نظامی، اداری و سیاسی حالت تمنی و مرحمت در پیش گرفته بود امروز بدین شکل از موضع قدرت دستور می دهد. و آند دیگری که دیروز از هیچ فرقه ای ساخته پادگانها را تصرف و خلع سلاح کرده با تشکیل دولت، اولیای حکومت مرکزی را آنچنان مستأصل نموده بود، امروز چنین زبون و درمانده گشته

است.

جواب اینقبیل سوالات را در ضمیر خود چنین می یابیم که بیگانه هر که باشد منافع خود را می خواهد و هر لحظه مصالحش ایجاب کند از «رضاخان شصت تیر» رضاشاه کبیر و از «سیدجعفر پیشه‌وری زندانی» صدر فرقه دموکرات و رئیس دولت ملی آذربایجان می سازد و... بار دیگر که منافعش اقتضا کند آنها را چنان بر زمین می زند که مجال نفس کشیدن هم از آنان سلب می گردد.

باری قوام السلطنه در آن تلگرام چنین نوشت «جناب آقای دکتر جاوید استاندار آذربایجان. بطوریکه تا کنون کرا را تذکر داده شده اینجناب جز حسن نظر و جلوگیری از هرگونه سوءتفاهمات نظری نداشته و در قسمت انتخابات بطوریکه قبلاً دستور داده بودم بایستی قوای انتظامی مرکز جهت حسن جریان انتخابات بآن منطقه، مثل سایر مناطق ایران، وارد گردند تا انتخابات آذربایجان، مثل سایر نقاط کشور، طبق مقررات قانون انجام شود. انتظار من آنست که در اجرای اوامر دولت و ایجاد هرگونه تسهیلات جهت ورود قوای اعزامی از مرکز، شخص جنابعالی نظر بمسئولیتی که دارید اقدام ننماید. قوای انتظامی مرکز نیز طبق دستور اینجناب امروز بطرف میانه حرکت خواهد نمود و دستور دارد که اگر از طرف اشخاص مسلح مقاومتی بشود جلوگیری نماید. انتظار دارم جنابعالی با علاقه‌ایکه همواره باقتضای مسئولیت در حل اشکالات بروز داده‌اید در اینموقع نیز کمال مراقبت را خواهید داشت که ورود قوا بدون سانحه و مصادمه انجام شده و در اجرای قانون و انجام امر انتخابات تأخیر و تعطیلی روی ندهد. نخست وزیر احمدقوام».

این تلگرام یکروز دیرتر بدست گیرنده رسید و در این فاصله ستون اعزامی در ارتفاعات قافلانکوه ضرب و شستی به نیروهای حکومت ملی آذربایجان نشان داد و وصول آن که بعد از خبر حمله صورت گرفت در بین رجال فرقه اضطراب و نگرانی شدیدی پیش آورد و سبب تشتت و هرآینه اختلاف نظرها گشت. گروهی معتقد بمقاومت و پایداری بودند و به تسلیم رضا نمی دادند. ولی گروه دیگر با پیش کشیدن شرایط و مقایسه امکانات، اصرار بر آن داشتند که از احساسات خشک و خالی دست

برداشته شود و تصمیم فرقه بر مبنای واقعیت اتخاذ گردد. سرانجام صلاح در آن دیده شد که با افراد و مقاماتی نیز مال اندیشی کنند و طبق راهنمایی آنها عمل نمایند. مشورتها بسرعت انجام شد و مصلحت در عدم مقاومت یعنی تسلیم اعلام گردید. در نتیجه آقای جاوید طی تلگرام خیلی فوری به قوام السلطنه پاسخ داد و در آن چنین گفت: «خیلی فوری. جناب اشرف آقای نخست وزیر، تلگراف شماره ۳۰۴۸ با کمال تأسف امروز ۲۵/۹/۲۰ ساعت ۹ در واقع ۲۴ ساعت بعد از عملیات جنگی زیارت شد. چنانچه حضرت اشرف اطلاع دارند اینجانب همیشه ساعی بود که با حسن نیت حضرت اشرف کار آذربایجان با راه مسالمت حل گردد. امروز نیز از موقع استفاده کرده با کمک آقای شبستری موفق شدیم آقایان مربوطه را حاضر بترک مخاصمت نمایم. این موضوع خدمت آقای سیف قاضی<sup>۱</sup> نیز اطلاع داده شد. برای اینکه از خونریزی و برادرکشی جلوگیری شود دستور فرمائید ستون مربوطه ترک مخاصمت نماید و اجازه فرمائید اینجانب به میانه رفته قرار آمدن قوای تأمینیه را بگذارم. ۹۸۵ دکترا جاوید».

اقدام دکتر جاوید تنها این تلگرام نبود بلکه او بعنوان استاندار و آقای میرزا علی شبستری رئیس مجلس ملی آذربایجان، با عنوان ریاست انجمن ایالتی آن استان، تلگرامهایی هم به شاه و قوام السلطنه مخابره کردند. شبستری در تلگرام خود چنین نوشت «پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی در اینموقع که قوای تأمینیه بمنظور اجرای مراسم انتخابات به آذربایجان حرکت نموده از نظر علاقمندی خاص اینجانب و جناب آقای دکتر جاوید استاندار آذربایجان، فوراً جلسه فوق العاده در انجمن تشکیل، بر اثر جدیت و وطنخواهی شخص اینجانب و آقای دکتر جاوید و بعضی خیرخواهان دیگر تصمیم گرفته شد که با استانداری دستور داده شود تا از هرگونه سوء تفاهم یا عدم تمایلی که در مورد قوای تأمینیه رخ دهد جداً جلوگیری تا وحدت و استقلال تمامی ایران از هرگونه خللی محفوظ و مصون بماند. بدیهی است این خدمت برجسته انجمن ایالتی و

۱- همزمان با تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان، در کردستان هم حزبی بنام «کومه» تشکیل یافته بود که هدفهای مشابه دموکراتها را در کردستان اعمال می نمود و آقایان سیف قاضی و محمدقاضی از سران آنها بودند.

سایر وطنخواهان منظور نظر شخص اعلیحضرت همایونی واقع و در تحکیم آن هرگونه اوامر ملوکانه صادر خواهند فرمود. شماره ۱۱۲۷۶ - ۲۵/۹/۲۰ رئیس انجمن ایالتی آذربایجان شبستری».

دکتر جاوید نیز در تلگرام مشابهی که بشاه مخابره کرد بدین شکل استمداد نمود «پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی چنانچه وظیفه هر ایرانی است که برای وحدت و یگانگی ایران بکوشد، آذربایجانیها نیز همیشه باستقلال و وحدت و یگانگی ایران علاقمند بوده اند. اینجانب نیز همیشه سعی بود که وحدت و یگانگی ایران حفظ شود و... تلگراف اخیر جناب اشرف آقای نخست وزیر همین امروز ۲۵/۹/۲۰ در ساعت ۹ زیارت شد فوراً اقدام نمود با کمک آقای شبستری رئیس انجمن ایالتی آذربایجان اشخاص مربوطه را متقاعد بترک مخاصمت نمودیم که خون برادران ایرانی بیجهت ریخته نشود. در اینخصوص تلگرافی بعرض جناب اشرف آقای نخست وزیر نیز مخابره شده است. اینجانب امیدوار است که در نتیجه توجّهات اعلیحضرت همایون وحدت و یگانگی ایران همیشه محفوظ بماند. ۹۸۶ - ۲۵/۹/۲۰ استاندار آذربایجان دکتر جاوید».

از خوانندگان کتاب اجازه می‌خواهیم که برخی از تلگرامهای مبادله شده دیگر آنروز بین تهران و تبریز نیز اشاره کنیم تا بعنوان مظنه سیاست روز در اختیار کسانی که در اندیشه بررسی این وقایع باشند قرار گیرد. از آنجمله تلگرامی است که آقای علی شبسنری بعنوان رئیس انجمن ایالتی آذربایجان به آقای احمد قوام مخابره کرده و گفته است «جناب اشرف آقای قوام السلطنه نخست وزیر محترم ایران. تلگرامی که بعنوان آقای دکتر جاوید استاندار آذربایجان مخابره فرموده بودید امروز واصل و زیارت. فوراً جلسه فوق العاده در انجمن ایالتی آذربایجان تشکیل در نتیجه مساعی و علاقمندی اینجانب و آقای دکتر جاوید و بعضی از اعضای خیرخواه انجمن، نظر باطمینانی که بحسن نظر جناب اشرف حاصل است باتفاق آراء تصمیم گرفته شد از هرگونه ممانعتی که از ورود قوای تأمینیه بآذربایجان بعمل آید قویاً جلوگیری نموده تا هیچگونه برادرکشی بر اثر سوء تفاهم واقع نگردد و وحدت ایران عزیز محفوظ و بانجمن ایالتی نیز

مسئولیت وجدانی وارد نشود. بنابراین انتظار می رود از طرف جناب اشرف نیز نظر به وطن پرستی و حسن نیتی که دارند دستورات لازمه بقوای تأمینیه آذر بایجان صادر نمایند که فقط منظور اساسی جناب اشرف را تعقیب و خارج از مأموریتی که دارند رفتاری نمایند ۱۱۲۷۵ - ۲۵/۹/۲۰ رئیس انجمن ایالتی آذر بایجان شبستری».

قوام السلطنه که از سازش جهانی برای برچیده شدن حکومت ملی آذر بایجان آگاه بود با دریافت تلگرامهای آقایان شبستری و جاوید و اطلاع از تسلیم بیقید و شرط حکومت مذکور و دولتمردان فرقه دموکرات پاسخی بتلگرامهای آنان که بشاه مخابره نموده بودند بدین شرح صادر کرد «جناب آقای شبستری و جناب آقای دکتر جاوید استاندار، تلگرامی که به پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی عرض کرده بودید از نظر مبارک گذشت ابلاغاً اشعار می دارد از تصمیم عاقلانه ای که در ترک هر گونه مقاومت در مقابل ورود و استقرار ارتش ایران و قوای دولتی در آذر بایجان گرفته اید خرسندی حاصل است. باید بدانید که ارتش ایران و قوای تأمینیه جز حفظ نظم و آرامش و تهیة موجبات رفاه و آزادی مردم وظیفه ای ندارد. تمام اهالی آذر بایجان باید خود را در پناه ارتش ایران مصون دانسته بدانند که آزادی و آسایش آنها مطابق قوانین مملکت در امان است و اشخاص خیرخواه که برای نیل باین مقصود جدیت نمایند خدمات آنها منظور نظر خواهد بود. نخست وزیر احمد قوام». جملات و عباراتی که در این تلگرام ملحوظ شده از هر جهت قابل ملاحظه و توجه می باشد.

باری طبق نوشته جراید امروز آقایان شبستری و جاوید هنگام ورود ستونهای اعزامی به تبریز، تا «باسمنج»، که روستائی در سه فرسخی شهر است، باستقبال رفتند ولی از طرف فرمانده ستون تحت نظر قرار گرفته بتهران اعزام شدند.

تلگرامهای متبادله و حرکت ستونهای ارتشی با اطلاع مردم آذر بایجان نرسید از اینرو کسی از آنچه بین تهران و تبریز در جریان بود آگاهی نداشت و آنانکه از طریق رادیو تهران جسته

۲۱ آذر ۱۳۲۵  
در اردبیل:

گریخته مطالبی می شنیدند ضمن بی اعتمادی نسبت بآنها جرأت پخش و اعلام آنها را نیز نداشتند. بدین طریق در روزهای ۱۹ و ۲۰ آذر ۱۳۲۵ کسان زیادی از ساکنان اردبیل از



این وقایع بیخبر بودند و حتی اعضای کمیته ولایتی فرقه در اردبیل هم از ماجری غافل ماندند.

بگفته بازماندگان مطلع آن ایام غروب روز بیستم آذر، که شب ۲۱ حساب می شد، بمناسبت سالروز تشکیل دولت ملی مجلس جشنی در تالار دبیرستان صفوی ترتیب یافته جمعی از گرداندگان امور و شهروندان اردبیل در آن دعوت داشتند. اما برخلاف معمول جشنها، حالت سرور و شادی در آن دیده نمی شد و برخی از مدعوین، که جسته گریخته از واقعه بوئی برده بودند در کنار و گوشه بنجوا با هم سخن می گفتند و اگر در قیافه آنها دقت می شد مضطرب و پریشانحال و نگران از آینده بنظر می رسیدند.

جلسه زودتر از معمول و دور از هرگونه شور و هیجانی پایان یافت و بارش برف و سردی هوا یکی از علل آن قلمداد گردید. حاضران بخانه های خود بازگشتند اما آنهاییکه با خبر از ماوقع بودند با عجله وسایل حرکت فراهم کرده شبانه بطرف مرزها براه افتادند. صحنه گردان این جشن خلیل آذربادگان فرماندار اردبیل بود و او برخلاف معمول گذشته، که ندرتاً از اشراف و مالکان برای سخنرانی و غیره دعوت می کرد، اینبار از فرزند نایب الصدر، بزرگ مالک اردبیل و بعضی دیگر از آنقبیل افراد دعوت بسخنرانی نمود و آنها که قلباً از فرقه ناراضی بودند و اصولاً نیز ورزیدگی سخن گفتن در چنین مجامع عمومی نداشتند، هر یک جملات بی سروتهی بر زبان آوردند.

در بین این سخنرانیها، یکی از اعضای کمیته از خارج وارد تالار شد و خود را به «میرزازاده»<sup>۱</sup>، که در صف جلونشسته بود، رسانیده آهسته در گوش او سخنانی گفت. سیرزازاده با شنیدن این مطلب رنگ خود را باخت ولی برای حفظ ظاهر سعی بر خونسردی کرد. او چند دقیقه بعد از رفتن آن شخص در جلسه نشست و با ایما و اشاره زنوزی و بعضی دیگر از سردمداران فرقه را اشاره بخروج از مجلس کرد و خود نیز بدنبال آنها تالار را ترک نمود.

آقای یعقوب قدس، که گفتیم از اولیای فرقه در اردبیل بود و توأم با نمایندگی مردم اردبیل در مجلس ملی آذربایجان ریاست اداره فرهنگ شهرستان را بر عهده داشت، در

۱- او و زنوزی، چنانکه در صفحه ۷۷ گفته ایم، از مسئولین کمیته ولایتی فرقه در اردبیل بودند.

اینباب می گوید «ساعتی پس از پایان این مراسم من درباشگاه معلمان، که در همان دبیرستان بود نشسته بودم. مرحوم سیدجمال الدین صفوی معاون اداره فرهنگ نزد من آمده از سقوط حکومت ملی و فرار اولیای آن خبر داد. من از آنجا بکمیته ولایتی رفتم. ساعت نزدیک به نیمه های شب بود. سران کمیته در آنجا بودند و مضطرب و ناراحت بنظر می رسیدند. من از آنها برنامه بعدی اقدامات لازمه را سؤال کردم. گفتند که میرزازاده و زنوزی بجائی رفته اند حالا برمی گردند و تکلیف روشن می شود. قریب نیمساعت انتظار ما طول کشید و بیکبار در راهروی ساختمان صدای شیون و ناله بلند شد و صاحبان آنها که آندو نفر بودند با صدای بلند زبان به هتاکی گشوده بفرقه و حکومت ملی و گردانندگان آنها ناسزا می گفتند و با عصبانیت تمام داد می زدند که بی شرفها چگونه به سرما کلاه گذاشتند، خودشان از تبریز فرار کردند و کوچکترین اطلاعی هم بماندادند.

آنان، که معلوم شد از کنسولخانه می آیند، با عجله بجمع آوری برخی اوراق موجود پرداختند و دیگران نیز هریک آنچه که لازم می دانستند برداشتند. ساعت به یک بعد از نیمه شب رسیده بود که من (یعنی آقای قدس) بقصد مراجعت بخانه از پله های عمارت پائین آمدم. هوا بسیار سرد و نزدیک به ۲۵- درجه سانتیگراد بود. در خیابان، که مملو از برف بود اعضا و کارگردانان کمیته دو کامیون پر از بار را جلوی کمیته آورده بارهای آنها را بوسط خیابان ریخته با عجله بر آنها سوار می شدند و بظاهر چنین وانمود می کردند که برای جنگیدن بسمت آستارا می روند.

آقای قاسم ترکپور که با من (یعنی آقای قدس) نسبتی داشت و در کامیون برای خود جائی گرفته بود مرتباً مرا دعوت به سوار شدن می کرد. ولی من بسبب آنکه از لحاظ وضع جسمانی<sup>۱</sup> فاقد شرایط لازم برای جنگ بودم قبول نکردم غافل از آنکه موضوع فرار به روسیه است و نه جنگ با ارتش در آستارا. بهر حال آخرین دو نفر میرزازاده و زنوزی بودند که با

۱- آقای یعقوب قدس گو یا بر اثر اشتباه ماما در حین تولد، یا بی توجهی کسانی در او ان نوزادی، نقصی در مفصل استخوان ران و لگن خاصره پیدا کرده امکان حرکت عادی و سریع و بدون عصا را از دست داده است.

عجله از پله‌ها پائین آمده خود را به کامیونها رسانیدند. آندو مسلح به سلاحهای کمربندی و بسیار خشمگین بودند و چون از گذشته با من (یعنی آقای قدس) سابقه خوشی نداشتند چنین پنداشتم که ممکن است در این لحظه تلخکامی و فرار قصد جان من کنند این بود که خود را بکناری کشیدم و با استفاده از سایه درختان که برف زیاد روی شاخه‌های آنها مانع رسیدن نور چراغهای خیابان و سبب تاریکی پیاده‌روها گشته بود، خود را از صحنه دور کردم. کامیونها با عجله بسوی آستارا براه افتاد و من نیز بجای منزل راه خانه خواهرم را در پیش گرفتم.»



«آقای یغروب قدس»

آقای محمدجلیلی رئیس کمیته ولایتی فرقه در اردبیل، در اینباره می‌گفت که «خود کمیته با کنسولخانه تماس گرفت و کنسول روس، که بتازگی بجای کنسول سابق آمده بود، بدون آنکه رسماً در اینباب مطلبی بیان دارد بعنوان صلاح اندیشی گفت بهتر است که شماها با آستارا یا مغان و کنار مرز شوروی بروید و منتظر باشید. اگر دولت عفو عمومی بدهد بار دبیل برگردید والا بتوانید بروسیه بروید. و این بود که ما هم شبانه

بدان سمت حرکت کردیم.

آقای جلیلی هم از اینکه میرزازاده و زنوزی دو عنصر نامطلوبی بودند که از تبریز فرستاده شده بودند و از زشتی اعمال و رفتار آنها، اظهار نفرت و ندامت می نمود.

کسانی که امکان فرار نیافتند ب فکر پنهان شدن افتاده از نیمه های شب تغییر مکان دادند و مثل آقای قدس بخانه کسان و بستگان و آشنایان خود رفتند. گروهی دیگر که بدین کار هم توفیق نیافتند، یا از ماجری بیخبر بودند شب را وقتی به روز آوردند با دسته های فرصت طلب مواجه گشتند که در هر کوی و برزنی براه افتاده بدنبال سردمداران فرقه می گشتند و حرز و حرمت خانه های آنها را درهم می شکستند.

ما وقتی در تاریخ مطالعه می کنیم بشریت را همواره از اینگونه افراد، که گذشتگان نام «او باش» ب آنها داده اند، در زجر و عذاب می یابیم. اینان مشتی افراد بی وجهی بوده و هستند که در هر جامعه و بین همه طبقات آن پیدا می شوند و جز خواست دل خود یا نفع شخصی خویش، بهیچ اصل و منطقی اعتقاد ندارند و بقول معروف خود را نخود هر آشی دانسته در همه کارها دخالت می نمایند. بظاهر سخن از انسانیت و اخلاق و یا ملیت و میهن و یا دین و مذهب می زنند و خود را «کاتولیک» «تراز» «پاپ» نشان می دهند ولی در عمق وجود خویش از آن کیفیت ذاتی و ماهیت ماجراجویی خود الهام گرفته از بوجود آوردن حوادث لذت می برند یا از خرابی خانه انسانهای دیگر، یا جرح و قتل آنان، ناخودآگاه در ضمیر خویش احساس مسرت و رضایت می نمایند.

برای اینان فرق ندارد که اصل قضیه چیست و روند امر چگونه است. فقط سعی بر حادثه آفرینی دارند و بازی در چنین صحنه را، به مقتضای طبیعت، بهترین وسیله تشفی نقص روانی خود می شمارند. برخی از اینان طمع در مال دیگران می بندند و گاهی بدانجهت نفسی را بقتل رسانیده و خانه ای را به نهب و غارت می کشانند که چیزی بدست آورند و با آتش زدن به قیصریه ای به دستمالی دست یابند. اینان علاوه بر او باش از عناوین دیگری در جامعه نیز برخوردارند و از اینکه بنام «اجامر» و «حرامی» و نظایر آن خوانده شوند ناراضی بنظر نمی رسند.

هر حادثه ای که در تاریخ رخ داده بلافاصله دسته ای از او باش در آن صحنه دیده

شده و در هر تحولی که در جریان امور جامعه‌ای پیش آمده فرصتی برای ظهور و عملکرد آنها پیدا گشته است.

تاریخ نمونه‌های زیاد و گوناگونی از اینان دارد و یکی از آنها، که نسل ما شاهد آن بوده است، داستان سقوط مرحوم دکتر محمد مصدق از نخست‌وزیری ایران در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ خورشیدی می‌باشد. کسانی که بتاریخ ملی شدن صنعت نفت در ایران آگاهی دارند می‌دانند که شاه ایران و کسانی که مثل او می‌اندیشیدند راضی به ملی شدن نفت ایران نبودند ولی دکتر مصدق و همفکرانش، بازمینه‌ایکه در بین روشنفکران و بتدریج بین ملت ایران بوجود آمده بود، از این کار حمایت می‌نمودند. سرانجام مصدق به نخست‌وزیری رسید و دست بدین کار زد. شاه با او بمخالفت برخاست و اختلاف بین آن دو شدت گرفت. مصدق بقانون اساسی متوسل شد و از وی خواست که بر طبق وظایفی که در آن قانون برای شاه معین گشته است سلطنت نماید نه حکومت. ولی شاه بتشویق و توصیه مشاوران داخل و خارج، خود را شاهنشاه ایران می‌گفت و منطوقاً کشور را از آن خود تصور می‌کرد.

در این کشمکش مردم از نخست‌وزیر حمایت کردند. شاه نخست به زور متوسل گشت ولی با بوجود آمدن حوادث سی‌ام تیر ماه ۱۳۳۱ در این امر ناکام شد. امریکائیاها بکمشکش آمدند و طرح کودتائی را ریختند و برای اجرای آن از وی خواستند که بخارج از کشور برود. او چنین کرد و روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ بیغداد و از آنجا به ایتالیا رفت. با رفتن او شور و هیجانی در مردم بوجود آمد و از این رهگذر مجالی برای کسانی که از آنان سخن می‌گوئیم فراهم آمد. اینان نیز مثل دیگر ایرانیان در صحنه‌های تظاهرات ضد سلطنت ظاهر شدند و حتی روز ۲۷ مرداد با بریدن رگهای خود، با خونیکه از آن بیرون می‌آمد طومارهایی را بطرفداری از دکتر مصدق امضا کردند و برای آن شعارهایی

---

۱- روز سی تیرماه ۱۳۳۱ مردم تهران علیه حکومت قوام‌السلطنه، که شاه او را در مقابل دکتر مصدق بنخست‌وزیری برگزیده بود، قیام کردند و در میدان بهارستان دست بتظاهرات زدند. پلیس بمقابله با آنان برخاست و جمع زیادی کشته شد. سرانجام قوام‌السلطنه که چند روز بیشتر نخست‌وزیر نشده بود سقوط کرد و دکتر مصدق بار دیگر نخست‌وزیر شد.

نیز ساخته در اینجا و آنجا و هر جا با صدای بلند می خواندند «از جان خود گذشتیم. با خون خود نوشتیم. یا مرگ یا مصدق».

هنوز بیست و چهار ساعت از این واقعه نگذشته بود که سرلشگر فضل الله زاهدی شروع به پیاده کردن نقشه کودتا کرد و آنرا، بقول شایع روز، با یکعده از زنان روسپی آغاز نمود. آنها را سوار بر کامیونها بخیابانها آورد و با شعارهای مرگ بر مصدق در شهر گردانید. او باش، یعنی کسانی که دیروز با خون خود یا مرگ یا مصدق نوشته بودند بی هیچ شرم و حیائی، سوار بر آن کامیونها و چند تانکی که با آنها بود، شده با صدای بلندتر از دیروز، برای مصدق مرگ می خواستند و در برخی از شهرها بخانه های اشخاص مشخصی هجوم آورده از ضرب و شتم و توهین و هتاکی و آنچه آنها را راضی گرداند، باز نایستادند. چنانکه در اردبیل نیز چنین شد.

در روز ۲۱ آذر ۱۳۲۵ نیز این صحنه در آن شهر بشدت ظهور کرد و دستجاتی از چنان کسان بی وجه، که در بین آنها حتی معلّمی از فرهنگ نیز بود، براه افتاده بدون آنکه بر خیر و شر و صلاح شهر و جامعه بیندیشند بخانه های اعضای سرشناس فرقه و هر آنجا که می خواستند هجوم بردند و چنان صحنه هائی بوجود آوردند که آدمی بعد از سی و چند سال از ذکر آن نیز شرم می نماید.

خوانندگان کتاب نباید تصوّر کنند که ما می خواهیم گناهکاران اجتماعی را از رسیدن به سزای اعمال خود باز داریم یا خدای نا کرده به ناروا از شخص یا دسته و یا مرام و مسلکی بر مبنای تمایلات خود دفاع کنیم. حاشا که چنین باشد. ما زندگانی را با آزادی آغاز کرده با آزادمنشی گذرانیده و با دفاع از حق و آزادی پایان رسانیده ایم و از خدای بزرگ مسئلت داریم آنچه را هم که بعد از این بما عمر عطا فرماید با آزادی و حق دوستی قرین گرداند و از حبّ و بغضهائی که ممکن است ما را از راه راست منحرف سازد، بازدارد.

جامعه بشری محتاج نظم و انتظام است و بدون نظام مشخص زندگی در آن میسر نمی باشد. تمام قوانینی که در جهان ما برای افراد جوامع انسانی وضع یا مقرر گشته است بدین منظور بوده و همه انبیاء و رسل که ابراز مأموریت از جانب خدا کرده اند صرفاً

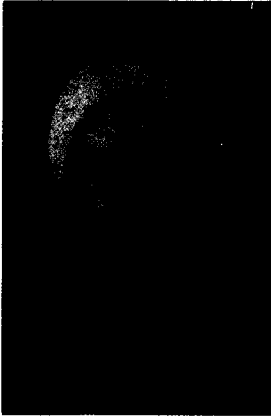
برای ایجاد نظم و نظام آمده‌اند و در اصولی نیز که برای عبادت خالق آورده‌اند ترتیبی منظور داشته‌اند که بشر با بجا آوردن آنها، از آن مقام اعلی در تجاوز به‌دیگر شرم نماید و با کرنش صادقانه در برابر خالق این جهان منظم و با عظمت، جز حفظ نظم بچیزی نیندیشد.

ما اگر روزی توفیق آن بدست آوریم که دور از هرگونه خودبینی‌ها و جاه‌طلبی‌ها، محتوای قرآن کریم را، که آخرین و کاملترین کتاب آسمانی است، بدقت بررسی کنیم و در مطالب آن صادقانه غور و اندیشه نمائیم. بیش از هر چیز به دو نکته اساسی و بسیار مهم برمی‌خوریم. یکی آنکه خالق جهان را خدای یگانه و بی‌همتا بدانیم و بدوستایش کنیم. دیگر آنکه طبق احکامی که مقرر داشته در کمک به‌منوع و احترام نفوس و اموال مردم صمیمانه قدم برداریم. خدای بزرگ در قرآن مجید بانسانها ارزش زیادی داده و خدمت بآنها را همه جا ستوده‌است و تا آنجا او را گرامی داشته که پاداش نیکی بانسانها را ده برابر عنوان کرده ولی برای شب زنده‌داری در باب عبادت بخود ذات حق تعالی چنین امتیازی مرعی ننموده‌است. آیا با چنین ارزشهای دینی و اخلاقی، بزمن انداختن انسانی در وسط روز، در مرکز شهر و بریدن سر او در جوی خیابان، آنچنانکه گاو و گوسفند را سر می‌برند می‌تواند منطقی باشد و اگر چنین کاری در شهر اردبیل صورت گیرد، بدان نحو که آنروز صورت گرفت، آیا سبب زجر و روحی اردبیلیان و شرمندگی تاریخی آنها نخواهد شد؟ و آیا او باش اردبیل درنده‌تر از آدمخواران آمازون بحساب نخواهند آمد؟

جامعه قانون دارد و با دقت و موشکافی تمام، برای هر جرم و خلافی مجازاتی معین کرده و رسیدگی به آنها را بانسانهای شرافتمند و با وجدانی بنام قاضی سپرده‌است که با کمال بیطرفی بجرم افراد برسند و کیفر آنها معین نمایند و دستور اجرا بدهند. با این ترتیب احدی حق ندارد متعرض دیگری شود و لو آنکه او در ملاء عام مرتکب خطائی گردد.<sup>۱</sup>

۱- از جمله کسانی که ما در تهیه این مطالب با آنان گفتگو کرده‌ایم یکی هم آقای رحیم معین می‌باشد. او که از خانواده‌های متعین اردبیل بود پدر و جدش در روزگار گذشته عنوان کدخدائی در اردبیل داشته‌اند قبل از

در آنروز کسانی از اعضای فرقه دچار چنین سرنوشتی شدند و بدون محاکمه بدست او باش بقتل رسیدند و اگر عالم با تقوی و مجتهد با فضیلت آنروز اردبیل، یعنی حاج شیخ غلامحسین مرحوم نبود و از کار زشت اینان با اتکاء و استناد با احکام الهی نهی نمی کرد و تعرض بجان و مال افراد را بدون رسیدگی و حکم قاضی، منافی احکام اسلام نمی گفت چه بسا که دامنه این کار وسعت می یافت و کسان بیگناه بسیاری بخاک و خون کشیده می شدند.<sup>۱</sup>



حکومت فرقه بعنوان قاضی در اردبیل خدمت می کرد. پس از تسلیم پادگان و استقرار حکومت ملی بعنوان رئیس دادگستری اردبیل برگزیده شد و چندی بعد از سقوط فرقه نیز در آن شهر بود و حتی در فاصله ۲۱ آذرتا ورود ستون نظامی، جزو چهار نفر هیئت اداره شهر انتخاب گردید. او که در بیشتر صحنه ها حضور داشته است گفت دوروز قبل از فرار دموکراتها یعنی روز ۱۹ آذر، دکتر سلام الله جاوید استاندار آذربایجان بآردبیل آمد و خلیل آذربادگان حاکم شهر از او استقبال کرد. هنگام ورود آنها بشهر جمع زیادی در مسیر آنان ایستاده کف می زدند و برای آندو هورا می کشیدند. دوروز بعد یعنی ۲۱ آذر، همین آذربادگان وقتی از شهر بانی درآمد که به فرمانداری برود همان مردم بدو حمله برده بشدیدترین وضعی ویرا مضرروب ساختند. او بزحمت از دست آنها گریخت و کفشهایش روی برفها ماند. دو نفر هر یک یک لنگه از آنها تصاحب کرده با هم در باره لنگه دیگر چانه می زدند، تا یکی آنها بفروشد و آند یگری صاحب جفت هر دو گردد.

۱- آقای معین می گوید تعداد کشته ها در روز ۲۱ آذر شاید متجاوز از ۳۵ نفر بود و من (یعنی آقای معین) در فاصله بین پیرعبدالملک تاحمام حاج میرزا حبیب که کمتر از ۷۰ متر راه است سه جسد را دیدم که برف آنها را پوشانیده بود و تنها دست یا پای آنها از زیر برف دیده می شد. بگفته او اجساد بعضی از مقتولین، که شب در کوچه و خیابان مانده بود مورد حمله سگها قرار گرفته تکه پاره شده بود. فردای آنروز آنها را در کنار رودخانه بالخلو جمع آوری کرده سپس در یکی از قبرستانها دفن نمودند.



شعار او باش در آن روز و روزهای بعد کلمه «قتله» بود و اگر یکی از آنها به یک نفر رهگذر، ولو ناشناخته، این کلمه را نسبت می داد در اندک زمانی دیگران ندانسته و نشناخته بر سر وی می ریختند و هنگامی از حمله بازمی ماندند که تن بیجان مرد بیچاره در روی برفها افتاده بود و چه بسا که بعد از کشته شدن هویت او شناخته می شد و هر آینه سبب تأسف قاتلین آن شهید بیگناه می گردید.

روز ۲۱ آذر ۲۵ کسانی مثل اسماعیل حکاک معروف به «ساری اسماعیل»، محمد مظلومی، شکرالله خان کیخسروی که بسبب کشتار و جرائمش در قریه «مجه میر» در زندان دموکراتها بود<sup>۱</sup> و پس از آزاد شدن از زندان قبل از رسیدن بخانه در راه مقتول شد، و... کسان دیگری، قتل شدند و کشتگان آنها طناب بر پاهای آنان بسته در کوچه و خیابان بر روی برفها کشیدند.<sup>۲</sup> وحشت و نگرانی عمیق بشهر سایه افکنده بود. هیچکس بوضع خود و خانواده اش اطمینان نداشت، خدا رحم کرد که هوا خیلی سرد بود و سرمای شدید همه را به خانه وزیر کرسی کشانید.<sup>۳</sup>

یکی از کارهای ناپسند این افراد آتش زدن چاپخانه جودت بود. ما در جای دیگر نیز گفته ایم که در دوره دموکراتها، حسن جودت با استفاده از موقعیت خود در فرقه، و با روابطی که با مأموران شوروی در اردبیل داشت، موفق بخردن چاپخانه بزرگ و مجهزی از روسها شد و آنرا بجای چاپخانه کهنه خود نصب کرد. صبح روز ۲۱ آذر، تنی چند از افراد مذکور بدان محل هجوم آوردند و چاپخانه را با تمام حروف و ماشین آلات بخیبان ریخته آتش زدند و این سرمایه بزرگ فرهنگی را که در هر حال متعلق بدان شهر و مردم

۱- آقای معین می گوید از بس نعشهای مقتولین روی برفها کشیده شده بود برفها صاف و رنگین گشته بود و چون درجه حرارت حدود ۲۵- بود این معابر بصورت آسفالت قرمز رنگ و محکم بنظر می رسید.

۲- مظالم زیادی در قریه مجه میر به شکرالله خان نسبت می دهند. از جمله آنکه وی یکی از ثروتمندان قریه را بعنوان اینکه باید جای پولهایش را بگوید بستون خانه اش بست و آنقدر بدو چوب زد که مرد. برخی نیز سخن از آن بمیان می آورند که او سر نیزه را بشکم بچه هائی که در گهواره خوابیده بودند فرو کرده آنها را می کشت.

۳- یکی از شاهدان می گفت که شخصی نام خانوادگی «داراخچی» - داراخ یعنی شانه - داشت و از اعضای فرقه بشمار می آمد. در آنروز او باش بجای او بخش دیگری که شغلش داراخچی بود یعنی شانه می فروخت حمله کرده زیر ضربات سنگین مقتول ساختند.

بود، از بین بردند.<sup>۱</sup> کسی که بگفته خودش پیش از همه بدین کار دست زد مرد ثروتمند و صرافی بود، وهم اکنون که ما این مجموعه را گرد می آوریم اواخر حیاتش را می گذراند و گو یا بکیفر این قبیل اعمال ناستوده اش درمانده گشته بیمار و زمینگیر شده است.

باری با سقوط فرقه و دگرگونی اوضاع، سازمان فدائیان نیز،  
**ورود ستون ارتش**  
**باردبیل:**  
 که ستون فقرات نیروهای مسلح فرقه دموکرات آذر بایجان را تشکیل می داد از هم پاشید و اعضای آن که غالباً از دهقانان و برخی از مهاجران بودند از ترس جان سلاحهای خود را ریخته مخفی یا فراری شدند و بالمال نگرانی جدیدی برای مردم فراهم آوردند زیرا سلاحهای مزبور بدست عشایر و برخی از ماجراجویان شهر افتاد و احتمال ناامنی و ناراحتی ها را در دل شهروندان بوجود آورد.

ما در جای دیگر نیز اشاره کرده ایم که ستون اعزامی ارتش بفاصله یک هفته بعد از ۲۱ آذر از طریق قافلانکوه باردبیل رسید. علت این تأخیر بظاهر سختی زمستان و زیادی برف عنوان شد ولی بگفته برخی از مطلعین، در این امر بدانجهت درنگ شد که اولیای فرقه بدست او باش محلی مجازات شوند و برای بیانیه های بین المللی دولت مرکزی در این زمینه، که مردم آذر بایجان موافق فرقه و حکومت ملی نبودند، شواهدی بدست آید.<sup>۲</sup>

تأخیر در ورود ارتش مردم و شهر را با بلا تکلیفی مواجه ساخت زیرا نظم دهندگان دیروز فرار کرده و امنیت دهندگان جدید نیامده بودند. این بود که اعظم و بزرگان روز، که عبارت از مالکان و معاریف قبل از پیدایش فرقه بودند و بمخالفت با افکار چپ شناخته می شدند، وارد عمل گشته هیئتی مرکب از چهار نفر را برای تأمین

۱- یکی از کسانی که با نگارنده در باب غارت چاپخانه جودت سخن می گفت از پیرمردی یاد کرد که لنگه ای از درهای چاپخانه را بر پشت گرفته می برد. کسی بدین کار اعتراض کرد او با داد و قال فریاد برآورد که مگر مسلمانی کجا رفته است که نمی گذارند منم یک لنگه در برای خودم ببرم!!!...

۲- روزنامه اطلاعات، چاپ تهران، در شماره ۶۲۲۸ مورخ ۲۸ آذرماه ۱۳۲۵ نوشته است که «آخرین قسمت نیرو که امروز وارد شد ستون اردبیل بود که بواسطه برف و کولاک تا امروز نتوانسته بودند بشهر برسند.»

امنیت شهر انتخاب کردند.<sup>۱</sup>

هیئت مذکور در وهله اول از پاسبانان، درجه داران قدیمی و افسران سابق شهر بانی، که در اردبیل مانده و با فرقه همکاری نکرده بودند، دعوت بهمکاری نمود و با تعدادی تفنگ و فشنگ، که از اینجا و آنجا گرد آورد، موجبات باز شدن مجدد شهر بانی و کلاتریها را فراهم کرد و نیز با کمک داوطلبانی از خود مردم، امنیت محلات را حفظ نمود.

کار این هیئت دوام نیافت زیرا انتخاب بعضی از اعضای آن مورد اعتراض قرار گرفت و از سوی دیگر کسانی از سردمداران محلات و خانهای بعضی از طوایف شاهسون بمیدان آمده خود را وصی و قیم مردم یا نماینده تام الاختیار دولت مرکزی تصور کردند و به حل و فصل اموری با بگير و ببند این و آن پرداختند.

سرانجام ستون اعزامی بشهر درآمد و در سر بازخانه، که با رفتن ارتش شوروی در اردیبهشت و فرار دموکراتها در ۲۱ آذر بکلی خالی شده بود، استقرار یافت. فرماندهی این ستون با سرهنگ سوار بایندر بود. او در اوایل خدمت ارتشی خود مدتی در پادگان اردبیل انجام وظیفه کرده و پدرش امیر معزز گروسی هم در دوران استبداد صغیر حکومت این ولایت را از طرف دولت مرکزی برعهده داشته است.<sup>۲</sup>

با ورود ستون نظامی بار دیگر سختی های جدیدی برای مردم پیش آمد و بگير و ببندهائی، که گاهی ملاک و مأخذ صحیحی هم نداشت، آغاز گشت. زندان پر از دستگیرشدگان گردید و بیشتر کسانی که دیروز برای ورود ستون نظامی شادمان بودند با اتهامات واهی و چوغولیهای دیگر همشهریان توقیف گشتند. در این میان سخنانی نیز

۱- این هیئت از جانب مرحوم محمدحسین شریعت معروف به نایب الصدر تعیین و مأمور گردید. آن عبارت از آقایان یوسف رئیسی معروف به بالا رئیس، علی عناصری، رحیم معین و قهرمانخان شجاعی بودند. قهرمانخان از سران عشایر بود و سلاح و افراد کافی در اختیار داشت و لذا خود را والاتر از آن هیئت می دانست و آنچه خود می خواست انجام می داد. از کسانی که غیر از این هیئت برای تأمین امنیت مردم برخاستند می توان از آقایان حاج جواد مجتهدزاده و غفورملک التجاری نام برد.

۲- در مورد امیر معزز گروسی مطالبی در صفحه ۲۰۴ جلد اول این کتاب نوشته شده است.

در مورد افسران و دست‌اندرکاران برزبانها جاری گردید و داستان اخاذی از متهمان و دستگیرشدگان در همه جا شیوع یافت.

جای تأسف است که فرماندهان ستون اعزامی و اولیای دولت مرکزی بجای آنکه از وقایع یک سال گذشته درس عبرتی بگیرند و طریق رأفت و محبت با مردم طی کنند در چنین اوضاع و احوال آشفته در مورد سوءاستفاده از متهمین برآمدند و بار دیگر دلها را پر از کینه و نفرت ساختند. بگفته کسانی که از آن دوره باقی مانده و از دیده‌های خود در آن ایام با ما سخن گفته‌اند برخی از افسران در این زمینه حرص و ولع خاصی نشان داده آنچه می‌توانستند کردند. اسفبارتر آنکه خود فرمانده ستون نیز از این مقوله‌ها برکنار نماند و بروایت آنان واسطه‌ای نیز از طرف وی برای این کار پیدا شد. آنان این واسطه را شخصی بنام «جه‌رواسماعیل» می‌خواندند که در محله ابراهیم‌آباد سکونت داشته و بعداً به گیلان کوچ کرده از این ولایت رفته است. برخی از گویندگان این مطلب یادآور می‌شدند که این اسماعیل از دوران خدمت اول بایندر در اردبیل با او آشنا بود و در این مأموریت اخیر از محارم حضور وی بشمار می‌آمد.<sup>۱</sup>

موضوع رشاء و ارتشاء امری نیست که بتوان در شئون اداری، سیاسی، قضائی، ارتشی و حتی اقتصادی آنرا پوشیده داشت. تا آنجا که معروف است در ایران هر کاری را می‌توان با پول انجام داد و حتی خون را نیز با آن شست. اما آنچه ما را بیش از این امر زجر می‌دهد اینست که در بین اردبیلیان افراد بی‌وجه و ابلهان صاحب غرضی پیدا می‌شدند که بخاطر یک رنجیدگی کوچک از هم‌شهریان دیگر، و بالمآل برای تشفی حس انتقام جوئی خویش، یا همچنانکه گفتیم صرفاً برای ارضای هوی و هوس خود، در چنین مواقع حساس اقدام بشکایت از آنان می‌کردند و بی‌محابا جان و مال آنها را در معرض تعدی قرار داده با مشاهده ناراحتی آنها احساس راحتی می‌نمودند. صد حیف امروز هم که نحوه اندیشه‌ها دگرگون گشته و اردبیل تحصیلکرده‌های زیادی یافته است این خصلت ناصواب در مقیاسهای اسفبار در این شهر بچشم می‌خورد و آدمی را بسختی زجر

۱- مدت مأموریت بایندر طولانی نشد و بگفته بعضی‌ها اعمالش موجب تغییر مأموریتش از این ولایت گشت.

می دهد.

برای رسیدگی بجرم گناهکاران دادگاههای نظامی تشکیل یافت و جمعی بمرگ و گروهی نیز بزندانهای طولانی محکوم گشتند و بقول بازماندگان آن وقایع کسانی هم که از بستگان متنفذین محلی و یا پولداران بودند از این گرفتاریها مصون مانده نجات یافتند.

در این دادرسی ها پرونده دو گروه زودتر از همه رسیدگی شد یکی افراد بیکس که معروف بفعالیت در فرقه بودند و چون کس و مالی نداشتند می بایست محکوم و مجازات شوند، و دیگر آنهائیکه بسبب پول و «پارتی» نمی بایست در زندان بمانند<sup>۱</sup>. ولی جمع زیادی که از این هر دو دسته نبودند مدتها در زندان ماندند و شخصیتهای بزرگی از آنها مثل شادروان حاج میرزا بیوک آقا و اهاب زاده بلا تکلیف در آنجا از دار دنیا رفتند.<sup>۲</sup> از جمله محکومان این دادگاه هفده نفر از روستائیان قریه «ثمرین» بودند که دسته جمعی به جوخه آتش سپرده شدند. اینان را نزدیک غروب آفتاب، در خارج از شهر و در کنار آسیابی معروف به «آقا دگیرمانی» بصف کرده تک تک دستور فرار دادند و بلافاصله از پشت به تیر بسته اعدام کردند. یکی از او باش بنام «رزاق» که کسی در اردبیل خود او و پدر و مادرش را نمی شناخت، با کاردی که در چکمه قرمز رنگ خود جا داده بود، آنانرا در حالیکه هنوز نمرده بودند، سر برید و بدینجهت به «باش کسن رزاق» معروف شد.

جنازه این کشته ها بهمان شکل شبانه در آنجا و روی برفها ماند ولی بامداد فردا و قبل از طلوع آفتاب بوسیله کسانشان، که با اسب از ثمرین آمده بودند، بدان قریه حمل و

۱- پارتی، بطوریکه در جای دیگر هم گفته اینم لفظ خارجی و بمعنی علاقمند و طرفدار است. اما در عرف جامعه امروز ایران اصطلاحی است برای افراد متنفذ و صاحب قدرت که از کسی حمایت یا طرفداری می کنند و در اینصورت شخص دوم را می گویند که پارتی دارد. بهرحال بطوریکه در ایران شایع است پول، پول، پارتی معروف به سه «پ» وسیله نجات هر مجرمی در ایران است.

۲- مرحوم و اهاب زاده بیش از دوماه در زندان بلا تکلیف ماند و بشدت بیمار شد. چون حالت احتضار دست داد او را بخانه اش فرستادند تا نزد کسانش جان دهد و چنین شد و او بفاصله یکساعت درگذشت.

دفن گردید. این عده پنجاه مرد جوان بودند که با حالت برآشفته و چوبدستی‌های محکم، به‌مراه هفده اسب، از بیراهه بدانجا آمدند. آنگاه با عجله گونی‌های پر از کاه را که با خود آورده بودند، دو بدو در پشت اسبها بستند و بر روی هر اسب، در وسط دو گونی یک جنازه را جا دادند و در حالیکه همه این کارها چهل دقیقه وقت نگرفت، بسرعت از آنجا دور شدند.

کثرت دستگیرشدگان موجب شکایت مردم گردید. از اینرو کمیسیونی از معاریف شهر تشکیل یافت تا آنها را از حیث جرائم طبقه بندی کند.<sup>۱</sup>

اعضای این کمیسیون را آقایان حاج اسدالله فرج‌اللهی، کمیسیون تصفیه: سید هاشم مصطفوی، حاج میرزا محمد علی مناف زاده، فضلعلی هدی، مشیرالتجار، حاج غلام غلامین، حاج ابوالفضل صادقی، حسنعلیخان امیری، و غلامرضاخان امیری تشکیل می‌دادند که جز نفر آخر همگی در این عهد بدرود حیات گفته‌اند.<sup>۲</sup>

کمیسیون مزبور جلسات متعددی تشکیل داد و به شکایات واصله رسیدگی نمود اما در مجموع جنت مکانی را برگزیده گشائی از کار بیگناهان و مستحقان ترجیح داد و تحت تأثیر جو موجود جمعی از متهمین را از اردبیل به تبعید فرستاد.

از کسانی که بدینسان به تبعید رفتند جوان پاکنهاد و نیک سیرتی بنام «سیدعلی قرشی زاده» بود. او پدرپیری داشت که ساعتسازی می‌کرد و بزحمت معاش خانواده‌اش را فراهم می‌ساخت. دوران تحصیل وی بزحمت سپری گشت و پس از اتمام دوره اول دبیرستان، در دانشسرای مقدماتی تبریز پذیرفته شد و با اخذ دیپلم آن مدرسه بخدمت فرهنگ درآمد. چند سال در خلخال آموزگار شد و سرانجام بزحمت باردبیل انتقال یافت. خلق نیک و روح مهربان و پرگذشت او در اندک زمانی ویرا محبوب همکاران

۱- آقای غلامرضا امیری از اعضای بازمانده این کمیسیون معتقد است که وظیفه کمیسیون رسیدگی باتهامات معلمان و فرهنگیان بود.

۲- آقای رحیم معین داماد آقای فضلعلی هدی معتقد است که آقای هدی در این کمیسیون عضویت نداشته است.

خود نمود. پس از برقراری حکومت فرقه قرار شد هر صنفی برای خود کمیته ای تشکیل دهد و افرادی را بنام «صدر» و «کاتب» و غیره برگزیند. معلمان اردبیل نیز چنین کردند و برای آنکه مثل بعضی از کمیته های صنوف دیگر با مسئولان موزی و نابابی روبرو نشوند باصرار و تأکیده این جوان را بصدارت کمیته خود انتخاب نمودند. پس از سقوط فرقه، کمیسیون او را نیز به گروگان تبعید کرد. او در آنجا بیمار شد و سرانجام پس از مدتی در تهران درگذشت. مادرپیش در ایام گرفتاریش تحمل سختی نکرد. پدرپیش نیز در مرگ جوان ناکامش غصه مرگ شد و این خانوار، اینچنین از بین رفت.

برخی از کسانی که تبعید شدند در تکاپوی زندگی بتلاشهای جدیدی دست زدند و با اشتغال بتحصیل یا مشاغل دیگر میدان وسیعی برای فعالیتهای علمی و اقتصادی خود یافتند. با اینحال گروه دیگری هم، با همه مردم آزاریهایی که در دوران حکومت فرقه داشتند با سفارش و توصیه بر کمیسیون تصفیه از هر بازخواستی مصون ماندند. این کمیسیون مدت زیادی دوام نکرد و در نتیجه ناسازگاریهای درونی و بی اعتمادیهایی که از بیرون متوجه آن گردید برچیده شد و کارهایش ناتمام ماند.

## فصل چهارم

بعضی از رویدادهای اردبیل از برچیده شدن حکومت فرقه تا

۱۳۵۷ خورشیدی

پس از ورود ستونهای نظامی و استقرار امنیت کم کم ادارات دولتی از نو آغاز بکار کرد و رؤسای جدیدی برای آنها تعیین گردید و با بررسی سوابق کارمندان، بقول معروف پاکسازیهایی در آنها بعمل آمد. شک نیست که شکل گرفتن کارها و عادی شدن جریان امور بمدت زمانی نیازمند بود زیرا ارتشیان مایل به از دست دادن حاکمیتی، که در همه امور برای آنها فراهم گشته بود، نبودند و از سوی دیگر دگرگونیهائی که در یک سال گذشته در شئون اداری و قضائی بوجود آمده بود برای بازگشت بحالت اولیه به تأنی و تأمل نیاز داشت. بویژه آنکه پرونده‌ها و اوراق بزبان ترکی تنظیم یافته و دفاتر و سر ورقه‌های رسمی محتاج به تغییر بود.

سرانجام نارسائیهایی بنحوی برطرف شد و امور اداری و قضائی بر پایه روشهای پیشین مستقر گشت. حقیقان و سکوت مرگبار استبداد همچنانکه بود بر شئون فردی و اجتماعی ادامه یافت و بجای «چروونها» اینبار سیطره دستگاههای امنیتی دولت مرکزی بر ساکنان شهر و همه روستاها سایه افکند و فرمان «صُمُّ بَكْمُ، عُمِّي» کماکان در حق مردم اجرا گردید. با اینحال در مدت سی و یک سالی که از آن تاریخ تا آغاز انقلاب عمومی مردم ایران طول کشید در اردبیل نیز وقایعی رخ داد که ما در این فصل بطور مجمل بموارد قابل ذکر آنها می پردازیم:

از روز ۲۵ شهریور ماه ۱۳۲۰ خورشیدی که محمدرضا پهلوی مسافرت شاه بardsیل: ولیعهد رضاشاه بجای پدر بعنوان شاه ایران بر اریکه سلطنت نشست تا خرداد ۱۳۲۶ برای وی مسافرت باذر بایجان ممکن نگردید. زیرا ارتش سرخ در آنجا استقرار داشت و این کار با شئون پادشاه یک کشور مستقل سازگار نبود و چه بسا که اگر او هم می خواست روسها بدان راضی نمی شدند. بعد



از اردیبهشت ۱۳۲۵ نیز که روسها ایران را تخلیه کردند حکومت فرقهٔ دموکرات بر آذربایجان تسلط داشت و بدین سبب موجبات چنین مسافرتی فراهم نبود. پس از سقوط دموکراتها لازم دیده شد که وی بدان استان سفر کند و از مردم آنجا، که بقول خودش در چند سال گذشته تحت سختترین شرایط زندگی کرده بودند، دلجوئی نموده آنانرا به «عواطف ملوکانه مستظهر دارد».

برای چنین مسافرتی مقدماتی لازم بود از جمله آنکه اطمینان حاصل شود که امنیت او تأمین است و بازماندگان فرقه یا کسان برخی از کشته شدگان آنها، قصد سوئی را نسبت بدو اعمال نخواهند نمود. تهیهٔ این مقدمات، مدتی در حدود ششماه طول کشید و در خرداد ۱۳۲۶ «موکب همایونی» در میان تدابیر شدید امنیتی، بقول روزنامه‌ها بآذربایجان «نزول اجلال فرمود» و پس از بازدید از تبریز و خوی و رضائیه باردبیل عزیمت کرد و ساعت ۷ بعدازظهر پنجشنبه ۱۵ خرداد وارد این شهر گردید در حالیکه او آخرین بار در پائیز ۱۳۱۵ باتفاق پدرش از این شهر دیدن کرده بود.

مسافرت شاه زمینی صورت گرفت و همان روز پنجشنبه پس از آنکه ناهار را در سراب صرف کرد ساعت ۳/۳۰ بعدازظهر بسمت اردبیل براه افتاد. در آنزمان سرهنگ نادر باتمانقلیچ فرمانده نیروهای مستقر در اردبیل بود و با تلاش همه جانبه موجبات استقبال باشکوهی را برای شاه فراهم کرده بود. در هفت فرسخی شهر اردبیل سواران یورتچی در کنار جاده صف کشیده از شاه پیشواز کردند و بنابنوشتهٔ جراید بیش از ۴۰ رأس گاو و گوسفند در زیر پای شاه قربانی نمودند.

رسم این طایفه از دوران قاجار بر این بود که هر وقت شاه یا ولیعهدی از منطقه عشایری آنها عبور می کرد باستقبال او می آمدند و احترامات خود را بدینطریق «نثار قدم مبارک» می نمودند و مادر مجلد اول، صفحه ۱۷۶، از استقبال خسروخان یورتچی از «موکب محمدعلی میرزا ولیعهد» سخن گفته و قتل او را بدستور همین ولیعهد و در آن سفر بتفصیل آورده ایم.

در قصبهٔ نیر نیز وجوه مردم در مسیر شاه ایستاده ابراز احساسات می کردند و در میان آنها مادر میرغلام منصوری نیز دیده می شد که ما در صفحه ۱۰۱ در باب اعدام او بوسیلهٔ

عمال فرقهٔ دموکرات در اردبیل مطالبی نوشته ایم. سلطنت منصوری پیرزن هفتاد ساله ای بود که در عزای فرزندش لباس سیاه بر تن کرده سوگوار مانده بود. او برهم خوردن فرقهٔ دموکرات بویژه آمدن شاه را بدین منطقه تسلی خاطر می نمود. شاه که از داستان اعدام فرزندش آگاه بود و پرا بحضور پذیرفت و نوازش نمود و سلطنت در این شرفیابی در حضور شاه چارقد سیاه از سر خود برداشته چارقد دیگری بزرگ دیگر بر سر کشید و خطاب بشاه گفت که «گرچه قتل فرزند رشیدش پیوسته او را متأثر خواهد ساخت ولی مقدم شاه را بمنزله انتقام خون وی از قاتلاننش بحساب می آورد و بیمن نجات آذربایجان و سفر شاه لباس عزا از تن در می آورد». شاه با تحسین از این احساسات وی از نیازمندیهایش پرسید ولی آن پیرزن عالی طبع خود را بی نیاز نشان داده از او چیزی نخواست.

در دوفرسنگی شهر، سرهنگ باتمانقلیچ با یکدسته نظامی تشریفاتی باستقبال آمده بود. شاه از «اتومبیل» پیاده شد و گزارش نظامی او را اصغاء کرد. آنگاه بطرف هیئت علمای خلخال، که برای دیدن شاه باردبیل آمده و بعنوان استقبال از «موکب همایونی» در آنجا حضور یافته بودند، رفت و پس از شنیدن خوش آمد آنها، از حال و زندگی آنان پرسشها نمود و از اینکه گردانندگان فرقه هیچگونه ایمان و اعتقادی بخدا و دیانت اسلام نداشتند سخنانی خطاب بانان بر زبان آورد و سپس بسمت شهر حرکت کرد.

در مدخل شهر ۱۸۰۰ سوار شاهسون از ۷ طایفه اطراف شهر، در حالیکه رئیس هر طایفه در اول دسته خود قرار داشت، با پرچمهای مخصوص طایفه ایستاده بودند. شاه در مقابل آنها توقف کرد و خیرمقدمی را که یکی از بیگ زادگان خواند، گوش داد. آنگاه عازم شهر شد.

در شهر ۲۴ طاق نصرت از طرف تجار، اصناف، مالکین، مؤسسات حمل و نقل، ایلات و عشایر، محلات مختلف و کارمندان ادارات زده شده بود و اینها غیر از تعداد دیگر از طاق نصرت‌هایی بود که در طول راه از طرف روستائیان نزدیک جاده بر پا گشته بود. روزنامه‌های آنروز نوشتند که در مراسم استقبال احساسات مردم اردبیل بحدی زیاد بود که شاه دو کیلومتر راه را تا خود شهر پیاده رفت و در آنجا سوار ماشین رو بازی شده

ساعت ۷/۳۰ با استراحتگاه خود رسید.

در شب ورود او از طرف سربازان پادگان اردبیل، نمایشی بنام حمله باآذر بایجان ترتیب یافته و طبق برنامه می بایست ساعت ۸ بعد از ظهر در حضور شاه بصحنه درآید. از اینرووی بعد از کمی استراحت به تالار دبیرستان صفوی، که نزدیک اقامتگاهش بود، رفت و از آن دیدن نمود.

روز جمعه طبقات مختلف مردم بیدین شاه رفتند. ابتدا آقایان علما، بعد رؤسای ادارات و سپس طبقات دیگر از تجار و اصناف و مالکان و خوانین عشایر اردبیل و خلخال.

شاه ساعت ۱۱ آنروز از بیمارستان اردبیل دیدن کرد و ساعت ۴/۳۰ بعد از ظهر نیز در جایگاهی، که در پیاده روی خیابان پهلوی، کنار دبیرستان صفوی بر پا ساخته بودند، قرار گرفت و از «رژه» دانش آموزان، سواران شاهسون و نیروهای مسلح مستقر در اردبیل دیدن کرد. ساعت ۶ بعد از ظهر به بیمارستان شیر و خورشید سرخ رفت و ساعت ۸ نیز برای تماشای نمایش دیگری که دانش آموزان مدارس اردبیل تهیه دیده بودند در دبیرستان صفوی حضور یافت.

برنامه دیدار شاه قبل از ظهر روز شنبه ۱۷ خرداد با بازدید از بقعه شیخ صفی الدین پایان گرفت و او در حالی که عشایر و طبقات مختلف و شهروندان اردبیل در خارج دروازه آستارا صف کشیده بودند قبل از ظهر بسمت گیلان حرکت نمود و شادروان حاج مجدالواعظین برای او دعای سفر خواند.

هنوز سی و هفت روز از مراجعت شاه نگذشته بود که  
 آتش سوزی بازار  
 آتش سوزی بزرگی در بازار اردبیل اتفاق افتاد و ضمن آن بیش  
 از دو یست دکان طعمه حریق گشت و متجاوز از ۴۰ میلیون

ریال به صاحبان آنها خسارت وارد شد.

در باب علت آتش سوزی، آنروز شایعاتی در اردبیل بر زبانها جاری بود و چنین گفته می شد که این کار عمدی بوده و بوسیله بازماندگان فرقه دموکرات آذر بایجان صورت گرفته است. برخی بر این گفتار اضافه می کردند که عاملین این کار ماده شیمیائی

مخصوصی بدکانها زده بودند و این ماده بوده است که بمحض رسیدن آتش مشتعل گشته و در آن واحد همه جا را بآتش کشیده است. اما در گزارشی که رئیس شهر بانیهای آذربایجان تلگرافی از اردبیل برای استاندار مخابره کرده گفته است که «این شایعات صحت ندارد و سهل انگاری های سه نفر شاگردان محسن کلاهدوز بنام های غلامحسین، میرزاده و رسول موجب آن گشته و بر اثر وجود چراغ نفتی و اطوی آتشی این واقعه رخ داده است. آتش وقتی به داروخانه ای که نزدیک آنجاست رسیده بر اثر الکل و بنزینی که عادتاً در داروخانه فروخته می شود شدت گرفته است».

واقعه حریق بوسیله تیراندازی هوایی پاسبانان پاس بازار باطلاع مردم رسید زیرا شهر فاقد هر گونه وسیله آژیر و اخبار بود.

در چنین اتفاقاتی معمولاً مأموران انتظامی سعی بر آن می نمایند که از هجوم مردم جلوگیری کنند تا دست و پای آتش نشانان گرفته نشود و میدان عمل وسیعی در اختیار آنان قرار گیرد ولی آنروز شهرداری هیچ وسیله ای برای اطفای حریق نداشت جز چند نفر رفتگر پیر و از کار افتاده که آنها را نیز بزحمت از خانه های خود بیرون کشیده پس از توسعه آتش برای خاموش کردن آن آورده بودند. ارتش نیز نمی توانست کاری انجام دهد زیرا جز بیل و کلنگ، آنها برای کندن سنگر وسیله دیگری نداشت. این بود که با تیراندازی هوایی از مردم استمداد شد و در کمتر زمانی جمع زیادی از صاحبان مغازه ها و کسان آنها در محوطه بازار گرد آمدند. اما اینان نیز نتوانستند کاری انجام دهند.

نگارنده هم از جمله کسانی بودم که بصدای تیرها از خانه بدرآمده در میان گروهی از مردم که با عجله از محلات پائین بطرف بازار می رفتند بتمشای این صحنه تأثرآور کشانیده شدم و از اینکه اینهمه آدم بخاطر نداشتن هیچگونه وسیله ای برای خاموش کردن آتش، تسلیم واقعه گشته آنهمه ثروت و کالا را از دست می دهند تأسف می خوردم.

راسته بازار بصورت دالانی درآمد بود که بر اثر حرارت آتش، هوا را از دهانه آن، آنجا که بالاتر از مسجد جامع به خیابان پهلوی باز بود، بداخل می کشید و آنرا تف کرده بصورت باد گرم همراه با شعله های آتش بسرعت بسمت دیگر می راند. درهای مغازه ها عموماً از

تخته بود و مثل چوب کبریت آماده سوختن. با اندک شعله‌ای که می‌رسید آتش می‌گرفت و آنگاه حریق بداخل دکانها سرایت می‌نمود و هرچه در آنها بود طعمه خود می‌ساخت.

همه می‌خواستند وسیله‌ای پیدا کنند و از سرایت آتش بنقاط دیگر جلوگیری نمایند اما هیچ وسیله‌ای نبود و حتی آب جویهای خیابان، که سهمیه شهرداری بود و می‌بایست برای آبیاری درختان خیابانها در آنها جاری باشد، بنا بمشهوربوسیله بعضی از مسئولان آن اداره در خارج از شهر فروخته شده بود و برای نمونه بقدر کف یکدست هم در جوی های مذکور آب دیده نمی‌شد.

سرانجام تنی چند از شهروندان با بیل و کلنگ به پشت بام بازار رفتند و در محلی مقابل درب دوم سرای وکیل، رو بروی بازار خراطان، که هنوز آتش بدانجا نرسیده بود، چند گنبد را با سقف بعضی از دکانها خراب کردند در نتیجه باد گرم و سوزان جهت خود را عوض کرد و بجای آنکه مستقیم در بازار پیش برود تنوره وار از آنجا رو بیالا کشیده شد و از سرایت آتش بدکانهای بعدی جلوگیری گردید.

در این آتش سوزی نه تنها چوب و تخته و اجناس قابل احتراق سوخت بلکه از شدت حرارت ملاطهای بین آجرها نیز فرو ریخت و بدینسان سقفها و دیوارها نیز خراب گردید. این حادثه برای برخی از افراد آشوب طلب، که ما در صفحات پیش از آنها بنام او باش یاد کرده ایم، فرصتی پیش آورد. آنان بعنوان کمک برای تخلیه اجناس مغازه‌هایی که آتش هنوز بآنها سرایت نکرده بود از دستبرد بدانها باز نایستادند و در ایجاد خسارت بصاحبان آنها جانشین آتش گشتند و با استفاده از تاریکی شب قسمتی از آنها را تاراج نمودند.

آتش سوزی حدود ساعت ۱۰ بعد از ظهر روز سه شنبه ۲۳ تیرماه ۱۳۲۶ خورشیدی برابر ۲۶ شعبان ۱۳۶۶ قمری اتفاق افتاد و در شهروندان اردبیل نگرانی و درماندگی عظیمی بوجود آورد. نیمه‌های شب برخی از معاریف شهر با نایب الصدر بتلگرافخانه رفته با علی منصور استاندار آذربایجان، که اونیز همراه فرمانده لشکر در تلگرافخانه تبریز حضور داشت، ضمن تلگرام حضوری عظمت فاجعه را شرح دادند. استاندار در جواب،

آنها و بوسیله آنها مردم را بصبر و شکیبائی دعوت کرد و بعواطف دولت نوید داد و بلافاصله جمعیت شیر و خورشید سرخ آذربایجان را بتشکیل جلسه فوری دعوت نمود تا در اینباره بیندیشند و باسبب دیدگان کمکی برسانند. هیئت مزبور اعلامیه ای خطاب بجمعیت‌های شیر و خورشید شهرهای آذربایجان فرستاد و کمک فوری به خواهران و برادران اردبیلی را توصیه نمود و برای تمرکز این کمکها حسابی نیز بشماره ۴۶۹۴۱ نزد بانکملی افتتاح کرد.

خبر حریق شبانه وسیله استانداربتهران مخابره شد و ازطرف شاه دو یست هزارریال برای کمکهای فوری اهدا گردید و مقرر شد که بانوشمس پهلوی خواهر بزرگ وی و رئیس کل جمعیت شیر و خورشید سرخ ایران شخصاً باردبیل آمده از نزدیک حادثه را بررسی و چاره‌سازی کند. قوام السلطنه نخست وزیر نیز ضمن دستور تلگرافی از همه استانداران و فرمانداران کشور خواست که مردم را برای کمک باسبب دیدگان تشویق و بتشکیل هیئتی بنام انجمن «ستمیدگان اردبیل» اعاناتی جمع آوری نمایند.

مسافرت شمس روز شنبه ۲۷ تیر برابر آخر شعبان صورت گرفت و اوساعت ۷ بعد از ظهر از طریق آستارا وارد اردبیل گردید و با آنکه غروب بود و هوا رو بتاریکی می رفت، او هنگام عبور از خیابان در مقابل بازار از «ماشین» پیاده شد و از بعضی از مغازه‌های ویران دیدن نمود و با مشاهده وضع تأثیر بار خطاب با استاندار گفت «اگر خودم نمی آمدم و با چشم این صحنه را نمی دیدم باور نمی کردم که فاجعه ای بدین عظمت رخ داده است».

منصور استاندار آذربایجان که برای استقبال از خواهر شاه باردبیل آمده بود از اینکه مبادا با تاریک شدن هوا اتفاقی علیه شاهدخت رخ دهد نگران گردید و از او خواست که برای استراحت بمحلی که در فرمانداری آماده شده بود، برود.

فردای آنروز کمیسیون با شرکت استاندار و آقایان دکتر امیراعلم، دکتر حکیم الدوله، دکتر نفیسی اعضای مرکزی جمعیت شیر و خورشید سرخ ایران، که با شمس پهلوی باردبیل آمده بودند، و فرماندار، شهردار، رئیس شهربانی و اعضای جمعیت شیر و خورشید سرخ اردبیل تشکیل گردید و قرار شد که مقدم بر هر چیز، از محل

اعانات رسیده بازسازی بازار آغاز گردد و نیز صورت اسامی زیان دیده ها و میزان خسارت آنها تهیه و بکمسیون ارائه شود و هیئتی نیز بنام «انجمن خیریه اردبیل» برای کمک بزیان دیدگان تشکیل یافت و از ۲۹ تیرماه آغاز بکار کرد.

برای ما میسر نگردید که از مجموع اعانات رقمی بدست آوریم و از جوهی که به یکایک خسارت دیدگان پرداخت شده است، اطلاع یابیم ولی اینرا می دانیم که برخی از بازاریان عالی طبع حاضر بقبول اعانه نشدند و با مناعت طبع خویش زیانهای رسیده را شخصاً تحمّل کردند. برعکس کسان دیگری نیز پیدا شدند که میزان خسارات خود را دوچندان بیشتر گفتند.

در یکی از دکانهای مجاور درب مسجد جامع در بازار، نیکمردی بنام علی روائی صرافی می کرد و در جامعه اردبیل معیار کامل یک انسان شرافتمند بحساب می آمد. مغازه او نیز با تمام آنچه در آن بود طعمه حریق گردید. هیئت خیریه، مثل دیگران درصدد جبران خسارات وی برآمد ولی او از قبول هر گونه کمکی خودداری کرد. خواست او فقط این شد که دو یست و چند تومانی را، که پیرزنی نزد او امانت گذاشته و در این واقعه از بین رفته است، بدان زن پردازند و هیئت نیز چنین کرد.

خرابی بازار می توانست فرصت خوبی برای شهرداری باشد تا با یک نقشه صحیح آنرا نوسازی کند ولی شهرداری اسم بی مسئانی بود و هیچگونه برنامه ای برای شهر نداشت. کم کم مغازه داران بنوسازی دکانهای خود، با همان شکل اولیه پرداختند و بتدریج کسب و کار خود را شروع نمودند. با اینحال پریشانی مردم که بیش بود بیشتر گردید. زیرا آنان تازه از آثار و تبعات حکومت یکساله دموکراتها در آمده و زمستان سختی را نیز پشت سر گذاشته بودند و نیاز مبرم وفوری بکسب و کار و رونق اقتصادی داشتند که دچار چنین بلائی آنهم در آستانه حلول ماه رمضان، گردیدند که علی القاعده ماه رکود خرید و فروش و هرگونه فعالیت اقتصادی در بازار اردبیل بود. این درماندگی تا بدانجا رسید که برخی از خسارت دیده ها حتی امکان تهیه مایحتاج روزانه خانواده خود را نیز از دست دادند.

سفر وزراء باردیبل: سالهای ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ با این گرفتاریها گذشت. امید آن بود که سالهای بعد دوران فراخ و آسایش باشد ولی در سالهای ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ بارندگی در آذربایجان کمتر شد و رکود کشاورزی و ازدیاد بیکاری بر دامنه فقر اقتصادی مردم افزود. در دشت مغان، که مرکز غله آذربایجان است، در این دو سال بارندگی نشد و ساکنان آنها با از دست دادن دامها و بیحاصل شدن کشتهایشان بروز سیاهی نشسته بکلی از هستی ساقط گشتند. لاجرم با وضع فلاکت باری راه اردیبل پیش گرفته بشهر آمدند و چون زمستان سرد رسیده بود مردم از آنها در مساجد نگهداری نمودند.

این وضع دولت را از جانب آذربایجان سخت نگران نمود. اما این نگرانی نه برای مردم بود بلکه تصور اینکه مبدا فقر آنان حادثه جدیدی مثل فرقه دموکرات در منطقه بوجود آورد و سبب توسعه افکار «کمونیستی» گردد، اولیای دولت را مضطرب ساخت و بفکر چاره انداخت.

در اینباب در تهران جلساتی تشکیل یافت و نظریات کارشناسان مورد بررسی قرار گرفت و چون نتیجه مطلوبی نداد شاه دستور داد که وزرای مؤثر کابینه شخصاً بدان منطقه بروند و از نزدیک مشکلات را دریافته حضوراً چاره سازی کنند. این بود که تنی چند از آنان براه افتادند و طبق برنامه از تبریز و دیگر شهرها دیدار کردند و یکی دوروز نیز در اردیبل گذرانیدند.

آنها تک تک باردیبل می آمدند و پس از استراحت، که علی العموم یک یا دو شب می شد، جلسه ای در فرمانداری تشکیل می دادند و با تعداد معینی از سردمداران محلی، که غالباً آلت دست و بلی بلی گویان فرمانداران بودند، و در چنین جلساتی بعنوان معتمدان اهل شهر دعوت می شدند تبادل نظر می کردند. آنگاه سوار گشته مراجعت می نمودند.<sup>۱</sup>

۱- نگارنده در آن تاریخ برای گذرانیدن تعطیلات تابستانی نزد پدر و مادرم در اردیبل بودم. در روزنامه شمس ایران که در آن شهر چاپ می شد مقالاتی با عنوان نامه های سرگشاده خطاب بهریک از آن وزرا



ساکنان اردبیل و بلادیدگان دشت مغان از این آمد و شدها نتیجه مطلوبی بدست نیاوردند و جز استقلال فرهنگ اردبیل که وزیر فرهنگ وقت در خود اردبیل آنرا تصویب نمود<sup>۱</sup> از این مسافرتها طرفی نبستند.

خوانندگان آگاه می دانند که در سال ۱۲۸۰ خورشیدی، برابر

اردبیل در وقایع ملی ۱۳۱۹ قمری و ۱۹۰۱ میلادی که مظفرالدینشاه قاجار در ایران شدن صنعت نفت:

سلطنت می کرد، امتیاز استخراج نفت در خوزستان و جنوب غربی ایران، در مقابل بیست هزار لیره انگلیسی و ۱۶٪ عواید

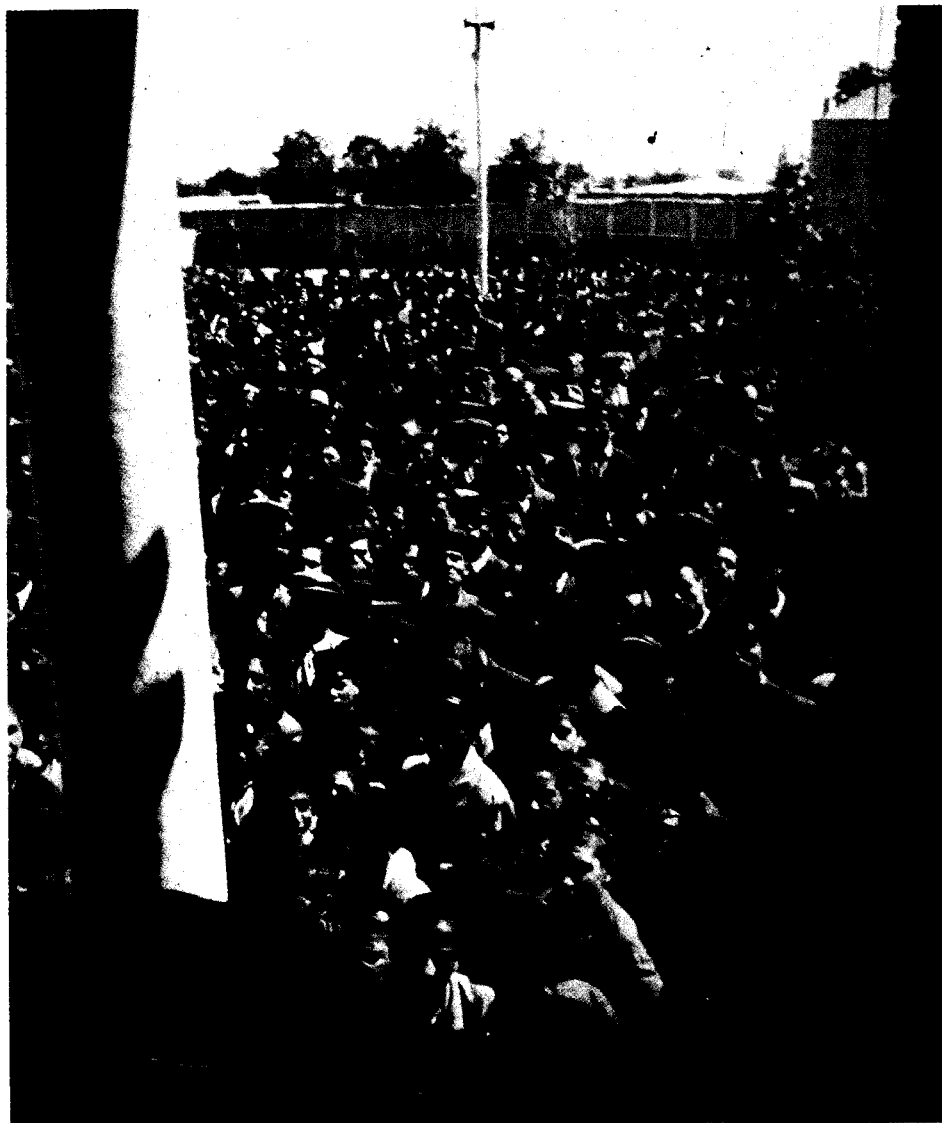
سالانه برای مدت شصت سال، بیکنفر استرالیائی تبعه انگلستان، بنام «ویلیام ناکس داری» داده شد. چند سال بعد او امتیاز خود را بیک کشیش انگلیسی، که در بعضی از مآخذ فارسی از او باصفت جاسوسی یاد کرده اند، واگذاشت و سرانجام دولت انگلستان با وسایل مقتضی آنرا از دست کشیش مذکور در آورده شرکتی بنام «بریتیش پترولیوم»<sup>۲</sup> برای بهره برداری از آن ترتیب داد.

هنگام سلطنت رضاشاه پهلوی، دولت انگلستان ب فکر تمديد مدت قرارداد افتاد و با نفوذیکه آن دولت در آن شاه و قدرتیکه آن شاه در ایران داشت برای نیل بدین منظور اقدام کرد. شاه در ۶ آذرماه ۱۳۱۱ قرارداد داری را پاره کرده در آتش بخاری انداخت و داستان لغو قرارداد را مظهري از اراده ملت و دولت ایران در اعمال سیاست مستقل خارجی و قطع يد ظالمانه دولت استعماری بریتانیای کبیر اعلام کرد. سه شبانروز در ولایات آذین بندی کردند و اقدام شاه را در استیفای حقوق ملت مظلوم با بر پائی جشن و

نوشته نیازهای بنیادی منطقه را با راههای حل منطقی آنها بوضوح یاد آور شدیم تا سفاک حجب کتاب حاضر امکان نقل آنها را، که در شماره های دهه سوم مرداد ۱۳۳۸ روزنامه مذکور مندرج است، نمی دهد. اما این تأسف برای نگارنده باقی است که بعد از گذشتن ثلث قرن از آن تاریخ هنوز هم آن نارمائیها و نیازها در این ولایت مستعد باقی می باشد.

۱- در گفتار ۱۲ این کتاب مطالبی در اینباب ذکر شده است.

۲- «British Petroleum» علامت اختصاری این نام B.P. بود. انگلیسی ها در ایران B را بمعنی بنزین و P را پارس شایع کرده بودند و مردم B.P. را علامت بنزین پارس می دانستند و چنین می پنداشتند که نفت مال پارس یعنی ایران است و اختیار در دست خود ملت و دولت ایران.



«اجتماع عظیم مردم اردبیل در وقایع ملی شدن صنعت نفت»

سرور ستودند. غافل از آنکه این نمایش تصنعی برای در خواب کردن بیشتر مردم بود و جشن و شادمانی در واقع عزا و ماتمی از حیث اسارت مجدد ملت ایران برای سالیان ممتد دیگری، در پی داشت. زیرا بفاصله کوتاهی قرارداد جدیدی، که آنروز ملت از آن بی خبر ماند، با شرکت مزبور منعقد گردید و مدت بهره برداری برای شصت سال دیگر تمدید شد.

وطن دوستان ایرانی از این تاراج ثروت ملی سخت آزرده خاطر شدند ولی از ترس بی رحمی های شهربانی ایران چاره ای جز سکوت نداشتند. بعد از شهریور ۱۳۲۰ که برای چند صباحی امکان بیان مطالب فراهم گشت مجالی برای اظهار ناراضائی ها پیش آمد و جسته گریخته مطالبی در باب ملی شدن صنعت نفت بر زبانها جاری و هر آینه در جراید نیز منتشر گردید و سرانجام بحث آن به مجلس شورایی کشیده شد و در اینباب از طرف برخی از نمایندگان از دولت استیضاح بعمل آمد.

سپهبد حاج علی رزم آرا، نخست وزیر وقت با این نظر مخالفت نمود و روز ۱۶ اسفندماه ۱۳۲۹ خورشیدی در مسجدشاه تهران «ترور» شد. طرفداران استیفای حقوق ملت، سخن از ملی شدن صنعت نفت بمیان آوردند و برهبری مرحوم دکتر محمد مصدق ایستادگی کردند. شاه با خواست آنان مخالفت نشان داد و این خود موجب ازدیاد طرفداران آنها گردید. «میتینگ»ها و اجتماعات وسیعی بر پا گشت و از مظالم انگلستان و چپاول منابع نفت بدست عمال شرکت، مطالب زیادی گفته شد و سرانجام دکتر مصدق به نخست وزیری رسید و نفت را ملی اعلام نمود.

اردبیلیان علی القاعده در این موارد مردم محافظه کاری می باشند و از بس در طول تاریخ از اعمال دولت مرکزی ظلم دیده و از حملات و اشغالگریهای دول خارجی ستم کشیده و کرات و مرات با هجوم عشایر هستی خود را از دست داده اند همواره خود را از چنین مسائلی به دور می دارند و مخصوصاً از دوز و کلک انگلیسی ها، که در اصطلاح جهانی سیاست خوانده می شود، نگرانی خاصی در دل خود احساس می کنند. بدینجهت در مسائلی که بوی سیاست (!) از آنها استشمام شود کمتر ورود می نمایند.<sup>۱</sup>

۱- اردبیلیان ضرب المثل وار می گویند: «تا روزیکه جزیره بریتانیا خراب نشده است هر کس در سیاست

در قضایای ملی شدن نفت نیز وضع مردم چنین بود و وقتی آدمی با یک بازاری یا بازرگان و یا کارمند تحصیلکرده اداری از این مقولات سخن می گفت بلافاصله در جواب چنین می شنید که «این دم شیر است بیازی مگیر». انگلیسی ها خطرناکند و بزودی دست از نفت ایران برنمی دارند.

با اینحال در بین جوانان و برخی از روستائیان، که در زمان حکومت فرقه دموکرات آذربایجان، از مبلغین آنها مطالبی در باب مظالم انگلیسی ها شنیده بودند، جسته گریخته طرفدارانی برای ملی شدن نفت بچشم می خورد و نور امیدی، اگرچه بسیار ضعیف، در دل آدمی سوسو می کرد.

در این ایام، که سال ۱۳۲۹ خورشیدی بود، شخصی بنام حسن فرزانه بفرمانداری اردبیل منصوب گشت. او که ذاتاً مرد سلیم النفسی بود با دربار سلطنت بوسایلی ارتباط داشت و بدینجهت با مقایسه با فرمانداران دیگر حیطة اختیارش وسیعتر و ترس از دست دادن مقامش کمتر بود و چون هرگونه «میتینگ» و اجتماع منوط با اجازه او بود، وی با توجه بآنچه در مرکز می گذشت با تشکیل اجتماعی در صحن دبیرستان صفوی، که نگارنده تقاضاکننده آن بود، موافقت نمود.

در این اجتماع، که قریب یکهزار نفر در آن حضور داشتند، از آقای اسماعیل والی زاده، رئیس فرهنگ اردبیل، که سالها معاون فرهنگ خوزستان و آگاه از ماجرای نفت و تزییع حقوق ملی بود، دعوت بسخنرانی شد و او کلیاتی در این زمینه بیان داشت و رشته سخن را به ناطق بعدی<sup>۱</sup> سپرد. خود فرماندار نیز در این اجتماع شرکت داشت و در پایان سخنرانی پشت میز خطابه رفت و از نظم موجود و رعایت کامل نزاکت بین المللی در سخنان سخنگویان تشکر نمود.

خبر تشکیل این اجتماع، بویژه شرکت و سپاسگزاری فرماندار، موجب تشجیع

دخالت کند خونس بگردن خودش می باشد».

۱- ناطق بعدی نگارنده این کتاب بود که در آئزمان با عنوان معاونت اداره فرهنگ اردبیل در زادگاه خود خدمت می نمود و با همکاری دوتن دیگر از دوستان این اجتماعات را تشکیل می داد.

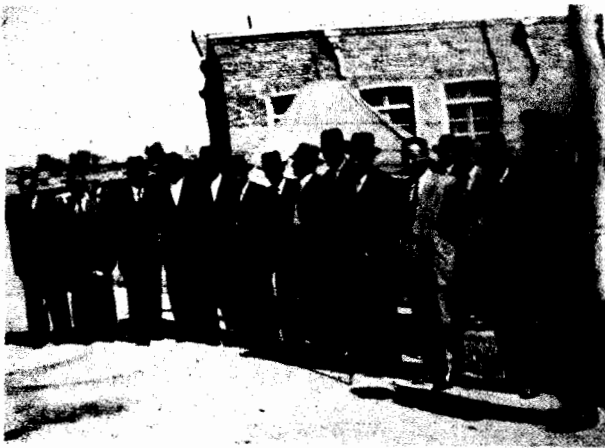
مردم گشت و تعداد شرکت کنندگان اجتماعات بعدی را آنچنان بالا برد که محلّ تجمع بفضای بسیار وسیع جای نارین قلعه سابق و جلوی پستخانه کشیده شد و سخنرانان جوان و پر حرارت دیگری بر سخنگویان قبلی افزوده گشت.<sup>۱</sup> اما اختلاف نظری که در تهران بین شاه و نخست وزیر در این مورد پیدا شد تنی چند از ماجراجویان را در اردبیل نیز وادار به تحریکات و تهدیدات نمود. یکی دو تن از آنان، که خود را «شاه پرست» می خواندند با سلاحهای کمری در سخنرانیها حضور می یافتند و رئیس آنها با دو هفت تیر که بر کمر می بست در نزدیکیهای جایگاه سخنرانی می ایستاد و گاه و بیگاه چشم غره ای نیز بر سخنرانان می رفت.<sup>۲</sup>

مردم اردبیل که جرأت یافته بودند از سیاست ملی، که دکترمصدق مظهر آن بود، طرفداری کنند در مقام مقایسه بین او و شاه از وی حمایت می نمودند. در روز ۱۲ مرداد ۱۳۳۲ که برای انحلال یا بقای مجلس شورایی ملی، دوره هفدهم، در سراسر ایران به آراء عمومی مراجعه شد، اینان بمقیاس وسیعی شرکت کردند و جز تعداد انگشت شمار، برای بقای آن رأی ندادند و چه دیدنی بود احساسات آنها در آنروز.

روز ۲۵ مرداد نیز، که شاه از ایران بیغداد رفته بود، اجتماعی از طرف چپگرایان در تازه میدان ترتیب یافت و در اینباب که او ملت را در حال جنگ با دولت جهانخواز انگلستان بی سرپرست گذاشته و رفته است مطالبی عنوان گردید. این آخرین

۱- یکی از این سخنرانان آقای غلامحسین صدرزاده بود که بعدها در پاریس ادامه تحصیل داده درجه کتری در رشته حقوق گرفت.

۲- این شخص بنام آقای رسول صمیمی نامیده می شد؛ او در اوایل زندگی از گماشتگان آقای وکیل الرعایا بود و ما در باره خود آقای وکیل در صفحه ۲۷۲ جلد اول سخن گفته ایم. بعدها، بویره در ایام بهم خوردن حکومت فرقه، او صاحب ثروت گشت و به رسول شاه معروف گردید. شهر بانی و ساواک و ارتش بخاطر طرفداریش از شاه به وی کمک کرده پشتیبانی می نمودند و او در زمره رجال شهر درآمده بود. بعد از آذر ۱۳۲۵ در خیابان و در روز روشن شخصی بنام «حسین جلالی» را که از اعضای فرقه بود و از زندان برای بازجویی به شهر بانی می بردند در ملاء عام و جلوی چشم پاسبانان با تیر زده کشته بود از اینرو مخالفانش او را قاتل می خواندند. برادران مقتول بعدها ماجری را بداد گستری کشیدند و قتل محرز گردید اما بر اثر توصیه ای که از نزدیکان در باره وکیل وقت اردبیل در مجلس شورایی شد آقای صمیمی از زندان آزاد گشت.



«جمعی از شهروندان در کنار صندوقی که برای موافقین با باقی ماندن دوره ۱۷ مجلس شورای ملی در «فراندم» گذاشته شده بود دیده می شوند»

گردهم آئی سیاسی مردم اردبیل در آندوره بود ریرا سه رور بعد و هعه ۲۸ مرداد اتفاق افتاد و برای ۲۵ سال امکان هرگونه بحث و فحص در مسائل مذکور در سراسر ایران و منجمله اردبیل از مردم گرفته شد.

آنچه در باب اجتماعات و میتینگهای مذکور می توان گفت اینست که نفس این گردآمدنها و سخنانی که در آنها گفته می شد در ازدیاد بینش سیاسی و اجتماعی مردم اثرات زیادی گذاشت و در ارواح خمود اهالی غیرمتحرک منطقه، حرکت و تکانی بوجود آورد. صد حیف که آنهایی که بعد از آن وقایع امکان سخن گفتن داشتند، جز تنی چند، از جمله عالم بزرگوار مرحوم حاج سید یونس یونسی<sup>۱</sup> قدمی در اینباره برنداشتند و بلکه چنانکه در گذشته ها عمل کرده بودند در بخواب کردن مردم نابخردانه همت گماشتند.

شاه در اواسط مرداد ۱۳۳۲ در اجرای نقشه های خویش، برای برانداختن دولت دکتر مصدق، بعنوان استراحت به نوشهر مازندران رفت و در آنجا حکمی بعنوان سرلشگر فضل الله

اردبیل و کودتای ۲۸  
مرداد ۱۳۳۲:

زاهدی صادر کرده او را نخست وزیر ایران نمود. این حکم چند روز بعد از صدور و شبانه

۱- وجود این مجتهد دورانیش بمنزله سپری برای درماندگان در مقابل ظلم و تعدی دستگاههای دولتی بود. او در ۲۳ مرداد ۱۳۵۳ بمرض سکتة قلبی در گذشت و در قبرستان شیخان قم دفن گردید.

بوسیلهٔ سرهنگ نصیری فرمانده گارد سلطنتی به دکتر مصدق ابلاغ گشت و چون بنظر مصدق این ابلاغ فاقد تشریفات قانونی بود و حکایت از توطئه‌ای علیه او می‌کرد از اینرو از پذیرفتن آن خودداری نمود و بدستور وی سرهنگ نصیری دستگیر و زندانی گردید.<sup>۱</sup> شاه چون چنین دید با یک هواپیمای اختصاصی از نوشهر به بغداد پرواز کرد و دو روز بعد به روم رفت.

این پرواز، که روزنامه‌های آنروز آنرا فرار خائنانه خواندند، روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ رخ داد و سبب تظاهرات طرفداران دکتر مصدق در تمام شهرهای ایران گردید. اینان از اینکه طومار سلطنت برچیده شده و امکان حکومت جمهوری در کشور فراهم گشته است پایکوبی و شادمانی می‌کردند و شاه را از اینکه در این موقعیت حساس، که ملت عموماً در مقابل دولت جهانخوار انگلستان قد علم کرده، تنها و بی‌سرپرست گذاشته است سرزنش نموده خائن می‌خواندند. شک نیست که پاره‌ای نیز از عاقبت امر نگران بودند و استعمار را بدین سادگی از سر این ملت و کشور دست بردار نمی‌پنداشتند و گویا پندار اینان درست از آب درآمد و استعمار جدید، یعنی دولت آمریکا نقشه‌ای را که برای جانشین کردن خود بجای انگلیس، جهت مکیدن شیرۀ حیات این ملت کشیده بود، بمرحلهٔ اجرا درآورد.

عامل اجرای این نقشه سرلشگر فضل‌الله زاهدی بود که حکم نخست‌وزیری را در جیب داشت و با راهنماییها و مساعدت‌هایی که آمریکائیه می‌نمودند مقدمات کار را فراهم می‌ساخت. او با پولی که آمریکا در اختیارش گذاشته بود برخی از بازیگران هزارچهره را اعم از روحانی و سیاسی، با خود دم‌ساز کرد و این کار در زمانی صورت گرفت که کسانی مانند مرحوم سید ابوالقاسم کاشانی مجتهد و سیاستمدار بزرگ آنروز، دکتر مظفر بقائی کرمانی، حائری یزدی، حسین مکی، سید شمس‌الدین قنات آبادی و برخی دیگر از یاران دیروز مصدق جدا گشته بمخالفت با وی برخاسته بودند. کسانی که بعضی از آنها مثل آقای شمس قنات آبادی بعدها از دستگاه سلطنت و حوزهٔ تشریفات

۱- سرهنگ نصیری پیاس این خلعت تا درجه ارتشیدی بالا رفت و بریاست سازمان معروف و مخوف ساواک رسید.

ملکه مادر شاه سر در آوردند.

زاهدی با بدست آوردن چند تانک و با استفاده از کامیونهای زباله جمع کنی شهرداری تهران، بگفته آزادیخواهان، گروهی از کسانی را، که ما در واقعه ۲۱ آذر ۲۵ اردیبهل از آنها یاد کرده ایم و نیز عده ای از زنان روسپی شهرنوی تهران را، سوار بر آنها کرده، با شعارهای زنده باد شاه و مرگ بر مصدق... بیکبار در خیابانها بحرکت درآورد و بدینوسیله با هوو جنجال آمدن شاه و سقوط مصدق را در شهر شایع کرد.

دکتر مصدق که به پشتیبانی ملت اطمینان داشت، حادثه را کم اهمیت پنداشت و از مقابله با آن خودداری نمود و با این تسامح خود عامل بارور شدن کودتا گردید. با اینحال بعد از وی کسانی درباره او نیز مطالبی گفتند و او را بهمکاری با آمریکا برای جلوگیری از رشد حزب توده و نفوذ روسها متهم کردند.

کودتاچیان با همین وضع بعضی از نقاط حساس، از جمله مرکز فرستنده رادیو هجوم آورده آنرا بی هیچ مقاومتی تصرف کردند و با پیامها و شعارهایی که از رادیو پخش نمودند بیکبار وضع را در همه کشور، منجمله اردیبهل دگرگون ساختند.

آنروز مصادف با روز شهادت «حضرت مسلم بن عقیل ع» در کوفه بود و در بعضی از میدانهای اردیبهل مراسم عزاداری و شبیه خوانی، در ساعات بعد از ظهر بر پا گشته بود. ساعت ۴ بعد از ظهر بود که گفته های رادیو تهران در اردیبهل پیچید و ناخودآگاه دعوتی از او باش، برای ریختن به خیابانها و ایجاد بلوا شد. لطفی که خدا در آنروزها با مردم این شهر کرد فرار جمعی از شاه دوستان بود که همواره برای بدست آوردن چنین فرصتهائی می گشتند. اینان که در صدر آنها سرهنگ معصومی نام رئیس شهربانی، آقای رسول صمیمی سردسته شاه پرستان و برخی از اعیان و ذوات الصدرها بودند، بعد از فرار شاه از ایران، از اردیبهل بروستاها یا تهران و تبریز گریختند و اگر آنروز در اردیبهل می بودند بلا تردید وضع ۲۱ آذر ۱۳۲۵ را بار دیگر در مقیاس وسیعتری در این شهر بوجود می آوردند و نفوس بیشتری را بخاک و خون می کشیدند. با اینحال جمع زیادی که دیروز با خون خود نوشته بودند «یا مرگ یا مصدق» در خیابان براه افتادند و با شعار «زنده باد شاهنشاه»، «مرگ بر



مصدق» بحرکت درآمدند.

عنایت دیگری نیز خداوند در آنروز با مردم این شهر نمود و آن فرماندهی افسر شریف و انسان نجیبی بنام «سرتیپ منوچهر رکنی» برپادگان این ولایت بود. او که از سلاله قاجار و مرد تحصیلکرده‌ای بود از نجابت ذاتی قابل تمجیدی بهره داشت و راضی به رنجه و آزار کسی نبود. وی در این واقعه بجای خوشخدمتی و خودنمائیهای ناصواب، که علی القاعده خاص اغلب دارندگان چنین مقامات است، اقدام بتأمین رفاه مردم نمود و بلافاصله با اعلام حکومت نظامی از تعدی و تجاوز او باش جلوگیری کرد.

فرماندار نظامی بموجب ماده ۵ قانون مخصوص خود، تنی چند از کسانی را که ممکن بود مورد اذیت و آزار از طرف شاهدوستان قرار گیرند، احضار کرده بازداشت نمود و با این عمل آنها را از شر آشوبگران نجات داد و بر در خانه برخی از آنان، برای جلوگیری از هجوم و تعدی مخالفان، سر بازانی را پیاسداری گماشت.

دو روز بعد هنگامیکه شاه پرستان فراری که بین روزهای ۲۵ و ۲۸ مرداد هریک بگوشه‌ای گریخته بودند با قصد انتقام بشهر بازگشتند آنها را در بند قانون و در زندان حکومت نظامی دیدند و بدینجهت بر آنها دستی نیافتند.

حکومت نظامی یکهفته ادامه یافت و پس از آنکه کارها اندکی رو براه گشت روز پنجشنبه پنجم شهریور ماه برچیده شد. دستگیر شدگان با پرونده‌های مربوطه بداد گستری تحویل گشتند و با توجه باینکه از لحاظ قوانین مملکتی جرمی نداشتند آزاد گردیدند. با اینحال باز ماجراجویان دست از کارهای خود برنداشتند و بوسیله رئیس شهر بانی، که از کهنه «آژان» های چاله میدان تهران بود و هم‌دستی برخی از افسران و بازیگران ناجوانمرد محلی و پشتیبانی وکیل اردبیل در مجلس شورایملی، شروع به پرونده سازی علیه دیگران نمودند و گرفتاریهایی برای بعضی از میهن دوستان و آزادیخواهان فراهم ساختند.

اینان از این مزاحمتها، که منجر به سرگردانی و جلای وطن جمعی از آنها گردید، خود نیز طرفی نبستند و علاوه بر ندامت سنگین وجدان، باقی عمر را نیز با مذلت روحی و سرافکنندگی اجتماعی بسر کردند و خود سرمشقی برای دیگران گشتند. از آن بعد

اردبیل نیز، مثل نقاط دیگر ایران، در ظلمت شدید اختناق و استبداد فرو رفت و با تسلطی که دستگاه‌های امنیتی، بویژه ساواک، بر همهٔ شئون و ارکان اجتماعی در این خطه یافت کسی رایاری اظهار نظری در امور و یا حرکتی در طریق آزادی باقی نماند و این کار ربع قرن ادامه یافت.

سفرهای شاه در ۲۵ سال بعد از مرداد ۱۳۳۲ شاه سه بار دیگر با ردبیل سفر نمود یکی آخر سلطنتش با ردبیل: در مرداد ماه ۱۳۳۳، دیگری در مهرماه ۱۳۴۱ و سومی در شهریور ۱۳۵۵ خورشیدی.

سفر اول یکسال پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ صورت گرفت. در این سفر شاه حوالی غروب روز شنبه دوم مرداد ۱۳۳۳ از راه تبریز وارد اردبیل شد. مردم اردبیل و خوانین ایلات مسیر شاه، از نیرتانه‌مین بالغ بر ۲۰ طاق نصرت زده با هلله و شادی از ورود وی استقبال نمودند. اولین دستهٔ مستقبلین روحانیان، تجار، روزنامه‌نگاران، مالکان و معتمدین شهر بودند که در کنار طاق نصرتی که در مقابل پل الماس زده شده بود ایستاده بودند. شاه در آنجا پیاده شد و پس از اظهار امتنان از خیر مقدمهائی که گفته شد بسمت شهر حرکت نمود. از محل پل شام اسبی تا شهر نیز سربازان، دانش آموزان و طبقات مختلف صف کشیده اظهار شور و شوق می نمودند.

شاه در عمارت فرمانداری اقامت نمود و ۱۸ نفر از ملتزمین رکاب نیز در آنجا ماندند ولی بقیهٔ همراهان را در مسافرخانه‌ها و عمارت شهرداری جا دادند و گروهی را نیز دو نفر سه نفر در خانه‌های آقایان حاج جواد مجتهدزاده، حسنعلی خان امیری، هاشمخان و کیلی، رضا کتابچی، اسحق وها بزاده، نقی خان و کیلی و دکتر علوی پذیرائی کردند.

شاه در این سفر از بیمارستان‌های شیرو خورشید سرخ و بوعلی و سر بازخانه دیدن کرد. طبقات مردم را بحضور پذیرفت. برنامهٔ عملیات و ورزشکاران را در محوطه دبیرستان صفوی تماشا نمود و شب دوم نیز در شب نشینی یکساعته ادارهٔ فرهنگ در دبیرستان صفوی شرکت کرد و ساعت ۹ صبح روز دوشنبه ۴ مرداد پس از بازدید از بقعهٔ شیخ

صفی‌الدین از طریق آستارا عازم گیلان شد.

سفر دوم او بعد از واقعه معروف «انقلاب سفید» بود که در روزنامه‌ها و رسانه‌های خبری، از قول خود وی همواره از آن بنام «انقلاب شاه و مردم» یاد می‌شد. سفر شاه زمینی و از راه تبریز و سراب اتفاق افتاد. او روز جمعه ۱۳ مهرماه ساعت ۴/۳۰ بعد از ظهر از سراب حرکت کرد و ساعت ۶ وارد اردبیل گردید. مراسم استقبال از قریه‌ی شام اسبی آغاز شد و شاه برای اصفا خیرمقدم علما و روحانیان پیاده گردید. آنگاه از جلوی صفوف قضات، بازرگانان، پیشه‌وران، اصناف، فرهنگیان، معتمدان شهر، انجمن شهرداری گذشت و در جلوی صف انجمن، از وضع شهر سوآلاتی نمود.

آنچه در این استقبال قابل توجه بود شرکت دل شکسته مالکان بود. اینان که طبقه خاص و ممتازی در جامعه بودند و در چنین مراسمی در صدر صفها قرار داشتند این بار به طرز بی‌رونق و غضب کرده شده‌ای ایستاده بودند زیرا از اقدامات شاه در مورد تقسیم املاک زراعتی بین زارعان، دلخوش نبودند و شاه نیز با پیش کشیدن مظالم ارباب و رعیتی نمی‌توانست نسبت به آنها «دارای لطف و مرحمت سابق» باشد.

شاه از آنجا تا شهر را در «اتومبیل» رو بازی نشست و به احساسات استقبال کنندگان، که در مسیر او بطرز چشمگیری اجتماع کرده بودند، جواب داد و با تکان دادن دست و گاهی با برخاستن از جای خود بآنان «ابراز تفقد» نمود. مردم خواهان آن بودند که شاه برای آنان سخنرانی کند ولی رئیس تشریفات در بار اعلام داشت که این کار فردا صورت خواهد گرفت.

شاه ساعتی در استراحتگاهش توقف نمود. آنگاه برای دیدن چند برنامه هنری به دبیرستان پهلوی رفت. مردم در خیابانهای مسیر او ایستاده بودند و تا پایان برنامه‌ها همچنان با شعارهای گوناگون «ابراز احساسات» می‌کردند و وقتی شاه بقصد مراجعت با استراحتگاهش دبیرستان را ترک نمود از شدت احساسات مردم تحت تأثیر قرار گرفت و پای پیاده این راه را طی کرد.

او روز شنبه ۱۴ مهرماه به قریه نیار، در سه کیلومتری شمال شرقی شهر، رفت و با

تشریفات خاصی اسناد مالکیت ۴۵۵ روستائی را بآنان اعطا کرد. آنگاه در اجتماع بزرگی از شهروندان، که روزنامه اطلاعات، دهسال بعد یعنی در ۳۰ دیماه ۱۳۵۱ در یکی از صفحات داخلی تعداد آنها را پنجاه هزار نفر نوشته است، شرکت نمود و با تأثر از شدت احساسات آنها، با لحن هیجان انگیزی گفت: «مردم شریف و قهرمان اردبیل! کیست که در برابر اینهمه احساسات وطن پرستی شما تحت تأثیر قرار نگیرد.» و در این گفته حق با او بود زیرا بگفته شاهدان عینی اردبیلیان آنقدر احساسات نشان دادند که مأموران انتظامی از «کنترل» آنها عاجز ماندند و آنها «اتومبیل» شاه را در میان گرفته قصد داشتند آنرا با دست خود بلند نمایند. و شاید بدینجهت بود که او گفت «اینک قلب من و شما بیک آهنگ می زند» و بعد مثل همه صاحبان قدرت که وعده هائی ب مردم می دهند اشاره بوضع شهر نموده اضافه کرد که «می بینم شهر شما خیلی پیشرفت کرده» ولی بلافاصله متوجه غیر واقعی بودن این گفتار شد و برای تصحیح گفته خود افزود «اما این اندازه کافی نیست و این شهر باید صد برابر این پیشرفت کند»<sup>۱</sup>.

توجه بکلمه صد در گفتار شاه نشانگر این واقعیت بود که تا آن تاریخ و حتی تا این زمان که ما این مجموعه را گرد می آوریم از طرف دولتها قدم مؤثری در پیشرفت اساسی این منطقه برداشته نشده و از میلیاردها میلیارد ریال وجوهی که بعنوان برنامه های پنجساله در کشور ما خرج گردیده کوچکترین قسمتی در این ولایت بمصرف نرسیده است و گوئی دولتها اردبیل را جزو ایران نمی دانستند.

برای نمونه از قول یکی از مهندسان باشخصیت شهر ما<sup>۲</sup> که در وزارت راه صاحب مقام فنی و اداری بود، می آوریم که گفت در یکی از برنامه های پنجساله اعتباری بمبلغ ششصد میلیون ریال برای احداث جاده کمر بندی دور سبلان منظور گشته بود ولی وقتی جهت اجرای طرحی در منطقه دیگری در جنوب شرق ایران پولی لازم شد احداث جاده

۱- روزنامه اطلاعات تهران بتاريخ ۳۰ دیماه ۱۳۵۱ (صفحه داخلی این شماره از روزنامه که این قسمت از سخنان شاه در آن نوشته شده فقط تاریخ دارد و شماره صفحه هم ندارد).

۲- آقای مهندس خسرو حبیبی فرزند مرحوم آقاخان حبیبی که ما در جلد اول صفحه ۲۴۱ و ۲۴۳ راجع بایشان مطالبی نوشته ایم.

مذکور را، که از تصویب نیز گذشته بود، حذف کرده اعتبار آنرا بدان منطقه انتقال دادند. همچنین از آخرین وکیل اردبیل در مجلس شورایی دوران سلطنت شنیده ایم که هنگام طرح برنامه ششم عمرانی در حضور نخست وزیر وقت ایران، وقتی نوبت به طرح ایجاد شهرک جهانگردان در «سرعین» رسید، آقای امیرعباس هویدا نخست وزیر بشدت با آن مخالفت کرد و مبلغی را که برای اجرای آن منظور گشته بود حذف نمود.<sup>۱</sup>

باری مسئله بیکاری عده زیادی از جوانان و مردان اردبیل نیز «بعرض شاه» رسیده بود و این بود که او در آن سخنرانی اشاره بدین مطلب نمود و گفت «برنامه هائی در پیش است که اغلب آنها بدست خود شما انجام خواهد گرفت».

شاه در آن روز لوله کشی آب آشامیدنی شهر را که در مراحل اولیه خود بود افتتاح کرد و مسئول اجرای این طرح وعده داد که از فردای آنروز برنامه انشعاب به خانه ها را آغاز خواهد کرد.

آقای حسن ارسنجانی وزیر کشاورزی که طراح برنامه اصلاحات ارضی و تقسیم املاک زراعی بین دهقانان بود، در اینبار گزارشی از وضع کشاورزی منطقه ایراد نمود و ضمن اشاره بمنابع تأمین آب زراعتی، از دریاچه «نوئور» سخن بمیان آورده گفت که اگر با تأمین و صرف یک میلیون تومان اعتبار، دیواره این دریاچه را ۲ یا ۳ متر بالا ببریم می توان پنجهزار هکتار اراضی زراعی را در اطراف آن آبیاری کرد. مطلبی که هرگز جامه عمل بخود نپوشید و چنانکه در مبحث کشاورزی آورده ایم این دریاچه هنوز هم بهمان وضع سابق باقی می باشد.

آخرین سفر شاه باردبیل روز دوم شهریور ۱۳۵۵ و باتفاق همسرش بانو «فرح دیبا» صورت گرفت و در مجموع حدود ۶ ساعت طول کشید. او مقارن ظهر همانروز با «هلیکوپتر» وارد اردبیل شد و حوالی ساعت ۵/۳۰ بعد از ظهر با همان وسیله به تبریز بازگشت.

در این فاصله او از «انستیتوی تهیه بذر چغندر» دیدن کرد و در آنجا گزارش وزیر

۱- گوینده این مطلب خانم لطیفه وحیدی آخرین وکیل اردبیل در دوران قبل از انقلاب در مجلس شورایی بود.

کشاورزی را در باب ظرفیت کارخانه تهیه بذر، که روزانه ۵۰ تن بود، استماع نمود و از اینکه در اردیبهل سالانه ۱۵ هزار تن بذر «مونوژن» تولید و صادر می شود اظهار رضایت کرد.

در باب سد و تأمین آب مورد نیاز کشاورزی نیز تقاضائی از وی شد و شاه در اینباره بوزیر کشاورزی دستور بررسی داد. او از بیمارستان شیروخورشید سرخ اردیبهل دیدن کرد و ناهار را در آنجا صرف نمود و از اعضای انجمن شهر که بدیدنش آمده بودند از وضع شهر و از اینکه آیا طرحی برای ایجاد تفرجگاهی در دریاچه «شورابیل» برای مردم دارند سوالآتی کرد و آنان چنانکه رسم است جواب مثبت دادند. شاه از جمعیت شهر پرسید و وقتی تعداد ۱۵۰ هزار را در مورد شهروندان اردیبهل شنید تعجب کرده گفت دهسال پیش سکنه اردیبهل ۹۰ هزار نفر بود و مهاجرت از روستاها تعداد آنها را اینچنین بالا برده است. شاه از وضع کار و کارگران سوال کرد و در جواب شنید که در این شهر ۹ هزار نفر کارگر وجود دارد و همه مشغول بکاری باشند. دبیر حزب رستاخیز در اردیبهل نیز در جواب سوال شاه از فعال بودن ۳۱۰ کانون حزبی در این منطقه سخن گفت و او را از حیث گسترش حوزه های حزبی ممنون ساخت.

او بعد از ظهر آتروز از بقعه شیخ صفی الدین دیدن کرد و در آنجا برای پیدا کردن محل دفن شهدای چالدران اظهار علاقه نمود و در قسمت آخر برنامه، بیمارستان خصوصی صفوی را، که یکی از پزشکان اردیبهلی با استفاده از اعتبارات دولتی بوجود آورده بود، افتتاح کرد و از آنجا عازم مراجعت گردید.

در تمام این مراسم شهروندان اردیبهل در مسیر شاه و فرح اجتماع کرده بشدت ابراز احساسات می نمودند و آن فرمایش حضرت امیر مؤمنان علی بن ابیطالب را تحقق می بخشیدند که فرمود اکثریت مردم هر جامعه «همج الرعاع» هستند یعنی مثل پشه می مانند که حرکت آنها تابع جریان باد است. آتروز باد بسوی شاه می وزید و سکنه اردیبهل را، مثل همه جای ایران بسوی او سوق می داد. دو سال بعد که جهت باد عوض شده بود مسیر آنها نیز دگرگون گشته بود و کسانی که دیروز می خواستند «اتومبیل» شاه را با دست بردارند امروز مجسمه سیمانی او را نیز قطعه قطعه کرده این کار را ارج بیشتری

می‌نهادند.

سخن ما در آن نیست که چرا آنروز آنچنان و بفاصله بسیار کوتاهی اینچنین می‌کردند بلکه هشدار به دولتمردان است که اگر در تربیت افراد جامعه نکوشند و آنها را بواقعیات امور آگاه نسازند مبادا صاحبان اغراضی پدید آیند و با تحریک احساسات آنها، بجای آنکه پشه‌ها را در نسیم فرحبخشی بحرکت در آورند هرآینه مسیر آنها را در باد سموم و سوزانی قرار دهند و بدینگونه اساس جامعه و ملیت و نهادهای آنرا متزلزل گردانند و خدا نکند که چنین روزی پیش آید.

رعایت ترتیب تاریخی مطالب ما را بانقلاب بزرگ سال ۱۳۵۷ در ایران می‌رساند انقلابی که به حکومت سلطنتی دو هزار و پانصد ساله در ایران پایان داد و در جریان خود در اردبیل نیز وقایعی را پیش آورد. این وقایع موضوع گفتار دیگری است که بخواست خدا در جلد چهارم کتاب می‌آوریم و برای این کار از خدای بزرگ بقای عمر و عنایت و توفیق می‌خواهیم و اینک در گفتارهای دیگر بذکر دیگر مسائل « اردبیل در گذرگاه تاریخ » می‌پردازیم.

# گفتار دوازدهم

## فرهنگ و معارف در تاریخ اردبیل

یکبارهم در مجلدات پیشین این کتاب عنوان کرده ایم که نقص کار تاریخنویسی در گذشته این بوده است که مورخان غالباً در آثار خود امرا و حکام، یا شاهان و قدرتمندان را در مرکز دایره جوامع گذاشته سرگذشت، آنها را موضوع اساسی نوشته های خود منظور می داشتند بدون آنکه خود توده هارا، که اصیل ترین موضوع تاریخ است، مورد عنایت قرار دهند و شرح حال و خصوصیات و کیفیات زندگی مادی و معنوی مردم را برشته تحریر درآورند.

در نتیجه بجای آنکه خواننده امروزی کتابهای تاریخ، مثلاً از وضع طبقاتی مردم عهد غزنوی، طرز معیشت، نحوه تعلیم و تربیت، مبانی دینی، کیفیت شغلی، اوضاع اقتصادی، اخلاقی، هنر، صنعت، سنن و طرز مراودات میلیونها مردمی که در قلمرو آن دولت، در آن زمان زندگی می کردند، آگاهی یابد و با سنجیدن آنها با حالات مشابه ایرانیان عهد سامانی و سلجوقی، و دوره های قبل و بعد آنها، واقعیت حکومت غزنوی و اثر آنها در نهادهای جامعه آنروزی دریابد، از نوشته های مورخان بیش از همه می تواند سلطان محمود و سلطان مسعود و محمد... را بشناسد و از فتح «سومنات» یا شکست «دندانقان»، آنها در حدیکه مورخان بمقتضای حال و احوال و زمان نوشته اند، آگاه گردد و چنین در ذهن خود جای دهد که چون محمود فاتح سومنات بوده است پادشاه



خوب و باارزشی بحساب می آمده است و برعکس آنکه در دندانقان شکست خورده سلطان خیره سر و نادان یا عاجز و درمانده ای بوده است.

طبیعی است که هر یک از خوانندگان نیز، متناسب با زمینه ذهنی خود، از این نوشته ها برداشتهائی می نمایند. برخی از اینکه نادرشاه مان رفته هندوستان را فتح کرده است احساس غرور و افتخار می کنند. و بعضی از اینکه چنگیزخانی آمده شهرهای ما را با خاک یکسان کرده، هم میهنان ما را کشتار نموده است خود را با حقارت و زبونی زجرآوری مواجه می بینند.

اینها بجای خود محفوظ، ولی باید قبول کرد که تاریخ در مفهوم خاص خود عبارت از ثبت و ضبط وقایع گذشته انسانها و آگاه ساختن آیندگان از احوال پیشینیان است و بدینجهت است که ما در مجلد دوم این کتاب همت بر آن گماشتیم که از کیفیات زندگی مردمی که در جامعه اردبیل می زیسته اند، تا حدیکه میسر بود، مطالبی عنوان کنیم و بآیندگان بگوئیم که اجداد ما در روابط اجتماعی خود، در جشن و سوگواری، در مسائل دینی و ملی... چه رسومی داشته اند و یا در امور اقتصادی و هنری چه روشی پیش می گرفته اند. اگر مریض می شدند چه می کردند و اگر فرزند بدنیامی آوردند چگونه به تربیت اوقیام می نمودند و...

در ادامه این طریق است که در این گفتار نیز سخن از فرهنگ و معارف در تاریخ اردبیل پیش می آوریم و چگونه اجرای تعلیم و تربیت را در ادوار گذشته این ولایت، تا آنجا که ممکن باشد، با خوانندگان گرامی در میان می گذاریم.

## فصل اول

### تعلیم و تربیت در اردبیل

با توجه بمطالب فوق می توان گفت این امر اختصاص با اردبیل تاریخچه تعلیم و تربیت: ندارد که در باره گذشته تعلیم و تربیت آن مدارک و مآخذ روشن و مضبوطی در دست نباشد. بلکه در اکثریت قریب باتفاق بلاد دیگر نیز، علیرغم جنگها و کشتارها، که بیان آنها وجهه همت مورخان بوده است، نوشته ها و آثاری از این حیث موجود نمی باشد و امریکه آگاهی از آن، از لحاظ رشد فکری و علمی انسان در کمال اهمیت بوده است، از این رهگذر در حد اعلای اجمال و بی اطلاعی قرار گرفته است.

آنچه مسلم است اینست که تعلیم و تربیت از لحاظ تاریخ، با پیدایش خود بشر و زندگی او در «کلان» های اولیه یکسان بوده است و بدون تردید از روزیکه انسان در روی زمین پیدا شده و زاد و ولد نموده است تعلیم و تربیت نیز آغاز گشته است. با این تفاوت که با وجود وحدت هدف، محتوای این دو کلمه، در هر دوره ای با دوره های دیگر متفاوت بوده و آنچه که در زمان ما از آن مستفاد می شود با آنچه که مثلاً در عهد پیشین معمول بوده است فرق بس زیادی داشته است.

برای توضیح بیشتر لازم است یادآور شویم که بطور کلی مراد از تعلیم یاد دادن دانسته ها و انتقال اطلاعات یک فرد یا یک نسل و نسلها، با افراد و نسلهای دیگر و مقصود از تربیت آماده کردن روح و جسم انسان برای نیک بودن و بهتر زیستن است. در عهد ما دامنه امور و حیطه دانستهها بسیار زیاد است از اینرو هدف تعلیم علاوه بر آموختن خواندن و نوشتن، که بعنوان وسیله تلقی می شود، یاد دادن علوم و فنون گوناگون می باشد ولی در گذشته قلمرو آن محدود بود و بویژه در جامعه های اولیه، اختصاص به نحوه شکار و ایجاد پناهگاه و نظایر آنها داشت.

بهمانگونه تربیت نیز در آن دوره ها توجه به آماده ساختن افراد برای زندگی در غارها

وزیر تخته سنگها، طرز برخورد با خودی و بیگانه... داشته ولی در عصر ما انطباق با اصول زندگی در اجتماعات پیشرفته، قبول «تکنولوژی» جدید، که ارزشهای جدیدی در پرورش پیش آورده، سازش با شرایط طبیعی نوینی که علم در فضای کیهانی برای آدمی کشف کرده و نظایر آنها، مورد توجه قرار گرفته است.

شک نیست وقتی که هدف مشخص و محتوای آن محدود باشد محیط عملکرد نیز متناسب با آن می گردد ولی در شرایط کنونی جهان، دستگاههایی که وظیفه انتقال معلومات و اطلاعات بنسل جوان و آماده ساختن آنها را برای زندگی بهتری برعهده دارند باید خیلی وسیعتر و مجهزتر از دوره های پیشین عمل کنند و هر چه زمان پیش برود و علوم توسعه یابد باید بر وسعت آنها نیز افزوده شود.

علمای تعلیم و تربیت بطور کلی آموزش و پرورش را بر دو طریق می دانند و بنامهای مستقیم و غیرمستقیم نامگذاری می کنند و چنین می گویند که در روش غیرمستقیم، یاددهنده و یادگیرنده قصد و اراده ای از پیش برای این کار ندارند و امر تعلیم و تربیت ناخودآگاه و خودبخود صورت می گیرد در حالیکه در روش مستقیم عکس آنست و این کار با تصمیم و نیت قبلی بجا می آید.

در توجیه این دور روش یادآور می شویم که در اوان کودکی وقتی بچه ای پشت سر مادر، یا پدر و یا هر بزرگتر از خودی که با آنها زندگی می کند، می رود و حرکات و افعال آنها را می بیند خودبخود و بدون آنکه قصد و اراده ای داشته باشد آنها را فرا می گیرد و مثلاً در می یابد که لیوان برای خوردن آب، قاشق جهت خوردن غذا، دوشک برای زیر انداختن و بالش جهت زیر سر گذاشتن است. وقتی هوا سرد می شود باید آدمی با لباس های مناسبتر خود را محافظت نماید و اگر گرم شود طریق عکس در پیش گیرد. تن خود را گاه و بیگاه بشوید و از آلوده شده بکثافت احترامز نماید. و این همان تعلیم و تربیت غیرمستقیم است که طفل بدون قصد و اراده آنها را فرا می گیرد و مادر و مربی نیز، هنگامیکه این اعمال را بجا می آورند چه بسا عزم و اراده ای برای یاد دادن آنها بطفل خود ندارند، بلکه کارهای روزمره خود را انجام می دهند. النهایه این کارها، مثل نقشی در ذهن طفل منعکس می شود و ناخودآگاه بصورت آنچه که منظور تعلیم و تربیت

است بدو انتقال می یابد.

ولی همیشه یاددادنها چنین نیست و در مواردی پدر و مادر، یا معلم و مربی، با اراده و قصد قبلی، مطالبی را بفرزندان می آموزند و اینان نیز بقصد فرا گرفتن آنها را می پذیرند. این قسم دوم است که کم کم برای انجامش مکتب و مدرسه، بمفهوم عام کلمه، پیدا شده و بتدریج بصورت مدارس و دانشگاههای امروزی در آمده است.

طبیعی است که تعلیم و تربیت جوانان در اردبیل نیز چنین بوده و از دوره های اولیه تاریخ پیدایش جامعه بشری در آن خطه، بنحومذکور صورت گرفته است. با اینحال تاریخ تشکیل اولین دستگاهی، که خارج از خانه، امر تعلیم و تربیت جوانان را در این سرزمین برعهده گرفته باشد، روشن نیست و گمان نمی رود که در دیگر بلاد و شهرهای قدیم کشور ما نیز این امر مشخص باشد. بویژه آنکه با تقسیم اعضای جوامع به طبقات مختلف، تعلیم و تربیت در مکتب و مدرسه نیز خاص طبقه های مشخصی بنام اشراف و روحانیان بوده است و جای تأسف است که از خود آنها هم اطلاعات روشنی در باب زمان و مکان و کمیّت و کیفیت مؤسسات آموزشی و پرورشی، لااقل در باره اردبیل، باقی نمانده است.

### مبحث اول - تعلیم و تربیت قدیم

بطوریکه در مجلدات پیشین این کتاب آورده ایم، در حوزه اردبیل، ناحیه مغان قبل از پیدایش زردشت مرکز تربیت قدّیسن و علمای آئین اورمزد پرستی بوده و بعد از ظهور وی نیز قرنهای کانون علوم دینی گشته است.<sup>۱</sup> ناگفته پیداست که در آن دوره ها علوم رایج بیشتر مربوط باحکام دین بوده و آموختن آنها بصورت واجبات و محرّمات دینی صورت می گرفته است. و لذا این علما و موبدان دینی بوده اند که آداب و دانشهای مرسوم را بدیگران می آموختند و وظیفه معلمان و مربیان را برعهده می گرفتند.

۱- اردبیل در گذرگاه تاریخ جلد اول، صفحه ۱۸. و صفحه ۶۹.

با آنکه باستناد مدارک متقن تاریخی در وجود چنین مرکزی در آن خطه، یعنی ناحیهٔ مغان تردید نیست مع الاسف از تشکیلات آن و نحوهٔ آموزش و پرورش در آنجا هیچگونه اطلاعی در دست نمی‌باشد و یا نگارنده در جستجوی خود برای یافتن آنها ناکام مانده است. و لذا آدمی از راه حدس و گمان می‌تواند بگوید که در آنجا، مغان یا موبدان بزرگ بعنوان معلم و مربی اصول دین و چگونگی نشر و تبلیغ احکام و بحث و مجادله با مخالفان را، بکسانی که قصد ورود در سلک مبلغین دینی داشته آمادهٔ خدمت در رشتهٔ روحانیت بوده‌اند، تعلیم می‌دادند.

بر اثر فقدان مدارک و نقص اطلاعات در باب تعلیم و تربیت قبل از اسلام، باید از ورود در آن مبحث از خوانندگان کتاب پوزش بخواهیم و یادآور شویم که بعد از حملهٔ اعراب باذربایجان، و تسلط آنان بر اردبیل، امر تعلیم و تربیت مختص بمسائل اسلامی گردید و یاد دادن قرآن و احکام دین وجههٔ همت مربیان قرار گرفت.

شک نیست که این کار ابتدا می‌بایست بوسیلهٔ معلمان و مربیان عرب صورت گیرد زیرا ایرانیان تازه بدان آئین گرویده و هنوز آنرا بدرستی نمی‌شناختند و اطلاعات کافی دربارهٔ اصول و فروع آن نداشتند.

در گفتارهای پیشین گفته‌ایم که خلفای صدر اسلام، بهمراه سرداران جنگی، کسانی را نیز بمتصرفات خود می‌فرستادند و با مساعدتهائی که از محل بیت‌المال بآنان می‌کردند، آنها را وادار بتعلیم قرائت قرآن بساکنان نقاط مفتوحه می‌نمودند و احکام اسلامی را بآنان می‌آموختند و این اشخاص در آنزمان به «اهل عطا» معروف بودند.<sup>۱</sup>

می‌توان گفت که مأموریت اهل عطای عرب موقتی بود و کم‌کم که دانشمندانی از اهالی نقاط متصرفی، اصول و احکام را فرا می‌گرفتند و مقررات اسلامی را در می‌یافتند خود جانشین آنها می‌شدند و در مکتبهائی، که غالباً در مساجد برپا می‌کردند، بامر تعلیم و تربیت دیگران قیام و اقدام می‌نمودند و یا در منبرها و

مجالس، احکام دین را بمردم یاد می دادند.

از فحوای تاریخ چنین برمی آید که این کار در اردبیل بزودی معمول گشت و رشد و توسعه یافت و دانشمندی برای تعلیم علوم اسلامی تربیت گردید. زیرا اردبیل در آنعهد مرکز آذربایجان بود و آشنا ساختن تازه مسلمانان نقاط دیگر، بویژه در قفقاز و ماورای آن، بوسیله کسانی که با آنان همزبان نیز بودند، سازگارتر می نمود.

ما در همان سده های اولیه اسلام بنام دانشمندی از اردبیل برمی خوریم که نه تنها در محدوده آذربایجان نشر علم و دانش می نموده اند بلکه برخی از آنان، مثل «ابوجعفر بن محمد الاردبیلی» از حافظان بنام قرآن در مرکز خلافت اسلامی بوده اند و یا بزرگانی مثل «ابوالحسین یعقوب بن موسی الاردبیلی» در قرن سوم هجری از دانشمندان و معلمان بزرگ اسلامی بغداد بشمار می آمده اند.<sup>۱</sup>

مدتهای مدید کار مکاتب اولیه اسلامی تعلیم احکام و مسائل دینی بود ولی بتدریج که اصول و احکام دین در جوامع متصرفی استقرار و گسترش یافت و تعالیم اسلامی جانشین معتقدات پیشین گردید کم کم تدریس مطالب دیگر نیز پیش آمد و مباحثی از منطق و عقاید فلسفی، ریاضی، طبیعی، طب و نجوم و نظایر آنها عنوان شد. مدارس از حیث مواد تعلیم غنی تر گشت و با پیشرفت زمان تحولات چشمگیری در آنها بعمل آمد.

آنچه در کتابهای تاریخ در باب مدارس قدیم این شهر بچشم می خورد حکایت از آن دارد که اردبیل در دوره های بعد نیز از مراکز مهم تعلیم علوم قدیمه بوده و مخصوصاً در زمان شیخ صفی الدین و فرزندانش رونق زیادی داشته است.

ما در مجلد اول ضمن بیان حالات شیخ صفی الدین آورده ایم که او علاوه بر فقه و علوم دینی، در خانقاه خود برای شاگردانش قرآن تفسیر می کرد و از ادب فارسی بهره کافی داشت.<sup>۲</sup> فرزندش شیخ صدرالدین موسی نیز مثل پدر بود و حوزه درسی وسیعی، در مدرسی که کنار آرامگاه شیخ صفی ساخته بود، بوجود آورد.

۱- کتاب بحرالانساب قاضی ابی سعید. چاپ بیروت. ۱۹۱۲. ص ۲۵.

۲- اردبیل در گذرگاه تاریخ جلد اول. صفحه ۶۶.

مؤلف کتاب عالم آرای عباسی می نویسد که «میرسید حسین جبلعاملی»، نوه دختری خاتم المجتهدین «شیخ علی عبدالعالی» در زمان شاه طهماسب در دارالارشاد اردبیل بتدریس و شیخ الاسلامی قیام داشت. یا «دائرة المعارف جغرافیائی جهان» از یک مدرسه بسیار عالی در اردبیل و یک کتابخانه پر از کتابهای خطی در آنجا سخن می گوید. چنانکه دائرة المعارف «بریتانیکا» نیز بوجود مدارس عالی در آن اشاره می نماید.

بهرحال در باب تعلیم و تربیت در قدیم می توان از دو جهت  
برنامه های تحصیلات مطالعه نمود یکی ماده و موضوع مطالب درسی و دیگری  
صورت و کیفیت تدریس آنها.

از حیث اول بهترین مدرک، گفته های خواجه نصیرالدین طوسی در اخلاق ناصری است. او که در ۶۳۳ هجری، یعنی ۷۶۵ سال پیش از تاریخی که ما این مجموعه را گرد می آوریم، کتاب خود را تألیف کرده است هدف تعلیم و تربیت را سعادت مند ساختن انسانها می داند و وسیله رسیدن باین سعادت را چهار فضیلت «حکمت، شجاعت، عفت و عدالت» قلمداد می کند و برای هر یک از آنها تعاریف و اقسامی می شمارد که چون جای بیان آنها در این کتاب نیست از آوردن آنها صرف نظر می کنیم و بدین نکته اجمالاً اشاره می نمائیم که سعادت در نظر او، و طبعاً در عهد و زمان او، بر سه قسم عنوان می شده است: نفسانی، بدنی و مدنی. و هر یک از آنها وسیله ای داشته است که خواجه نصیر در باب اول کتاب خود تحت عنوان «تهذیب اخلاق» بتفصیل از آنها سخن گفته است و حاصل آن اینست که برای نیل بسعادت نفسانی، آدمی باید تهذیب اخلاق، منطق، ریاضی، طبیعی و الهی بخواند. برای سعادت بدنی باید طب و بهداشت و معالجه و نجوم را یاد بگیرد. و در راه رسیدن بسعادت مدنی باید علوم شرعی یعنی فقه، کلام، اخبار، قرآن و تفسیر را بداند.

این دانشمندان علاوه بر مطالب فوق معتقد است که انسان باید علوم ظاهری مثل ادب، نحو، بلاغت، کتابت، حساب، مساحت، و استیفا را نیز فرا بگیرد.  
گرچه دانشمندان بزرگ اخلاق ناصری را از جهات مختلف مورد توجه و بررسی

قرار داده و مثلاً «پلسنر Plessner» خاورشناس آلمانی آنرا نمونه کامل و قطعی یک کتاب علم الاقتصاد در تمام عالم اسلامی می داند<sup>۱</sup> ولی ما از دیدگاه تعلیم و تربیت می توانیم یک برنامه وسیع و مفصلی در آن ملاحظه کنیم و توجه گذشتگان را به دقایق ظریف و برنامه های مشروح علوم و فنون گوناگون، درخور تمجید بدانیم.

اما از حیث صورت و کیفیت تعلیم و تربیت، می توان گفت که مدارج تحصیل، قبل از رواج آموزش و پرورش جدید، چهار دوره مشخص داشت و اگر درست بررسی کنیم انطباق آنها را با دوره های تعلیماتی مدارس فعلی در می یابیم و این دوره ها همان است که بعنوان کودکستان، دبستان، دبیرستان و دانشگاه آنها را از یکدیگر ممتاز می شناسیم.

در اردبیل، در قرون گذشته، اولین دوره تحصیلات با کودکستان آغاز می گشت. کودکستانهای آنروز بصورت مکتبخانه های کوچکی بود که زنهای عالمه و عاقله ای بنام «آخوند باجی» آنها را تأسیس و اداره می کردند.

دوره کودکستان  
در تعلیم و تربیت  
قدیم اردبیل:

لازم است یادآور شویم که در آن دوره کلمه «آخوند» عنوانی بود برای مردان دانشمندی که در علوم دین و غیره ورود داشتند و می توانستند آنها را بدیگران بیاموزند. «باجی» نیز لفظ ترکی است و در آن زبان بمعنی خواهر می باشد. برای آنکه بانوان را از مردان متمایز و مشخص دارند لفظ باجی را بعد از چنان عناوینی که بمردان می دادند می افزودند و مثلاً می گفتند آخوند باجی، ملا باجی، میرزا باجی، خان باجی، شاه باجی و مانند اینها.

باری در این مکتبها اطفال از سن ۴ تا ۶ و ۷ سالگی، دختر و پسر بطور مختلط پذیرفته می شدند و آخوند باجی ها شخصاً مدیریت، نظامت، معلمی و مربی گری آنها را برعهده داشتند و مواد تحصیل یعنی شناختن الفبا و خواندن قرآن را بشاگردان یاد می دادند.

برنامه تحصیل فقط خواندن قرآن بود و به کتاب و کاغذ و قلم نیازی احساس

۱- دایرة المعارف اسلامی ج ۴. ص ۶۲۵. رجوع شود به «تاریخ فرهنگ ایران». تالیف عیسی صدیق. تهران.

۱۳۴۷. دانشگاه. ص ۱۶۲.



نمی شد. حوزه درس یا «کلاس» در یکی از اطاقهای خانه نشیمن آخوند باجی تشکیل می شد ولی در دورانهای بالنسبه دور، این قبیل مکاتب در شبستانهای مساجد محل تشکیل می یافت و شاید بدانجهت بوده است که مکاتب مذکور را در اردبیل اغلب بنام مسجد می خواندند و بچه ها بجای مکتب از آنها بنام مسجد یاد می کردند و چنین می گفتند که «بمسجد می روند» یا مثلاً «درس روز را در مسجد یاد گرفته اند» و...

آخوند باجی در بالای اطاق بر روی تشکچه ای می نشست و پشت بدیوار تکیه می نمود. میز کوچکی در جلوی خود می گذاشت و دوسه ترکه کوچک چوب نیز در کنار تشکچه جای می داد. بچه ها دور تا دور در کنار اطاق، پشت بدیوار می نشستند و در صورتیکه عده آنها زیاد می بود از وسط آن نیز استفاده می کردند. هر یک از آنها جزوه معینی، که در قسمت اول آن حروف الفبا با هجای مخصوص آنها، جهت یاد گرفتن نوشته شده بود، با خود داشتند. قسمت دیگر جزوه حاوی سوره های کوچک آخر قرآن بود و کتاب درسی آنروز بشمار می آمد.

همه بچه ها در بدو ورود تعلیمات را با آن آغاز می کردند ولی همه با هم همدرس نبودند و متناسب با تاریخ ورود، بگروههایی تقسیم می شدند. بدینمعنی مثلاً چند بچه ای که در یکروز یا ظرف یک هفته وارد شده بودند درس را با هم شروع می کردند و باصطلاح روز با هم همدرس می شدند ولی آنهائیکه قبل از آنها آمده بودند در صفحات پیشین جزوه، با هم همدرس بودند و کسانی که بعداً وارد می شدند بهمین قرار با هم همدرس می گردیدند.

جزوه درس معمولاً با عبارت «هُوَ الْفَتْحُ الْعَلِيمُ»<sup>۱</sup> از قرآن مجید آغاز می گشت و بعد از عبارت «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»<sup>۲</sup> دعائی بدین شکل «رَبِّی یَسِّرْ، وَلَا تُعَسِّرْ، سَهِّلْ عَلَیْنَا، یَا رَبَّ الْعَالَمِینَ»<sup>۳</sup> در آن بچشم می خورد و در دنباله آن حروف الفبای عربی نوشته بود.

۱- آخر آیه ۲۵ از سوره ۳۴ سبأ است، یعنی خدا گشاینده داناست.

۲- عبارتی است از قرآن مجید که خداوند متعال خود را با دو صفت ممتاز بخشندگی و مهربانی یاد می کند.

۳- یعنی خدایا آسان گردان، مشکل منما، بر ما سهل کن، ای پروردگار عالمیان.

درست است که آخوندباجی تعلیم دهنده و مسئول درس بچه‌ها بود ولی غالباً تعلیمات را بوسیله شاگردان خود انجام می‌داد بدینمعنی وقتی شاگردی برای یاد گرفتن به مکتب می‌آمد یکی از شاگردان بالا تر سپرده می‌شد تا الفبا را به او — و بهمدرسانش اگر می‌داشت — بیاموزد.

این شاگرد یا معلم کوچک، که با این عمل احساس شخصیتی نیز می‌نمود، با توجه باینکه خودش تقریباً همسن و سال شاگرد تازه‌اش بود، با علاقه و پشتکار خاصی انجام وظیفه می‌کرد. با اینحال آخوندباجی بطور غیرمستقیم امرتعلیم را زیر نظر می‌داشت تا مبادا وقت بیهوده بگذرد و دو همسال کوچولو، یکی بعنوان معلم و دیگری بنام شاگرد، بجای درس بازیگوشی نمایند. این بود که علاوه بر مراقبتهای روزانه، یک نوع بازرسی مستقیم نیز داشت و هر هفته یکی دو بار بدرس بچه‌ها شخصاً رسیدگی می‌نمود. بدینطریق که در عرض هفته آنها را یک یک پیش خود می‌خواند و بدرس آنها گوش می‌داد.

نوآموز با جزوه خود پیش وی می‌آمد و رو بروی او دوزانومی نشست. جزوه‌اش را روی میز کوچک می‌گذاشت. آخوندباجی از جاهائی که وی خوانده بود سؤال می‌کرد و اگر غلطی داشت یا دریادگیری، یا مقدار مطالبی که می‌بایست متناسب با زمان فرا گیرد، نقص و نقصانی مشاهده می‌نمود طفلی را که این شاگرد بدو سپرده شده بود موآخذ می‌کرد و هرگاه که او را مقصر می‌دید کنار می‌گذاشت و معلم کوچولو جدیدی برای نوآموز برمی‌گماشت.

در عصر ما، که بمنظور تربیت معلم و آموزگار جهت کودکانها و تعلیمات ابتدائی، مدارس عالی و دانشکده‌ها و دانشسراهای ویژه‌ای پیدا شده است قبول این سخن که در گذشته هم روشهای خوبی برای تعلیم و تربیت معمول بود، دربین بعضی از جوانها و یا افراد تاریک بین، با تردید تلقی می‌شود زیرا آنان غالباً آنچه را که از اروپا و آمریکا نیامده باشد واجد اصالت نمی‌دانند و ارج و ارزشی برای آنها قائل نمی‌شوند. ولی واقعیت اینست که در طول قرنهای تاریخ تعلیم و تربیت در ایران، اندیشمندانی پیدا شده سبکها و روشهای ارائه داده‌اند که بقول معروف و بحکم قانون بقای اصلح، بهترین

آنها معمولاً به این کودکانها میشده و با در نظر گرفتن محتوای تعلیم و تربیت روز، نتیجه نیز بهتر و رضایت بخش ترمی نموده است ولی این گفته بدان معنی نیست که هر چه از خارج آمده بد بوده است.

گروهی چنین می پندارند که با مقایسهٔ یک نوآموز کودکستانی امروزی، با همسن او در مکتبخانه‌های نیمقرن پیش، ملاحظه می‌شود که طفل امروز در کودکستان نقاشی، آواز، موسیقی، بازیهای گوناگون و گاهی زبان خارجه و غیره یاد می‌گیرد در حالیکه سابقاً چنین نبود و استعدادهای بچه‌ها در نطفه خفه می‌شد. این مطلب در حد خود شایان دقت است ولی ربطی بکودکستان و مکتب خانه ندارد، بلکه تابع شرایط و امکانات محیط و ارزشهای معمول اجتماع است. اگر ما لحظه‌ای در باب اوضاع و احوال اجتماعی و امکانات دوره‌های گذشته، مثلاً یکصد سال پیش بیندیشیم بزودی می‌یابیم که در آن زمان مداد، کاغذ، میز، انواع قلمهای رنگی، قوطی‌های آب و رنگ، دفترچه، کتاب و... نبود. وسیله نوشتن قلمدانهای قدیم و قلمهای نئین، دوات و ليقه<sup>۱</sup> و صفحات نایاب کاغذخان بالغ<sup>۲</sup> بود که بندرت در شهرها پیدا می‌شد و هدف تعلیم و تربیت نیز بر پایهٔ یاد دادن آداب محدود جامعهٔ آنروز قرار داشت و آنها عادات و روشهایی بود که آرامش فرد و جامعه را تأمین می‌نمود.

خارجی‌ای، بدان شکل که امروزه معمول است بدین شهر آمدوشد نداشت تا آدمی زبان او را فرا گیرد. کتابی نبود که هر شاگرد یکی از آنها را برای خودش تهیه نماید. عرف زمان نقاشی و موسیقی را نمی‌پذیرفت تا معلم و یا معلمی بدنبال آنها باشد. آواز و موسیقی هنر تلقی نمی‌شد تا بکودک تعلیم گردد...

مطلب قابل توجه اینست که آنچه در برنامهٔ آنروز بود بنحو مطلوب و شایسته‌ای تعلیم می‌گشت و طفلی که مکتبخانه را پایان می‌رسانید از جهت آشنائی با اصول زندگی اجتماعی و انفرادی عهد خود، کاملتر می‌نمود و بقول قدما ارزشهای اجتماعی روز یعنی

۱- ليقه عبارت از مقداری پنبه بود که در داخل دوات حلبی کوچکی گذاشته بر آن مرکب می‌ریختند تا از ریخته شدن مرکب از دوات جلو گیرد و مقدار مرکب قلم را نیز تنظیم نماید.

۲- کاغذ سفید و اعلائی بود که از چین می‌آوردند و در قدیم کاغذخان بالغ در بازار ایران بهترین کاغذ بود.

«بلی و خیر» را در می‌یافت، موارد استعمال «عرض کردن» و «فرمودن» را می‌دانست. «احترام بزرگان» و «همراهی و معاضدت» با کوچکان را آشنا بود. «حلال» و «حرام»، «حق» و «ناحق» را از هم تمیز می‌داد.

در عالم مقایسه باید دید که با همه گسترش تعلیم و تربیت کنونی و اینهمه امکانات و وسایل که فراهم است آیا کودکان ما، یا حتی فارغ التحصیلان مدارس بالاتر، آشنا با اصول اولیه انسانیت و آگاه بوظایف اجتماعی و اخلاقی متناسب با زمان خود می‌باشند؟ و اگر اینها را ندارند لاقلاً در رسم و نقاشی و موسیقی و هنرهای گوناگونی که در برنامه کودکستانها دارند، آیا پس از آنهمه صرف وقت، صاحب اطلاعات و معلومات قابل توجهی شده‌اند و از مجموع میلیونها محصل به چه نسبتی چنین افرادی تحویل جامعه گشته‌اند.<sup>۱</sup>

تردید نیست که مراد ما از بیان این مطلب آن نیست که امکانات فعلی را بهیچ انگاریم و رجعت بقرون گذشته را لازم بدانیم. بلکه منظور آنست که زحمات و بالاتر از آن ایمان و علاقه معلمان و مربیان گذشته را بشغلشان، که بدون مبالغه نسبت بروزگار حاضر در حداعلای خود بوده است، بستائیم و در این مجموعه از آنان با نیکی و خیر یاد کنیم.

مهمترین وظیفه مکتبخانه‌های آنروز، که امروز نیز مورد توجه طرزتعلیم در مکتبخانه‌های کودکستانها و کلاسهای آمادگی دبستانهاست، یاد دادن قديم اردبیل: حروف الفبا و ترکیبات آنها، مخصوصاً آشنا کردن نوآموزان به ترکیب حروف صدادار (مصوته) و حروف بی صدا (غیرمصوته) بود ولی روش آنروز تعلیم، که بعدها در مدارس جدید نیز معمول گشت، این مشکل را بنحو مطلوبی برطرف

۱- تصور نشود که قصد ما از اشاره بدین مطلب تخطئه وضع موجود مؤسسات آموزشی و جانبداری از روش مکاتب قدیمه است. بلکه برای جلب توجه کسانی است که بدون عنایت به شرایط، سنن و روشهای گذشته را ندانسته تخطئه می‌کنند و چنین می‌پندارند که بشر در دوره‌های پیش نیز از اینهمه امکانات و وسایل امروزی برخوردار بوده است. آنچنانکه در بین آیندگان نیز ممکن است کسانی جاهلانه مردم عصر ما را بهره‌مند از امکانات زمان خود بیندارند و چنین مطالبی را در حق اینان عنوان نمایند.

می نمود. بدین طریق که پس از آنکه خود الفباء به اطفال شناسانده می شد ترکیب آنها با حروف صدادار آغاز می گشت و طرز تلفظ حروف با «الف» و «واو» و «یاء» تعلیم می گردید.

ترتیب این ترکیب در خود جزوه ها بشکل ابتدائی نوشته شده بود و نحوه تدریس بویژه تمرین و ممارست نیز آنرا مرکوز ذهن شاگردان می نمود.

طرز تلفظ و یاد دادن چنین بود که معلم ترکیبات حروف را با آهنگ و آواز بلند بدین طریق بر زبان می آورد «الف الف . آ» ، «ب الف . با» ، «ت الف . تا» و .. شاگردان نیز با تقلید از او، بهمان نحو آنرا تکرار می کردند و در یک مدت بالنسبه کوتاه، با چند دفعه تکرار، خواندن آنها را، با توجه بشکل هر یک فرامی گرفتند.

معلم یکی دو روز بعد، برای اطمینان از اینکه آنها ترکیبات تعلیم شده را خوب فرا گرفته اند، دستش را روی نوشته ها، بدون رعایت ترتیب آنها، می گذاشت و از شاگردان می خواست که آنها را که او نشان می دهد بخوانند و سپس هیچی کنند. یعنی بگویند که مثلاً «کاف الف . کا» یا «میم الف . ما» خوانده می شود و هکذا.

هرگاه نقص یا غلطی در تلفظ شاگرد، یا شاگردها می دید آنرا بازگویی کرد و به آنها حالی می نمود. روزهای بعد نیز، قبل از آنکه درس تازه را شروع کند باز درس دیروز را از او می پرسید و در نتیجه بچه تازه وارد ناخودآگاه در طریق فرا گرفتن درس قرار می گرفت.

پس از آنکه ترکیب حروف تمام می شد و نوبت بشناسائی حرکات یعنی زبر، زیر و پیش، یا تنوین و سکون و مدّ و تشدید... می رسید تلفظ حروف با حرکات نیز تدریس می گشت و معلم کوچک، که گفتیم از خود شاگردان بود، اینبار با همان سبک نخستین، چنین یاد می داد «الف زبر . آ» ، «ب زبر . ب» ، «ت زبر . ت» و الخ... و چون خواندن حروف با حرکات و علامات پایان می رسید خواندن قرآن آغاز می شد و اولین سوره قرآن مجید، یعنی سوره فاتحه، تعلیم می گردید و بعد از آن سوره های دیگر که در جزوه بود از آخر آن تدریس می گشت.

در کتابچه الفبا که طفل همراه داشت معمولاً سوره های یک جزو آخر، یعنی یک

سی ام آخر قرآن نوشته می شد و بدانجهت بخود کتابچه هم جزوه می گفتند. و چون سوره اول این جزو سوره «عم» بود از اینرو آنرا «عم جزو» هم می خواندند. شاگردان بمحض آنکه جزوه را بآخر می رسانیدند یکبار دیگر آنرا دوره می کردند و چون از آن فارغ می گشتند بجای جزوه، قرآن کامل می آوردند و از آن درس می خواندند و سوره های آنرا از آخر بطرف اولین سوره تعلیم می گرفتند. این قسمت از تعلیم و تعلم ساده بود زیرا نوآموزان خواندن قرآن را در ایام یاد گرفتن جزوه فرا گرفته بودند.

در آن دوره ها صنعت چاپ محدود بود و بعدها هم که امکانات فراهم گشت مثل امروز پیشرفت و توسعه زیادی نداشت. از اینرو داشتن و آوردن قرآن کامل برای همه میسر نبود. این بود که آنان گاهی از اقوام واقربای خود قرآنی بامانت می گرفتند و پس از پایان قرائت آن باز پس می دادند.

ختم قرآن، یعنی پایان رسانیدن تحصیل قرائت آن، تشریفاتی داشت بدینمعنی وقتی نوآموز بآخرین سوره می رسید برای خانواده اش افتخاری از حیث تحصیل وی فراهم می گشت. پدر و مادرو کسان طفل، از اینکه فرزند آنها موفق به فرا گرفتن تمام قرآن شده است، احساس مسرت می کردند و معمولاً بشکرانه آن مهمانی ای ترتیب می دادند. در این مهمانی علاوه بر نزدیکان خانواده و شاگردان مکتب، یا همدرسان او، آخوند باجی نیز جزو مدعوین بود و در پایان آن هدیه ای متناسب با استطاعت مالی خانواده باو اهدا می شد. این هدیه برای خانواده های متوسط عبارت از یک کله قند بود ولی کسانی که استطاعت بیشتری داشتند پارچه یا پولی نیز بعنوان خلعت بدان می افزودند.

معمولاً این مهمانی روزی برگزار می شد که نوآموز، خواندن سوره بزرگ بقره را آغاز می کرد و به آیه ۷، این سوره می رسید. این آیه با کلمه «حَتَمَ اللَّهُ» شروع می شود. رسم شایع زمان آن بود که هنگامیکه طفل این کلمه را قرائت می نمود، از طرف معلم یا ارشد مکتب، سیلی ای بگونه او نواخته می شد.

ما از علت و فلسفه این سیلی بی اطلاعیم و خود چنین می پنداریم که چون این آیه مشعر بر آنست که خدا «بر دل و گوش» کافران و کسانی که صفات آنها در آیه ماقبل، یعنی آیه ششم سوره بقره گفته شده است «مهر نهاده و بر چشمهایشان پرده ای قرار داده

است» تا تنبّه و انذار پیامبران را در نیابند<sup>۱</sup>. شاید بدانجهت با سیلی برگونه طفل می نواخته اند تا هر آینه او را متوجه این امر سازند و از گرایش بدان صفات باز دارند و بدرک حقایق مستعد گردانند. بهرحال اگر علّت و جهت این سیلی زدن را بدرستی نمی دانیم این واقعیت را برای خوانندگان کتاب بعنوان خبر نقل می نمائیم که در تحصیلات قدیم در اردبیل، نواختن این سیلی در موقع رسیدن شاگرد بآیه «ختم الله» از سوره بقره بصورت وی، رسم معمول بود و در مکتبخانه ها اعمال می شد.

طفل چون قرائت قرآن را پایان می رسانید تعلیم او در این مکتب باتمام می رسید و می توانست برای ادامه تحصیل در مکاتب بالا تر، که بوسیله معلمان مرد تأسیس و اداره می گشت، مشغول شود ولی این کار بندرت صورت می گرفت زیرا برای زندگی در جامعه های قدیم این مقدار تحصیل کافی بود و داشتن سواد و دانستن مطالب علمی لزوم و ضرورتی نداشت و کسب و کار آینده طفل از آنها بی نیاز بود. از اینرو تعداد کمی از فارغ التحصیلان این مکاتب وارد مکتبخانه های بالا تر می شدند و بقیه برای کمک پیدر و فرا گرفتن کسب و کار او، یا شاگردی نزد استاد کار، باصطلاح امروز وارد بازار کار می گشتند.

در مکتبخانه ها از نوآموزان شهریه گرفته می شد ولی مقدار آن کم بود و بتوافق اولیای اطفال و مکتبدار بستگی داشت. در نیمقرن پیش شهریه متداول یک قران در ماه بود ولی بعضی از ثروتمندان شهریه بیشتری می پرداختند. مکتب غیر از ایام تعطیل هر روز دایر بود. روزهای شنبه بیشترین وقت آخوند باجی صرف رسیدگی بدرس و نظافت بچه ها می شد و روزهای پنجشنبه نیز اختصاص بدوره کردن درسها داشت.

آخوند باجی در جامعه اردبیل ارج و احترام زیادی داشت، مردم محله ولو آنکه فرزندی در مکتب او نمی داشتند، ویرا محترم می شمردند و در مجالس او را در صدر

۱- آیات ششم و هفتم سوره مبارکه بقره چنین است «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ. خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ». یعنی «کسانی که کافر شدند چه آنها را بترسانی و چه نترسانی فرقی ندارد و ایمان نمی آورند. خداوند بر قلبهای آنان مهری نهاده است و بر گوشها و چشمهای آنان پرده ای قرار گرفته و برای آنان عذاب بزرگی می باشد.»

می‌نشانیدند. او پر دعوت‌ترین بانوان محله بشمار می‌آمد زیرا هرگاه که در خانه شاگردان فعلی و قبلی او جشن یا عزائی بر پا می‌شد، او در ردیف اول مدعوین قرار داشت.

مکتب‌دار حق تنبیه بچه‌ها را نیز داشت و معمولاً وقتی که ولی

تنبیها در مکاتب

طفلی او را بمکتب می‌گذاشت این جمله را خطاب به

قدیمه اردبیل:

آخوندباجی می‌گفت که «آتی سنون، سوموگی منیم»<sup>۱</sup> و این

حکایت از آن داشت که اگر آنقدر باو چوب زده شود که

گوشتهای بدنش بریزد، ولی او رضایت خواهد داشت. با وجود این باید گفت که بندرت تنبیهی صورت می‌گرفت زیرا نفس اطلاع بچه‌ها از اینکه، اگر برخلاف معمول رفتار کنند تنبیه خواهند شد، آنها را از هر کار ناصوابی باز می‌داشت.

تنبیه نیز در آن ایام مراتبی داشت و مشتمل بر تذکار خصوصی، توبیخ در حضور

بچه‌ها و یا تنبیه بدنی بود. در تنبیهات بدنی نیز گاهی به کشیدن گوش و زمانی بیک

سیلی ملایم اکتفا می‌گشت و ندرتاً یکی دو تا ضربه، با ترکهٔ چوب بر کف دست بچهٔ

مقصر زده می‌شد و در موارد بسیار نادر هم ممکن بود پاهای یکی از آنها در فلک قرار گیرد و چند ضربه چوب بر کف آنها بخورد.<sup>۲</sup>

پس از پیدایش مدارس جدید نیز تنبیهاتی در آنها معمول بود ولی بیکبار اولیای

فرهنگ آنرا ممنوع ساختند و بدین سبب که در مدارس اروپا و آمریکا تنبیهات بدنی بر

چیده شده است، این قسمت از رسوم مؤسسات تحصیلی در مدارس ایران را نیز بر مبنای

۱- یعنی گوشش مال تو، استخوانش مال من.

۲- فلک، که در اردبیل آنرا «فلاقا» با تشدید قاف می‌گفتند عبارت از قطعه چوبی شبیه به دستهٔ بیل بود که در

وسط آن قطعه طنابی را بصورت حلقه بسته بودند. وقتی می‌خواستند کسی را با آن تنبیه کنند به پشت

می‌خوابانیدند و پاهای او را در آن حلقه طناب قرار می‌دادند سپس دو نفر از شاگردان هریک یک سر چوب را در

دست گرفته در یک جهت بدور آن پیچ می‌دادند تا طناب بدور آن به پیچد و پاها در آن محکم بماند. آنگاه

مکتب‌دار با ترکهٔ چوبی، که در کنار تشکچهٔ خود می‌گذاشت چند ضربه متناسب با گناه پاهای او می‌زد.

اگر دو بچهٔ یکدو در فلک را در دست داشتند با آن کس که پاهایش در فلک بود میانهٔ خوبی نداشتند آنرا

بیشتر می‌پیچانیدند تا فشار و درد بیشتری بر پاهای او وارد شود.



روش آنها تغییر دادند. لازم است بدین نکته اشاره شود که برخی از علمای تربیتی جهان غرب بر این عقیده اند که امر تنبیه باید از ساحت تعلیم و تربیت برداشته شود و آگاهانیدن متعلمین جانشین مجازات آنها گردد. آنان می گویند اگر فی المثل بچه ای شیشه پنجره اطاق نشیمن را نیز بشکند نباید با هیچ واکنشی رو برو شود بلکه باید گذاشت که او خود از سرما و گرمائی که از جای شکسته می آید، رنج ببرد و دریابد که شکستن شیشه کار خوبی نبوده و در آینده از آن اجتناب نماید و هکذا...

دیگران بر این نظر ایراد گرفته می گویند که این امر با مقتضای طبیعت آدمی سازگار نیست و انگهی اگر مثلاً خانواده ای پنج کودک بزرگ کند تا کی باید پنجره های آنها بدون شیشه بماند تا بچه ها بتدریج آثار نامطلوب اعمال خود را دریابند. بعلاوه اگر کار خلاف آنها فقط منحصر به شکستن شیشه شود ممکن است قابل تحمل باشد اما در موارد دیگر چه، و بقول معروف *ثمّ ماذا؟*...

تجربه نشان داده است که انضباط و نظم، رکن اساسی قوام و دوام جوامع انسانی است و اگر روزی این نظام شکسته شود موجودیت جامعه متزلزل می گردد و بر بریت و وحشیگری اساس آنرا تهدید می نماید. ما با سابقه ای که در امر تعلیم و تربیت داشته ایم چنین دیده ایم که تا روزیکه در آئیننامه مدارس ایران تنبیهات بدنی ممنوع نگشته بود مدارس ما مراکز مؤثری از لحاظ آموزش و پرورش بشمار می آمد و کسانی که از آنها فراغت تحصیل می یافتند انسانهای باتربیتی می بودند و در قسمت تعلیم نیز آنچه را که خوانده بودند بخوبی می دانستند و صاحب اندیشه و اتکای بنفس می شدند. ولی از آنروز که این ممنوعیت در آئیننامه عنوان گردیده است کیفیات واقعی مدارس سقوط کرده و چون نظام لازم از کلاسهای مدارس رخت بر بسته معلم مبتدل بیک صفحه «گرامافون» گشته است که مطالبی را در جلوی تخته سیاه، در برابر جمعی بنام دانش آموز، که بآموختن هر چیز جز دانش علاقه دارند، بیان کند و بهرحال ساعت درس را با ناراحتی هائی که بچه ها فراهم می نمایند، باخر برساند و با شنیدن صدای زنگ خود و شاگردان را از این گرفتاری رها سازد. زیرا روش کارها طوری شده است که رابطه حرمت بین معلم و متعلم از بین رفته و هر قدر هم درس معلم زمره محبتی باشد غالباً

درین دانش آموزان یک کلاس، اکثریت با کسانی گشته است که حاضر بحفظ نظم و شنیدن مطالب نیستند و روح آرامش و امکان استفاده از کلاس و درس را ازین می برند و در برابر اینقبیل رفتارهای ناصواب، طبق مندرجات آئیننامه ها، در صیانت و امان می باشند.

در نتیجه مدارس ما کیفیت مطلوب خود را از دست داده و در تاریخیکه ما این مجموعه را گرد می آوریم در طریقی گام نهاده است که اثرات آن از لحاظ اصول انسانیت و سلامت جوامع، تهدید کننده تر از آثار چنگیز و تیمور گشته است. بیان این واقعیت برای نویسنده مشکل و برای خواننده ناگوار است که اکثریت فارغ التحصیلان مدارس ما با مقایسه با همطرازهای خود در سی یا چهل سال گذشته در آن درجه از کمالات اخلاقی و وظیفه شناسی نیستند که آنان بودند و نیز از حیث کیفیت کسب دانش و بهره مندی از درس و مشق نسبت بآنها پیشرفت کمتری دارند. در صورتیکه در عالم مقایسه صدیک امکانات و وسایل تحصیلات اینان در اختیار آنها نبوده است.

دانش آموزان امروزی در مقیاس بسیار وسیع، کتاب های گوناگون، لوازم تحصیل، معلمان دانشمند، آزمایشگاههای مجهز و... در اختیار دارند و هر روز و هر ساعت که بخواهند از راه مجلات علمی، رادیو، تلویزیون، سخنرانیها و... می توانند تحصیل علم و دانش کنند حال آنکه پیشینیان آنها از همه اینها محروم بودند و حتی دفتر و کتاب درسی را نیز بزحمت پیدا می کردند. آنها بر اثر نظام و ضابطه آنچه را می خواندند بواقع در می یافتند و اینان بر اثر فقدان آن، هر چه را که آماده و مهیا در اختیارشان می گذارند ارج نمی نهند و چه بسا که در حد گواهینامه های رسمی دریافتی نیز، توشه های علمی و تربیتی بدست نمی آورند.

ممکن است برای خوانندگانی که از وضع مدارس سابق بی اطلاعند این تصور حاصل شود که تنبیهات بدنی متداول در آن مدارس بدان معنی بوده است که مرتبی هر روز و هر ساعت، مثل جلادی، بالای سر شاگردان ایستاده و با چوب و شلاق و تازیانه ای که در دست داشت، تن ضعیف و ظریف کودکان را کوفته یا اعضای بدن آنها را مثله می کرده است. تا آنجا که جلوگیری از این عمل غیر انسانی ضرورت

اجتماعی یافته و گردانندگان دستگاه تعلیم و تربیت مجبور به منع آنها شده اند. ولی واقعیت اینست که این امر بموازات تشویق و تحبیب و نصیحت و غیره، اسماً بمنزله وسیله ای برای معلم بشمار می آمد بدون آنکه رسماً و عملاً مورد استفاده قرار گیرد و بطوریکه اشاره کرده ایم نفس این امر که اگر شاگرد در ادای وظایف خود کوتاهی کند یا اصول مسلم جامعه را، که در مراحل تحصیل، همان محیط مکتب و مدرسه بود، مورد تعدی قرار دهد تنبیه خواهد شد، باز دارنده بزرگی از کارهای ناصواب بود و بتدریج ملکه ای برای او می شد. امریکه اگر صادقانه بررسی گردد روشن می شود که در عرض یکسال از سی چهل نفر نوآموز دختر و پسر که در یک مکتب درس می خواندند بزحمت یک یا دو نفر مورد تنبیه بدنی قرار می گرفتند و این تنبیه عملاً از یک سیلی ملایم بر صورت و یا یکی دو ترکه چوب برکف دست تجاوز نمی کرد.

نظم و نظام معمول مکتبخانه، مثل فشار هوای محیط که بر وجود ما وارد می شود، غیر محسوس بود و بدون ایجاد کمترین ناراحتی روحی و جسمی، فضای منظم و آرامی ایجاد می کرد و معلم و متعلم، بی آنکه حتی بر این فضا توجهی یابند، در محیط لذت بخش و شوق آوری بتعلیم و تعلم می پرداختند و بحفظ حدود و حقوق و احترام دیگران، که لازمه زندگی در اجتماع است، از همان اوان عادت می کردند. این عادت کم کم ملکه می گشت و چنان محیط امنی بوجود می آورد که در شهر بزرگی مثل اردبیل، شاید سالها می گذشت و یک دعوا و یا خدای ناکرده تجاوز و سرقتی بین چنین کسانی پیش نمی آمد و ما اگر از انضباط دقیق در مؤسسات تربیتی، بویژه مراحل اولیه آنها طرفداری می کنیم برای رسیدن بیک نتیجه نهائی مطلوب یعنی یک جامعه سالم و امن می باشد که تأسفاً هیچ اقدام دیگری نمی تواند آنرا اینچنین ساده و آسان فراهم سازد.

باری نوآموزان مکاتب قدیمه پس از آنکه درس خود را یاد می گرفتند و بمعلم کوچک خویش باز می خواندند و نفرسه نفر، دور از چشم آخوند باجی، با هم بازی می کردند و این بازیها غالباً پیدا کردن حرف مشخصی در یکی از صفحات

بازی کودکان در  
مکتبخانه های اردبیل:

جزوه، یا «دوزلمه» و یا «نقطه بازی» بود. پیدا کردن حرف مشخصی در جزوه بدین سان بود که دو نفر که پهلوی یکدیگر می نشستند، جزوه را بازمی کردند و هریک از آنها یک روی صفحه باز شده را انتخاب می نمودند. آنگاه یکی از حروف، مثلاً نون تنها «ن» را مشخص می ساختند و شروع به پیدا کردن و شمردن آن ها می نمودند. نون هر صفحه که بیشتر بود آن طرف برنده می شد. دوزلمه در زبان ترکی، بمعنی در خط مستقیم قرار دادن است. در این بازی که معمولاً بر روی جلد مستطیل شکل جزوه انجام می شد بچه ها دو قطر آنرا با قلمی، که ممکن بود یکی از آنها داشته باشد، رسم می کردند و از محل تلاقی قطر ها، دو خط نیز بموازات عرض و طول مستطیل منظور می داشتند. بدین ترتیب در روی جلد جزوه هشت خط مستقیم (چهار ضلع کناره های جلد، دو قطر و دو خط بین وسط اضلاع روبرو) بوجود می آمد که روی هریک از آنها سه نقطه (دو نقطه در طرفین و یکی در وسط) مشخص می شد. بازیکنان بنوبت یکی از این نقطه ها را با گذاشتن تکه کاغذ یا علامت دیگری گرفتند. سعی هر کس بر آن بود که سه نقطه روی یک خط مستقیم را بدست آورد و در ضمن بازی را طوری انجام دهد که از افتادن سه نقطه متوالی بر روی یک خط مستقیم بدست طرف جلوگیری نماید. هر کس که جلوتر از دیگری سه نقطه یک خط مستقیم را می گرفت برنده بود.

نقطه بازی هم نوع دیگری از این بازیهای کودکانه بشمار می آمد و مثل دوزلمه برای تربیت هوشی اطفال مفید بود. این بازی در روی یک صفحه کاغذ سفید صورت می گرفت بدین طریق که یکی از بچه ها در روی آن تعدادی نقطه بفاصله تقریبی یک سانتی متری گذاشت و از این راه مربعی بدست می آورد که مثلاً در هریک از اضلاع آن بیست نقطه و بالمآل در سطح صفحه چهارصد نقطه قرار داشت. آنگاه بازی با کشیدن یک خط مستقیم بین دو نقطه متوالی از طرف یکی از بازیکن ها، آغاز می گشت و هر یک از دو طرف بنوبت یک خط بین دو نقطه متوالی بطور دلخواه می کشید. سعی بازیکنها بر آن بود که با کشیدن یک خط، خانه ای با چهار ضلع کامل بدست آورد و در عین حال طرف را از چنین امکانی باز دارد. هریک از آنها علامتی را

که عبارت از یک حرف بود برای خود مشخص می نمود و بمحض بدست آوردن یک چهارخانه، در وسط آن می نوشت. در پایان بازی هر کس که چهارخانه بیشتری داشت برنده بود. این بازی بیشتر در مکتبخانه های بالاتر که با قلم و کاغذ سروکار داشتند صورت می گرفت.

اذان ظهر، که در قدیم در بالای مناره ها یا پشت بام مساجد گفته می شد، بمنزله زنگ پایان درس بود. بچه ها از دقایقی پیش جزوه ها را در دستمال خود می بستند و زیر بغل گذاشته منتظر می نشستند و بمحض بلند شدن صدای اذان از جا برمی خاستند و کفشهای خود را، که موقع آمدن در گوشه معینی از دهلیزخانه جفت کرده بودند، پیا کرده راه منزل خود را پیش می گرفتند و طبیعی است که دویدن در کوچه و خندیدن و بازی کردن با یکدیگر، بعد از ساعتها در یک جا نشستن، بهترین تفریح برای آنها بشمار می آمد. بعضی از مکتبداران که انضباط بیشتری داشتند از یک ربع بظهر مانده بچه ها را یک یک مرخص می نمودند تا در کوچه نایستند و یکسره بخانه بروند.

غیبت از مکتب موجب بازخواست و تنبیه می شد و لذا طفلی که غیبت می کرد روز بعد مادر، یا یکی از کسانش را با خود بمکتب می آورد تا عذر غیبتش را باطلاع آخوند باجی برساند. مرخص کردن طفل در وسط روز معمول نبود مگر در مواردیکه یکی از بستگان طفل بمکتبدار مراجعه می کرد و کسب اجازه می نمود.

گاهی کسانی که گرفتاری سختی پیدا می کردند از روح معصوم اطفال مکتبخانه ها استمداد می نمودند. بدینمعنی اگر مثلاً کسی مریض لاعلاجی در خانواده خود می داشت بمکتب می آمد و مکتبدار او را دعا می کرد و بچه ها با آن حالت معصومانه آمین می گفتند. این کار که بندرت اتفاق می افتاد بازتابی در روح نوآموزان داشت که امروزه ممکن است طرفداران مکاتب الهی آنرا به تصفیة روحی و تشیید اعتقادات مذهبی، و پیروان مکتب مادی به خرافه گرایی تعبیر نمایند و چون ما در اینباب در صفحه ۱۳۱ جلد دوم این کتاب مطالبی عنوان کرده ایم از تکرار آنها خودداری می نمائیم.

مرحله دوم تحصیل بمنزله دبستان بود و در مکاتبی صورت می گرفت که مکتبداران مرد، بنام «آخوند» آنها را تأسیس و اداره می کردند.

مرحله دبستان یا  
مرحله دوم تحصیلات  
قدیمه در اردبیل:  
در روزگار گذشته، همچنانکه اشاره کرده ایم، آخوند بمردانی گفته می شد که در علوم دینی ورود داشتند و می توانستند آنها را بدیگران نیز تدریس نمایند و کسانی از آنها را که از جهت مطالب علمی پر و غنی بودند «ملا» می خواندند.

هر دوی این کلمات، در آن ایام عناوین با حرمت و عظمتی بود و علمای بزرگی مثل شادروان «آخوند ملا محمد کاظم خراسانی»، که در ایام انقلاب مشروطیت ایران زعامت عالیترین مرکز علمی تشیع را در نجف اشرف داشت و از حامیان بزرگ حریت و آزادی ایران بشمار می آمد، با این عناوین شناخته می شدند.

در عصر ما این عنوانها وزن و میزان خود را از دست داده است و اگر کسانی با کلمات آخوند و ملا مورد خطاب قرار گیرند احساس یکنوع سخافت و هر آینه بی احترامی می کنند و عناوین دیگری مثل «حجت الاسلام»، «آیت الله» و «آیت الله العظمی» را بر آنها ترجیح می دهند. مکتب آخوند نیز مانند مکتب آخوند باجی بود. او هم بر روی تشکچه ای می نشست و میز کوچکی در پیش خود می گذاشت و دانش آموزان هم در کف اطاق، که نسبتاً بزرگتر بود، می نشستند و بجای یاد گرفتن الفبا یا قرائت جزوه، خواندن و نوشتن فارسی و عربی می آموختند. گاهی هم بعضی از بچه ها، که الفبا را نزد آخوند باجی یاد گرفته بودند، قرائت قرآن را در این مکاتب تعقیب می کردند.

کتاب در آن ایام بسیار کم و نادر بود و در قرون گذشته با دست نوشته می شد. از یکقرن پیش که چاپ سنگی وسعت یافت گشایشی از این حیث بوجود آمد و مثلاً در مکتبی که پنجاه نفر محصل داشت نسخ معدودی از کتابهای معمول زمان با آن چاپ، مورد استفاده قرار می گرفت.

در این مکتبها هم شاگردان بدستهائی تقسیم می شدند و باصطلاح، همدرس

می گشتند یعنی هر چند نفر که از یک کتاب معین درس می خواندند همدرس همدیگر می شدند. کتابهایی که در آن دوره ها بفارسی تدریس می شد «تنبيه الغافلین»، «وظيفة الاطفال»، «نصاب الصبيان»، «گلستان سعدی»، «تاریخ نادر» و نظایر آنها بود و در قسمت عربی نیز بیش از همه صرف و نحو تعلیم می گشت.

خط نوشتن، که یکی از هنرهای زیبای عصر ماست، برای دانش آموزان اجباری بود و قلمدان و کاغذ و قلم نی از وسایل تحصیل بشمار می آمد. خط نوشتن را آنروزها مشق کردن می گفتند. معلم ترتیب نوشتن را با دادن سرمشق در مکتب یاد می داد و برای دانش آموزان تکالیف شب نیز معین می کرد بدینمعنی که صفحاتی را برای نوشتن در منزل علامت می گذاشت و هر روز صبح اول وقت آنها را رسیدگی می نمود.

پس از آنکه رسیدگی بتکالیف تمام می شد هر دسته از شاگردان همدرس، بترتیب پیش آخوند آمده دو زانوروی زمین می نشستند و آخوند درس روز گذشته را از آنها سؤال می کرد و آنگاه صفحه جدیدی را بعنوان درس تازه تدریس می نمود. همه شاگردان هر روز درس تازه نمی گرفتند و بسته باسانی و سختی درسهای گذشته، گاهی یکروز در میان و در مواردی دو روز در میان، صفحات جدیدی را می آموختند. سپس از پیش معلم برخاسته بجای خود بازمی گشتند و با هم بخواندن و فرا گرفتن درس می پرداختند و چون از این کار فارغ می شدند خط می نوشتند.

این قبیل مکاتب دو هفته بود، یعنی صبح تا ظهر و از دو ساعت بعد از ظهر تا ساعت چهار دایر می شد. دانش آموزان غالباً برای صرف نهار بخانه می رفتند ولی در فصل زمستان، که هوا سرد و کوچه ها پر از برف می شد، بیشتر آنها نهار خود را همراه می آوردند و در مکتب صرف می کردند.

کیف و «ساک» بترتیبی که امروز معمول است وجود نداشت و اساساً ساخته نمی شد و بچه ها برای بستن کتابها و وسایل تحصیل خود از دستمال استفاده می کردند. نهار خود را نیز در دستمالی می گذاشتند و چون ظهر می شد و آخوند مکتب را ترک می کرد آنها دستمال خود را باز کرده غذائی را که آورده بودند می خوردند. گاهی سه نفر چهار نفر غذاهای خود را، بقول خودشان با هم «قاطی» می کردند و با اشتراک با هم

صرف می نمودند و چون از خوردن ناهار فارغ می شدند با هم بگفتگویا بازی می نشستند. برخی نیز درس روز را با همدرسان بازگومی کردند و یا تکالیف شب را انجام می دادند. روزهای پنجشنبه، مثل مکاتب پیشین، برای دوره کردن درسها بود و کار تحصیل ظهر تمام می شد. روز شنبه هم معلم بدرس و مشق بچه ها و نظافت آنها رسیدگی می نمود. تعطیلات تابستانی معمول نبود و بیشتر مکاتب سالی دوازده ماه دایر بود.

وسیله گرم کردن مکتب در زمستان بخاری بود. در آن ایام روشن کردن بخاری با هیزم صورت می گرفت زیرا برخلاف امروز نفت معمول و بقدر کافی نیز موجود نبود. مکتبدار هیزم را در فصل تابستان خریداری می کرد و بوسیله هیزم شکنها آنها را باندازه طول بخاری خرد کرده انبار می نمود، تا در زمستان دچار مشکلاتی نشود. بخاری مکتب جیره هیزم داشت و علی الرسم صبح هر روز و بعد از ظهر روزهاییکه هوا سرد بود، روشن می شد و اطراف آن، قبل از شروع درس، مرکز تجمع بچه ها بود.

تنقل، یعنی خوردن خوراکی در ساعات درس ممنوع بود از اینرو بچه ها آنچه را که می آوردند ظهر می خوردند و این خوراکی معمولاً نخودچی کشمش یا سنجد و گاهی سبزه و مغز گردو بود. معهدا صبحها نیز قبل از آغاز درس بعضی از آنها سنجدهائی را که در جیب داشتند با پوست آن بقسمت داغ شده تنه بخاری چسبانده باصطلاح روز، کبابی کرده می خوردند.

هر مکتب معمولاً خلیفه ای داشت که از بین شاگردان مبرز انتخاب می شد تا در ساعاتی که آخوند در مکتب نبود عهده دار نظم شود. تنبیهات در این مکاتب هم، مثل مکتب آخوند باجی ها، معمول بود ولی بندرت صورت می گرفت.

در بعضی از مکتبها آواز خواندن و شعر سرودن جزو برنامه تحصیل بود ولی این هر دو، بویژه آواز خواندن، اختصاص بمسائل مذهبی داشت و بطور عمده در روزهای پنجشنبه بشکل نوحه خوانی صورت می گرفت. با اینحال معلم توجه می نمود که این نوحه خوانیها در مایه اصلی آهنگهای مربوطه، که گوشه هائی از دستگاههای هفتگانه موسیقی اصیل ایرانی بود، باشد و «پست» و «شد» آوازی اوج و حسیض صداها رعایت گردد. در نیمقرن پیش مکتب مرحوم «میرزا عزیز» در تازه میدان، از این حیث معروف بود.



از مکتبداران معروف یکقرن اخیر اردبیل می توان از شادروان ملاحسینعلی، حاج میرزا فتح الله، ملاحسنعلی و پسرش حاج میرزا محسن خوشنویس و میرزا عزیز فر بودی نام برد.

کسانی که در این مکاتب خواندن و نوشتن فارسی و مقدمات  
مرحله سوم تحصیلات      صرف و نحو عربی و برخی از علوم را فرا می گرفتند افراد  
باسواد می شدند و در جامعه اردبیل ارج و احترام می یافتند و  
قدیمه در اردبیل:      اکثراً برای تحصیل معاش، کاروشغلی را در پیش می گرفتند.

ولی کسان دیگری هم از آنان پیدا می شدند که می خواستند بالاتر از این مراحل تحصیل  
نمایند و از علم و دانش بهره کافی بدست آورند. این کار در «مدارس» صورت  
می گرفت و مدرسه، بدین مفهوم عبارت از بنائی بود که افراد خیر یا علمای بزرگ شهر،  
از وجوه شخصی یا بیت المال و خیرات عمومی برای تربیت طلاب علوم دینی  
می ساختند.

این مدارس از تعدادی اطاق، بنام حجره که مخصوص سکونت طلاب بود، تشکیل  
می یافت و علی الرسم این اطاقها در طول چهار ضلع حیاط بزرگ مربع شکل احداث  
می گشت. اطاقها دارای طاق ضربی بود و در ورودی آنها، در وسط ضلع مجاور حیاط،  
منظور می شد و روشنائی آنها نیز از دو پنجره کوچکی که در طرفین در قرار داشت، تأمین  
می گشت. هر اطاق تعدادی طاق و طاقچه داشت و یک پستویا صندوقخانه در پشت آن  
که با یک در و گاهی با یک درگاه باین اطاق متصل می شد، بمنزله آشپزخانه حجره  
بحساب می آمد. حیاط مدرسه درختکاری و گلکاری می گشت و حوض بزرگی، که  
علی العموم در وسط آن قرار داشت و بوسیله تلمبه از چاه پر می شد، محیط زیبایی بوجود  
می آورد.

هر مدرسه تالار بزرگی داشت که بنام «مدرّس» یا محل درس نامیده می شد. بعضی  
از مدارس دارای چندین مدرس بودند و در هر یک از آنها مدرسیتی تدریس می نمودند.  
مدرس ها با حصیر و گلیم و گاهی با فرشهایی که افراد خیر اهدا می کردند مفروش  
می شدند ولی تهیه فرش حجره ها و وسایل زندگی آنها برعهده خود ساکنان آنها بود.

امروز که سیمان و تیر آهن و نظایر آنها در کارهای ساختمانی معمول شده و بوفور پیدا می شود احداث بناهای چند طبقه و نیز ساختن حمام و حوض و غیره آسان گشته است ولی اگر مثل یک قرن پیش لوله، سیمان، آهن و غیره را از قلمرو امور ساختمانی حذف کنیم و خشت و آهک و آجر و تیرهای چوبی قابل پوسیدن را جانشین آنها سازیم بهتر می توانیم دریابیم که چرا در این مدارس حمام و نظایر آن ساخته نمی شد و بندرت این قبیل بناها دو طبقه احداث می گشت. و باز وقتی سخن از وجود یک استخر بزرگ در چنین محیطی بمیان می آوریم خواننده را به علاقه بانیان و زحمت ساکنان، در بنا و نگهداری و مخصوصاً پر کردن چنین مخازن بزرگ توجه می دهیم و یادآور می شویم که این حوضها بوسیله کشیدن آب با دلو و طناب از چاه، یا در سالهای بعد از راه تلمبه های دستی پرمی شد و توام با زحمت و سختی زیادی بود.

از مدارس قدیم اردبیل که در یک قرن اخیر مرکز تعلیمات بود و هم اکنون نیز مورد استفاده است می توان از مدرسه «صالحیه» جنب مسجد جامع، مدرسه ملا ابراهیم و بروی مسجد حاج میر صالح و مدرسه آقامیرزا علی اکبر جنب مسجدی بهمان نام، نام برد.

این مدارس عموماً دو طبقه بود و بر روی حجرات زیرین آنها حجره هایی نیز قرار داشت. در گذشته این مدارس اهمیت زیادی داشت و طلاب و دانش پژوهانی از شهر و روستاها برای تحصیل علم در آنها تلاش می نمودند و اساتید بزرگی در رشته های حکمت و نجوم و ادبیات عرب و علوم اسلامی و مقدماتی از طب و ریاضیات تدریس می کردند و هر یک از آنها در ساعات و روزهای معینی در مدرسه حضور یافته در مدرس آن بتدریس اشتغال می ورزیدند ولی امروز آن شور و شوق مشهود نیست و از آنچنان طلاب و اساتید خبری نمی باشد.

شرکت در این حوزه ها آزاد بود و طلاب، بسته بمیل و علاقه خود در جلسات درس حضور می یافتند تا آنجا که در بعضی از درسها، مثل فقه اسلامی، اکثریت قریب باتفاق محصلین شرکت می کردند ولی در بعضی از آنها مثل فلسفه و حکمت چه بسا که فقط یک یا دو نفر از حضور استاد کسب دانش می نمودند. بعضی از اساتید، بعلت کهنولت

سن یا جهات دیگر، در خانه‌های خود درس می‌دادند و طالبان مطالب مورد تدریس آنان، در روز و ساعت مشخصی پیش آنها رفته تلمذ می‌نمودند. برخی نیز در شبستان مساجد مجاور بتدریس می‌پرداختند.

آنچه مدارس قدیمه را غنی‌تر می‌ساخت علاقه‌محصل به فرا گرفتن مطلب بود که این خود هم استاد را بر سر شوق می‌آورد و هم مشکلات تحصیل را بر شاگردان آسان می‌ساخت. بحث و مجادله از وسایل معمول تحصیلات قدیمه بود و خود روش ارزنده‌ای در فرا گرفتن مواد و توسعه ذهنی متعلم در باب مطالب بشمار می‌آمد. بدینمعنی شاگردان پس از آنکه درسهای استاد را می‌شنیدند بلافاصله بعد از رفتن او شروع بخواندن و تفسیر آن کرده نظریات موافق و مخالف در باب آنها ابراز می‌داشتند و آنقدر بحث و گفتگومی کردند که مطلب بنحوروشنی مرکوز ذهن آنها می‌شد و با دلایلی که اقامه می‌گردید نکات جنبی و نظریات گوناگون تجزیه و تحلیل می‌گشت و با استدلالهای منطقی صحت و سقم آنها روشن می‌گردید و اگر مشکلاتی پیدامی‌شد در جلسه دیگر در حضور استاد موضوع درس جدید قرار می‌گرفت.

طلبه‌ها غالباً از قراء و قصبات و شهرهای دیگر می‌آمدند و در این حجرات سکونت می‌گزیدند. ولی طلاب شهر، که عده نسبتاً کمتری نیز می‌بودند، در خانه‌های خود زندگی می‌کردند. با اینحال برخی از آنان در مدارس نیز حجره‌ای می‌گرفتند و روزها در آنجا بتحصیل و مطالعه می‌پرداختند.

قبل از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه، طلاب شهرهای قفقاز نیز غالباً برای تحصیل علم باردبیل می‌آمدند و برخی از آنها که استطاعت مالی داشتند خانه و اطاق در شهر اجاره کرده در آنها زندگی می‌نمودند.<sup>۱</sup>

طلاب مدارس مورد احترام جامعه بودند و مخصوصاً در ماه رمضان، که ماه اطعام و احسان تلقی می‌شد، طلبه‌ها غالباً شبها را برای افطار در خانه متمکنین دعوت داشتند و

۱- در زمانیکه ما این مجموعه را گرد می‌آوریم یکی از محصلین قدیم قفقازی اردبیل بنام آقای حاج محمدعلی جبروتی، که روحانی معتم و دراز عمر کرده‌ای است، در تهران زندگی می‌کند و با نگارنده از چگونگی تحصیل خود در اردبیل و وقایع آن دوره در این شهر صحبتها داشته است.

بعضی از شهروندان هم گاهی شامی تهیه کرده برای آنها ب مدرسه می فرستادند.

مؤنه آنها علی الرسم بر عهده خانواده آنها بود ولی مجتهدین شهر، که وجوهات شرعی از مردم دریافت می کردند آنها را بین طلاب تقسیم می نمودند و ماهانه مقرری ثابتی بنام «شهریه» بهریک از آنان می پرداختند.

اقامت و سکونت در حجرات مدارس، علاوه بر تحصیل علم، آنان را عملاً با اصول روزمره زندگی آشنا می نمود زیرا خرید و پخت و پز و شستن و جارو کردن را شخصاً بر عهده داشتند و بطور خلاصه همه ضروریات و لوازم زندگی را خود تهیه می نمودند.

بطوریکه گفته ایم کتاب درسی کمتر بود از اینرو بعضی از طلاب آنها را بامانت گرفته می خواندند و گاهی نیز، مخصوصاً در قرون گذشته، آنها را با دست می نوشتند.

امروز وقتی گفته می شود که طلبه ای کتاب را با دست می نوشت فکر ما متوجه وسایل فعلی از قبیل دفتر و خودکار و خودنویس و یا لاقلم مداد و کاغذ و دیگر نوشت افزار موجود می شود و بامال امر ساده ای بنظر می آید. ولی وقتی امکانات آنروز مورد توجه قرار گیرد معلوم می گردد که این امر با چه سختی ها همراه بود. زیرا در آنعهد وسایل نوشتن عبارت از قلمهای نئین بود و ماده نوشتن مرکب سیاه، که در ظرف کوچکی از فلز بنام دوات قرار داشت.

تراشیدن قلم نیز کار مشکلی بود بخصوص که کیفیت نوشتن با تراش آن بستگی داشت. کاغذ از خارج می آمد. محصل و هنرنویسنده دیگر، کاغذ را ببهای بالنسبه گران می خرید و آنرا با ترتیب خاص تا می کرد و چون این کاغذ خط دار نبود مراقبت زیادی می نمود تا سطرها کج نشود و یا داخل هم نگردد.

نوشتن با مرکب مراقبتهای دیگری هم لازم داشت تا مبادا دست یا کاغذ یا چیز دیگر، قبل از خشک شدن نوشته ها، بر آنها بخورد و مرکب را بر روی سطرها کشیده آنها را ناخوانا گرداند یا خدای نا کرده آبی بر روی نوشته ها بریزد و آنها را محو سازد. با اینحال طلاب و نویسندگان بدین مشکلات تن در می دادند تا بعد از ماهها صاحب

کتابی شوند. چیزیکه امروز هیچ دانش آموز و دانشجوئی نه تنها حاضر بتحمل آنها نیست تازه با بدست آوردن بدون زحمت کتاب و کاغذ و دفتر و نوشت افزار شکایت هم دارد از اینکه در نه ماه تحصیلی چند صفحه تکلیف انجام دهد و یا چند کتاب درسی را باید بخواند.<sup>۱</sup>

از چراغ برق و غیره نیز خبری نبود و روشنائی شبانه حجره ها را چراغهای نفتی کم نور و در گذشته های دور چراغهای پیه سوز تأمین می نمود. اینقبیل چراغها ظروف کوچکی از سفال بود که مقدار پیه یا روغن حیوانی در آن می ریختند و تکه پارچه ای بعنوان فتیله در آن می گذاشتند. یک سر این فتیله را که از ظرف بیرون آمده در خارج از آن قرار داشت آتش می زدند و در نور آن شب را بمطالعه می پرداختند.

کم کم که استفاده از نفت معمول گشت چراغهایی از شیشه ساخته شد، و با لوله شیشه ای که بر بالای آنها قرار گرفت بر میزان نوردهی آنها افزوده گردید و بدینطریق در حجره های طلبه ها روشنائی ها بیشتر از گذشته ها گشت و بوی نامطبوع چراغهای روغنی نیز از بین رفت.

بیشتر چراغهای نفتی که تا پیدایش برق در خانه ها مورد استفاده بود بقدر هفت شمع کوچک نور داشت و پرنورترین آنها، که مخصوص تالارهای اشراف بود و گرانبها ترین و پرمصرف ترین چراغها بحساب می آمد چراغهای گردسوز یا دو فتیله بود که حداکثر نور آنها برابر سی شمع می شد.

باری در این قبیل مدارس، که تحصیلات در آنها بدوره سطح معروف بود، امتحان بمفهوم امروزی معمول نبود و تنها تشخیص استاد بود که وضع تحصیلی طلاب را تعیین می نمود. این تشخیص چنین بود که وقتی طلبه ای کتابی را نزد استاد می خواند او بطور غیرمستقیم استعداد و لیاقت و میزان درک و دانش و فهم شاگرد را در باب موضوع آن

۱- دانش آموزان و دانشجویان مدارس امروز غالباً از باز کردن و یکبار خواندن درسا در عرض سال ابا - دارند و فقط در چند روز امتحان آنها را مطالعه می نمایند و اگر فردای امتحان سوآلی در مورد مطلبی از آنها بنماید چیزی نمی دانند تا جواب بدهند.

کتاب در نظر می گرفت و چون اطمینان می یافت که شاگرد، موضوع و مطالب مربوط بدان رشته از درس را دریافته است، نظر خود را بدو ابلاغ می نمود. بنابراین برخلاف روش معمول در مدارس جدید، که معیار فهم و دانش فارغ التحصیلان از روی کاغذی بنام تصدیق معین می شود، در آن نوع تحصیل فهم مطالب و درک موضوعات اصالت فراغت از تحصیل را تشکیل می داد و مظهر شخصیت علمی فارغ التحصیلان، که نوعاً صاحب عمامه و عبا نیز می شدند، معرفت و دانش آنها می بود. فقط در دوره عالی این گونه تحصیلات بود که استاد فراغت از تحصیل در رشته ای را کتباً و بنام اجازه در پشت کتاب شاگرد می نوشت و ما نمونه ای از آنرا در فصل دیگری آورده ایم.

#### دوره عالی

#### تحصیلات قدیمه:

این دوره را اصطلاحاً دوره خارج می گفتند زیرا در دوره های مقدماتی و سطح، شاگردان می بایست تعدادی از دروس را عموماً یاد گیرند و چنین نبود که مثلاً کسی بدلخواه خود نحو نخواند و یا از تفسیر و ادبیات عرب خودداری کند. اما در دوره عالی هر شاگرد می توانست در رشته مخصوصی مطالعه نماید. مثلاً یکی در علوم نقلی مثل فقه تخصص یابد و بدانجهت باید علم رجال و اصول و غیره بخواند و دیگری در رشته حکمت کسب کمال کند و منطوق و علم النفس و تاریخ فلسفه و آرای فلاسفه و نظایر آنرا تحصیل نماید تا در آن رشته تالی مرتبه استاد گردد و هكذا. وقتی این قسمت ها را در حد اعلای امکان فرا می گرفت و خود نیز می توانست احکام و فروع لازم را استنتاج و استنباط کند، بمرحله عالی دست می یافت. در اینموقع بود که استاد در آخر کتابی که شاگرد نزد او خوانده بود نظر خود را در حق وی می نوشت و از آن بعد طلبه در عداد مجتهدین یا دانشمندان در می آمد.<sup>۱</sup>

اگر مطالب گفته شده را خلاصه کنیم چنین می شود که تحصیلات قدیمه در اردبیل چهار مرحله داشت. نخست مکتب، مخصوص کودکان برای فرا گرفتن قرائت قرآن. دوم مکتبهای آخوندها، که برای تعلیم خواندن و نوشتن فارسی و عربی و مقدمات صرف و نحو و نظایر آنها بود. درسهای این مکتب برای کسانی که بدوره های سطح و خارج دست

۱- عنوان اجتهاد بیشتر در مورد فارغ التحصیلان دوره عالی فقه و احکام دینی اطلاق می شد.

می یافتند، بعنوان دوره مقدمات بحساب می آمد. مرحله سوم دوره سطح بود که از لحاظ مدت طولانی ترین دوره ها را تشکیل می داد و در آنها درسهای از قبیل صرف و نحو و فقه و اصول و تفسیر و کلام و منطق و حکمت و ادبیات عرب و هیئت و غیره تدریس می گردید. چهارمین و آخرین دوره، درس خارج بود که دوره تخصصی بشمار می آمد و رسیدن و طی کردن آن برای هر کسی ممکن نمی شد. طلبه ای که موفق بپایان آن دوره می شد بمقام اجتهاد می رسید.

اشتغال طلاب بعد از هر یک از مقاطع تحصیلی نیز متناسب با میزان تحصیلات آنها بود. بدینمعنی آنانکه دوره مقدمات خوانده ترک تحصیل می کردند با مطالعه کتب مقاتل روضه خوان می شدند و از آن راه امرار معاش می نمودند و اگر بجای سکونت در شهر بروستا برمی گشتند عالم محل می گردیدند. مگر شهروندان بدون عبا و عمامه که غالباً برای منشیگری و حسابداری تجارتخانه ها استخدام می شدند و عنوان «میرزا» می یافتند.

فارغ التحصیلان دوره سطح مقام عالیتری می یافتند و بامامت جماعت در مساجد و مرتبه وعظ می رسیدند و صاحب محراب و منبر می گشتند و نیز در مدارس طلاب تدریس می نمودند. و اگر بگذراندن دوره عالی و خارج توفیق می یافتند بدرجه اجتهاد نائل می آمدند و در شهر و منطقه مرجع حل و فصل امور شرعی می گشتند و با وجوهات دینی که مردم بدانها می دادند امور زندگی طلاب را مرتب ساخته ریاست مدارس شهر را بدست می آوردند. برخی از دارندگان مقام اجتهاد رساله های عملی می نوشتند و نظریات و استنباطات خود را در باب فروع دینی و مسائل آن ابراز می داشتند و مرجع تقلید می شدند. النهایه آنانکه بیش از دیگران عالمتر و مردم دارتر بودند مریدان بیشتری می یافتند و امکانات وسیعتر مالی و نفوذ اجتماعی بدست می آوردند.

در روزگاران گذشته، بویژه در عهد صفویه، با اهمیتی که اردبیل پیدا کرده بود دوره درس خارج هم در خود اردبیل دایر بود و استادان بنامی مثل میرسید حسین الحسینی جبلعاملی در آنجا تدریس می نمودند. با اینحال کسانی نیز برای

گذرانیدن این دوره بمركز علمی قدیم شیعه، یعنی نجف اشرف سفر می نمودند و سالیانی از حیات خود را در آنجا می گذرانیدند. برخی نیز مثل ملا احمد مقدس اردبیلی در همانجا ماندگار می شدند.

نه تنها اردبیل، بلکه از همه جای عالم اسلام کسانی که قصد احراز مقام اجتهاد در مذهب تشیع داشتند، بشهر نجف روی می آوردند و در محضر اساتید بزرگ بتحصیل و مطالعه می پرداختند. در نیمقرن اخیر، بموازات نجف، شهر قم هم در ایران چنین مرکزی بدست آورد و چون مشکلات مسافرت بعراق روز بروز بیشتر می گشت طالبان آن مقام، تحصیلات خود را می توانستند در اینجا پایان برسانند. برخی از طلاب اردبیل قبل از رفتن بنجف، به زنجان می رفتند و در آنجا که از لحاظ علوم قدیمه غالباً اساتید مبرزی می داشت تکمیل معلومات می کردند و گاهی نیز برای کسب علم از اساتید اصفهان، بدانشهر سفر می کردند.

لازم بیادآوری است که قبل از ورود «اتومبیل» برای مسافرتهاى عمومی، و گسترش ارتباط بین شهرها، کمتر طلبه ای می توانست از اردبیل خارج شده برای تحصیل بنجف یا نقاط دیگر برود و بدینجهت در خود شهر بوجود علمای بزرگ و مجتهدان و اساتید شایسته نیاز بیشتری احساس می شد. این بود که برخی از تحصیلکرده های نجف برای اداره حوزه علمیه اردبیل بزادگاه خود مراجعت کرده بتدریس رشته های مختلف علوم می پرداختند ولی در سنوات اخیر که وسایل نقلیه بهتر و سریعتر گشته و راههای ارتباطی مطمئنی احداث گردیده است طالبان این رشته از علوم می توانند بفاصله دوازده یا چهارده ساعت خود را از اردبیل بقم برسانند و نه تنها دوره خارج حتی دوره های سطح و مقدمات را نیز در آنجا تحصیل نمایند و بدینطریق علاوه بر استفاده از محضر اساتید دانشمند از مزایای مادی شهریه و غیره نیز، که در آنجا سهولت و بمقدار کافی داده می شود، بهره مند شوند. این امر سبب آن گشته است که فارغ التحصیلان فاضل و دانشمند اردبیل نیز در قم اقامت نمایند و حوزه های درسی خود را در آنجا برقرار سازند.

باید توجه داشت که تعداد مجتهدین در گذشته کمتر بود و شاید سالها می گذشت تا



طلبه ای بتواند تحصیلات عالی خود را باتمام برساند و مجتهد جدیدی بر دانشمندان اردبیل افزوده گردد. زیرا فقدان وسایل و صعوبت تحصیل و سختی معیشت این امکان را از طلاب بازمی گرفت و آنها را بالاجبار بداشتن رتبه مرثیه خوانی یا امامت جماعت در یک مسجد قانع می ساخت.

### مبحث دوم - تعلیم و تربیت جدید

مراد از تعلیم و تربیت جدید، تأسیس مدارس بسبک موجود است که تقریباً از یکقرن پیش در ایران آغاز گشته است.

بطوریکه می دانیم در اروپای قدیم نیز تحصیلات، اختصاص بموضوعات دینی داشت و کلیسا این امر را انجام می داد. بدینمعنی اززمانیکه آئین مسیحیت درامپراطوری روم دین رسمی شد و مدارس فلسفی قدیم از ترس کشیشان و عمال دولت، که تحت نفوذ کلیسا بودند، یکی بعد از دیگری در محاق تعطیل افتاد بر اثر قدرتی که کشیشها پیدا کردند امر تعلیم و تربیت نیز در اختیار روحانیت قرار گرفت و مدارس بنام «سکولاستیک» در جوار کلیساها بوجود آمد و هدف تعلیم و تربیت را در سوق دادن دانشجویان بدرک تعالیم مسیحیت قرار داد و هرگونه اندیشیدن برخلاف آنرا جرم دانسته مجازاتهای سخت مقرر داشته اجرا نمود. چنانکه «برونو» نامی را که گفته بود خون در رگهای آدمی جریان دارد مرتد شمرده زنده زنده آتش زدند یا گاليله را بدین گناه که گفته بود زمین ساکن نیست و حرکت می کند محکوم ساختند.

بدیهی است که این قبیل کارها قابل دوام نبود و با اطلاعات و آگاهیهای که در باب امور مادی و طبیعت برای دانشمندان فراهم می شد قبول تعلیمات بی روح کلیسا سخت می نمود تا آنجا که دوره قدرت «سکولاستیک» پایان رسید و با پیدایش «رنسانس» تحولاتی در امر تعلیم و تربیت پیش آمد.

شک نیست که این کار بسهولت صورت نگرفت و آنانکه بنام مذهب بر اریکه قدرت تکیه داشتند باسانی حاضر برتحویل آن نگشتند و تاریخ نشان می دهد که در این کشمکش ها چه خونهای ریخته شد و چه شخصیتها و دانشمندانی که در سیاه چال های

زندانشان سر به نیست گردیدند. سرانجام آن بساط برچیده شد و مراکز علمی جدید، خارج از محیط و سلطهٔ کلیسا بوجود آمد و کم کم کار بجائی رسید که امور دینی خود رشته ای از مواد تحصیلی در آنها قرار گرفت، در نتیجه پیشرفتهای چشمگیری در علوم مختلف حاصل آمد و ریاضیات، هیئت، فیزیک، شیمی، زیست شناسی و جامعه شناسی بصورت شعبه های مستقلی درآمد و علماء و دانشمندان بزرگی در آن رشته ها و شاخه های دیگری، که از آن رشته ها پدیدار گشت، تربیت یافته قدمهای جدیدی در پیشرفت علوم برداشتند.

علوم مذکور، که اسرار طبیعت را برای انسان می گشود در حد خود جالب توجه بود، بخصوص که در زندگی روزمره نیز تسهیلات و امکانات وسیعی بوجود می آورد. این بود که تعلیم و تعلم آنها روز بروز گسترش یافت و بهمه نقاط عالم سرایت نمود.

اولین بار در تاریخ ایران، دارالفنون را می بینیم که بهمت امیرکبیر در سال ۱۲۶۸ هجری قمری در تهران پایه گذاری گردید و علوم مختلف بسبک جدید در آن تدریس شد. این گفته بدان معنی نیست که قبل از آن در مدارس ایران مطالب علمی تعلیم نمی گشته است. زیرا بطوریکه گفته ایم در مدارس قدیمه فلسفه و حکمت در محدودهٔ وسیعی تدریس می گشت و چون در آنعهد علوم دیگر در بطن فلسفه تلقی می شد موضوعات علمی یعنی ریاضیات، نجوم، طب، کیمیا، علم النفس و غیره نیز جزو آنها تعلیم می گردید ولی خود آنها بصورت مستقل هدف طلاب نبود و وسعت و ارزش کنونی را نداشت.

سبک جدید تعلیمات بدینسان در ایران آغاز گشت و برای اولین بار علوم مذکور، خارج از قلمرو فلسفه و فقه و نظایر آنها، بطور مستقل و باروشی غیر از آنچه که در مدارس قدیم متداول بود در دارالفنون تدریس گردید.

طبیعی است که بمنظور آماده کردن افراد برای مطالعات و تحقیقات علمی، لازم بود مدارس در مراحل پائینتری تشکیل شود و تعریفات و مقدمات علوم و روش مطالعه و بررسی آنها را بدانش آموزان و علاقمندان تعلیم دهد. این مدارس، که از لحاظ مادهٔ درسی با مکاتب و مدارس قدیمه تفاوت داشت، از لحاظ صورت و روش تعلیم و تعلم نیز

با آنها متفاوت بود زیرا در آنها درسها در روز و ساعات معینی آغاز می گشت. با برنامه مدونی پیش می رفت. بجای همدرسی چند نفر در یک کتاب، همه شاگردان کلاس در همه درس با هم همدرس می شدند. در مدرسه بجای حصیر و گلیم از میز و نیمکت برای نوشتن و نشستن استفاده می گردید. تخته سیاه و نقشه های جغرافیا و علوم طبیعی نقش مهمی در امر تعلیم ایفاء می کرد. بجای یکنفر مکتبدار، معلمین مختلف تدریس مواد گوناگون را عهده دار می گشتند. برای آگاهی از میزان تلاش و درک محصلین امتحان صورت می گرفت و اعدادی بنام نمره، دقت نظر ممتحنین را در باره آنها معین می نمود...

تأسیس دارالفنون بمنزله هشداری برای بیداری ایرانیان و آگاهانیدن آنها در راه توجه بعلم جدید و دور نماندن از قافله علمی جهان بود. بعد از پیدایش آن، مدارس دیگری در تعلیمات ابتدائی و متوسطه، پا بعرضه حیات گذاشتند که کتابهای تاریخ فرهنگی ایران کیفیات آنها را در خود ضبط کرده اند.

این وضع مدارس جدید در پایتخت کشور بود. اما در شهرستانهای ایران، سالهای ممتدی طول کشید تا معارف بشکل جدید پیدا شود و مدارس بسبک نوین تأسیس گردد ولی موقعیت تجاری و جغرافیائی اردبیل طول این مدت را در مقایسه با ولایات دیگر کمتر ساخت و تقریباً بفاصله نیمقرن از تأسیس دارالفنون در این شهر نیز چنین مدرسی گشایش یافت.

ما یکبار دیگر هم در مجلّات پیش اشاره کرده ایم که اردبیل قبل از احداث راه آهن تبریز - جلفا مرکز بازرگانی آذربایجان بود و کالاهای وارداتی و صادراتی گیلان و آذربایجان، از طریق این شهر و پیش بندر آن آستارا بداخل و خارج فرستاده می شد و این آمد و رفت باندازه ای بود که بقول جهانگردان در شبانه روز قریب به یک هزار شتر بدین شهر ورود و خروج داشتند. بدینمناسبت اردبیل مرکز برخورد و آگاهی از تمدنهای مختلف بود و تجار این شهر نیز بسبب آنکه در نقاط مختلف کشورهای دیگر، مخصوصاً روسیه سابق، شعبات بازرگانی داشتند و هریک از آنها سالهائی از عمر خود را در آن نقاط می گذرانیدند بر اثر آشنائی با تمدنهای خارج از ایران، افکار روشنی می یافتند و ثمرات تحصیل علوم طبیعی و جهانی را بخوبی می دانستند و بالمآل بتأسیس چنین مدرسی در

زادگاه خود رغبت بیشتری نشان می دادند.

پیدایش مدارس جدید را در اردبیل، ما ضمن دو بخش می آوریم. یکی آنهاییکه مردم و علاقمندان فرهنگ نوین بنام مدارس ملی بوجود آوردند و دوم مدارس که از طرف دولت بوجود آمد و بعنوان مدارس دولتی موسوم گردید.

### بخش اول - مدارس ملی اردبیل

اولین مدرسه به سبک جدید در سال ۱۳۲۲ هجری قمری در اردبیل تأسیس یافت. محمدولیخان تنکابنی ملقب به «نصرالسلطنه» از رجال دولتی قاجار بود ولی بعلت گرایش به آزادیخواهی با مشروطه طلبان همکاری می نمود و در نهضت مشروطیت ایران از پیشروان آن بشمار می آمد. او که بعد از مشروطیت بنخست وزیر ایران رسید و عنوان سپهبداری اعظم نیز پیدا نمود قبل از آغاز مشروطیت بر اثر این افکار مورد بی مهری دولت مظفرالدینشاه قرار گرفت و ظاهراً بعنوان حکمران و در معنی بعنوان تبعید، در هشتم ربیع الثانی ۱۳۲۲ قمری (اول تیر ماه ۱۲۸۳ خورشیدی) ب اردبیل، که در عهد سلاطین قاجار تبعیدگاه رجال ایران بود، وارد گردید.<sup>۱</sup>

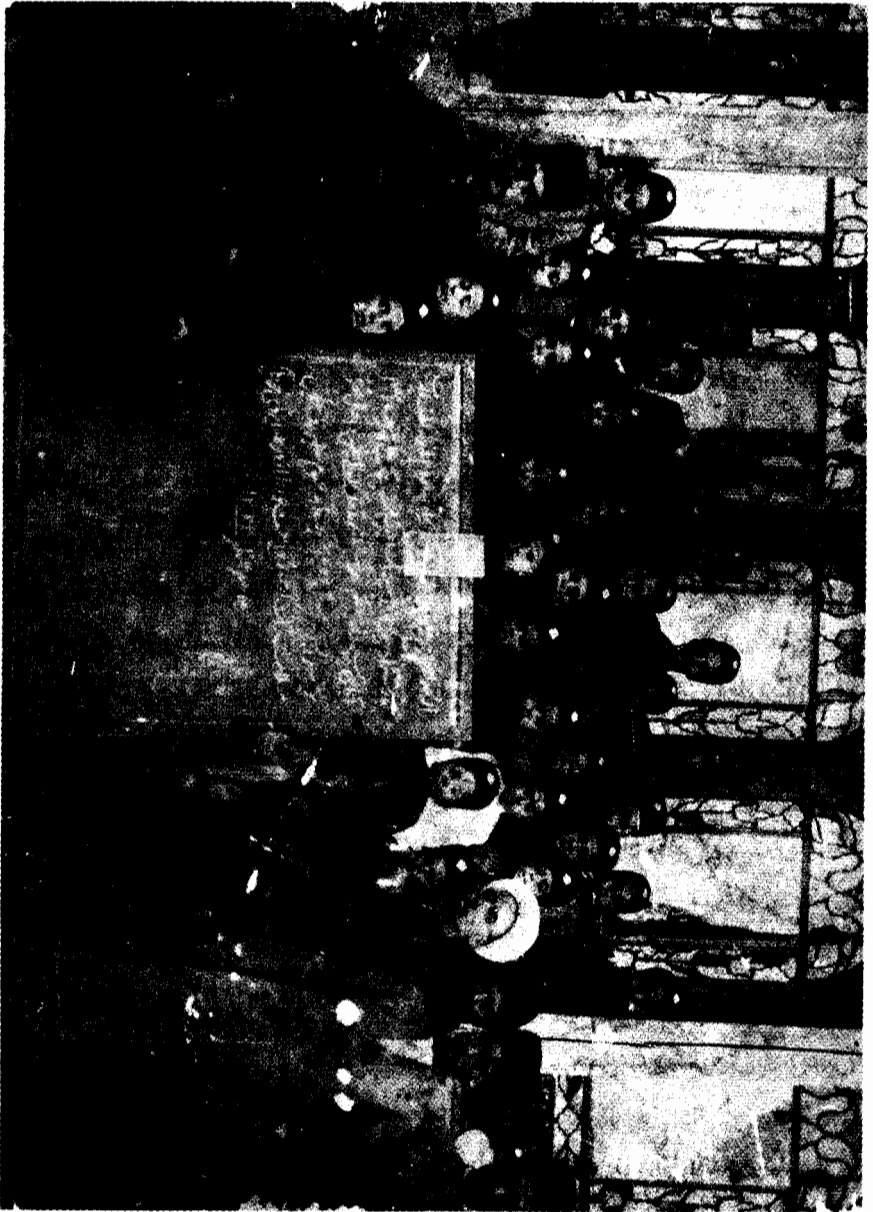
تجار و روشنفکران اردبیل با افکار مترقی که داشتند مقدم او را گرامی شمردند و با وی دمساز گشتند و با معاضدت او بیک سلسله کارهای مفید اجتماعی دست زدند که ما در صفحه ۱۸۱ جلد اول این کتاب اجمالاً ب آنها اشاره کرده و تأسیس مدرسه نصریه رانیز از جمله آنها شمرده ایم.

مدرسه نصریه اولین واحد از مدارس نوین بود که با همت مردم و معاضدت و هدایت نصرالسلطنه تأسیس شد و برای احترام حکمران و جلب حمایت بیشتر وی به «نصریه» نامگذاری گردید.<sup>۲</sup>

در این ایام مرد روشنفکر و فرهنگدوستی بنام شادروان «میرزا حسن رشديه» برای

۱- در جلد اول این کتاب ب صفحه ۱۵۳ مراجعه فرمائید.

۲- در تابلویی که در عکس صفحه بعد ملاحظه می شود، نام مدرسه، «ادبیه» نوشته شده است.



«عکس است از نخستین مدرسه جدید در اردبیل، که بمناسبت آغاز دومین سال تأسیس آن برداشته شده است. آنکس که عمامه بر دارد به شادروان میرزا مسیب رهبر شبیه است.»

توسعه فرهنگ نوین از تبریز برخاسته تلاش پی گیری در راه ایجاد مدارس جدید ابراز می نمود و کسانی که بتاريخ فرهنگ ایران آگاهی دارند با نام و زحمات وی آشنا می باشند و او را پیشوای فرهنگ نوین در آذربایجان می دانند. او برادری داشت بنام «میرزا حسین رشديه» که چون آثار سوختگی در صورتش دیده می شد بقول یکی از شاگردان قدیمش به «اوزی یانیخ رشديه» معروف بود.

مسافرت او باردبیل و آگاهی فرهنگدوستان این شهر از علاقمندی وی بمدارس جدید موجب شد که او را بمدیریت مدرسه نصریه برگماشتند و از هرگونه سعی و اهتمام برای پیشرفت آن دریغ ننمودند. محمدولیخان در یادداشتهای خود می نویسد که روز سوم رجب المرجب ۱۳۲۲ هجری قمری از آن مدرسه دیدن کرده و آنرا، که آنروز ۳۵ شاگرد داشته، خیلی منظم یافته است. سپهدار تنکابنی پس از اشاره بدین امر بتعریف اردبیل پرداخته نوشته است «این صفحات یقین از پاریس هم منظم تر است. اما چه فایده این نظم ها بی قانون است».

شک نیست که جمعی از قشریون با این امر بمخالفت برخاستند و این مدرسه را مخالف با مبانی دینی قلمداد کردند ولی چون اولیای مدرسه از حمایت و کمکهای قابل تحسین حاکم برخوردار بودند بظاهرکاری نتوانستند تا آنکه محمدولیخان از حکومت اردبیل چشم پوشیده بتهران رفت و مدرسه از حمایت وی محروم گشته بتدریج در محاق تعطیل افتاد و برجیده شد.

تعطیل نصریه فرهنگدوستان اردبیل را از تلاش و کوشش باز مدرسه جعفریه: نداشت. اینبار خود آنها، در سال اول برقراری مشروطیت، یعنی ۱۳۲۴ قمری، با همت تنی چند از بزرگان مدرسه جدیدی بنا نهادند و آنرا بنام «جعفریه» خواندند. در تأسیس این مدرسه بزرگانی از قسمت حیدری، مثل حاج میرزا ابراهیم مجتهد، نایب الصدر از ملاکین بزرگ اردبیل که ملبس بلباس روحانیت بود، شیخ الاسلام که از محترمین شهر بشمار می آمد، همکاری مؤثری داشتند. این موضوع در شماره ۳۱ مورخ ۲ ذیحجه سال ۱۳۲۴ قمری جریده ملی چاپ تبریز نیز بدین شکل عنوان شده است:

«اردبیل - بموجب تلگرافی که توسط جناب حاجی میربابا بانجمن مقدس ملی رسیده جناب حاج ابراهیم مجتهد و جناب حاج نایب الصدر و جناب حاج شیخ الاسلام در اردبیل مدرسه ای موسوم به «رشدیه جعفریه» تأسیس و تشکیل نموده اند و خواهش کرده اند که محض تشویق ملت در جریده ملی درج شود.»

مخارج مدرسه جعفریه بوسیله معارف خواهان تأمین می شد و روزنامه انجمن تبریز در شماره ۴۷ مورخ ۱۳ محرم الحرام ۱۳۲۵ قمری، تحت عنوان همت، صورتی از کمکهای آنانرا بدین شرح نوشته چاپ کرده است:

«همت - سابقاً در اردبیل بهمت آقایان وطن پرست، مدرسه ای باسم جعفریه تشکیل یافته حال دارای هفتاد نفر شاگرد مجانی و غیرمجانسی شده و از توجه و مواظبت جناب میرزا محمدعلیخان مدیر، متعلمین مدرسه مزبور ترقی فوق العاده کرده اند. امید است که از انتشار علم، اهالی ایران خصوصاً اهل اردبیل هم از خواب غفلت بیدار شده بخیر و شر خود ملتفت شوند. صورت اسامی آقایانی که بمدرسه جعفریه اردبیل اعانه داده اند عیناً درج می شود:

حضرت مستطاب آقای رشیدالملک ۱۱۰ تومان، جناب آقای حاج میرزا ابراهیم آقا مجتهد ۴۰ تومان، جناب حاج نایب الصدر ۳۰ تومان، جناب حاج محمدعلی آقا بزادر برادر حاج محمدجعفر ۳۰ تومان، جناب حاج میرزا ابراهیم از باب ۲۰ تومان، جناب حاج میرزا اسماعیل از باب ۲۰ تومان، جناب حاج محمدجعفر آقا صراف ۳۰ تومان، جناب حاج عبدالرحیم صراف برادر حاج محمدجعفر ۲۰ تومان، جناب حاج ابوالقاسم صراف ۱۰ تومان، کر بلائی احمد آقا صراف ۱۰ تومان، آقا میرعباس آقا ۱۰ تومان، حاج میرزا فضل الله بزاز ۱۰ تومان، حاج تقی آقا بزاز ۱۰ تومان، حاج ابراهیم آقا بزاز ۱۰ تومان، آقای جواد تاجر تبریزی، حاج قاسمخان، کر بلائی رحیم آقا هریک ۱۰ تومان، حاج شیخ الاسلام، میرزا عبدالکریم صدر هریک ۲۰ تومان، آقا میرشهاب قاضی، حاج رسول آقا، حاج غلام آقا تاجر تبریزی، آقا مشهدی صمد بزاز هریک ۱۰ تومان، شمس العلماء ۵ تومان، حاج ابراهیم آقا صراف تبریزی توسط حاج محمدجعفر صراف ۵۰ تومان، آقا میر لطفعلیخان امیرتومان وجه نوشته نشده است.»

قابل توجه است که با آنکه این مدرسه توسط سردمداران بخش حیدری<sup>۱</sup> شهر، که عمدتاً محل سکونت ملاکین بزرگ اردبیل بود، تشکیل یافته معهداً از مالکان بزرگ غیر از نایب‌الصدر کسی در این امر شرکت نداشته است و کمک کنندگان عموماً از تجار و بازاریان بوده‌اند که بر اثر ارتباطات تجاری با دنیای خارج از ایران، باهویت فرهنگ و لزوم تشکیل مدارس جدید، آگاهی داشته‌اند. ما در جای دیگر نیز گفته‌ایم که طبقه مالکان اردبیل با هرگونه نوآوری، بدان جهت که مبادا موجب بیداری دهقانان و پیدایش خطر برای املاک آنها باشد، موافقت نداشتند و در قیام مشروطیت نیز از جمله مخالفان سرسخت آن بشمار می‌آمدند.<sup>۲</sup>

باری مدیریت مدرسه جعفریه نخست با مرحوم میرزا محمد علیخان تبریزی بوده که در این کارها سرپرشوری داشته است و در جریده «برگ سبز» نیز، که در آن ایام در اردبیل چاپ می‌شده مقالاتی می‌نوشته است. بعد از وی شادروان میرزا حمید آموزگار، که از فرهنگدوستان قابل احترام بوده است مدیریت آن مدرسه را بر عهده گرفت ولی با همه علاقه و کوشش مؤسسان و معلمان، این مدرسه نیز نتوانست بحیات خود ادامه دهد و سرانجام با مخالفتها و مشکلاتی که قشری مذهب‌ان برای آن بوجود آوردند همانند مدرسه نصریه در محاق تعطیل افتاد و بسته شد.

پس از برچیده شدن مدارس نصریه و جعفریه فرهنگدوستان باز

**مدرسه شرافت:** بتکاپوفتادند و با جلب مساعدت مقامات مؤثر، مدارس دیگری با

سبک جدید در این شهر بوجود آوردند. یکی از این مدارس

مدرسه «شرافت» بود که در سال ۱۳۲۵ قمری تأسیس گردید ولی فعالیتش دولت

مستعجل شد و وسیله مخالفان منحل گردید و برای مدتی فرهنگ جدید در این شهر

تعطیل گشت.

مدیریت مدرسه شرافت با مرحوم میرزا محمد علیخان مزبور بود. حقوق وی در ایام

مدیریت این مدرسه بوسیله مرحوم حاج اللهقلی تاجر، که از آزادیخواهان اردبیل بود،

۱- قسمتی از مطالب مربوط بمدارس جدید و عین این تلگرامها را از کتاب «تاریخ فرهنگ آذربایجان» تألیف

حسین امید، که در سال ۱۳۳۳ در تبریز چاپ شده است، استفاده کرده‌ایم.

۲- در اینباب بمطالب مندرج در صفحه ۱۹۹ جلد اول این کتاب مراجعه فرمائید.



پرداخته می شد. میرزا محمدعلیخان سرانجام با اتهام باینکه «بابی» شده است، در جلوی حمام «پیر» بدست کسانی که بطرفداری از آقا میرزا علی اکبر معروف بودند، بقتل رسید.

هر بار که مدرسه‌ای بسته می شد علاقه بیشتری در بین مردم بویژه فرهنگدوستان برای تأسیس مدرسه دیگر بوجود می آمد و از هرگونه کمک، از جمله تأمین مخارج آن دریغ نمی گشت.

بعد از انحلال مدرسه شرافت جمع دیگری از تجار و روشنفکران هیئت بنام «هیئت نشر معارف» تشکیل داده در سال ۱۳۲۸ قمری مدرسه‌ای بهمان نام تأسیس نمودند. ما از چگونگی این مدرسه اطلاعات بیشتری نداریم ولی از اعضای هیئت نشر معارف نام شادروانان «میرزا عبدالعظیم و اهاب زاده، میرزا یوسف ضیاء که در اشعار «دلخون» تخلص می نمود، حاج غلام غلامین، میرزا عباس محسنی، مشهدی حسین آخوندزاده، منتخب زاده برادر آخوندزاده، حسینقلی کاظمی، میرزا حیدرخان رئیس پست اردبیل و سید یوسف معاون» را شنیده ایم و چنین کسب اطلاع کرده ایم که شاگردان این مدرسه نیز مثل مدارس پیشین لباس متحدالشکلی می پوشیدند و بر کلاههای خود نشان می زدند. تحصیلات مجانی بود و مخارج مدرسه را هیئت تأمین می نمود و برای این کار از علاقمندان کمک مالی می گرفت.

روزنامه «پلیس» که در آن زمان در تهران منتشر میشده در شماره ۳۴ مورخ ۲۷ رجب ۱۳۲۹ قمری، خطابه و تهنیت آقای مظهدالدوله<sup>۱</sup> را که بمناسبت تأسیس این مدرسه «تقدیم داشته بوده است» درج کرده است. این خطابه در مجلسی که عموم علما و آقایان انجمن و مسئولان ادارات اردبیل در آن حضور داشته اند بدین شرح قرائت گردیده است:

«نوباوگان وطن عزیز ما، وای برادرزادگان عزیز ما، وای نوردیدگان ما! اسلاف و نیاکان ما لذت علم را نبرده و حلاوت آنرا نچشیده و از این چشمه خوشگوار نوشیده، هم

۱- متأسفیم که ما این مظهدالدوله را بدرستی نشناختیم.



«اعضای هیئت نشر معارف در سال ۱۳۲۸ قمری آنهایی را که می شناسیم: در ردیف جلو. از راست بچپ: نفر دوم مرحوم حسین آخوندزاده و در ردیف دوم از راست بچپ: —، حاج غلام غلامین، عباس محسنی، سید یوسف معاون، حسینقلی کاظمی، عبدالعظیم و اهب زاده، یوسف ضیاء (دلخون) می باشند.»

بخود و هم بوطن و هم بما، ظلم فاحش کرده و ما را بخاک سیاه نشانیده اند. الآن کشتی وطن عزیز ما در یک گرداب هولناک گرفتار و یک تیره ابروتندبادی او را احاطه کرده، ناخدای آن کشتی باواز بلند بشما ابنای وطن و نوباوگان وطن عزیز فریاد می کند که نجات این کشتی، که در غرقابهای مایل بانحطاط (افتاده) و بادهای مخالف از چهار طرف آنرا پیچانده بواسطه علم و نشر معارف بساحل خواهد رسید. هرگاه در این بهار زندگی که عنفوان جوانی است دل صنوبری را بنور معرفت زنده کردید بردید و اگر در این بحر موج و بادی ضلالت در جهالت ماندید بمخاطرات بزرگ دچار خواهید شد. در تحصیل علم و ادب بکوشید تا جامه جهالت نپوشید. در این افتتاح مدرسه معارف اردبیل باقیان عظام که شرف حضور دارند تبریک و تهنیت خالصانه خود را از صمیم قلب تقدیم می نمایم که انشاء الله بتوجهات غیبیه ولی عصر حضرت حجت عجل الله فرجه و از مراسم مبذوله اعلی حضرت اقدس شاهنشاه جمجاه احمدشاه ارواحنا فدا و از میامن عواطف کامله وزرا و وکلای فخام روز بروز آفتاب علم و تمدن در تمامی ممالک محروسه ایران طالع تابان و اشعه قرن قلوب ایرانیان را مشعشع و منور گرداند. بمنته وجوده.»

مع الاسف عمر این مدرسه نیز زیاد نشد و مخالفت های مرئی و نامرئی، که مذهبی های قشری نسبت بدان اعمال می کردند فعالیت آنرا مواجه با مشکلاتی ساخت تا آنجا که مخالفان با دست آویز کردن نظر مرحوم آقا میرزا علی اکبر در مخالفت با «اشکولآ» بر آن هجوم آورده شاگردان را با ضرب و شتم راهی خانه های خود ساختند و معلمان را نیز مورد شکنجه قرار دادند.

مرحوم محسنی در صفحه ۱۴۳ یادداشتهای خود در اینباب می نویسد «در اواخر سال ۱۳۲۸ مدرسه ای بنام نشر معارف تأسیس و تهنیت معارف نیز تشکیل داده بودیم. در توسعه و پیشرفت معارف و ترقیات محصلین آن مدرسه نهایت جدیت داشتیم. در ششماه اولش بنای امتحان گذاشته از تمامی طبقات علما و اعیان و تجار بامتحان دعوت، محصلین مدرسه در کمال خوبی از عهده امتحان برآمدند. همانطور عکسی از هیأت معارف و شاگردان مدرسه بجهت یادگاری برداشته شد.» اما این عکس برگه جرمی علیه آزادیخواهان این ولایت گردید زیرا بطوریکه در صفحه ۳۲۱ جلد اول این کتاب

گفته ایم با مراجعت محمدعلی شاه مخلوع بایران مجلل السلطان<sup>۱</sup> در ۲۶ شعبان همانسال بحکومت اردبیل وارد شد و دژخیمانه دست بتعقیب و آزار آزادی طلبان گشود. مرحوم محسنی در صفحه ۱۴۵ یادداشت‌هایش بدین واقعه اشاره کرده می نویسد که «آقایان مستبدین همان عکس... را نزد مجلل السلطان برده ارائه دادند که اینها بابی هستند باید ریشه اینان کنده شود».

طرفداران فرهنگ جدید از این شکست نیز مأیوس نگشتند و در راه تأسیس مدرسه جدید دست بتلاشهای وسیعتری زدند و اینبار رشیدالملک حاکم اردبیل را بتأسیس مدرسه ای تشویق

مدرسه رشیدیه  
و روشن:

نمودند.

این مدرسه در سال ۱۳۳۱ هجری قمری بوجود آمد و نام آن برای جلب حمایت بیشتر حاکم، «رشیدیه» گردید. مدیریت مدرسه به مرحوم «محمد قدس» فرزند شیخ الاسلام اردبیل، که بعدها خود او به شیخ الاسلام ملقب گشت، واگذار شد. در همین احوال کنسولگری روس در اردبیل نیز مدرسه ای بنام «روشن» جنب عمارت کنسولخانه باز کرد و بنام آنکه فرزندان اتباع آندولت در این شهر، باید از ثمرات معارف جدید بهره مند شوند، بتعلیم و تربیت آنان و بعضی از فرزندان اردبیلی ها پرداخت. اما این هر دو مدرسه دوام زیادی نیافت. دومی، یعنی مدرسه روشن خودبخود تعطیل گشت و اولی، یعنی مدرسه رشیدیه مورد هجوم مخالفان قرار گرفت و اثاثیه آن بیغما رفت.

«تاریخ فرهنگ آذربایجان» می نویسد که این مدرسه یعنی رشیدیه «با مخالفت مرحوم میرزا علی اکبر مجتهد معروف اردبیلی تصادم کرد. مریدان شیخ بمدرسه ریخته و تاراج کردند و معلمین را مورد ضرب و شتم قرار دادند. محصلین بخانه هایشان پناه بردند. «میرزا ستار» که مدیر مدرسه و یکی از معلمین بود انتحار کرد» و باز در مبارزه علم و جهل دومی بظاهرفاتح گردید.

۱- وی پیشخدمت محمدعلی میرزا بود. در آن ایام که روسها محمد علی میرزا را بایران بازآوردند مجلل را نیز با کمک کنسولگری خود در اردبیل بحکومت این ولایت برگزیدند.

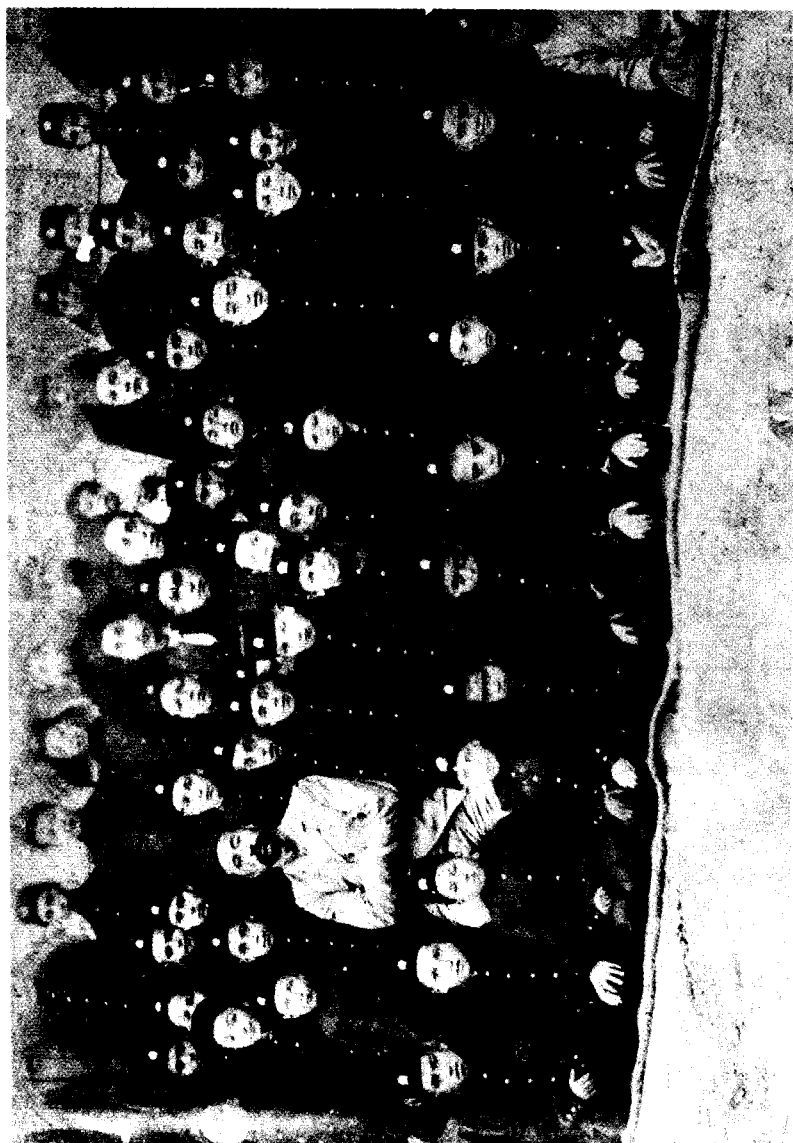
مرحوم میرزا ستار از قریهٔ «آخماز» اردبیل بود. در روسیه تحصیل کرده از علم و دانش بهره گرفته بود. از علوم قدیمه نیز مطلع بود و علاقهٔ وافری بفرهنگ جدید ابراز می نمود. او با سمت نمایندگی وزارت معارف و اوقاف از تهران بزازگاهش آمد. روشنفکران اردبیل از ورود او استقبال کردند و مخصوصاً شاگردانیکه در کلاس درس او حاضر می شدند از دانش و تعلیمات وی بهرهٔ زیادی بردند. بعضی از سالخوردگان کنونی اردبیل چنین می پندارند که او مؤسس مدرسهٔ شرافت در اردبیل بود ولی از مجموع گفته‌های آنان این نظر مستفاد می شود که مدرسهٔ شرافت پیش از آمدن او ب اردبیل وجود داشت زیرا تاریخ تأسیس مدرسهٔ شرافت یکسال بعد از برچیده شدن مدرسهٔ جعفریه بود. یکی از سالخوردگان اردبیل<sup>۱</sup> که داستان میرزا ستار و مدرسهٔ رشیدییه را بطور رنگ پریده‌ای بخاطر می آورد در گفتگوی خود با نگارنده می گفت که «میرزا ستار خواهرزادهٔ غفار بیگ، ایللیگی عشایر اردبیل بود. جوانی بلند بالا و تحصیل کردهٔ روسیه. غفار بیگ که او را دوست می داشت با همراهی حاج گنجعلی، که او نیز از ثروتمندان اردبیل بود و در محلهٔ پیر عبدالملک خانهٔ وسیعی داشت عمارتی را برای مدرسه ترتیب داد. میز و نیمکت تهیه کرد و قریب ۸۰ دانش آموز در آنجا گرد آورد. مردم از این اقدام استقبال نمودند و گاه و بیگاه برای دیدن آن بمدرسه می آمدند و ثروتمندان هدایا و کمکهای نقدی هم می دادند. میرزا ستار برای قدردانی از آنها دو بیتی ای سروده و به شاگردان یاد داده بود که در چنین مواردی خطاب ببازدیدکنندگان با هم می خواندند و آن دو بیتی چنین بود:

از یمن قدومت بخدا شکر گزاران      وز مرحمتت دست دعا نیز بدامان  
کای ربّ جلیل... یزدان<sup>۲</sup>      پاینده بدار این گرم و خانهٔ احسان

وی در دنبالهٔ این مطلب افزود که «روزی قشری مذهبان که خود را طرفدار آقا میرزا علی اکبر قلمداد می کردند در ساعت درس بمدرسه ریختند و با ایجاد رعب و وحشت

۱- او آقای حاج خداداد نوراللهی است که در تهران صرافتی می نماید.

۲- نقطه چین جای کلماتی است که گوینده فراموش کرده است.



«عکسی از دانش‌آموزان مدرسه رشیدیه اردبیل  
«معلمی که در عکس دیده می‌شود آقای بابا سنائی نام دارد.»»

بچه‌ها را بخانه‌هایشان برگردانده مدرسه را تعطیل کردند. میرزا ستار از ترس جان در خانه یکی از همسایه‌ها پنهان شد و چند روز بعد، از این شهر رفت.»

جنگ جهانی اول آغاز گشت و اثرات آن با بی‌نظمی‌هایی در ایران ظهور و بروز یافت. دولت ایران توانایی حل مشکلات داخلی را نداشت و معضلات اقتصادی و نابسامانی‌ها، که از دوران نهضت مشروطیت باقی مانده بود، رشته‌امور را از هم گسیخت. متنفذین محلی در هر گوشه و کنار اعمال قدرت می‌کردند و دولتی در دولت بوجود آورده بودند. در اردبیل نیز چنین بود و شادروان آقا میرزا علی اکبر مجتهد مقتدر شهر نمونه شاخصی این قدرت بشمار می‌آمد.

در جلد اول این کتاب مطالبی در باب این شخصیت دینی نوشته و در باب نفوذ محلی وی سخنانی گفته‌ایم. او در هر کار جدیدی پیشقدم می‌شد ولی رفته رفته از آن برگشته در عکس جهت قدم برمی‌داشت. ما از زمان او خیلی بدوریم و علت این چنین رفتار و پیرانمی دانیم ممکن است خودخواهی عامل آن بوده و یا رفتار ناصواب دیگران او را بدین کارها وامی داشته است. او در اوایل نهضت مشروطیت از پیشروان آن در اردبیل بود و در صحن بقعه شیخ صفی الدین در اجتماع مردم شرکت نمود. اما چندی نگذشت با آن بمخالفت برخاست و شاید هم رفتار مجاهدان در کشتار قلعه سبب آن گردید.<sup>۱</sup>

او با فرهنگ جدید نیز روح موافق داشت و حتی خود مدرسه‌ای بنام «محمدیه» بوجود آورد و مرحوم میرزا حمید آموزگار را بمدیریت آن گماشت و بنا بگفته سالخوردگان خود نیز گاه و بیگاه در آن حضور یافته وضو گرفتن و نماز خواندن را عملاً بشاگردان یاد می‌داد.

ولی چندی نگذشت که او معارف جدید را مغایر با اسلام گفت و با پویندگان این راه بمخالفت برخاست تا آنجا که همین آموزگار نیز مثل معلمان دیگر از ضرب و شتم و توهین و تکذیب طرفداران وی رهائی نیافت.

۱- شرح این کشتار در صفحه ۲۲۱ جلد اول این کتاب آمده است.

واقعیت اینست که او مرد با قدرتی بود و چنانکه قبلاً هم گفته ایم قدرتی بالای قدرت خود را تحمّل نمی نمود و برای اِعمال نظریات خویش از نیروی مقلدین، که در اکثریت قریب باتفاق مردان عامی و ساده دلی بودند، استفاده می کرد و این امر همواره در تاریخ نظایری یافته و خطری برای جوامع بشری بشمار می آید. بویژه اگر پیروان یک رهبر کمتر بیندیشند و با تلقین مدام بروی، او را نیز از اندیشیدن صحیح بازدارند.

آدمی وقتی در احکام و اخبار اسلام دقت می کند این مطلب را که مسلمانان باید عالم و دانشمند شوند بنحو بارز و روشنی در آنها می بیند و مخصوصاً توجهی را که در قرآن مجید بعلم و دانش شده است نمی تواند از نظر دور دارد و مواعظ و سفارشهای پیامبر بزرگ و ائمه دین را بروشنی در راهی می بیند که آن ذوات مقدس تا چه حدّ از بی اطلاعی و جهالت امت خود رنج می برده و جهل و نادانی را از خطرات بزرگ این آئین مقدس می دانسته اند.

اگر پیروان آقای میرزا علی اکبر مردان اندیشمند و بااطلاعی بودند در تلطیف تصمیمات او مؤثر می گشتند و بجای آنکه مدارس را خراب و فرهنگ را از این ولایت مستعد گریزان سازند بطور عقلانی از قدرت آنمرد در توسعه فعالیت آنها و رفع جهل و ظلمت و تربیت فرزندان محیط استفاده می کردند.

مع الاسف چنین نشد و مریدان نادان دور آقا را گرفته از وضع مدارس سعایت کردند و او را با عنوان کردن تدریس جغرافیا و گردش زمین و نظایر آن تحریک نمودند و ویرا معتقد بدین نظر کردند که وجود چنین مدارس با اسلام سازگاری ندارد و تقلیدی از مسیحیت می باشد.

آنهایکه، مثل دوران کمون میکربها در بدن انسان، در انتظار چنین محیطهای مساعدی بودند با دستاو یز کردن این گفته ها هر جا که مدرسه ای باز شد بدانجا ریختند. بچه ها را کتک زده کتابهای آنها را پاره کردند. میز و اثاثیه را طعمه آتش ساختند و گاهی سقف اطاقها را با بیل و کلنگ ویران کرده آنها ثواب دانستند. معلّمان را که گاهی نیز صاحبان عبا و عمامه بوده از ثقات شهر بشمار می آمدند مضروب و مجروح نمودند.



یکبار هم اشاره کرده ایم که در ایران، با کمال تأسف در هر دوره ای وسیله اتهامی معمول بود و هر کس که مورد بی مهری فرد یا جمعی قرار می گرفت بدان تهمت متهم می گشت<sup>۱</sup> و چه بسا که جان خود را هم بدان تهمت از دست می داد. ما: تا آنجا که بیاد داریم زمانی در اردبیل، مثل دیگر جاهای ایران «بابی» بودن یا «صوفی» و «دهری» گشتن مظاهر تهمت بود، بعدها که در روسیه انقلاب شد «بالشویک شدن»، بعد از آن که دکتر مصدق برای ملی کردن نفت ایران پیاخاست «مصدقی بودن» گناه نابخشوندی گردید. پس از سقوط مصدق «عضو جبهه ملی» شدن که طرفداری از منافع ملت ایران در مقابل متعدیان داخل و خارج بود، جای آنرا گرفت. بعد عنوان جدید «مارکسیست اسلامی» گشتن و بعد از آن یعنی در اواخر سلطنت محمد رضا شاه پهلوی «چریک شدن» و... وسیله ای بود که هر کس با دیگری خرده حسابی داشت طرف را، بحق یا بناحق، بدان منسوب می ساخت و رهائی متهم در بیشتر موارد، از این بلیه با کرام الکاتبین بود.

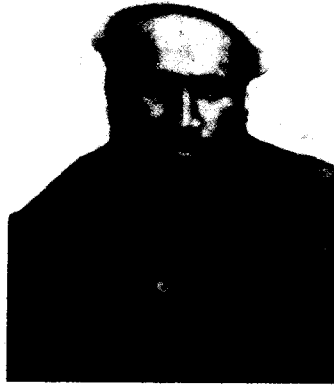
در آنعهد که ما از آن سخن می گوئیم در اردبیل تهمت رایج روز بایبگری بود و معلمانی که در مدارس جدید تدریس می کردند بدان گناه متهم می گشتند و مرحوم میرزا حمید آموزگاری یکی از آنها بود.

نامش عبدالحمید بود و اجدادش در قریه نیار، مولد مقدسترین فقیه جهان شیعه، یعنی مقدس اردبیلی زندگی می کردند. او بسال ۱۲۵۶ خورشیدی متولد شد و در مدت حیات بالنسبه

شادروان میرزا  
حمید آموزگار:

کوتاه خود، در راه خدمت بمعارف جدید مشقات فراوانی متحمل گشت. او با فکر روشنی که داشت علاج رهائی ملت را از عقب ماندگیهای علمی، نشر معارف می دانست و از او ان جوانی برای ارشاد اذهان تلاش می نمود. در کسوت روحانیت بود و از آخوندهای باسواد و دانشمند بشمار می آمد و در امور به نظم و انضباط اعتقاد خاصی داشت. وقتی مدرسه نصریه و جعفریه تأسیس یافت او بآموزگاری آنها انتخاب شد و هنگامی که عمر این مدارس پیاپان رسید خود در صدد تأسیس مدارس جدیدی برآمد و

بطوریکه اشاره کرده ایم خود آقا میرزا علی اکبر مدرسه محمدیه را با مدیریت وی تشکیل داد و مقرر داشت که در آن مدرسه درسها بزبان ترکی تدریس شود. آموزگار با علاقه وافر مدرسه را اداره کرد ولی رفته رفته چون مواد تحصیلی و روشی را که بر او تحمیل می شد مطابق سلیقه خویش نیافت از آن کناره گرفت و خود در سال ۱۳۳۸ قمری مدرسه جدیدی در یکی از حجرات طبقه دوم سرای تازه، در پالاندوز بازار، باز کرد.



«مرحوم میرزا عبدالحمید آموزگار»

یکسال بعد، یعنی در سال ۱۳۳۹ بود که کسان آقامیرزا علی اکبر بدین مدرسه هجوم آوردند و پس از تنبیه و پراکندن شاگردان و شکستن اثاثیه، پیرمرد عالم را بسختی مضروب ساختند و بقول سالخوردگان عمامه اش را بگردنش بسته کشان کشان پیش آقا بردند. بچوب و فلک بسته و ریشش را تراشیدند و در زندان شهر، که در محله سرچشمه بود، زندانی کردند. مرحوم محسنی در وقایع سال ۱۳۳۹ و در صفحه ۴۲۲ یادداشتهای خود از این موضوع سخن بمیان آورده ضمن اشاره بکارهای شادروان آقامیرزا علی اکبر مجتهد نوشته است «میرزا عبدالحمید معلم، که از اشخاص صحیح العمل، متدین و پاکدامن بشمار می آمد محض اینکه باطفال درس جغرافیا یاد می داد مشاراً الیه را برده چوبکاری کامل کرده و توقیف فرمود».

این روایت از شادروان «محمد حسین سوسیال»<sup>۱</sup> نقل شده است که گفته است روزیکه مرحوم آموزگار را بزندان آوردند منهدم در زندان بودم. شدت واقعه در روح وی خیلی اثر کرده بود و یک حالت بهت و سکوت بر سرپای وجودش تسلط داشت گوئی که عنقریب سخته می کند. من از این وضع ناراحت شدم و برای آنکه فکر او را عوض کنم لطیفه ای گفتم. آموزگار خندید و اندکی حالش بهبود یافت.



«مرحوم محمد حسین سوسیال» که زمانی نیز به شیخ شیپور معروف بود.

بنابنوشته آقای عباس آموزگار فرزند مرحوم آموزگار، عبدالحمید پانزده روز در زندان ماند. سرانجام جماعتی از بزرگان شهر بوساطت پیش آقا میرزا علی اکبر رفتند و با پرداخت شصت تومان جریمه و تعهد اینکه او دیگر از این کارها نکند ویرا آزاد ساختند. آموزگار پس از این رهائی در خانه اجاره ای خود، که بین پیر عبدالملک و پیر شمس الدین، روبروی خانه حاج شکر حریری بود، گاه و بیگاه بتدریس علاقمندان می پرداخت. در آن ایام شخصی بنام «مترجم السلطنه» بعنوان مفتش کل مالیه باردبیل آمده بود. او در ایام اقامت بالنسبه طولانی خود بعضی از کسانی که علاقمند بودند

۱- او مرد ساده دل و بذله گوئی بود زمانی نیز به «شیخ شیپور» شهرت داشت. بصفحه ۳۸۲ جلد اول این کتاب مراجعه فرمائید.

انگلیسی می آموخت و خود نیز نزد آموزگار عربی می خواند. مأموریت او از اردبیل به خلخال کشید و با اطلاعیکه بر احوال آموزگار یافته بود او را نیز بخلخال برد. فرهنگدوستان این ولایت از او استقبال شایانی کردند و برای تأسیس مدرسه ای در آن خطه وعده همه گونه مساعدت و یاری بوی دادند. او مدرسه «ناصری» را در آن شهر دایر کرد و مدت چهار سال با کمکهای مادی و معنوی کسانی از سرشناسان خلخال، مثل شادروانان ناصر روائی، سراج لشگر، صدرالمعالی، معین دیوان، ذکائی و دیگران آنرا بهترین وضعی اداره نمود و بر اثر خواهش فرهنگدوستان کلاسهای حرفه ای برای تعلیم آهنگری، کلاهدوزی، خیاطی، نجاری، و مانند آنها نیز در نظر گرفت.

در این ایام که با کودتای ۱۲۹۹ و تشکیل سلطنت پهلوی در ایران محدودیتهائی برای نفوذ آقا میرزا علی اکبر در اردبیل پیش آمده و از قدرت و فعالیتهای او تا حدی کاسته شده بود، آموزگار بدرخواست تجار و فرهنگدوستان بار دبیل بازگشت و با تأسیس مدرسه رفعت، در نزدیکی میدان «مال فروشان»، بادامه خدمات فرهنگی خود پرداخت. ولی این خدمت طولانی نشد و او بر اثر صدمات روحی و جسمی شدید در سال ۱۳۰۶ خورشیدی، سالی که در بهمن ماه آن خود آقا میرزا علی اکبر مرحوم نیز در گذشت، برحمت خدا پیوست و با احترام زاید الوصف در قبرستان جمعه مسجد بخاک سپرده شد...

حال که سخن از این خدمتگزار فرهنگ بمیان آمد بجاست که از یکی دو تن دیگر از خدمتگزاران معارف نیز یاد کنیم و بدین طریق از خدمات آنها قدردانی نمائیم. یکی از آنها شادروان محمد قدس معروف به شیخ الاسلام بود که قسمت اعظم حیات خود را در این راه گذرانید.

در دوره قاجار، مثل دوره های گذشته تاریخ ایران، روحانیت و مالکیت از طبقات ممتاز اجتماعی بشمار می آمد و ملایان و ملاکین از قدرتمندان جامعه محسوب می شدند. گرچه

شیخ الاسلام  
محمد قدس:

«روحانیت» بمفهومی که در زمان ما از آن استنباط می شود خاص عیسویت است و در اسلام روحانیت و رهبانیت بنحویکه در آئین مسیحیت معمول است، وجود ندارد با

اینحال کسانی را که در ایران و در مذهب تشیع ملبس بلباس آخوندی باشند اصطلاحاً روحانی می خوانند و روحانیان، بدین مفهوم، در طول تاریخ یکی از طبقات مهم اجتماعی بوده هم‌مطراز لشگریان و دولتمردان، بالاتر از طبقه ثروتمندان و مالکان بحساب می آمدند.

در آن‌عهد بعد از روحانیت اشرافیت قرار داشت و آن‌عنوانی برای طبقه ممتازه دیگری از اجتماع بود که آنها را از توده مردم جدا می کرد و از امتیازات خاصی برخوردار می نمود. مالکان در صدر این دسته جا داشتند و آنها کسانی بودند که متناسب امکان، از چند شعیر تا چندین قریه شش‌دانگ را مالک بودند و از عواید حاصله آنها ارتزاق می نمودند.

کسانی از مالکان برای آنکه شخصیت خود را در مقابل روحانیان، و املاک خویش را از دستبرد و تجاوز دیگران مصون دارند فرزندان خود را در مکاتب علوم دینیّه بتحصیل وامی داشتند و بدین‌مناسبت عبائی بر تن آنها کرده و عمامه‌ای بر سرشان می گذاشتند و علاوه بر مالکیت از امتیاز روحانیت نیز بهره‌مند می ساختند و اینان باصطلاح «ذوالامتیازین» گشته از دو امتیاز استفاده می کردند. عکس این حالت نیز اتفاق می افتاد و برخی از روحانیان در صدد مالکیت برمی آمدند و بطرقی که خود، آنها را شرعی می دانستند مالک قریه یا قرائی می گشتند و شادروان حاج میر صالح مجتهد یکی از آنان بود.<sup>۱</sup>

یکی از این مالکان که ملبس بلباس روحانیت نیز بود شیخ الاسلام بزرگ معروف به «بابالم» بود که در عهد ناصرالدین شاه و مظفرالدین‌شاه می زیست و چون تکیه کلامش «بابالم» بود از اینرو بدان عنوان شهرت داشت. او مالک قریب هیجده قریه بود و خود نیز لباس روحانیت برتن و شیخ الاسلامی شهر را از حیث عنوان با خود داشت. با وجود جثه کوچکش از نفوذ و قدرت زیادی برخوردار بود و از ثروتمندان بزرگ بشمار می آمد. یکی از پسرانش جواد نام داشت که گرچه مثل پدر صاحب نفوذ نبود ولی از عبا و عمامه

۱- در باره مرحوم حاج میر صالح مطالبی در صفحه ۱۶۷ جلد اول این کتاب نوشته شده است.

و عنوان شیخ الاسلامی استفاده می نمود. محمد قدس فرزند او بود که در دهه آخر قرن سیزدهم هجری در اردبیل تولد یافته مثل برادران دیگرش در مکتبخانه علوم قدیمه تحصیل کرده بود. با آنکه در یک خانواده اشرافی بزرگ شده بود لباس روحانیت بر تن می کرد و بعد از پدر نیز از عنوان شیخ الاسلامی بهره می بُرد. با اینحال بتعلیم و تربیت جوانان علاقه خاصی داشت و توسعه معارف را عامل بزرگی برای بیداری مردم و پیشرفت جامعه می دانست. او بجای آنکه مثل اجدادش در صدد نگهداری املاک خود باشد بخاطر اشتغال بدین کار کم سهم خود را نیز از دست داد و روزیکه از دنیا می رفت زندگیش متوسطتر از مباحثین و گماشتگان املاک سابقش بود. او در مدارس جدیدی که، هر گاه و بیگاه تأسیس می شد، بتدریس می پرداخت و مثل دیگر پویندگان اینطریق، مشکلات و ناهمواریها را تحمل می نمود.

پس از آنکه نفوذ قشریون مذهبی رو بضعف گذاشت و علیرغم کارشکنی های آنها مدارس جدید ثبات و استقرار یافت، شیخ الاسلام محمد قدس از طرف اداره معارف آذربایجان افتخاراً بسمت ریاست اداره معارف اردبیل انتخاب گشت و بدنبال سال های سال خدمات ارزنده گذشته، دوازده سال، یعنی از ۱۲۹۵ تا ۱۳۰۶ خورشیدی نیز در این سمت ادامه خدمت داد. در دوسه سال آخر خدمتش بود که با استخدام رسمی وزارت معارف درآمد و با رتبه ۴ و شصت و چهار تومان حقوق در ردیف موظفین دولت قرار گرفت.

روزیکه بازنشسته شد چون سابقه استخدامش کم بود فقط در ماه از شش تومان حقوق تقاعد برخوردار گردید ولی بعدها که حداقل حقوق اینقبیل بازنشسته ها سیصد تومان شد او نیز مشمول این توجه گشت و بموازات آن سر پرستی دفتر اسناد رسمی ای نیز در اردبیل بوی واگذار شد.

شیخ الاسلام اولین اداره معارف را در خانه خود تشکیل داد و با همکاری شادروان میرزا بهاءالدین بیرنگی و با یک نفر مستخدم بنام عبدالحسین خادم معارف کارهای فرهنگ را تمشیت داد. او علاوه بر تحمل مرارت هائی که از طرف مرحوم آقا میرزا علی اکبر و پیروانش بر اینعده فرهنگدوست روا می گشت از دست فرمانده قشون بعد از



«اعضای اداره معارف اردبیل در سال ۱۲۹۹، سمت چپ مرحوم  
شیخ الاسلام و سمت راست شادروان بیرنگی با دونفر مستخدم.»

کودتای ۱۲۹۹ نیز سیلی خورده سختی‌ها کشید و ما در جای دیگر از آن سخن گفته ایم. دوران پیری او نیز با اندوه فراوان سپری گشت و دستگیری فرزندش آقای یعقوب قدس سختی‌های جدید برای او پیش آورد.

آقای یعقوب قدس سالهای متمادی با آموزگاری و دبیری در فرهنگ اردبیل خدمت کرد. بطوریکه در گفتار ۱۱ این کتاب گفته ایم در دوران حکومت فرقهٔ دموکرات آذربایجان نمایندگی در مجلس ملی انتخاب شد و نیز ریاست ادارهٔ فرهنگ اردبیل برعهدهٔ وی محول شد. پس از سقوط فرقه دستگیر و زندانی گردید و در دادگاه نظامی با خطر اعدام رو برو گشت و بدین طریق پدر و مادر پیرش را با ناراحتی های زیادی دمساز گردانید. شیخ الاسلام پس از رهائی وی دو سه سال آخر عمر را در تهران گذرانید و سرانجام بسال ۱۳۲۹ خورشیدی بعد از هفتاد و چند سال عمر بذرود زندگی گفت.

اگر این ضرب المثل در موارد دیگر صادق باشد که «برعکس میرزاسیب رهبر: نهند نام زنگی کافور» بجرئت می توان گفت که در مورد مرحوم رهبر این مطلب برعکس آنست و آن معلّم پاک نهاد در جامعهٔ اردبیل، بویژه برای کودکان و نونهالان رهبری دلسوز و معلمی آگاه بود. تحصیلات قدیمه داشت و در خط و ربط ماهر بود و بالاتر از همه در فن معلمی از برجسته ترین آنها بشمار می آمد. ظاهری موقر و مؤدب و باطنی آراسته به خلق نیکو داشت. گفتار ناصوابی بر لبانش جاری نمی شد و بدینجهت نزد خاص و عام از احترام زاید الوصفی برخوردار بود.

در سنین جوانی مادرش را از دست داده تحت محبت های نامادری قرار گرفته بود. این بانو «ربابه» نام داشت و چون مکتب داری می کرد از اینرو به «ربابه آخوندباجی» شهرت داشت و در مکتبی که در یکی از اطاقهای خانه اش ترتیب داده بود بکودکان خواندن قرآن تعلیم می نمود.<sup>۱</sup>

شادروان رهبر سالها در مدارس جدید تدریس می کرد و در ایامی که قشری مذهبیان مدارس را برهم زده آنها را با خشونت برمی چیدند او کلاسهای خصوصی تشکیل می داد و با مرحوم شیخ الاسلام قدس و دیگر معلمان و فرهنگدوستان اردبیل با دیو جهل و نادانی مبارزه می نمود. پس از آنکه مدارس دولتی در این شهر تأسیس یافت او بعنوان معلّم «کلاس تهیه» برگزیده شد زیر ادرار دادادن الفبا و خواندن و نوشتن به نوآموزان مهارت خاصی داشت.

۱- نگارنده نیز الفبا را نزد این بانوی مرحوم یاد گرفته ام.



قریب ۶۵ سال عمر کرد و سرانجام در سال ۱۳۱۷ خورشیدی بجوار رحمت حق شتافت<sup>۱</sup>.

کیفیت و وسعت مخالفتها هر چه بود معارف جدید پیشرفت دبستان تدین: می نمود و روز بروز طرفداران و علاقمندان بیشتری پیدا می کرد. در آن زمان مکتب خانه بتعداد قابل توجهی در اردبیل وجود داشت و بترتیبی که گفتیم بدون هیچگونه مخالفت و تهدید بترتیب نونهالان می پرداخت. ولی صاحبان آنها کم کم مجذوب سبک مدارس جدید می شدند و تمایلی برای تبدیل وضع خود بدانها نشان می دادند اما از چماق تکفیر یا سرنوشتی مثل سرنوشت مرحوم آموزگار و میرزا ستار می ترسیدند.

دبستان تدین یکی از آنها بود که بهمت آقای مجید تدین در حدود شصت و پنج سال پیش از تاریخی که ما این مجموعه را گرد می آوریم بصورت مکتبخانه ای دایر گشت ولی بدون توجه بمشکلات بفاصله کمی وضع خود را تغییر داده بصورت یکی از مدارس این شهر درآمد.

آقای تدین خود از شاگردان مکتب شادروان میرزا عزیز بود که ما در چند صفحه پیش از او نام بردیم. پس از فراغت از درس، با صوابدید استاد، مکتبخانه ای دایر کرد ولی با فکر روشنی که داشت در اندک زمانی خانه ای در اول کوچه سنگر، نزدیک حسن آباد اجاره کرده شاگردان را بدانجا برد و در هر یک از اطاقهای آن کلاسی ترتیب داده بسبک جدید آنانرا بر میز و نیمکت نشانید. تدریس بموجب برنامه آغاز گشت و ساعات درس و تفریح از هم تفکیک گردید.

گرچه پی ریزی مدرسه با این شکل در اواخر سال ۱۳۳۸ قمری صورت گرفت و با کودتای رضاخان پهلوی مقارنه یافت با اینحال از مخالفتهای قشری مذهبان دور نماند. در آنعهد بهانه بزرگ مخالفان مدارس جدید دو امر بود که اینان آنها را با شرح و بسط عنوان می کردند و سرانجام مخالف با اسلام بودن مدرسه را نتیجه می گرفتند. یکی تدریس جغرافیا بود که چون در آن از گردش زمین سخن گفته می شد از اینرو برخلاف دین بشمار می آمد و درس جغرافیا بدین سبب درس ضالّه ای محسوب می گشت. دیگری

۱- معلم عمامه بصری که در عکس صفحه ۱۸۶ این کتاب دیده می شود احتمالاً همین آقای رهبر باشد.



«آقای مجید تدین در دوران پیری»

زنگ مدرسه بود، که مخالفان آنرا تقلیدی از کلیسای مسیحیت قلمداد کرده این عمل را کار مسیحیان و ارامنه می دانستند.

آقای تدین می گوید من در این دو مورد ب فکر چاره افتادم و سرانجام راه حلی برای آنها پیدا کردم. بدین طریق که بجای زنگ مدرسه، که عملاً برای اخطار و اطلاع

دانش آموزان بکار می رفت یکی از شاگردان را که صدای موزون و ملیحی داشت انتخاب کرده مأمور نمودم که در پایان درس در وسط حیاط مدرسه بایستد و با آواز بلند آیه مبارکه « اِنَّ اللّٰهَ و ملائکته یصلّون علی التّبی، یا ایها الذّین آمنوا صلّوا علیه و سلّموا تسلیماً» را بخواند. این کار جانشین زنگ شد و آغاز و پایان ساعت‌های درس و تفریح بدانوسیله اعلام گردید و علاوه بر آنکه رفع بهانه از مخالفان نمود بظاهر آنها را بتحسین نیز واداشت.

در باب درس جغرافیا نیز یکی از افراد مورد احترام مرحوم آقامیرزا علی اکبر را، که مرد روشن بین و بیغرضی بود، نزد او فرستادیم. او در ضمن صحبت‌های خود با ایشان، سوآلاتی را چنین مطرح کرد: که اگر کسی بخواهد از اردبیل عازم زیارت کربلا شود آیا می تواند در طول راه اسامی روستاها و شهرهایی را که از آن می گذرد یاد بگیرد؟ و رودها و کوهها و دره‌ها را بشناسد و آنها را برای دیگران هم بگوید. آقا نه تنها این سوآلات را رد نکرد بلکه بعنوان «معرفة الارض» آنها را لازم دانسته این کار را ستود. ما از این گفتار او استفاده کرده درس جغرافیا را، نه بنام جغرافیا، بلکه بعنوان معرفة الارض تدریس کردیم. النهایه مطالبی را که در مقدمه این درس در مورد کرویت زمین و حرکات آن بود بظاهر حذف نمودیم ولی بمعلمین سپردیم که آنها را بصورت قصه و داستان، خارج از درس بشاگردان بگویند.

آقای تدین نکته سومی را هم یادآورد و آن اینکه چون کلمه مدرسه در نزد مخالفان بمفهوم «اشکولآ» تفسیر می گشت و معنی و مظهری از مسیحیت تعبیر می گردید از اینرو بجای مدرسه تابلوی آنرا بصورت «دبستان تدین» تهیه کردیم و شاید در تاریخ فرهنگ ایران، یا لاقلاً در آذربایجان اولین باری بود که نام دبستان بجای مدرسه عنوان شد.

این مآل اندیشی‌ها موجب شد که مدرسه تدین از حمله و یورش قشربها و یا تهدید و فشار آنها در امان باشد و روز بروز در طریق پیشرفت و اعتلای خود قدمهایی بردارد و تا آنجائی برسد که در سالهای ۱۳۰۸ تا ۱۳۲۰ خورشیدی بصورت برجسته ترین و مهمترین مدارس اردبیل درآید و با تشکیل کلاسهای متوسطه، کانون تربیتی بزرگی در این منطقه شود.



«دانش آموزان کلاس ششم ابتدائی مدرسه تدبیر در خرداد ۱۳۱۰ عورشیدی»

پیشرفت، و افتخارات مدرسهٔ تدین مرهون فداکاریها و علاقمندیهای وصف ناپذیر مدیر و مؤسس آن بود با اینحال خود آقای تدین تلاش و کوشش صمیمانهٔ همکاران دیگر بویژه کسانی مثل شادروان آقای سید مهدی مهدوی الاصل معروف به «آقای ناظم» و مرحوم آقای حسن وحیدی دبیر نابینا ولی دانشمند روشن بین را در این امر دارای سهم بسزائی می داند. مردانی که در صفا و صداقت و آشنائی بر موز تعلیم و تربیت شاید در فرهنگ این ولایت هرگز نظایری پیدا ننمایند.

هزینهٔ مدرسهٔ تدین و دیگر مدارس ملی اردبیل، با جوهی که از دانش آموزان بعنوان شهریه می گرفتند، تأمین می شد. کم کم که مدارس دولتی اعتبار و امکانات بیشتری یافتند جاذبه ای برای جذب محصلین مدارس ملی گشتند و نتیجهٔ این کار تقلیل درآمد مدارس مذکور شد و وضع آنها مواجه با مشکلات مالی، که سرمنشاء مشکلات دیگر بود، گردید تا آنجا که سرانجام ادامهٔ کار بر آنها متعذر گشت و لاجرم این مدارس به ادارهٔ فرهنگ اردبیل واگذار شد.

مدرسهٔ هدایت نیز از مدارس قدیم اردبیل است که با همت **مدرسهٔ هدایت:** شخص فرهنگ دوست معتمی بنام آقای سید یوسف هدایت الهی تأسیس یافت. این مدرسه نیز در اول کار یعنی سال ۱۳۰۰ خورشیدی بصورت مکتبخانه بود. از سال ۱۳۰۵ در خانه ای واقع در کوچهٔ قاجاریه بتدریج شکل مدرسه بخود گرفت و در عین حال که دانش آموزان در دو اطاق و روی زمین می نشستند بگروههای مختلف، که نام کلاس بانها اطلاق می گشت، تقسیم گردید. بدینمعنی که مثلاً شش نفر در یک گوشهٔ اطاق بنام کلاس اول و پنج نفر در گوشهٔ دیگر همان اطاق بعنوان کلاس دوم و... درس می خواندند. کم کم که امور مدرسه گشایش یافت در کوچهٔ شهید گاه خانهٔ بزرگی اجاره کرده با تهیهٔ میز و نیمکت و تخته سیاه و غیره کلاسها را بصورت مستقل و جدا از هم درآوردند و دبستان هدایت را، که بعدها دارای کلاسهای متوسطه نیز گردید، بدین شکل در خدمت علاقمندان بتحصیل برپا داشتند.

آقای هدایت الهی دو برادر کوچکتر از خود بنامهای «آقای سیدرضا» و «آقای



«عکس از مدیر و ناظم و سایر کادران کلاس چهارم مدرسه هدایت در سال ۱۳۱۳»

مؤمن» داشت که او را در پیشرفت کار مدرسه یاری می کردند مع الاسف بعد از شهریور ۱۳۲۰ مثل دیگر مدارس ملی اردبیل، این مدرسه نیز با قلت درآمد مالی و عدم تکافوی دخل بر خرج مواجه شد و از رونق پیشین افتاد و سرانجام آن نیز با داره آموزش و پرورش اردبیل واگذار گردید.

غیر از دو مدرسهٔ تدین و هدایت مدارس ملی دیگری نیز در مدارس ملی دیگر: شصت سال اخیر از طرف اشخاص علاقمند تأسیس یافت و کار هر یک مدتی درخشیدن گرفت ولی بتدریج رو بافول گذاشت و عدم امکان تأمین مخارج، آنها را یکی بعد از دیگری محکوم بتعطیل کرد. یکی از این مدارس مدرسهٔ معرفت بود که در سال ۱۳۰۱ بوسیلهٔ آقای محمد معرفت پی ریزی گردید و تا مدتی بعد از شهریور ۱۳۲۰ نیز دایر بود. پیدایش مدارس دولتی و روی آوردن دانش آموزان بدانها در درآمد مالی این مدرسه نیز اختلالاتی بوجود آورد تا آنجا که آقای معرفت خود بناچار با استخدام وزارت دادگستری درآمد و در دادگستری اردبیل با سمتهای اداری مشغول خدمت شد و چندی بعد نیز مدرسه در محاق تعطیل افتاد.

مدرسهٔ دیگر در سال ۱۳۰۲ بوسیلهٔ شادروان جعفر شیرانی تأسیس یافت و بنام دبستان صداقت سالهای ممتدی در صحنهٔ تعلیم و تربیت اردبیل فعالیت نمود. عدم موازنهٔ مالی و بالاخره فوت مرحوم شیرانی موجب انحلال مدرسه صداقت گردید. شادروان شیخ محمود رشديه هم که مردی باتقوا و مسلمانی باحیاط بود در حوالی سال ۱۳۱۴ خورشیدی مدرسه ای بنام رشديه دایر کرد و با علاقه و جدیت خستگی ناپذیر بتربیت محصلین پرداخت اما فعالیت آن بیش از چند سال طول نکشید و مرگ طومار عمر مرحوم شیخ محمود و بتبع آن رشتهٔ حیات فرهنگی مدرسهٔ رشديه را در هم پیچید. مدرسهٔ ملی دیگر رفعت نام داشت که در سال ۱۳۱۳/۱۴ بوسیلهٔ سید معتمی بنام مرحوم سید اسماعیل مجتهدی پایه گذاری شد و بنشر معارف جدید پرداخت و سرانجام پس از مدتها فعالیت در حیطهٔ ادارهٔ فرهنگ اردبیل درآمد.

در سال ۱۳۴۹ نیز جمعی از معلمان و فرهنگیان جوان و با ذوق اردبیل با هم اتفاق کرده سازمانی بنام «گروه فرهنگی جهان علوم» تشکیل دادند و با جدیت و صمیمیت زاید الوصفی بتأسیس دبستان و دبیرستان آبرومندی در این شهر اقدام نمودند و چون خود از دبیران تحصیل کرده و دانشمند بودند با تدریس در این مراکز تعلیم موجب شهرت آن مدارس و جلب و جذب شاگردان متمکن گشتند و با دلسوزیهائی که بعمل آوردند مدارس خود را

سرآمد مؤسسات آموزشی اردبیل نمودند ولی سیاست اداری دستگاه آموزشی کشور موجب رکود کار آنها گردید و سرانجام این مدارس نیز تحت اداره آموزش و پرورش آن شهرستان درآمد.

در عهدیکه ما این مجموعه را گرد می آوریم در اردبیل مدرسه ای بنام «ملی» وجود ندارد و همه دستگا‌ه‌های تعلیماتی این ولایت بوسیله سازمان آموزش و پرورش منطقه که یک واحد دولتی است اداره می شود.

### بخش دوم - مدارس دولتی در اردبیل

سابقه مدارس دولتی در اردبیل با تأسیس مدرسه «احمدیه» آغاز می گردد و بسال ۱۳۳۵ قمری (۱۲۹۶ خورشیدی) می رسد.

گفتیم که مخالفان معارف جدید هرچه بیشتر مخالفت می کردند ناخودآگاه بر جدیت و علاقمندی فرهنگدوستان می افزودند و کسان جدیدی را بدین راه سوق می دادند.

جمعی از این علاقمندان، باتفاق مرحوم محمد قدس، این مدرسه را بنا نهادند و از آنطریق بنشر علم و دانش قیام نمودند. در آن ایام که با تصویب قانون اساسی مورخ ۱۳۲۸ قمری، «وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه» موجودیت قانونی یافته بود، از طرف این وزارتخانه اداره معارف ایالتی در تبریز تشکیل یافت و مرحوم «دکتر امیراعلم» بریاست این اداره منصوب گردید.

او که از فرهنگیان خوشنام گذشته است، درصدد تشکیل شعبات آن اداره در شهرهای آذر بایجان برآمد و بدینمنظور مرحوم محمد قدس را افتخاراً بنماینده‌گی از طرف اداره ایالتی، برای انجام امور معارف در اردبیل انتخاب کرد و این امر در موفقیت‌های بعدی قدس و نیز در سرو سامان یافتن وضع معارف مؤثر افتاد.



مدرسه احمدیه که مدیریت آن با مرحوم «میرزا فضل الله خان» بود<sup>۱</sup> در ابتدای تأسیس بیش از آنکه از شاگردان شهریه بگیرد با کمکهای مالی فرهنگدوستان اردبیل اداره می شد و این کمک با صوابدید بازرگانان بصورت عوارضی از واردات و صادرات کالا وصول می گشت.

چون بر اثر جنگ بین الملل اول و سرایت آن به سرحدات ایران، در امر تجارت و بالمآل در ورود و صدور کالا رکودی پیش آمده و کمک بمدارس موجود متعذر گردیده بود، مرحوم قدس با استفاده از موقعیت قانونی خود و مفاد ماده ۲۲ قانون اساسی معارف، که گفته بود «مخارج مدارس ابتدائیه در قصبات و بلاد بعهدۀ دولت است، و مخارج آنها از محل مالیاتی که در هر محل بموجب قانون برقرار می شود پرداخته خواهد شد» موافقت حاکم و رئیس مالیه را برای وضع عوارض جلب کرد و بدین طریق برای اولین بار هزینه مدرسه احمدیه را از محل درآمد قانونی تأمین نمود.

آقای امید مؤلف «تاریخ فرهنگ آذربایجان» در اینباره می نویسد «قبلاً دوازده نفر دست بدست هم داده تحت عنوان «هیئت معارف» هسته مرکزی معارف اردبیل را بوجود آوردند و سپس چون دیدند تنها حقوق ناچیز محصلین، مدرسه احمدیه را اداره نمی نماید دعوتی از تجار بعمل آوردند و با مساعدت آقایان بازرگانان و موافقت نقی خان رشید الملک حاکم وقت و رئیس مالیه، عوارض مخصوصی برای معارف وضع کردند یعنی از هر لنگه مال التجاره وارده بوسیله گمرک آستارا دو شاهی<sup>۲</sup> و از هر مسافریک قران و از چهار پایان فروش شده در میدان دواب نیز عوارض مختصری اخذ نمود و با این وسایل مخارج مدرسه را تأمین کردند».

ما از دوازده نفر اعضای هیئت معارف فقط آقای قدس را می شناسیم و در ضمن برای

۱- شادروان میرزا فضل الله خان تبریزی بود و بعد از نهضت مشروطیت ایران با آزادیخواهان اردبیل همکاری نزدیک داشت. مردی جسور و نترسی بود. او بعدها در فرهنگ آذربایجان بریاست اداره حسابداری و معاونت رسید و بعنوان فضل الله سلیمی از اعضای مؤثر آن اداره گردید. ما در جلد اول کتاب در صفحه ۳۴۴ و صفحات بعد در مورد ایشان مطالبی نوشته ایم.

۲- واحد پول قدیم ایران تومان بود. هر تومان ده جزء داشت که هر یک را قران می گفتند. هر قران به ۲۰ قسمت تقسیم می شد و هر قسمت بنام شاهی معروف بود.

اطلاع خوانندگان می‌گوئیم که این هیئت با «هیئت نشر معارف» که در چند صفحه پیش از آن سخن گفتیم گویا یکی نبوده است.

مدرسه احمدیه تا کودتای ۱۲۹۹ مشکلات زیادی داشت و از تهدید و تخویف مخالفان در امان نبود. بعد از کودتا نیز چون نظامیان همه کاره بودند مدتی دخالت‌های آنها نابسامانی‌هایی در کار آن بوجود آورد که از جهت صورت و طرز رفتار شدید، بدتر از تعرض قشری مذهبان گردید.

شادروان محمدعلی صفوت در کتاب «تاریخ فرهنگ آذربایجان» که آغاز تألیف آن در سال ۱۳۲۹ خورشیدی بوده و در چاپخانه قم طبع یافته است در باب رفتار ناستوده افسران چنین آورده است «سال ۱۳۰۴ که نگارنده متصدی امور فرهنگی آذربایجان شرقی بود از نماینده اردبیل تلگرافی بدین مضمون رسید: معارف. فرمانده اردبیل در سر اجرای وظیفه چوبم زد و احترام خانواده گیم را برد. عهده داری امور فرهنگ بر من میسور نیست. جواب داده شد: معارف اردبیل. قضیه را درست و مشروح نویسد. بفاصله چهار روز گزارش رسید که با یک‌کده از تجار و اعیان محل بدعوت فرماندهی حضور یافتیم. آنگاه بحاضرین جلسه اخطار شد برای تهیه اثاثیه چهل باب دبستان، باید دعوت شدگان شصت هزار تومان نقد بپردازند. اظهار شد که پرداخت چنین مبلغ بفوریت مقدور نیست. اجازه دهید برویم بلکه بنحوی تهیه کنیم. جواب داده شد مرخصی غیرممکن است. ناچار حاضرین به من (یعنی محمد قدس نماینده وزارت معارف در اردبیل) ملتجی شدند که با مذاکره با فرماندهی راهی برای استخلاص ایشان باز کنیم. خواستم در آن باب حرفی بزنم مورد شتم واقع شدم. سپس دعوت شدگان گفتند ما تقدیم همین مبلغ را قبول داریم ولی مقتضی است در خارج دور هم نشستیم در باب تقسیمات وجه از روی عدل و انصاف و میزان قدرت و بضاعت اشخاص قرار دهیم، مرخص شدند.

فرمانده لشکر استان در آن موقع سرتیپ محمد حسین خان آیرم بود. نگارنده اصولاً مراتب را با استاندار وقت مرحوم بنی آدم (شریف الدوله) مذاکره نمود او هم معاون خود بنان الملک را پیش خان آیرم فرستاد و موضوع اردبیل را مذاکره نمود و برگشت. معلوم شد با بی‌اعتنائی پاسخ سخت شنیده است.

سپس خود بطور مستقیم ولی با عرض مراسله جریان امر را بفرماندهی اطلاع داد. جواب داده شد بشما چه مربوط است. عرض شد طبق تشکیلات کشور شاهنشاهی مسئولیت امور فرهنگی آذربایجان بعهده اینجانب محول است. پاسخ رسید که از چه لحاظ این عمل معیوب و ناموزون است. جواب نوشته شد گذشته از اینکه مخالف با انتظامات کشور بوده آنهم در شهری مانند اردبیل که عنوان بندری و مرزی دارد، مخصوصاً این نکته قابل یادآوری و توجه است که برای افتتاح چهل باب دبستان پیدایش معلم اقدم و الزم از تهیه اثاثیه و تعیین محل است. چون از مکاتبات نتیجه مطلوب حاصل نشد جریان را با رمز بوزارت فرهنگ گزارش داد. چنین جواب رسید. اقدام شد از نتیجه مسبوق می شوید. پس از سه چهار روز اطلاع یافت که بتمام قسمتها اکیداً قدغن شده است که بکلی مداخلات را متروک دارند. ناگفته نماند که تا وصول دستور مرکز مبلغی در اردبیل اخذ و چند عدد نیمکت نشیمنی اطفال ساخته شده بود.»

باری مدرسه احمدیه که اولین مدرسه دولتی در اردبیل بود بعدها تغییر نام داده بنام مدرسه «نمره یک» خوانده شد زیرا دو مدرسه دیگر نیز با بودجه دولتی تأسیس یافت و آنها هم بنامهای نمره دو و نمره سه معروف گردیدند. با اینحال در سال ۱۳۱۲ خورشیدی مدرسه نمره یک بنام «سنائی»، مدرسه نمره دو بنام «سعدی» و نمره سه بنام «انوری» نامگذاری گردید.

مدرسه سنائی تا سال ۱۳۰۱ دبستان ششکلاسه ابتدائی بود. در آن سال اجازه تشکیل کلاسهای دبیرستان نیز بدان داده شد ولی چون دوره دوم متوسطه نداشت آن دسته از فارغ التحصیلان آن، که مایل بادامه تحصیل بودند بناچار عازم تبریز و تهران می شدند معهداً. جمع زیادی از دانش آموختگان با استعداد آن که بر اثر عدم امکانات مالی قادر بر رفتن نبودند در اردبیل ماندگار می گشتند.

چون طبق نظر علمای تربیتی، اختلاط دانش آموزان دبستان و دبیرستان در یک محیط مناسب نمی باشد از اینرو در سال ۱۳۱۵ دوره دبیرستان از دبستان سنائی مجزا گردید و بصورت مدرسه مستقلی بنام دبیرستان صفوی درآمد. این دبیرستان در سال ۱۳۱۸ بعمارت مخصوصی که از محل بهای طلاهای بقعه شیخ صفی الدین ساخته شده



«معلمین و فارغ التحصیلان ششم ابتدائی مدرسه نمره یک در خرداد ۱۳۰۸»

بود، نقل مکان نمود.<sup>۱</sup>

دبستانهای سعدی و انوری نیز که بعد از مدرسه سنائی پا بدایره وجود گذاشته بودند خدمات فرهنگی ارزنده‌ای بمعارف اردبیل نمودند ولی اجازه تأسیس دوره دبیرستان نیافتند. این دو مدرسه اکنون هم با همین نامها در حوزه فرهنگی اردبیل فعالیت دارند.

مدرسه احمدیه و مدرستی که بطور غیر دولتی بتربیت نونهالان و جوانان اردبیل می پرداختند عموماً پسرانه بودند و هنوز از مدرسه دخترانه خبری نبود. اولین مدرسه دخترانه بعد از کودتای ۱۲۹۹ در اردبیل تأسیس یافت و بنام «مدرسه مهستی بنات» شروع بفعالیت کرد و طوفانی از مخالفت قشری مذهبان علیه خود برانگیخت. آنها که تحصیل پسرها را در «اشکولاً» امری خلاف مذهب و سنتهای ملی می شمردند با رفتن دخترها بمدرسه بشدت بمخالفت برخاستند و حتی در سال ۱۳۰۴ خورشیدی بدین مدرسه هجوم آورده با بیل و کلنگ در صدد خراب کردن سقف اطاقها بر سر دانش آموزان برآمدند. سرانجام چنانکه در صفحه ۴۵۳ جلد اول این کتاب آورده ایم مدیره مدرسه از ارتش استمداد نمود و با آمدن سر بازها مهاجمین دست از تخریب و آزار برداشتند.

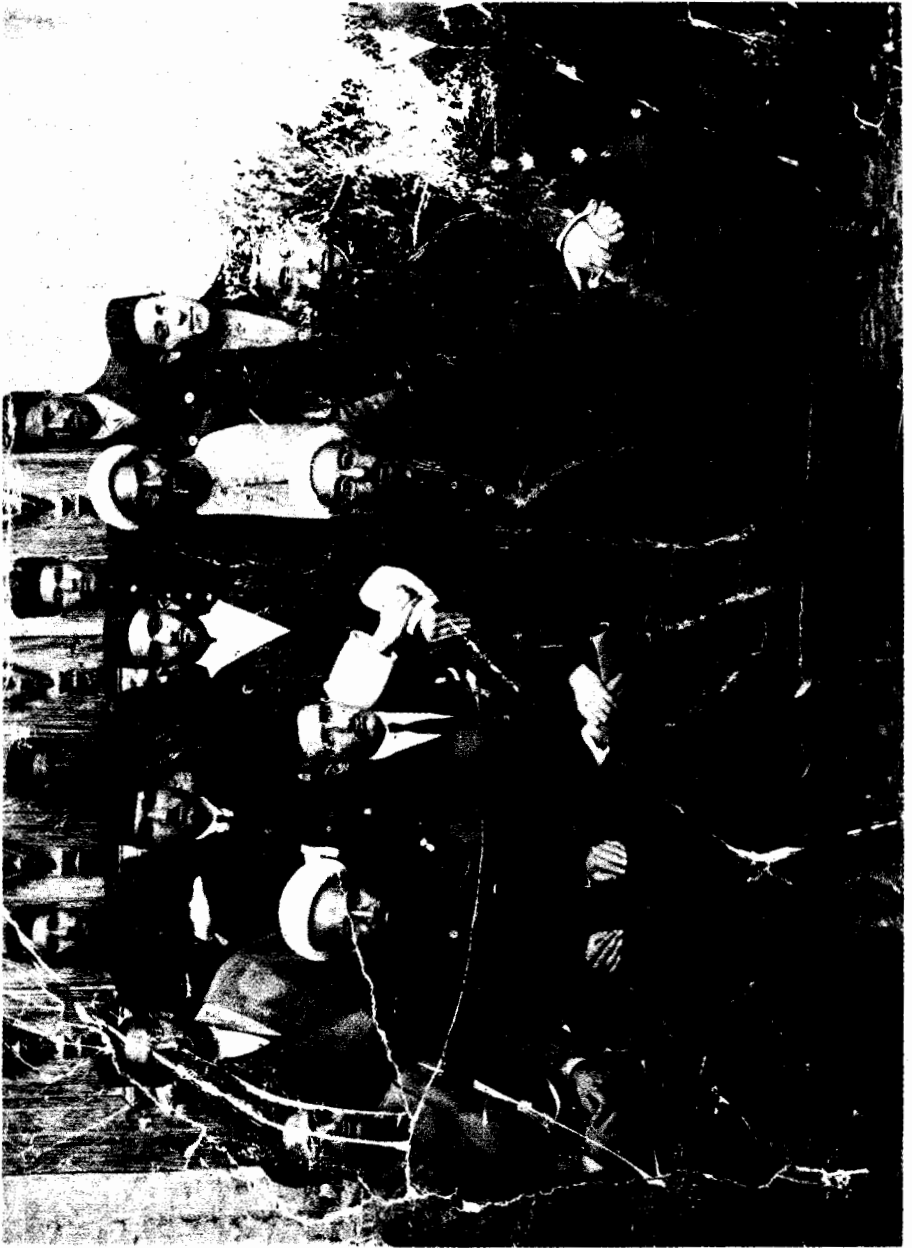
با اینحال دختران دانش آموز از ترس واکنشهای بعدی متفرق گشتند و برای مدتی مدرسه عملاً از فعالیت بازماند.

آقای محمد علی صفوت، که بعد از مرحوم محمد قدس رئیس معارف و اوقاف اردبیل شده در تاریخ فرهنگ آذربایجان می نویسد که «نخستین روزیکه نگارنده

۱- در باب هزینه ساختمان دبیرستان صفوی در صفحه ۲۳۳ جلد دوم این کتاب مطالبی نوشته شده است. در اینجا در باب خود عمارت اضافه می شود که این بنا در زمینی بمساحت ۱۹۲۲۰ متر مربع ساخته شده و ۱۳۷۶ متر مربع زیر بنا دارد. عرصه مدرسه از قبرستان بزرگ قدیمی شهر است که به «تابار قبرستانی» یعنی قبرستان محله طوی معروف بود.

ملک الشعرای بهار در شعری که گفته و در راهروی عمارت دبیرستان با کاشی بر دیوار نوشته شده است ماده تاریخ آنرا چنین آورده است:

از صفای شیخ چون شد ختم این بنای عالی هم بنام نامی آل صفی آمد مستم  
زد رقم کلک (بهار) از بهر تاریخ بنایش باد دایم اردبیل از این دبیرستان مصفی.  
(۱۳۱۷)



«شیخ الاسلام (معلم عینکی ردیف جلو) رئیس معارف و جمعی از مدیران و معلمان مدارس دولتی اردبیل در سال ۱۳۰۹»

مسئول فرهنگ اردبیل شد اطلاع رسید که مدیره دبستان دختران از ترس ایذاء و اهانت مردم بمدرسه نمی آید و از هفده تن شاگردان یکعده ترک تحصیل کرده و چند بچه دیگر مشغول بازی هستند». آنگاه می افزاید که در سال تحصیلی جدید مدرسه دخترانه را از پس کوچه ها بمحل آبرومندی انتقال داده بایکصد دانش آموز دایر کرد و بجای تابلوی مسروق تابلوی بزرگ بدر دبستان نصب گردید.

دبستان مهستی بعدها تغییر نام داد و به «پوراندخت» نامگذاری شد و برای اولین بار در سال ۱۳۱۶ خورشیدی کلاس اول دبیرستان نیز در آن دایر گشت. دبیرستان پوراندخت امروزه دبیرستان کاملی شده و در تربیت دوشیزگان این ولایت خدمات ذیقیمتی دارد.

در هر حال مدارس دولتی اردبیل در سال ۱۳۰۴ خورشیدی عبارت از دبستان نمره یک با سه کلاس دوره اول متوسطه و دو دبستان نمره ۲ و نمره ۳ بود که در گزارش پایان سال تحصیلی ۱۳۰۵-۱۳۰۴ مرحوم دکتر احمد محسنی، رئیس معارف ایالت آذربایجان در تیر ماه ۱۳۰۵ از آنها نام برده شده است.

در این گزارش بمدرسه دخترانه مهستی اشاره نشده و سبب آن گویا وضع بلا تکلیف مدرسه بوده است. مرحوم دکتر محسنی در گزارش خود از مدارس غیردولتی اردبیل نیز نامی نبرده است در حالیکه در آن زمان برخی از آنها در این شهر بخدمات فرهنگی اشتغال داشتند.

باید یادآور شد که علاوه بر شهر در حومه و بخشهای اردبیل نیز مدارس حومه اردبیل: نهضت فرهنگی در شرف تکوین بود و بعد از کودتای ۱۲۹۹ تمایلی در بیشتر آنها برای تأسیس مدارس جدید مشاهده می شد. مدارسی که در این نقاط بوجود آمد غالباً از گزند قشری مذهبیان در امان ماند و مدت‌های بیشتری دوام یافت.

یکی از این مدارس دبستان فردوسی نمین بود که در سال ۱۲۹۹ خورشیدی با همت «سردار ناصر» حکمران آنجا و علاقه فرهنگدوستان محل تشکیل گردید و بدون وقفه

بحیات خود ادامه داد. این مدرسه بعدها توسعه یافت و با افتتاح کلاسهای متوسطه بصورت دبیرستانی درآمد که اکنون نیز مرکز تعلیم و تربیت آن منطقه می باشد.

«قمر خانم» همسر سردار ناصر نیز برای تأسیس مدرسه دخترانه علاقه زیادی بخرج می داد و با همکاری جمعی از بانوان محلی از کوشش در اینباره باز نمی ایستاد. سرانجام اولین مدرسه دخترانه نمین با همت آنان در سال ۱۳۰۴ خورشیدی گشایش یافت.

ساکنان قراء و روستاهای اردبیل نیز بتأسیس مدرسه علاقه نشان می دادند و مخصوصاً پس از تشکیل اداره معارف و استقرار امنیت، غالباً بدانجا مراجعه کرده درخواست تشکیل مدرسه می نمودند. ولی اداره معارف بعلت کمبود امکانات مالی و نیروی انسانی قادر بانجام آنها نبود و حتی در سالهای آخر نیز با تعیین نوبت مدتها طول می کشید تا آموزگاری برای خدمت در آنها استخدام نموده اعزام دارد.

لزوم توجه بروستاها تأسیس مدارس دولتی جدید را در شهر نیز بعهده تعویق انداخت و سالهای ممتد جز سه دبستان سنائی، سعدی و انوری و یک دبستان دخترانه پورانداخت امکانات موردنیاز جامعه از حیث توسعه مدارس دولتی فراهم نگردید. بعد از یک فاصله بالنسبه طولانی بود که دبستان جدیدی بنام حکمت بوجود آمد و در اواخر سال ۱۳۱۳ نیز دبستان دخترانه پروین بر مدارس شهر افزوده شد با اینحال مدارس ملی، که عموماً پسرانه بودند رفع کمبود می نمود و رو بهمرفته وسیله تحصیل برای علاقمندان فراهم بود.

در قدیم شهرستانهای کنونی آستارا، خلخال، سراب، مشگین شهر، گرمی و بيله سوار بخشهای تابعه اردبیل بودند و مدارس آنها بخشی از معارف این ولایت بشمار می آمدند. اکنون که آنها شهرستان مستقلی شده و برای خود تاریخچه جداگانه ای یافته اند آوردن آنها در این کتاب، که مربوط بآردبیل است، موردی ندارد. با اینحال برای یاد آوردن از اولین کسانی که تحمل شداید کرده نخستین سنگ بنای فرهنگ جدید را در آنها بکار گذاشته اند باولین مدارس آنها اشاره ای می کنیم:

اولین مدرسه جدید در آستارا دبستان نظامی بود که در سال

۱۳۲۷ هجری قمری با همت شادروانان میرزا عباسقلی

مؤمن، میرزا بیوک آقا عباسزاده، حبیب الهی، علیزاده،

آستارا:



علی اصغرزاده، محمدی روئین دژی، بهزادی و چند تن دیگر از معارف پژوهان آنجا تأسیس یافت. این مدرسه ابتدا سه کلاسه بود و هزینه آن با اعانهٔ علاقمندان تأمین شد ولی بعدها در عداد مدارس دولتی درآمد و بصورت دبیرستان کامل بنشر علم و تربیت جدید پرداخت.

در سال ۱۳۰۴ خورشیدی نیز یک دبستان دخترانه و سه دبستان پهلوی، خیام و حکیم سنائی در آن ولایت تأسیس یافت و در قریهٔ «چلونند» هم مدرسه‌ای بنام «فارابی» دایر گردید.

در سال ۱۳۲۶ هجری قمری روشنفکران خلخال، که در رأس آنها شادروان «ناصر روائی» قرار داشت بفکر تأسیس مدرسه افتادند و از یکنفر خلخال بنام «حاجی معلم»، که از روسیه آمده بود، استفاده کرده مدرسهٔ ناصری را بوجود آوردند. چندی نگذشت که مخالفتها آغاز شد و مدرسه از رونق افتاده تعطیل گشت و حاج معلم نیز بروسیه مراجعت نمود.

با اینحال فرهنگدوستان از پای ننشستند و بار دیگر در سال ۱۳۳۱ آنرا بر پا داشتند اما پس از مدتی باز مدرسه برچیده شد. در سال ۱۲۹۹ خورشیدی با ورود مرحوم میرزا حمید آموزگار بدان آبادی، مدرسهٔ ناصری از نو بر پا شد و این بار با برجای ماندن در ناحیهٔ خیمس هم اولین مدرسه بسال ۱۳۰۶ از طرف ادارهٔ معارف اردبیل دایر گردید.

اولین مدرسه را در این شهر فرمانده نظامی وقت بنام محمد مشکین شهر: علیخان، بعد از کودتای ۱۲۹۹، یعنی بسال ۱۳۰۲ خورشیدی تأسیس کرد و مخارج آنرا با کمک افسران و دیگران تأمین نمود. تا روزیکه محمد علیخان فرمانده آنجا بود مدرسه نیز از رونق کافی برخوردار بود ولی بعد از تغییر وی مواجه با رکود گردید و سرانجام در سال ۱۳۰۵ خورشیدی جزو مدارس دولتی درآمد و ثبات و امکان فعالیت لازم بدست آورد.

تأسیس مدرسه در بخشهای بیله سوار و گرمی و انگت نیز بوسیلهٔ افسران لشکر شمال غرب آذربایجان و بعد از کودتای بیله سوار و گرمی: صورت گرفت. پس از کودتای مذکور که کارها بیشتر ۱۲۹۹

بدست نظامیان افتاده بود، بویژه بعد از انتقال سلطنت بخانواده پهلوی، دستور مرکز بافسران و فرماندهان پادگانهای مرزی بر آن بود که بهر وسیله که ممکن باشد نسبت بتأسیس مدارس جدید اقدام کنند و مخارج آنها را از متمکین دریافت نمایند. در اجرای این دستور بود که فرماندهان مناطق سرحدی اردبیل بچنین کاری دست زدند و در منطقه مغان نخستین مدرسه را در «بیله سوار» که مرکز تجاری و عشایری آنروز ناحیه بود، در سال ۱۳۰۵ بوجود آوردند.

اولین مدرسه گرمی در سال ۱۳۰۷ تأسیس شد و مرحوم «سید علی کلکی»، که بعدها بریاست اداره فرهنگ مشگین شهر ارتقاء یافت، مدیریت آنرا عهده دار گردید. در همانسال در آنگوت نیز دبستانی تأسیس یافت و بتعلیم و تربیت دانش آموزان پرداخت. این مدارس غالباً دو کلاسه و سپس چهار کلاسه بودند و هزینه آنها، چنانکه گفتیم از متمکین دریافت می شد ولی از سال ۱۳۰۹ خورشیدی همه آنها جزو مدارس دولتی اداره معارف اردبیل درآمدند و مثل دیگر مدارس دولتی بودجه و اعتبار دولتی یافتند.

چنین بود چگونگی پیدایش فرهنگ جدید در اردبیل. آنانکه امروز با خاطری آرام در این مدارس درس می خوانند و بدون هیچگونه مزاحمت و نگرانی بفرآ گرفتن علم و دانش می پردازند و هم آنهاست که در چنین محیطهای امن و آرام با فراغت خاطر بتدریس و تعلیم مشغولند باید بدانند نعمتی که بدینسان از آن برخوردارند بآسانی بدست نیامده بلکه حاصل فداکاریها و جانفشانیهای انسانهای بزرگوار و روشن بینی بوده است که بهر حال تاریخ اینها را جانشین آنان کرده است.

آنان زجرها دیدند. ضرب و شتمها و مشقات جانکاه را تحمل کردند ولی هرگز از پای ننشستند و بیاری خدا و با همت و پایداری خود سرانجام بردیو جهالت و نادانی چیره شدند و با سعی و کوشش فراوان قشریون نادانی را که بنام دین مقدس اسلام موانع گوناگونی در راه پیشرفت علم و دانش بوجود می آوردند از سر راه این کانون سعادت انسانها برداشتند.

آنها سیلی خوردند، بحبس و تبعید رفتند، از دونان و جاهلان ستمها دیدند تا جوانان و مردان سالها و قرنهای آینده این محیط، از اسارت جهل و نادانی رهائی یابند و از آن

گنجهای معنوی بسود خود و رفاه جامعه بهره‌ها گیرند. حال نوبت بآنانی رسیده است که در این مدارس درس می‌دهند و یا درس می‌خوانند. اینان باید بدان آرزوهای مقدس گذشتگان پاسخ مثبت بدهند و برای حفظ حرمت فداکاریهای آنان بقدر توانائی در تعلیم و تعلم تلاش و کوشش بنمایند تا در تاریخ یاد خیری از خود برای آیندگان بگذارند. همان تاریخی که امروز با گذشتن دهها سال، فداکاریهای دیگران را از لابلای ایام بیرون آورده بدینسان در خود ضبط می‌نماید.

برای ارائه نموداری از پیشرفت کمی فرهنگ جدید در این خطه اینک دو آمار را که با هم قریب نیمقرن فاصله دارند در اینجا می‌آوریم:

آمار نخست مربوط به سال تحصیلی ۱۱-۱۳۱۰ است. در این سال طبق آمار رسمی وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه، ولایت اردبیل، شامل شهرستانهای امروزی اردبیل، مشکین و انگوت، گرمی و بیله سوار، خلخال بود و یهم رفته ۱۷ باب مدرسه با ۲۶۳۴ شاگرد و ۸۸ معلم داشت و ۵ باب از این مدارس یعنی مدارس تدین، صداقت، توفیق، تربیت، هدایت اردبیل با ۷۵۷ نفر شاگرد و ۳۱ معلم بصورت ملی اداره می‌شدند. تعداد ۲۴۱ نفر از کل دانش آموزان یاد شده نیز دختر بود.

آمار دوم مربوط بسال تحصیلی ۵۸-۱۳۵۷ خورشیدی است. بموجب این آمار در آنسال ۱۹۶ کودکستان و دبستان و مدارس سپاه دانش و تعلیمات بزرگسالان در خود شهرستان اردبیل، بدون بخشها، دایر بود و رو یهم رفته ۴۲۷۰۵ نفر پسر و دختر در ۱۰۶۵ کلاس آنها بتحصیل اشتغال داشت (۱۲۶۵۲ دختر و ۳۰۰۵۳ پسر).

تعداد مدارس متوسطه مشتمل بر دوره راهنمایی و دبیرستان و دانشسرا رو یهم رفته ۴۲ باب بوده و در ۴۶۹ کلاس آنها ۱۹۴۰۴ نفر دانش آموز (۵۲۵۳ دختر و ۱۴۱۵۱ پسر) درس می‌خوانده‌اند.

در همین سال، ۱۴۱۰ نفر آموزگار و کارمند دفتری (۵۹۶ زن و ۸۱۴ مرد) در دبستانها و ۸۷۹ نفر دبیر و کارمند (۱۵۰ زن و ۷۲۹ مرد) در دبیرستانهای اردبیل خدمت می‌کرده‌اند و نیز ۲۸۸ نفر خدمتگزاری جزء این مدارس را برعهده داشته‌اند. آرزو می‌کنیم که پایه گذاران فرهنگ نوین اردبیل زنده می‌بودند و امروز اینهمه

مدرسه و دانش آموز و معلم را در زادگاه خود مشاهده می کردند و بموازات آن بخدمات ارزنده مردان و زنان بسیاری، که از راه تحصیل در این مدارس بدرجات عالی پزشکی، مهندسی، علمی، قضائی، معلمی، اداری، اقتصادی، فنی و هنری... رسیده خدمتگزار عالم بشریت گشته اند، توجه می یافتند و بدین طریق تلخی ها و مرارت های سیلی هائی را که بنا بر او از دست جاهلان خوردند، درد ورنج مشت هائی را که بناحق بر سر و روی خویش تحمّل کردند، سوزش های طاقت فرسائی را که با کنده شدن ریشهایشان بدست قشریها تاب آوردند، خون هائی را که از سر و روی شکافته شان بر محاسن سفیدشان می ریخت بعنوان خضاب علم و دانش پذیرفتند و بالاخره خفت هائیرا که امت نادان با بستن یکسر عمامه بگردنشان بر آنها روا داشته با تهمت بایبگری در کوچه و بازار گردانند... از یاد می بردند و ثمرات ارزنده نهالهائی را که بدان طریق کاشتند بدینگونه با چشم می دیدند و در می یافتند که هم اکنون بحکایت یک آمار غیر رسمی بیش از ۱۵ هزار جوان و مرد و زن اردبیلی دوره کامل متوسطه دیده اند و بیش از ۳ هزار نفر از دانشگاهها و مدارس عالی فارغ التحصیل گشته اند...

یاد آنان همواره گرمی، روانشان پیوسته شاد و پاداش آنهمه مصائب و مشقاتشان رحمت بیکران الهی باد.

در پایان این بخش بجاست که نامی نیز از رؤسای فرهنگ رؤسای معارف اردبیل: اردبیل بیریم و غیر از مرحوم میرزا ستار آخمازلی، که برای اولین بار بعنوان نماینده وزارت معارف باردبیل آمد و سرانجام بر اثر فشار و مخالفت های قشریون انتحار نمود، کسانی را که در مسند ریاست، امور فرهنگی این ولایت را برعهده داشته اند بدین شرح ذکر نمائیم:

- ۱- شادروان محمد قدس از ۱۲۹۵ تا ۱۳۰۶ خورشیدی .
- ۲- شادروان محمد علی صفوت از ۱۳۰۶ تا ۱۳۰۸ خورشیدی .
- ۳- شادروان محمد قدس از ۱۳۰۸ تا ۱۳۰۹ خورشیدی .
- ۴- شادروان حسین نیکخواز از ۱۳۰۹ تا ۱۳۱۱ خورشیدی .
- ۵- شادروان احمد سره از مرداد ۱۳۱۱ تا مهر ۱۳۱۱ خورشیدی .

- ۶- شادروان حسین مستشاری از ۱۳۱۱ تا ۱۳۱۳ خورشیدی.
- ۷- شادروان محمد همایونی از ۱۳۱۳ تا ۱۳۱۴ خورشیدی.
- ۸- آقای حسن شفیع زاده از ۱۳۱۴ تا ۱۳۱۵ خورشیدی.
- ۹- آقای کریم مشیرزاده مؤیدی از ۱۳۱۵ تا ۱۳۱۸ خورشیدی.
- ۱۰- آقای صادق عدالت از ۱۳۱۸ تا ۱۳۱۹ خورشیدی.
- ۱۱- شادروان مهدی ملک افضلی از ۱۳۱۹ تا ۱۳۲۰ خورشیدی.
- ۱۲- شادروان حمید داوران از ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۲ خورشیدی.
- ۱۳- شادروان اسماعیل دیباج از ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۴ خورشیدی.
- ۱۴- آقای یعقوب قدس از ۱۳۲۴ تا ۱۳۲۵ خورشیدی.
- ۱۵- شادروان اسماعیل دیباج از ۱۳۲۵ تا ۱۳۲۸ خورشیدی.
- ۱۶- آقای اسماعیل والی زاده از ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۰ خورشیدی.
- ۱۷- آقای احمد حبیب الله زاده از ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۵ خورشیدی.
- ۱۸- آقای مرتضی محسنی از ۱۳۳۵ تا ۱۳۳۹ خورشیدی.
- ۱۹- آقای حسین درایه از ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۶ خورشیدی.
- ۲۰- آقای ابوالفتح امیرشاهی از ۱۳۴۶ تا ۱۳۴۷ خورشیدی.
- ۲۱- آقای حسن جلالی از ۱۳۴۷ تا ۱۳۴۹ خورشیدی.
- ۲۲- آقای موسی سبطی از ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۲ خورشیدی.
- ۲۳- آقای محمد جمالی پور صوفی از ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۷ خورشیدی.

## فصل دوم

### نهادهای فرهنگی دیگر در اردبیل

آموختن علم و دانش اختصاص بمدرسه ندارد بلکه در جوامع پیشرفته کنونی وسایل دیگری نیز موجود است که آدمی از طریق آنها می تواند بمطالب مورد نظر دسترسی یابد و بر حیطه معلومات خود بیفزاید و زندگی معنوی خود را پر بار سازد. در کشورهای متمدنی مهمترین این وسایل رسانه های گروهی است که در کشور ما از آن به «رادیو» و «تلویزیون» تعبیر می شود و امروزه نقش بسیار حساسی را از حیث تعلیم و تربیت برعهده دارد.

قبل از پیدایش این دو وسیله کتابخانه های عمومی و روزنامه ها و مجلات علمی این وظیفه را برعهده داشتند. ولی با تحولات چشمگیری که هم در خود رسانه های گروهی و هم در برنامه های آنها صورت گرفته قلمرو فعالیت اینها بیش از آنها گشته و هر دو از وسایل ارزنده برای نشر علم و دانش شده است. ما در این فصل تاریخچه این منابع عمومی را عنوان می کنیم و از پیدایش روزنامه و کتابخانه و چاپخانه و رادیو و تلویزیون در اردبیل باجمال سخن می گوئیم:

اولین نشریه ای که بصورت روزنامه در اردبیل منتشر شده جریده روزنامه های اردبیل: «اتفاق» نام داشته است که مقارن با آغاز نهضت مشروطیت ایران، بهمت تنی چند از آزادیخواهان در این ولایت نشر می گشته است.<sup>۱</sup> ولی امروزه هیچ نسخه ای از آن دیده نمی شود و حتی هیچگونه نام و اطلاعاتی نیز از نویسندگان و ناشرین آنها در دست نمی باشد.

دومین روزنامه «برگ سبز» نام داشته که با کوشش گروه دیگری از مشروطه طلبان در سال ۱۳۲۶ قمری (۱۲۸۷ خورشیدی) در چاپخانه احمدیه اردبیل بطبع می رسیده است. این روزنامه بصورت «نیم هفته ای» یعنی دو شماره در هفته چاپ می شده و

مدیریت آنرا شادروان «فضل الله شیخ الاسلامی» برعهده داشته است. مرحوم «میرزا عبدالحسین خان مستوفی» نیز که از فضلا و دانشمندان اردبیل بود در این روزنامه مقالاتی می نوشته است. شادروان «میرزا محمد علیخان» مدیر مدرسه شرافت نیز از جمله نویسندگان آن بوده است و شاید بخاطر همین نوشته هایش بوده است که عنوان بابی گری یافته و در جلوی حَمَام «پیر» بقتل رسیده است.

وضع متغیر سیاست آنروز در ایران و پیش آمدن استبداد صغیر و تعقیب و شکنجه آزادیخواهان بوسیله عمال محمد علیشاه قاجار، امکان انتشار مستمر این روزنامه را متعذر ساخت و بقول سالخوردهگان گو یابیش از هفت یا هشت شماره از آن منتشر نگردید. روش آن روزنامه سیاسی، ادبی و انتقادی بوده است.

از آن تاریخ تا سال ۱۳۰۶ خورشیدی، بجز خبرنامه ها و شبنامه های مختلف که با دست نوشته می شده در اردبیل روزنامه ای نبوده است. در آنسال شادروان «غلامحسین حبیب الهی» امتیاز نشر روزنامه ای بنام «جودت» را بدست آورد و این روزنامه نزدیک به بیست سال یعنی تا ۲۱ آذرماه ۱۳۲۵ خورشیدی منتشر گردید.

مدیریت این روزنامه را مرحوم «حسن جودت» برادر بزرگ وی برعهده داشت و برادر دیگرش «نصرت حبیب الهی» مدیر داخلی آن بود و بطوریکه قبلاً هم اشاره کرده ایم این هر سه فرزندان شادروان حاج محمد حسین حبیب الهی بودند!

روزنامه جودت خط مشی سیاسی و خبری داشت و وسیله ارتباط جمعی منطقه بحساب می آمد. در زمان حکومت یکساله فرقه دموکرات در آذربایجان، بمنزله «ارگان» آن فرقه در اردبیل بود و مطالب خود را بزبان «ترکی» منتشر می نمود. پس از بهم خوردن حکومت فرقه، مدیر و دیگر گردانندگان روزنامه مخفی یا جلای وطن شدند و اداره روزنامه نیز در روز ۲۱ آذرماه ۱۳۲۵ بدست او باش غارت گشت و انتشار آن در محاق تعطیل افتاد.

فاصله پنجسال از آن تاریخ یعنی اسفندماه ۱۳۳۰، روزنامه دیگری بنام «قبس» در این شهر منتشر گردید. صاحب امتیاز و مدیر آن شادروان «عزیز صابر» بود که قبل از آن نیز

کتابفروشی و چاپخانه ای در این شهر داشت. سبک روزنامه بیشتر خبری و ادبی بود زیرا وضع سیاسی ایران بعد از وقایع آذربایجان و مخصوصاً بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، نویسندگان آنرا محافظه کار ساخته بود. این روزنامه در سال ۱۳۵۶ با فوت صاحب امتیازش تعطیل گردید.

همزمان با انتشار روزنامه قبس جراید دیگری نیز در این شهر انتشار یافت که عموماً جنبه خبری و محافظه کارانه داشت و گاهی بعضی از آنها صورت «روزی نامه» بخود می گرفت. روزی نامه اصطلاحی بود که بعضی از روزنامه ها در ایران گفته می شد و آنها جرایدی بودند که نویسندگان شان پایبند اصول اخلاقی و امانت روزنامه نگاری نبودند و روزنامه را وسیله ارباب و تخویف و بالاخره اخاذی از صاحبان مقام یا افراد و اشخاص قرار می دادند و از این راه ارتزاق می کردند.

روزنامه هائیکه بموازات قبس در اردبیل منتشر شدند عبارتند از:

روزنامه «شمس ایران» بمدیریت مرحوم محمد شمس زاده از سال ۱۳۲۸.

روزنامه «دامن حق» بمدیریت آقای محمد ذکری از سال ۱۳۳۱.

روزنامه پیک روز بمدیریت آقای علی علانی از سال ۱۳۲۸.

روزنامه دفاع مردم بمدیریت آقای سید اسماعیل حسینی از سال ۱۳۳۰.

روزنامه بهار آذربایجان بمدیریت آقای محمود صالحی از سال ۱۳۳۰.

این جراید با آنکه از محل حق الثبت آگهی های ثبتی و دولتی درآمدهائی داشتند در مقابل جراید تهران، که بفاصله ۱۲ ساعت بعد از انتشار باردبیل می رسیدند قدرت پایداری نیافتند و بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و تصمیم دولت دایر بتعطیل روزنامه هائیکه کمتر از سه هزار شماره چاپ می شدند، یکی پس از دیگری تعطیل گشتند. در تاریخی که ما این مجموعه را گرد می آوریم در ولایت اردبیل هیچ روزنامه ای چاپ نمی شود.

جای تأسف است که پیشینیان ما در اردبیل بموضوع تاریخ،

چاپخانه های اردبیل: بمعنی سال و ماه و روز، توجه کمتری داشته و در باب آن

ندانسته کوتاهی کرده اند. در یادداشت هائیکه ممکن است از



بعضی از آنها باقی مانده باشد نامی از روزنامه و چاپخانه و مدرسه و نظایر آنها می خوانیم بدون آنکه نویسنده آن یادداشتها تاریخ روشنی از آنها بدست بدهند.

تاریخ چاپخانه در اردبیل نیز چنین است. اولین چاپخانه ای که در این شهر از آن نام برده می شود چاپخانه «احمدیه» است که قبل از سال ۱۳۲۳ قمری با همت شادروان «آقا سید احمد» نامی بوجود آمده است. فرزندان این شخص امروز بنام خانوادگی «نیر احمدی» خوانده می شوند. در آن تاریخ چاپخانه سربی معمول نبود و از آنجهت که چاپ بوسیله سنگ مخصوصی، صورت می گرفت آنرا «چاپ سنگی» می گفتند.

در این نوع چاپ مطالب را با مرکب مخصوصی روی کاغذ می نوشتند و آنرا بر سطح سنگ مذکور، که صاف و هموار شده بود، قرار می دادند. ماده چربی مرکب، بر آن سنگ اثر می گذاشت و شکل معکوس نوشته ها بر روی سنگ نقش می بست. آنگاه نوشته را از روی سنگ برمی داشتند و ماده آسیدی دیگری بر روی سنگ می ریختند. این ماده در سطح سنگ فعل و انفعالات شیمیائی انجام می داد و بجز قسمتهائی که مرکب اثر گذاشته بود آنرا تجزیه می کرد. در نتیجه جای نوشته ها برجسته و اطراف آن اندکی گود می شد. آنگاه چاپچی ها با نورد مخصوصی، که معمولاً از نمک یا پارچه پشمی می ساختند مرکب چاپ را بر روی سنگ می مالیدند و سپس کاغذ را روی آن قرار داده با نورد دیگری فشار می دادند و بدین طریق صفحاتی را بچاپ می رسانیدند.

محل چاپخانه احمدیه در سرای «حاجی رحیم» بود و در طول حیات مطبوعاتی خود خدمات زیادی بفرهنگ این شهر نمود. در این چاپخانه علاوه بر روزنامه برگ سبز و اوراق مختلف، کتابهای چندی نیز مثل «مقامات حکیم الهی اردبیلی»<sup>۱</sup> و «وظیفه الاطفال»<sup>۲</sup> و نظایر آنها نیز چاپ و منتشر شده است.

۱- مرحوم ابن صفار حکیم الهی اردبیلی تألیفات زیادی در زمینه های حکمت و علوم زمان خود دارد که یکی از آنها بنام «مقامات حکیم الهی اردبیلی» می باشد. این کتاب در سال ۱۳۲۳ قمری در چاپخانه احمدیه چاپ شده و نگارنده نسخه ای از آنرا نزد فرزند وی در اردبیل دیده ام.

۲- کتاب کوچکی بود که علاوه بر مطالب اخلاقی اطلاعاتی هم در باب شهر اردبیل داشت و نگارنده در اوایل تحصیل خود در مکتب آنرا خوانده ام.

بی‌نظمی‌ها و کش و قوسهای سیاستهای محلی بویژه پیدایش و ورود چاپخانه سربی، کار این چاپخانه را با مشکلاتی مواجه ساخت و سرانجام آنرا در محاق تعطیل انداخت.

اولین چاپخانه سربی اردبیل که بنام «مطبعة مروّت» نامیده می‌شد در سال ۱۳۰۳ خورشیدی (۱۳۴۲ قمری) دایر گردید. ما از مؤسسين این مطبعه اطلاعی بدست نیاوردیم. برخی معتقد بودند که آن چاپخانه بعدها بملکیت مرحوم حسن جودت درآمد و نام آن از مروّت به جودت تغییر یافت ولی جمعی دیگر، مخصوصاً برادران مرحوم جودت این گفته را نابجا دانسته اظهار داشتند که چاپخانه جودت بالاستقلال و از پایه بوسیله خود جودت بوجود آمد و آقای علی نجات برادر بزرگ وی ماشین آلات این چاپخانه را که در تبریز خریداری شده بود در زمستان سال ۱۳۰۴ خورشیدی با اربابه از آن شهر باردبیل حمل نمود<sup>۳</sup>.

بهرحال چاپخانه جودت از سال ۱۳۰۵ آغاز بکار کرد و چاپ روزنامه جودت نیز پس از کسب امتیاز در آنجا صورت گرفت.

آقای جودت که در زمان حکومت یکساله فرقه دموکرات آذربایجان مقام وزارت داشت در اواخر سال ۱۳۲۴ اقدام بخرید ماشینهای چاپ مجهز و کاملی از روسیه شوروی نمود و با نصب آن مطبعه جودت را بزرگترین چاپخانه آذربایجان کرد ولی او باش و افراد نادانی که در ۲۱ آذر ۱۳۲۵ در اردبیل آشوب و بلوا پیا کردند این دستگاه بزرگ فرهنگی را طعمه حریق ساخته ماشینها و حروف و کلیه وسایل آنرا با آتش کشیدند و این وسیله مهم نشر معارف را، که در هر حال متعلق بجامعه اردبیل بود، از بین بردند و بجای گردانندگان روزنامه — اگر گناهکار و در خور مجازات بودند — حروف سربی و ماشین آلات آهنی را آتش زدند.

بعد از این واقعه، شادروان عزیز صابر مدیر کتابفروشی صابر، که از سال ۱۳۰۹ خورشیدی اجازه تأسیس چاپخانه داشت به دایر کردن آن اقدام نمود و متعاقب آن

۳ — ما چنین دریافته ایم که این چاپخانه همان مطبعه جودت است التهایه در اولین نشریه وزارت معارف که نام آن نوشته شده هر آینه تنظیم کنندگان آن فصل وجودت را بصورت مروّت خوانده و یادداشت کرده اند.

چاپخانه «ناهید» و سپس چاپخانه دیگری در سال ۱۳۲۹ خورشیدی بنام چاپخانه «مقصودی» بوجود آمد.

در زمانیکه ما این مجموعه را گرد می آوریم چاپخانه های صابر و مقصودی بصورت کامل و مجهز در این شهر فعالیت دارند و دو چاپخانه دیگر بنام چاپخانه «جلائی» و «غفور مقصودی» نیز امور چاپی منطقه را انجام می دهند.

بعد از آستانه حضرت رضا (ع) در مشهد، اردبیل قدیمی ترین و کتابخانه ها و قرائتخانه های غنی ترین شهر ایران از حیث کتابخانه بزرگ عمومی بود. این عمومی در اردبیل: کتابخانه در قرن هشتم هجری قمری بوسیله شیخ صدرالدین موسی فرزند شیخ صفی الدین بوجود آمد و او در جوار آرامگاهی که قبل از سال ۷۵۰ هجری بنام گنبد «الله الله» بر بالای تربت پدرش بوجود آورد، محلی نیز برای کتابخانه و مدرس ترتیب داد و در ایامی که خود بجاننشینی پدر، ارشاد میداد را برعهده داشت بوسعیت آن افزود و جانشینانش نیز در توسعه آن کوشیدند و این کتابخانه را مرکز قابل استفاده ای برای دانشمندان قرار دادند.

پس از تشکیل سلسله صفویه، پادشاهان آن سلسله با حرمتی که بر آرامگاه نیای خود قائل بودند در بزرگداشت آن، منجمله توسعه کمی و کیفی کتابخانه کوشیدند و آنرا برترین کتابخانه ایران نمودند.

از متن تاریخ چنین برمی آید که علاقمندان علم و دانش برای بهره گیری از این کتابخانه بار دبیل می آمدند و گاهی در آنجا ماندگار می شدند چنانکه «عبیدی بیگ» در زمان شاه طهماسب اول چنین کرد و با استفاده از آن کتابخانه، مجموعه هائی مثل «تکملة الاخبار» و «صریح الملک» را برشته تحریر در آورد. ۱ ویا «امیرسید حسین بن الحسن بن ابی جعفر محمد الحسینی الموسوی العالمی الکرکی» معروف به «مجتهد الکرکی» از آن گنجینه برخوردار گشت و خود در ۱۰۰۱

۱- وی زین العابدین عبد المؤمن بن صدرالدین محمد بن ناصرالدین احمد القوامی الشیرازی معروف به عبیدی بیگ است و ما در صفحات ۲۱۱ و ۲۸۲ جلد دوم مطالبی در باره او نوشته ایم.

هجری نیز در این شهر درگذشت و جنازه اش بعثبات منتقل شد<sup>۱</sup>.

کتابخانه اردبیل با کتابهایی که شاه عباس اول بدان اهدا نمود<sup>۲</sup> وسعت زیادی یافت و نام و آوازه آن از ایران نیز گذشت و قرن‌ها بعد از آن، که روسها بر ایران غالب آمدند «گریبایدوف» طمع در کتابهای آن بست و گروهی از سربازان مسلح روسی که «پاسیکویچ» باردبیل فرستاد تعداد معتناهی از نفیس‌ترین کتابهای آنرا بیغما برده به «پتروگراد» انتقال داد.<sup>۳</sup>

بعد از آن تاریخ دوره افول این گنجینه معارف آغاز گشت و قسمتی از آن که برای صیانت از غارتهای دیگر، برخی از متنفذین محلی سپرده شده بود، بکتابخانه بازنگشت و سرانجام نیز کتابها و قرآنهاى کم نظیری که از این دستبردها مصون مانده بود بشرحی که در صفحه ۲۶۴ جلد دوم این کتاب آمده است، بدستور وزارت معارف بتهران منتقل گردید.<sup>۴</sup>

۱- از مؤلفات این دانشمند «مقتل عمر ر. ض.» و نیز کتاب «المقدمة الاحمدیه فیما لا بد منه فی الشریعة المحمدیه» می باشد. او برای غیاث الدین طیب شاه طهماسب نیز اجازه نوشته است.

۲- در اینمورد بصفحه ۲۴۶ جلد دوم این کتاب مراجعه فرمائید.

۳- شرح این بیغما و صورت کتاب ها را می توان در صفحات ۲۵۷ و ۲۶۳ جلد دوم این کتاب ملاحظه نمود.

۴- مرحوم محمدعلی صفوت در کتاب «تاریخ فرهنگ آذر بایجان» که خود تألیف کرده است نوشته است «ماه دوم سال ۱۳۱۴. زمان ریاست آقای رضا فهیمی، برحسب ابلاغ ۶۱۳/۳۰۸۹ مأمور شد (یعنی خود آقای صفوت مأمور شد) که همراه مسیو گذارمدیر کل عتیقات و موزه و آقای مهران مفتش وزارتى باردبیل رفته اشیاء عتیقه بقعه را با تطبیق صورتی که در زمان نگارنده (منظور زمان ریاست آقای صفوت در اداره معارف اردبیل است که از سال ۱۳۰۶ تا ۱۳۰۸ بوده است) تنظیم شده بود برای حمل بتهران به آقای مهران تحویل دهد. مجموعاً سی صندوق اشیاء بمرکز حمل شد که بدون تردید مقداری از آنها نادرالوجود و مقداری بی نظیر بود».

صفوت در آن سال یکبار دیگر نیز مأمور شده است که طلاهای بقعه را هم از اردبیل بتهران انتقال دهد و در اینباب در کتاب خود چنین آورده است «مقداری طلای مربوط بمقبره شیخ صفی الدین از زمان اسبق در اداره دارائی محل ضبط شده بود و مقدار بیشتری را نگارنده در ضمن همین مأموریت در زیر آستانه مدخل مقبره شیخ صفی رحمه الله با تصادف پیدا کرد. بی گمان خدام سلف آستانه آنجا را مأمن دانسته و مخفی کرده و تصرف ننموده اند و با این کار نمونه ای از اخلاق و ایمان و امانت مردمان زمان اسبق باقی گذاشته اند. بالجمله زیاده ازده من طلای خالص تمام عیار بتهران فرستاده شد».

با ملاحظه نوشته های مرحوم صفوت نکات چندی دستگیر آدمی می شود از جمله آنکه تعداد سی صندوق

در این کتابخانه اوراق چندین ساله مربوط بدوران شاه عباس اول که حاوی صورتحساب مخارج روزانه اطعام در بقعه بود، نگهداری می شد و نیز اسناد و قبالات بیوتاتی، که در عهد شاه طهماسب اول و جانشینانش برای توسعه بقعه خریداری شده بود، حفاظت می گشت<sup>۱</sup>. این اوراق و اسناد که در حدّ خود قابلیت ملاحظه و ارزش تاریخی داشت بانضمام قرآنهای نفیس خطی دیگری که در لابلای آنها باقی مانده و از نظر حمل کنندگان کتب بقعه در سال ۱۳۱۴ پنهان شده بود با مقدار زیادی اشیاء قدیمی آن، در سال ۱۳۵۲ از طرف وزارت فرهنگ و هنر تحویل گرفته شد و با کشیدن آخرین جارو، آخرین باقیمانده اشیاء و اسناد آن نیز سرنوشت نامعلومی پیدا کرد و این بقعه، که شهر اردبیل، بخاطر داشتن آن، بقول «خواندمیر» در کتاب «حیب السیر»، «بهترین بلاد عالم و قبله اقبال طوایف بنی آدم» بود با از دست دادن همه اموال منقول و غیرمنقول خود، منحصر بهمان ساختمان های محدود خود گشت. مردم اردبیل حق دارند، ولو بصورت مطایبه بگویند که اگر برای دولت مرکزی و اولیای آن میسر می گشت خود ساختمان بقعه را هم از این شهر برداشته بتهران حمل می کرد.

باری اردبیل از آرزمان فاقد کتابخانه عمومی بود ولی کسانی از دانشمندان برای خود کتابخانه های کوچکی در خانه خویش داشتند که اگر جمع می شد می توانست کتابخانه بالنسبه بزرگی برای شهر تشکیل دهد و صدحیف که چنین نشد.<sup>۲</sup>

در سال ۱۳۲۸ خورشیدی از طرف اداره فرهنگ اردبیل بنای کتابخانه عمومی

اشیاء بقعه که باقی مهران تحویل شده غیر از ۸۰ صندوق دیگر است که در دوم بهمن ۱۳۰۵ بوسیله مرحوم سید عبدالرحیم خلخالی بتهران فرستاده شده و ما در صفحه ۲۶۴ جلد دوم این کتاب آنرا ذکر کرده ایم. در اینجا لازم بیادآوری می دانیم که در سطر ۴ صفحه مزبور تاریخ ۱۳۱۴ اشتباه چاپ شده و صحیح آن ۱۳۰۵ می باشد.

۱- نمونه اسناد خرج یا صورتحساب مربوط به آخر ماه صفر ۱۰۲۳ هجری قمری بقعه در صفحه ۲۱۰ جلد دوم این کتاب چاپ شده است.

۲- دایرة المعارف اسلامی ایران و همگی شیعه تألیف عبدالعزیز (صاحب جواهر) در صفحه ۱۶۵ قسمت خاوط از یک کتابخانه نام می برد که بنام «کتابخانه ملاحسین اردبیلی» بوده است و یادآوری می شود که «عمادالاسلام حسن بن علی بن محمد بن علی طبرسی» در تألیف دو کتاب خود از کتابهای این کتابخانه استفاده کرده است.

جدیدی در این شهر ریخته شد.<sup>۱</sup> این کانون چند سالی پابرجا ماند ولی بعدها بر اثر مشکلات مالی و بیعلاقگی رؤسای آن اداره مواجه با رکود شد و سرانجام تحویل شهرداری گردید زیرا این مؤسسه هم کتابهایی بعنوان قرائتخانه عمومی در اختیار داشت و نیز تأمین مخارج آن آسانتر بود. بعد از آنکه وزارت فرهنگ و ۵: اداره امور همه کتابخانه‌های عمومی را در سطح کشور برعهده گرفت این کتابخانه نیز در اختیار اداره فرهنگ و هنر اردبیل درآمد و با قریب دوازده هزار جلد کتاب در ساختمانی در گوشه‌ای از باغملی، مرکزی برای مراجعه دانش دوستان گردید.<sup>۲</sup>

در سال ۱۳۱۲ خورشیدی سروانی بنام پولادین رئیس رادیووتلویزیون اردبیل: ژاندارمری اردبیل بود و در خانه‌ای در محله اجدکان، کوچه عالی قاپو می نشست. همسایه‌ها و عابرین آنکوچه بعد از ظهرها صداهای ناهنجاری را از آن خانه می شنیدند و هر یک در باره آن تعبیراتی می کردند. آن صداها از یک رادیوی گیرنده بود که برای اولین بار او باردبیل آورده بود. آنروز در ایران مرکز فرستنده رادیویی نبود و اوسعی داشت که بوسیله آن گیرنده از فرستنده‌های کشورهای مجاور استفاده کند و چون گیرنده‌های آن ایام نیز ناقص تر از رادیوهای امروزی بود از اینرو «پارازیت» و خرخر آن رادیو، بیشتر از خود برنامه‌ها بگوش می رسید و صداهای عجیب و غریب آن در بین مردم عامی بانحاء مختلف تعبیر می شد. دستگاههای گیرنده آن زمان عموماً با لامپ کار می کرد و علاوه بر «آنتن»

۱- پایه گذار این کتابخانه خود نگارنده بود که در آن تاریخ با عنوان معاونت فرهنگ در زادگاه خود خدمت می نمود. برای این کار با جلب موافقت آقای اسماعیل والیزاده رئیس اداره فرهنگ چند میز مخصوص مطالعه از محل اعتبارات اداره فرهنگ تهیه دید و خانه کوچکی را در میدان سرچشمه، جنب داروخانه صادقیه که ملکش متعلق به آقای کاظم صادقیه صاحب آن داروخانه بود اجاره کرده با اهداء کتابهای شخصی و جمع آوری مقداری کتاب از این و آن با تعداد ۹۰۰ جلد، کتابخانه و قرائتخانه را تشکیل داد و یکی از آموزگاران را با پرداخت مبلغ جزئی اضافه کار در ساعات بعد از ظهر برای بازو قابل استفاده نگه داشتن آن منصوب نمود.

۲- در سال ۱۳۵۱ که جامعه تحصیل کرده‌های اردبیل در تهران و اردبیل، بیاس خدمات فرهنگی پنجاه و اند ساله آقای مجید تدین مراسمی در آن شهر برگزار کرده بود نگارنده هنگام بازدید از این کتابخانه وعده داد که یک هزار جلد کتاب بدانجا اهداء نماید. این وعده در سال ۱۳۵۳ تحقق یافت و بیش از یک هزار و چهل جلد کتاب بدان کتابخانه تحویل گردید.

هوائی سیمی نیز از آنها بزمین وصل می شد و معمولاً آنرا آنتن زمینی می گفتند و سروان پولادین بجای زمین، سیم زمینی را بدیواره چاه آب متصل کرده بود.

در آن ایام افسران ارتش و ژاندارمری کسانی از سربازان را بعنوان «گماشته» بکارهای شخصی و خانواده خویش می گماشتند و آن سروان نیز یکی دو ژاندارم دهقان را در خانه نگاه می داشت و وقتی کسی از آنها از این سروصداها می پرسید آنان، از روی باور و یقین می گفتند که «اجته»ها در چاه گفت و شنود و گاهی دعوا می نمایند و این صدای آنهاست که بوسیله آن جعبه شنیده می شود. و چه بسا که افراد ساده لوحی مثل خود آنها هم آن گفته ها را می پذیرفتند.

از روز چهارم اردیبهشت ماه ۱۳۱۸ که اولین مرکز فرستنده رادیو در تهران آغاز بکار کرد تنی چند از پولداران اردبیل در صدد تهیه گیرنده برآمدند تا از برنامه های رادیوی وطن، بویژه آواز و موسیقی آن استفاده کنند ولی تعداد آنها محدود بود و تا سوم شهریور ۱۳۲۰ که روسها باردبیل آمدند شاید در مجموع به پنجاه دستگاه نمی رسید. صاحبان این رادیوها غالباً داشتن آنرا از دیگران پنهان می کردند تا مبادا دوستان و آشنایان بقصد استفاده از آن، مزاحم صاحبخانه شوند و او را با تهیه وسایل پذیرائی در مدت بالنسبه طولانی و بطور روزانه در زحمت اندازند.

رادیوی علنی در اردبیل بطوریکه در صفحه ۱۷ جلد ۲ گفته ایم متعلق به حاجی آقا مجاهد بود که در باغملی چای خانه ای ترتیب داده میز و نیمکت چیده بود و برای جلب مشتری آنرا نیز در آنجا گذاشته بود و بنا بدخواست مشتریان، سخنان پرحرارت گوینده بخش فارسی رادیوی «برلین» را، که اخبار جنگ جهانی دوم را با آب و تاب خاصی می گفت، پخش می نمود ولی با آمدن روسها آنها هم برچیده شد.

در سنوات بعد بویژه پس از سقوط فرقه دموکرات آذربایجان، علاقمندی بیشتری در اردبیل برای داشتن رادیو پیدا شد و مخصوصاً نوعی از آن بنام «آندیریا» که با برق و باتری هر دو کار می کرد و خود هم حجم کوچکتی داشت مطلوب متمکنین این شهر گردید. ولی بطوریکه اشاره کردیم عمده این علاقمندیها برای استفاده از برنامه های موسیقی و ساز و آوازه های ایرانی رادیوهای تهران و بادکوبه بود.

در سال ۱۳۳۷ خورشیدی و چند سال بعد از آن کدورت سختی بین دو همسایه یعنی دولتهای شوروی و ایران پیدا شد و جنگ تبلیغاتی تندی بویژه از طریق رادیو در گرفت. روسها در مجاورت شهرهای مرزی آذربایجان بلندگوهای قوی نصب کرده سخنان رادیوهای خود را با قدرت بیشتر برای شنیدن ساکنان شهرهای ایران تقویت می کردند و دولت ایران نیز بهمانگونه عمل می نمود.

در این حیص و بیص بود که گویا اولیای دولت ایزان ب فکر ایجاد مراکز فرستنده رادیو تلویزیون در مناطق مهم مرزی افتادند و کم کم موجبات آنرا فراهم کردند و اردبیل نیز یکی از این مناطق بود.

مرکز فرستنده اردبیل در سال ۱۳۴۹ خورشیدی تأسیس شد و بنای مناسبی با دکل فرستنده ۵۰ متری در دو کیلومتری شهر و در کنار جاده آستارا، روبروی دو تپه کوچک قدیمی، که به «قوشاتپه» معروف است، برای آن احداث گردید و اولین برنامه آن نیز در آذرماه ۱۳۴۹ خورشیدی پخش شد.

در حال حاضر این مرکز با ۱۰ کیلووات نیروی برق، مثل دیگر مراکز فرستنده ولایات مرزی، روزانه حدود ۱۶/۵ ساعت برنامه های رادیوهای مرکزی ایران را تقویت می کند ولی خود نیز روزانه بمیزان متوسط ۳/۵ ساعت برنامه محلی دارد که بزبان اردبیلی اجرا می گردد و برای مردم شهر و روستاها فرجبخش می باشد.

با پیشرفت زمان در برنامه های رادیوهای مرکزی ایران تغییرات چشمگیری صورت گرفته و بموازات قسمتهای موسیقی و خبری بخشهای مهم علمی، تاریخی، اقتصادی، دینی و اجتماعی قابل استفاده ای در آنها منظور گشته و در واقع بصورت کودکستانی برای کودکان، دبستانی برای نوآموزان، دبیرستانی برای دانش آموزان و دانشگاهی برای دانش جویان درآمده است و برنامه های محلی خود رادیو اردبیل نیز بهمانگونه از حیث اطلاعات محلی آموزنده و قابل استفاده می باشد.

در سال ۱۳۶۰ نیز فرستنده تلویزیونی در این مرکز نصب گردیده آغاز به پخش برنامه نمود. این مرکز هم، مثل رادیو، روزانه قریب چهار ساعت و سه ربع برنامه های فرستنده مرکزی را تقویت می نماید. بعلاوه روزانه حدود هفتاد دقیقه نیز برنامه های محلی دارد



که عمدتاً بزبان ترکی می باشد و در شبانه روز مجموعاً نزدیک به شش ساعت امکان استفاده از برنا، های شبکه سراسری ایران و محل را برای روستائیان منطقه، که خوشبختانه اغلب آنها هم گیرنده های تلویزیونی دارند، فراهم می سازد. برنامه های تلویزیونی چون با دو حس بینائی و شنوائی استفاده می شود مفیدتر و آموزنده تر از برنامه های رادیویی است. بویژه در زمینه های علوم تجربی، که تفهیم و تفاهم آنها توأم با وسایل و ابزار علمی و چگونگی استفاده از آنهاست و خود کلاس و آزمایشگاه روشن و ثمر بخشی برای جوانان و علاقمندان می باشد.

شک نیست که در شرایط موجود، برنامه های این هر دو وسیله ناگواریهای دیده می شود و قسمتهای بد آموزنده ای بچشم می خورد و این بر عهده مدیران جامعه است که باید در بهتر کردن آنها بکوشند و وسایلی را که محیط پوشش و بهره دهی آن تمام سطح کشور است بنحوروشن و مطلوبی مورد استفاده تربیتی قرار دهند.

در جوامع امروزی جهان، ورزش بمنزله مکتبی تلقی می شود و ورزش در اردبیل: که می تواند در پرورش روح و جسم جوانها وظایف حساسی را بر عهده گیرد و در ساختن انسانهای پرتوان و نیک اندیش بعنوان وسیله مؤثری بکار آید.

در گذشته های دور در ایران از آن بدین منظور استفاده می شده و بمنزله کانونی برای تربیت انسانهای باسرف و کارآمدی بنام «عیار» یا جوانمرد بکار می آمده است. ورزش که برای خود تاریخ طولانی دارد در اردبیل نیز از زمانهای قدیم رواج داشته است ولی شکل آن با آنچه که امروز معمول است متفاوت بوده است؛ امروز برای ورزش میدانگاههای وسیع، «اسنادیوم» های سرپوشیده و روباز، استخرهای با آب سرد و گرم، وسایل گوناگون پرش، «پارالل» و «بارفیکس» و... بوجود آمده و خود حرکات ورزشی نیز انواع و اقسام گوناگونی پیدا کرده است در حالیکه در قدیم هیچیک از اینها معمول نبوده است.

ورزشگاههای قدیم عبارت از مکانها کوچکی بود که علی القاعده با سقفهای ضربی احداث می گشت و بنام «زورخانه» نامیده می شد. وسط این مکان دایره وار

گود برداری شده تقریباً باندازه یکمتر از کف اصلی عمیقتر می گشت و بدینجهت به «گود» هم نامگذاری می شد. ورزشکاران در درون گود می رفتند و تماشاگران در سکوهای کنار آن می نشستند. ورزش عبارت از برداشتن وسایل سنگینی مثل «میل»<sup>۱</sup> و «کباده»<sup>۲</sup> و نظایر آنها بود و ورزشکار با در دست گرفتن و حرکت دادن، یا باصطلاح بازی کردن با آنها، بدن خود را نیز موزون با آنها حرکت می داد. گاهی نیز در داخل گود دستهای خود را در روی زمین و بر تخته مخصوصی می گذاشت و با قرار گرفتن بر روی آنها و سرانگشتان پاها «شنو» می رفت.

هدف از این ورزشها پرورش دادن دلیران جنگ آوری قهرمانان کشتی بود تا در نبردهائیکه با دشمن پیدا می کردند قادر بحمل سلاحهای سنگین و استفاده سریع از آنها باشند و یا در کشتی بر پهلوانان فایق آیند. این نوع ورزش امروز نیز در برخی از نقاط پچشم می خورد و «ورزش باستانی» نام دارد و بقول کسانی یادگاری از دوران «رستم داستانی» ایران می باشد.

تاریخ پیدایش این ورزش هم معلوم نیست و چه بسا که شکل ابتدائی آن بدوره های باستانی و داستانی مربوط باشد ولی رواج آن بعد از دوزه های فترت تاریخی ایران به شاه اسماعیل اول صفوی برمی گردد و در کتابها می نویسند که این شاه جوان، که از فراست و نوع زیادی بهره مند بود تحرک زیادی را برای سربازان و سرداران خود لازم دید و بدانجهت ورزش را برای آنان بصورت وظیفه ای مقرر نمود.

بعضی از نویسندگان معاصر که شرح حال او را نوشته اند آورده اند که شاهنامه خوانی را هم، که امروز از لوازم ورزشهای باستانی است، او در عهد خود معمول کرد و علاقه بورزش را تا آنجا نشان داد که شخصاً نیز با سپاهیان خویش در این کار شرکت می نمود.

۱- میل جسم مخروطی شکل است که از جو بهای سنگین می تراشند. رأس آن منتهی یک دستگیره می گردد و ورزشکاران در هر دست خود یکی از آنها را گرفته حرکتی را انجام می دهد.

۲- کباده عبارت از چند رشته میله و زنجیرهای آهنی بطول تقریبی یکمتر و نیم است که بر آنها حلقه های آهنی دیگری نیز بسته وزن آنرا سنگین می نمایند. ورزشکاران با دودست از جانی که در وسط آن تعبیه شده می گیرند و کباده را در بالای سر خود بر است و چپ بحرکت درمی آورند.

شاه اسماعیل بتدریج که شهرهای ایران را بتصرف خود درمی آورد این ورزش را در آنها رواج می داد و اگر چنین بساطی از پیش در پاره ای از آنها وجود داشت امکانات و تسهیلات وسیعی برای آنها بوجود می آورد. شنیدنی است که گاهی بوزش جنبه مذهبی نیز داده می شد و ما در صفحه ۱۲۶ جلد دوم این کتاب تحت عنوان «شاخسهی» بدان اشاره کرده ایم.

بعد از شاه اسماعیل کم کم ورزش در ایران از رونق پیشین افتاد و دستکم در اردبیل تقریباً غیر از «شاخسهی» چیزی از آن باقی نماند و در اینباب ناآرامیهای سیاسی و نارسائیهای اقتصادی و فقدان امنیت نیز مؤثر بود.

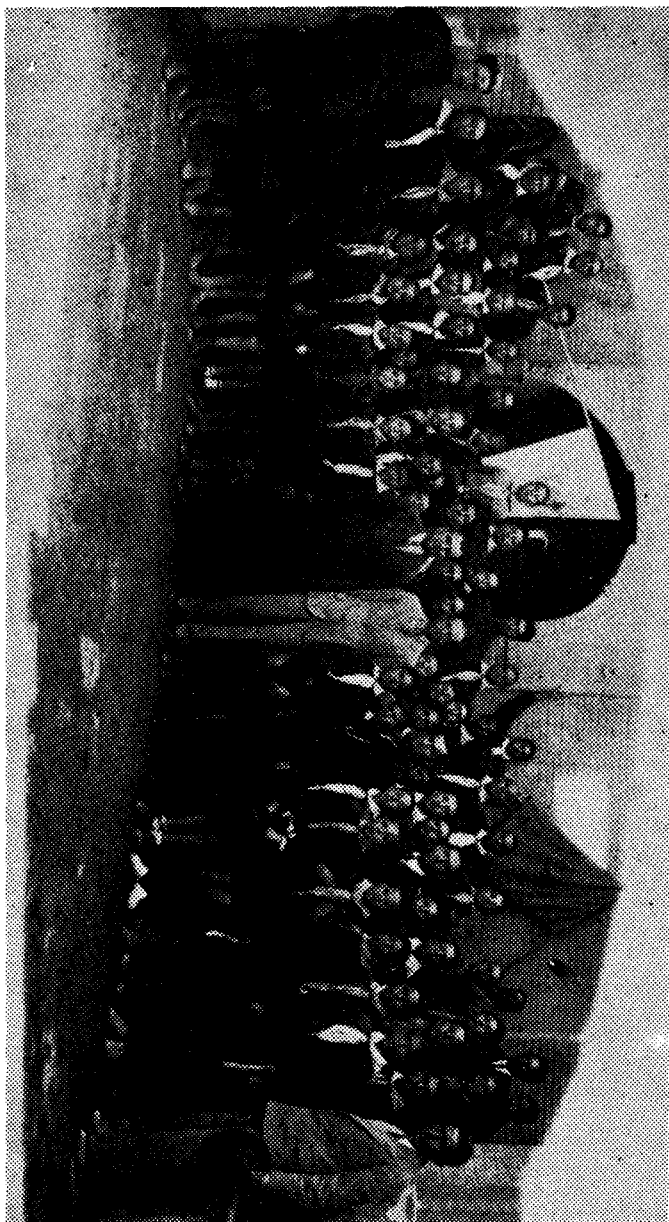
اول بار در پنجاه سال پیش ورزش جدید بصورت بازی «فوتبال» در این شهر پیدا شد. این ورزش از طریق روسیه باردبیل آمد و بوسیله جوانان اردبیلی که بسبب تجارت یا کار و کاسبی یا اقامت خانواده شان در آن کشور با آن آشنائی یافته بودند بجوانان تعلیم گشت و در میدانگاههایی مثل «خان چمنی<sup>۱</sup>» و «مال میدانی<sup>۲</sup>» بازی فوتبال آغاز گردید و آمدن بعضی از چروونهای ورزشکاران نیز آنرا رونق بیشتری داد.

این کارمقارن با رشد مدارس جدید در این ولایت بود و بموازات آن ورزشهای دیگر نیز مانند ورزشهای سوئدی معمول گشت و کم کم «والیبال» و «بسکتبال» نیز در قلمرو ورزشی وارد شد و «کشتی فرنگی»، «بارفیکس»، «پارالل» و تاب و غیره نیز بر آنها افزوده گردید و نام برخی از ورزشکاران اردبیل در جدولهای ورزشی مسابقات ایران وارد شد.

امروزه بعضی از جوانان اردبیل در «تیم»های مختلف ورزشی فعالیت دارند و در مسابقاتی که مخصوصاً در سطح استان آذربایجان تشکیل می شود شرکت می نمایند و با

۱- «خان چمنی» چمن طبیعی وسیعی بود که در جانب شمال شرقی شهر و خارج محله «پیر مادر» قرار داشت. این چمن امروزه میدل بزمین زراعتی شده است.

۲- «مال میدانی» یا «سوق اللواب» جای وسیعی بود که صبحها مرکز فروش چهار پایان بود و بعد از ظهرها علاقمندان بازی فوتبال زمین خاکی آنرا آب پاشی کرده بدان بازی مشغول می شدند.



«جسی ازیباهاگان اوزبیل درامروی صحن اصلی بقعه شیخ صلی اللہین در سال ۱۳۱۴ خورشیدی با حضور فورباند اوزبیس فوربگ و جسی ازمسلمان و کارکنان فوربگ.»

امتیازات چشمگیری برای زادگاه خود افتخار کسب می کنند<sup>۱</sup>. با اینحال جمعی بر این عقیده اند که در اردبیل، متناسب با جمعیت و استعدادهای جسمانی جوانان، در امر ورزش پیشرفت شایسته ای بعمل نیامده و از آن استقبال قابل توجهی دیده نمی شود و باید در این کار اقدامات مُجدّانه معمول گردد. پیشاهنگی نیز در اردبیل معمول بود و دانش آموزان مدارس از آن استقبال می نمودند.

---

۱- روزنامهٔ بامداد تهران در شماره ۳۱۹ سال دوم مورخ دهم تیرماه ۱۳۵۹ تحت عنوان «برتری بچه های آهنی اردبیل» از تبریز خبر داد که ۳۷ نوجوان وزنه بردار از شهرستان های اردبیل، تبریز، میانه، مرند، خلخال مسابقه دادند و در این میان «بچه های آهنی اردبیل» با برتری جالب توجهی بمقام نخست رسیدند. در مجموع امتیازات تیم اردبیل با کسب ۲۱۷ امتیاز بمقام نخست رسید. مجموع امتیازات تبریز ۱۷۹ امتیاز بود.

## فصل سوم

### هنر در تاریخ اردبیل

در کتابها و دائرة المعارفها تعریف واضح و روشنی از هنر بچشم نمی خورد و مثلا در «لغتنامه دهخدا» که کاملترین کتاب لغت در عهد ماست از آن به «علم و معرفت و دانش و فضیلت و کمال» تعریف شده و در عبارت دیگر آمده است که هنر در واقع بمعنی آن درجه از کمال آدمی است که هشیاری و فراست و فضل و دانش را برتر از دیگران می نماید.

فرهنگ معین نیز آنرا «شناسائی همه قوانین عملی مربوط به شغل و فنی، معرفت امری توأم با ظرافت و ریزه کاری، طریقه اجرای امری طبق قوانین و قواعد...» بیان می کند.

همانگونه که در تعریف هنر ممکن است ابهامات و نارسائیهائی تصور شود در تقسیم بندیهای آن نیز نظرهای گوناگونی ابراز گشته است. جمعی تعداد هنر را هفت می شمارند و آنها را عبارت از نقاشی، پیکرتراشی، خطاطی، معماری، موسیقی، تئاتر و سینما می دانند و بعنوان هنرهای هفتگانه نام می برند. برخی دیگر عکاسی و رقص و آواز را نیز بر آنها اضافه می کنند و هنرها را نه تا بحساب می آورند.

گروه دیگر حواس آدمی را پایه تقسیم هنرها قرار می دهند و چنین می گویند که چون هنرها بوسیله دو حس عالی انسانی، یعنی بینائی و شنوائی درک می شوند لذا باید آنها را به سه دسته بصری یا تجسمی، سمعی یا صوتی و سمعی و بصری تقسیم کرد. از دیدگاه اینان هنرهای تجسمی یا بصری شامل نقاشی، عکاسی، مجسمه سازی، معماری، رسم و خطاطی است و هنرهای سمعی یا صوتی مشتمل بر موسیقی، ادبیات و سخنوری می شود. دسته سوم یعنی هنرهای سمعی و بصری، که در عین حال هم با چشم و هم با گوش قابل درکند، از رقص، تئاتر و سینما تشکیل می یابد.

وقتی در تاریخ اردبیل بررسی می کنیم و گذشته های مردم آن، یا مردم گذشته آنرا مورد مطالعه قرار می دهیم از آنها هنر که نام بردیم شرایط زمان و مکان را مساعد با

قسمت اعظم هنرها در نمی یابیم و بدینجهت ذوق هنری را تا حد زیادی در آنجا سرکوفته می پنداریم.

اردبیلیان بر مبنای معتقدات مذهبی از نقاشی و مجسمه سازی نقاشی و مجسمه سازی استقبال زیادی نمی کردند بویژه اگر این هنر در مورد موجودات زنده می بود زیرا بآنها چنین گفته شده بود که اگر شکل جاننداری را بکشند یا مجسمه آنها بسازند در روز قیامت باید بدو جان دهند<sup>۱</sup>. این بود که این هنر در این ولایت امکان رشد و پیشرفت نداشت و آنهایی هم که سرانجام ذوق خود را بر این خرافه برتری می دادند هنر خود را در امور مذهبی بکار می بردند و فی المثل بنقاشی صحنه های خیالی از واقعه کربلا در عاشورای سال ۶۱ هجری می پرداختند و تصاویری بنام «شمایل» می آفریدند و آنها را در مساجد و حسینیه ها قرار می دادند.

برخی از نقاشان دیگر هنر خود را در پاره ای از بناها، مثل سقف گنبدی جامه کنهای حمام ها نشان می دادند و «تابلو» هائی از عشاق تاریخی مانند «لیلی و مجنون»، «اصلی و کرم» و نظایر آنها رسم می نمودند. یا مناظری از درخت و آب و مرغان زیبا نقاشی می کردند. این کارها بیشتر «من عندی» و بدون تعلیم استاد و هنرآموز صورت می گرفت و ذوق نقاش او را بآفریدن چنان صحنه ها وامی داشت.

زیباترین نقاشی ها بر روی عصا و چیق و قلیان دیده می شد و هنرمندان ماهر تصاویر ظریف و زیبایی بر روی آنها نقر می کردند و در هشتاد سال پیش مرحوم «میرغفور فاضلی» باستادی در این کار معروف بوده است.

برای نقاشی علاوه بر باورهای ناصواب وسایل لازم نیز موجود نبود و کسی درصدد ساختن «بوم»، قلم، رنگهای مختلف بر نمی آمد و لذا بطور کلی در اردبیل از حیث این هنر و بالمآل مجسمه سازی چیزی دیده نمی شد. فقط در ایام نوروز در قریه «داشکسن» یا ججین اسباب بازیهای بنام «توتک» بصورت جانداران مختلف ساخته می شد و

۱- خود حیوانات که جان و حیات دارند قیامتی بدان شکل که برای انسانها هست نخواهند داشت ولی خرافه سازان بچند خط راست و کجی که بچه ای نقاشی می کرد قیامتی ساخته جان می خواستند!

بعضی از آنها واقعاً ارزش هنری زیادی داشت.

برخلاف هنرهای مذکور خط‌نویسی در حدّ اعلاّی توجه بود و اساتید بزرگ و نامداری، که غالباً مکتبدار نیز بودند بتعلیم آن می‌پرداختند و چون برای ارضای ذوق هنری این راه بازتر از هنرهای دیگر بود از اینرو علاقمندان زیادی نیز در این رشته پیدا می‌شدند.

خطاطی اصول و قواعدی داشت. معلّم هر روز نمونه‌ای از طرز نوشتن را، که بسر مشق معروف بود، بشاگردان می‌داد و روز دیگر که بنوشته‌های آنها نگاه می‌کرد نکات ضعف مشقها را بآنان گوشزد می‌نمود.

خط با دو قلم ریز و درشت نوشته می‌شد و هر یک از آنها انواع و اشکالی داشت که ذکر آنها خارج از گفتار ماست. هر چه خط نوشتن مورد توجه بود خط نگه داشتن و عبارت بهتر جمع آوری و نگهداری نوشته‌های زیبا معمول نبود و این امر موجب گشته است که امروزه نوشته‌هایی از اساتید خط اردبیل، ولو برای نمونه باقی نباشد. در یک قرن و نیم اخیر شادروان «آخوند ملاحسنعلی» و فرزندش مرحوم «حاج میرزا محسن خوشنویس» معروف به «عماد الفقراء»، که ما در فصل دیگر از او سخن گفته ایم، از جمله اساتید مسلم این هنر بشمار می‌آیند.

معماری از قدیم در اردبیل معمول بوده و برخی از آثاریکه

معماری و سبک

بندرت از دورانهای گذشته در این شهر باقی مانده حکایت از

آن دارد که طراحان و سازندگان آنها اطلاعات وسیع و مهارت

خانه‌سازی:

کافی در کار خود داشته‌اند. این آثار معمولاً بصورت اماکن

مذهبی و حمام و کاروانسراست و برخی از خانه‌های اعیان و اشراف سابق نیز با سبک

معماری قابل توجهی بنا گردیده است.

سبک این خانه‌ها بر پایهٔ تقارن بود بدینمعنی که علی‌الاصول در وسط ساختمان

تالار بزرگی بشکل مستطیل می‌ساختند و در پشت آن بدرازای تالار آشپزخانه، که آنرا

مطبخ می‌گفتند، بوجود می‌آوردند. تالار محلّ پذیرائی بود و بزرگی آن با امکانات مالی

و موقعیت اجتماعی صاحبخانه بستگی داشت.



امروزه بزرگی و کوچکی خانه‌ها و اطاق‌ها با «متر» سنجیده می‌شود ولی در آن تاریخ بزرگی تالارها را با تعداد پنجره‌های آن، که در طول مستطیل و روبجنوب قرار داشت، می‌سنجیدند و بجای پنجره نیز کلمه آینه بکار می‌بردند و مثلاً می‌گفتند که تالار فلان خانه ۷ یا ۹ یا ۱۱ آینه است.

قسمتی از تالارها را در طول ضلع شمالی به سه قسمت می‌کردند. قسمت وسط را که اندکی از سطح تالار بلندتر می‌شد «مخارج» می‌گفتند و جزو تالار منظور می‌داشتند ولی طرفین آنرا بصورت دو اطاق کوچک درآورده در ورودی زیبایی متناسب با زیبایی تالارین آنها و تالار می‌گذاشتند و آنها را «صندوقخانه» و گاهی «قولچا» می‌گفتند.<sup>۱</sup> که محلی برای گذاشتن بعضی اشیاء مثلاً صندوق و رختخوابهای اضافی بود. بعضی از ثروتمندان دو تالار، یکی پشت دیگری می‌ساختند و آنها را بجای دیوار با پنجره‌های زیبا، که شیشه‌های رنگین می‌داشتند از هم جدا می‌نمودند و در اینصورت یکی را تالار و دیگری را «طنابی» می‌گفتند و در اردبیل آنرا بصورت «طنابی» تلفظ می‌کردند.

در طرفین شرقی و غربی تالار دو دهلیز بزرگ و وسیع منظور می‌داشتند و در کنار هر یک از آنها و روبروی تالار یک اطاق می‌ساختند. هر دهلیز با یک درگاه وسیع، که در ضلع جنوبی داشت بحیاط خانه مربوط می‌شد و در ورودی برای ساختمان بحساب می‌آمد. در ضلع شمالی دهلیز نیز یک در، آدمی را بمطبخ هدایت می‌کرد و یک پلکان دیگر برای رفتن بطبقه دوم ساخته می‌شد.

در طبقه دوم چهار بالاخانه وجود داشت که دو تا از آنها روی دهلیز و اطاق شرقی و دو تای دیگر روی اطاق و دهلیز سمت غربی تالار بود و چون پوشش سقفها عموماً با تیرهای چوبی صورت می‌گرفت از اینرو از ساختن طبقات دیگر در بالای تالار و طنابی و مطبخ خودداری می‌گشت و برای حفظ زیبایی ظاهر معمولاً سقف آنها بلندتر ساخته می‌شد.

۱- «قول» بمعنی بازواست. چون بازوها در طرفین بدن قرار دارند شاید از آن حیث آن دو صندوقخانه را «قولچا» یعنی بازوی کوچک گفته‌اند.

زیر تالار معمولاً زیرزمینی بود و در قسمتی از آن حوضی با چاه آب و تلمبه دستی بچشم می خورد. این کار برای آن بود که در زمستان سرداردبیل، که حوض آب در حیاط یخ می بست، شستن دست و صورت و گرفتن وضو برای اهلخانه در آنجا میسر شود. زیرزمینی با دری بحیاط مربوط می شد و در دیگری هم بمطبخ داشت بدون آنکه آدمی مجبور شود از راه حیاط بدانجا برود با پائین رفتن چند پله بزیرزمین می رسید.

مطبخ محوطه بزرگی بود که بشکل مستطیل در پشت عمارت قرار داشت. در وسط آن تنوری برای پختن نان می ساختند و در طرفین آن دو انبار برای ریختن هیزم و زغال منظور می کردند. در پشت دیوار یکیه مشترک بین تالار و مطبخ بود تخته بند بزرگی نصب می کردند و ظروف و لوازم آشپزخانه را روی آن می چیدند. سمت مقابل تخته بند معمولاً جای پخت و پز بود. در یکطرف آن اجاقها را می ساختند و در طرف دیگر کوره های گلی بزرگ و کوچک برای پختن غذا تعبیه می نمودند. در فاصله بین اجاقها و کوره ها، جایی مانند حوضچه کوچک می ساختند و آنرا با یک مجری به چاه فاضل آب مربوط می کردند و آنجا را که برای شستن ظروف و ریختن آب و غیره بود «حمامخانه» می نامیدند.

مسالِح ساختمانی<sup>۱</sup> غالباً خشت و آجر و آهک بود ولی پی های خانه ها را همیشه با سنگ لاشه و آهک می گرفتند و نمای ساختمان را تا اِزاره، یعنی تازیر پنجره ها، با سنگ های حجاری شده و از آن بالا با آجر می ساختند و جرز آجرها را با گچ بند می کشیدند و سالها بعد که نمای ساختمان بر اثر باد و باران و آفتاب و گرد و خاک رنگ خود را می باخت روی آجرها را با رنگ روغن بزرنگ آجری و روی بندها را نیز با رنگ سفید نقاشی می کردند.

حیاط بزرگی در جلوی ساختمان منظور می داشتند و در وسط آن حوض سنگی بزرگی بوجود می آوردند، که بوسیله تلمبه دستی از چاه آبی که در کنار آن کنده بودند، پر می کردند. در دو طرف حوض باغچه می ساختند و درختان و گلهای آنها را با آب حوض آبیاری می نمودند. قسمت خالی بین عمارت و حوض و باغچه ها را با آجرهای

۱- در زمان ما مسالِح ساختمانی را با ص و بصورت مصالح می نویسند. بعقیده بعضی باید آنرا با س نوشت.

خطائی فرش می کردند.

این سبک خانه‌ها، بطوریکه اشاره کردیم مخصوص اعیان و اشراف بود ولی برای طبقات متوسط، خانه‌های کوچکتری می ساختند و این خانه‌ها معمولاً عبارت از دو اتاق و یک بالاخانه و یک مطبخ بود. در وسط دو اتاق دهلیز قرار داشت که در ورودی آن حیاط باز می شد و راهروی اتاقها نیز از این دهلیز بود. در انتهای راهرو دری بمطبخ باز می شد و در سمت دیگر آن پلکانی آدمی رابه بالاخانه ایکه بر روی دهلیز می ساختند راهنمایی می نمود، مطبخ و حیاط نیز متناسب با وسعت عمارت بود و اگر حوضی در محوطه آن ساخته می شد کوچکتر از حوض خانه‌های پیش گفته منظور می گردید. این بناها بیشتر با خشت بود و فقط در نمای آنها آجر بکار می رفت.

در زمانهای قدیم بویژه در عهد سلاطین صفویه بنای ایوان در جلوی خانه‌ها معمول بود و بنا بنوشته کتاب «شاه اسماعیل صفوی» نه فقط عمارت خانقاه ایوانهای متعدد داشت بلکه در اردبیل خانه بدون ایوان نبود و ایوان، بیلاق اهلخانه بشمار می آمد و در فصل تابستان روزها را در ایوان مسقف بسر می بردند و شبها نیز در آنجا می خوابیدند.<sup>۱</sup>

سابقاً نهرهایی از داخل شهر می گذشت و در نقاط مختلف آسیاهائی را بحرکت در می آورد. آبیاری باغچه‌ها هم غالباً از طریق آنها صورت می گرفت ولی از چهل سال پیش که آسیاها خراب و نهرها پر شده است آب باغچه‌ها از طریق چاهها تأمین می گردید از چند سال پیش، با لوله کشی شهر، در این قسمت هم دگرگونی پیش آمده است و آبیاری باغچه‌ها از آن طریق صورت می گیرد.

باید گفت که نوع ابتدائی مسالح و هوای بالنسبه مرطوب اردبیل عمر ساختمانهای شکل دوم را کمتر ساخته و دوام آنها را کمی بیشتر از یک قرن قرار می داد ولی بناهاییکه با آجر احداث گشته و در پی های آنها لاشه‌ی سنگ و آهک بکار می رفت دارای دوام و استحکام بیشتری می بود.

چون اردبیل همواره در معرض تهاجم بوده و غارتهای مکرری بخود دیده است، از اینرو

۱- خواندنیها. تهران. شماره ۲۷. سال ۳۳. شاه اسماعیل صفوی. در قسمت مربوط باحوالات ابراهیم برادر ایشان گفته شده است.

برای صیانت خانه‌ها دیوارهای بیرونی آنها بلند ساخته می‌شد و کوجه‌ها نیز تنگ و پیچ در پیچ منظور می‌گشت.

هنرمندی معمارها در حمام‌هاییکه از قدیم باقی مانده است سبک حمام‌های قدیم بنحو بارزی خودنمایی می‌کند و ملاحظه آنها آدمی را با مهارت و قابلیت معماران قدیم اردبیل آشنا می‌سازد.

چون نوع مسالِح ساختمانی احداث حمام را در خانه غیرممکن می‌ساخت از اینرو خانه‌ها عموماً فاقد حمام بود و مردم از حمام‌های عمومی شهر استفاده می‌کردند. اردبیل حمام‌های زیادی داشت و تقریباً در اکثر محلات آن حمام عمومی بچشم می‌خورد. حمام‌ها با توجه بشرایط اقلیمی ساخته می‌شد و کلیه پی‌ها و پایه‌ها و دیوارهای آنها تا دو سه متر بالا تر از زمین با سنگ بنا می‌گردید.

در ورودی آنها معمولاً بیک دالان هشت ضلعی یا شش ضلعی باز می‌شد و شخص پس از عبور از آن وارد محوطه «جامه کن» می‌گشت. جامه کن محوطه وسیع هشت ضلعی بود و گنبد ضربی بالنسبه مرتفعی سقف آنرا تشکیل می‌داد. سقف داخلی گنبد غالباً منقوش بود و چنانکه گفته‌ایم از عشاق قدیم تا حیوانات و درختان جنگلی مناظری در آن بچشم می‌خورد. این تصاویر عموماً رنگی و با رنگ و روغن ترسیم می‌گشت.

در وسط محوطه جامه کن حوض سنگی بزرگ و بالنسبه عمیقی قرار داشت و در چهار طرف آن چهار خروجی سنگی بشکل مستطیل، بعرض نیم متر و عمق ۲۰ سانتی متر، از آن جدا شده تا کنار سکوی بلند و وسیعی، که دور تا دور محوطه و با ارتفاع تقریبی ۷۵ سانتی متر ساخته شده بود وصل می‌گشت. این سکو که گاهی عرض آن تا دو متر می‌رسید برای درآوردن و یا پوشیدن رختها و گذاشتن آنها بود.

بین جامه کن و سرینه حمام، دالان مستطیل دیگری قرار داشت و شخص را بداخل حمام راهنمایی می‌نمود. وجود این دالان بمنزله فضای محفوظ بود تا سرمای بیرون به سرینه سرایت نکند. خود سرینه نیز در اصل محوطه مستطیل شکل وسیع با سقف گنبدی بود و قسمتی از سطح آن، در طول یکی از اضلاع، به سه قسمت تقسیم می‌شد. در قسمت وسط خزینه قرار داشت و دو طرف آن بصورت دو اطاق بود که آنها را «خلوتی»

می گفتند. خزینه معمولاً شبیه اطاق چهار ضلعی بالنسبه بزرگی بود که وقتی پر از آب می شد عمق آن تا ۱/۵۰ متر می رسید. آنرا با آب چاه، که بوسیله تلمبه دستی کشیده می شد، پرمی کردند و بوسیله پاتیل بزرگ مسی، که در قسمتی از کف آن می گذاشتند، گرم می نمودند. سبک معماری در ساختن خزینه بسیار دقیق و ماهرانه بود زیرا رسانیدن آب از چاهی که فاصله زیادی با خزینه داشت با وسایل آنروز، و گرم کردن آب بوسیله پاتیل از منبع حرارتی بنام «تون»، که در زیر آن واقع بود دقت زیادی لازم داشت و اگر روزی پاتیل سوراخ می شد و یا از جای خود تکان می خورد و آب آن به «تون» می ریخت همه کسانی که در حمام بودند در معرض خطر قرار می گرفتند ولی شاید صد سال می گذشت و چنین واقعه ای رخ نمی داد.

پاتیل را در اردبیل «تیان» و تون را «تولانبار» می گفتند.

در قسمت دیگر سر بینه دو حوض بزرگ آب سرد، که نسبت بوسط محوطه با هم قرینه بودند می ساختند و زیرابهای نفوذ ناپذیری برای رفتن فاضلاب آنها تعبیه می نمودند. و چون احداث چاه برای فاضلاب بعلت بالا بودن سطح آبهای زیرزمینی نتیجه مطلوب نمی داد از اینرو از زیر معابر و کوچه ها راههای قنات ماندی، که گاهی طول آنها به ۵۰۰ متر می رسید می کردند و با احداث چاههای کم عمق در فاصله های معین، مشکل فاضلاب را نیز رفع می نمودند و هر چند دهسال یکبار آن چاهها را پاک می کردند.

بیشتر حمامهای معروف اردبیل مضاعف بود یعنی دو حمام در کنار هم قرار داشت و از یک تون برای گرم کردن آنها استفاده می شد. یکی از این حمامها مردانه و دیگری زنانه می بود.

برخی از حمامها، مثل حمام «حاج صادق» در محله «اچدکان» در جوار خود استخر سر پوشیده بزرگی، که طول آن گاهی بیشتر از ۳۰ متر بود نیز داشتند و آنرا «چارحیض» می گفتند. اینگونه چارحوضها، که برای شنا کردن علاقمندان شنا بود، جزو مجموعه حمام بحساب می آمد و در ورودی آن نیز از داخل سر بینه حمام بود و جز پول حمام از مشتریهای چارحوض پول اضافی دریافت نمی شد.

ما که در این عهد انواع مسالحو ساختمانی از سیمان و سنگهای مختلف و آجر و تیر آهن و لوله و تلمبه های برقی و رنگهای ضدزنگ و چسبهای گوناگون... در اختیار داریم نمی توانیم بمراتب دقت و مهارت معماران آنروزی ببریم و طرح چنین نقشه های زیبا و دقیق و احداث چنان بناهای محکم و پیش بینی تمام جهات لازم را در حد اعلاى مهارت و استادی آنها بدانیم ولی اگر امکانات ساختمانی قرون گذشته در ایران را در نظر آوریم و آنگاه زیبایی و استحکام حمامهای اردبیل را، که برخی یادگار قرنهای ممتد است، با بناهای مشابه در نقاط و شهرهای دیگر مقایسه کنیم آنوقت بعظمت کار و دقت طرحها و ارزش اجرائی آنها پی می بریم.

ما در جای دیگر به اسلوب کار و انسراهای بزرگ اردبیل نیز اشاره کرده ایم و نیازی بتکرار آنها در اینجا نداریم ولی در مجموع این نکته را بر سبیل آرزو در دل داریم که کاش نو پردازان بقدرت رسیده بجای تخریب و از بین بردن این آثار تاریخی از هریک از آنها، که مظهری از قابلیت و مهارت معماران و سازندگان این شهر است، نمونه ای نگه دارند و با تیشه جهالت و خودخواهی آثار قابل تحسین گذشتگان را محو سازند.

باری خانه ها و بناهای اردبیل همواره در معرض عوامل مخرب قرار داشته اند که از جمله آنها زلزله، هجومهای تاریخی و بالاخره رطوبت هوا بوده است و ما در مورد آنها در ضمن مجلدات دیگر اشاراتی کرده ایم.

موسیقی نیز که از هنرهای انسان بشمار می آید در عرف مردم

موسیقی و آواز: اردبیل گناه شمرده می شد ولی کمتر کسی بود که آنرا دوست ندارد. این بود که علاقمندان در خفا آنرا یاد می گرفتند و در

برخی از خانه ها «ارکستر» های خانوادگی تشکیل داده با ضرب و دف و «گارمان»<sup>۱</sup> بساط سرور و شادی بر پا می داشتند، ولی ساز زدن را در مجالس عمومی کار مطربان می دانستند و مطرب را انسانی شهوتران، لجام گسیخته و ای بسا فاقد اصالت خانوادگی و شایسته تحقیر می انگاشتند.

۱- گارمان کلمه روسی است و به یک آلت موسیقی گفته می شود که ارو پائینها بدان «آکاردئون» می گویند. گارمان در اردبیل یک لفظ مصطلح و شناخته شده می باشد.

اردبیلیان آواز خوش را دوست می داشتند و برای شنیدن صدای برخی از آواز خوانان، که در فصل بهار و اوایل شب، در کنار نهر بالخلو و بر سر پل «داشکسن» یا کناره های دیگر شهر، آوازی می خواندند، پنجره ها را باز کرده گوش فرا می داشتند. همچنان از نوحه خوانان خوش آواز طرفداری کرده و اعظ و روضه خوانی را که بمناسبت، در بالای منبر اشعاری را با آوای دلنشین می خواند بر دیگران ترجیح می دادند و فی المثل در مجلس «آپالاز اوغلی»<sup>۱</sup> جمع کثیری برای شنیدن صدای کم نظیر وی شرکت می نمودند. از این رهگذر بود که طلاب علوم دینی هم، چنانکه در همه جا مرسوم است، هنگام تحصیل در مدارس قدیمه، طریق و عظم و سخن گفتن را در منبر یاد می گرفتند و در ضمن آن خواندن برخی ابیات را با آواز تمرین می کردند.

برخلاف نقاشی و مجسمه سازی، که استادی برای تعلیم آنها نمی بود، در قسمت موسیقی اساتید بزرگ و نامداری یافت می شدند و دستگاههای هفتگانه موسیقی اصیل ایرانی را با تمام گوشه ها و اوج و حسیض صداهای آنها بشاگردان تعلیم می دادند.<sup>۲</sup> و خود آپالاز اوغلی یکی از آنها بود که شاگردان والامقامی مثل ملاعلی کرشنه و دیگران را در این قسمت تربیت نمود.<sup>۳</sup>

آلات موسیقی قدیم در اردبیل معمولاً دف، ضرب، کمانچه، تار، نی لیک، قره نی و در اواخر گارمان بود ولی استادان بزرگ بدون استفاده از آنها و گاهی فقط با در دست گرفتن یک سینی و حرکت دادن انگشتان خود بر روی آن آوازی می خواندند.

در زمانی که ما این مجموعه را گرد می آوریم آوازخوانی تقریباً در ایران متروک گشته و جای آنرا تصنیف خوانی یا ترانه سرائی گرفته است و گاهی افراد بی بند و بار و

۱- در مورد آپالاز اوغلی در صفحه ۱۷۶ جلد اول این کتاب مطالبی نوشته شده است.

۲- این هفت دستگاه عبارت از شور، سه گاه، چهارگاه، ماهور، همایون، نوا، راست پنجگاه بود. نغمات دیگر مثل بیات اصفهان، ابوعطا، بیات ترک، افشار، بیات کرد، دشتی و غیره جزو دستگاههای فرعی بشمار می آمدند. بعضی از موسیقیدانها در اصلی و فرعی بودن برخی از این نغمات اختلاف نظر دارند.

۳- اردبیلیان «دف» را قوال و گاهی ناغارا که تحریف شده همان نقاره است، می گفتند. ضرب را «دُنَبک» و نی لیک را «بالابان» می خواندند.

فاقد صلاحیت هنری و اخلاقی، سروده‌های مستهجنی را در رسانه‌های گروهی بعنوان هنر ارائه می‌دهند که نه تنها ایجاد ذوق و شوقی نمی‌کند بلکه خطری برای فساد اخلاق طبقه جوان بشمار می‌آید. در روزگار گذشته تصنیف خوانی قسمتی از دستگاههای آوازهای هفتگانه بود و معمولاً در پایان آنها سروده می‌شد. با اینحال نوازندگان زن که گفتیم بنام سازاندا مشهور بودند و آموزشی در باب آوازخوانی نداشتند در مجالس جشن و عروسی تصنیف می‌خواندند. این تصنیف‌ها را معمولاً «ماهنی» می‌گفتند و بیشترین آنها را در باب «یار» و «معشوق» و «سوگلی» می‌سرودند. اما غالب آنها جنبه شکوه و گله داشت و گوئی کثرت بی‌مهری و بیوفائی معشوقه‌ها آنها را چنین دلشکسته و گله‌مند می‌ساخته است.

اصولاً یک بررسی اجمالی در آوازاها و آوازخوانی‌های ایرانی چنین می‌نماید که این جماعت در طول تاریخ همواره با ظلم و ستم و یا ناکامیها مواجه بوده و هر آنکه که امکان یافته دهان به دادخواهی گشوده است. کسانی که آوازخوانندهای سی‌چهل سال پیش را دیده‌اند می‌دانند که آوازخوانان نغمات خود را با کلماتی مثل «داد، ای، داد، ای» یا «امان، امان، ای...» آغاز می‌کردند و بدینسان ناکامیهای خود را بیان می‌داشتند.

در اردبیل نیز چنین بود و بیشتر تصنیفها و آوازاها حالت گله و یا شکوه و دادخواهی داشت مثلاً یکی از آنها که تصنیف خیلی قدیمی است بدین شکل خوانده می‌شد:

«گده‌رم باغداد امان یار ازلدن دادامن ازلدن من آشنایدیم ایندی دونمشم یادامن.<sup>۱</sup>

بعضی از ماهنی‌ها را «بایاتی» می‌گفتند که چون در مایه بیات ترک خوانده می‌شده هرآینه بدین نام مشهور گشته است. این نوع نغمه خوانی مخصوص «عاشق» بود و عاشق چنانکه گفته ایم با آوازخوانها و نوازندگان دوره گرد گفته می‌شد. یک نمونه از

۱- باغداد همان بغداد است که در آذربایجان بدان صورت تلفظ می‌شود و گویا این سروده بزمانی تعلق دارد که بغداد مرکز قدرت و قضاوت بوده است. معنی آن سروده چنین است ببغداد می‌روم برای شکایت از دست یار. از اول آشنایش بودم. حالا بیگانه شده‌ام.



اشعار بیاتیه‌ها چنین بود:

سنه فدا اولوم آی سیری قو یروغی کولاری<sup>۱</sup>

نه اورتموسوزباشوزا ساری ترمه شالاری

منه نشان و یره سوز اصلی مون گده ن یولاری

گل لرنه دیاره گندی سویدو گوم آی...<sup>۲</sup>

«تآتر» نیز از جمله کلمات خارجی است که در زبان فارسی

تآتر: برای خود جا باز کرده و معروفتر از معادل فارسی خود یعنی

«نمایش» شده است. این هنر از قدیم در اردبیل معمول بود

ولی هنر پیشگی، بمفهومی که امروز در این کار مرسوم است، موجود نبود. کسانی که استعداد چنین کاری داشتند غالباً آنرا بصورت نقالی و معرکه گیری بروز می دادند و در شبیه‌هائی هم که در عزاداریهای مذهبی هر پا می داشتند از این قبیل اشخاص استفاده می کردند.

نقالها کسانی بودند که در قهوه‌خانه‌ها داستانهای گذشته را با مهارت خاص و حرکات دست و پا برای مشتریان بیان می کردند. شرکت کنندگان و شنوندگان این مجالس را غالباً دهقانانی تشکیل می دادند که متاعی را از ده می آوردند و پس از فروش آنها برای استراحت و صرف چای و غذا بقهوه‌خانه می آمدند. خود اردبیلیها رفتن به قهوه‌خانه را امر ناپسندی می دانستند و قهوه‌نشینی را سبکسری و بی‌پایگی خانوادگی می پنداشتند.

بعضی از نقالها، که غالباً در لباس دراویش و قلندری بودند، در میدانهای شهر معرکه‌گیری می کردند. بدینمعنی که در وسط میدان شروع بنقالی می نمودند و مردم دایره‌وار در اطراف آنها گرد آمده بگفته‌های آنان، که با ادا و اطوار و هیجان متناسب با صحنه‌ها

۱- کول «Col» یعنی بته نباتی. سیری قو یروقی نوعی علف کوهستانی است ترجمه این سروده چنین است:

فدایت شوم آی بته‌های سیری قو یروقی. چگونه بستران کشیده‌اید ترمه‌ها و شالهای زرد را. راهی را که

اصلی من رفته بمن نشان بدهید. گلها دلبندمن بکدام دیار رفت.

۲- این بیاتی از اپرای اصلی کرم است.

می گفتند، گوش می دادند.

معرکه ها بیشتر در مواقع بیکاری برگزار می شد و هرگز قبل از ظهر، که موقع کار و فعالیت مردم بود، تشکیل نمی یافت. بعضی از معرکه گیرها برای جلب توجه مستمعین حیواناتی نیز با خود آورده در وسط میدان می گذاشتند و این حیوان غالباً مارهای گوناگونی بود که قبلاً دندانهای نیش آنها را کشیده و حیوان بی سلاح را در قوطی های در بسته ای قرار می دادند و پس از آنکه قسمتی از داستانرا بیان می کردند پولی از تماشاچیان بعنوان «نیاز» و «نذر» می گرفتند و آنگاه حیوان را از قوطی در آورده به تماشاچیان ارائه می دادند.

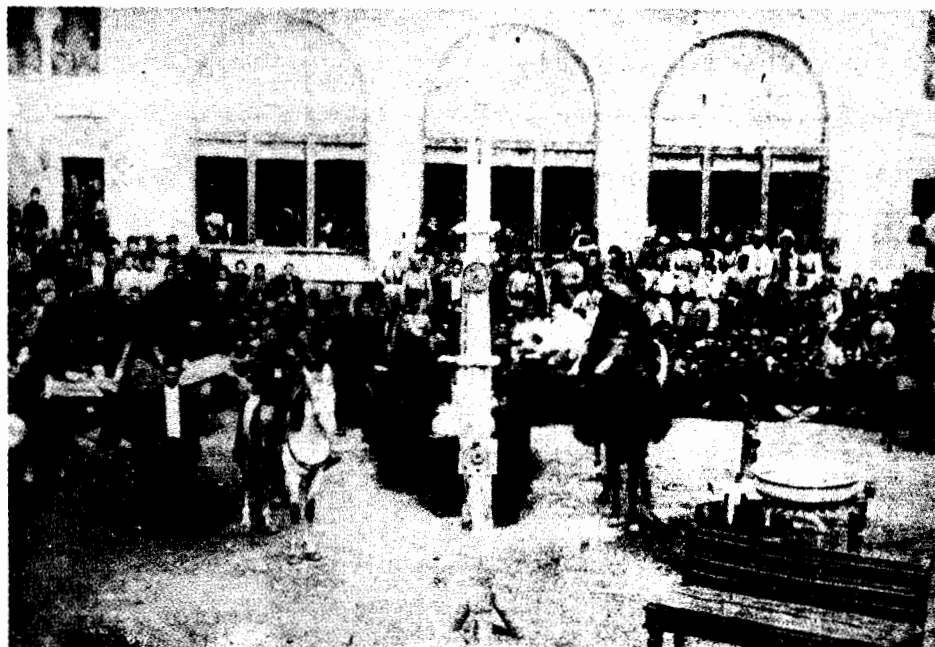
غیر از معرکه گیرهای محلی دوره گردهائی هم از خارج باین شهر می آمدند و حیواناتی را با خود برای نمایش می آوردند. این عده بیشتر خرس بازان و میمونی ها بودند. ولی در دورانهای گذشته گاهی ساکنان این شهر بتماشای شیر و فیل هم توفیق می یافته اند. چنانکه بنا بنوشته ابن بزاز در زمان شیخ صفی الدین فیلی برای نمایش بدین شهر آورده بودند و معمربین کنونی نیز از تماشای شیر در این شهر خاطره هائی ذکر می کردند.

باری چنانکه گفتیم برخی از هنرمندان در نمایشهای مذهبی، که در اردبیل بنام «شبیبه» و در تهران به «تعزیه» معروف است، شرکت می کردند و هر یک وظایفی را برعهده گرفته با مهارت کامل انجام می دادند. اینعهده را «شبیبه خوان» می گفتند و آنان غالباً در نقش جباران اموی و عباسی ظاهر می شدند و یا حالت مظلومیت پیشوایان مذهبی را نمایش می دادند.

اینان مدتها نقش خود را در مساجد و حسینیه ها، تحت سرپرستی و راهنمایی پیش کسوتان تمرین و یا بقول خود آنان «مشق» می کردند. گفتنی است که برای هر شبیه خوان هم متناسب با نقشی که برعهده داشت لباس مخصوصی تهیه و در مساجد محلات نگهداری می نمودند.

اردبیل بطوریکه گفته ایم از قدیم الایام شش محله اصلی داشت و هر چند محله از

محلّات دیگر شهر بنام «خولا»<sup>۱</sup> یا شعبه بیکی از این شش محلّه وابسته بود. بیشتر این محلّات و خولاها دستگاه «شبیّه» داشتند و در روزهای معینی، مثل عاشورا، اربعین، بیست و هشتم صفر و غیره، ضمن راه انداختن دسته های سینه زنی و زنجیرزنی، در برخی از میدانگاههای شهر نیز شبیهی را برای تماشای مردم بر پا می داشتند.



«یک صحنه از شبیه در حسینیه مجتهد»

ما در صفحه ۴۴ جلد دوم این کتاب به حسینیه بزرگ مرحوم «حاج میرزا محسن مجتهد» اشاره کرده نوشته ایم که در بیشتر ایام محرم و صفر مجالس شبیه خوانی در آنجا بر پا بود و هر روز یک صحنه شبیه بمیدان می آمد. بگفته دیگر در این دو ماه قریب چهل واقعه نمایش داده می شد و برای چنین نمایشی شبیه خوانان یا بازیگران ماهری تربیت می یافتند.

۱- شاخه درخت را در اردبیل «خول» می گویند و خولا بمعنی شاخه و شعبه می باشد.

از شبیه‌خوانان هنرمند یکقرن پیش اردبیل مرد دانشمند و هنرمندی بنام «حاج حسین» معروف است که چون همواره در نقش «شمر» ایفای وظیفه می نمود از این رو به «شمرحسین» شهرت داشت و پیرمرد دیگری بنام «ساری بالتاچی<sup>۱</sup>» نیز، که با هیبت



«شادروان حاج حسین معروف به «شمرحسین»»

خاصی در کالسگه ای می نشست و نقش «عمرسعد» را بازی می کرد در آنزمان چهره شناخته شده ای بود.

شبیه‌خوان معروف دیگری که نقش شمر را بازی می کرد مرحوم مرتضی دلجونوّه حاج میرزا محسن مجتهد بود. غیر از اینها شبیه‌خوانان دیگری نیز بودند که در صحنه های شبیه نقش شخصیت‌های دیگری، از خود یا برادران و فرزندان و سرداران امام حسین (ع) را برعهده می گرفتند.

۱- بالتا یعنی تبر. و چون آنمرد شغلش بریدن درخت و هیزم با تبر بود لذا بالتاچی نامیده می شد.

اولین دسته تأثر بصورت امروزی در سال ۱۳۰۸ خورشیدی در اردبیل پیدا شد و گروهی از فرهنگیان که در رأس آنها میرزا غلام ترکپور و رضی آقا شیخ الاسلامی قرار داشت در خانه‌ای در ملتقای دو کوچه عارف و دکتر شمس و در جوار خانه «شازدا»<sup>۱</sup> نمایشنامه هائی را بصحنه آوردند. شکل آنها نسبت به تأثرهای امروزی، ابتدائی بود و از ترس قشری مذهببان بجای بازیکنان زن، مردان جوان را بشکل و قیافه آنها درآورده در صحنه ظاهر می ساختند. چندی نگذشت که این کار تعطیل شد زیرا چندان استقبال از آن نگردید. پس از آمدن روسها در شهریور ۱۳۲۰ نیز نمایشنامه هائی بوسیله هنرمندانی مثل «حسن آرتیست» بشفع دانش آموزان بی بضاعت مدارس بنمایش گذاشته شد.

سینما موضوع تازه‌ای است<sup>۲</sup> و بیش از نیمقرن در این شهر سینما و عکاسی: سابقه ندارد. بار اول آنرا، که مثل همه سینماهای ایران صامت بود شادروان «رضا کتابچی» باین شهر آورد ولی عکاسی قریب یکقرن است که در اردبیل پیدا شده و هم اکنون عکسهائی از آن تاریخ موجود می باشد که در این شهر برداشته شده است.

از عکاسان هنرمند و با ذوق قرن گذشته اردبیل شادروان «میرزا احمد سعیدی» از همه معروف تر است. او که حدود هشتاد سال عمر کرد بدین شغل خود علاقه و ذوق خاصی داشت. مردی موقر، دانشمند، نجیب و هنرمند بود و در کار عکاسی مهارت زیادی از خود نشان می داد. عکاسان دیگری مثل مرحوم «گنجه‌ای» و دیگران که بعداً در این شهر پیدا شدند از شاگردان او بحساب می آمدند. بیشتر عکسهای قدیمی که در خانواده‌های اردبیل دیده می شود کار مرحوم سعیدی می باشد.

با پیشرفت زمان هم سینما و هم عکاسی در این شهر وسعت یافت و کاملتر گردید و

۱- شازدا ترکی شده کلمه شاهزاده می باشد و بدینمناسبت بدانجا خانه شازدا گفته می شد که «ابول آقا» نام از نواده‌های قاجاری در آن زندگی می کرد.

۲- سینما، یعنی عکسهای متحرک، برای اولین بار در سال ۱۸۸۵ میلادی (۱۲۷۴ خورشیدی) وسیله «ادیسون» در آمریکا و «لومیر Lumiere» در فرانسه و «پول Paul» در انگلستان روی پرده آمد ولی قریب نیم قرن طول کشید که فیلمهای ابتدائی تکمیل و در نقاط دیگر دنیا توسعه یابد. دستگاه سینمای اردبیل اولین بار در سال ۱۳۱۳ یعنی کمتر از ۴۰ سال بعد از تاریخ پیدایش آن بکار افتاد.

سینماهای مجهز و عکاسی های دقیق بتدریج گشایش یافت و اردبیل را از این حیث غنی تر ساخت. اگر مراد از هنر سینمایی، از جهت ایفای نقش بازیکنان آن منظور نظر باشد، باید گفت که در اردبیل از این حیث هم هنرمندی نبوده است و آنانکه در این رشته از هنر ذوق و شایستگی دارند بمرکز تهیه «فیلم» در تهران و سایر جاها جذب شده و می شوند.

برخی از هنرها مثل رقص گوئی اساسش با خمیره آدمی سرشته و جزو ودایع طبیعت در نوسع انسان، بویژه طبقه بانوان گذاشته شده است. این هنر، مثل همه جای ایران، از قدیم در این شهر معمول بود و از لوازم زندگی دختران و بانوان جوان بشمار می آمد و معلم آن نیز «سرخانه» بود. زیرا مادران جوان یا دختران بزرگ وقتی از کار روزانه فارغ می شدند بشکل تفریحات سالم با زدن دف و یا سینی، خود را شاد می ساختند و دختران کوچک را وادار برقصیدن و فرا گرفتن آن می کردند.

رقصیدن دختران نزد محارم مجاز بود ولی در جای دیگر عیب شمرده می شد و صفت مطربی بآنها می داد مگر در مجالسی که مادران آنها رقصیدن فرزندانشان را مناسب دانسته اجازه رقص بآنها می دادند.

مطربی عنوانی برای رقصهای مجامع عمومی بود و کارناستوده ای بشمار می آمد و جز پسران جوان فاقد خانواده، کسی از آن استقبال نمی نمود.

در اردبیل نوازندگان زن را «سازاندا» می گفتند ولی دسته نوازندگان مرد را «عاشق مطرب» می نامیدند. عاشق، چنانکه در جای دیگری هم اشاره کرده ایم آوازه خوان دوره گردی بود که غالباً همراه با نوازندگان و مطربها به روستاها و او به های عشایری دعوت می شدند و عروسی های آنها را، که گاهی یک هفته و بیشتر طول می کشید، برگزار می نمودند.

ادبیات و شعر و شاعری را هم غالباً جزو هنرمی دانند و سرودن اشعار نغز و دلنشین را هنرمندی می پندارند. در گفتار هفتم جلد دوم اشاره کرده ایم که زبان قدیم مردم این ناحیه آذری بود و ادبیات مخصوصی برای خود داشت ولی امروزه از این زبان

جز چند دوبیتی منتسب به شیخ صفی الدین ر.ه. چیزی باقی نمانده است. ولی از سراینندگان و ادبای فارسی سرای اردبیل اشعار و نوشته هائی بدین زبان باقی می ماند و فصل پنجم این گفتار حاوی نمونه های زیادی از آنها می باشد. نویسندگان قدیم اردبیل غالباً سادگی و روانی را در نوشته های خود ملحوظ داشته و نزدیکی بیشتری بزبان عامه نشان می دادند و نمونه آن «مقالات - صفوة الصفا» می باشد که هفت قرن پیش برشته تحریر درآمده است. از روزیکه زبان ترکی در این منطقه شایع گشته و زبان همگانی شده است گویندگان و نویسندگان در آن زبان هم هنرمندیهای نشان داده و اشعار و ابیات زیبایی سروده اند.

آنچه در پایان این مقال باید گفت اینست که در حال حاضر مردم اردبیل بزبان ترکی سخن می گویند، بزبان فارسی می نویسند و می خوانند و عبادات دینی را بزبان عربی بجای می آورند. امریکه شاید در دیگر نقاط دنیا کم نظیر باشد.

## فصل چهارم

## بازی‌ها و تفریحات سالم اردبیلیها در گذشته

بعضی از خوانندگان این فصل ممکن است، بر مبنای تصوّراتی که از تاریخ دارند، بر ما خرده گیرند و چنین بر ذهن خود خطور دهند که در مجموعه ای که بنام «تاریخ» یک منطقه گردآوری شده است درج مطالبی مانند تفریحات و غیره، دور از مفهوم تاریخ است. ولی ما در اول این گفتار نیز اشاره کرده ایم که تاریخ را بمعنی ذکر جنگها و سقوط یا تشکیل سلسله‌های پادشاهی نمی‌دانیم. و بدانسان که در دومین سطر مقدمه جلد اول این کتاب گفته ایم، آنرا مجموعه‌ای از «احوال پیشینیان» می‌پنداریم و آگاهی دادن بآیندگان را از «چگونگی سرگذشت» گذشتگان وظیفه تاریخ می‌شماریم و بدینجهت است که اطلاع بر کیفیت گذراندن ساعات زندگی و منجمله تفریحات آنها را هم در اینجا می‌آوریم تا خوانندگان در عصر ما و در سالها و قرون آینده، بدانند مردمی که قرن‌ها پیش در این منطقه از ایران زندگی می‌کردند چگونه ایام فراغت خود را می‌گذرانیدند و کودکان و جوانان با چه تفریحاتی خود را مشغول می‌داشتند. قصد دیگر ما آنست که خود بازیها و امکانات کیفیت آنها را نیز در این مجموعه ثبت و ضبط کنیم تا در جهان متحول کنونی اگر اثری از خود بازیها باقی نماند دستکم نامی از آنها حفظ گردد.

ما در صفحه ۱۶۸ همین جلد از کتاب، ببعضی از سرگرمیهای اطفال در مکتبخانه‌ها اشاره کرده از «نقطه بازی»، «دوزمه» و «نون بازی» سخن گفته ایم. اینها مشغولیت‌هایی بود که وقت آزاد کودکان را در مکتب پر می‌کرد اما در خارج از مکتب نیز وقت زیادی برای آنها باقی می‌ماند که گرچه قسمتی از آنها در خانه می‌گذشت ولی بالاخره ساعتی نیز به «دم در» و «کوچه» می‌کشید و به بازی با کودکان هم سن و سال همسایه‌ها منتهی می‌شد.

بازیهای دوره طفولیت و کودکی علی‌الرسم با «گزلین پاچ» آغاز می‌گشت و



بتدریج که بچه بزرگتر می شد و به نوجوانی و جوانی می رسید نوع بازیها نیز فرق می کرد و اینک ما آنها را یک یک در زیرنقل می نمایم:

معادل فارسی این کلمه «قایم موشک بازی» است و ترتیب بازی نیز تقریباً بهمانگونه می باشد. در این بازی دسته ای از کودکان یک نفر را از بین خود وادار به بستن چشم یا، روی کردن بدیوار می نمودند. آنگاه خود بی سر و صدا و بنحویکه او در نیابد از کناروی دور شده هر یک در جایی پنهان می گشتند. دقایق بعد آنکه چشمش بسته بود با صدای بلند داد می زد «گیزلین پاچ، گلدیم قاچ»<sup>۱</sup> و بلافاصله در پی جستجوی آنها باینطرف و آنطرف می رفت و در یک مدت متعارف اگر توفیق یافته یکی از آنها را پیدا می کرد برنده می شد و الا بچه ها از مخفی گاه خود در آمده بمحلّ اولیه بازی می گشتند. برد و باخت در این بازی و در آن سن از کودکی، بمفهومی که امروزه در ذهنهاست، معمول نبود و نفس این امر که بچه توانسته است آنها را پیدا کند رضای خاطر و در معنی شخصیتی برای وی بوجود می آورد.

«گیرجنه» بمعنی «فرفره» در زبان فارسی امروزی است و گیرجنه بازی: مراد از آن جسمی است که بدور خود می چرخد. این کلمه در اردبیل و در معنی خاص به تگه چوبی گفته می شد که خراطها آنرا بشکل استوانه و بقطر تقریبی سه تا چهار سانتی متر و ارتفاع ۷ تا ۸ سانتی متر می تراشیدند و یک قاعده آنرا بشکل مخروط درمی آوردند. سطح خارجی آن با زردچوبه رنگ می شد و بصورت دوایر زرد رنگ نقاشی می گردید.

وسيله بازی، غیر از گیرجنه، «قمچی»<sup>۲</sup> بود و آن عبارت از تَرکه ای از چوب بود بطول تقریباً نیم متر که بریک سر آن نواری از پارچه و قماش یا نخ کفنی و غیره می بستند و طول این نواریا بدرازای چوب قمچی انتخاب می کردند.

۱- این عبارت از چهار کلمه ترکیب یافته اولی گیزلین یعنی پنهان، دومی پاچ که احتمالاً ونه یقیناً ممکن است تحریف شده کلمه «باش» فارسی باشد. سوم گلدیم یعنی آدم و چهارمی قاچ یعنی فرار کن. گاهی این عبارت را چنین هم تلفظ می کردند «گیزلین پاش گلدیم قاش».

۲- درباره قمچی در صفحه ۱۱۵ جلد دوم این کتاب نیز اشارتی رفته است.

در موقع بازی ابتدا گیرجنه را بر روی نوک تیز آن با دست و در روی زمین صاف می چرخانیدند و سپس با نخ قمچی بر آن می زدند و بدین طریق آنرا بچرخش وامی داشتند و چه بسا که ساعتها خود را با آن سرگرم می ساختند.

بازی دیگری بنام «فَران قوش» معمول بود. «فَران» اسم

فَران قوش: مصدر از مصدر «فَرانماخ» بمعنی گردیدن و «قوش» بمعنی

مرغ است و معنی این دو کلمه، در حال ترکیب، «مرغ

گردان» می باشد.

وسیله بازی عبارت از تخته نازکی بعرض یک سانتیمتر و طول تقریبی بیست سانتیمتر بود که در وسط سوراخی داشت و بوسیله میخی بر سربیک قطعه چوب نیم متری نصب می شد و با آسانی بدور میخ می چرخید. بر هر طرف این تخته قطعه کاغذی بصورت مربع و بضلع تقریباً هشت سانتی متر، در خلاف جهت هم، با سریشم می چسبانیدند. آنگاه انتهای دیگر چوب را در دست گرفته رو بجلومی دو میدند. بر اثر حرکت و برخورد هوا با کاغذها، تخته و کاغذ بدور میخ می چرخید و در فضا سطح مدوری، آنچنانکه بر پره های هواپیماهای ملخ دار دیده می شود، بوجود می آورد که برای بچه ها سرگرم کننده بود بویژه در مواقعی که کاغذها از نوع الوان انتخاب می شدند منظره رنگین مطلوبی برای آنها فراهم می کردند.

نوع دیگر فران قوش چنین ساخته می شد که کاغذهای مربع شکل بضلع تقریباً ده سانتی متر را از رأس هر یک از چهار زاویه اش در طول قطر و تا یک سانتی متر مانده بوسط، با قیچی می بریدند. سپس با گذراندن میخ نازک، نوک هر یک از دو قسمت بریده شده را یک در میان بوسط صفحه کاغذ و از آنجا به سر چوبی نصب می کردند. در موقع دویدن هوا آنرا بحرکت در می آورد و باز صفحه زیبائی برای کودکان ترسیم می نمود.

اندکی که بچه ها بزرگتر می شدند بازی آنها نیز تغییر می کرد

پنجره بازی: و مثلاً «پنجره بازی»، «توپ آماج»، «حلقه رانی» و نظایر

آنها جایگزین بازیهای پیشین می گشت. پنجره بازی را با

کشیدن خط هائی در زمین همواری ترتیب می دادند بدینطریق که ابستدا دو خط موازی تقریباً بطول دو متر و فاصله هفتاد سانتیمتر، یا کم و بیش، می کشیدند. آنگاه با رسم خطوط دیگری عمود بر دو خط اول، آن دو را به سه خانه مستطیل شکل تقسیم می نمودند. سپس در بالای سومین خانه، دو خط افقی موازی با هم و عمود بر دو خط موازی اولیه رسم می کردند و در فاصله آنها دو خانه مجاور دیگر بوجود می آوردند بنحویکه این دو خانه با سه خانه قبلی بصورت حرف ( T ) لاتین درمی آمد. بعد از آن با رسم نیمدایره ای در بالای آنها، خانه منحنی شکل جدیدی ترتیب می دادند و خانه ها را از پائین به بالا با اعداد ۱ و ۲ و ۳... مشخص می ساختند.

نحوه بازی چنین بود که یک قطعه سنگ مسطح را در خانه اول قرار می دادند و آنکس که بازی با او بود می بایست بر روی یک پا بایستد و بصورت «لی لی» که در اردبیل «خی خی» گفته می شد، آن سنگ را با پای خود به بیرون بزند بطریقی که سنگ از پائین، و نه از طرفین خانه، بیرون شود در عین حال هم سنگ و هم پای بازیکن بر روی خطوط دور خانه ها قرار نگیرد و تمام بازی نیز بحالت لی لی انجام پذیرد. وقتی سنگ بدینطریق از خانه اول بدرمی آمد بازیکن نیز از آن خانه بیرون می آمد و اینبار سنگ را با دست طوری پرتاب می کرد که در خانه دوم قرار گیرد و او بطریق بالا آنرا با یک پا به بیرون بزند و هکذا.

در خانه چهارم و پنجم زدن با پا رسم نبود وقتی بازیکن پس از انداختن و قرار دادن سنگ در آنها بصورت لی لی سه خانه اول را می گذشت در حالیکه پاها را در خانه های ۴ و ۵ می گذاشت سنگ را با دست برمی داشت و با پرش بهوا عقب گرد کرده بار دیگر با قرار دادن پاها در دو خانه مزبور، ولی در عکس حالت اول، سنگ را در خانه سوم می گذاشت ولی لی کنان آنرا به بیرون می آورد.

بازی در خانه نیمدایره شکل آخری اندکی مشکل بود زیرا طفل بازیکن می بایست سنگ را با پا طوری رو پائین بزند که در خانه ۴ یا ۵ نایستد و مستقیماً به خانه سوم برود. هر کس بازی را بدون خطا و اشتباه پایان می رسانید برنده می شد.

توپ آغاج عبارت از توپ کوچکی بود که در قدیم با نخهای پشمی درست می کردند. زیرا در آن ایام صنعت «پلاستیک» و نظایر آنها هنوز پیدا نشده مواد دیگری نیز برای ساختن توپ

دسترس نبود. از این رو توپها را از نخهای پشمی می پیچیدند و بصورت گلوله می ساختند و برای آنکه نخها باز نشود در روی آن چند جا را با سوزن و نخ بهم می دوختند. بعضی از بچه ها مثانه گوسفند را باد کرده دهانه آنها را محکم می بستند و بروی آن با همان نخها، که زنها از پشم می رشتند، می پیچیدند و توپ بزرگی بوجود می آوردند.

باری بازیکنان «توپ آغاج» دو نقطه را، که تقریباً ۲۵ متر از هم دور می بود بصورت «مره» انتخاب می کردند آنگاه یکی از آنها که توپ انداز بود، توپ را با آرامی بطرف یکی از بچه ها، که در مره اولیه ایستاده بود، می انداخت و او با دست، و گاهی با چوب دستی، آنرا محکم بطرفی می زد. با این زدن، همه بچه ها می دو میدند. توپ انداز می دوید که توپ را بگیرد و با آن یکی از بچه ها را، در خارج از دو مره، بزند و دیگران هم می دو میدند تا خود را به مره دوم رسانیده برگردند و در مره اولیه قرار گیرند. اگر اولی موفق می شد که با توپ و در خارج از دو مره یکی از بچه ها را بزند خودش بجای او می رفت و آنکس را که توپ باو خورده بود بجای خود توپ انداز سازد.

نام فارسی آن «الک دولک» است ولی طرز بازی آندو در اردبیل و تهران با هم فرق داشت. وسیله این بازی دو تکه چوب دستی یکی بطول تقریبی ۷۵ و دیگری ۲۰ سانتیمتر بود که اولی را «آغاج» بمعنی چوب و دومی را «چیلینگ» می گفتند. این بازی در اردبیل دو مرحله داشت «توخماغی» و «یانی».

در قسمت اول بازی، کسی که نوبت بازی با او بود آغاج را از یک سر، در کف دست طوری می گرفت که دو سه سانتی متر آن در بالای دست و بقیه در زیر دست او رو پائین قرار گیرد. آنگاه چیلینگ را بر روی آن دست و پشت برآمدگی چوب می گذاشت و سپس آنرا بهوا می انداخت و با پائین چوب محکم می زد. آنکس که طرف بازی و بفاصله مشخصی رو بروی او می ایستاد، سعی می کرد چیلینگ را در هوا بگیرد، و یا

دستش بدان بخورد. اگر چنین می شد آن بازیکن یعنی آنکه چوب دستش بود باصطلاح آنها می مرد و چوب و چیلینگ بطرف می رسید. واگر نمی توانست در آنصورت چیلینگ را که بزمین افتاده بود برداشته از همانجا بطرف آغاج، که بطور افقی در روی زمین گذاشته شده بود می انداخت. اگر چیلینگ به آغاز می خورد باز کودک بازیکن می مرد ولی اگر بدان اصابت نمی کرد او بار دیگر بهمان شکل چیلینگ را می زد و پس از آنکه سه بار پشت سر هم چنین می کرد اینبار چیلینگ را با دست دیگر بهوا می انداخت و با آغاج که در دست دیگرش بود می زد و آنرا «حلا» می گفت.

اگر طرف آنرا می گرفت یا بدستش می خورد فرد بازیکن می مرد و الا طرف می بایست چیلینگ را از جایی که برمی داشت طوری بسمت بازیکن بیندازد که فاصله قرار گرفتن آن با یک نقطه معین بنام «مره»، بقدر طول آغاج یا کمتر از آن باشد تا فرد بازیکن بمیرد و الا بازی بهمان طریق ادامه می یافت. مرحله بعد از حلا را اصطلاحاً «یانی» می گفتند. گاهی این بازی صورت دسته جمعی پیدامی کرد یعنی در هر طرف چند نفر با هم رفیق می شدند و هریک بنوبت چیلینگ را می زدند اگر آنهایی که در وسط میدان بودند چیلینگ را می گرفتند همه رفقای اینطرف می مردند ولی اگر چیلینگ بدست یکی از طرفها می خورد یا در مره به آغاج اصابت می کرد فقط آن طفلی که آنرا زده بود می مرد و در اینصورت یکی از رفقای او می بایست او را زنده کند. بدین ترتیب این رفیق، که خود می بایست در مرحله «یانی» باشد، بار چیلینگ را بهمان حال بزند. اگر این چهار بار زدن سلامت می گذشت آنکه مرده بود زنده می شد و اگر نه آنکه بازی می کرد خودش نیز می مرد و وقتی همه افراد این دسته می مردند بازی عوض می شد و دسته دیگر از میدان به مره آمده شروع به زدن می کردند.

وسيله این بازی کلافه یا حلقه آهنی بود که بشکل طوقه کلافه ایشلمک: دو چرخه پائی ساخته می شد و اصطلاحاً و بزبان محلی بدان

«گلفه» می گفتند. بازی چنان بود که بچه آنرا بجلو

می انداخت و با یک چوب دستی مرتباً بدان می زد و بجلو می برد و خود نیز با آن می دوید.

گاهی بجای چوب دستی میله آهنی را، که سر آنرا بصورت «U = یوانگلیسی» کج می کردند، بدست می گرفتند و قسمت خمیده یعنی فرورفتگی U را بر کلافه تکیه داده آنرا حرکت می دادند و بدین طریق گردش کلافه را بچپ و راست آسان می ساختند.

باید گفت که «ایشلمک» مصدری است در زبان ترکی و معنی آن بکار انداختن و بکار واداشتن است و بدینجهت کارگر را هم در آن زبان «ایشچی» می گویند. بازیهای که از دوازده سالگی ببعدهم رسوم بود غالباً با برد و باخت همراه می شد و این دسته از بازیها بصورت «تکسن یا جوت» در خانه و «لُپُرْتُ داش» در کوچه آغاز می گشت.

با خوراکیهای مثل نخودچی و کشمش صورت می گرفت و تکسن جوت: یکی از بازیکن ها مقداری از آنها را در مشت بسته خود گرفته از دیگری می پرسید «تک سن، یا، جوت» یعنی تعدادی که در دست اوست طاق می باشد یا جفت؟ اگر جواب طرف با آنچه که در مشت او بود مطابق درمی آمد برنده می شد و آن مقدار نخودچی یا کشمش را که در دست وی بود از او می گرفت. اما اگر جواب او با آن مطابق در نمی آمد بازنده می شد و بهمان تعداد از آن خوردنی به وی می داد.

نوع دیگری از بازی بانخودچی، دیگر رتبه نام داشت و آن دیگر رتبه: چنان بود که کتاب یا یک سینی را از یکطرف بدیوار یا چیز دیگری تکیه داده سطح مایلی بوجود می آوردند. آنگاه هر یک از بازیکنها بنوبت یک نخودچی از بالای آن سطح رها می کردند. هر نخودچی پس از طی مقداری راه در جایی قرار می گرفت. نخودچی هر کس در ضمن حرکت بیکی از نخودچی های موجود در زمین می خورد برنده بود و تمام آنچه که در میدان بازی جمع شده بود از آن اومی گشت.

گاهی بجای نخودچی این بازی را با «بره موم» یعنی موم سیاه انجام می دادند بدینمعنی که بره موم را بصورت گلوله های کوچک و بیک اندازه درمی آوردند و مثل

نخودچی آنها را از بالای صفحه «غِل» می دادند.

بره موم عبارت از موم معمولی عسل بود که مدتی با دست مالش می یافت. این موم با سیاه شدن رنگش هیئت ظاهری خود را ازدست می داد و بدان نام نامیده می شد. اطبای آنروز مالش دادن آنرا برای تقویت عضلات دست مفید می دانستند.

لُپُرت داش: داش در زبان ترکی بمعنی سنگ است ولی «لُپُرت» کلمه ای است که ما خود کلمه و معنی آن را بدرستی نمی دانیم و همینقدر می گوئیم که لُپُرت عبارت از تکه ای از سفال صاف و هموار بود که باندازه یک نعلبکی یا کمی بزرگ و کوچک می شد. گاهی هم قطعه سنگ نازک و مسطحی را که بدان اندازه پیدا می کردند بعنوان لُپُرت در آن بازی بکار می بردند.

بازیکنها ابتدا با ذغال یا گچ دایره ای تقریباً بشعاع یکمتر و نیم یا بزرگتر و کوچکتر، در زمین همواری می کشیدند و آنرا «جیزیخ» می خواندند. آنگاه تعدادی سنگ گرد بزرگی یک گردو جمع کرده و هر یک از دویا سه نفری که با هم بازی می کردند بتعداد مساوی از آن سنگها را در وسط دایره بصورت خط مستقیم کنار هم می چینند و سپس بازی را شروع می نمودند.

در این قبیل بازی های سه نفری، نفر اول را از حیث نوبت «پُش» که شاید تحریف شده کلمه «پیش» باشد، می گفتند. نفر دوم «آردی» نام داشت و سومین نفر را «زُر» می خواندند که هر آینه ممکن است همان کلمه زیر باشد. ابتدا «پُش» در کنار دایره می ایستاد و با لُپُرت خود سنگهای وسط را نشانه می رفت و آنرا بشکل افقی طوری می انداخت که به سنگها بخورد و تعدادی از آنها را از دایره خارج کند. بعد نوبت به «آردی» و «زُر» می رسید. هر بازیکن تا وقتی که با لُپُرتش سنگی را از دایره به بیرون می زد حق بازی داشت و وقتی که بدان موفق نمی شد نوبت بدیگری می رسید و تا موقعی که آخرین سنگ از دایره خارج شود بازی ادامه می یافت. برد و باخت این بازی همان سنگها بود که هر برنده تعدادی از آنها را بدست می آورد چیزی که برنده و بازنده در پایان بازی در کوچه ریخته بخانه های خود می رفتند.

شکل دیگر این بازی با «قاب» صورت می گرفت. قاب را بترکی «آشیخ» می گفتند و در «جزیخ» بجای سنگ از آن می چیدند و بجای لُپُرت نیز با قاب دیگری بنام «ساققا» می زدند.

«ساققا» قاب نسبتاً درشتی بود که در محلّ فرورفتگی آن «بره موم» می چسبانیدند و گاهی هم آنرا قدری سوراخ کرده سرب گداخته می ریختند تا ساققا سنگین تر شود و فشارش در موقع بازی بر قابهای دیگر بیشتر گردد و آنها را از جزیخ بیرون آورد.

نوع دیگر بازی با قاب «تالادی» نام داشت و سرنوشت این بازی با چگونگی قرار گرفتن ساققا در زمین تعیین می شد. هر قاب معمولاً چهار سطح بزرگ دارد یکی آن قسمت که وسط آن فرورفته است و این سطح را در آن بازی «جیک» می نامیدند و سطح مقابل آنرا «بُگ» می خواندند. از دو روی دیگر آنچه هموارتر بود «توخان» و سطح مقابل آنرا «کوور، یا آلچی» می گفتند.

بندرت اتفاق می افتاد که ساققا روی یکی از دو سطح باریک دیگر خود قرار گیرد و اگر چنین می شد آنرا «اومبا» می خواندند.

رسم بازی تالادی چنان بود که مثلاً دو بچه هر یک دو یا سه قاب را در یک خط مستقیم، کنار هم می گذاشتند و آنگاه بنوبت از کنار آن، ساققای خود را بفاصله دو سه متری در جلوی خویش می انداختند. اگر ساققا بصورت توخان می ایستاد همه قابها از آن صاحب آن می گردید و اگر بصورت آلچی قرار می گرفت نفر بعد می بایست از همان کنار قابها با ساققای خودش آنرا بزند. اگر او موفق بزدن آن می گردید برنده قابها بود و اگر نمی توانست آنرا بزند اینبار آنکس که ساققایش آلچی افتاده بود همه قابها را می برد.

هرگاه ساققای بازیکن، نه توخان و نه آلچی می شد بازیکنها دیگر نیز ساققای خود را می انداختند. اگر آنها هم توخان یا آلچی می افتادند بهمان نحو عمل می کردند ولی اگر چنین نمی شد اینبار نفر اول با ساققای خودش، از همانجا که افتاده بود، قابها را می زد و در صورتیکه ساققایش بوک یا توخان می شد برنده می گشت و الا نوبت بازی بدیگری می رسید. با بوک افتادن ساققا یک قاب می برد ولی در حالت توخان همه آنها را که



در زمین بود بدست می آورد.

بازیکنهایی که در سنین نوجوانی بودند بازی کردن با قاب را مناسب شخصیت خود نمی دانستند و بجای آن گردو می گذاشتند. و در آخر بازی هر چه گردو می بردند مال خود آنها می شد.

«مالا» که در زبان فارسی بصورت ماله تلفظ می شود بجسم گرد کروی گفته می شود که از سنگ و باندازه یک گردو می تراشیدند. برای مالا بازی سه گودی کوچک که از هم تقریباً یک تا یکمتر و نیم فاصله داشتند، در طول یک خط مستقیم و باندازه ای که ماله بتواند در آن جای گیرد، می کردند و آنها را «مات» می خواندند.

بازی از فاصله یکمتر و نیمی اولین مات، بنام مره آغاز می گشت و هر کس در نوبت خود سعی بر آن داشت که با حرکت دادن مالا با انگشت وسط دست، آنرا متوالیاً در ماتها جای دهد و در مقابل، طرف دیگر تلاش می نمود که در نوبت خود مالای طرف را با ماله خود بزند و آنرا بنقطه دورتری از ماتها بفرستد و خود آنها را تصاحب کند. زدن مالای طرف را در اصطلاح بازی «تیر» می گفتند که فارسی زبانان آنرا بصورت «تیل» تلفظ می کردند و مالا را هم تيله می نامیدند. در آخر بازی هر کس که تعداد تیره‌های زده و ماتهای تصاحب کرده اش بیشتر می شد برنده می بود.

برد و باخت این بازی غالباً مقداری «بره موم» بود که بصورت گلوله‌های کوچک درمی آوردند و آنرا بنام «کوک» می نامیدند و در مقابل هر تیر یا مات اضافی، یک کوکه بره موم از بازنده می گرفتند. در سنین بالاتر، بویژه نزد جوانان سر بهوا، برد و باخت با پول صورت می گرفت و بجای کوکه بره موم یک شاهی یا دوشاهی رد و بدل می شد و این کار نزد اردبیلیان عنوان قمار پیدا می کرد.

ورق یا کارت بازی را در قدیم در اردبیل «گنجفه» می گفتند و بازی با آنرا قمار تلقی می کردند. با اینحال گنجفه گاهی بصورت تحفه و سوقات از روسیه می آمد و در بعضی از خانه‌ها

پیدا می شد.

ساده‌ترین بازی گنجفه را «غنچه نار» می‌گفتند و آن چنان بود که ابتدا چهار ورق بصورت روباز بزمین می‌انداختند و آنگاه برای هر بازیکن که غالباً دو یا سه نفر می‌شدند، چهار ورق روبسته می‌دادند. هر بازیکن می‌توانست با یکی از ورقهایش ورق یا ورقهائی را که مجموع خالهای آنها برابر با تعداد خال آن بود از زمین بردارد و الاً یکی از ورقهایش را بزمین بیندازد.

تعداد ورقهای گنجفه ۵۲ عدد بود و هر کس ۲۷ عدد یا بیشتر آنها را می‌پُردد و امتیاز بدست می‌آورد. همچنین در یک‌دست ورق گنجفه خالهای ۱۳ ورق بصورت صلیب بود و لذا هر کس هفت ورق یا بیشتر از آنها را در بین ورقهای خود می‌داشت یک امتیاز تحصیل می‌کرد. دو ورق بنام «دهلو خوشگل» و «دولو خوشگل» بود که در اردبیل بدانها «قیزیل اونلوق» و «خاج ایکی لیک» می‌گفتند و هر یک یک امتیاز برای برنده آنها فراهم می‌کردند و بدین‌طریق مجموع امتیازها ۵ می‌شد. پس از چند بازی هر کس زودتر به عدد قرارداد می‌رسید مثلاً ۲۱ می‌رسید برنده می‌گشت.

برد و باخت این بازی، که غالباً در خانواده صورت می‌گرفت، یک‌عدد صابون دست‌شوئی یا یک جفت جوراب و یا یک دستمال و نظایر آنها بود.

بازی دیگری که با ورق بازی می‌کردند «پاسور» نام داشت و بشکل غنچه نار بود با این تفاوت که در این بازی هر ورق می‌توانست ورقهائی را ببرد که مجموع خالهای آنها ۱۱ شود، مثلاً اگر در زمین یک ورق هشتلو بود آنرا با یک ورق سه لومی شد برداشت و یا اگر در دست بازیکن ورق ششلو بود می‌توانست ورق یا ورقهائی را از زمین بردارد که خالهای آن پنج یا مجموع خالهای آنها پنج باشد. تفاوت دیگر آن بود که در پاسور، ورقهائی بشکل و بنام سر باز بود و می‌توانست تمام ورقهائی را که در زمین قرار داشت، جز ورقهائی که شکل بی‌بی و یا شاه داشت، بردارد.

هنگام محاسبه امتیازها، معمولاً تعداد ورق هر کس بیشتر بود ۲ امتیاز داشت و تعداد خالهای صلیب شکل، که به «خاج» معروف بود نزد هر کس بیشتر می‌شد یک امتیاز بحساب می‌آمد. هر آس، یعنی ورقی که یک خال داشت و اصطلاحاً تک‌خال نامیده می‌شد، هر یک یک امتیاز نصیب صاحبش می‌کرد. هر سر بازم، که در اردبیل

بدان «سالدات» می گفتند، دارای یک امتیاز بود. قزل اولوخ سه امتیاز و خاچ ایکی لیک دو امتیاز داشت و بدین طریق مجموع امتیازها به ۱۶ می رسید. در این بازی امتیاز دیگری هم منظور بود که آنرا «پاسور» و یا اختصاراً «سور» می گفتند و آن وقتی بود که در زمین یک یا چند ورق بود و بازیکن می توانست آنها را با یک ورق، غیراز سرباز، ببرد و یک پاسور با پنج امتیاز بدست آورد. در پایان بازی ها مجموع امتیازات هر کس زودتر بعدد قراردادی و مثلاً به ۸۱ می رسید او برنده می شد.

بعضی ها با ورق، بازیهای دیگری هم می کردند که آنها را «پاپالان» و «بانک» می گفتند و این دو از مراحل قمار بحساب می آمد. پاپالان ببازی «سکز دو قوز»<sup>۱</sup> هم معروف بود و بدانجهت بدین نام خوانده می شد که هر یک از بازیکنها مجموع خالهای ورقهای دستش هشت یا نه می شد امکان زیادی برای بردن داشت.

بازی پاپالان چنان بود که یک نفر مبلغی پول در زمین می گذاشت آنگاه ورقهای گنجفه را در دست گرفته یک ورق به طرف بازی خود می داد و یک ورق نیز خودش برمی داشت. سپس به طرف پیشنهاد ورقهای دیگر می کرد. او مجبور بود که یک ورق دیگر بگیرد ولی برای گرفتن ورقهای بعدی اختیار با خودش بود. هرگاه مجموع خالهای دو ورق اولی عددی بالا تر از شش و هفت بود معمولاً او ورقی نمی گرفت زیرا ممکن بود ورقی بدستش برسد و مجموع خالهایش را کمتر نمایند. در اینصورت آنکس که ورق می داد یک یا چند ورق برای خود برمی داشت. هر کس که مجموع خالهای ورقهایش بیشتر بود برنده می شد. لازم بیادآوری است که در این بازی عدد ده از مجموع خالها حذف می شد و عدد بالای ده بحساب می آمد و نیز هر کس مجموع خالهای ورقهای دستش هشت یا نه می شد بدون توجه ببقیه بازی ورقهای خود را رومی کرد و اگر طرف کمتر از آن می شد برنده می گردید.

برنده بازی آنمقدار از پولی را که قبل از دادن ورق با هم قرار گذاشته بودند، از پولی که در وسط بود برمی داشت و اگر می باخت بهمان مقدار از پول خود روی آن می گذاشت. این بازی تا آن مرحله ادامه می یافت که تمام پولهای موجود در وسط باخته شود و یا با بردهای صاحب آن، مقدارش به سه برابر مبلغ اولیه برسد.

بازی بانک هم شبیه پاپالان بود با این تفاوت که بجای ۸ و ۹ مجموع خالهای هر طرف تا به ۲۱ می رسید.

حال که دربارهٔ قمارهای معمول در اردبیل سخن می گوئیم جا دارد بیکنوع آن نیز بنام «دورد آسخ» یا «هردی» اشاره کنیم. این بازی با چهار «آسخ» یا قاب صورت می گرفت بدینطریق که هر بازیکن چهار عدد قابی را که وسیلهٔ بازی بود در دست گرفته با یک حرکت از بالا بزمین می ریخت. برای هر چهار قاب و طرز قرار گرفتن آنها، نظیر آنچه که در صفحهٔ ۲۶۹ گفتیم نامها و امتیازاتی قائل بودند و با طرز قرار گرفتن آنها صاحب امتیاز می شدند و مبلغی را که با طرف بازی قرار کرده بودند می گرفتند و یا بدو می پرداختند.

در روزگاران گذشته معمولاً ساکنان اردبیل، مثل برخی دیگر از شهرهای ایران، در ماه رمضان شب زنده داری می کردند زیرا روزها کسب و کار تقریباً تعطیل بود و چنانچه در جای دیگر گفته ایم بازار و دکانها دیروقت و تقریباً مقارن ظهر باز می شد و این خود مجال می داد که مردم تا آن ساعت روز بخوابند و در نتیجه شبها را تا سحر بیدار بمانند.

شک نیست که برای گذراندن شب مشغولیتی لازم بود. این مشغولیت برای مؤمنان و سالخوردهگان خواندن ادعیه و بجای آوردن نمازهای مستحبی یا قضا رفته بود ولی جوانها غالباً با «اُزُگ، اُزُگ» و یا «تورنا دوئدی» وقت را می گذرانیدند.

اُزُگ در زبان ترکی بمعنی انگشتی است و نام این بازی نیز از آن گرفته شده است. ترتیب آن چنان بود که تعدادی فنجان یا پیالهٔ کوچک، یا ظروف مشابه آنرا که حاجب ماوراء بودند در یک مجموعه مسی وارونه می گذاشتند. آنگاه بازیکنها دو دسته می شدند. یکدسته چشمهای خود را می بستند یا پشت خود را بردستهٔ دیگری کردند و دستهٔ دیگر دور از چشم آنها یک عدد انگشتی را زیر یکی از فنجانها پنهان می نمودند. آنگاه مجموعه را جلوی دستهٔ اول می گذاشتند تا انگشتی را از زیر آنها پیدا کنند. دستهٔ طرف حق داشت هر چند فنجان را که می خواست پوچ

بگوید و فقط یکی از آنها را با گفتن کلمه «گل» حاوی انگشتی بداند. اگر فنجانی که پوچ گفته شده بود انگشتی را در زیر خود می داشت، و یا آندیگری که گل گفته شده بود خالی درمی آمد آنها بازنده می شدند و الا بازی را می بردند.

برد و باخت این بازی غالباً خوراکی بود مثل خریدن زولبیا و بامیا و یا گز، از طرف دسته بازنده و صرف آن بوسیله همه بازیکنها.

گاهی بجای فنجان و مجموعه از مشتهای بازیکنها و بجای انگشتی از چیز دیگری استفاده می شد و انگشتی یا آنچه بجای آن انتخاب می گشت در دست یکی از بازیکنها گذاشته می شد و بازیکنان دسته اول همگی دستهای مشت شده خود را در جلوی خود می گذاشتند و بازیکنان دسته دوم با گفتن گل یا پوچ بازی را انجام می دادند.

بازی دیگری بود که معمولاً در شبهای رمضان جوانان را بخود **تورنادوئدی:** مشغول می داشت. وسیله بازی یک قاب معمولی و یک کمر بند یا چیزی شبیه بدان بود که بصورت تازیانه برای زدن بدست بازیکنان از آن استفاده می شد و آنرا «تورنا» می گفتند. کلمه «دوئدی» از مصدر «دوئمک» بمعنی «زدن» و «کوفتن» است.

چهار طرف قاب بطوریکه در صفحه ۲۶۹ گفتیم «توخان»، «آلچی»، «بوک» و «جیک» نام داشت و در این بازی برای هر یک از آنها امتیازاتی تعلق می گرفت. بازیکنها بنوبت آنرا از هوا بزمین می انداختند. هرگاه قاب بصورت آلچی می ایستاد آنکس که آنرا انداخته بود بمقام پادشاهی در آن بازی می رسید. و اگر بصورت توخان می افتاد صاحبش را بوزارت می رسانید. وزیر تورنا را بدست می گرفت و اوامر شاه را اجرا می نمود.

قرار گرفتن قاب بصورت بوک علامت بیگناهی آنکسی بود که آنرا انداخته بود ولی اگر قاب بصورت «جیک» می افتاد آنشخص گناهکار شمرده می شد و گناه او نیز بعنوان دزدی اعلام می گردید.

در اینموقع وزیر خطاب به شاه می گفت «شام، شام، پیر اوغری دوتموشام»<sup>۱</sup>. شاه می گفت از او پرس برای چه آمده است. جوابها طوری بیان می گشت که حکایت از قصد دزدی وی می نمود و وقتی شاه گزارش آنرا از وزیر می شنید دستور مجازات یا عفو می داد و در صورت اول بتعدادی که او می گفت بوسیلهٔ وزیر بدست مجرم «تورنا» زده می شد.

این بازی بهمین نحو ادامه می یافت و وقتی قاب یکی توخان یا آلچی می افتاد وزارت و یا سلطنت بدو می رسید.

«دووار» همان دیوار است که آذر بایجانیان آنرا بدین صورت  
دووار او یرما: تلفظ می نمایند و «و یرما» مصدر مرخمی است از «و یرماخ»

بمعنی زدن. کلمهٔ مرکب از این دو جزء، هم نام یکنوع بازی بود که بچه ها در کوچه با هم بازی می کردند. وسیلهٔ بازی غالباً دگمهٔ لباس بود که در قدیم از فلز ساخته می شد. بازی را یکی از بچه ها با زدن دگمه ای بر سنگ یا آجر دیواری آغاز می کرد. دگمه پس از آنکه بسنگ می خورد کمانه کرده بعقب برمی گشت و روی زمین می افتاد. آنگاه بازیکن دوم با دگمهٔ خودش بر آن سنگ یا هر نقطهٔ دیگر آن دیوار، که می خواست، بهمان طریق می زد و سعی می کرد که دگمه اش در کنار دگمهٔ اولی بیفتد. اگر این دگمه در نزدیکی دگمهٔ قبلی و حداکثر تا فاصلهٔ یک وجبی آن می افتاد نفر دوم برنده بود و دگمهٔ اولی را بنفع خود برمی داشت والا نفر اول دگمه اش را از زمین برداشته بطریقی که ذکر شد از نو بر دیوار می زد و سعی می نمود که آنرا در کنار دگمهٔ دومی در زمین بنشانند و آن دگمه را بنفع خود ببرد.

در سنین بالا برخی از جوانان بجای دگمه با پول سیاه بازی می کردند و برد و باخت آنها با اصطلاح روز جنبهٔ قمار بخود می گرفت.

در فصل زمستان بر اثر بارندگی و یخبندان و سردی هوا

فارقولهٔ سی و یوزتیک: بازیهای فوق عملاً غیرمقدور می شد و بجای آنها بازی با برف

و سرسره رفتن روی یخ و نظایر آنها وقت خالی بچه ها را پر

۱- یعنی شاهم، شاهم یک دزد گرفته ام.

می کرد.

در گذشته های اردبیل زمستانها پر برف می شد و چنانچه در صفحه ۷ جلد اول گفته ایم گاهی آنقدر برف می بارید که از بالای تل های حاصل از آنها، می شده پشت بامها رسید. این امر برای بیشتر بچه ها وسیله بازی خوبی بود زیرا آنها قسمت زیرین توده انباشته برف را خالی کرده اطاقکهای می ساختند و با انداختن گلیم و حصیر در آنها نشیمنی برای خود درست می نمودند و حتی گاهی با ساختن ترازوهای کوچکی، دکانی در آنجا برای خود بوجود آورده بهمديگر نخودچی کشمش، ازگیل، سنجد و غیره، که از تنقلات زمستانی آنروزگار بود، عرضه می کردند و ساعاتی بدین طریق مشغول می شدند. گاهی هم که خسته می شدند گلوله برف بازی می کردند.

گلوله برف، که بترکی آنها «قار گوله سی» می گویند، بین بچه های بزرگ و حتی جوانان نیز مرسوم بود و بیشتر جنبه تفریحی داشت. و معمولاً پس از آمدن برف و باز شدن هوا بیشتر صورت می گرفت زیرا برفهای تازه با فشار دست زودتر و بهتر شکل گلوله در می آمد و اگر یک شب بر آن می گذشت سرمای هوا نرمی برفها را از بین می برد و چسبندگی آنها بهمديگر کمتر می شد.

رودخانه بالخلو در زمستان یخ می زد و سطح آن یکپارچه منجمد می شد و وسیله ای برای «بوزتپک» یعنی سرسره رفتن روی یخ، برای جوانان و نوجوانان فراهم می گردید و بازیکنان هر مرحله یا کوچه در قسمتی از روی رودخانه میدانی برای خود ترتیب می دادند.

این میدان قسمتی از روی یخ بود که بطور مستقیم بطول ۵ تا ۲۰ و گاهی ۳۰ متر و عرض نیم متر انتخاب می شد. این میدان صاف و هموار بود و در قسمتی از رودخانه که ضخامت یخ زیاد بود منظور می گشت. بازیکنها که میخ ها یا نعلهای آهنی برپاشنه های کفش های خود داشتند از دور با حالت دو، خیز برمی داشتند و وقتی بمیدان یخ می رسیدند بر سر دو پا راست و امیایستادند و در روی یخ سر خورده بجلومی رفتند و گاهی با حرکت دادن دستها یا نیم تنه بدن بر سرعت خود می افزودند تا بانتهای خط می رسیدند.

کسانی که مهارتی در این کار داشتند گاهی بر روی یک پا می ایستادند و چه بسا که در طول خط پاهاى خود را نیز عوض کرده یکی را بجای دیگری روی یخ گذاشته دیگر را در هوا نگه می داشتند. گاهی نیز در حالیکه همچنان بجلومی رفتند چمباتمه زده روی یک یا دو پا می نشستند و مرتباً برخاسته این کار را تکرار می نمودند.

این بازی بر روی این رودخانه گاهی هم ایجاد خطر می کرد زیرا قسمتی از یخ می شکست و بچه در داخل آن افتاده آب می برد و چون تمام سطح آب را یخ فرا گرفته بود بزودی غرق می گشت و نجات وی میسر نمی گردید.

دختران نیز اوقات فراغت خود را با تفریحاتی می گذرانیدند و

**بازیهای دختران:** مشغولیهائی برای خود داشتند ولی این مشغولیتها با تفریجات

و بازیهای پسران فرق داشت. اینان چون کمتر بمکتب و

مدرسه می رفتند تقریباً بیشتر اوقات خود را در خانه بودند و عمدتاً بطور غیرمستقیم تحت تربیت مادران قرار می گرفتند و برخلاف امروز که رواج خوردنیهای مثل «ساندویچ» و نوشیدنیهای از انواع «کولا» غالباً اجاق خانه ها را خاموش و کدبانوهای جوان را از پختن غذا و دم کردن چائی و نظایر آن معاف کرده است، آنان طبخ خورشهای مختلف و غذاهای متنوع مرسوم را از مادران خود فرا می گرفتند و نیز شستن رخت و دوختن لباس یا وصله کردن آنها و نظافت و دیگر کارهای ضروری را بحد کمال می آموختند و بدین طریق بیشترین وقت روز بویژه تمام قبل از ظهرهای خود را با این امور جدی می گذرانیدند و فقط بعد از ظهرها بود که ساعات فراغتی برای آنها پیدا می شد و مجالی برای تفریح و بازی پیش می آمد.

مهمترین بازی آنها عروسک بازی بود که بنام «گلین»

**گلین و بیگچه:** می نامیدند. گلین در زبان ترکی بنام «عروس» است و در

عمل بمجسمه های بخصوصی گفته می شد که بشکل عروس

می ساختند. امروز با پیدایش صنعت «پلاستیک» این مجسمه ها در کارخانه های

مخصوص و باندازه های مختلف و باشکال گوناگون و زیبا ساخته می شود و بحد وفور در



دسترس علاقمندان قرار می گیرد. سازندگان آنها روز بروز در تکمیل آنها می کوشند تا آنجا که عروسکهائی بی بازار عرضه می نمایند که بکمک «باطری» های خشک راه می روند. حرف می زنند. و با نوارهای مخصوصی که در اندام آنها تعبیه می شود آواز می خوانند و موسیقی می نوازند... ولی در قدیم خود دخترها آنها را می ساختند و گاهی هنر قابل تحسینی در این باب از خویش نشان می دادند و عروسکهائی می دوختند که در حد خود از بهترین آنهائی می شدند که انسان می تواند با دست و با مواد اولیه بسازد.

مواد لازم برای ساختن ساده ترین آنها سرشاخه های نازک چوب و پنبه و چیتهای رنگارنگ بود. دوتکه چوب را بشکل صلیب و باندازه ای که می خواستند با نخ بهم می بستند. آنگاه در قسمت بالای آن با پنبه و گاهی با گذاشتن دگمه، صورتی بشکل دایره ترتیب می دادند و برای زیبایی روی آن، پس از نقاشی پرده خارجی قلو<sup>۱</sup> گوسفند را که پرده شفاف و حاکی ماوراء بود و بنام «بوئرگ»<sup>۱</sup> خوانده می شد، می کشیدند.

دو قسمت چوب را که بدین طریق در طرفین سر قرار می گرفت بمنزله دستهای مجسمه پنبه می پیچیدند و قسمت پائین تر را بصورت تنه و پاها می ساختند و لباسهائی را که باندازه آنها از چیتهای رنگین می دوختند بر آنها می پوشانیدند و بصورت آدمکهای کوچک یا بزرگ درمی آوردند. اگر صورت و لباس این مجسمه بشکل زنان می بود آنرا گلین می گفتند و اگر قیافه بشکل مرد و لباسها نیز مردانه می شد آنرا «بیگچه» یعنی داماد کوچک می نامیدند زیرا «بیگ» در ترکی بمعنی داماد است.

نوع دیگر عروسک را بدون استفاده از چوب و از پنبه می ساختند بدین معنی که از مدقال یا چلوار، لوله یا کیسه های کوچک بشکل دست و پا و تنه و سر می دوختند آنگاه آنها را با پنبه پر کرده بهم متصل می ساختند و لباس برتنش کرده بصورت گلین یا بیگچه درمی آوردند.

برای این مجسمه ها اطاقهای مخصوصی در جعبه های چوبی یا کنج اطاق درست کرده مراسم عقد و ازدواج بین گلین ها و بیگچه ها ترتیب می دادند و گاهی این مراسم را

۱- قلو را در زبان ترکی «بوئرگ» می گویند این نام را پرده نازک روی آن تسری داده آنرا نیز بوئرگ می گفتند.

برای عروسک یک دختر، با بیگچه دختر دیگری از همبازیها منظوری داشتند، و برای شرکت در این مراسم و تماشای جهیزیه‌هائی که برای آنها تدارک دیده بودند از همسن و سالهای خود نیز دعوت می نمودند.

بازی دیگری که اختصاص بدختران داشت «بش داش» بود  
 بش داش: و این نام بسبب آنکه وسیله بازی پنج (یعنی بش) عدد سنگ  
 (داش) باندازه فندق یا اندکی بزرگتر بود، بدان اطلاق  
 می گردید.

نحوه بازی چنین بود که یکی از آنها، که نوبت بازی با او بود، پنج سنگ مزبور را در کف دست گذاشته همه را با هم رو بیالا در هوا می انداخت و بلافاصله پشت همان دست را برای گرفتن آنها در مسیر سقوط آنها قرار می داد. اگر سنگها، ولویکی از آنها در پشت دست قرار می گرفت همانها را بهمان شکل باز در هوا می انداخت و اینبار با کف دست آنها را می گرفت. اگر در این دو حرکت یک یا چند تا از سنگها بزمین می افتاد بازیکن می بایست یکی از آن سنگها را که در دو حرکت مزبور گرفته بود، رو بیالا در هوا بیندازد و تا فرود آمدن آن، یکی از آن سنگهای افتاده را بردارد و بلافاصله آن سنگ را که بهوا انداخته بود در هوا بگیرد. و بهمین گونه همه سنگها را از زمین جمع کند.

در حرکت دوم سنگها را در زمین می ریخت و یکی از آنها را برداشته در هوا می انداخت و هر بار که آن سنگ را بهوا می انداخت تا گرفتن آن، یک سنگ از زمین برمی داشت.

در مرحله سوم و چهارم و پنجم هم سنگها را در زمین می ریختند و یکی از آنها را برداشته بهوا می انداختند و تا گرفتن آن، سنگهای روی زمین را ابتدا دو تا دو تا، بعد سه تا و یکی و بالاخره هر چهار تا را یکجا از زمین برداشته با همین دست که سنگها در آن بود سنگی را که از هوا پائین می آمد می گرفتند. اگر موفق باین کارهائی شدند، خودشان می مردند و بازی را تحویل طرف می دادند.

در مرحله ششم نوبت تعویض سنگها بود بدینمعنی که سنگها را همچنان در زمین می ریختند و یکی را برداشته بهمان شکل بهوا می انداختند و تا گرفتن آن یکی از سنگها

را برمی داشتند و در نوبت دوم که سنگ را بهوا می انداختند آنرا که از زمین برداشته بودند با یکی از سنگها که در زمین بود عوض می نمودند و بدینطریق پس از آنکه یک یک آنها را تعویض می کردند مرحله هفتم بازی آغاز می گردید.

در این مرحله هم سنگها را بر زمین ریخته یکی را برمی داشتند آنگاه دو انگشت بزرگ و ابهام را بصورت دروازه ای در مقابل آنها می گذاشتند و در فاصله ای که سنگ برداشته شده را که بهوا انداخته بودند بگیرند سنگهای روی زمین را یک یک با دست دیگر زده از آن دروازه می گذرانیدند. در مرحله هشتم سنگها را در کف دست گذشته یکی را بهوا می انداختند و تا گرفتن آن، سنگهای دیگر را یکجا روی زمین می گذاشتند و بار دیگر آن سنگ را که گرفته بودند بهوا انداخته تا پائین آمدن آن چهار سنگ دیگر را یکجا از زمین برداشته و سنگ بهوا انداخته شده را نیز می گرفتند. و اگر این مراحل پایان می رسید آن یکی برنده می شد و هرگاه در وسط بازی، با اصطلاح خودشان می مرد بار دیگر که نوبت باومی رسید از همانجا که مانده بود بازی را تعقیب می نمود.

سرگرمی های دیگر دختران دایره زنی، رقص، پنجره بازی، گزلین پاچ و نظایر آنها بود که ما در ضمن مطالب گذشته آنها را عنوان کرده ایم.

اینها قسمتی از سرگرمی های کودکان و جوانان بود. بزرگان نیز برای گذراندن ساعات فراغت خود بتفریحاتی نیاز داشتند. خوانندگان این مطالب نباید امکانات دوران حیات خود را بر ایام گذشته سرایت داده چنین پندارند که همه وسایل و شرایطی که امروزه موجود است در قرون و اعصار گذشته و حتی چندین دهسال پیش نیز وجود داشته است. آدمی وقتی سینما، تآتر، رادیو، تلویزیون، اتومبیل، دوچرخه، مسافرت، انواع مختلف ورزش بمفهوم کنونی... را از قلمرو زندگی فردی و اجتماعی خود حذف می کند در حیرت می ماند که گذشتگان ما چگونه با فقدان آنها ساعات زیاد بیکاری خود را می گذرانیدند و با چه کارهایی خود را مشغول می داشتند.

شک نیست که آنان هم متناسب با شرایط موجود برنامه هائی داشتند و سرگرمی هائی برای خود می تراشیدند که اشتغال بکارهای کشاورزی در خانه و تربیت حیوانات از جمله آنها بود و گاهی کیبوتر بازی و خروس بازی و گاو بازی و نظایر اینها نیز

بر آن‌ها افزوده می‌شد.

مسائل مربوط بکشاورزی با باغبانی در خانه آغاز می‌شد و چون خانه‌ها عموماً باغچه‌های بزرگ و حیاطهای پردرخت و سبزه داشت رسیدگی بر آنها، بوجود آوردن نهالها، زدن پیوندها، کاشتن گلها و آبیاری آنها وسیله سرگرمی برای اغلب مردها بحساب می‌آمد.

نگهداری اسب و گاو و گوسفند نیز تقریباً در بیشتر خانواده‌ها معمول بود و رسیدگی بخورد و خوراک و تیمار آنها ساعاتی از فراغت مردان را پر می‌کرد.

برخی از آنان بنگهداری و بازی با کبوتر و خروس علاقه نشان کبوتر و خروس بازی: می‌دادند و با آنکه هردو، بویژه کبوتر بازی در جامعه کار پسندیده‌ای نبود با اینحال کبوتران بلندپروازی تربیت می‌نمودند و بقدری در این کار کوشش می‌کردند که گاهی کبوتران تربیت یافته آنها نه تنها از روستاهای اطراف شهر، بلکه از شهری مثل تبریز و خلخال نیز بلانۀ خود باز می‌گشت.

بعضی دیگر از اردبیلیان خروس بازی را دوست می‌داشتند و تربیت خروسهای جنگی را سرگرمی و تفریحی برای خود انتخاب می‌کردند. خروس بازان آنها را بجنگ با هم وامی‌داشتند. هر خروسی که دیگری را مغلوب می‌نمود مبلغی را که شرط شده بود عاید صاحبش می‌ساخت. خروسهای جنگی اردبیل از نژاد مخصوصی بنام «لاری» بود که پاهای بلند، قامت و گردن کشیده داشت و تربیت شده‌های آنها ببهای قابل ملاحظه‌ای خرید و فروش می‌شد.

مجله فردوسی که در تهران چاپ می‌شد در شماره ۱۳ فروردین ۱۳۵۱ در صفحه ۱۲ خود تاریخچه‌ای از خروس بازی در ایران نوشته ضمن آن آورده است که «تهران از لحاظ پرورش خروس جای مشهد را گرفته و بعد در اردبیل این کار متداول گشته است. اردبیلیها بخروس بازی علاقه فراوان دارند. بعد در تبریز ورشت و کرمانشاه. خروس بازها معمولاً برای ترتیب مسابقه به اردبیل و تبریز و سرخس می‌روند».

قوچ بازی نیز در اردبیل مرسوم بود و بعضی از علاقمندان  
 گاوبازی: پرورش قوچهای جنگی مبادرت می کردند و مثل خروس بازان  
 آنها را با هم بجنگ واداشته روی آن شرط بندی می نمودند.

گاو بازی نیز از تفریحات سالم در اردبیل بشمار می آمد و علاوه بر روستاها در شهر  
 نیز برخی از ثروتمندان خود را با آن سرگرم می ساختند.

امروزه گاو بازی بصورت رسمی و بعنوان یک سنت ملی در اسپانیا مرسوم است ولی  
 گاو بازی اردبیل با آن فرق زیادی داشته است. در اسپانیا گاو هائی را که از نژاد  
 مخصوصی می باشد در کوهستانها بحالت وحشی پرورش می دهند آنگاه آنها را برای  
 بازی بمیدان می آورند و گاو بازان که بنام «ماتادور» خوانده می شوند خود با آنها  
 بمبارزه برمی خیزند. ولی با نیمه جانهای آنها. و از اینرو این مبارزه برای تماشاچیان  
 واقع بین بسیار تأثر انگیز و ناجوانمردانه می باشد.

ترتیب آن بازی، آنچنانکه ما خود در مادرید شاهد آن بوده ایم، چنین است که حیوان  
 زبان بسته را نخست در میدان محصورى رها می کنند. آنگاه دو مرد سوار بر اسبهای  
 زره دار— که شاخ گاو نتواند شکم اسبها را پاره کند— وارد میدان می شوند. گاو بسمت  
 آنها حمله می برد و در حینى که شاخ خود را بر زره جلوی بدن اسب حواله می کند آنان  
 نیزه های فولادین خود را بکوهان حیوان فرو برده او را بسختی مجروح می نمایند.

حیوان از درد آن زخم بشدت عصبانی گشته تکاپومی کند و اینطرف و آنطرف می دود  
 و در این میان کسان دیگری از کمینگاههایی که اطراف میدان ساخته اند بیرون  
 می آیند. او بطرف آنها خیز برمی دارد ولی آنها فوراً بسنگرهای خود می روند و  
 بدینطریق حیوان را که خون و عرق از بدن او می ریزد، خسته ترمی سازند.

هنگامی که حیوان کاملاً خسته شد آقای «ماتادور» با لباسهای الوان و در حالیکه  
 پارچه قرمز رنگی را با دو دست گرفته است بمیدان می آید و چندین بار حمله حیوان  
 نیمه جان را با آن پارچه رد می کند و لحظاتی که حیوان بکلی از حال رفته است شمشیر  
 فولادین باریکی را از محاذات کوهان در بدن او فرو می برد و گاو بیچاره در دم بزمین

افتاده می‌میرد. گاو باز بلافاصله یک گوش آنرا بریده بعلامت فتح و فیروزی دور میدان می‌دود و آنرا بتماشایان نشان می‌دهد. اما در اردبیل گاو بازی بین دو گاو صورت می‌گرفت و هر گاوی که از دیگری شکست خورده فرار می‌کرد بازنده می‌شد. ابراهیم بیگ در سفر خود بار دبیل شاهد یک صحنه از این بازی در قلعه بوده و در سفرنامه خود از پیروزی گاونایب الصدر شمه‌ای ذکر کرده است.

گردش و استفاده از طبیعت نیز بویژه در فصل بهار و تابستان قسمتی از اوقات مردان اردبیل را پر می‌کرد و این گردش غالباً بصورت آنچه که امروز بزبان خارجی و بنام «پیک نیک» در کشور ما موسوم است انجام می‌گرفت. اردبیل هوای مطبوع و خنکی دارد و در گذشته اطراف آنرا باغهای سرسبز احاطه کرده بود. مردان به دونهو از این آب و هوا استفاده می‌کردند. گروهی روحانیان و سحرخیزان بودند که صبح زود بباغها و چمنزارهای اطراف شهر می‌رفتند و صبحانه خود را در آنجاها ترتیب داده مصرف می‌نمودند و تا پاسی از روز رفته بگردش و پیاده روی می‌پرداختند. اما دسته دیگر غالباً بازارها بودند که چند نفر چند نفر با هم قرار گذاشته روزهای تعطیل و بویژه روزهای جمعه بساط ناهار در آن منابع زیبا می‌گسترده و تا غروب آفتاب در آنجاها می‌گذرانیدند.

بانوان اردبیل نیز گاهی چنین جلساتی داشتند و غالباً باغات زیبای قریه کلهخوران را که تا شهر حدود سه کیلومتر فاصله دارد، برمی‌گزیدند و پیاده یا پس از پیدایش درشگه با آن وسیله بدانجا می‌رفتند و از صبح تا غروب روز را اینچنین به سر می‌آوردند و گاهی بدین کار عنوان شرعی داده برای صرف ناهار یا چائی نذری در جوار مقبره شیخ کلهخوران (امین الدین جبرئیل پدر شیخ صفی الدین و پدر او قطب الدین)، از دیگران دعوت می‌نمودند.

در مبحثی که سخن از تفریحات سالم بمیان آمده بجاست که بطور اجمال بموضوع قصه و داستان در آن شهر نیز اشاره کنیم و ضمن آنها، نحوه پندارهای گذشتگان این سرزمین را، که در

ساختن و پرداختن آنها منظور شده است، از لابلای آنها دریابیم.

قصه و داستانش را بطور کلی در اردبیل «ناغل» می گویند که بنظر می رسد تحریف شده کلمه «نقل» باشد.

ما در زبان مردم اردبیل هر جا که بکلماتی نظیر «پشه دُره»، «هوه دُره» و «ناغل» و غیره برمی خوریم بسبب قرابت تلفظ آنها با کلمات مشابه در زبان فارسی چنین می پنداریم که از آنها تحریف گشته و بلافاصله با عبارت «ممکن است» یا «شاید» در این باب اظهار نظر می نمائیم زیرا و تأسفاً در ریشه و ادبیات زبان ترکی و آذری مطالعات و اطلاعاتی نداریم و بدینجهت از دانش پژوهان امروزی و کسانی که در آینده ممکن است در اینباب مطالعاتی داشته و اظهار نظرهای احتمالی ما را هر آینه ناصواب یابند، پوزش می طلبیم.

ناغل را عمدتاً پیرزنان اردبیل بهتر و بیشتر می دانستند و مشتریهای علاقمند آنها نیز کودکان بودند و بیان آنها بیشتر در شب و مقارن ساعات خواب آنان صورت می گرفت. قصه ها غالباً ساخته و بازمانده از دورانهای پیش بود و سینه بسینه بآیندگان منتقل می گردید. چهره برجسته اکثریت قریب باتفاق آنها را شاهزادگان خیالی، چه پسر و چه دختر، و دیوان و پریان و افراد فقیر تشکیل می داد و در مجموع پرازناتیج اخلاقی ارزنده ای مثل اتکای بنفس، جوانمردی، شهامت، صداقت و نظایر آنها بود و محضر قصه گوینان در واقع و ناخودآگاه مکتبی برای تربیت روانی نونهالان بحساب می آمد. با اینحال بعضی از قصه های پیش پا افتاده ای هم یافت می شد که ظاهراً فاقد نتیجه بود و چه بسا که برای بخواب کردن بچه ها گفته می شد ولی امروزه ملاحظه آنها آدمی را بپاره ای از نکات توجه می دهد.

کسانی که قصه ها و ناغلهای نقاط مختلف آذربایجان را جمع کرده و مثل شادروان «صمد» بهرنگی بصورت کتابی در آورده اند داستانهای رایج در اردبیل را نیز بدون اشاره بمحل آنها، منظور داشته اند و لذا علاقمندان می توانند بدانها رجوع نمایند. ما در پایان این گفتار به دو فقره از قصه های قدیمی نوع اخیر، یعنی آنهائیکه ظاهراً فاقد نتیجه است، و گویا مختص اردبیل می باشد، اشاره می کنیم و از اینکه الفبای فارسی و صداها و حرکات آن نمی تواند طرز تلفظ صحیح کلمات ترکی را برساند متأسفیم ولی

چه می توانیم بکنیم. ابزار کار ما در اینباره همین حروف و حرکات است و زبان ترکی که در آذربایجان بدان سخن گفته می شود عموماً با همین حروف و حرکات فارسی نوشته می شود و آنهاییکه آشنا به آن زبان نیستند در موقع خواندن آنها بنحو دیگری تلفظ می نمایند.

۱- این قصه یا ناغل بنام «نوشودوم» معروف است زیرا با آن کلمه شروع می شود و چنین بیان می گردد:

«نوشودوم، آی نوشودوم. داغدان آما داشیدیم. آما جیغیمی آلدیلار. منی یولاسالدیلار.

من یولومنان بیزارم. دَرین قویی قازارام. دَرین قویی بش کیچی. بشیده تُرکک کیچی. تُرکک قازاندا قَیتر. فنبر یانیندا اوینار. قنبر دگل قمیش دی. بش بارماغی گوموشدی.

گوموشی و تُردیم تاتا. تات منه داری و تُردی. دارینی سپدیم قوشا. قوش منه قانات و تُردی.

قاناتلاندیم اوشماغا. حق قاپوسین آشماغا. حق قاپوسی کلیدلی. و یردیم کلیندی سیندی.

کلید دَوَه بوینوندا. دوه گیلان یولوندا. گیلان یولی سربسر. ایچینده میمون گزر.

میمونون بالالاری. منی گورجک آغلادی. تومانینا قیغالادی. تومانی دلیک دلیک. قور باغه بولوک بولوک. قور باغه نی هاخلا دیلار. هوخلا دیلار. حسن بیگه ساخلا دیلار. حسن بیگون نه بی وار. چاقور چوقور چایی وار. آلی باتمان یانی وار.»

ترجمه آن بفارسی قریب بدین مضمون است:

«چائیدم آی چائیدم. از کوه سیب حمل کردم. ظرف سیب را از من گرفتند. مرا براه انداختند.



من از راهم بیزارم. چاه عمیق می کنم. چاه عمیق (بارزش) پنج بز. هر پنج تای آنها بززر.

بززر در دیگ می جوشد. قنبر در کنارش می رقصد. قنبر نگو قمیش<sup>۱</sup> است. پنج انگشتش نقره است.

نقره را دادم به تات و تات بمن ارزن داد. ارزن را بمرغ دادم. مرغ بمن پر داد. برای پریدن پر زدم. تا در حق را بکشایم. درگاه حق بسته بود. زدم کلیدش را شکستم.

کلید در گردن شتر. شتر در راه گیلان. راه گیلان سراسر. مرکز گشت میمون است.

بچه های میمون. با دیدن من بگریه افتاد. تنبانش را آلوده کرد. تنبانش سوراخ سوراخ. قور باغه قطعه قطعه. قور باغه را اینطرف کردند. آنطرف کردند. برای حسن بیگ نگه داشتند. حسن بیگ چه دارد. چاقور چوقور چائی دارد. پنجاه من هم نشیمنگاه دارد.»

این قصه چنانکه گفتیم، مطالب پیش پا افتاده و گفته های بی سروتهی است که نه نتیجه اخلاقی دارد و نه سخن از شاهزاده و دیوپوری در آن بمیان آمده است. با اینحال نکاتی دارد که برای محققین قابل استفاده می باشد. مثلاً نشان می دهد که در زبان ترکی پسوندی بصورت «جیغ» و بمعنی ظرف وجود داشته و آماجیغ بمعنی ظرف سبب مصطلح بوده است. یا خرید و فروش با نقره صورت می گرفته و تات، یعنی روستانشین، در مقابل آن ارزن می فروخته است.

همچنین از فحوای کلام استنباط می شود که گوینده اعتقاد به حق داشته و باز کردن در حق را طالب بوده است و چون آنرا بسته یافته بخود جرأت داده است که کلند آنرا بشکند.

باز جملاتی در آن می خوانیم که از لحاظ وضع گذشته منطقه می تواند مطالبی را

۱- قمیش در زبان ترکی بمعنی نی است و نی قلیان را نیز قمیش می خوانند. سوسه دوانیدن در کار کسی راهم «قمیش قویماخ» می گویند.

منطوقاً گو یا باشد از جمله اینکه در راه اردبیل بگیلان، که بدون تردید مستور از جنگل بوده است، میمون زیاد بوده است چیزیکه امروزه در سراسر جنگل شمال اثری از آن دیده نمی شود و چه شده است که نسل آن حیوان در این خطه از بین رفته است.

از نام حسن بیگ نیز چنین بنظر می رسد که قصه عمدتاً می تواند مر بوط به عشایر ایلیاتی باشد زیرا کلمه «بیگ» در گذشته عنوانی برای بزرگان و رؤسای آنها بوده است و قرینه دیگری مثل خرید ارزن از تات این نظر را تأیید می نماید و ما قبلاً نیز توضیح داده ایم که در مناطق آذربایجان و ناحیه اردبیل، تات مقابل چادر نشین بوده و بدهقانانی گفته می شده است که در روستاها سکونت داشته اند برخلاف عشایر و ایلات که در چادرها و بصورت «کوچری» یا مهاجر می زیسته اند.

۲- از ناغلهای بی نتیجه یکی هم «بدل بدان» نام داشت و بدین شکل گفته می شد:

«بیری و ارایدی. بیری یوخ ایدی. آآهدان سوای هیچکس یوخ ایدی. بیردانه بدل بدان و ارایدی، بیردانه دانه گودان. بدل بدان گندی بوز تیمگه، یخیلدی یانینون چاناغی سیندی. دئدی آی بوز قارداش سن نه ئیتی میش سن؟ دیدی من ئیتی اولسه ایدیم گون منی آرتیمز ایدی!

دئدی آی گون قارداش سن نه ئیتی میش سن؟

دئدی من ئیتی اولسه ایدیم بولوت منی دوتماز ایدی!

دئدی آی بولوت قارداش سن نه ئیتی میش سن؟

دئدی من ئیتی اولسه ایدیم یاغیش مندن یاغماز ایدی!

دئدی آی یاغیش قارداش سن نه ئیتی میش سن!

دئدی من ئیتی اولسه ایدیم گوئی اوت مندن بیتمز ایدی!

دئدی آی گوئی اوت قارداش سن نه ئیتی میش سن؟

دئدی من ئیتی اولسه ایدیم قویون منی یمز ایدی!

دئدی آی قویون قارداش سن نه ئیتی میشن سن؟

دئدی من ئیتی اولسه ایدیم قصاب باشیمی گسّمز ایدی!

دندی آی قصاب قارداش سن نه ئیتی میش سن؟

دندی من ئیتی اولسه ایدیم سیچان منیم آتی می آپارما زایدی!

دندی آی سیچان قارداش سن نه ئیتی میش سن؟

دندی من ئیتی اولسه ایدیم پی شیک منی دوتمازایدی!

دندی آی پیشیک قارداش سن نه ئیتی میش سن؟

دندی ئیتی ام آی ئیتی ام. بیگ او ینون کوتی ام. کرسی آلتی قشلاقیم. کرسی

اوستی یایلاقیم. خاتون هر نه پی شیرسه، اودا منیم قویماقیم.»

ترجمه آن نیز قریب بدین مضمون است:

«یکی بود یکی نبود، غیر از خدا هیچکس نبود. یک بدل بدان بود و یک دانه گودان. بدل بدان رفت روی یخ سر برود. افتاد و استخوان نشیمنگاهش شکست. گفت ای برادر یخ، تو چقدر تیزی؟ گفت اگر من تیز بودم که آفتاب مرا آب نمی کرد. گفت ای برادر آفتاب، تو چقدر تیزی؟ گفت اگر من تیز بودم ابر جلوی مرا نمی گرفت! گفت ای برادر ابر تو چقدر تیزی؟ گفت اگر من تیز بودم علف از من سبز نمی شد! گفت ای برادر علف تو چقدر تیزی؟ گفت اگر من تیز بودم گوسفند مرا نمی خورد! گفت ای برادر گوسفند تو چقدر تیزی؟ گفت اگر من تیز بودم قصاب سر مرا نمی برید! گفت ای برادر قصاب تو چقدر تیزی؟ گفت اگر من تیز بودم موش گوشت مرا نمی برد! گفت ای برادر موش تو چقدر تیزی؟ گفت اگر من تیز بودم گر به مرا نمی خورد! گفت ای برادر گر به تو چقدر تیزی؟ گفت من تیزم و آی تیزم. ته تنوری خانه بیگ هستم. زیر کرسی قشلاق من است و روی کرسی ییلاق من. هر چه هم که خاتون و کدبانو پیزد آنهم کاجی من است.»

این قصه هم که حاوی یک رابطه تسلسلی بین برخی از عوامل طبیعت و موجودات زنده می باشد احتمالاً ساختهٔ عشایری است. و کلمات «بیگ»، «ییلاق»، «قشلاق» که خاص طوایف ایلپاتی است قرینه ای در اینباره بنظر می رسد ولی برخلاف قصهٔ اول بین جملات آن یکنوع رابطهٔ منطقی احساس می شود مثلاً آفتاب یخ را آب می کند. ابر

جلوی آفتاب را می گیرد. باران از ابر می بارد... تا می رسد بشکایت موش از گربه. و گربه بجای آنکه از دیگری شکایت کند خود را همه کاره خانه می داند. زیر کرسی را بجای قشلاق و روی کرسی را بمنزله ییلاق برای خود بحساب می آورد. آنقدر برای خود مقام و منزلت قائل می شود که کدبانوی خانه را هم خدمتکاری می پندارد و آنچه را که او می پزد نوعی غذا، کاجی، برای خود بحساب می آورد و این مطلب اگر حکایت از خودخواهی و خودبزرگ بینی او هم نکند مؤید گفته مورخان خواهد بود که در اردبیل گربه کم است و خرید و فروش می شود و ما این گفته ها را در صفحه ۱۱۰ جلد اول این کتاب آورده ایم.

همانطور که اشاره کردیم قصه های دیگر نتایج خوب و آموزنده ای دارد و چون کتابهای متعددی در اینباره نوشته شده، از آوردن آنها خودداری می نمایم.

## فصل پنجم

### علما و دانشمندان اردبیل

باید اظهار تأسف شود که از نام و شرح حال علمای قبل از اسلام اردبیل و نیز بیشتر دانشمندانی که در طول قرنهای متمادی بعد از ظهور اسلام از این منطقه برخاسته اند اطلاعی در دست نیست و اگر در بعضی از منابع موجود از عده ای از آنان ذکری بمیان آمده غالباً بنحو ایجاز صورت گرفته و یا بر سبیل مطالب اشارتی بدانها شده است.

ولی این بدان معنی نیست که در این خطه باستانی، که قرنهای مرکز سیاسی و اداری و علمی آذربایجان بوده است، عالم و دانشمندی نبوده و بدینجهت نام و نشانی از آنها باقی نمانده است. ما در گفتار هفتم دومین مجلد این کتاب آورده ایم که مغان مرکز تربیت علما و روحانیان دین قدیم ایران بود و زردشت نیز یکی از آن روحانیان بشمار می آمد. او چون قول و فعل همسلکان خود را موافق اصول دیانت نیافت برای پیراستن کیش رایج زمان، از اوهام و ترهات برخاست و آئین جدید را جانشین آن ساخت.

این مطلب، یعنی مرکزیت دینی قدیم در جوار اردبیل، می تواند موجد این فکر باشد که در آن ایام کسانی از سکنه این ولایت نیز در سلک روحانیان مذکور، اعم از مخالف زردشت یا طرفدار آئین وی، بوده با کسب دانش معمول روز، بنشر و اشاعه آن می پرداخته اند. اما گذشت روزگار چنانکه از دیگران، نام و نشانی باقی نگذاشته، یادی از دانشمندان اردبیل نیز در تاریخ نگه نداشته است.

خوانندگان دانشمند می دانند که این ما نیستیم که دانشمندان آنعهد را در چهارچوب روحانیان دینی محصور کرده ایم بلکه علیرغم مراکز قدیم دانش، مثل یونان و اسکندریه و غیره، که از سی قرن پیش کانون بررسی های فلسفی و ریاضی و طبیعی بوده اند، در بیشتر کشورهای شرق میانه مثل ایران، مسائل دینی اساسی ترین

بخش دانش روز را تشکیل می‌داده و اگر تاریخ نام دانشمندانی را در این مناطق ضبط کرده است بیشتر از این عده بوده است.

بعد از هجوم اعراب بایران و تسلط مسلمین بر آذربایجان نیز این روش ادامه داشت. با این تفاوت که اینبار تعلیم و تعلم اصول و فروع دین جدید جایگزین مطالب و تعالیم کیشهای سابق گردید و نیز بجای آنکه این کار مختص بناحیه مغان شود تعلیم آنها در خود اردبیل آغاز گشت و چنانکه گفته‌ایم نخست «اهل عطا»، که قارئین قرآن مجید و مفسرین و بیان‌کنندگان آیات و احکام کتاب مقدس آسمانی بودند، بدین شهر روی آوردند و حوزه‌های بحث و وعظ بر پا داشتند.

کار اهل عطا زیاد طول نکشید چه از سکنه خود اردبیل کسانی پیدا شدند که با فرا گرفتن معلومات جدید بمقام استادی رسیدند و نه تنها جانشین اساتید عرب گشتند بلکه بتدریج در این مسائل خود صاحب رأی و عقیده شدند و بدین طریق اداره مدارس جدید را نیز برعهده گرفتند. صد حیف که از این عده هم اطلاعاتی در دست نیست و نامی از آنان در کتب تاریخ دیده نمی‌شود.

فقدان این اطلاعات فقر بزرگی از حیث موضوع این گفتار پیش آورده و بی‌توجهی‌های گذشتگان، یا حوادث ایام، نه تنها تاریخ اردبیل بلکه تاریخ بیشتر نقاط ایران را از این رهگذر با تاریکی‌هایی مواجه ساخته است. ما برای آگاهی از این قبیل دانشمندان اردبیل، بدین امید که ممکن است در ضمن مطالب برخی از کتب یا دائرة المعارفها و کتابهای انساب و رجال اشاره‌ای بدانها شده باشد، در سفرهای خود بعضی از کشورهای اسلامی از جمله مصر، سوریه، مراکش، عراق و عربستان فرصت را غنیمت شمرده در کتابخانه‌های بزرگ رباط، قاهره، دمشق، بغداد، مکه و مدینه منوره، تا حدیکه می‌توانستیم بتحقیق پرداختیم ولی درباره آنها بخصوص در مورد قدما بمطلوب خود نرسیدیم و اگر بنام کسانی مثل حسین بن عمرو الاردبیلی یا واقد الاردبیلی<sup>۱</sup> بعنوان رواة تاریخ و غیره برخورداریم جز نام خالی هیچگونه شرح حالی از آنها بدست نیاوردیم. و بدینجهت آن مقدار از اطلاعاتی را که

۱- فتوح البلدان. امام ابی الحسن بلاذری. بیروت. ۱۹۷۸ م. فتح آذربایجان صفحه ۳۲۱.

غالباً از کتابهای فارسی یا تحقیق از مراجع مختلف کسب نموده ایم بترتیب حروف اول نام آنها در این گفتار عنوان کردیم بدین امید که بخواست خدا دانشمندانی از شهر ما، که در این عصر یا در آینده، در اینقبیل مطالب بتحقیق و بررسی خواهند پرداخت، با دسترسی بآنچه وسیعتر توفیق بیشتری بدست آورند و نام کسانی را که علیرغم جنگ آوران و رزم افروزان، مورد غفلت یا نسیان و بی مهری تاریخ و تاریخنویسان قرار گرفته است زنده گردانند. و اینک آن اطلاعات:

از علمای بنام اردبیل است. در سال ۱۲۰۷ هجری قمری در آیت‌الحق ملا ابراهیم ولایت اردبیل متولد شد. پدرش ملا مهرعلی و جدش امام جمعه: ملا بهاء‌الدین از روحانیت تشیع اردبیل بوده‌اند. او تحصیلات ابتدائی را در اردبیل گذرانید و در ۱۳ سالگی برای ادامه آن باصفهان رفت. بیست و پنجسال در آنجا اقامت کرد و با اندوخته علمی وسیعی عازم زادگاهش گردید. در بین راه چند روز در تهران توقف نمود. و این اقامت مصادف با زمانی شد که فتحعلیشاه قاجار علمای پایتخت را برای بررسی و اعلام نظر در باره موضوعی دعوت کرده بود. او نیز جزو مدعوین در آن مجمع حضور یافت و اتفاقاً نظرش در موضوع مورد سؤال برای شاه پسندیده تر آمد و قریه نوشهر، که در اردبیل بنام نوشار معروف است، از طرف شاه بدو داده شد.

ملا چندی در زادگاهش ماند و سپس برای تکمیل معلومات بنجف اشرف رفت و بر اثر سعی و کوشش در کسب معلومات در عداد مجتهدین دانشمند در آمد و بار دیگر باردبیل بازگشت و مرجع امور شرعی مردم ناجیه گردید. او عنوان امامت جمعه داشت و در مسجد اچدکان اقامه جماعت می کرد. مدرسه اش بود که در قرب مسجد قرار داشت و چون تعداد طلاب رو با فزونی گذاشت و خانه برای پذیرفتن آنها کفایت نکرد تصمیم باحداث بنای بزرگ و زیبایی گرفت و مدرسه طلاب ملا ابراهیم را در سال ۱۲۶۷ هجری بنا نهاد. این مدرسه در ۱۳۵۲ خورشید نوسازی شد و باز بهمان نام مرکز تربیت دانشمندان مذهبی گردید.

ملا ابراهیم بعمران و آبادی علاقه داشت. از دریاچه «نونور» که ۲۴ کیلومتر تا

نوشهر فاصله دارد بدانجا آب آورد و قسمت اعظم اراضی بایر آنرا زیر کشت قرار داد. روی رودخانه بالخلو پلی بست و در سمت شرقی آن، در جائیکه امروز بنام وی به محلّه ابراهیم آباد معروف است، در سال ۱۲۷۹ هجری مسجدی احداث نمود، این پل و مسجد با محله ایکه در آن قرار دارند امروز نیز بنام اوبه پل و مسجد و محلّه ابراهیم آباد شهرت دارد.

او قریب یکصد سال عمر کرد و حوالی سال ۱۳۰۷ هجری بدرود زندگی گفت. پس از وی فرزند ارشدش مرحوم میرزا حاجی آقا امامجمعه شد و بعد از او حاج میرزا محمد صادق امامجمعه اردبیل گردید. از خدمات شخص اخیر نوسازی مسجد اچدکان بود که با هزینه شخصی خود آنرا انجام داد. مقبره خانوادگی آنها در حجره ای متصل بمسجد اچدکان قرار دارد.

«ابراهیم بن محمد الاردبیلی» ثم «الشماعی» از دانشمندان اسلامی در مذهب شافعی بوده است. بعد از حج سنه ۸۶۴ در اول سال ۸۶۵ هجری بقاهره رفته و چندین ماه در آنجا اقامت کرده است. مرد متدین و صاحب فضیلتی بوده و از حیث دیانت و دانش و تواضع در آنجا شهرتی یافته است. او بار دیگر بسفر حج رفته و با قافله الشامی بدانجا بازگشته است. او که هنگام ورود بقاهره حدود شصت سال داشته فتوی می داده و آثاری نیز داشته است. پس از مدتی بولایتش برگشته و السخاوی گفته است که بعد از سال ۸۷۷ دیگر از او خبری نبوده است.

ابراهیم بن  
محمد الاردبیلی:

«قلعه جوق» از قراء اردبیل است و مرحوم شیخ ابراهیم از آنجا برخاسته است. او پس از تحصیل مقدمات عازم نجف اشرف شد و تا آخر عمر کوتاه خود در آنجا ماند. بشهادت فضلاء همدوره اش از نبوغ علمی در فقه و اصول بهره وافعی داشت و در جودت و ذکاوت کمتر نظیر او دیده شده است. در حوزه درس مرحوم آخوند خراسانی منحصر بفرد بوده و با دقت نظری که داشته خود استاد را نیز متحیر می نموده است. از تاریخ ولادت و وفاتش اطلاعی در دست نیست ولی تلمذ وی در محضر آیت الله خراسانی زمان حیات و یرا، در

شیخ ابراهیم  
قلعه جوقی:



نیمه اول قرن چهاردهم هجری مشخص می نماید.

شیخ ابراهیم حاشیه ای بر رسائل شیخ انصاری نوشته که بسیار محققانه است و بچاپ نیز رسیده است.

مؤلف کتاب معروف «صفوة الصفا» ست که بقول دانشمندان ابن بزاز اردبیلی: معاصر، یگانه مرجع مورخان در باب شیخ صفی الدین و پدران اوست و بگفته شادروان عباس اقبال کسانیکه درباره این قسمت از تاریخ مطالبی نوشته اند عموماً از این کتاب بهره گرفته اند.

نام او «درویش توکلی» و پدرش «اسماعیل بن محمد اردبیلی» است. در قرن هشتم هجری می زیسته و از مریدان شیخ صدرالدین موسی فرزند و جانشین شیخ صفی الدین بوده است. کتاب خود را بتشویق مرشد برشته تحریر درآورده و بعنوان «اسس المواهب السنیه فی مناقب الصفویه» این اثر ارزنده تاریخی را از اوضاع و احوال اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری بجای گذاشته است. تاریخ تحریر این کتاب ۷۵۹ هجری قمری یعنی ۲۴ سال بعد از فوت شیخ صفی الدین بوده است. کتاب دیگری بنام «مکشف القلوب» نیز بدو منسوب است.

سیداحمد کسروی معتقد است که در دوران شاه طهماسب اول صفوی در کتاب صفوة الصفا دست برده شده است تا نسب شیخ صفی الدین و آباء و یرا بحضرت امام موسی الکاظم (ع) برسانند و بدین طریق شیخ و اولاد او را «سید» گردانند.

او از دانشمندان «ناشناخته مانده» اردبیل است زیرا از ابن هلال اردبیلی: شرح حال و تاریخ حیاتش خبری نیست ولی بنابر نوشته «تاریخ اردبیل و دانشمندان» کتابی بنام «معجون الاسرار الاطباء» از او باقی مانده است که نسخه ای از آن در کتابخانه مجلس شورای ملی ایران موجود است.

مؤلف تاریخ اردبیل و دانشمندان او را بنام «جمال الدین ابوالحسن صدرالدین: ابوالحسن صدرالدین اردبیلی» معرفی کرده و از مدرسین حوزه علمیه خراسان بشمار آورده است. از شرح حال و تاریخ حیات

وفات او نیز اشارتی نرفته ولی از کتابی از وی بنام «اسرار الهدایه» نام برده شده است. در یک مجموعه خطی که بشماره ۳۴۴۸ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران است قسمتی بعنوان «مقدمه اسرار الهدایه» بچشم می خورد که در آن مؤلف اسرار الهدایه را «جمال الدین بن مرحوم شیخ صدرالدین مدرس اردبیلی» نوشته و مطالب کتاب را در باب اصول دین مبین و فروع با فروع امامت و معجزات ائمه هدایت آئین عنوان نموده است.

نام او در کتاب «الانساب» تألیف «ابی سعید عبدالکریم بن ابوالحسن یعقوب بن منصور التمیمی السمعانی» آمده است. سمعانی که خود بسال ۵۶۲ هجری در گذشته پس از اشاره باردبیل و موقعیت این شهر در آذربایجان و وجه تسمیه آن، می نویسد که از آنجا جماعتی از علما و محدثین برخاسته اند از جمله ابوالحسن یعقوب بن موسی الاردبیلی است که در بغداد ساکن بود و از کسانی مثل «ابی زرعه رازی» نقل حدیث می کرده است.

یادآور می شویم که این ابی زرعه همان کسی است که هنگام مسافرت حضرت علی بن موسی الرضا (ع) بخراسان، بیانات او را در جواب دانشمندان نیشابور، در اجتماع بسیار بزرگی که مردم آن شهر بعنوان دیدار امام ترتیب داده بودند، بآنان می رسانید. در بعضی از تواریخ، مثل تاریخ بغداد آمده است که ابوالحسن مرد امین و موثقی بود و در مذهب شافعی از فضلا و فقها شناخته شده است در بغداد حوزه درس داشت و علوم اسلامی تدریس می نمود. مرگ وی در ماه ربیع الآخر سال ۳۲۱ هجری در آن شهر اتفاق افتاد و در آنجا دفن گردید.

در قرن ششم هجری می زیسته و حوالی سال ۵۵۰ در گذشته ابوالفرج بن عبدالرحمن است. گویا در طب بویژه خواص گیاهان اطلاعات وسیعی داشته و «ابوحامد اندلسی» در سفر خود باردبیل، که از کوه سبلان نیز دیدن کرده، با وی ملاقات نموده است. نوشته اند که در این دیدار نوع گیاهان سبلان نیز موضوع گفتگو بین آنها قرار گرفته و در باب

علفهای زیان آور آن کوه تبادل نظرهایی گشته است.

«محمودبن احمدبن محمد الاردبیلی معروف به ابوالفضل ابوالفضل الاردبیلی: اردبیلی» از دانشمندان قرن ششم هجری است. فقیه اصولی بود. در بغداد تحصیل علم کرده در نظامیه اشتغال داشت و سپس در مدرسه کمالیه تدریس نمود در جامع «القصر» بغداد حلقه مناظره ترتیب داد و هدایت علمی آنرا برعهده گرفت. تفلیسی فوت او را بعد از سال ۶۰۰ هجری گفته و برخی دیگر آنرا در سال ۶۲۵ نوشته اند. در باره مرگ وی نوشته اند که او در چاه خانه اش سقوط کرد و بدین طریق درگذشت.

از علمای معروف نیمه اول قرن چهاردهم هجری است، در اردبیل بدنیا آمده و پس از تحصیل مقدمات بنجف اشرف رفته است. سالها در آنجا درس خوانده و با علاقه و پشتکاری که داشته از برجسته ترین شاگردان مرحوم آخوند ملاکاظم خراسانی شده است. او در نجف معروفیت خاصی داشت و رساله عملیه نوشت و مقلدان زیادی در آنجا و خطه اردبیل پیدا کرد. پدرش از مالکان و ثروتمندان اردبیل بود و بدینجهت او علیرغم دیگران با پول پدر تحصیل و اعاشه کرد و از تصرف در وجوهات شرعی خودداری نمود و این مطلبی است که در کیفیت تحصیل و خدمات دینی و اجتماعی ارباب عمائم اثر می گذارد.

بر اثر درخواست مردم سرانجام باردبیل بازگشت و حوزه درسی وسیعی ترتیب داد و شاگردان زیادی تربیت نمود. مشغله مهم او تدریس و مطالعه و تألیف بود و جز برای اقامه نماز جماعت در مسجد قنبلان (تازه میدان)، کمتر از خانه بیرون می آمد. در زوایای وجودش روح عرفانی احساس می شد و برخلاف هم کسوتهای دیگر به شیخ صفی الدین ارادت می ورزید. این گفته نقل قول پسر منحصر بفرد اوست که می گوید هر آنگاه که من کسالتی پیدا می کردم او شمعهایی را برای روشن کردن در مزار شیخ نذر می نمود و شنیدنی است که یکی از علمای معاصر اردبیل، که مرد وارسته ای است بنگارنده گفت

هر وقت برای من مشکلی پیش آید قرائت سوره‌ای از قرآن مجید را برای آموزش روح حاج میرزا ابوالفضل نذر می‌کنم و مقصودم را بدست می‌آورم.

فضلی در سال ۱۳۴۱ خورشیدی بجوار رحمت حق شتافت و بعدها جنازه‌اش بنجف اشرف منتقل گردید و در سومین حجره دست چپ از در ورودی بزرگ صحن مطهر حضرت علی (ع) بخاک سپرده شد. نظر بموقعیت علمی و حرمتی که وی در نجف داشت از طرف آیت الله اصفهانی، زعیم وقت عالم تشیع و دیگر علمای بنام نجف در موقع وفات و هم در ایام انتقال جنازه وی مجالس ترحیم متعددی برگزار شد و با ذکر مراتب علمی و فضائل اخلاقی از وی تجلیل گردید.

فضلی نوشته‌ها و تألیفات متعددی داشته که بعد از فوتش بازماندگانش آنها را نشناخته و حاصل یک عمر زحمات چنین دانشمند بزرگ را، که در گونیهای گذاشته شده بود در نهر بالخلور ریخته به مسیر آب سپرده‌اند.

سمعانی در کتاب الانساب او را بنام «عبدالوهاب بن محمد ابوذرعه اردبیلی: ایوب الار دبیلی» معرفی کرده گفته است که او شیخ و زاهد بود و روز یکشنبه پنجم ماه رجب سال ۴۱۵ هجری در فارس

رحلت نمود.

در برخی از کتابهای دیگر در شرح حال ابوذرعه چنین آمده است که از دانشمندان و پارسایان اردبیل بود. عمر طولانی یافت و سفر بسیار کرد. در راه حجاز تا مدینه طیبه با شیخ اجل «ابوعبدالله محمد بن خفیف شیرازی» معروف به «شیخ کبیر» همسفر شد و پس از مراجعت از حجاز در شیراز اقامت نمود. او تمام اوقات خود را بموعظه و نصیحت مردم اختصاص داد و بقول «جنید شیرازی» در «شذالازار»، روزهای جمعه در مسجد جامع شیراز و در سایر ایام در خانه خود برای مردم سخن می‌گفت.

ابوذرعه حیات خود را در آن شهر سپری کرده دعوت حق را لیک گفت و در قبرستان «باغوتیه» در جوار «منذر بن قیس» بخاک سپرده شد. مؤلف دانشنامه تاریخ وفات او را ۳۱۵ هجری نوشته است.

آرامگاه وی قرن‌ها در شیراز باقی بود و شیخ صفی‌الدین دو قرن و نیم بعد از این تاریخ،

در سفریکه برای دیدن برادرش به شیراز رفت، اولین شب اقامت در آن شهر را در مقبره او گذرانید و در حالیکه مردم بقصد کفن و دفن اورفتند و برادر آنجا زنده یافتند.<sup>۱</sup> از وصایای ابوذرعه بمردم است که عمر را از برای آزار مردمان نخواهید بلکه از برای استراحت ایشان بخواهید که ما را در طریقت غیر از این نیست که آزار کس نخواهیم و تا توانیم راحت کسان خواهیم و این مضمون همان است که بعدها حافظ شیرازی به قالب شعر در آورده و چنین گفته است:

مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن  
که در طریقت ما غیر از این گناهی نیست  
از عرفای قرن سوم هجری و از مریدان «جنید بغدادی» است.

شیخ ابوسعید اردبیلی: عارف والا مقامی بود و شیخ صفی الدین در او ان جوانی در مزار او عبادت می کرد. قبر او هم اکنون در اردبیل و در اول کوچه معصومشاه باقی و به «پیر» معروف است. حمامی هم که از قدیم الایام در مجاورت این مکان دایر است با اسم «حمام پیر» خوانده می شود. آرامگاه شیخ ابوسعید در این چند سال اخیر شکل ظاهری خود را از دست داده و بطوریکه در مجلدات پیشین اشاره کرده ایم در مظان نسیان و ای بسا در آستانه از بین رفتن قرار گرفته است.<sup>۲</sup>

«نورالدین فرج بن محمد ابن ابی الفرج الاربدیلی» از اردبیل  
ابی الفرج اردبیلی: برخاسته و پس از تحصیل مقدمات به دمشق رفته و در «ظاهریه البرانیه» بتدریس اشتغال یافته است. پس از مدتی، تدریس در «ناصریه الجوانیه» و «الجاروخیه» را برعهده گرفته و در ضمن آن با «شمس الدین اصفهانی» آشنائی و ملازمت یافته است.

او با همت و پشتکار بتصنیف و نوشتن پرداخته و «منهاج» البیضاوی را شرح کرده است. این شرح که درشش مجلد است بسیار عالی است. «ابن حجر» گفته است که او از لحاظ تحقیق بی نظیر بوده است. ابی الفرج ظهر روز دوشنبه ۷۴۹ در جاروخیه بمرض

۱- جلد دوم این کتاب، صفحه ۹۳.

۲- جلد دوم این کتاب، صفحه ۱۸۶.

طاعون در گذشته است. پدرش آقاسید مرتضی از سادات خلخال بود و قسمت اعظم آقاسید احمد مرتضوی: عمر خود را در اردبیل سکونت داشت. احمد بسال ۱۲۸۰ هجری قمری در نجف بدنیا آمد و در اوان جوانی همراه پدر بخلخال رفت و آنگاه که پدرش اردبیل را جهت سکونت خویش برگزید او نیز در معیت وی بدین شهر آمد و بادامه تحصیل پرداخت. مقدمات و اوایل سطح را در این شهر فرا گرفت و برای ادامه تحصیل عازم مشهد گردید. در بیست و هشت سالگی در حالیکه بهره کافی از علوم عقلی و نقلی داشت بنجف اشرف رفت و سالیان دراز در محضر اساتید بزرگی مثل «شیخ حسن مامقانی»، «فاضل شریانی» و «سید محمد فشارکی» کسب علم و ادب کرد و اجازه اجتهاد یافت.



او با نیل بدرجات عالی علمی زمان، و اجتهاد در مسائل فقهی باردبیل بازگشت و مرجع خاص و عام گردید. از آثار وی تقریرات استادش سید محمد فشارکی و حاشیه بر رساله «آسید کاظم یزدی» است. او عالمی باکیاست و فراستی بود و در ناامنی های اردبیل و حملات عشایر و غارت سکنه کمکهای مؤثری بمردم نمود و با تدابیر شایسته تا سرحد امکان از قتل نفوس بی گناه جلوگیری کرد.<sup>۱</sup>

آسید احمد در مسجدی که بنام او اکنون هم در اردبیل باقی است تبلیغ اسلام و تبیین احکام دین می نمود و مجالس وعظ او بمنزله کلاس درسی برای همه طبقات بشمار می آمد. مرگ او در سال ۱۳۵۳ هجری قمری مطابق ۱۳۱۳ هجری شمسی در اردبیل اتفاق افتاد و شادروان حاج بیوک آقا و اهب زاده ماده تاریخ درگذشت او را در ابیاتی چنین سرود:

چون فلک از دست ما درّی ر بود  
سید احمد سوی جنت رفت زود<sup>۲</sup>

حق بود نیلی شود چرخ کبود  
شنبه سه سیزده ذی حج بود

۱- به جلد اول این کتاب صفحه ۲۳۰ مراجعه فرمائید.

۲- مؤلف کتاب تاریخ اردبیل و دانشمندان اشتباهاً گوینده این رباعی را حاج میرزا آقاابالا و هابزاده نوشته است.

در نیمه اول قرن چهارم هجری می زیسته و از ارباب قلم و حدیث و ادب بوده است. سمعانی در کتاب «الانساب» درباره او می نویسد که ابومحمد از «بصر اردبیلی» حدیث نقل می کرده و اضافه می کند که او حافظ قرآن بوده و در بغداد افاده می نموده است. او بسال ۳۴۲ هجری برای تحصیل حدیث باصفهان سفر کرده و با دانشمندان آنجا مباحثاتی داشته است. «ابونعیم اصفهانی» نیز اینچنین در حق وی گفته است که «ابومحمد حافظ و مفید بغداد از بصر اردبیلی مرا حدیث گفت... ان النبی (ص) قال لیتیک بحجّة و عمره معاً».

ابومحمد جعفر بن  
محمد اردبیلی:

«فلک الدین ابونصر جنید بن اسماعیل بن علی بن اسماعیل ابونصر جنید اردبیلی: ملقب به رئیس» در ربیع الاول سال ۵۳۵ هجری قمری تولّد یافته است. او از شعراء و دانشمندان زمان خود بوده و در سال ۶۰۶ هجری بقصد حج به مکه مشرف گشته است. در مراجعت از این سفر بوده است که چندی در بغداد توقف نموده با دانشمندان آن مرکز علمی حشر و نشری یافته است. نوشته اند که «ابوعبدالله دبیشی» در تألیف خود گفته است که با ابونصر در بغداد ملاقات کرده و اشعاری از او یادداشت نموده و ضمن این شعرها قسمتی از اشعار «ابن تمیم بن سعد مصری» را هم از وی شنیده است.

سمعانی در کتاب «الانساب» ضمن اشاره بدانشمندان اردبیل از «ابوهشیم بن حمدون الاشحی» نیز جزو آنها نام برده است. جای تأسف است که از حالات شخصی و تاریخ حیات و ممات و خصوصیات علمی و اجتماعی او، همچون بسیاری از دیگران، مطلبی در این قبیل مآخذ دیده نمی شود و تنها در حق وی بدین جمله اکتفا گشته است که از رواة قرون اولیه اسلامی بشمار می آمده است.

ابوهشیم بن  
حمدون الاشحی:

از دانشمندان قرن هشتم هجری است و پدرش «احمد بن اسماعیل اردبیلی: محمد البدری الاردبیلی» نام داشته و بنوشتۀ «کشف المظنون» کتابی بنام «انیس القلوب و غایت المطلوب» در

ادعیه و اذکار تصنیف کرده و در سال ۷۵۳ هجری آنرا در مسجد الاقصی پاپایان رسانیده است.

در قرن دهم هجری می زیسته و خال یعنی دائی مقدس الیاس اردبیلی: اردبیلی بوده است. در علوم مختلفه، بوژه در ریاضی و نجوم و هندسه ید طولائی داشته و خود مقدس، بنا بنوشته تاریخ اردبیل و دانشمندان در «زبدۃ البیان»، در جائی که از قبله سخن می گوید عقیده او را در باب ستاره جدی اظهار کرده افزوده است که او یعنی الیاس در عصر ما در علم هیئت بی نظیر است. الیاس بدعوت «همایون تیموری» به هندوستان رفته و در آنجا مورد اکرام و احترام قرار گرفته است. نوشته اند که او در هند ضیاع و عقار و رتبت و مقامی بدست آورد و مورد حقد و حسد قرار گرفت و بدینسان در اواخر عمر مجبور بمراجعت بزادگاهش گشت و در آنجا زندگی را بدرود گفت.

«کمال الدین حسین بن خواجه شرف الدین عبدالحق»<sup>۱</sup> الهی اردبیلی: متخلص به «الهی» در سال ۸۷۰ هجری در اردبیل دیده بجهان گشود. پس از تحصیل مقدمات با مساعدت «سلطان حیدر صفوی» به شیراز و خراسان سفر کرد و نزد دانشمندان بزرگ زمان مثل «جلال الدین دوانی»، «امیر غیاث الدین شیرازی» و «امیر جمال الدین عطاءالله بن فضل الله» تکمیل فضائل نمود. مدتی نیز در هرات به ندیمی «امیرعلی شیرنوائی» و شاهزاده «غریب میرزا ولد سلطان میرزا» گذراند و پس از درگذشت این شاهزاده بسال ۹۰۲ هجری باذر بایجان مراجعت کرد.

او پس از بازگشت باردبیل در حظیره شیخ صفی الدین قدس سرّه بتدریس و تعلیم علوم و معارف پرداخت و سرانجام در سال ۹۴۰ هجری، که بیش از هفتاد سال داشت در

۱- خود الهی در گلشن راز خود را «حسین بن عبد الخالق الاردبیلی الالهی» گفته است. ر.ک. به فهرست نسخه های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران. دفتر چهارم. ۱۳۴۴. صفحه ۷۶.



این شهر بدرود زندگی گفت و در آنجا دفن گردید.<sup>۱</sup>

الهی دانشمند والا مقامی بوده و گویا در علوم عقلی و نقلی در عهد خود بدیل و نظیری نداشته است. بیش از سی جلد کتاب و رسائل و تعلیقات و حواشی بزبانهای فارسی و عربی و ترکی نوشته و اول کسی در تاریخ ایران است که در مذهب تشیع بزبان فارسی کتاب شرعیات برشته تحریر در آورده است و این کار بنوشته «تفسیر شاهی»<sup>۲</sup> با مر شاه طهماسب اول صورت گرفته است. زبده تألیفات او عبارت از «تاج المناقب فی فضائل الائمه»<sup>۳</sup> و «منهج الفصاحه فی شرح نهج البلاغه»<sup>۴</sup> می باشد که هر دوی آنها را بنام شاه اسماعیل اول صفوی نوشته است.

او رساله «اثبات الواجب» محقق دوانی و «تهذیب الاصول» علامه و «اشکال التأسیس» سمرقندی را شرح کرده و مجموعه «مهج الدعوات» سیدبن طاووس را بفارسی ترجمه نموده است. ماده تاریخ شرح اثبات الواجب او «اثبات واجب» است که بحساب ابجد ۹۱۶ هجری می شود.

از آثار دیگر الهی «المحاکمات بین طبقات» و حواشی و تعلیقات بر هر یک از شروح «هدایه» و «مواقف» و «شروح شمسیه» و «مطلع» و «شروح تذکره چغمینی» و رساله «بیست باب» خواجه و «تذریر اقلیدس» است. بعلاوه رساله ای بزبان فارسی در علم قیافه تدوین کرده و رساله دیگری بزبان ترکی در باب امامت تألیف نموده است. قرآن مجید را بزبان فارسی و عربی تفسیر کرده و قسمت فارسی آنرا در چند مجلد پایان آورده است ولی عربی آن از سوره بقره تجاوز ننموده است. مؤلف «ریاض

۱- تاریخ حیات و ممات الهی در صفحه ۳۲۶ فهرست میکروفیلمهای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ۸۷۰-۹۴۰ نوشته شده است ولی در بعضی از مآخذ مثل دانشمندان آذربایجان، مرگ او را سال ۹۵۰ هجری نوشته اند.

۲- تفسیر شاهی. نسخه خطی. صفحه ۷۵.

۳- نسخه خطی تاج المناقب با خط محمدحسین بن محمدتقی کاتب خاتون آبادی در کتابخانه ملک تهران در وسط مجموعه ای از چند کتاب خطی است که بشماره ۴۳۷۹ شماره گذاری شده است.

۴- محمدعلی تربیت مؤلف دانشمندان آذربایجان نوشته است که نسخه ای از شرح نهج البلاغه الهی را در کتابخانه اسعدپاشا در اسلامبول دیده است.

العلما» باین قسمت اشاره کرده گفته است که این تفسیر (یعنی قسمت عربی) از سوره فاتحه و آیاتی از سوره بقره تجاوز نکرده و من، یعنی مؤلف ریاض العلماء، آنرا بخط الهی در اردبیل دیده‌ام. از نوشته این مؤلف در جای دیگر چنین برمی آید که الهی تفسیر را به شعر درمی آورده است زیرا اشاره کرده است که آنچه او از تفسیر مذکور دیده تقریباً بالغ بر ده هزار بیت بوده است.

مؤلف «دانشمندان آذربایجان» نیز نوشته است که از اشعار الهی قریب دو هزار بیت جمع آوری شده است. رباعی زیر که روح عرفانی الهی در آنها متجلی گشته است در کتاب مزبور بعنوان نمونه از اشعار وی نقل شده است:

ای گشته ز ذات خود هویدا چون نور<sup>۱</sup>      ذرات جهان ز نور تو یافت ظهور  
کنه تو ز دانش خرده‌ها مستور      وجه تو زاد راک نظرها همه دور  
الهی گلشن راز شیخ شبستری را بفارسی شرح کرده و صاحب ریاض العلماء گفته است که آنرا بخط خود وی در اردبیل دیده است. تاریخ تحریر این شرح سال ۹۰۸ هجری می باشد. خود الهی در ماده تاریخ اتمام کتاب گفته است:

شده تاریخ اتمامش چوروشن      زده عقلش رقم از «شرح گلشن»  
خداوندا اسیرتوست الهی      ندارد آبرو جز روسیاهی  
پناهی نیستش جز فضل عامت      نخواهد از سخن جز ذکر نامت.  
او از اساتید خود اجازات علمی، که بمنزله دانشنامه های دانشگاهی و «آکادمی» های علمی امروز بوده است، دریافت داشته و منجمله علامه دوانی در پشت کتاب «شواکل الجورفی شرح هیاکل النور» که از تألیفات خود اوست، در باره الهی چنین نوشته است:  
«قرء علی المولی السید الفاضل البارع جامع الفضائل، مرضی الشمائل الساعی فی تکمیل نفسه، بجدّ حدید و ذهن جدید و طبع سدید، جلال الملة والسعادة و الفضيلة والفظانه والدين حسين الاردبیلی، اسبغ الله تعالی فضائله، وایتدبین الاقران شمائله، هذا الكتاب المسمی شواکل الحورفی شرح هیاکل النور، من تصانیفی، قرائة دالة فطانته و رزانتة و ذکائه و متانتة، فاستجاز فی روايته و رواية سایر ما يجوز لی روايته من الكتب

فی العلوم، کل ذلك بالشرايط المعتميره... وكتبه الفقير الى اللطف الرحمان، ابو عبد الله محمد بن اسعد بن محمد المدعوب جلال الدين الدوانى، فى رابع عشر اول جمادى سنة اثنين وتسعين وثمانمائه»<sup>۱</sup>.

این اجازه در ۲۲ سالگی الهی صادر شده و حکایت از مراتب هوش و لیاقت و کوشش وی در سنین جوانی می نماید. او بعد از این اجازه، از دانشمند معروف دیگر زمان یعنی «امیر جمال الدین عطاء الله بن فضل الله الحسینی الاشتکی شیرازی» نیز اجازه ای کسب کرده است که مؤلف «الذریعه» تاریخ آنرا ۲۴ ذی قعدة ۸۹۹ هجری نوشته است.

در کتاب «الضوء الامع لاهل قرن التاسع» از بانوئی بنام ام کلثوم اردبیلی: «ام کلثوم بنت البرهان ابراهیم بن احمد بن محمد بن احمد الاردبیلی المکی» سخن بمیان آمده و السخاوی در حالات وی نوشته است که الفارسی او را بانوئی با تدین و خیر گفته است. مرگ ام کلثوم در ماه شوال ۸۱۴ در مکه رخ داده و در «المعلاة» دفن شده است.<sup>۲</sup>

ادیب دانشمند و فاضل جلیل القدری بوده است. در قرن یازدهم هجری می زیسته و از علمای دوران شاه عباس صفوی و جانشینان او بشمار می آمده است. او هنگام تحویل سال ۱۰۹۹ هجری که مطابق با ماه رجب بوده است مقارن صبح بدرود زندگی گفته است.

۱- عبارت عربی فوق را می توان قریب باین مضمون ترجمه کرد:

«مولاسید فاضل و هوشمند و امین و صاحب فضایل، مردی نیک منظر و کوشا برای تکمیل نفس خویش، با اراده آهنین و ذهن روشن و طبع سرشار، جلال ملت و سعادت و فضیلت و فطانت و دین، حسین اردبیلی، که خداوند متعال فضائل او را عالیتر و خودش را بین همقطاران مؤید فرماید این کتاب را که به «شواکل الحورفی شرح هیاکل النور» موسوم است و از مصنفات خود من است، پیش من خواند و این خواندن در حدی بود که بر هوش و ذکاوت او دلالت می کرد. بدینجهت از من اجازه یافت که آنرا روایت کند و این اجازه برای سایر مطالبی هم که من اجازه بیان و روایت آنها را دارم شامل می شود که روایت کند از من و تصنیفات دیگر من در علوم شرعی و عقلی و جمیع آنچه که من در این علوم اجازه دارم. و این اجازه نامه را حقیر و محتاج بلطف الهی ابو عبد الله محمد بن اسعد بن محمد معروف به جلال الدین دوانی در چهاردهم جمادى الاول سال ۸۹۲ نوشت.

۲- الضوء الامع لاهل قرن التاسع. السخاوی. قاهره ۱۳۵۴. جزء ۱۲. صفحه ۱۴۹.

«او یس بن محمد» پدر «ظهیرالدین کبیر» از قضات اردبیل است که پنجاه سال در این شهر مسند قضا داشته است. او علاوه بر قضاوت طبیب و مدرس نیز بوده و در حوزه علمیه اردبیل تدریس می کرده است. طبع شعر هم داشته و صاحب «الذریعه» بدیوان شعر او اشاره کرده است. در کتاب «سخنوران آذر بایخان» بدون آنکه بتاریخ حیات و ممات یا شرح حالش اشاره شود ابیات زیر، که گویا از قصیده‌ای در مدح یکی از امراست، بعنوان نمونه‌ای از اشعار او ذکر گردیده است:

زهی امیر فلک رتبت و ملک اطوار      زمان احاطت و دریا درون و کوه قرار  
اثیر رفعت و کان طینت و زلال اثر      هوا لطافت و آتش نهیب و ارض وقار

بنوشته تاریخ اردبیل و دانشمندان در طریقت و عرفان مقام باباقلی اردبیلی: والائی داشته و از رجال قرن هفتم هجری بشمار می آمده است. رهبر عرفانی او «باباحسن» رئیس المشایخ العظام بود که در سال ۶۱۰ هجری در تبریز در گذشته است. باباحسن از آنجا که بتر بیت هفتاد و دو «بابا» در طریقت و تصوف توفیق یافته بود از اینرو او را «بابای هفتاد و دو بابا» می گفته اند، خود او از مریدان «اخى فرج زنجانی» بوده است که در نیمه اول قرن پنجم هجری می زیسته و بسال ۴۵۷ در گذشته است.

این بانو در عهد شیخ صفی الدین می زیسته و بزبان آذری بانو باغبان: سخن می گفته است. این بزاز در صفوة الصفا نام او را «طالبه» نوشته و آورده است که او به شیخ ارادات می ورزید و سخت علاقمند بود که مورد مهر و عنایت مراد خود باشد ولی مدتی در این آرزو سپری شد و شیخ از او یادی نکرد. روزی کاسه صبرش لبریز گشت و رباعی زیر را خطاب به شیخ انشاء نمود:

دیره کین سر بسودای ته کیچی      دیره کین چش چوخونین اسره ریچی

دیسه سرباستانه اچ‌ته دارم خووه‌نه واجی کوور بختی چوکیچی<sup>۱</sup>  
 آنگاه سبزی وتره از باغ چیده وسیله پسرش خدمت شیخ فرستاد. پسر هدیه مادر را بحضور  
 شیخ آورد و رباعی فوق را نیز از قول وی خدمت او خواند. شیخ گفت بمادرت بگو که تو  
 سبزی وتره بی وزن می فروشی با اینحال من چگونه از تو یاد نمایم.

مؤلف تاریخ اردبیل و دانشمندان از او بعنوان یکی از صوفیان  
 شیخ باکیر اردبیلی: «سلسله قادریه» یاد کرده است که در حلب سکونت  
 داشته و با «شیخ محمد کواکبی» که در قرن یازده هجری  
 می زیسته است مأنوس بوده است. شیخ باکیر حوزه علمی نیز داشته و شاگردان  
 برجسته ای تربیت کرده است که «ابوبکر و لیواتی مصری حلبی» از جمله آنها بوده  
 است.

برهان اردبیلی: او از سخنوران آذربایجان بوده و نیکو شعر می سروده است.

شرح حال و حیاتش در جائی ذکر نشده ولی در کتاب

دانشمندان آذربایجان این رباعی بنام او ضبط گشته است:

بیاد روی تو آهم چو باد گلبیز است بسوی زلف تو دود دلم سحر خیز است  
 پی شکست دل ماست چشم غم‌مات مگر شکست دل ما شکست پرهیز است

از شعرای بلند پایه قرن دهم هجری است که از اردبیل برخاسته

بزمی اردبیلی: و بیشتر عمر خود را سیاحت و تجارت گذرانیده است. مدتی

در هند سکونت گزیده و از آن دیار بقصد ادای وظیفه دینی به

حج رفته است. او سه سال در مکه اقامت کرده و از آنجا از راه دریا بعراق آمده و

۱- این شعر بزبان آذری است و ما در صفحه ۶۰ جلد دوم این کتاب آنرا بنقل از «سلسله النسب صفویه» از خود شیخ  
 صفی الدین آورده ایم اما سخنوران آذربایجان آنرا از قول ابن بزازی بباغیان منسوب داشته است. این رباعی را در  
 آنجا چنین ترجمه کرده ایم:

دیری است که این سر بسودای تو سرگردان است. دیری است که این چشم همچو خون اشک می ریزد. دیری  
 است که سر باستانه تو دارم. خدا نگفته است که کور بختی را چنین سرگردان کنی.

گردش کنان بکاشان رسیده است. چندی در آن ولایت ماندگار گشته و سرانجام بزادگاهش اردبیل مراجعت نموده است. هنوز مدتی در این شهر نمانده بود که سودای سفر به روم به سرش افتاده بتهیه مقدمات این سفر پرداخته است اما این سفر هرگز صورت نگرفته و بزمی قبل از حرکت بوسیله کسان خود بقتل رسیده است. نوشته اند که او مال و مکتب زیادی داشت و کسانش برای تصرف آنها قصد جان وی کرده شبانگاهی بسراغش رفته او را در اطاقش خفه نموده اند.

بزمی از ظرفای عهد خود بوده و بروشنی طبع و لطافت گفتار و سرعت انتقال ذهن شهرت داشته است. در ظرافت حال او گفته اند که همواره حکایات غریبه بر زبان آوردی و با حسن رفتارش همه را مجذوب خود ساختی. ابیات زیر نمونه ای از اشعار اوست:

عالم همه پوست آمد و مغزش دوست      منصور چو مغز دید بگذشت ز پوست  
از هر چه نه اوست در گذشتن نه نکوست      نامردی اگر نگذری از هر چه نه اوست

خوش آن روزیکه پابوست من بیچاره می کردم

تو دامن می کشیدی من گریبان پاره می کردم

قتل بزمی را بسال ۹۸۷ هجری نوشته اند.

از دانشمندان قرن ۶ و ۷ هجری است. در سال ۵۷۰ هجری در

اردبیل بدنیا آمد. در علوم دینی از دانشمندان زمان بود و فتوی

می داد و در اجرای احکام نظارت می نمود. در نظامیه بغداد

بشیر بن حامد

اردبیلی:

از علمای طراز اول بشمار می آمد. تفسیری در چندین جلد تصنیف کرد و در

آخر عمر به مکه معظمه رفت و در آنجا مجاورت اختیار نمود و تا پایان زندگی در آن شهر

ماند. سرانجام در سوم ماه صفر سال ۶۴۶ هجری در آنجا بدرود حیات گفت. مؤلف

دانشمندان آذربایجان نام او را، به نقل از طبقات الشیعه، «بشیر بن حامد بن یوسف بن

سلیمان بن عبدالله الامام نجم الدین ابوالنعمان الهاشمی الجعفری التبریزی» نوشته

است.

بقائی اردبیلی: مؤلف دانشمندان آذر بایجان او را از فضیلت اردبیل نوشته است و بدون اشاره بشرح حال یا تاریخ حیات و مماتش گفته است که اشعار وی بزبان ترکی بوده است.

مرحوم میرزا صادق متخلص به بیضا از شعرای معاصر اردبیل بیضای اردبیلی: او شغل تجارت داشته و به وارد و صادر کردن پوست بره اشتغال می ورزید. طبع شعر قوی و مطالعات زیادی داشته است. اشعارش غالباً بزبان ترکی و در مدایح و مرثیاتی اولیای دین و خاندان امامت شیعیان است. در گفته هایش ذوق عرفانی بچشم می خورد. مجموعه اشعار وی تدوین نگردیده و بگفته یکی از نوادگانش خود بیضا در ایام بیماری مشرف بموتش سروده هایش را که با مرکب نوشته بوده است در ظرف آبی ریخته و شسته است با اینحال جسته گریخته از اشعار او در جنگها و یادداشتهای دیگران باقی مانده است. دو بیت زیر نمونه ای از اشعار ترکی اوست.

قضا کاتب لری دنیا اوین غمخانه یازمشلار

فراغت ایسته سه هر کس اونی دیوانه یازمشلار

خلیله حکم اولوندی تاکه اوغولون گسسه قربانی

بو قمر بانی ازل گوندن شه مردانه یازمشلار<sup>۱</sup>

ما برای بدست آوردن شرح حال و تاریخ دقیق حیاتش از بازماندگان او استعلام کردیم ولی نتیجه نگرفتیم.

«احمد بن عبدالله ابن عوض بن محمد الشهاب ابن الجلال

ابن التاج اردبیلی الشیروانی القاهری» برادر بدر محمود است

تاج اردبیلی:

۱- ترجمه آن بفارسی قریب بدین مضمون است:

«نویسندگان قضا دنیا را غمخانه نوشته اند. کسی را که در آن در آرزوی فراغت باشد دیوانه نوشته اند. به ابراهیم خلیل حکم شد که پسرش را قمر بانی مکن زیرا این قربانی را از روز ازل برای شه مردان نوشته اند.» و مراد از شه مردان حضرت حسین بن علی (ع) است که در کربلا خود و فرزندانش شهادت رسیدند. متأسفیم که بازماندگانش اطلاعاتی در باره آن مرد بماند دادند و شاید خود آنها هم آگاهی بیشتر نداشته اند.

که به ابن عبیدالله شهرت دارد. در ماه صفر ۷۹۱ هجری در قاهره بدنیا آمده مذهب حنفی داشته و بنا بنوشته طبقات السنیه والضوء الامع، دوران تحصیلش کم بوده و بدینجهت در مسائل فقهی عمیقاً وارد نبوده است. کتاب طبقات السنیه فی تراجم حنفیه می نویسد که او تعلّم زبان ترکی کرد و بدان طریق در دستگاه دولتی تقریبی یافت. مردی خوش سیما و نیک صورتی بود و پس از «تفهتی» در حکم از او نیابت نمود. تاج بگفته برادرش «النافع» را از حفظ داشت و در «ایتمشیه» آنرا تدریس می کرد. او در اواخر عمر به بیماری اسهال خونی گرفتار شد و در دهه سوم ماه رمضان سال ۸۴۴ هجری با قولنج از دار دنیا رفت.<sup>۱</sup>

از دانشمندان معروف قرن هشتم هجری است که در فقه تاج الدین اردبیلی: شافعی و ادبیات عرب و علوم عقلی و نقلی معروفیت داشته و از بزرگان عصر خود بشمار می آمده است. از مفتیان و مدرسان جلیل القدر بغداد و قاهره، دو مرکز علمی اسلامی آنعهد بوده و یکی از ائمه علمای زمان خویش، در همه رشته های علمی معاصر، محسوب می شده است. مقام علمی او تا بدان مرتبه رسیده که به «شیخ العلما» شهرت یافته و در رحلتش بزرگان و فضیلا وقت اشعار و مرثیاتی زیادی سروده اند. از اساتید معروف او «علی النظام طوسی»، «برهان الدین عبدالله» و «جمال الدین شیرازی» را نام برده اند.

تاج الدین تألیفات زیادی داشته و کتاب بزرگی در احکام گرد آورده است. او «علوم الحدیث» ابن الصلاح را تلخیص کرده و نیز با استخراج و تفکیک احادیث کتاب «المیزان شمس الدین ذهبی»، آنها را در بابهای جداگانه مرتب نموده بصورت روشنی در آورده است. مجموعه های دیگری نیز در تفسیر و علم حدیث و اصول تدوین کرده و بر کتاب «الحاوی» محمد بن زکریای رازی و نیز بر «شرح کبیر» حواشی مفیدی نوشته است.

او در هفدهم رمضان سال ۷۴۶ هجری در قاهره درگذشته است. در کتب تاریخ او را

۱- طبقات السنیه فی تراجم حنفیه للمولی تقی الدین عبدالقادر المصری الجزء اول. قاهره. ۱۳۹۰ هجری.



بنام «الشیخ الامام علی بن عبدالله بن ابی الحسن بن ابی بکر اردبیلی» نوشته اند.

علامه «سیدمحمد بن ابی سعید الحسینی اردبیلی» معروف تاج السعیدی اردبیلی: به «امیر ابو الفتح» از دانشمندان معروف قرن دهم هجری است. قسمت بزرگی از دوران تحصیلی او در ماوراءالنهر بوده و با کسب علم از محضر مولانا «عصام الدین» در حکمت و علوم عهد بمقام کمال رسیده است.

تاج آثار گوناگون و باارزشی از خود بجای گذاشته و مخصوصاً کتب معروف زمان خویش را حاشیه نوشته است که از جمله آنها حاشیه بر «کبری»، حاشیه بر «آداب بحث مجهول مطلق»، حاشیه بر «تهذیب منطق»، حاشیه بر «کنز العرفان»، حاشیه بر «تهذیب اصول فقه»، حاشیه بر «میزان الادب» و بالاخره حاشیه بر «مطالع» و نیز رساله ای در اصول فقه را نام برده اند. تاج السعیدی در پایان زندگی در اردبیل اقامت گزیده و بسال ۶۷۶ هجری بموت فجاه در زادگاهش بدرود زندگی گفته است.

تزیق صنعتی از صنایع بدیع شعر بحساب می آید. این امر در زمان صفویه پیدا شده و رایج گردیده است و بقراریکه نوشته اند تزیقی اردبیلی پیشوای این سبک بوده است.

تزیقی از اردبیل برخاسته و بعدها به «شماخی»، در آذربایجان کنونی شوروی رفته و در آنجا زندگی می کرده و شغل دلالی داشته است. او شعرهای بی مزه می گفته و نوشته اند که از گفته های وی یک بیت در «تحفه سام میرزا» و ۲۴ بیت در «خلاصه الاشعار تقی کاشانی» نقل شده است.

بعد از تزیقی کسان دیگری نیز در این سبک شعر گفته اند و سام میرزا در نوشته های خود «سیمای مشهدی» را از آن جمله ذکر کرده است. گفته اند که سیمای در هر ساعت بالغ بر یک هزار بیت با این سبک شعر می سروده است ولی این گفته اغراق آمیز بنظر آمده است زیرا مشکل است که آدمی بتواند در هر ۳/۵ ثانیه بلادرنگ یک بیت، ولو بی معنی، شعر بگوید. خود تزیقی که بوجود آورنده این سبک شناخته شده است گویا در هر ساعت بیش از یکصد بیت نمی توانسته است بسراید. دو بیت زیر نمونه ای از

سروده‌های وی می‌باشد:

دل صد پاره مرا از غم گل پیره‌نی است  
 خنده تلخ من از گریه شیرین دهنی است.  
 روم در پشته کوهی چواشتر خار می بینم  
 زشادی بشکفم چون گل که در گلزار می بینم

یکی از شعرای این سبک «طرزی» نام داشته و این یک بیت نمونه‌ای از شعرهای وی ضبط شده است.

بطرز طرز طرز طرز طرز زیدن نه تزریق است که طرز زیدن بطرز طرز طرز طرز محض تزریق است

مؤلف کتاب «سخنوران آذربایجان» آن‌عه از سلاطین و ثانی صفوی: شاهزادگان و بزرگان صفوی را، که ذوق ادبی داشته و اشعاری سروده‌اند، در عداد ادبای اردبیل نوشته است<sup>۱</sup> و

شاه عباس دوم از جمله آنها می‌باشد. او پسر شاه صفی است و شهرت ادبیش «ثانی» بوده است.<sup>۲</sup> بسال ۱۰۴۲ هجری در قزوین تولد یافته و بعد از سی و شش بهار در خسروآباد مغان در گذشته و در جوار حضرت معصومه (ع) در قم دفن شده است. او در زمان سلطنتش بعمران و آبادی توجه خاصی داشته و در بقعه شیخ صفی الدین هم بناهایی کرده است<sup>۳</sup> که تالار بزرگ چینی خانه از جمله آنهاست.

ثانی علاوه بر طبع شعر در امر حساب و محاسبات نیز ورود کامل داشته و در حاشیه احکام و ارقامی که برای ملاحظه یا تصویب وی داده می‌شده نظریات و ایرادات دقیقی می‌نوشته است. ابیات زیر را نمونه‌ای از اشعار او ذکر کرده‌اند:

بیاد قامتت در پای سروی گریه سر کردم

چومرگان برگ برگش را بخون دیده تر کردم

۱- ما از آوردن همه سخنوران خاندان صفوی خودداری کرده و در این گفتار یکی دو تا از آنها اکفتا نموده‌ایم.

۲- شاید بدین اعتبار که شاه عباس دوم بوده است.

۳- جلد دوم این کتاب صفحه ۲۴۸.

از هجر توام دو دیده خون می گردد  
 احوال توام بی توزبون می گردد  
 ای دوست اگر ترا به بیند ثانی  
 برگرد سرت ببین که چون می گردد

مؤلف کتاب دانشمندان آذربایجان «مولانا قاضی جمال الدین اردبیلی: جمال الدین اردبیلی» را از معاصرین شیخ صفی الدین نوشته ولی از زندگانی و شرح حال و فضایل علمی و اخلاقی او مطلبی عنوان نکرده است. همچنین از شخصیت دیگری بنام «ملک القضاة محمد بن عبدالغنی معروف به جمال الدین اردبیلی» یاد کرده است که از فضیلتی قرن هفتم هجری و از مشاهیر نحویین و ادبا بوده است و این همان دانشمند معروفی است که بر کتاب «الکشاف عن الحقایق التنزیل» زمخشری و نیز بر «انموزج» وی شرح و حاشیه نوشته و نوشته های وی در حوزه های علمی امروز نیز با ارزندگی خاصی مورد استفاده می باشد. مخصوصاً شرح انموزج او یکی از کتب متداول در مدارس علوم دینی است و این کتاب چندین بار در ایران بچاپ رسیده است.

ملک القضاة سه سال قبل از ولادت شیخ صفی الدین، یعنی در سال ۶۴۷ هجری بدرود زندگی گفته است.

جمال الدین یوسف بن ابراهیم اردبیلی: «جمال الدین یوسف بن امام عزالدین ابراهیم اردبیلی» هم از دانشمندان این ولایت است که در مذهب شافعی از فضیلتی والا مقام بشمار می آید. او در قرن هشتم هجری زندگی می نمود و کتاب معروفی بنام «الانوار لاعمال الابرار» در فقه شافعی تصنیف کرده که مورد علاقه علمای بعد از وی بوده است. دانشمندان بزرگ بر این کتاب تعلیقات زیادی نوشته اند و نوشته جلال الدین دوانی، که از فضیلتی معروف اسلامی است معروفتر از تعلیقات دیگر می باشد. جمال الدین در سال ۷۹۹ هجری دعوت حق را لبیک گفته و

کتاب الانوار او در سنوات اخیر و منجمله سالهای ۱۳۱۰ و ۱۳۲۸ بچاپ رسیده است.<sup>۱</sup>

از سخنوران قرن دوازدهم هجری است. مردی ادیب و شاعر جنونی اردبیلی: بوده و در غزل و ترجیع بند و قصیده و نثر باغیات و مثنائاتی قابل تحسینی داشته است. در ۱۱۰۷ از گفته‌های خود دیوانی تنظیم نموده که بنا بنوشته «الذریعه» حاوی ۳۲۵۴ بیت شعر می باشد و مؤلف الذریعه آن دیوان را، منضم بیک جنگ نامه ترکی در کتابخانه «سلطان القرائی» در تبریز دیده است.<sup>۲</sup> جنونی این دیوان را با این بیت:

چه از خلوت بصحرا جلوه گر شد حسن بی پروا  
بسر هر ذره را سودای شور و عشق شد پیدا  
آغاز کرده و با این بیت پایان رسانیده است:

جنونی محوروی دلستان خود چه می داند  
که مجنون است می آید برش یا می رود لیلیا  
حاجی اردبیلی: دانشمندی با ذوق و شاعری منقح و خوش طبیعت و عالی فکر و با متانت بوده ولی از شرح حال و تاریخ حیاتش اشارتی نرفته است. این بیت بدو منسوب است:

دارد آندم سرما ترک پری پیکر ما  
که بفتراک خود آویخته باشد سرما<sup>۳</sup>

مرحوم حاج میرزا محسن فرزند آخوند ملاحسنعلی معروف به حالی اردبیلی: «عماد الفقرا» و متخلص به «حالی» از فضلا و دانشمندان معاصر اردبیل است. وی حوالی سال ۱۲۸۵ هجری در اردبیل متولد شد و نزدیک به هشتاد و هشت سال عمر کرد. در اواخر حیات در کربلا مجاور گردید و بسال ۱۳۳۳ خورشیدی در آن شهر وفات یافت. خط خوبی داشت و بدین سبب به «خوشنویس» مشهور گشت. از اقطاب سلسله ذهبیه بشمار می آمد و در شایسته ترین مراحل زهد و تقوی بسر می برد. غالباً نیز قائم اللیل و صائم النهار بود.

۱- فهرست کتابهای اهدائی مرحوم سید محمد مشکوة بکتابخانه دانشگاه تهران. جلد سوم. ۱۳۳۵.

۲- الذریعه. بخش ۱. جزء ۹. ص ۲۰۶

۳- این بیت در کتاب دانشمندان آذربایجان بنام حاجی اردبیلی ضبط شده ولی در کتاب تاریخ اردبیل و دانشمندان سراینده آن بنام جامی اردبیلی معرفی گردیده است.

حالی در ادبیات فارسی و عرب اطلاعات وسیع داشت و در فقه و حکمت و عرفان از اساتید بزرگ بشمار می آمد. در اوایل عمر مکتبی در اردبیل دایر کرد و بتربیت علمی و ادبی جوانان پرداخت ولی بعدها حوزه درسش بمدارج عالی علمی و دروس عقلی و نقلی اختصاص یافت. تألیفات متعددی داشت که برخی از آنها با خط خود وی باقی است و کلاً در خانقاه احمدیه شیراز، که خانقاه مرکزی سلسله ذهبیه است، نگهداری می شود. از آن جمله: «بصائر الدرجات»، «ترجمه انوار الولاية»، «ترجمه عشقیه»، «ترجمه فصل الخطاب»، «تمییز المشرب»، «سخنان کوتاه حضرت علی ع»، «حاشیه بر گلشن راز»، «آیات الرجعه»، «شرح صیغ العقود»، «رساله ای در تصوف»، «دیوان حالی مشتمل بر سروده های خود او» و «پایانچه» «دیباچه منظومی بر سبع المثانی نجیب الدین رضا» می باشد. و چند بیت از آن دیباچه چنین است:

بعد بسم الله حمد آغاز شد	در گه لطفش بما چون باز شد
آن مؤید برفقیران خدا	فیض بخش و نامور از اولیاء
اصلش از تبریز جای سه نجیب	خاک شمس الحق آن دلرا طیب
سالکی روزی ز تبریز ارمغان	نسخه ای آورد از سبع المثان
محسن حالی که شد نامش عماد	در طریق از پیرو سلطان رشاد
پنج نسخه کرد از رویش قلم	از برای سالکان خوش شیم.

از فقهای بزرگ نیمه اول قرن چهاردهم هجری است. از قریه شیخ حبیب ایردیموسی: ایردیموسی، در جوار قریه سرعین برخاسته و بر اثر تلاش و پشتکار، از بزرگان فضلاء حوزه علمیه نجف گشته است. در حوزه درسی آخوند خراسانی از برگزیده ترین دانشجویان بشمار می آمده و مراتب فضل و کمالات وی مورد مدح و ستایش معاصرینش بوده است. خود رساله عملیه داشته و مقلدین زیادی در عراق پیدا کرده است. تا آخر عمرش در نجف مانده و هم در آنجا درگذشته است. تاریخ ولادت و وفاتش بر نگارنده معلوم نگشت ولی دوره شهرت و معروفیتش در ثلث دوم قرن چهاردهم هجری بوده است. بزعم برخی از علما کتاب معروف «حاشیه بر مکاسب شیخ انصاری» که منتسب به

مرحوم آسید کاظم طباطبائی است تألیف شادروان آشیخ حبیب می باشد و او این کتاب را با مرحوم طباطبائی تألیف کرده است ولی بعداً کتاب بنام خود طباطبائی معروف گشته است.

از این دانشمند شرح حال و تاریخ حیات در مراجعی که حجابی اردبیلی: نگارنده در اختیار داشت دیده نشد جز آنکه یک دو بیت از اشعار او نمونه آورده نوشته اند که طبیعت شیرین و بامزه ای داشت و اشعارش نیز وزین و شیرین بود. آن دو بیت چنان است:

همصحبت غیرای بت خود کام نگردی      ای آهوی وحشی بکسی رام نگردی  
با مردم بدیارشدی نیک ببندیش      کز یاری این طایفه بد نام نگردی

مؤلف الذریعه او را «شرف الدین حسن اردبیلی» و از حسن اردبیلی: دانشمندان دوران صفویه معرفی کرده آورده است که «عرب خان آغریواز اوغلی»، بیگلر بیگی ولایت شیروان در عهد او مجموعه ای از نظم و نثر ترتیب داد که بنام وی به «مجموعه عرب خان» معروف است و اردبیلی مقدمه ای بر آن نوشت که از آن بنام «مقدمه مجموعه عرب خان» یاد می شود. نسخه ای از این مجموعه که در سال ۱۰۵۳ نوشته شده بشماره ۴۴۸۵ در کتابخانه رضویه خراسان نگهداری می گردد.<sup>۱</sup>

در اواخر قرن دهم و اوایل قرن یازدهم هجری می زیسته و معاصر شیخ بهائی بوده است. او را فقیه و فاضل و صالح نوشته و آورده اند که قسمتی از عمر خود را در استرآباد یعنی گرگان

حسین بن موسی  
الاردبیلی:

گذرانیده است.

او آثار متعددی از خود بیادگار گذاشته و از جمله بر رساله «صومیة شیخ بهائی» شرحی نوشته و بر «تهذیب الاصول عمیدی» حاشیه ای نگاشته است. در یکی از صفحات شرح صومیه می نویسد که چون بدینجا رسیدم شنیدم که شیخ بهائی در اصفهان

برحمت حق واصل گشته و جنازه اش را به مشهد انتقال داده اند.

در سال ۱۲۹۷ قمری در قریه «گاژر» از قراء دامنه سبلان سیدحسین اردبیلی: دنیا آمد. تحصیلات اولیه خود را در اردبیل گذرانید و در محضر اساتید بزرگ منجمله آخوند «میرزا محمدعلی میرآخوراوغلی» کسب دانش نمود. آنگاه از طریق قفقاز عازم مشهد مقدس شد و هنگام اقامت کوتاه خود در قفقاز با دنیای خارج آشنائی یافته از افکار آزادیخواهان آنحوزه بهره گرفت.

او در مشهد از طلاب ساعی و باهوش گشت و در اندک زمانی بمراحل عالی ادب و معارف اسلامی دست یافت و در ضمن با توجه بوضع سیاسی روز در نشر افکار آزادیخواهی کوشش نمود. ابتدا با نشر شبنامه در این راه قدم برداشت و مدتی بعد روزنامه خراسان را پی ریزی کرده از ۱۳۲۷ قمری بانتشار آن اقدام نمود. این روزنامه جوانان مستعد و پرشور خراسان مثل شادروان محمدتقی ملک الشعراى بهار را بدور خود جمع کرد و وسیله ای برای رشد و نمایاندن استعدادهاى درونى آنها گشت.

خراسانیها در دوره دوم مجلس شورایملی سیدحسین را بنمایندگی خود در آن مجلس انتخاب کردند. اقامت او در تهران و حشر و نشرش با رجال و آزادیخواهان ویرادرردیف مهره های مهم سیاسی کشور قرار داد و اردبیلی با قبول مدیریت روزنامه ایران از طریق این روزنامه نیز در پیشبرد اهداف آزادی خواهان موفقیت های بیشتری کسب نمود. مرگ وی در بیستم رمضان سال ۱۳۳۶ اتفاق افتاد.

اردبیلی در شعر و ادب فارسی استعداد قابل تحسینی داشت و اشعار خوبی می سرود. مخلص زیر استقبالی است که از اشعار سعدی کرده است:

مال و جانی که نشد مصرف راه معبود

چه ثمر باشد از این جان و از آن مال چه سود

چو کن زانکه کسی تخم نکشته ندرود

شرف مرد بچود است و کرامت بسجود

هر که این هر دو ندارد عدمش به ز وجود

ای بسا هست کسانی که بملبوس قماش  
 بهمه نعمت و ناز و بهمه حسن معاش  
 غرّه باشند بدنیا و بدیهی است فناش  
 ای که در نعمت و نازی بجهان غرّه مشو  
 که محال است در این مرحله امکان خلود  
 عاقل آنست نگیرد زغم دهر ملال  
 دوسه روز است جهان عاقبتش عین زوال  
 شکوه از چرخ مکن وز آلم دهر منال  
 ای که در شدت فقری و پریشانی حال  
 صبر کن کاین دوسه روزی بسر آید معدود  
 زن با کسیر قناعت تو بتارک افسر  
 پیشه کن صبر که دارد ثمری نیک ببر  
 پیش هر ناکس و دون آبروی خویش مبر  
 دست حاجت چو بری پیش خداوندی بر  
 که کریم است و رحیم است و غفور است و ودود  
 ساز بانان جوین و بلباس دلجان  
 حاجت خود مکن اظهار بنزد خلقان  
 هست روزی ده تورزق ده جمله کسان  
 کرمش نامتناهی نعمش بی پایان  
 هیچ خواهنده از این در نرود بی مقصود.

سید حسین برادری داشت که بنام «آقا سید حسن گازرلی» مشهور بود<sup>۱</sup>. او نیز از هوش و فراست زیادی بهره مند بود و با اطلاعات وسیعی که در فقه اسلامی داشت مردم را در امور قضائی معاونت می نمود و گاهی وکالت آنها را در محاکم دادگستری می پذیرفت.

۱- بمناسبت آنکه زادگاهش قریه گازر بوده بدین عنوان شناخته می شد.



«ابوالقاسم حفص بن عمر حافظ الاردبیلی» در اواخر قرن سوم هجری و اوایل قرن چهارم می زیسته و محدث آذربایجان بوده است. تصانیفی داشته و از ثقات حدیث بشمار می آمده است تا آنجا که محدثین دیگر از او نقل می کرده اند. درگذشت ویرا در سال ۳۳۹ هجری نوشته اند.

از شعرای اردبیل بوده و بنا بنوشته الذریعه در قرن ۱۳ هجری حکیم الهی اردبیلی: قمری می زیسته است. او بترکی شعر می سروده و در سال ۱۲۹۶ هجری درگذشته است.<sup>۱</sup>

«عبدالمناف بن صفر علی حکیم الهی» از دانشمندان معاصر اردبیل است. گرچه او خود را با عنوان «ملا» معرفی می کند ولی در کسوت ملائی، که در عصر ما عبا و عمامه مظهر آن است، نبوده و مثل تجار و اعیان شهر لباس می پوشیده است. در علوم قدیمه، بویژه حکمت اطلاعات وسیعی داشته و در مباحث مختلف تصنیفهایی از خود بجای گذاشته است که برخی از آنها مثل «مقامات ابن صفار حکیم الهی اردبیلی» و «کشف المعارف» بچاپ رسیده است.

مقامات ابن صفار بطرز مثنوی است و در سال ۱۳۲۳ هجری قمری در چاپخانه احمدی اردبیل بچاپ رسیده ولی کتاب «کشف المعارف» در ماه صفر ۱۳۲۴ هجری قمری چاپ شده است. کتاب اخیر الذکر مشتمل بر یک مقدمه و ده فصل و یک قاعده است که بطریق استدلال فلسفی انشاء گشته و در باب اثبات واجب و عینیت صفات و ذات او... و رسالت حضرت محمد (ص)... تألیف گردیده است.

ملا عبدالمناف بشغل تجارت اشتغال داشته و بدینمناسبت سفرهای زیادی می کرد و در این سفرها از تجدد علمی و تمدن نوین توشه برمی گرفت ولی از وصیتنامه اش که بعنوان فرزندش نوشته است، چنین برمی آید که از مردم زمانه سخت

دل‌تنگ بوده و با یک روح نامطمئن نسبت به همه تحصیل سود و نفع مادی را، که بلا تردید معلول شغلش بوده است، توصیه کرده است. ما عین آن وصیتنامه را که در ماههای آخر عمر، یعنی ذی‌قعدة سال ۱۳۴۵ هجری قمری نوشته است از آخرین صفحه کتاب «کشف‌المعارف» نقل می‌نمائیم:

«نورچشمی غلامرضا! وصیت می‌کنم که شراکت کردن و نزد کسی امانت فرستادن با ما میمنت ندارد. و بوعده مال خریدن در تجارت عیب نیست ولی نسیه فروختن با ما سازگار نیست. و حفظ شرف و حیا کردن از این مخلوق مضّر است بدنیاً و باید همه را بی‌دین و دزد بدانید اگر چه مجتهد باشد، تا وقتی که درستی آنها معلوم شود. و در تجارت رحم و انصاف خلاف قاعده است باید همیشه مال را ارزان بخرید و گران بفروشید. و زیاد از منفعت خرج کردن حماقت است. و با احمق و مردم بی‌اعتبار و بی‌احترام رفاقت کردن باعث بی‌احترامی و بی‌اعتباری است. و در مقام تنگدستی دل‌تنگ نباشید و خود را گم نکنید. سعی و تدبیر را از دست ندهید. و از دوست عاقل صاحب شغل و کسب تجارت مشورت بکنید: و با آدم بیکار مصاحبت ننمائید. و بغیر از کسب و خیال خرید و فروش خیال دیگر نکنید. و سر داد و ستد خود را فاش نکنید. و اظهار فقر نکنید. توکل بر خدا نموده کار بکنید. و کاری که دوست دارید او را کوچک نپندارید و اهمالی نکنید. و هر کار کوچک قابلیت دارد که بزرگ شود. و بهیچکس بدی نکنید که با تو دشمن شود. و بهیچکس خوبی نکن که نحوست دارد و در عوض بدی کند.

بربدان نیکی به نیکان بد مکن خویش را مشغول دیو و دد مکن

والسلام. ملا عبدالمناف ابن صفر علی حکیم الهی اردبیلی — تاریخ تحریر فی ۱۴ شهر ذی‌قعدة الحرام ۱۳۴۵».

حکیم الهی طبع شعر هم داشته و ابیات زیر نمونه‌ای از سروده‌های وی می‌باشد:

ای طایر خجسته همایون پیکرم	بسیار غم مخور که کمی مانده بگذرم
من نامدم که غصه دنیا و غم خورم	از بهر آب و دانه بلاها کشد سرم
باید شکست این قفس عار و ننگ را	تا در نشست بشاخه سرو صنوبرم

ای خضر راه عشق خدا را بگوبمن      تا از کدام راه روم کوی دلبرم  
 هر چند غرق بحر گناهم زشش جهت      دارم امید عفوز خلاق اکبرم  
 شاید شفاعتم بکند حضرت رسول      دارم امید لطف زمولای قنبرم

او نیز از دانشمندان آذربایجان بشمار می آمد. به سیر و سفر  
 حلمی اردبیلی: علاقه زیادی داشت. پس از مسافرت‌های زیادی سرانجام در  
 اصفهان توطن نمود. در شعر استعداد کافی داشت و اشعارش  
 مورد توجه و پسند اهل ادب بود.

ابیات زیر که بنام او ضبط شده توانائی او را در اینباب نشان می دهد:  
 نخواهم سایه افتد بر زمین از نخل بالایش      که پندارم زپا افتاده ای افتاده در پایش  
 ز کجاست بخت آنم که تو چون فرشته ناگه      زدم چنان در آئی که مرا خبر نباشد  
 از شرح حال و تاریخ حیات و مماتش در کتابهای موجود بیش از این مطلبی عنوان  
 نشده است.

از فضلالی قرن دهم هجری است. نوشته اند که مردی بغایت  
 حمدالله اردبیلی: متبحر و متفرد بوده در علو فضیلت و ادراک و جامعیت بین  
 اقران و امثال مقام والائی داشته است. مدتی در شیراز  
 می زیسته و «تقی الدین» در تذکره «عرفات العاشقین» گفته است که قبل از سال  
 ۱۰۰۰ هجری او را در آن شهر ملاقات کرده است.

حمدالله اشعار خوبی میسروده و رباعی زیر نمونه ای از سروده های وی می باشد:  
 آنروز که روی دل بسویم کردی      دیدار حریص وصل رویم کردی  
 اکنون زدوچشم خویش می پالایم      خونها که ز هجر در گلویم کردی  
 مؤلف دانشمندان آذربایجان بنقل از «نجوم آسماء» آورده  
 حمزه اردبیلی: است که «مولانا حمزه» از حکمای معروف اردبیل بود و از  
 شاگردان محقق اردبیلی بشمار می آمد. در ۱۰۹۹ بمرض  
 طاعون درگذشت و فرائد و تعلیقاتی از او بیادگار ماند.  
 در این نوشته سهو و خطائی بنظر می رسد و آن اینکه خود محقق در سال ۹۹۳ فوت

شده و در صورتیکه مولانا حمزه در سال ۱۰۹۹ در گذشته باشد نمی تواند شاگرد بیواسطه او باشد مگر آنکه تصور شود که حمزه عمر زیادی کرده و ۱۰۶ سال بعد از درگذشت استادش زنده بوده است.

از دانشمندان قرن یازدهم هجری است. در سال ۱۰۷۱ قمری خداوردی اردبیلی: در سفریکه باصفهان کرده در مدرسه جده شرح اشارت را با خط خود استنساخ نموده است. بیش از این از شرح حالش مطلبی عنوان نگردیده است.

تخلص شعری شاه اسماعیل اول است. او در عین حال که اهل جنگ و مبارزه بود در شعر و شاعری نیز استعداد قابل توجهی داشت و از شعرای قرن دهم هجری بشمار می آمد. او در ۲۵ ماه رجب ۸۹۲ هجری قمری از «عالمشاه» دختر «اوزون حسن آق قویونلو» در اردبیل بدنيا آمد و سالهای اول عمر را، پس از شهادت پدرش در شیروان، باسارت در قلعه استخر فارس گذرانید و پس از آنکه آزاد گشت در قسمت دیگری از دوران طفولیت خویش مجبور باقامت در لاهیجان گردید.

در سال ۹۰۵ هجری هنگامیکه سیزده سال داشت باردبیل آمد و از آنجا با هفت هزار نفر از مریدان بقصد خونخواهی پدرش به شیروان حمله نمود و «فرخ یسار» را در محلی بنام «جانی» شکست داد و بسوی نخجوان پیش رانته و «الوند میرزا» را مغلوب ساخته عازم تبریز گردید.

او بسال ۹۰۶ هجری اعلام سلطنت کرد و بنام شاه اسماعیل بر تخت نشست و تا سال ۹۳۰ که بدرود زندگی گفت دائماً در حال جنگ و اردو کشی گذرانید. با اینحال هرگاه که فرصتی یافت اشعاری سرود و دیوانی که معروف به «دیوان خطائی» است از خود بجای گذاشت.<sup>۱</sup>

این دیوان مشتمل بر سه قسمت است. یکی دیباچه مستقل دیگری «نصیحت نامه» و سوم «دهنامه»، که مجموعه غزلیات اوست و تعداد ابیاتش کلاً در حدود ۳۸۱۵ بیت می باشد. مؤلف الذریعه می نویسد نسخه خطی این دیوان که «یاری شیرازی» از

۱- شاعر دیگری که نزدیک بزمان شاه اسماعیل زندگی می کرده نیز خطائی تخلص نموده است و دیوان یوسف و زلیخا، که بزبان ترکی و بنام سلطان یعقوب جانشین اوزون حسن آق قویونلو سروده شده است، از اوست.

شاگردان «سلطانمحمد خندان» خطاط معروف قرن دهم هجری، در سال ۹۵۳ نوشته بصورت مذهب و مجدول در کتابخانه «سلطان القرائی» در تبریز موجود است.<sup>۱</sup>

مصتفات دیگری بنام «مناقب الاسرار» و «بهجت الاحرار» نیز بدو منسوب است. خطائی بزبانهای فارسی و ترکی شعری گفت. ابیات زیر نمونه‌ای از سروده‌های فارسی اوست.<sup>۲</sup>

دل کشته آن موی که بر روی تو افتد      جان کشته آن چین که برابروی تو افتد  
بی خوابم از آن خواب که در چشم تو بینم      بیتابم از آن تاب که در زلف تو افتد  
در غیبت من گفت رقیب آنچه توانست      روشن شود آنروز که بازو بتو افتد  
نام او جزو شعرای قرن سیزدهم ثبت شده و مؤلف دانشمندان  
آذربایجان اشاره کرده است که اشعار او بزبان ترکی بوده  
است بدون آنکه از شرح حال وی مطلبی عنوان کند.

به «شاه کاظم» معروف بوده و در قرن یازدهم می زیسته است.  
او در اواخر عمر در هند ماندگار شده و مثل دراویش زندگی  
می برده است. از تاریخ وفات و شرح حیاتش چیزی بدست

نیامده ولی ابیاتی از سروده‌های او باقی مانده است. از جمله:

آنم که در سرم هوس تخت و تاج نیست      محتاجم و بهیچ گسَم احتیاج نیست  
گفتی رفتی، باستان تو که نه      مستم خواندی، بنگسان تو که نه  
گفتی دل و جان بجای دیگر دادی      ای جان و دلم قسم بجان تو که نه  
«میر یوسف» نام داشته و راغب تخلص می نموده است. از  
راغب اردبیلی:

تاریخ حیات و شرح حالاتش مطلبی در مآخذ بچشم  
نمی خورد جز آنکه مؤلف «آتشکده آذر» او را سید عاشق پیشه  
دانسته و آورده است که «گویند در حین وفات معشوق را بر بالین خود یافته و این ابیات  
را سروده است:

۱- الذریعه، بخش ۱ از جزء ۹، ص ۲۹۸. لازم بیادآوری است که نسخه خطی بسیار زیبایی از دیوان خطائی در کتابخانه سلطنتی ایران، موجود است. این نسخه در سال ۱۰۸۸ هجری بخط ابوتراب نورالدین محمد اصفهانی، با خط نستعلیق نوشته شده است. کتاب مزبور با این بیت پایان یافته است:

«خطائی چوخ خطالیدور خطالی      خطائیدن دریغ ایتمه عطائی»

۲- نمونه اشعار ترکی وی در صفحه ۶۵ جلد دوم این کتاب ذکر شده است.

«ای دل قرار گیر نه وقت طپیدن است  
 می در قدح کنید حریفان و گل بجیب  
 ای دیده خون مبار که هنگام دیدن است  
 رسم عزای ما نه گریبان دریدن است  
 از او نیز، که از سخنوران قرن دوازدهم هجری نوشته اند، شرح  
 سالم اردبیلی: حالی در دست نیست. این بیت در جنگی که بسال ۱۱۲۵  
 هجری نوشته شده است بنام او ثبت گردیده است:

آئینه در کفت دل فولاد اگر نداشت  
 پیش رخت چگونه سپر کرد سینه را  
 «سام میرزا» فرزند شاه اسماعیل اول روز سه شنبه ۲۱ شعبان  
 سامی اردبیلی: ۹۲۳ متولد شد. در ایام جوانی علیه سلطنت برادرش شاه  
 طهماسب اول، عصیان کرد و به هندوستان رفت. بعدها از این  
 کار پشیمان شد نامه ای برادر نوشت و مورد عفو قرار گرفت. در سال ۹۶۹ باز عصیان  
 کرد و دستگیر گردیده در قلعه قهقهه زندانی گشت و با خانواده اش در آنجا زندگی  
 می نمود. در سال ۹۷۴ روزی در آن قلعه با دو تن از فرزندان القاص میرزا نشسته مشغول  
 صحبت بود ناگاه زلزله شدیدی اتفاق افتاد و سقف ریخت و همه آنها در آنجا کشته  
 شدند.

سام میرزا مرد ادیبی بود و شعر نیز می سرود. او در سال ۹۶۷ دیوانی بعنوان «تحفه  
 سامی» جمع کرده است و نوشته اند که حاوی احوال ۶۶۶۴ نفر از شعرای معاصر وی  
 می باشد. ابیات زیر از سروده های خود اوست:

ای همچو پری از من دیوانه رمیده  
 نی با تو سخن گفته و نی از تو شنیده  
 ای وای بر آن عاشق محروم که هرگز  
 صد بار ترا دیده و گویا که ندیده  
 آزرده شد از چشم من امشب کف پایت  
 دردا که کف پای ترا چشم رسیده  
 مرغ دل سامی بهوای سر کویت  
 در دام بلا مانده و یکدانه نچیده  
 عبدی شیرازی در خصوص مرگ وی گفته است:

بتاریخ جهان زد قهقهه کبک خرامنده  
 که نبود دائماً جام بقا اندر کف ساقی  
 چو گفتم چیست حال سام و سال تاریخش  
 بگفتادر جوابم «دولت طهماسب شد باقی»

«شیخ ستار بن عبدالوهاب» از متأخرین فضلاهی حوزه علمیه  
 شیخ ستار اردبیلی: نجف بشمار می آمده، از «میرزا حبیب الله رشتی» کسب علم

کرده و ملازم درس او بوده است. او تقریرات استادش را درشش مجلد جمع آوری کرده و در اینباب زحمت زیادی متحمل گشته است.

شیخ ستار در سال ۱۳۱۲ هجری در نجف درگذشته و بخاطر موقعیت علمی و شخصیت ارزنده اش در ایوان طلای حضرت علی (ع) دفن گشته است.

مؤلف «تاریخ اردبیل و دانشمندان» از شیخ ستاربن محمد صالح اردبیلی نام برده و او را از دانشمندان قرن سیزده هجری نوشته است که در ریاضیات اطلاعات و خبرویت داشته

است. او در سال ۱۲۰۷ هجری مجموعه‌ای مشتمل بر «صحیفه الاسطرلاب»، «حاتمیه»، «تشریح الافلاک» و «بیست باب» نوشته ویا آنها را حاشیه کرده است.

شیخ ستاربن محسن  
اردبیلی:

مؤلف مذکور در فوق از شیخ ستاربن محسن اردبیلی نیز یاد کرده است که در سال ۱۳۳۶ هجری بدرود زندگی گفته است. او از علمای معاصر اردبیل است و در این شهر علاوه بر

حوزه درس حاکمیت شرع و مرجعیت دینی داشته از جهت وثاقت مورد قبول عامه بوده است. شیخ ستار تحصیلات خود را در نجف پایان رسانیده و از شاگردان مبرز «شیخ محمدحسن ممقانی» و «آخوند ملاکاظم خراسانی» بشمار می آمده است.<sup>۱</sup>

شیخ سراج  
حمزه اردبیلی:

از علمای قرن هشتم هجری بوده و از فقهای بزرگ در مذهب شافعی بشمار می آمده است. در مآخذی که در تدوین این گفتار از آنها استفاده کرده ایم نام و شرح حالی از او دیده

نشد جز در کتاب دانشمندان آذربایجان که ویرا از شاگردان تاج الدین اردبیلی گفته و آورده است که شیخ سراج فقه را نزد آن دانشمند فرا گرفته است.

سعدی اردبیلی:

طیب بوده و در قرن نهم هجری به حذاقت در طبابت شهرت داشته است. کاتبی نیشابوری در حق وی گفته است:

سعدی اردبیلی آنکه بطب در جهان مثل او بشر نبود  
 هر که را شربت‌تی دهد بمرض حاجت شربت دگر نبود  
 دانشمند باذوقی بوده و وزارت پسر «صدرالدین خان  
 سلامی اردبیلی: معصوم بیگ» را داشته است. اشعار نیکومی سروده و این بیت  
 نمونه‌ای از سروده‌های اوست:

هجران بدان رسید که هر چند میدهم دل را بوصل مژده تسلی نمی شود  
 سلامی رفیقی داشت که با وجود آنکه از شعر و شاعری اطلاع و بهره کافی نداشت با  
 اینحال گاهی کلمات چندی را با هم بصورت شعر تلفیق نموده و کلامی تخلص  
 می کرده است. یکی از معاصرین در حق آنها گفته است.

دو چیزند بدتر ز تیر حرامی سلام کلامی کلام سلامی  
 نامش جزو دانشمندان آمده و بنوشته دانشمندان آذر بایجان،  
 سمطوری اردبیلی مؤلف «حدیقه الشعرا» نیز از او بدین عنوان ذکر کرده است. با  
 اینحال تاریخ حیات و شرح زندگانی او روشن نیست.  
 نوشته‌اند از سمطوری دیوانی باقی مانده است که بنام او به «دیوان سمطوری اردبیلی»  
 معروف می باشد.

مؤلف تاریخ اردبیل و دانشمندان می نویسد که «شرف الدین  
 شرف الدین اردبیلی: ابی شرف الدین ابوعبدالله اردبیلی» از علمای کثیرالزهد و  
 ریاضت کش و با صفا بود. در قرن هفتم هجری می زیست و  
 در «سمیساطیه» مصر متوطن گشت.

او از شاگردان «برهان الدین موصلی» بود و از فضل و دانش بهره کافی داشت و  
 جمع زیادی نیز از محضر او استفاده می کردند. وفاتش در چهارم ماه محرم ۶۷۵ هجری  
 اتفاق افتاد و در کنار مرقد استادش که مجاور قبر «صهیب رومی» بود، مدفون گردید.

۱- یکی از دوستان شوخ طبع مصراع آخر را بطرز دیگری تفسیر می نمود و بشوخی حذاقت را از سعدی سلب  
 می کرد.



از شعرای و عرفای والا مقام آذربایجان است. بعضی از شمس عطار اردبیلی: نویسندگان مقامش را از شمس تبریزی برتر و سیرتش را عالتر دانسته اند خود او در بیتی گفته است:

شمس از اردبیل کرده طلوع شمس تبریز تحت طلعت اوست  
دیوان منظومی داشته و در ادب و شعر از اساتید مسلم بوده است. دیوان او بترتیبی که ما در صفحه ۳۶۳ جلد دوم این کتاب نقل کرده ایم بدست بازماندگانش از بین رفته و اگر نسخ دیگری از آن در اختیار دیگران نباشد باید متأسف بود که آن دیوان برای همیشه از دست رفته است. در بعضی از کتابها بتناسب مطالب، ابیاتی از اشعار شمس بچشم می خورد و مخمس زیرین نمونه ای از آنهاست که او در مدح مولی امیرالمؤمنین علی علیه السلام سروده است:

زازل جمال تو زد رقم، ز تجلیات علی علی  
بفزود حسن تو دمبدم، بملتمعات علی علی  
نگهت چورفت بسوی عدم، کند التفات علی علی  
سپه وجود کشید علم، سوی ممکنات علی علی  
توئی جلوه گاه شه قدم، بصفات و ذات علی علی  
نه مرا رهی است بکوی تو، که چو گو بسردوم شها  
نه نشانه ای است ز سوی تو، که رسم بسدره منتهی  
نه میم بکف زسبوی تو، که مرا زخویش بکندها  
فقدم بکف نه زموی تو، که دو عالمی دهمش بها  
نه مجال دیدن روی تو، زمشععات علی علی  
نه زتیغ تو بمن این عطا، که بخون خویش وضو کنم  
نه رهم دهی بسوی فنا، بگسلم زخود بتورو کنم  
نه زحبس تن کنیم رها، بفلک چومهی تک و پو کنم  
همه جا تومی زنیسم صلا، بکجا ورو بچه سو کنم

که بدیده دید نتوان ترا، زلمعات علی علی  
 نه ببجر ذات توانتها، که بفلک عقل گذرتوان  
 نه بکنه توره وهمها، که کسی بوهم دهدم نشان  
 نه مرادهی تولب ثنا، صفتت کنم بدو صد زبان  
 بجهان نه صاحب گوش تا، که من آنچه هست کنم بیان  
 نه فراخ عرصه وهمها، که کنم ثنات علی علی  
 منم از غمت غریق بکا، توبقهقهات متبسمی  
 من چون کلیم بکف عصا، توبه لن ترا مترنمی  
 می من یمت یرنی مرا، زقرار برده ترخمی  
 بخدا بمرگ شدم رضا، نه تجبیری نه تحکمی  
 سروجان چه هست بیایا، که جهان فدات علی علی  
 همه طوایف انبیاء، بدرت ستاده کلیم سا  
 بدل استغائه بکف عصا، همه را به سر هوس لقا  
 همه گشته مست می لقا، دل من ترا شده مبتلا  
 نه کلیمم آنکه روم زجا، بیکی ترانه لن تری  
 چوکشی زسر نرود شها، هوس لقات علی علی  
 زتجلیت ولهات من، چو کلیم محو سطور جان  
 بتعلقت صلوات من، چو خدا بر احمد خوش بیان  
 زتنفخت نفحات من، که زنفخ من شده حی جهان  
 قبسات آتش ذات من، همه جهان و جهانیان  
 شده لیک ذات وصفات من، بتو محوومات علی علی  
 برخت که هست کتاب من، تو کتاب اکبر و اعظمی  
 بود این مدیح عذاب من، که تو از کتاب معلمی  
 بتوراجع است حساب من، که مشیر آدم و عالمی  
 تو سرشته ای گل و آب من، بخدا خدای مجسمی

نبود بجز تو ایاب من، بدم ممات علی علی  
 تودم از ازل بدمیده ای، بلب ملیح برآتشم  
 بسماع جان بشنیده ای، که زجام عشق تو سرخوشم  
 من و چون گدای خمیده ای، توشهنشی و تو ذوالحشم  
 زمن ارتودست کشیده ای، بکش از تودست نمی کشم  
 بروم کجا که تومی روی، چوسگ از قفات علی علی  
 بکف کلیم عصا دهی، که برآر چشمه زسنگها  
 به عقیق شوق لقادهی، که برو بکام نهنگها  
 بمن شکسته هوادهی، که درآزنام زسنگها  
 عبشتم صداع چرا دهی، زده ام بتو چنگها  
 که شهی ارض و سماء دهی، نکنم رها ت علی علی  
 چه خوش است گرنگهی بشرف، بزنی بجان متوالیم  
 بکشیم چرا بسوی سقر، بنمای چون توزالیم  
 زمواج کفر بکشم بدر، من اگر چه کافر غالیم  
 غم کفر دین نکشم دگر، هله در غم تو خیالیم  
 ببرند اگر سر من زسر، نرود هوات علی علی  
 هوسم به عقل و کمال نی، نظرم بحسن و جمال نی  
 بصرم هوای جلال نی، بدلم غم زرو مال نی  
 بکفم عصای سوآل نی، زتو هم نوای تعال نی  
 برسرم بتو پرو بال نی، بطواف کوت مجالی نی  
 که مرا بجز تو خیالی نی، بحق خدات علی علی  
 دو جهان شده فدای من، بنمودمت دل و جان فدا  
 شده کائنات گدای من، بدرت چو من شده ام گدا  
 چو رضای تست رضای من، برضای من برود قضا  
 چو اگر کنی تورهای من، بخدا منت نکنم رها

ببرند اگر دم نای من، نرود هوات علی علی  
 تو مفلق شب غاسقی، تو مرتبی می رازقی  
 همه ذره حب فالقی، بلباس خلقی و خالقی  
 تو شمس شمس مشارقی، بزبان شمس تا ناطقی  
 بفدای آن دل صادقی، نه چنین بودره عاشقی  
 انا من شعاعک حارق، تو بقیه قهات علی علی

شمس اردبیلی اشعار زیبایی بزبان ترکی نیز سروده است و در مدایح و مرثی  
 خاندان رسالت نیز قصاید مطلوبی دارد.

در گفتار پانزدهم در این کتاب شعر دیگری نیز بنام حسین جان از او نقل شده است.

مؤلف دانشمندان آذربایجان نام او را جزو دانشمندان این  
 شیخی اردبیلی: ناحیت ثبت کرده و جزو سخنوران آذربایجان ذکر نموده  
 است. بنوشته او از شیخی دیوانی مانده است که بنام وی  
 به «دیوان شیخی» معروف است و حاوی اشعاری می باشد که او سروده است و یک  
 بیت آن چنین است:

شیخی ز نامه عمل ما مپرس از آنک  
 ما ز آب دیده نامه اعمال شسته ایم

«حاج میر صالح بن عبدالرحیم موسوی اردبیلی» از قریه  
 کلخوران برخاسته و در نجف اشرف تحصیلات علمی خود را  
 در محضر «آسید حسین کوه کمری» پایان رسانیده است. او

بطوریکه در صفحه ۱۶۹ جلد اول این کتاب اشاره شده از کیاست و فراست فراوان  
 بهره مند بوده و بزعم بعضی از ارباب نظر استعداد آنرا داشته است که بزعامت عالم تشیع  
 برسد ولی بقصد اقامت در موطنش نجف را ترک و با تدریس و افاضه در حوزه علمیه  
 اردبیل شهرت وسیعی بدست آورده است. از آثار او تقریرات استاد در دو جلد و نیز  
 حاشیه بر رسائل شیخ مرتضی انصاری است.

وی در چهاردهم صفر سال ۱۳۱۹ قمری در اردبیل بدرود زندگی گفته و در کنار

مسجدی که بنام او معروف است دفن گشته است. فرزندان حاج میر صالح بنام خانوادگی انواری شناخته می شوند.

صالح اردبیلی: دانشمندی است از ولایت اردبیل که شرح زندگیش معلوم نیست ولی کتابی دارد بنام «حقیقه العالم» که بنا بنوشته مؤلف «تاریخ اردبیل و دانشمندان» در سال ۱۳۲۰ هجری در تفلیس چاپ شده است.

«میرزا نصرالله صدرالممالک» متخلص به «نصرت اردبیلی» صدرالممالک اردبیلی: از دانشمندان قرن ۱۳ هجری است. از فصاحت و طلاقت لسان بهره کافی داشت و در زمره عرفای عهد خود بشمار می آمد. صحبت اغلب علمای عصر و رهروان طریقت را دریافته و در تصوف از «حسن علیشاه» تلقین و ارشاد کسب کرده است. تحصیلات خود را در اردبیل گذرانیده و مدتی نیز در اصفهان بتکمیل آن پرداخته است. بعنوان معلم «محمد میرزا» فرزند «عباس میرزا»، که بعد از فتحعلیشاه بنام محمدشاه بر تخت نشسته است، بدر بارقاجار راه یافت و در عهد سلطنت وی بوزارت وظایف رسید. بعد از فوت آن پادشاه مدتی در قم و سپس در عراق بسربرد و سرانجام در سال ۱۲۷۱ هجری در آنجا درگذشت.<sup>۱</sup> فرزند وی بنام «میرزا هادی» هم از فضیلت عصر خود بوده و در سال ۱۳۰۶ خورشیدی بدرود زندگی گفته است.

صدرالممالک اشعار خوبی می سروده و «نصرت» تخلص می نموده است. دیوانی بهمین نام دارد و طبق نوشته الذریعه نسخه ای از آن نزد فخرالدین نصیری می باشد. این ابیات نمونه ای از اشعار اوست:

۱- در مرآت البلدان تاریخ وفات او ۱۲۷۳ قمری و محل درگذشتش کرمانشاه نوشته شده است ولی دانشمندان آذربایجان درگذشت او را بطوریکه در متن آمده است ۱۲۷۱ ضبط کرده است. مجمع الفصحا تألیف علیقلیخان مخبرالدوله هدایت هم بهمین قرار مرگ او را در ششم محرم ۱۲۷۱ هجری در عراق عرب نوشته است (مجمع الفصحا، علیقلی مخبرالدوله هدایت. سنگی. تهران. ۱۲۹۵ هجری قمری).

کمند زلف جانان پس بلند است  
 پسند خاطر پیرمغان شو  
 زراحت می برد گوید که راه است  
 چو خوبان زلف خود را شانه کردند  
 بی پای عاشقان بندی نهادند  
 بگوشم در ازل می گفت ساقی  
 بزاهد مسجد و محراب دادند  
 ز نصرت دوستی ناید که اورا  
 بهرجا می برد دل در کمند است  
 که زاهد هر چه گوید ناپسند است  
 فریبت می دهد گوید که پند است  
 ز کفر و دین مرا دیوانه کردند  
 بعالم نامشان دیوانه کردند  
 که خون دل در این پیمانہ کردند  
 چوما را خادم میخانه کردند  
 ز خویش و آشنا بیگانه کردند

این رباعیها هم از اوست:

چه خوش است چشم حسرت برخ توباز کردن

سر زلف تو گرفتن سفر دراز کردن

تن کشتگان تیغت نه کفن نه غسل خواهد

تن بی کفن ندانم چکنند نماز کردن

بخلوت قمرم شب ولی ز بیم سحر ستاره بار دو چشمم بسوی پروین است  
 قیاس تا نکنی بار کوه بر موری که بار عشق تو بردل هزار چندین است

بسویم یکنظر مستانه کردند مرا آسوده از پیمانہ کردند  
 بهر ویرانه ای گنجی نهادند مرا تنها همی دیوانه کردند

صدر الممالک مجموعه دیگری بنام «مثنوی» نیز داشته است<sup>۱</sup>.

فرزند ارشد شیخ صفی الدین و جانشین وی در ارشاد خلائق

صدرالدین موسی: بوده است. در سال ۷۰۴ هجری، که چهار سال از رحلت جدش

«شیخ زاهد گیلانی» می گذشت در روز عید فطر پابعرضه

هستی گذاشت و ۳۱ سال در خدمت پدربزیرست و ۵۹ سال بعد از وی نیز صاحب خرقه و

سجاده وی گردید. بسال ۷۹۴ در اردبیل درگذشت و در کنار قبر پدرش بخاک سپرده شد.

اولین بنای بقعه اصلی شیخ صفی الدین که گنبد الله الله است بدستور وی ساخته شد. زاهدی عالم و عابدی فاضل بود. علوم دینی و تفسیر قرآن تدریس می کرد و بقول «سید محمد نور بخش» از اوتاد اولیای طریقت و از پرهیزکاران و سخی ترین و جوانمردترین آنها بشمار می آمد. او سالک مجاهد بود و مکاشفت داشت. صفات ظاهری او حکایت از سیرت روحانی وی می کرد. مردی دارای فراست و صاحب کرامت بود و در امر شریعت و طریقت استقامت می نمود و از بس که علو همت و جوانمردی داشت و اطعام فقراء و مساکین می کرد به «خلیل عجم» لقب یافته بود. شیخ صدرالدین از طبع شعر بهره مند بود و اشعاری میسرود، این ابیات از سروده های اوست:

صوفی صافی دلم سازانا الحق می زند	نه بتقلید وریا، الله مطلق می زند
باد. های لایزالی خوردم از خم صفا	هایهوی این دلم برطاق ازرق می زند
هر که او طالب بود روزی بمطلوبی رسد	هر که طالب نبود او از دور بق می زند
جرعه ای نوشیده ام روز آست از دست حق	تا ابد جان و دلم الله صدق می زند
هر که او مرشد ندارد کی تواند راه یافت	پرتیغ معرفت بفرق احمق می زند
گر تو خواهی بشنوی سر آنا الحق هر زمان	صدر دین بن صفی دائم دم از حق می زند

«میرزا محمد اسحق بن میرزا کاظم بن رجبعلی اردبیلی» صدرالعلماء اردبیلی: ملقب به «صدرالعلماء» از دانشمندان بزرگ دوره قاجاریه است. او در غرة ربیع الاول ۱۲۳۳ هجری قمری بدنیا آمد و

بعد از ۷۳ سال در سوم محرم ۱۳۰۶ هجری بدرود زندگی گفت. او اولین بار بوسیله کتابی بنام «گل و ریحان» که در کیفیت سلوک بعضی اهل عرفان، از شیعه و اهل یقین تألیف کرد در دربار قاجار شناخته شد. این کتاب بوسیله «حاج میرزا آغاسی» به «محمدشاه» عرضه شد و مورد پسند قرار گرفت و محمد اسحق فرمانی یافت که بموجب

آن یکصد تومان نقد و پنجاه خروار جنس مقرری در حق وی تعیین گشت و این واقعه در سال ۱۲۶۲ قمری بود.

ناصرالدین میرزا هنگامیکه بسطنت رسید پاس مقام علمی محمد اسحق را محفوظ داشت و در سال ۱۲۶۶ هجری مقرری و یرا به دو یست تومان و یکصد خروار جنس افزود و دو سال بعد بخاطر تألیف کتاب «ریاض ناصری» و یرا بلقب «صدرالعلماء» ملقب ساخت. ریاض ناصری در تاریخ بود و بقول مؤلف الذریعه، صدر آنرا در شصت روز تحریر نمود.<sup>۱</sup>

تألیفات صدرالعلماء مجموعه ای است که بنام «گلزار یوسفی» موسوم گشته و حاوی یک مقدمه و چهارده سیر و خاتمه است و جمعاً در هفت مجلد می باشد. مجلد اول که حاوی مقدمه است «بستان العارفین» نام دارد و مجلد بزرگی است که آنرا بخواهش «میزا یوسف مستوفی الممالک» نوشته و به هفت قسمت تقسیم کرده است. قسمت اول در معرفت عرفا از حضرت پیامبر (ص)، علی، ائمه و بعضی از عرفا. قسمت دوم در سیر و سلوک، قسمت سوم در مجاهدات. قسمت چهارم در شکستن شهوت. قسمت پنجم در عزلت. قسمت ششم در چیزی که شرع بدان امر کرده است. قسمت هفتم در چیزی که شرع از آن نهی کرده است.

مستوفی الممالک در باغ شخصی خود در ونک شمیران، معروف بباغ «یوسفیه» که قبر «قلندر علیشاه» معروف نیز در آنجاست، تألیف چنین کتابی را از صدرالعلماء تقاضا کرده بود و صدر آنرا در ۳ محرم ۱۲۹۷ هجری پایان رسانید. از مجلدات دیگر «گلزار یوسفی» یکی نیز «حدائق ناصری» در اخلاق است که صدرالعلماء در سال ۱۲۹۵ آنرا نوشته است.

فرزند صدرالعلماء شیخ یوسف نام داشته و او نیز بهمان لقب مشهور بوده است. وی در نجف سکونت داشت و از علمای آنحوزه بشمار می آمد. در سال ۱۳۷۲ هجری قمری برای حج بیت الله الحرام بمکه رفت و پس از انجام مناسک در شهر مدینه در گذشت و در آنجا بخاک سپرده شد.

۱- الذریعه الی تصانیف الشیعه. جزء ۲۰. تألیف شیخ بزرگ تهرانی. ۱۳۹۰ هجری قمری.



در یک جنگ خطی که قبل از سال ۱۱۱۱ هجری قمری نوشته شده از او اشعاری بزبان ترکی و فارسی ضبط گشته است بدون آنکه بشرح حال و تاریخ حیات و ممات وی اشاره‌ای شده باشد.<sup>۱</sup>

ابیات زیر از اشعار فارسی اوست:

وجودم را نه بیجا آفریدند	برای درد و غم و چا آفریدند
غبار سینه و خون دلم را	بهم سودند و دنیا آفریدند
بمجنون تلخ باشد لعل شیرین	که او را مهر لیلی آفریدند
پریشانی عالم جمع کردند	سر زلف چلیپا آفریدند

این ابیات نیز نمونه‌ای از اشعار ترکی او می باشد:

خم اولدی بارغم آلتینداید مجنون تک	نهال قامتیم ای سرو بوستان سن سیز
شکسته حال پریشان وزار و محزونم	بیله کچر گونوم ای عمر ناتوان سن سیز
بیله کچه اگرای گل فراق ایامی	بو عمری ایسته منم داخی بیر زمان سن سیز

شیخ صفی الدین

اردبیلی:

ابوالفتح اسحق بن امین الدین جبرئیل در سال ۶۵۰ هجری در کلخوران، که قریه‌ای است در سه کیلومتری شمال اردبیل، دیده بجهان گشود. پدرش از ثروتمندان و کریمان بود و مشرب

عرفانی داشت. صفی الدین تنها شش سال از نعمت وجود پدر بهره‌مند بود و این دوره، با همه کوتاهی، در تکوین شخصیت وی اثر بسیار نمود. زیرا بعقیده علمای تربیت سنین از سه تا شش سالگی بهترین دوره فراگیری انسان می باشد. تردید نیست که مراقبت مادرش نیز در تکمیل فضائل معنوی وی اثر داشت.

شیخ صفی معروفتر از آنست که بتوان در این مختصر او را تعریف نمود ما در جلد اول و دوم این کتاب بتناسب مقال مطالبی در باره او نوشته و گفته ایم که صرفنظر از جنبه عرفانی، وی از دانشمندان بزرگ بشمار می آمد. و قرآن تفسیر می کرد و در علم قرآن

۱- این جنگ صاحبان پیشین خود را یک بیک از دست داده و فعلاً نوبت نگهداری آن بنگارنده رسیده است.

اطلاعات وسیعی داشت. در عین حال ادیب و سخنور بود و بزبان آذری و فارسی شعر می سرود و ما نمونه این اشعار را در مجلّات پیشین آورده ایم و در اینجا رباعی زیر را، که در کتاب دانشمندان آذربایجان بنام وی ثبت شده است، از آن کتاب نقل می نمایم:

صاحب کرمی که صد خطا می بخشد خوش باش صفی که جرم ما می بخشد  
هر کس که جوی مهر علی در دل اوست هر چند گنه کند خدا می بخشد  
این هم یک نمونه از دوبیتی های او که بزبان آذری سروده است:

صفیم صافیم کنجان نمایم      بدل درده ژرم تن بی دوایم  
کس بهستی ره نبرده باو یان      از به نیستی چو یاران خاک پایم

«محمد کاظم ابن میرزا آقا» از شعرای قرن یازدهم هجری

طاهر اردبیلی: است و بسال ۱۰۸۵ در اصفهان در گذشته است. دیوانی دارد

که طبق نوشته «سخنوران آذربایجان» نسخه ای از آن بشماره

۵۴۰۳/۳۵ در کتابخانه ملک تهران موجود است. در جنگ خطی فوق الذکر که در

اختیار نگارنده است دور باعی زیر بنام میرزا طاهر نوشته شده و چنین به نظر می رسد که

از گفته های او باشد:

عاشقم از حسرت خوبان دلم صند پاره است      هریکی زان پاره ها در گوشه ای آواره است

می برد خواب عدم آخر ترا بیدار باش      آمد و رفت نفسها جنبش گهواره است

فغان که در همه روز گاریاری نیست      کز و بر آئینه خاطر مغباری نیست

مده بدیده خود رخصت نظاره غیر      در این زمانه بچشم خود اعتباری نیست.<sup>۱</sup>

«میرزا رحیم مکتبی اردبیلی آستارائی» از دانشمندان معاصر

طایر اردبیلی: است. از مریدان «جلال الدین محمد مجدالاشراف» از

اقطاب سلسله عرفای ذهبیه بود و «طایر» تخلص می نمود.

اشعار خوب و روانی دارد که بصورت مثنوی سروده است و این چند بیت نمونه ای از آنها

۱- جای تأسف است که در گذشته های دور نیز انسانها چنین غیر قابل اعتماد بوده اند و همانند زمانی که ما زندگی می کنیم مردم بچشم خود هم «اعتباری» نداشته اند.

می باشد که در مدح مراد خود جلال الدین محمد گفته است:

طایر طبعم پی گفتار شد	باز بخت خفته ام بیدار شد
جذبه ای اندر دل و جانم رسید	باز مکتوبی ز جانانم رسید
وی جلالت فوق ادراک بشر	ای جمالت مطلع شمس و قمر
وی بغم در ماندگانرا دستگیر	ای جلال الدین شه گردون سریر
در سر وجد آورد افسرده را	عشق تو احیا کند صد مرده را
ریزه خوار خوان فیضت خاص و عام	جود تو عام است و احسانت تمام
وارهان از دست نفس بدشیم	طایر در مانده را ای ذوالکرم

«ظهیرالدین بن اویس بن محمد اللطیفی الشهیر  
 ظهیرالدین کبیر  
 به قاضی زاده» از مشاهیر علمای حنفی مذهب آذربایجان  
 قاضی زاده اردبیلی:  
 است. در تبریز حوزه درس وسیعی داشت و فضیلت بزرگی از

محضر درس او بهره مند بودند. در عهد سلطنت شاه اسماعیل اول صفوی می زیست و با او در معارکه «چالدران» شرکت نمود. پس از پایان این جنگ سلطان سلیم عثمانی گروهی از معاریف آذربایجان را باسارت باستانبول برد و قاضی زاده یکی از آنها بود.

ظهیرالدین مردی باوقار و فاضل و سخندان بود و فصاحت بیان داشت. از علوم مختلفه بهره مند بود و مخصوصاً از جهت انشای مطالب و شعر و حسن خط در عهد خود کم نظیر بود بدینجهت در دربار عثمانی مقام و منزلتی یافت و حتی برای وی ۸۰ درهم مقرری روزانه معین گردید. او وقایع عهد سلطان سلیم را بقلم آورد و نیز «وفیات الاعیان ابن خلکان» را بنام وی بفارسی ترجمه کرد. اما عمر سلیم باتمام کتاب وفانکرد و در سال ۹۲۶ هجری که کتاب به نصف رسیده بود، درگذشت. بقراریکه نوشته اند نسخه ای از این کتاب در کتابخانه مجلس ملی ترکیه موجود است.

سلطان سلیم به قاضی زاده احترام فوق العاده قائل بود و لذا در سال ۹۲۳، که بتسخیر ممالک عرب توفیق یافت، ضبط حلب و شام و مصر را بدو واگذاشت. ظهیر با همه این احترامات دل در وطن داشت و چه بسا که بفکر انتقام واقعه چالدران بود. شاید بدین سبب بوده که «احمد پاشا» نایب السلطنه مصر را با خود دمساز کرد و با امیدوار ساختن

وی بمساعدتهای شاه اسماعیل او را با افتتاح باب مکاتبه با شاه ایران و اظهار مذهب تشیع و اعلام آن در منابر واداشت و کاربدانجا رسید که احمد پاشا اعلان استقلال کرد و خود را از حیطة خلافت عثمانی رها گردانید. لیکن وی در این کار توفیق نیافت و قاضی زاده نیز با او بدست عثمانیها گرفتار شد و روز پنجمشنبه سوم ربیع الاول سال ۹۳۰ هجری، سالی که شاه اسماعیل در ایران درگذشت، سر ظهیرالدین را از تن جدا کردند و بر دروازه «زویله» در قاهره آویختند.

مؤلف دانشمندان آذربایجان از دانشمند دیگری از اردبیل نام عابد اردبیلی: می برد و او را با اسم «مولانا محمد بن احمد» معروف به «عابد» معرفی می کند. بنا بنوشته این کتاب او مردی فاضل و عابدی صالح بوده همعهد با مؤلف «ریاض العلماء» در اردبیل زندگی می کرده است و بواقع عابد بوده و بازهد و تقوی می زیسته است. عابد تألیفات ارزنده ای داشته که از جمله آنها ترجمه «تشریح الافلاک» است و حواشی دیگری بزبان فارسی نیز بنام او ضبط شده است.

از سخنوران قرن هشتم هجری است. در عهد «سلطان اویس

عارف اردبیلی: «جلایر» بنا بدعوت «شروانشاه اعظم کیکاوس بن کیقباد» (۷۷۴-۷۴۵) به شروان رفته برای تعلیم و تدریس پسر او برگزیده

شده است. عارف در سرودن شعر از اساتید فن بوده و منظومه ای بعنوان «فرهادنامه» بنام آن پادشاه سروده است و در آغاز چنین گفته است:

در آن موضع که دائم بود آباد	یکی دیندم ز فرزندان فرهاد
از او تا کوه کن قومش برابر	باستادی ز یکدیگر فزونتر
اگر هشیار می گشتی و گرمست	کتابی داشت پیوسته در دست
در او گفته حکایت های فرهاد	که میلش با گلستان از چه افتاد
نوشته قصه شیرین تمامی	نه بروجهی که می گوید نظامی
نموده حال فرهاد آنچه دیده	وزان پس حال فرزندان و دوده

که بوده هریکی استاد کاری  
 هنرهائی کز ایشان داستان است  
 گلستان شماخی را دزی هست  
 بر او از سنگ دیدم صورتی چند  
 فراز باره صورت کرده از سنگ  
 شنیده یک بیک استاد ز استاد  
 ببا کوه هم دزی دریا گرفته است  
 دگر رعنا و زیبا دستکاری  
 بگورستان باکو گنبدی هست  
 پدید از دور چون خورشید تابان  
 ز دیوان دز کشیده سنگ خارا  
 بصنعت گنبدی را بر کشیده  
 بهم آورده و دز را بطرزی  
 قلندر وار پیر ژنده پوش است  
 کلاه بیست ترکی بر سر اوست  
 بشکل خربزه شیرین کلاهی  
 کلوآسا بخدمت ایستاده  
 بهرجا کار ایشانرا شنیدم  
 چو این افسانه را خواندم زد دفتر  
 اساس تازه بنهادم سخن را  
 در این گفتن چو جاری گشت خامه

ز هریک بازمانده یادگاری  
 یکی ز آنها دز شاه اخستان است  
 که روئین دژ نماید پیش او پست  
 بخوبی در جهان بی مثل و مانند  
 بدو یکباره برده آب ارتنگ  
 که هست افکار فرزندان فرهاد  
 دز نوشهر کاب آنجا گرفته است  
 که ماند از کار ایشان یادگاری  
 زند هر کس که بیند دست بردست  
 فراز کوه بیش از پره تابان  
 نهاده بر سر کوه آن بنا را  
 که مثلش گنبدی گردون ندیده  
 که پیدا نیست کانجا هست درزی  
 ز پر گلگلی پیر خموش است  
 مرقع خرقة خوش در بر اوست  
 هلالی چند پیدا کرده ماهی  
 قدمهای کلک بر سر نهاده  
 ولیکن شرح آن کردم که دیدم  
 بخوبی دلپسند آمد سراسر  
 بگفتن زنده کردم کوه کن را  
 نهادم نام آن فرهادنامه

عارف فرهادنامه را بدین سیاق ادامه می دهد و تاریخ ختم آنرا چنین می گوید:

ز هجرت بود با عین و الف ذال سه شنبه آخر صیف اول سال  
 که با حروف ابجد (الف = ۱، ع = ۷۰، ذ = ۷۰۰) سال ۷۷۱ هجری می شود.

مؤلف دانشمندان آذربایجان پس از ذکر مراتب فوق نوشته است یگانه نسخه این منظومه را در کتابخانه «ایاصوفیا» در استانبول دیده است که تحت شماره ۳۳۳۵ ضبط است و اشعار مذکور را از آن نسخه نقل کرده است.

«میرزا طاهر منشی باشی» متخلص به «عامل الدین» از عامل الدین اردبیلی: سلسله ذهبیه و از مریدان و ستایشگران «جلال الدین محمد مجدالاشراف» متوفای سال ۱۳۳۱ قمری است. اشعار خوبی می سروده و ابیات زیر نمونه ای از آنهاست:

ای هویدا از جمالت گشته انوار الهی	عبد در گاهت شدن خوشتر مرا از پادشاهی
خسرو مالک رقابی ذره ات به زآفتابی	گر بهر ویرانه تابی گردد آنجا گنج گاهی
مأمنی جز خانه عشقت همه عالم نباشد	زین طریقم خوبتر نبود بعالم هیچ راهی
بی توشهد و شیر و شکر زهر آید در مذاقم	باتو بودن خوشتر است از بی تو با صد عز و جاهی
جامی از آن سلسبیل روشنت بخشا بجانم	تارهم زین عجب و نخوتها وباشم خانقاهی
تا قبله من گشته تجلای جمالت	غافل نشده قلب حزینم ز خیالت
خرم تن و جانی که شب و روز غنوده	در ظل سرپرده ایوان جلالت
همسایه شدستیم برندان سحر خیز	شاید برهانیم دل از باد بطالت
ای عامل دین حالتی از عشق بدست آر	ورنه چه ثمر زین همه قال و مقالت

تیره ای از فرزندان ابراهیم صفوی که از امرای بزرگ اردبیل عبدالرحمن کواکبی بود، چندی پیش به شامات مهاجرت کرده در آنجا توطن اختیار نمودند و با نام کواکبی در آنحدود و بعدها در جهان عرب شهرت و معروفیت بزرگی یافتند. عبدالرحمن فرزندی از این خانواده است که در سال ۱۸۴۹ میلادی (۱۲۶۶ هجری) در حلب دنیا آمده و در آن شهر تربیت یافته است. در زمان او، که عثمانیها بر شامات تسلط داشتند مردم از ظلم و ستم آنان در زحمت بودند. عبدالرحمن علیه آنها پناخت و نهضتی در آن منطقه براه انداخت. عثمانیها او را

گرفتند و پس از مدتها حبس کردند. او همه آنها را تحمل کرد و برای بیداری مسلمین به زنگبار، حبشه، هند و نقاط دیگر سفر کرد و سرانجام در مصر رحل اقامت افکند و در سال ۱۹۰۲ میلادی یا ۱۳۲۰ هجری در آنجا درگذشت.

عبدالرحمن که در جهان عرب بعنوان یک انقلابی بزرگ و آزادی خواه شناخته می شود بموازات تلاشهای سیاسی کتابهایی نیز برشته تحریر درآورد که معروفترین آنها «ام القری» و «طبایع الاستبداد» می باشد<sup>۱</sup>.

عبد اللطیف بن  
عبد اللطیف بن  
عبدالله:

«عبد اللطیف بن عبیدالله بن عوض بن محمد الاردبیلی الشروانی القاهری «برادر» (محمود البدر) است که در مصر مثل برادرانش به «ابن عبیدالله» شهرت داشته است. از علمای مذهب حنفی بوده و در قاهره تدریس می کرده است. وفات او بسال ۸۵۴ هجری اتفاق افتاده است.

از وی بعنوان یکی از فقهای بزرگ قرن دوازدهم هجری یاد شده است. بنا بنوشته مؤلف دانشمندان آذربایجان و دیگرانی از نویسندگان، او محضر درس اساتید بزرگی مثل «ملا حسین خوانساری» و «ملا محمد باقر سبزواری» را درک کرده و نیز از آخوند «ملا محمد باقر مجلسی» اجازه روایت داشته است. صاحب تذکره هم از تلمذ وی نزد آخوند سبزواری یاد کرده و در اینباره نوشته است که دیگر از تلامذه اش فاضل کامل و رع المعی ملاعبده الله اردبیلی است که کتاب شرح لمعه را نزد او خوانده و اجازه روایت گرفته است.

او از علمای معاصر اردبیل است. از قریه ثمرین برخاست و در شیخ عبدالله ثمرینی: مراکز علمی دینی مثل نجف اشرف تکمیل معلومات نمود و در همه رشته ها بویژه علوم عقلی بمقام والائی رسید. مراجعت او ب اردبیل مقارن با ایامی بود که شادروان میرزا علی اکبر در این ولایت در کانون قدرت مذهبی قرار داشت و علوم و فلسفه و حکمت را مجال رشد و رواج نبود.

این وضع سبب شد که شیخ عبدالله بقدر علم و دانش خود موقعیتی بدست نیاورد و مثل اکثر دانشمندان آنعهد اردبیل مجهول القدر بماند. حوزهٔ درسش محدود بتعداد معدودی از طلاب گردید که از او حکمت می آموختند.

ثمرینی قریب ۵۵ سال عمر کرد و روز سه شنبه چهارم شهریور ۱۳۲۰ در قریهٔ ثمرین بجوار رحمت حق پیوست. مرگ او بطور غیر مترقبه ای اتفاق افتاد بدینمعنی که او مرد شجاعی بود، در اسب سواری مهارت زیادی داشت و برای دفاع از خود همواری خنجری در زیر عبا بر کمر می بست. روز سوم شهریور سوار بر اسب از قریهٔ ثمرین بسمت شهر حرکت کرد. بیخبر از آنکه ایران مورد حمله روس و انگلیس قرار گرفته و سپاه شوروی از مرز گذشته با آرایش جنگی روبرو بدیل پیش می آید. او در بین راه با چنین نیروئی مواجه شد و آنها که آخوند را سوار بر اسب و شمشیر بر کمر دیدند در صدد دستگیری وی برآمدند ولی او فرصت بآنها نداده عنان اسب را بسوی دهکده برگرداند و در حالیکه از پشت رگبار گلوله بسمت او می بارید خود را سالم از معرکه بدر برد. اما بقول برادرش از هول این واقعه زهره ترک شد و روز بعد در آن قریهٔ بدرود زندگی گفت.

سخاوی در جزء پنجم از مجموعه «الضوء الامع لا هل قرن عبدالجمال الاردیلی: التاسع» از او نام می برد و جزو دانشمندانی که مذهب حنفی داشته اند بشمار می آورد. تاریخ وفات او شعبان ۸۶۹ هجری

بوده است.

کورائیم قریهٔ بزرگی است که در جنوب شهر و فاصلهٔ ۳۵ کیلومتر از آن قرار دارد. شادروان شیخ عبدالله از آن قریه بود و بدینجهت به «کورائیمی» شهرت یافت. او با ثمرینی همعهد بود ولی برخلاف او در فقه و اصول تبخر داشت و از فقهای بزرگ زمان خود بشمار می آمد. کثرت عائله و مشکلات مادی زندگی او را ده نشین ساخت و او در کورائیم اقدام بایجاد مدرسی برای تربیت طلاب کرد. در مواقعی که بشهر می آمد طلبه های اردبیل اطراف او را گرفته از محضرش بهره مند می گشتند و از اطلاعاتش استفاده می نمودند.



آقامیرزا  
علی اکبر اردبیلی:

از علمای معاصر اردبیل است در سال ۱۲۶۹ هجری قمری در این شهر بدنیا آمد. مقدمات و سطح را در اردبیل و زنجان و بروجرد فرا گرفت و برای تکمیل معلومات عازم نجف شد. در محضر «میرزای شیرازی»، «سیدحسین کوه کمری» و دیگر اساتید علم، خارج را بپایان رسانید و بدرجهٔ اجتهاد رسید. آنگاه بزادگاهش برگشت و پس از فوت مرحوم «حاج میرصالح مجتهد» عالم بلامنازع محل گردید.

اقامت او در زادگاهش مصادف با حوادثی در ایران، مثل ضعف دولت قاجار، آغاز نهضت مشروطیت، جنگ بین الملل اول و انقلاب کبیر روسیه و... گشت و بتفصیلی که ما در گفتار پنجم از جلد اول و نیز در فصل اول همین گفتار آورده ایم وی در کانون کلیهٔ این اتفاقات در این خطه قرار گرفت.

او در وعظ و سخن گفتن روش خاصی داشت و مستمعین خود را گاهی باعنوان «خران خدا» مورد خطاب قرار می داد. از لحاظ سیاسی مخالف آخوند ملا محمد کاظم خراسانی پیشوای تشیع زمان خود و رهبر نهضت مشروطیت بود و بدینجهت با برادر خود مرحوم حاج میرزا یوسف نیز که از علماء برجستهٔ نجف و از نزدیکان مرحوم خراسانی بود دل خوشی نداشت. او شخصاً در مدرسه ای که در جوار مسجدش بود تدریس می کرد و طلاب بالنسبه زیادی را تربیت نمود. مسجد او در زمان حیاتش مرکز بحث و فحوص مسائل اجتماعی روز اعم از دینی و سیاسی بود.

او طبع شعر هم داشت و اصول دین و بعضی مسائل مذهبی را برای فهم عوام بزبان ترکی بنظم می آورد. مجموعهٔ گفته های وی در اینباب، محتوای کتابی را تشکیل می دهد که به «اصول الدین عوامی» معروف است. بنوشتهٔ «دائرة المعارف اسلام» کتاب دیگری بنام «اصول الدین مسلمین» بفارسی از او موجود است که بطبع هم رسیده است<sup>۱</sup> و بصورت سوال و جواب می باشد.

از آثار قلمی دیگر وی بقول الذریعه، «کشف الخطاء خوانساری» است که در احوال «شیخ احمد احسانی» و ردّ عقاید شیخیه می باشد و در ایران بطبع رسیده است.<sup>۱</sup> رساله عملیه آقا میرزا علی اکبر در باب زکوة و ربا و مزارعه و مکاسب محرّمه است و بنام «معذرة العباد» خوانده می شود. مرگ وی بسال ۱۳۰۶ خورشیدی یا ۱۳۴۶ قمری در اردبیل اتفاق افتاد.

«سلطانعلی بن صدرالدین موسی» مشهور به «خواجه علی خواجه علی سیاهپوش: سیاهپوش» فرزند و جانشین شیخ صدرالدین و نوه شیخ صفی الدین بود و از سال ۷۹۴ هجری که پدرش درگذشت تا زمان وفاتش، که در ۱۸ رجب ۸۳۰ هجری در بیت المقدس اتفاق افتاد، صاحب خرّقه و سجاده بود و بارشاد خلیق اشتغال داشت. شرح حال او و ملاقاتش با امیر تیمور گورکان در جلد اول این کتاب (صفحه ۷۱) آمده و نیز اشاره گشته است که قبر وی در بیت المقدس به «سیدعجم» معروفیت داشته است. خواجه علی عارفی فاضل و عالم بوده و اشعار نیکوئی می سرود و دیوان اشعارش از «مبداء تا مقطع» در میان طالبان مشهور بود این غزل از سروده های اوست:

منم آن بحر با معنی که موج پر گهر دارم	منم آن بحر با معنی که موج پر گهر دارم
نیم از عالم صورت که از صورت درآویزم	نیم از عالم صورت که از صورت درآویزم
در این زندان جسمانی دل و جانم فرو ناید	در این زندان جسمانی دل و جانم فرو ناید
که من از عالم جانم در این پستی کجا مانم	که من از عالم جانم در این پستی کجا مانم
منم شهباز سلطانی بوقت صید در معنی	منم شهباز سلطانی بوقت صید در معنی
طلسم جسم بشکستم بکوی دوست بنشستم	طلسم جسم بشکستم بکوی دوست بنشستم
چنان مستغرق عشقم بغیرم نیست سودائی	چنان مستغرق عشقم بغیرم نیست سودائی
علی بردارد از جان اگر مشتاق دیداری	علی بردارد از جان اگر مشتاق دیداری

۱- الذریعه الی تصانیف الشیعه. جزء ۱۲. صفحات ۳۳ و ۲۲۴.

کتاب دانشمندان آذربایجان از وی در ردیف دانشمندان آن  
 میرزا علینقلی اردبیلی: خطه نام برده و نوشته است که میرزا علینقی در مشهد اقامت  
 داشت و نشر علم و ترویج فنون می کرد. مرگ او بسال ۱۱۳۵  
 اتفاق افتاد و در آن شهر بخاک سپرده شد.

مؤلف الذریعه نیز در صفحه ۲۹۵ جزء بیستم از کتاب خود، از کتابی بنام «مراحل  
 الوصول الی علم الاصول» نام برده و مصنف آنرا «مولا علینقی بن میرزا بابا اردبیلی»  
 نوشته است. او می گوید که مجلد ثانی این کتاب با تاریخ ۱۲۳۸ قمری نزد «شیخ  
 زین العابدین المهربانی السرابی» و قطعه مسوده آن با خط خود علینقی نزد «سیدآقا  
 تستری» می باشد.

چنین بنظر می رسد که این هر دو علینقی یک نفر باشد و نویسندگان دو مأخذ  
 فوق الذکر هر یک از جهتی او را شناخته و معرفی کرده اند.

نام او جزو دانشمندان آذربایجان ذکر شده بدون آنکه از  
 عیشی اردبیلی: حالات و حیات وی مطلبی عنوان شود. مؤلف دانشمندان  
 آذربایجان رباعی زیر را از یک جُنگ خطی بنام وی ضبط کرده است:

نشد نخل امیدی سبزدرباغ تمنایم در این محنت سرا با طالع خود در تماشایم  
 بهر نوعی که باشد زین گلستان می برم فیضی گلی گرن بودم دردست خاری هست در پایم

از علمای باتقوای متأخر اردبیل است. در نجف تحصیل کرده  
 شیخ غلامحسین از شاگردان بنام مرحوم نائینی و آقا سید ابوالحسن اصفهانی  
 غروی اردبیلی: بوده است. اردبیلیها، پس از احراز مقام اجتهاد وی، بمنظور  
 بهره گیری از وجودش جمعی از معاریف را بنجف فرستاده او را که در آنجا شهرت و  
 معروفیتی یافته بود بزادگاهش آوردند.

او حوزه درسی در اردبیل ترتیب داد و بامور نابسامان طلاب رسیدگی کرده بوضع  
 آنان سر و صورتی بخشید و با وجوه شرعی که بوی داده می شد رفاه نسبی برای آنان تأمین

نمود. عالم باورع و تقوائی بود. با قناعت زندگی می کرد و در وجه شرعی آنچه انان امانت بخرج می داد که خانواده اش فردای روز فوتش از جهت امور زندگی دچار عسرت گردید.

او در صدد برقراری نماز جمعه در اردبیل برآمد و چندین جمعه نیز آنرا اقامه نمود ولی بر اثر ناهماهنگیهای ملایان بالاخره آنرا ترک کرد.

مرحوم غروی در روزهای وحشتناک بعد از بیستم آذر ۱۳۲۵ در صدد یاری بیگناهان برآمد و از قتل و کشتار نفوس بیگناه بدست ارادل و او باش جلو گرفت<sup>۱</sup>. او در مسجد محمدیه که سابقاً به «قره کولوک» مشهور بود اقامه جماعت می کرد. مرگ وی بسال ۱۳۲۸ خورشیدی اتفاق افتاد و جنازه اش با تعطیل عمومی در شهر، بقبرستان معروف «باغ کلانتر» منتقل و بخاک سپرده شد. از آثار قلمی او تقریرات مرحوم نائینی است که به نیکوترین وجهی آنرا تحریر کرده است.

«ملاحیدر علی خلف مسیح الله اردبیلی» معروف به

فائض اردبیلی: «فائض» در قرن یازده هجری می زیسته و بسال ۱۰۸۱ بدرود

زندگی گفته است. او مثل پدر از حسن خط بهره وافیه داشته و

در فن تاریخ استاد بوده است. اشعاری هم بشکل مثنوی می سروده و کتابی بنام «مهر و

وفا» تدوین کرده است که بنا بنوشته الذریعه، در ۱۰۴۳ هجری جمع آوری گشته و

نسخه ای از آن در کتابخانه ملی تهران بشماره ۴/۵۶۴ ف نگهداری می شود. بیت اول

آن کتاب:

شکر که دیباچه مهر و وفا گشت مشرف بسپاس خدا

و بیت آخر آن:

مونس من باد محبت تمام کار دلم باد وفا و السلام

رباعیات زیر نیز از سروده های اوست:

فائض سخن راست ز ما باور کن مرگان بندامت گناهی تر کن

۱- در صفحه ۱۱۷ این کتاب بدین کار اشارتی رفته است.

پروانه شبی بخواب ما آمده گفت شب رفته چه مرده ای چراغی بر کن  
 امشب بمن آن ماه که از مهر قرین بود بزمم ز صفا رشک صنمخانه چین بود  
 گمنامیم از آفت شهرت برهانید کاری که فلک کرد بکام دلم این بود  
 پسر فائض نیز طبع شعر داشته و در ماده تاریخ در گذشت پدرش گفته است:

تاریخ وفات فائضای مرحوم کردند رقم که شد «برحمت واصل»

فائق اردبیلی: کتاب «دانشمندان آذر بایجان» یک جمله در حق وی نوشته  
 و آنرا از «حدیقه الشعرا» نقل کرده است و آن جمله اینست که  
 «فائق اردبیلی از سخنوران قرن سیزدهم هجری بوده است».

فردی اردبیلی: در قرن دهم هجری می زیسته و از دارالارشاد اردبیل بوده  
 است. بنوشتۀ پیشینیان مردی نیکو خصال و پسندیده احوال  
 بوده بیش از بیست سال از عمر خود را در صحبت شعرا و فضلا  
 گذرانیده و همواره سعی بر آن می نموده است که در صفات و کمال از اقران و یاران برتر  
 باشد.

فردی در سال ۹۸۹ هجری بقصد تکمیل معلومات بشیراز رفت و پس از مدتی به  
 دارالمؤمنین کاشان مهاجرت کرد و در آنجا نیز با فضلا و دانشمندان هم صحبت گردید.  
 او در شعر و ادب استاد بود و اشعار لطیفی می سرود. نوشته اند که فضلا او را از لحاظ  
 فصاحت و لطافت اشعارش هم طراز «قیدی شیرازی» دانسته اند ولی نمونه ای از  
 اشعارش را ثبت نکرده اند.

از او که شاعر توانائی بوده بعنوان مردی درویش مسلک و  
 کوثری اردبیلی: صوفی منش نام برده شده است و این بیت بدو منسوب  
 می باشد:

تو چنان جفا پسندی که اگر خدنگ نازت سوی دل گشاد یابد بکرشمه باز داری  
 در ما خذیکه نام او در آنها آمده از تاریخ حیات و شرح حالاتش مطلبی عنوان نگشته

ولی گفته شده است که او از خلفای «محمودی» است و محمودی از اهالی «پسخان گیلان» است که در سال ۸۰۰ هجری ظهور کرده طریقه «نقطویان» را تأسیس نموده است.

از او نیز شرح حالی در دست نیست فقط نوشته اند که نامش **ماهراردبیلی:** «محمدقلی» و خود از اهالی صحرای مغان بوده و در اردبیل شغل عطاری داشته است. از استعداد ادبی قابل توجهی برخوردار بوده و در شعر از استادان پیروی می نموده است.

بنابر نوشته دانشمندان آذربایجان دیوان مختصری دارد که پر از اشعار خوب است و ابیات زیر نمونه ای از آنها می باشد:

در گوش و زبان و دل مردم سخن توست در خلوت هر کس که رسی انجمن توست.  
از کنج دهانش هوس بوسه نمودم خندید چو گل گفت زیاد از دهن توست.

از شعرای دوره شاه عباس اول بوده ذوق سرشار و طبع روانی **مایلی اردبیلی:** داشته است. در فن، موسیقی استاد بوده از آلات موسیقی نی و تنبور را خوب می نواخته است. او اشعار عاشقانه بلندی دارد این بیت از گفته های اوست:

بزم خالی دیدم امشب چون صراحی پیش یار

ریختم در جام اخلاص آنچه در دل داشتم

از شرح حال و تاریخ وفاتش اطلاعی در دست نیست ولی **معمری اردبیلی:** نوشته اند که سخنور خوشگو بوده است. برای نمونه این بیت را

از اشعار او شاهد آورده اند:

از جنون منت پذیرم زانکه یارم عمرهاست از نظر رفته است و با او گرم گفتارم هنوز

از فقهای معاصر اردبیل است. اوایل قرن ۱۴ هجری در این شهر **شیخ محسن نجفی:** بدنی آمد. مقدمات و سطح را در آنجا یاد گرفت و چون از هوش و استعداد زیاد بهره مند بود برای ادامه تحصیل به نجف اشرف

رفت و از محضر اساتید روز نظیر آقا سید ابوالحسن اصفهانی و مرحوم نائینی کسب علم و دانش نمود و پس از نایل بدرجهٔ اجتهاد و تحصیل اجازات لازم بزادگاهش برگشت. او اولین مجتهد اردبیلی است که در قرون اخیر اقامهٔ نماز جمعه را در این شهر معمول داشت. مردم چنانکه رسم است ابتدا با اشتیاق تمام از آن استقبال کردند ولی کم کم و بر اثر مطالبی که دیگران در باب عدم وجوب آن شایع نمودند از شرکت در آن باز ایستادند و سرانجام آنرا با تعطیل مواجه ساختند.

شیخ از اساتید دانشمند حوزهٔ علمی اردبیل بود و علاوه بر طلاب دانشجویان دانشگاهی را هم در علوم عقلی و نقلی تعلیم می نمود. پس از آنکه دولت بتأسیس دفاتر اسناد رسمی اقدام نمود او قبول تصدی آنرا با شئون روحانیت متناسب دانست و بدلیل آنکه امور دفاتر مزبور کلاً اسلامی و فقهی است و فقها باید برای رعایت موازین شرعی آنها را در اختیار بگیرند خود تصدی یکی از آنها را پذیرفت ولی این امر مورد ایراد دیگران قرار گرفت.

شیخ در سال ۱۳۲۵ خورشیدی به مشهد رفته اقامت نمود و در سال ۱۳۳۵ در آنجا بدرود زندگی گفت.

در قرن یازده هجری می زیسته و از حکما و ادبای آن قرن  
 بشمار می آمده است. صائب در اردبیل با وی ملاقات کرده و  
 بنا بنوشتهٔ دانشمندان آذربایجان چهارده بیت از اشعار او را در  
 حکیم میرزا محمد  
 اردبیلی:

بیاض خود نقل نموده است. ایات زیر از سروده های وی می باشد:

چراغی از رخت در رهگذر زلف نه کامشب

درین ظلمت پریشان روزگاری خانه می سازد

همزبانی کو که یکدم هم نفس باشد مرا

بیکسی چون خویش می خواهم که کس باشد مرا

هرزه گرد باغ چون بلبل نیم پروانه ام

می توانم کرد پروازی که بس باشد مرا

بلبل بفغان من بخموشی غم دل را  
هر کس بزبانی که توانست ادا کرد

در مستی و خوابم نشود عشق فراموش  
آسودگی افتاده به بیهوشی دیگر

عارف سخن از پیرنهان نتواند  
و اصل صفت وصل بیان نتواند  
چون قطره پیوسته بدریا گم شد  
گم گشته ز گم کرده نشان نتواند.

از دانشمندان و عرفای قرن یازدهم هجری است. در کاشان  
میرزا محمد اردبیلی: سکونت داشته و در آنجا نیز در گذشته است. بسبب مقام  
علمی که داشته بعنوان «محقق اردبیلی» معروف گشته ولی  
حاج ملاعلی نراقی در کتاب معروف «الخزائن» خود، ویرا چنین معرفی نموده است:  
میرزا محمد اردبیلی الاصل و کاشانی المسکن که مشهور بمحقق است و قبر او در  
بیدگل است از قرای کاشان، از جمله عرفا بوده از شاگردان قاضی اسدالله قهیائی، که  
او نیز از جمله عرفاست و در کاشان در قرب دروازه فین مدفون است در مقبره شاه شمس و  
حال مشهور است بمقبره قاضی اسدالله و فوت قاضی اسدالله در سنه یکهزار و چهل و  
هشت ۱۰۴۸ هجری واقع شده...»

میرزا محمد کتاب ارزنده ای بنام «ریاض العارفين و منهاج السالكين» در عرفان و  
تصوّف تألیف نموده و نسخه عکس برداری شده آن از نسخه خطی در دو مجلد بشماره  
۶۵۲۵ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود می باشد. میرزا محمد در ابتدای کتاب  
خویشان را «میرزا محمد بن سلطان محمد اردبیلی الاب ملقب بمحقق مقیم دارالمؤمنین  
کاشان» معرفی کرده و با احاطه کاملی که بقرآن مجید و احادیث و علوم زمان خود  
داشته است کتابش را در بهترین شکلی تدوین نموده است.



محمد بن حمزه  
نُتَه کُرانی:

از دانشمندان متأخر است که از قریه «ننه کران» سه فرسخی شمال غربی اردبیل برخاسته و در نجف اشرف از محضر درس مرحومین «مامقانی» و «شربانی» استفاده کرده است. صاحب الذریعه نوشته است که «سید میرمحمد بن حمزه الموسوی الاردبیلی» کتابی دارد که از سه مجموعه تشکیل یافته است. مجموعه اول در ۳۷۸ صفحه بقطع ربعی در سه موضوع: در بعضی نوادر و قصص و حکایات عبرت آمیز، در توحید و امامت، در فضائل اهل بیت (ع) و تاریخ آنها.

مجموعه دوم. در نصایح و مواعظ و فضائل. مجموعه سوم در انساب بعضی سادات که نسبت به مجموعه اول کوچکتر و در یک صد صفحه است.<sup>۱</sup>

الذریعه یادآور شده است که این کتاب نزد پسر کوچک میرسیدمحمد بنام سیدفخرالدین می باشد.<sup>۲</sup> سیدمحمد در سال ۱۳۶۴ قمری در گذشته است.

محمد بن عبدالکریم  
الاردبیلی:

«محمد بن عبدالکریم بن محمدالشمس الاردبیلی» از علمای مذهب شافعی در مصر بوده و جزو فقها بشمار می آمده است. السخاوی می نویسد که نام جد وی در جای دیگر عبدالله نوشته شده است و اضافه می کند که او از خواص میرآخور «جان بیگ» بوده بدفعات بسفر حج توفیق یافته است. محمد در سال ۸۸۶ هجری در مکه مجاور شده و دیگر بقاهره بازنگشته است.

محمد بن عبیدالله  
الاردبیلی:

«محمد بن عبیدالله بن عوض بن محمدالاردبیلی الشروانی القاهری» از دانشمندان مذهب حنفی در قرن نهم بوده و در مصر بعنوان ابن عبدالله شناخته می شده است. در «الایتمشیه» و «الابوبکریه» و «امّ السلطان» قاهره درس می داده در سنه ۸۱۹ در آنجا در گذشته است.<sup>۳</sup>

۱- الذریعه الی تصانیف الشیعه، شیخ آقا بزرگ تهرانی. مجلد ۲۰، چاپ اسلامیه. ۱۳۹۰. ص ۱۱۸.

۲- آقای سیدفخرالدین موسوی مؤلف «تاریخ اردبیل و دانشمندان» می باشد.

۳- الضوء الامع. جزء ۸. ص ۱۳۹.

«حاج محمد اردبیلی غروی حائری» پسر علی اردبیلی است در قرن یازدهم هجری می زیسته و در ۱۷ ذی‌عده ۱۰۹۸ هجری قمری در اصفهان از مجلسی دوم اجازه اجتهاد گرفته و گویا در اینموقع حدود ۴۰ سال داشته است.

استاد مولا محمد  
بن علی اردبیلی:

او کتاب معروفی بنام «جامع الروات» دارد که مهمترین سند قابل استناد جهان تشیع امروز از حیث رجال است. خود اردبیلی در باب تألیف این کتاب می گوید چون مسئله راویان و چگونگی روایت آنها از حیث ثقه بودن خود و صحت روایاتشان مشکلات زیادی ایجاد می کرد من بدین فکر افتادم که در این باب خدمتی انجام دهم و لذا بیست سال بمطالعه کتابهای مربوط اعم از شیعه و سنی پرداختم و کتاب را در سال ۱۱۰۰ هجری پایان رسانیدم.<sup>۱</sup>

صاحب الذریعه می گوید که وقتی کتاب پایان رسید مولا محمد بن علی جشنی در مدرسه مبارکه در اصفهان، که در یکی از هجرات آن می زیست، ترتیب داد و جمعی از علما و دانشمندان را بدان دعوت نمود. برای تنظیم دیباچه کتاب هر یک از آنان جمله ای نوشتند. مجلسی دوم «بسم الله الرحمن الرحيم»، آقا جمال محقق خوانساری «الحمد لله»، میرزا علاءالدین گلستانه «الذی»، میرزا محمد رحیم عقیلی «زین قلوبنا»، شیخ جعفر قاضی «بمعرفه الثقات»، آقا رضی الدین برادر آقا جمال «والعدول»، ملا محمد سراب تنکابنی «والاثبات والاعیان». و دیگران هر یک جمله ای نوشتند تا دو سطر. نسخه را بمؤلف کتاب دادند که در اول کتاب آنرا با خط خود ذکر نماید. و این کار علمای بزرگ آنروز مقام علمی مولا اردبیلی و اهمیت کار او را می رساند.

در نیمقرن اخیر که ریاست حوزه علمیه تشیع در قم با مرحوم حاج آقا حسین بروجردی بود او در صدد تألیف کتابی در علم الرجال برآمد و گروهی را مأمور این کار کرد و چون ارزش جامع الروات بالا تر از آنها گشت لذا آن کتاب بعنوان بهترین سند در این زمینه پذیرفته شد و با چاپ مکرر آن مرجع قابل اطمینانی در دست علاقمندان قرار

۱- تاریخ پایان کتاب را شب ۱۹ ربیع الاول سال ۱۱۰۰ هجری قمری نوشته اند.

گرفت.

تصنیف دیگر وی تصحیح الاسانید است که برای راوی شناسان ارزشمند می باشد.

حکیم و دانشمند بزرگ عصر خود بوده و دو کتاب یکی در حکمت نظری بنام «اسرارالحکمه» و دیگری در حکمت عملی بنام «مداوات النفوس» نوشته است.

محمد بن موسی  
اردبیلی:

مؤلف الذریعه نام و یرا «ابی جعفر محمد بن موسی اردبیلی» نوشته و بدون آنکه در باب شرح حال و تاریخ حیاتش مطلبی عنوان کند آورده است که کتاب مداوات النفوس او در تهذیب اخلاق است و حاوی پنج فصل می باشد و فصل اول آن در تعریف خلق است. این کتاب بخط «شهاب الدین بحرانی» در سال ۷۳۷ هجری نوشته شده و صاحب الذریعه از وجود آن در نجف، نزد آقا «سید حسین بن سید ابی القاسم التبریزی» طیب خبر داده است.

در مجلد ۲۳ الذریعه بمناسبت تألیف کتابی بنام «رسالة فی المنطق» از او یاد شده و اضافه گردیده است که نسخه خطی آن از قرن یازدهم هجری باقی است که شخصی بنام

محمد حسین  
اردبیلی:

«محمد رضا بن گل محمد» با خط نستعلیق نوشته و هم اکنون بشماره ۴۰۵۶/۱ در کتابخانه مجلس شورای ملی می باشد.

گنجینه دانشمندان درباره او چنین نوشته است: «مرحوم

محمد ظاهر اردبیلی مبرور شیخ العلماء العاملين، حجت الاسلام والمسلمین حاج

میرزا محمد ظاهر اردبیلی نجفی، از شیوخ علماء و اکابر

اساتید و مدرسین حوزه علمیه قم بوده اند. وی فرزند مرحوم حاج عبدالظاهر مدرس اردبیلی، که از علماء آذربایجان و علماء بی بدیل آسامان بوده است، بوده. در ذیحجه ۱۳۰۸ قمری در اردبیل متولد شده و ادبیات را از والد مبرورش استفاده و بعد دو سالی در مشهد از محضر مرحوم ادیب نیشابوری استفاده کرده و بعد منتقل باصفهان شده ده سال

در این شهر باستانی اقامت نموده و از محضر مدرسین بزرگ چون مرحوم آخوند گزی، آیت الله ذرچه ای و دیگران استفاده نموده و هم از محضر آخوند ملا محمد کاشی استاد مرحوم آیت الله بروجردی و آقای حاج میرزا رحیم ارباب، بهره های وافیه برده و بعد مهاجرت نجف اشرف نموده و از محاضر دروس آیات بزرگ اصفهانی و نائینی و عراقی استفاضه نموده و بعد بقم آمده بامر مرحوم آیت الله العظمی بروجردی اقامت را اختیار و بتدریس فقه و اصول و هیئت و نجوم پرداخته تا اینکه داعی حق را، بعد از رحلت مرحوم آیت الله بروجردی اجابت و در ارض پاک قم مدفون گردیده است. از آثار ایشان است: «ایمات در نجوم، شرح صمدیه، این الهیة والاسلام، حویشه الکفایه».



محمود بن عبیدالله  
الاردیبیلی:

«محمود بن عبیدالله بن عوض بن محمد البدرین الجلال بن التاج الاردیبیلی الشروانی القاهری» معروف به محمود البدر از بزرگان اهل سنت در مذهب حنفی است. در اواسط ماه صفر

۷۹۴ در نزدیکیهای جامع الازهر در قاهره بدنیا آمده و در خدمت پدرش عبیدالله بن عوض تربیت یافته و بتحصیل علم پرداخته است. در اندک زمانی مقدمات را فرا گرفته و قرآن را حفظ کرده است. در ۱۲ سالگی از اطلاعات وسیع برخوردار بوده و سرانجام از بزرگان علما و دانشمندان شده است در دستگاه «امیر یشبک» تقرّب یافته و حواشی و کتیبه هائی تحریر نموده است. همت عالی داشته بکسانیکه بحضورش می رفته اند

محبت می کرده است. در گفتار شیرین و جذّاب بوده و با مردم زود مأنوس می شده است. روز جمعه ۱۴ شعبان ۸۷۵ هجری در قاهره بدرود زندگی گفته است.<sup>۱</sup>

در کتاب دانشمندان آذربایجان نامی از او دیده می شود ولی  
 از حالات وی چیزی عنوان نگردیده است و فقط این بیت از او  
 محنتی اردبیلی:  
 نقل شده است:

آه گرم از دل دمام می کشم      آه کاندر خانه افتاد آتشم

«مولانا ملا عبدالعلی محوی اردبیلی» در اواخر قرن دهم هجری در شهر اردبیل تولد یافته ولی معلوم نیست که چگونه دست تقدیر او را در اوایل حیات به فارس و شیراز کشانیده است. عمر زیادی نکرده لیکن از هوش و ذکاوت زیادی بهره مند بوده و اشعار خوبی نیز می سروده است. در دوره حیات کوتاه سفر زیادی کرده و بعد از سیر و سیاحت در شیراز و اصفهان، در اوایل ۱۰۲۰ هجری راه هند در پیش گرفته نزد رستم میرزای صفوی، حکمران «تته» در آن کشور رفته است.

«عبدالغنی» مؤلف «میخانه» می گوید که محوی در سال ۱۰۲۳ در راه «اجمیر» با او همراه بوده و در آن تاریخ ۲۷ سال داشته است. بگفته او محوی در راه این بیت را انشاء کرد:

رهی در پیش دارم کاخر عمر است انجامش      بهر جا مرگم آسایش دهد منزل کنم نامش  
 و کمی بعد گفت که این بیت مرا امسال خواهد برد. وی در آن ایام به «برهانپور» رفت و از قضا پیش بینی اش تحقق یافت و بعد از اندک زمانی در سال ۱۰۲۴ داعی حق را لبتیک گفت. این دو بیت نیز از اوست:

بوی گلی نمی رسد آه مگر ز بخت من      خواب گرفت در چمن قافله نسیم را  
 خواهم زبتان شعله داغی به لحد برد      این هم دل من نیست که با من نگذارد  
 در صفحه ۱۰۲ جلد اول آتشکده آذر نیز این بیت بنام وی نقل شده است:

صفیری سرنزد در هیچ حال از من مگروقتی که در دام آدم صیاد غافل را خبر کردم.<sup>۱</sup>  
 از او شرح حالی در مآخذ دیده نمی شود و فقط در کتاب  
 مستوفی اردبیلی:  
 دانشمندان آذر بایجان بدین بیت از وی اشاره شده است:  
 باین ناز و ملاحظت گربسیر بیستون آئی نثار مقدمت فرهاد سازد جان شیرین را

آیت الحق سید محمدتقی از فقهای بزرگ یکقرن اخیر اردبیل  
 مفتی الشیعه: است. پدرش سید مرتضی از فقهای دانشمند و باذکات امامیه  
 در نجف اشرف بود. او حدود سال ۱۲۸۲ هجری قمری در  
 نجف دنیا آمد و هنوز کودک بود که پدرش بزادگاهش در خلخال برگشت و پس از  
 چندی قصد توطن در اردبیل نمود. نشو و نمای محمدتقی در این شهر صورت گرفت و  
 مقدمات و سطح را نیز در همین شهر، نزد پدر و مرحوم حاج میر صالح مجتهد فرا گرفت و از



محضر دانشمند بزرگ مرحوم شمس الحکمای معروف نیز ریاضیات و هیئت و طب  
 آموخت. در چهل و یکسالگی بنجف اشرف رفت و در حوزه درس آخوند ملا کاظم

خراسانی و دیگران شرکت نمود و با احراز درجهٔ اجتهاد خود نیز تدریس پرداخت. در نهمین سال اقامت بیمار شد و مجبوره بازگشت باردبیل گردید و چون بهبود یافت در این شهر، که در آن زمان مرکزی جهت تربیت علمای دینی برای قفقاز و گیلان و قسمت بزرگی از آذربایجان بود، بتدریس پرداخت و در رفع مشکلات دینی مرجعی برای مردم شد. او رسالهٔ عملیه بنام «شجرة التقوی لثمرة یوم الجزا» چاپ و منتشر نمود و گروهی نیز از او تقلید کردند.

مرد متورع و باتقوائی بود و علیرغم نیاز شخصی در وجوه شرعیه تصرف نمی نمود و خود مؤذیان اینقبیل وجوه را بایصال آنها بصاحبان استحقاق ترغیب می کرد و بدینجهت در بین عامه حرمت خاصی داشت.

وفات او در آخرین شب ذیقعدۀ سال ۱۳۶۱ هجری که مصادف با وفات حضرت امام محمد تقی (ع) بود اتفاق افتاد و در مجاورت مسجد جمعه بخاک سپرده شد.

تالیفات ارزنده‌ای از مرحوم آسیدتقی باقی است که از جمله آنها یکدوره تقریرات درس خارج آخوند ملاکاظم خراسانی (دوره ایکه از ۷ ربیع الاول سال ۱۳۲۳ شروع شده است) و نیز یادداشت‌هایی از تقریرات دورهٔ دوم تدریس خارج ایشان (که از دهم ربیع الاول ۱۳۲۷ آغاز گشته است) می باشد.

تعلیق‌های بر کتاب الاصول آخوند (از اول تا فصل عام و خاص و در اصول علمیه تا اصالة البرائه)، حاشیه بر مکاسب شیخ انصاری (از اول تا قسمتی از خیارات)، کتاب الوقف، کتاب الزهن، رساله‌ای در فرق بین حق و حکم، نظریاتی در حول کتاب طهارت شیخ انصاری از آثار دیگر اوست.

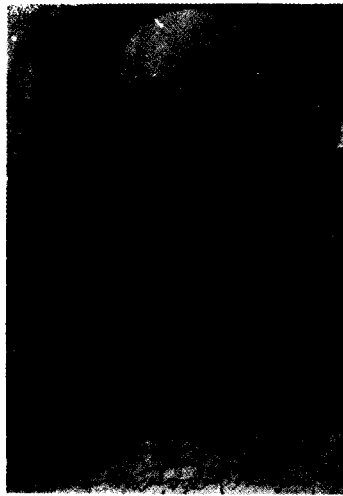
فرزند ذکور منحصر بفرد آقا سیدتقی بنام آقای سیدمحمد مفتی الشیعه از علمای مقبول العامة حوزه علمیه قم است و در آن شهر سکونت دارد و بقرار مسموع کتابخانه شخصی وی حاوی نسخ ارزنده‌ای از کتابهای خطی و چاپی می باشد.

«ملا احمد بن محمد» معروف به «مقدس اردبیلی» یا

مولانا مقدس اردبیلی: «محقق اردبیلی» از اعظم علمای اسلام در مذهب تشیع

است.

او در قرن دهم هجری زندگی می کرد و در ورع و تقوی و فقه و کلام وحید عهد خود بشمار می آمد. بهتراست او را از قول «علامه مجلسی» شناخت که گفته است «محقق اردبیلی در ورع و تقوی و زهد و فضل بنهایت مطلوب رسید و من، یعنی مجلسی، در متقدمین و متأخرین مثل او را نشنیده ام. جلالت و وثاقت و امانت وی معروفتر از آنست که گفته شود و یا کلمات و عبارات قادر به بیان آنها گردد. فقیه و متکلم عظیم الشأن و جلیل القدر و الامقام بود و با تقوی ترین، برترین و پاکترین مردم زمانش بحساب می آمد». او در جای دیگر گوید:



عنه استجاز صاحب المعالم  
وفاته فی الالف الالسبعه

والاردبیلی من الاعاظم  
مقدس ذوروع و رفعه

آنگاه مجلسی بذکر مؤلفات مقدس می پردازد و می گوید که او مصنفات گرانقدری دارد و از جمله آنها از «آیات الاحکام» نام می برد که به «زبدۃ البیان» موسوم می باشد. و نیز از «مجمع الفایده والبرهان فی شرح ارشاد الاذهان»، «حدیقه الشیعه» بزبان فارسی، «شرح الهیات التجرید» و «تعلیقاته علی شرح المختصر العضدی» و غیر از اینها از حواشی و رسائل و جوابهای مسائل یاد می کند. مقدس تألیفات دیگری نیز دارد که از جمله آنها «اثبات الواجب»، «مناسک الحج»



و مقاله «در امر شیء» می باشد و نسخه ای از مناسک الحج وی در کتابخانه رضویّه مشهد موجود است.

در کتابها مطالب زیادی در حق او نوشته اند و در باب زهد و تقوی و معنویّت وی سخنانی گفته اند. او از اهالی قریه نیار، دو کیلومتری شرق اردبیل است. در نجف اشرف درس خوانده بعالیترین مقام فقاہت روز در عالم تشیع رسید و ریاست حوزه علمیّه نجف را بر عهده گرفت. سلاطین و حکام وقت بدو احترام خاصی قائل بودند مخصوصاً شاه عباس بزرگ صفوی ارادت خاصی به او می ورزید و مکاتباتی با او داشت.

نوشته اند که مقاس شاه عباس را در نامه خود بعنوان «بانی ملک عاریه عباس» مورد خطاب قرار می داد و شاه نیز در مکتوبات خویش بدو، خود را «کلب آستان علی» می نوشت.

مقدس شاگردان بزرگی تربیت نمود که بعدها در حوزه علمیّه جانشین وی گشتند. بعد از فوت مقدس ریاست حوزه علمیّه نجف ابتدا به «ملا عبداللّه شوشتری» (استاد شیخ بهاء الدین)، سپس به «شیخ حسن بن زین العابدین عاملی» (شهید دوم) صاحب «معالم الاصول و منتقى الجمال» و بعد به «سیدعلی» صاحب «مدارک» تفویض گردید و بالاخره «امیر فیض اللّه تفرشی» و «امیر علاّم» در جای استاد افاضه علم نمودند. هنگام رحلت مقدس از وی پرسیدند بعد از شما به که رجوع کنیم فرمود در شرعیات به امیر علاّم و در عقلیات به امیر فیض اللّه.

مقدس در سال ۹۹۳ هجری، یعنی هفت سال به آغاز قرن پازدهم مانده بدرود زندگی گفت. جنازه او را در نجف اشرف در جوار تربت مقدس حضرت علی بن ابیطالب (ع) در حجره ای که در ایوان مطهر واقع است، بخاک سپردند.

ملا احمد اردبیلی که می گویند در حال حیات اگر در مسائل دینی و فقهی بمشکلی برمی خورد از ضریح حضرت امیر (ع) جواب می گرفت، بعد از مرگ نیز کلیددار حرم مطهر گردید. بدینمعنی که خدام آستانه شبها پس از آنکه همه بیوتات حرم را بسته و قفل می نمایند کلیدها را در مقبره اومی گذارند و فقط کلید این مقبره را با خود می برند.

مقدس طبع شعر نیز داشته و گاهی اشعاری می سروده است. این ابیات بدو منسوب

است:

ز تنم نمانده موئی که دو صد شرر ندارد      خبری ز سوز حالم دل بیخبر ندارد  
 شر است باد نخلی که دم دز نخل ایمن      شجر نیاز عاشق بجز این ثمر ندارد  
 مده از خماریم که من از الست مستم      می کهنه ای حریفان غم در دسر ندارد  
 نفسی ز نفس بگسل نفسی بر آزل      همه گرد دعا شود لب بخدا اثر ندارد.<sup>۱</sup>

سالخوردگان اردبیل، بنقل از گذشتگان خود کرامات و مقاماتی در حق او بیان می نمایند و برخی از علماء و دانشمندان نیز در باب قدس و تقوای وی سخنانی بر زبان می آورند که گاهی برای آدمی غیر قابل تصور و یا غیر قابل قبول می شود.<sup>۲</sup> با اینحال آنچه مسلم است اینست که ملا احمد مقدس اردبیلی بر اثر علم و دانش وسیع خود بعنوان «محقق اردبیلی»، و در نتیجه زهد و قداست و تقوایش بنام «مقدس اردبیلی» در جهان اسلام معروفیت عمومی دارد.

۱- مرحوم حکیم الهی اردبیلی نیز، که مادر صفحه ۳۱۸ از او یاد کرده ایم در پشت یک جلد چاپی از «مقامات ابن صفار» خود، این اشعار را با خط خوش نوشته و آنها را بمقدس مرحوم نسبت داده است و نگارنده این کتاب را نزد فرزند او آقای غلامرضا منافی دیده است.

۲- ما قسمتی از این گفته ها را بطور اجمال در اینجا می آوریم:

الف- می گویند محمد پدر مقدس در قریه نیار زندگی می کرد. او روزی در جوانی مشغول آبیاری مزرعه خود بود. آبیکه بدانجا می آمد سیبی با خود آورد. محمد آنرا برگرفت و خورد ولی ساعتی بعد، از این کرده پشیمان شد زیرا خود را مالک سیب ندانست. مجرای آب را بطرف سر بالا پیش گرفت و سرانجام بیاغی رسید که درختانی از آن، شاخه بخارج داده و آن سیب از آنها بوده است. نزد باغبان رفت و حلیت خواست. او گفت که این باغ مال من و برادرم است. من سهم خود را حلال کردم ولی برادرم در نجف ساکن است و من اختیاری از جانب وی ندارم. محمد که سخت ناراحت بود بقصد نجف عزیمت کرد تا ضمن زیارت قبور ائمه از صاحب نصف سیب نیز حلیت بخواهد. در نجف نزد وی رفت ولی او حلال کردن آنرا دشوار داشت که محمد با دختر وی وصلت کند و در تعریف دخترش گفت که وی کراسه و کور و شل و لال، محمد که با وسایل آنروز آنها همراه آمده و با تحمل شداید و سختی ها بنجف رسیده بود برگشتن را بدون اخذ نتیجه معقول نیافت و تن بقضا داد. عقد جاری شد و شب زفاف، که محمد منتظر یک موجود کور و کور و شل و لال بود دختر خوش جمال و صحیح و سالمی را در حجله دید و وقتی از بیماریها و نقائصی که پدرش در حق وی گفته بود، پرسید، دختر مطالب پدر را چنین تعبیر کرد که مراد وی از کوری نشیندن حرفهای ناصواب، منظور از کوری ندیدن نامحرمان، مقصود از شل بودن نرفتن بجاهای ناباب و مفهوم معنوی لال بودن اجتناب از غیبت و سخنهاست و حرام است.

این جمله از حاج آقا حسین بروجردی رئیس مذهبی عالم تشیع در نیمه دوم قرن چهاردهم هجری است که روزی در جلسه درس و در حضور بیش از یکهزار عالم و طلبه گفت که «عدالت را دونفر با خود بردند. ملاهاشم بحرانی و مولانا شیخ احمد محقق اردبیلی».

«قاضی ابوعمر و مسعود بن حسین» معروف به «ملحی»  
ملحی اردبیلی: روز عاشورای سال ۴۲۱ هجری چشم بجهان گشوده است. برای تحصیل بیغداد رفته در آنجا از فقهای بنام گشته است و پس از مدتی به دمشق سفر کرده است. ابن عساکر در کتاب تاریخش و هم نویسندگان دیگر در نوشته های خود او را از ارکان علمی آذربایجان بشمار آورده اند اما از حالات و تاریخ وفاتش مطلبی عنوان نکرده اند.<sup>۱</sup> ملحی از حیث فقه و ادب بویژه حسن طریقت در احکام و قضاوتهايش شهرت داشته است.

مقدس حاصل این ازدواج و فرزند آنچنان پدری است که در راه ترس از خدا با خطر نصف سیب آنهمه سختی ها را تحمل نمود و مادری که اینچنین کر و کور و شل و لال بود.

ب- معروف است که مقدس در سفری باردبیل آمده در نیار منزل کرده بود. در آنزمان نیار کدخدائی داشت بنام کریم که مرد عیاشی بود. شرب خمر می کرد و مستی می نمود و طبعاً مقدس سخت از وی رنجیده خاطر و دلگیر بود. شبی در خواب دید که باو دستور می دهند برود و کریم را که مرده است غسل دهد. از خواب بیدار شد و با بیاد آوردن معصیتهای کریم آنرا «غیر روحانی» پنداشت و بخواب رفت. بار دیگر آن صحنه تکرار شد ولی مقدس باز با همان اندیشه سربالین گذاشته خوابید. برای بار سوم آن دستور باو داده شد و خود وی مورد عتاب قرار گرفت. او برخاست وضو کرد و لباس پوشیده به در خانه کریم آمد. در زد. زن کریم با حالت گریه پشت درآمد. مقدس حال کریم را پرسید. او گفت مرده است. مقدس شرح حال و چگونگی مرگ وی را سؤال کرد. زن گفت کریم شب مست و خوشحال بخانه آمد، چون هوا خوب بود گفت که رختخوابش را در حیاط خانه بیندازم. روی آن دراز کشید و باینطرف و آنطرف غلط می زد زیرا هوا خوب و ستارگان بسیار دیدنی و زیبا بودند. در این موقع او که خیلی واله بود آهی کشیده خطاب به شخص نامعلومی گفت «کریم آن نیست که مقدس عابد را ببخشد. کریم آنست که کریم عاصی را بیامرزد. نیمه های شب بود که وقتی آدمم لحاف را برویش بکشم دیدم که مرده است.

این گفته روح مقدس را تکان داد و چنانکه در خواب دستور یافته بود کریم را غسل داده شخصاً کفن و دفنش را مباشرت نمود.

۱- طبقات الشافیه - جمال عبدالرحیم الاسنوی. المتوفی بسنة ۷۷۲ هجری. جزء اول. بغداد. ۱۳۶۰.

مرحوم حاج میرزا محمدعلی معروف به «میرآخور اوغلی» از علمای بزرگ نیمه اول قرن چهاردهم هجری اردبیل بوده است. در اردبیل دنیا آمده تحصیلات مقدماتی را در آنجا گذرانیده است. در سنین جوانی بنجف رفته و با سعی و کوششی که داشته از شاگردان ممتاز حوزه درسی مرحوم «فاضل در بندی» شده است. سرانجام در علوم عقلی و نقلی بهره کافی یافته با نیل بدرجه اجتهاد بزراد گاهش بازگشته است. او در مسجد جنت سرا اقامه جماعت می کرد و بحل و فصل مرافعات مردم می پرداخت و در این کار مهارت خاصی ابراز می داشت. مردی صریح اللهجه بود و با خرافه پرستی بشدت مبارزه می نمود و بدین سبب مورد احترام خاص و عام بود. کلمات قصار حکمت آمیزی بیان می داشت و هنوز سالخوردگان اردبیل برخی از آنها را بیاد دارند و جمله معروف وی «حسین سنون دین سیز عزا دار و قریب اولوم» را بر زبان می آورند.



می گویند روزی مردی بدو مراجعه کرده گفت خانه ام در کنار شهر است و شب هنگام که بمنزل می روم از حمله سگها می ترسم. دعائی بمن یاد بده که از مزاحمت آنها در امان باشم. شیخ گفت برای دفع شر سگ این آیه را می خوانند و «نقلبهم ذات الیمین و ذات الشمال و کلهم باسط ذراعیه بالوصید» ولی بدان که سگ عربی نمی داند و نباید چوبدستی را از خود دور کنی.

او حوزه درسی نیز داشت و از تألیفاتش کتاب منطقی است در شرح حاشیه

ملا عبدالله. این کتاب بچاپ نرسیده و نسخه خطی آن نزد بازماندگانش می باشد. او در سال ۱۳۲۸ هجری قمری در گذشته و قبرش در بقعه شیخ صفی الدین در ایوان مشرف بمسجد جنت سرامی باشد.

مؤلف الذریعه در صفحه ۱۶۱ از جزء ۱۲ کتاب خود از کتابی

• مؤمن اردبیلی: بنام «کنزالفوائد» نام می برد که در شرح «ارشاد

الاذهان» علامه حلی می باشد. او مؤلف این کتاب را «مؤمن

اردبیلی» ذکر می کند و اضافه می نماید که مجلدات طهارت و صلوة آن در گنجینه کتب حاج میرزا باقر طباطبائی تبریزی معاصر موجود است ولی ابداً تاریخ ندارد و بدینجهت عصر شارح معلوم نمی باشد.

«مولی نظام الدین بن مولی احمد اردبیلی» از جمله

نظام الدین اردبیلی: دانشمندان بنام اردبیل است که در قرن دوازدهم هجری

می زیسته است. او طبع شعر داشته و یکی از تألیفات خود

بنام «عنوان نامها» را، که در علم نحو است، بنظم نوشته و این مجموعه بنا بنوشته الذریعه در ۱۲۶۷ هجری طبع گشته است. نسخه خطی آن با خط محمد جعفر بن رستمعلی تبریزی که در ۱۲۸۷ نوشته شده نزد شیخ مهدی شرف الدین بوده است. این کتاب با این بیت:

نام آموزگار دفتر حرف

زیب عنوان حرفهای شگرف

آغاز گشته و با این بیت:

باد عنوان نامهایش نام

تا بجایست نیمه ایام

پایان رسیده است و برخی از دانشمندان با توجه بمصراع آخر کتاب است که آنرا بنام «عنوان نامها» شناخته اند.

نظام الدین کتاب دیگری بنام «شرح شریهد» دارد و یکی از نسخه های آن در ۱۲۱۵ هجری با «عنوان نامها» یکجا نوشته شده و بقول مؤلف الذریعه در آن آمده است که «وله شواهد عوامل ملاحسن الّذی توفی سنه ۱۱۵۰»

چهل حدیث خطی میرمحمد تقی بن الحسن الحسینی موجود در گنجینه کتابهای

آستانه رضوی در خراسان با خط همین نظام الدین می باشد.<sup>۱</sup>

«نظام الدین ولدشمس الدین» خطاط هنرمندی است که از نظام الدین اردبیلی: دارالارشاد اردبیل برخاسته و در قرن نهم هجری در اردبیل بکتابت اشتغال داشته است. بنا بر نوشته دانشمندان آذربایجان خطوط سته را خوب می نوشته و مخصوصاً خط نستعلیق را خوب و پاکیزه کتابت می کرده است. نوشته اند که نظام الدین در سال ۹۲۰ هجری هنوز در حال حیات بوده است. نکته اردبیلی: از او نیز بعنوان شاعر در کتابها یاد شده و «دانشمندان آذربایجان» این بیت را بنام وی ضبط کرده است:

قطره آب حیات عمر ابد می بخشد التفات کم صاحب نظران بسیار است  
در عهد شاه عباس اول می زیسته و از شعرای آن عهد بشمار  
نوری اردبیلی: می آمده است. این بیت بدو منسوب است:

بر دور رخت خط بود آن هاله کشیده یا دود دل ماست بخورشید رسیده<sup>۲</sup>  
از اصیل زادگان اردبیل بوده است. در قرن دهم می زیسته و  
وارثی اردبیلی: بحسن سیرت و کمال قریحت معروف بوده است و مخصوصاً  
از جهت تواضع و خلق نیکو شهرت عمومی داشته است. پس  
از مدتی از اردبیل عزم عراق عجم و خراسان کرده به سیروسیاحت گذرانیده است. در  
سال ۹۸۹ هجری به استرآباد «گرگان امروزی» رسیده مورد احترام علما و التفات سکنه  
آنجا قرار گرفته است. در ادب و شعرتوانائی کافی داشته اشعار نیکوئی می سروده است.  
و این ابیات نمونه ای از آنهاست:

وارثی را بارها گفتم که ترک عشق کن حرف من نشنید چندانی که دشمن کام شد  
بزند گسیم کدام آرزو برآوردی که وز باز پسین نخل ماتمم باشی

۱- الذریعه. مجلد ۲۳ صفحه ۱۴۲. و مجلد ۱. صفحه ۴۱۳.

۲- نباید پنداشت که ما هر جا بنام یک اردبیلی با یک بیت شعر برخوردیم او را جزو دانشمندان آورده ایم. بلکه  
اینها را دیگران در عهد دانشمندان ذکر کرده اند و ما نقل قول کرده ایم.

در نود و هفتمین صفحهٔ جنگ خطی ایکه در صفحهٔ ۳۳۵ این  
واله اردبیلی: کتاب ضمن حالات «طاهر اردبیلی» بدان اشاره شده است،  
قصیده‌ای ثبت و در بالای آن چنین عنوان گشته است  
«لراقمه محمد هادی طبیب اردبیلی متخلص به واله». این نوشته نشان می‌دهد که  
محمد هادی در قرن یازدهم هجری<sup>۱</sup> یا سالها قبل از آن در شهر اردبیل طبابت می‌کرده و  
طبیع شعر نیز داشته است. جای تأسف است که از حالات و تاریخ حیات و ممات  
او مثل دیگر دانشمندان اردبیل نوشته‌هائی باقی نمانده است تا آدمی بدرستی آنانرا بشناسد و  
از آثار و افکار علمی و ادبی و اجتماعی آنان آگاهی یابد. قصیدهٔ مذکور چنین است:

شبی که بود زحیرت زبان نطقم لال	دل‌م ز درد گرانمایه خاطر م زملال
دماغ خسته ز زلف بتان پریشانتر	تن از جدائی هم صحبتان بسان هلال
ز تیغ حادثه مجروح خاطر محزون	مشبک ازستم چرخ سینه چون غر بال
جگر کباب ز جور سپهر بوقلمون	دو دیده اشک فشان دم بدم سحاب مثال
نه مونسى که سرشکی ز دیده پاک کند	نه همدمی که کنم پیش او بیان احوال
دل شکسته ز شادی هزار مرحله دور	امید عافیت از چرخ بی مدار محال
در این معامله بودم که ناگه از سر لطف	در آمد از درد دل نیمشب خیال مثال
بتی که ماه فلک از غمش هلال شده	مهی که مهر ز نورش نموده کسب کمال
فروغ مجلس رندان لا ابالی عشق	طراز مسند جاوید ملک حسن و جمال
بگریه گفتمش ای مونس شکسته دلان	فروغ حسن تو باشد مصون ز بیم زوال
گل حیات من از جور چرخ پژمرده	بدوش و گردن من زندگی است باردوال
بغیر آیهٔ یأس آیهٔ دگر ناید	بمصحف دل صدپاره گر گشایم فال
ز درد داغ ستم لمحہ ای نیم فارغ	ز سوز یاد وطن نیستم دمی خوشحال
بحال خویش فرو مانده ام ز خوشحالی	ندانم اینکه چه باشد بروزگار مآل
عنایتی کن و رحمی ز روی لطف بگوی	که چیست چارهٔ درد من ای پریشانحال

۱- بطوریکه نوشته‌ای تاریخی که در ذیل یکی از صفحات داخلی جنگ مزبور گذاشته شده ۱۱۱۱ هجری است.

هر آنچه کرده نصیبت قضا مرنج و منال  
 بهر چه کرده خدا شو صبور و فارغ بال  
 که هست باعث ایجاد و قبله آمال  
 محیط عالم دانش جهان فضل و کمال  
 از این مقال شدم غوطه ور ببحر خیال  
 قصیده ای که بود مطلعش بدین منوال  
 زهی رسیده نبوت ز نسبتت بکمال  
 وجود عالم و مافیہ بود امر محال  
 ز روی بیته گویم سخن نه روی جدال  
 که انفکاک علت و معلول هست امر محال  
 زهی شرافت قدر و زهی کمال جلال  
 بنجز فساد نیاید ز جوهر فعال  
 شود عقیم و نزاید ترا عدیل و مثال  
 دراز دستی و پای فرار استبدال  
 غبار درگه تو توتیای چشم غزال  
 قرار یافته روح الامین بصف نعال  
 حریم کعبه اگر می شدش به تن پرو بال  
 چرا نگشته بساق حریم تو خلخال  
 سپهر کفّه او باشد و زمین مثقال  
 یقین که هست ز بیم عقاب فارغ بال  
 که هست مهر تو در روزنامه اعمال  
 بدیدم آنچه نبیند کسی بخواب و خیال  
 پذیر عذر مرا ای شه همایون فال  
 گواه دارم و کافی است ایزد متعال  
 زاشتیاق دل عاشقان بحسن و جمال

بخنده گفت که بس کن شکایت دوران  
 بر آستان رضا نه زدل سر تسلیم  
 بر آرد دست تضرع بر آستان کسی  
 شه سریر نبوت محمد (ص) عربی  
 گره زغنچه خاطر گشود و با دل شاد  
 بعون فضل الهی بلمحه ای گفتم  
 زهی که یافت رسالت ز ذات استقلال  
 اگر نه ذات تو بودی غرض ز فیض وجود  
 ترا خدا و از او هم جدا نمی دانم  
 چو هست ذات تو معلول و اوست علت تام  
 بود بقبضه حکم تو.....<sup>۱</sup>  
 اگر کند بخلاف مصالح تو مدار  
 خورد مفرح کافور صبح مادر دهر  
 ز فیض رایت عدل تو کرده اهل ستم  
 حسیض سخن حریم تو اوج هفت اورنگ  
 برای رُفتن خاک در تو چاکر وار  
 بطوف درگه تومی شتافت شام و سحر  
 شدست ناصیه آفتاب زرد از آن  
 ترازو ای که بدان قدر مهر تو سنجند  
 دلی که مهر و هوای تو اندر او باشد  
 اگر چه نامه ام از معصیت پر است چه غم  
 بجای دیگر اگر اول التجاء کردم  
 کنون بدرگه تو روی التجاء دارم  
 بطرف درگه تو بسته ام ز جان احرام  
 بخاک مقدمت افزون تر است شوق دلم

۱- کلمات جای نقطه چینها در موقع صحافی دفترچه از بین رفته است.



باید اظهار تأسف نمود که باقی این قصیده در آن جنگ دیده نمی شود و با وجود اشارتی که در آخر صفحه ۹۹ به «بقیه آن در صفحه دیگر» شده گو یا صفحه یا صفحات بعد از بین رفته و اشعاری از کلام «میرزا صفر» در صفحه بعد از آن قرار گرفته است.

در کتاب دانشمندان آذربایجان از شاعری بنام والهی اردبیلی نام برده شده و این بیت بعنوان نمونه ای از اشعار وی درج

والهی اردبیلی:

گردیده است:

خدنگش می گذشت از سینه دل بگرفت پیکانش  
چو مهمانی که ناراضی رود گیرند دامانش

اونیز از جمله شعرائی است که مؤلف دانشمندان آذربایجان

وفائی اردبیلی: در کتاب خود نامش را ذکر کرده و بنقل از تحفه سامی او را از

شعرائی دانسته است که نو پیدا شده اند. ولی کی و در چه

تاریخ؟ معلوم نیست. بیت زیر مطلعی از یکی از اشعار اوست که بعنوان نمونه ثبت گشته است:

فدای سرو قدت جان من جوانی من      مباد بی تو دمی عمر و زندگانی من

شاعر با فضیلتی بوده و بچند زبان شعر می سروده است. بهمان

یعقوب اردبیلی: اندازه که در ادب و شعر مهارت داشته در آداب سپاهیگری نیز

برازنده بوده است. از حالات او خبری جز این مختصر در دست

نیست مگر دور باعی زیر، که در دوزبان، بعنوان نمونه اشعار وی نقل شده است:

یعقوبم و بیت الحزنی من بیلهرم      اول یوسف گل پیرهنی من بیلهرم

ای غم نه بیلور مردم بی درد سنی      گل گل که منی سن و سنی من بیلهرم

رشته دستت بلا گلگون کریته      تو بدستان هزاران خون کریته

در آئینه نظر کن تا بویینی      که بینم زندگانی چون کریته

حاج میرزا یوسف  
مجتهد:

در جلد اول این کتاب، هنگامیکه از شادروان حاج میرزا محسن مجتهد سخن گفته ایم اشاره کرده ایم که وی ۱۵ پسر داشت. برخی از آنان طریق تحصیل علوم دینی پیش گرفته بمقام اجتهاد رسیدند و بعضی از آنها در زمره دانشمندان بزرگ عهد خود درآمدند و شادروان حاج میرزا یوسف از میرزین آنهاست.

او بسال ۱۲۷۱ قمری در اردبیل تولد یافت. پس از تحصیل مقدمات، در سال ۱۲۹۵ که بعنوان مشایعت جنازه پدرش بنجف اشرف رفته بود از مراجعت باردبیل انصراف یافت و سرانجام در آنجا ماندگار شد و بکسب علم و دانش پرداخت. در سال ۱۳۰۰ درجه اجتهاد یافت و بر اثر هوش و تلاش از محضر علمای بزرگ مثل مرحوم آخوند ملا کاظم خراسانی، حاج شیخ محمد تقی شیرازی، شیخ زین العابدین حائری مازندرانی، آقا شیخ علی یزدی و شیخ محمد خراسانی استفاده های شایانی کرد و اجازات علمی دریافت نمود. او آراسته بمراتب علمی و فضایل اخلاقی بود و عباراتی که اساتید مذکور در اجازات خود نسبت بوی بکار برده اند علو مقام او را می رساند. مرحوم شیرازی مراجعت او را باردبیل با کراه پذیرفته نوشته است که «بقاء ایشان در این اماکن شریفه و اشتغال بتدریس الزم بود لیکن بجهت اهداء ناس و حفظ نوامیس مسلمین از مهالک، مانع از حرکت بآن صفحات نشدیم.»

اقامت او در اردبیل مقارن با دوران حکومت و اقتدار برادرش آقا میرزا علی اکبر بود ولی رفتار وی با او تفاوت زیادی داشت و متانت و وقار و حسن خلق و فضایل علمی و اخلاقی او همه را وادار باحترام و اکرام وی می نمود. او بار اول قریب هشت سال در اردبیل مانده و سپس بنجف برگشته است ولی تقریباً ۲۸ سال بعد یعنی در سال ۱۳۳۲ قمری بار دیگر بزادگاهش آمده و تا سال ۱۳۳۹ در آنجا اقامت نموده است. بنابراین قسمت اعظم عمر خود را در نجف گذرانیده و سرانجام در ۱۱ شعبان ۱۳۳۹ قمری دعوت حق را لبیک گفته است.

در نهضت مشروطیت ایران او از آن طرفداری می کرده و از این حیث از مشاوران بسیار نزدیک مرحوم آخوند ملا کاظم خراسانی بوده است.

سید بنوس نجفی  
اردبیلی:

در سال ۱۲۹۳ هجری قمری در اردبیل دنیا آمد. پدرش سیدفتحعلی نیز از دانشمندان مورد احترام بود. او تحصیل را از دوران کودکی آغاز کرد و مقدمات و سطح را نزد پدر و دیگران آموخت. پانزده سال داشت که برای ادامه تحصیل بزنجان رفت و در مدت دو سال اقامت در آنجا از محضر مرحومین آخوند ملاقر بانعلی و آخوند ملا سبزعلی علوم نقلی و عقلی فراگرفت. آنگاه بنجف اشرف رفت و از مجالس درس آخوند ملا کاظم خراسانی و سید محمد کاظم یزدی بهره مند شد و بمقام اجتهاد رسید و خود از اساتید مبرز حوزه گردید. پس از ۳۶ سال اقامت در آنجا یعنی سال ۱۳۴۶ قمری بزادگاهش برگشت و پس از چندی عازم مشهد مقدس شد و زعیم علمی آن منطقه گردید. در واقعه مسجد گوهرشاد که در سال ۱۳۵۳ قمری اتفاق افتاد باردبیل تبعید شد.<sup>۱</sup> پس از وقایع شهریور ۱۳۲۰ مراجعت وی بمشهد بلامانع گشت و سید در سال ۱۳۶۴ قمری بار دیگر بد آنجا بازگشت. مرگ او بسال ۱۳۷۷ هجری قمری در تهران اتفاق افتاد و جنازه اش با تجلیل کم نظیر بمشهد انتقال یافت و در مجاورت حرم حضرت رضا (ع) مدفون گردید.

مرد رشید و صریح اللهجه و بیباک بود<sup>۲</sup> و در علم و تقوی در زمان خود فرد اول بشمار می آمد. شاگردان بزرگی تربیت نمود و تألیفاتی نیز از خود باقی گذاشت که از جمله آنها دوره کامل فقه، صلوة المسافر، قاعدة لاضرر، رساله ای در ترتب حاشیه بر عروة الوثقی، فروع اجمالی، معتقدات القاصر در اصول عقاید، رساله عملیه بنام وجیز المسائل که سه کتاب اخیر بطبع هم رسیده است.

۱- علت تبعیدش باردبیل تعصب و ایستادگی او در واقعه مسجد گوشتاد و اعتراض بر کشته شدن جمعی در آن مسجد بوسیله مأموران دوران رضاشاه بوده است.

۲- مرحوم اردبیلی در امر معروف و نهی از منکر از هیچکس و هیچ مقامی رو در بایستی نداشت. در یکی از سفرهای محمد رضاشاه پهلوی بمشهد، ملاقاتی بین آن دو در حرم حضرت رضا (ع) صورت گرفت و آقای اردبیلی بعد از آنکه از شاه خواست روی زمین بنشینند و بحرفهای او گوش کند از او پرسید که «چرا نماز نمی خواند». شاه گفت که نماز می خواند ولی تظاهر نمی کند. سید گفت که تظاهر توبه نماز خواندن بحال اسلام مفید است و من، بنام مفتی مذهبی بشما توصیه می کنم که در نماز کوتاهی نکن و حتی بدان تظاهر هم بنما تا مردم بدانند که شاه آنها مسلمان است و واجبات دینی را بجا می آورد.

او در نیمه دوم حیات مرحوم حاج سید یونس نجفی زندگی سیدیونس سیدیونس: می کرد و از اینجهت به سیدیونس کوچک معروف بود. خانواده وی از قریه کَلخوران برخاسته پدرش شادروان «آقامیر محیی الدین» هم از علمای مورد احترام اردبیل بود.

سیدیونس بسال ۱۳۲۰ هجری قمری در اردبیل بدنیا آمد. دوره تحصیلات مقدمات را در این شهر و در حضور پدر و مدرسین دیگر پایان رسانید آنگاه عازم قم گشت و از محضر درس مرحوم شاه آبادی، حاج شیخ مهدی مازندرانی و میرزای همدانی استفاده نمود و در فقه و اصول نیز در حوزه درس مرحوم حجت کوه کمری شرکت کرد و از شاگردان مبرز آنحوزه گردید. در سال ۱۳۷۰ هجری که مجتهد جامع الشرایطی شده بود بامرو اجازه مراجع علمی بار دبیل بازگشت و اداره امور دینی حوزه را بدست گرفت.

او صرفنظر از مراتب علمی مرد نجیب و مهربانی بود و در رفع گرفتاریهای مردم تکاپوی زیادی می نمود. مدرسه ملا ابراهیم را تعمیر کرد و مدرسه جنب مسجد آقامیرزا علی اکبر را که بصورت انباری درآمده بود از اداره آموزش و پرورش باز پس گرفته نوسازی و دایر نمود. کتابخانه ای برای طلاب علوم دینی بوجود آورد و از وجوهات شرعی که دریافت می کرد زندگی بالنسبه مرفهی برای آنان فراهم ساخت. آقای سیدیونس که بنام خانوادگی سیدیونسی شناخته می شد در ۲۳ مرداد سال ۱۳۵۳ خورشیدی برابر ۲۵ رجب ۱۳۹۴ بموت فجاه در اردبیل درگذشت و جنازه اش با تجلیل کامل بقم منتقل و در قبرستان شیخان بخاک سپرده شد.

اینها عده ای از دانشمندان این سرزمینند که نام آنان در کتابها آمده و یا یاد آنها در خاطرها باقی مانده است. شک نیست که همه دانشمندان و اندیشمندانی که در طول تاریخ بس طولانی اردبیل از این خطه برخاسته اند در این تعداد خلاصه نمی شوند و علما و شخصیتهای علمی ارزنده ای هم بوده اند که گذشت ایام یا حوادث روزگار آثار آنها را بتاراج داده و نامشانرا از صفحات تاریخ زدوده است یا هر آینه برای نگارنده امکان و حوصله مراجعه بآنچه بیشتر فراهم نگشته و این وظیفه برعهده پویندگان جوان در نسل معاصر اردبیل یا نسلهای آینده آن واگذار شده است.

آنچه درخور توجه است اینست که در ایام حیات این بزرگان، علم و دانش زمان معطوف بمسائل دینی و ادبی و بعبارت دیگر همان مطالبی بوده است که آنان در راه تحصیل آن کوشیده و یاد و اثری از خود باقی گذاشته اند و طبیعی است که با توسعه علوم ریاضی و تجربی و پیدایش دانش کیهانی و... اردبیل در نسلهای جدید خود دانشمندان بزرگواری در آن رشته ها نیز بجامعه بشریت تقدیم خواهد کرد و بدینسان بر افتخارات تاریخی خود خواهد افزود.

این فصل را با عکس زیر که در آن جمعی از واعظان نیمقرن اخیر اردبیل دیده می شوند پایان می رسانیم.



از چپ بر راست: «ردیف اول: امام جماعت مسجد قره ذنگک، حاج میر فاضل، شیخ العلماء صدوقی، دانشمند گرانقدر آیه الحق حاج میرزا احمد فقیه، پیشماز مسجد سلطان آباد، شناخته نشد.»  
 «ردیف دوم: ملا مصطفی واعظ، آقامیر درویش واعظ، حاج ملا لطیف مجد الواعظین، ملا یعقوب قطب الواعظین، حاج شیخ حسن امین الواعظین، آقا شیخ حمید مسائلی.»

# گفتار سیزدهم

## اقتصاد در گذشته‌های اردبیل

مقدمه: انسان همواره سعی بر آن دارد که طرقي بيندیشد و وسایلي بدست آورد تا بتواند بنحو صحیح و مؤثری از مواهب طبیعت برخوردار شود و از رستنی‌ها، کانه‌ها، آب و هوا و سایر داده‌های محیط خود، بطرز کاملی بهره‌مند گردد. این بهره‌برداری و چگونگی آنرا در عرف علمی و اجتماعی «اقتصاد» می‌نامند.

اقتصاد موضوع تازه‌ای نیست و تا اوایل پیدایش بشر قدمت دارد ولی شکل آن متناسب با رشد مغزی انسان و پیشرفتهای علمی و تجربی او متغیر بوده است. پیشینیان ما همواره در کیفیت استفاده از نعمات طبیعت تلاش می‌کردند و بقدریکه دانش زمان و وسایل و ابزار موجود میسر می‌ساخت در بارور کردن آن کوشش می‌نمودند بدون آنکه اقتصاد را، مثل امروز تعریف کنند و یا آنرا دارای مقام و ارزش اساسی در همه شئون اجتماعی خود بدانند.

از قرن نوزدهم، بویژه از هنگامیکه پیشوایان مکاتب اشتراکی نظریات خود را در باب این امور ابراز کردند، و اثرات اقتصاد را در نهادهای اجتماعی و سیاسی جوامع انسانی بصورت مباحث علمی مطرح نمودند؛ اقتصاد وجهه‌جدیدی برای خود کسب کرد و خود موضوع بررسی‌ها و فرضیه‌های نوینی گردید که بحث در آنها خارج از موضوع گفتار ما در مورد «اردبیل در گذرگاه تاریخ» می‌باشد.

منظور ما از عنوان «اقتصاد در گذشته‌های اردبیل» توجه بطرز عمل و نحوه بهره‌برداری گذشتگان این ولایت از مواهبی بوده است که طبیعت بطور وفور در اختیار آنها گذاشته و تلاش و کوششی که آنها در این زمینه بجای آورده‌اند. تردید نیست که آنچه از رستنی‌ها و دامها بدست می‌آید یا از معادن و کانه‌ها استخراج می‌شود مواد خام هستند و بهمان شکل نمی‌توانند قابل استفاده باشند. از اینرو باید در آنها دگرگونی‌هایی بوجود آورد و مواد مذکور را قابل استفاده کرد و این کار را صنعت می‌نامند.

داده‌های طبیعی و فرآورده‌های صنعتی در همه نقاط و جوامع انسانی یک سان و بیک اندازه نیست. مثلاً در یک ناحیه گندم و پشم زیاد بدست می‌آید و در نقطه دیگر نفت و آهن بیشتر تولید می‌شود. در اینصورت مبادلاتی بین آنها صورت می‌گیرد و این کار بازرگانی نام دارد.

بازرگانی نیاز به راهها و طرق ارتباطی دارد تا حمل کالا بین مناطق مختلف میسر گردد. از اینرو طرق مواصلاتی از لوازم اقتصادی بشمار می‌آید و بدون آنها امر بازرگانی متعذر می‌باشد.

بدینطریق برای مطالعه اقتصاد یک منطقه باید در مورد کشاورزی، دامداری، معادن، صنعت، بازرگانی و راههای آن بررسی کرد و ما در این قسمت از کتاب موارد فوق را در ناحیه اردبیل و در گذشته‌های آن، بطور اجمال مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

## فصل اول

### کشاورزی و دامداری اردبیل:

انسان، مثل هر موجود زنده دیگر، حیاتش به طبیعت بستگی دارد و نیازمندیهای زندگی خود را از طبیعت بدست می آورد. مقدمه:

مخصوصاً خورد و خوراک خویش را، که عامل اصلی رشد و بقاست، از طریق کشاورزی تأمین می نماید و با کشت و زرع غلات و حبوبات، پرورش باغات و میوجات، جالیز کاری و نظایر آنها نیازهای غذایی خویشان را فراهم می سازد. اما همه جای روی زمین برای چنین کاری مناسب نیست و قسمت بزرگی از خشکیهای آن یخبندان، کویر، کوهستان و یا فاقد آب و استعدادهای لازم است و بدینجهت مثلاً در یک قطعه ۱۶۴۸ هزار کیلومتر مربعی آن، که بنام ایران نامیده می شود، فقط ۳۰٪ اراضی قابل استفاده می باشد. حال آنکه از کل این مساحت نیز عملاً بهره برداری نمی گردد و بموجب آماریکه در کتاب «اقتصاد کشاورزی» آمده در این محدوده، یعنی ایران، در زمان تدوین آن کتاب ۵/۱۳٪ زمینهای قابل کشت زیر کشت می رفته، ۲۰٪ آنها تحت آیش قرار داشته و از ۵/۶۶٪ دیگر، با آنکه قابل استفاده بوده عملاً استفاده نمی شده است.

در آن تاریخ، یعنی زمان نشر آن کتاب ۷٪ زمینهای ایران را مراتع تشکیل می داده، ۱۱٪ آن جنگل بوده، ۱٪ مجرای آنها و یا محل جمع شدن آنها، ۲٪ منازل و کارخانه ها و راهها را بوجود می آورده و سرانجام ۴۹٪ باقی غیر قابل استفاده بوده است.<sup>۱</sup>

گرچه از زمان تدوین و نشر کتاب مزبور تا کنون ممکن است در ارقام و نسبتهای مذکور تغییراتی بعمل آمده، و اصولاً هم می بایست بعمل آمده باشد، ولی با توجه باینکه در ۲۵ سال اخیر، بر اثر وابستگیهای بیش از حد اقتصادی و سیاسی ایران بخارج، کشاورزی کشور سیر نزولی داشته است شاید بتوان در زمان جمع آوری این مجموعه، ارقام فوق را نزدیک بواقع دانست و بوضع کشاورزی در ایران توجه یافت.



## مبحث اول

### کشاورزی در اردبیل:

اردبیل، از حیث کشاورزی، یکی از نقاط مستعد ایران بشمار می آید و نوع خاک و آب و هوای آن، این منطقه را از نواحی حاصلخیز این کشور قرار می دهد و طبقاً خوانندگان کتاب می دانند که این ولایت در گذشته هم یکی از مراکز غله ایران بوده و گاهی صادرات آن بدیگر نقاط، از رقم پنجاه هزارتن در سال تجاوز می کرده است و این رقم از یک شهرستان، با توجه بامکانات فنی و کشاورزی در نیمقرن پیش، رقم شایان توجهی بوده است.

کشاورزی اصولاً با عوامل خاصی بستگی دارد که اهم آنها خاک زراعتی اردبیل: نوع خاک، هوا، آب، بذر، و وسایل کار و کوشش کشاورزان است.

خاک زراعتی اردبیل از تجزیه سنگهای آتشفشانی سیلان تشکیل یافته<sup>۱</sup> و در دامنه های البرز، که بنام کوههای طالش معروف است و در اردبیل آنرا «باغرو» می خوانند، نیز خاکهای تجزیه شده البرز، زمینهای زراعتی این منطقه را تشکیل می دهد و بدینجهت بقول مؤلف کتاب «آثار البلاد و اخبار العلماء» خاک آن اعلاست.<sup>۲</sup>

ترکیبات خاکهای زراعتی اردبیل و عناصر تشکیل دهنده و خواص هریک از آنها مسائلی است که در کتب و مجلات علمی مربوط بکشاورزی ایران عنوان می شود و خارج از مطالب این کتاب است ولی بطور اجمال می توان گفت که خاک منطقه اردبیل، بویژه در نقاطی مثل مغان، استعداد بیشتری برای زراعت دارد و در صورتیکه کشاورزان و کشتکاران، تجاربی را که اباً عن جد بدست آورده اند با دست آوردهای علوم کشاورزی و روشهای جدید علمی مربوط سازند، بدون تردید از زمین و زراعت خود

۱- فرهنگ روستائی، تقی بهرامی، ۱۳۱۷، تهران، چاپ خودکار. ص ۱۳.

۲- آثار البلاد و اخبار العلماء، زکریابن محمود القزوی، بیروت، ۱۹۶۰، ص ۲۹۱.

بهره کافی می برند.

زمینهای زراعتی را معمولاً با دادن کود، اعم از حیوانی یا شیمیائی، تقویت می نمایند ولی باید گفت که این امر در بین روستائیان اردبیل کمتر معمول است و با آنکه وجود تعداد زیادی دام و احشام در هر قریه بهترین امکان را از این حیث فراهم می سازد، با اینحال کمتر دیده می شود که دهقان اردبیلی حتی فضولات گاو و گوسفند خویش را بمصرف کود برساند و بدینطریق در تقویت اراضی خود قدمی بردارد.

دهقانان اردبیل این ماده را، بجای آنکه در زراعت مورد استفاده قرار دهند، بصورت تپاله بمصرف سوخت می رسانند و نیازهای حرارتی خود را، از گرم کردن منزل گرفته تا پختن غذا و نان، بدان وسیله تأمین می نمایند و بدینجهت صاحب نظران در آرزوی آنند که با دلسوزی های دولت، وسایل دیگر حرارت، با ارزانترین و سهلترین طریق، در دسترس آنان قرار گیرد و برای بهره وری بیشتر زمین و رشد زراعت، کودهای حیوانی با یک برنامه صحیح در کشاورزی مصرف گردد.

دست اندرکاران کشاورزی علمی معتقدند که مرداب «شواربیل»، که ما از آن در جای دیگر نیز سخن گفته ایم، بمقدار زیادی کود، از نوع نیتراهای مفید در خود دارد و اگر از آن بصورت مخزن برای آبیاری استفاده نشود بهتر است که با وسایل علمی، مواد مذکور استخراج گردد و با ارزانترین قیمت در کشاورزی این منطقه مورد مصرف قرار گیرد.

باری مساحت کلی منطقه اردبیل بالغ بر ۴۹۰۰ کیلومتر مربع است<sup>۱</sup> که قریب ۸۶۰ کیلومتر مربع آن دشت و بقیه کوه و تپه و ماهور است. کوهستانی بودن منطقه مانع

۱- در کتاب «جغرافیای تاریخی گیلان، مازندران و آذربایجان» آمده است که James. B. Fraser در ژوئیه ۱۸۲۲ (۱۲۳۷ هجری) از اردبیل دیدن کرد. و وسعت آنرا ۶۰ کیلومتر در ۴۰ کیلومتر نوشته است. هیئت مطالعاتی واحد آب و برق ایران هم در گزارش مطالعاتی تیرماه ۱۳۵۲ خود مساحت این ولایت را ۴۴۰۰ کیلومتر مربع اعلام داشته است. ولی آمارنامه استان آذربایجان شرقی این مساحت را ۴۹۰۰ کیلومتر مربع ذکر کرده است.

از کشت و برداشت محصول نیست بلکه قسمت اعظم اراضی زراعتی را کوهپایه‌ها تشکیل می‌دهد و بدینجهت غالباً بصورت دیم زراعت می‌شود. طبق گزارش هیئت مطالعاتی وزرات نیرو<sup>۱</sup> سطح زیر کشت منطقه اردبیل در سال ۱۳۵۲ خورشیدی، که دوران توقف و سقوط کشاورزی در ایران بوده است، بالغ بر ۲۷۸۹۳۰ هکتار بوده و بنا بمدلول گزارش مذکور، این مقدار رقم نسبتاً بزرگی می‌باشد و حکایت از فعالیت زیاد کشاورزی در حوزه اردبیل دارد.

این مساحت مربوط باراضی زراعتی ۳۷۶ پارچه قراء آن می‌باشد. لیکن سابقاً یعنی تا سی سال پیش که شهرستان اردبیل شامل خلخال، سراب، مشکین، گرمی، آستارا، بيله سوار و مُغان، بود، تعداد دهستانها و نیز اراضی قابل کشتش بچندین برابر قراء فعلی و اراضی آن بالغ می‌گردید. ولی امروز آن بخشها خود شهرستان شده‌اند و دهستانهای آنها نیز از رده قراء اردبیل خارج گشته است. از قراء فعلی اردبیل ۱۷۷ پارچه آنها در حومه شهر، ۱۱۷ قریه در بخش نیرو ۸۲ روستا جزو بخش نمین می‌باشد.

اردبیل از نواحی سردسیر ایران است و در همه کتابها که آب وهوای اردبیل: ذکرى از آب و هوای آن بمیان آمده اینچنین از آن تعریف گشته است با این تفاوت که با وجود سردی، هوای آن سالم و مطبوع می‌باشد و بدینجهت در گذشته‌ها نیز سلاطین ایران از آنجا بعنوان ییلاق استفاده می‌کرده‌اند.<sup>۲</sup>

در مغرب منطقه اردبیل، بین کوههای سبلان و بزغوش، دالانی بطور طبیعی براین ناحیه باز شده و عبور هوا از آنجا، موجب جریان بادهای سرد و گرم، و متغیر بودن درجه حرارت آن گشته است. ما در جلد اول این کتاب، در گفتار اول، آنجا که بعنوان «یک نظر اجمالی در باره جغرافیای اردبیل» مطالبی نوشته‌ایم، اشارتی هم به هوای اردبیل کرده از چگونگی هوا و جهت وزش بادهای و نظایر آنها سخن گفته‌ایم که مکمل این

۱- گزارش نیمه تفصیلی آبهای زیرزمینی منطقه اردبیل، اداره کل آبهای زیرزمینی وزارت نیرو، تیرماه ۱۳۵۲، راهنمای ۱۳۵، ردیف اردبیل.

۲- لغتنامه دهخدا. صفحه ۱۶۹۰.

قسمت از نوشته‌ها می‌باشد و بدین جهت از آوردن تمام آنها خودداری می‌نمائیم. ولی در باب میزان حرارت و رطوبت و بارندگی، آخرین آمار منتشر شده را، که با مطالب مذکور در جلد اول هم تفاوت‌هایی دارد، از روی «آمارنامه آذر بایجان شرقی»<sup>۱</sup> بشرح زیر نقل می‌نمائیم:

آمارنامه مذکور در تیرماه ۱۳۵۶ و با نتیجه‌گیری از سرشماری عمومی ۱۳۵۳ خورشیدی، از طرف مرکز آمار ایران چاپ و منتشر شده است و می‌توان گفت در زمان تدوین این مجموعه آخرین مدرک رسمی در باب آمار منطقه می‌باشد و قابل توجه است که ارقام آن با مندرجات کتاب «تقسیمات اقلیمی و رستنی‌های ایران»<sup>۲</sup> نیز تفاوت دارد.

ماچنین می‌پنداریم که چون اوضاع جوی و اقلیمی بقدر «فورمول»های ریاضی، از قاطعیت مطلق برخوردار نیستند، از اینرو نباید اختلافات حرارت، بارندگی، رطوبت و دیگر عوامل طبیعی را ناشی از اشتباه و غفلت تحقیق‌کنندگان و نویسندگان آنها بدانیم. بلکه از آنجهت که بررسی‌ها و نمونه‌برداریهای آماری، از لحاظ زمان و کیفیت اوضاع جوی در شرایط یکسان صورت نمی‌گیرد لاجرم نتیجه متعادلی هم بدست نمی‌دهد.

در چگونگی آب و هوای اردبیل، دریای خزر نیز از عوامل مؤثر و قابل توجه می‌باشد و گرچه مستقیماً در آن اثر نمی‌کند با اینحال تأثیر زیادی در این منطقه دارد. اردبیل از راه شوسه فعلی ۷۰ کیلومتر به آستارا، یعنی دریای خزر، فاصله دارد ولی این فاصله بخط مستقیم کمتر و شاید تا نصف رقم مذکور است. این فاصله کم، گویای این مطلب است که اردبیل باید محلّ ریزش بارانهای زیادی باشد. اما واقعیت غیر از این است زیرا کوههای باغرو، مثل دیگر قسمتهای سلسله جبال البرز، که بمانند دیواری در جنوب دریای خزر کشیده شده و فلات ایران را از بارشهای آن دریا محروم کرده است، حائلی بین دریای مذکور و ناحیه اردبیل بوجود آورده و در نتیجه بارندگی را در این منطقه کمتر

۱- آمارنامه استان آذر بایجان شرقی، مرکز آمار ایران، شماره مسلسل ۷۴۱، تاریخ تیرماه ۱۳۵۶ خورشیدی.

۲- تقسیمات اقلیمی و رستنی‌های ایران، احمدحسین عدل، تهران، ۱۳۳۹.

ساخته است.

بهرحال طبق آماریکه «آمارنامهٔ آذربایجان شرقی» بدست داده است در سال ۱۳۵۳ خورشیدی:

حداکثر حرارت در اردبیل ۳۱ درجهٔ سانتیگراد، حداقل ۱۹/۵- و متوسط آن ۶ درجه بوده و تعداد روزهای یخبندان ۱۳۶ روز در سال قید گردیده است. حداکثر رطوبت در بهار همان سال ۹۵٪ و حداقل ۳۲٪، در تابستان ۹۵٪ و ۳۶٪، در پائیز ۹۳٪ و ۳۰٪ و در زمستان ۹۷٪ و ۱۸٪ بوده است.»

در مآخذ دیگر، مثل کتاب «تقسیمات اقلیمی و رستنیهای ایران» نیز مطالب و ارقامی در بارهٔ هوا و رطوبت این منطقه ذکر شده ولی چون آمارنامهٔ فوق الذکر از حیث تاریخ مؤخر بر آنها می باشد بذکر داده های آن اکتفا می نمائیم.

میزان بارندگی در اردبیل، در همهٔ سالها یکسان نیست ولی بارندگی در اردبیل: متوسط بارندگی شش سالهٔ آن در ایستگاههایی که بدین منظور در نقاط مختلف شهرستان بوجود آمده بالغ بر ۳۳۴/۵ میلیمتر در سال می باشد.

رقم مزبور مربوط به از تاریخ مهرماه ۱۳۵۰ تا شهریور ۱۳۵۶، در ۷ ایستگاه زیر بدین قرار بوده است:

- الف- ایستگاه نیر واقع در مرکز بخش نیر بارتفاع ۱۵۵۰ متر از سطح دریا و بطول جغرافیائی ۴۷/۵۹ و عرض ۳۸/۰۲ درجه، معدل بارندگی ۳۶۹/۵ میلیمتر در سال.
- ب- ایستگاه نمین واقع در مرکز بخش نمین بارتفاع ۱۵۰۰ متر از سطح دریا و بطول جغرافیائی ۴۸/۲۸ و عرض ۳۸/۲۵ درجه، معدل بارندگی ۴۴۰/۵۴ میلیمتر در سال.
- ج- ایستگاه هیر واقع در مرکز قریهٔ هیر بارتفاع ۱۴۹۰ متر از سطح دریا و بطول جغرافیائی ۴۸/۲۹ و عرض ۳۸/۰۴ درجه، معدل بارندگی ۳۳۳/۴۴ میلیمتر در سال.
- د- ایستگاه کوزه تپراقی واقع در مرکز قریهٔ کوزه تپراقی بارتفاع ۱۳۵۰ متر از سطح دریا و بطول جغرافیائی ۴۸/۲۲ و عرض ۳۸/۰۶ درجه، معدل بارندگی ۲۳۳/۱ میلیمتر در سال.
- ه- ایستگاه قره چناق واقع در مرکز قریهٔ قره چناق بارتفاع ۱۳۰۰ متر از سطح دریا و بطول

جغرافیائی ۴۸/۳۰ عرض و ۳۸/۲۰ درجه، معدل بارندگی ۳۲۷/۰۸ میلیمتر در سال.  
 — ایستگاه پُل الماس واقع در مرکز قریه الماس با ارتفاع ۱۳۵۰ متر از سطح دریا و بطول  
 جغرافیائی ۴۸/۱۲ عرض و ۳۸/۰۹ درجه، معدل بارندگی ۳۰۶/۸ میلیمتر در سال.  
 ز— ایستگاه پُل سامیان واقع در مرکز قریه سامیان با ارتفاع ۱۱۵۰ متر از سطح دریا و بطول  
 جغرافیائی ۴۸/۱۵ عرض و ۳۸/۲۳ درجه، معدل بارندگی ۲۷۷/۵ میلیمتر در سال.  
 لازم بیادآوری است که در سال آبی ۱۳۵۱—۱۳۵۰ سی و پنج درصد نزولات  
 آسمانی در منطقه اردبیل بصورت برف بوده است.

کتاب «ایران زمین»<sup>۱</sup> میزان بارندگی اردبیل را تا ۳۵۰ میلیمتر در سال قید کرده  
 ولی کتاب «تقسیمات اقلیمی و رستنیهای ایران» آنرا قریب ۲۶۲ میلیمتریان داشته و  
 افزوده است که از این مقدار تقریباً ۸۵ میلیمتر در بهار، ۸۷ میلیمتر در زمستان و بقیه در  
 پائیز و گاهی در تابستان می بارد و بیشتر بارندگی بین بهمن ماه و اردیبهشت صورت  
 می گیرد و متوسط آن تا ۶۱/۱ میلیمتر می رسد.

علاوه بر منابع مذکور «هیئت بررسی واحد آب وزارت آب و برق» نیز که در سال  
 ۱۳۵۲ مطالعاتی در این منطقه بعمل آورده است در گزارش خود معدل ریزشهای آسمانی  
 شانزده ساله این ناحیه را ۳۸۷ میلیمتر نوشته است.

با همه این احوال، تاریخ گذشته اردبیل حکایت از خشکسالیها و کم آبیهای زیادی  
 در این منطقه می نماید و از قحط و غلای حاصل از آنها، که موجب مرگ و میرها و  
 بیماریها و مهاجرتهاى بسیاری گشته است سخن می راند و ما بچند واقعه از آنها در مجلد  
 اول این کتاب اشاره کرده ایم. شک نیست که امکان چنان کم آبی ها و خشکسالیها  
 همچنان وجود دارد و تا زمانی که از آبگیرهای طبیعی آن مثل «نوئور»، «دره آغلاغان»،  
 «شورابیل» و غیره با آماده کردن آنها برای ذخیره آب استفاده نشود بی آبی و قحطی خطر  
 بزرگی برای مردم این ولایت بحساب می آید.

در ولایت اردبیل رود بزرگ و پرآبی که تمام منطقه را سیراب  
 رودهای اردبیل: نماید وجود ندارد و فقط چند نهر بالنسبه کم آب در آن بچشم

می خورد که از کوههای سیلان و باغرو سرچشمه می گیرند و پس از طی مقداری راه، که قسمت مهم آنها هم در کوهستان است، از طریق پیوستن با رود «قراسو» به «ارس» و از آنجا بدریای خزر می ریزند.

یکی از نه‌های اینحوزه «بالخلوچای» است که نسبت  
**نه‌بالخلو:** بنه‌های دیگر بزرگتر و برای کشاورزی مفیدتر می باشد.  
 سرچشمه این رود با شهر تقریباً ۶۰ کیلومتر فاصله دارد و در دامنه سیلان واقع است. وجه تسمیه آن به «بالخلو» بسبب وجود ماهی «قزل آلا» در قسمتی از مسیر علیای آن می باشد. در قسمتهای دیگر نیز، مخصوصاً در مواقعی که آب زیاد است ماهی سفید رودخانه ای زیاد دیده می شود.

منظور از مسیر علیا، دره «آغلاغان» و قسمتهای بالا تر از آنست که ماهی قزل آلا بمقدار زیادی در آنجا زندگی می کند. اهالی محل بر این عقیده اند که چون درجه حرارت آب این نه‌، بعد از دره مزبور فرق می کند از اینرو ماهی مذکور از آن قسمت پیاپیتر نمی آید.

عرض بستر این نه‌ در نقاط مختلف فرق دارد و از ۳۰ تا ۶۰ متر متفاوت می باشد. محل اصلی سرچشمه آن از مبداء تا دره آغلاغان، که در حدود شش کیلومتر است، بشکل زاینده رود است و نامگذاری آن دره به «آغلاغان» هم بهمین مناسبت می باشد زیرا مقدار زیادی چشمه در آن می جوشد و در عالم تشبیه چنان بنظر می رسد که دره در حال گریستن می باشد.<sup>۱</sup>

مجموع این آبها در آن دره عمیق بهم رسیده ، با صدای عظیمی از بین صخره‌ها بسمت اردبیل جریان می یابد و از مجاورت قراء (لدی، گوندوغان، سُرخاب، مزرعه، گوگرچین، گوگمه، ایرنجی، بوران، قره تپه، و یَرسق) گذشته به «نیر»، درشش فرسخی شهر می رسد و از آن ببعدها:

۱- نه‌ریکه از طرف گردنه «صائین» و ارتفاعات «یورتچی» و جوار دهستانهای

۱- در زبان ترکی گریستن را «آغلاماق» می گویند که صفت مشبه آن یعنی آغلاغان معادل گزیان فارسی می باشد.

«ساری قیه، اورتا کند، ایلانجیق و بُرجلو» بطرف نیر می آید.

۲- نهریکه از درّه «پیرتق، کمال آباد، دیمان، جوراب» باسم «قره چای» بطرف «یامچی علیا» جاری است.

۳- آبهاییکه از دهستانهای «گلستان، تجرق و شیران» می گذرد.

۴- آبهاییکه از قراء «سرعین، گنزق، آق قلعه» می آید.

متصل می شود و پس از گذشتن از داخل شهر، بطرف شمال می رود و در ۱۵ کیلومتری اردبیل در قریه «پائین انزاب» به «قره سو» می پیوندد.

مقدار متوسط آب بالخلودراوایل بهار تقریباً ۴۰۰ سنگ، اوایل تابستان ۱۹۰ و اوایل پائیز در حدود ۲۳۰ سنگ است ولی در سالهاییکه بارندگی در اوایل پائیز کم باشد مقدار آب این نهر نیز کم می شود. ۱. بموجب یک گزارش رسمی موجود در واحد آب وزارت نیرو، مقدار آبی که سالانه از این رودخانه در «دبی» پل الماس، ۱۲ کیلومتری اردبیل، می گذرد ۱۱۶/۵ میلیون متر مکعب است.

آب بالخلو قریب دو سوم یعنی ۵۰ کیلومتر از طول مسیر ۷۵ کیلومتری خود را در کوهستان جریان دارد و فقط ۲۵ کیلومتر آن در جلگه است و بدینجهت از همه آب آن در زراعت استفاده می شود و در صورتیکه در فصول زراعتی آب آن بیشتر باشد اراضی قراء «قره تپه، و یرسق، یامچی علیا و سفلا، شاه بلاغی، سقر لوجای، رضاقلی قشلاقی، آغ قلعه، آلماس، خرابه کوئول، حکیم قشلاقی، حاج سلیم قشلاقی، شام اسبی،

۱- واحد آب در اردبیل «آن» نامیده می شود و آن عبارت از یک مجرای مربع شکل ۲۰×۲۰ سانتی متر و سرعت ۱۳۰ سانتی متر در ثانیه است. برای واحدهای بزرگ آب «دگیرمانلیق» بکار می رود یعنی آبی که آسیا را بگرداند و مقدار آن چهار برابر آن می باشد.

لازم بیادآوری است که واحد بین المللی آب میزان آبیست که از مجرای ۱۰×۱۰ سانتی متر با سرعت ۱۰ سانتی متر در ثانیه بگذرد. غیر از واحد بین المللی واحد دیگری نیز در ایران معمول است که بنام «سنگ» نامیده می شود و آن مقدار آبی است که از مجرائی بابعاد ۱۰×۱۰ سانتی متر و با سرعت ۱۳۰ سانتی متر در ثانیه عبور کند.

با این حساب یک «آن» ۵۲ برابر واحد بین المللی یا ۵۲ لیتر در ثانیه، و دگیرمانلیق ۲۰۸ لیتر آب در ثانیه می باشد. میزان آب هر سنگ قانونی ایرانی نیز ۱۳ لیتر در ثانیه است.



ملآباشی، ملآ یوسف، جیرال، کلخوران، گلنگان، بابلان، قطب آباد، ججین، نیار قره لر، زره ناس، آقبلاغ، قولوغا، سلطان آباد، گیلانده، قصاب تپه» می توانند از آب آن مشروب شوند.

برای بهره برداری از آب بالخلو، در قسمت‌هایی از مسیر آن، بند یعنی سدهای کوچک با چوب و تخته و سنگ و شاخه درخت و غیره می زنند تا آب آنرا بر جویبارهای فرعی سوار کرده به قراء و مزارع ببرند. تعداد این بندها گاهی از ۲۰ تجاوز می کند. در قسمت‌های علیای مسیر برای استفاده عادلانه از این نهر اصول صحیح و حساب شده‌ای وجود ندارد و چه بسا که در فصل آبیاری، ساکنان قراء بالادست بنحو غیرمعارف از آن بهره برداری می کنند در حالیکه در دهستانهای پائین دست روستائیان در شدت کم آبی دست و پا می زنند. با اینحال باید گفت که در قسمت‌هایی از آن از قدیم الایام رسم و رسومی برقرار گردیده است که بهر حال مورد قبول ساکنان قراء ذینفع می باشد.

نهر بالخلو چندین بار مسیر خود را در داخل شهر تغییر داده و قبل از احداث نارین قلعه در جای ارک سابق، بستر این نهر در مسیر خیابان فعلی شیخ صفی و مجاورت محوطه بقعه بوده و جهانگرد هلندی بنام « Cornelius de Bruin » که در سال ۱۷۰۳ میلادی اردبیل را دیده نوشته است که پل هشت چشمه‌ای بر روی آن قرار دارد<sup>۱</sup>.

آب نهر بالخلو در زمستان یخ می بندد. در سالهای پیش، که یخ‌سازهای برقی و دستگاههای یخ‌سازی معمول نبود، کسانی که شغل آنها یخ‌فروشی بود در زمستان یخهای روی آب این نهر را، که گاهی بضخامت ۴۰ سانتی متر می رسید، با تبر بصورت قطعاتی بریده در انبارهای مخصوصی بنام «بوزخانه» یا یخچال نگهداری می کردند و در فصل گرما برای فروش عرضه می نمودند.

باید یادآور شد که با هوای خنک اردبیل نیاز کمتری به یخ پیدا می شود و لذا از یخهای انبار شده غالباً در بستنی سازی و نظایر آن استفاده می نمودند. امروزه با پیدا شدن

۱- جغرافیای تاریخی گیلان، مازندران، آذربایجان، شورای مرکزی جشنهای شاهنشاهی، تألیف ابوالقاسم طاهری ۱۳۴۷. ص ۱۰۵. بنقل از سفرنامه «کورتلیوس دوبروین»، چاپ لندن. ج/۱. ۱۷۳۷. ص ۱۶۹.

دستگاههای سردکننده این کار نیز متروک گردیده و یخ مورد نیاز بوسیله یخ سازهای برقی فراهم می شود.

نهر بالخلو، در اواخر فروردین بر اثر آب شدن برفهای سیلان و نزول بارانهای بهاری گاهی بصورت سیلابی خروشان درمی آید و بآبادهای اطراف مسیر خود آسیب می رساند. خود شهر نیز از این حیث در طول تاریخ صدمات زیادی دیده است.

در صفحات ۲ و ۳ جلد اول این کتاب مطالب کوتاهی در مورد این نهر عنوان شده و بهر حال با احداث دیوارهای سنگی در دو طرف آن، امروزه خطر خرابی در شهر کمتر شده ولی در قرائی که در کنار مسیل واقعند این خطر همچنان باقی است.

این رود بزرگترین و پرآب ترین رودهای حوزه اردبیل است

ولی جای تأسف است که هر چند آبش بیشتر و مسیرش

قره سوز

طولانی تر است اما بهره گیری از آن برای زراعت کمتر می باشد.

این رود از کوههای باغرو و قلّه «اسبنه» و چشمه «خانبلاغی» در داخل جنگل شمال، سرچشمه گرفته و از شمال شرقی بطرف شمال غربی اردبیل جریان می یابد و پس از گذشتن از معبر معروف «دوجاق»<sup>۱</sup> راه مشکین را پیش می گیرد و بعد از آنکه نهرهای «خیابوچای، مشکین چای، اُناچای و اهرچای» که سه تای اول از ارتفاعات سیلان سرازیر می شوند، بدان می پیوندند در «اصلاندوز» مغان نزدیک تپه های نادری، به رود ارس می ریزد.

طول آن در حوزه اردبیل، یعنی از سرچشمه تا دوجاق، بالغ بر ۱۰۸ کیلومتر می شود و قسمت عمده آن در جلگه جریان دارد. قراسو در بهار حدود ۳۵۰۰ سنگ، اوایل تابستان ۱۵۰۰ سنگ و اوایل پائیز قریب ۲۰۰۰ سنگ آب دارد. و مقدار تخلیه آن در سال آبی ۱۳۵۱-۱۳۵۰ در ایستگاه طالب قشلاقی ۲۲۷ میلیون متر مکعب بوده است<sup>۲</sup> که مقدار قابل ملاحظه ای می باشد با اینهمه چون بستر آن تقریباً شش متر از اراضی

۱- در مورد دوجاق در صفحه ۱۴ جلد اول این کتاب اشارتی بیک داستان محلی رفته است.

۲- گزارش مطالعات نیمه تفصیلی آبهای زیرزمینی منطقه اردبیل. وزارت آب و برق. واحد آب. ۱۳۵۲-

اطراف پائینتر است لذا استفاده زراعتی شایسته ای از آن بعمل نمی آید.

در مسیر این رودخانه محلّهای مناسبی برای سدسازی وجود دارد و مطالعای نیز در گذشته در اینباب صورت گرفته و چنین اظهار نظر گشته است که اگر در ناحیه «شیران» چهل کیلومتری مشکین شهر، در گذاری که مناسب برای این کار است سدی بطول ۱۵۰ تا ۳۰۰ و ارتفاع ۵۰ متر زده شود مخزنی با ظرفیت ۴۵۰ میلیون مترمکعب آب بوجود خواهد آمد و با آن حدود ۵۵ هزار هکتار اراضی حاصلخیز اطراف آبیاری خواهد گشت ولی صد حیف که همه طرحهای مربوط بمنطقه اردبیل، تا این تاریخ که، این مجموعه را گرد می آوریم، از حد گفتار نگذشته و بمرحله اجرا نرسیده است.

نهر دیگری از کوه سیلان سرچشمه می گیرد که بمناسبت

**نهر گلنگان:** عبورش از مجاورت قریه «گلنگان» در غرب اردبیل آنرا نهر

گلنگان می گویند. این نهر نیز پس از آنکه تقریباً بطول ۳۰

کیلومتر از سرچشمه خود دور می شود به قراسومی پیوندد و چون آب آن کم است و در بهار و تابستان و اوایل پائیز بزرگت می تواند برای آبیاری دهستانهای «گلنگان، حسن باروق، نوران، اندراب، شمس آباد، ایردیموسی و میراشرف» کفایت کند از اینرود در اواخر بهار و فصل تابستان مازادی ندارد تا به رود مذکور، یعنی قراسو، بریزد.

میزان آب این نهر در اوایل بهار حدود ۱۲۰ سنگ، اوایل تابستان ۲۴ سنگ و اواسط

پائیز ۴۵ سنگ برآورد شده است و تقریباً ۷ کیلومتر از مسیر آن نیز در کوهستان است و باقی در جلگه جریان دارد.

انردی (ا- ر- د- ی) نام نهر دیگری است که بمناسبت

**نهر انردی**

جریاننش در اراضی قریه «انردی» بدان نام خوانده می شود.

**ونشده رود:**

این نهر نیز مثل گلنگان از سیلان سرچشمه می گیرد و طول

مسیر آن قریب ۳۰ کیلومتر می باشد. اما برخلاف نهر گلنگان قسمت اعظم این مسیر، یعنی ۲۰ کیلومتر آن در کوهستان واقع است و تقریباً ده کیلومتر در جلگه جریان دارد.

میزان آب آن تقریباً بقدر نهر گلنگان است یعنی در اوایل بهار حدود ۱۲۰ سنگ،

اوایل تابستان ۳۲ و در پائیز قریب ۵۰ سنگ می باشد که بمصرف آبیاری اراضی

دهستانهای «اثردی گُرد کندی، دیولوق، قلعه جوق، عموقین، حمل آباد، دیوله سِرِ اثردی» می رسد.

نهر دیگری نیز از سبلان در حوزهٔ قریهٔ «ثُمَرین» جریان دارد که به «نشئه رود» معروف است. طول آن قریب ۳۲ کیلومتر است که تقریباً ۱۵ کیلومتر آن در کوهستان و بقیه در جلگه است و قراء «تپه ثمرین، چهل گز، چناقرد، دیجوجین، باروق، شهریور، گرجان، جَبَه دَر، سامیان و معصوم آباد» از آن استفاده می نمایند.

میزان آبدهی نشئه رود در اوایل بهار بالغ بر ۱۲۵، در اوایل تابستان ۴۰ و در پائیز نزدیک به ۶۰ سنگ می باشد.

از دامنه های کم ارتفاع «باغرو» نیز نهری در حوزهٔ اردبیل قوری چای: جاری است که بستر آن در حدود ۳۰ کیلومتر طول دارد و ۱۸ کیلومتر آن در کوهستان می باشد. این نهر که بنام «قوری چای» یعنی رود خشک معروف است غالباً حالت سیلابی دارد و بدینجهت در مواقع عادی آب آن به مصبش یعنی قراسو، نمی رسد. میزان معمولی آب آن، غیر از مواقع سیلاب، در اوایل بهار حدود ۴۰ سنگ است ولی در اوایل تابستان غالباً خشک می شود و اگر آب داشته باشد از ۳۰ سنگ تجاوز نمی نماید و چون پائیز فرامی رسد آب آن به ۵۰ تا ۶۰ سنگ بالغ می گردد. اراضی قراء «کورائیم، بوسجین، مهماندوست علیا و سفلی، حاج محمود، شمس آباد، خانقشلاقی، گورادیل، گَمی آباد، رضی آباد، نیار، پیره قوم، آقبلاغ رستمخان، چنداتق، قره لِر، تازه کند، گیلانده» می توانند از آب این نهر آبیاری بشوند.<sup>۱</sup>

بطوریکه ملاحظه می شود این نهرهای کم آب برای مشروب آبهای زیرزمینی: ساختن اراضی وسیع زراعتی اردبیل کفایت نمی کند و لذا برای آبیاری آنها و نیز بمنظور بزیر کشت درآوردن اراضی بایر،

۱- نگارنده در سالهای ۱۳۲۸، ۱۳۲۹ خورشیدی معاونت ادارهٔ فرهنگ اردبیل را برعهده داشت و از طرف آن اداره مجله ای بنام «نشریهٔ فرهنگ اردبیل» منتشر می نمود که حاوی مطالب سودمند علمی و اجتماعی و تاریخی

که مستعد کشاورزی است، استفاده از منابع دیگر ضرورت دارد و مهمترین آنها آبهای زیرزمینی می باشد.

با توجه باینکه جلگه اردبیل در میان دورشته کوه قرار دارد و هر دو کوه نیز بتناسب و بقدر لازم از نزولات آسمانی برخوردارند بنظر می رسد که آبهای زیرزمینی کافی در آن منطقه وجود دارد و بطوریکه در مجلد اول این کتاب، صفحه ۵ اشاره کرده ایم در برخی از نقاط از جمله در خود شهر، عمق این آبها به ۳ و منتهای به ۶ متر می رسد. بگفته کارشناسان عمق سطح آب مخصوصاً در منطقه مرکزی و تبخیری دشت اردبیل کمتر و گاهی هم سطح زمین است.

در قدیم با آنکه میزان کشت بقدر امروز نبوده با اینحال اردبیلیان پیشین از طریق حفر قنوات، یا باصطلاح محلی «کهریز»ها، که تحریف شده «کاریز» می باشد، از این آبها استفاده می کردند و این نکته در اغلب سفرنامه های جهانگردان دیده می شود و حتی لغت نامه دهخدا هم، که چاپ و نشر آن در تاریخ معاصر ما صورت گرفته است، در صفحه ۱۶۹۰ در ذیل اردبیل می نویسد که زمین آهکی و درخت کم است ولی «بواسطه کاریزها بخوبی مشروب می شود» و پیش از دهخدا نیز «دیکسیونر» جغرافیایی جهان در مورد اردبیل بدین امر اشاره کرده نوشته است «زراعت آنجا با هوشیاری تمام عمل می شود و در آبیاری آن از قناتهای زیاد استفاده می گردد.»<sup>۱</sup>

یادآوری این نکته لازم است که چون عمق آبهای زیرزمینی در این منطقه کمتر است از اینرو بین قناتهای اینحوزه با قناتهای مناطق دیگر، بویژه مناطق شرق و جنوب و

→ بود. یکی از مقالات آن نشریه که در چند شماره درج گردید تحت عنوان «جغرافیای کشاورزی اردبیل» بود که بقلم آقای آصف رئیس وقت اداره کشاورزی اردبیل تهیه و تنظیم گشته بود. ما در گردآوری مطالب فوق، مخصوصاً در باب رودهای اردبیل از آن مقاله هم استفاده زیادی کرده ایم. لازم بیادآوری است که سازمان جغرافیایی کشور در سال ۱۳۵۳ خورشیدی کتابی بنام فرهنگ رودهای ایران در ۳۶۳ صفحه منتشر کرده و در آن رودهای ایران را بترتیب حروف تهجی با ذکر شهرستان و روستاهائیکه مشروب می سازند درج کرده است برای تحصیل اطلاعات دیگر در مورد رودها و دهستانهای اردبیل می توان بدان کتاب مراجعه نمود.

۱- دیکسیونر جغرافیائی جهان. فرانسه. ج. ۱/ پاریس، ۱۸۵۶.

مرکز ایران، از لحاظ طول مجری، فرق فاحشی بچشم می خورد زیرا برای آفتابی شدن کاریزی در اردبیل، که مادر چاه آن مثلاً ده متر عمق دارد، طول زیادی لازم نیست و حداکثر از چند صد متر و گاهی از چند پشته تجاوز نمی نماید حال آنکه در نواحی جنوبی و مرکزی ایران، مثل سیرجان و یزد و غیره عمق مادر چاهها گاهی متجاوز از ۱۵۰ متر می شود و مسافت بسیار زیادی لازم است تا بتوان آبر را از آن ژرفا بسطح زمین آورده آفتابی ساخت.<sup>۱</sup>

طبق گزارش هیئت مطالعاتی نیمه تفصیلی آبهای زیرزمینی  
 احداث چاه  
 منطقه اردبیل، وابسته به وزارت نیرو، طولانی ترین قنات حوزه  
 برای آبیاری:  
 اردبیل در قریه «جَبَه دَر» است که طول آن در حدود ۱/۵

کیلومتر می باشد و ۲۰ لیتر در ثانیه آبدهی دارد. در سال ۱۳۵۱ خورشیدی در شهرستان اردبیل ۳۱ رشته قنات جریان داشته و میزان تخلیه آنها در سال بالغ بر ۹ میلیون متر مکعب بوده است. یادآوری این نکته لازم است که قناتهای اردبیل غالباً در غرب و شمال و جنوب شهر است و در شرق و مرکز آن قناتی دیده نمی شود.

در منطقه اردبیل چشمه سارهای زیادی نیز وجود دارد که از آب آنها برای شرب و زراعت استفاده می شود. برخی از این چشمه ها آبدهی زیادی دارد مثلاً چشمه «بیوک چای» در نزدیکی کلخوران در پاره ای از ایام سال قریب ۸۰ لیتر در ثانیه آبدهی دارد و میزان آبدهی چشمه «گامیش گولی» در سرعین به ۵۰ لیتر در ثانیه بالغ می شود.

تردید نیست که با پیشرفت تمدن و استفاده از برق در امر کشاورزی و آبیاری، ترتیب استفاده از آبهای زیرزمینی نیز دگرگون گشته و امروزه احداث چاه و بیرون آوردن آب بوسیله تلمبه های برقی جانشین قنات و «کهریز» شده است.

این نوع چاهها غالباً بر دو قسمند چاههای عمیق، که عمق آنها به ۹۰ و ۱۰۰ متر و گاهی بیشتر می رسد، و چاههای نیمه عمیق که به عمق ۱۰ تا ۱۵ و ۲۰ متر و بطور حلقه ای

۱- در سیرجان، در سال ۱۳۲۸ قناتی به نگارنده ارائه شد که بقول گوینده ما در چاه آن ۱۸۰ متر عمق داشت.

کنده می شود. در چاههای نیمه عمیق معمولاً یک چاه در وسط و چند حلقه دیگر بفاصله کوتاهی در اطراف آن می کنند و کف هر یک از آنها را از طریق یک مجرای زیرزمینی، به چاه وسطی، که بمنزله مادر چاه است، مربوط می سازند. آنگاه وسیله تلمبه های برقی یا «موتوری» آب را از آن چاه بیرون می آورند ولی چاههای عمیق را معمولاً در هر حوزه آبدهی یک میله احداث می نمایند.

چون کردن و استفاده کردن از چاههای نیمه عمیق آسانتر و کم خرجتر از چاههای نوع اول است از اینرو غالباً در منطقه اردبیل از آن استقبال می شود و در اطراف شهر و دهستانهای مستعد احداث آن روز بروز بیشتر می گردد. آمار هیئت مطالعاتی آبهای زیرزمینی اردبیل وابسته بوزارت نیرو حکایت از آن دارد که میزان تخلیه، یعنی آبگیری از ۳۶۸ فقره چاههای نیمه عمیق حوزه اردبیل در سال ۱۳۵۱ خورشیدی بالغ بر ۲۷/۷۲۲/۰۰۰ متر مکعب بوده است. در حالیکه در همین مدت از ۱۲ چاه عمیق رو بهم رفته ۷/۶ میلیون متر مکعب آب بدست آمده است.

احداث چاههای عمیق بیشتر وسیله بخش عمومی، یعنی دولت و شهرداریها صورت می گیرد و در تاریخ تنظیم این مجموعه، بجز سه حلقه چاه های عمیق، که برای تأمین آب مورد مصرف مردم در جنوب شهر، یعنی کنار «قلخان تپه»<sup>۱</sup> کنده شده، نه حلقه چاه عمیق دیگر در این ولایت موجود است که دو حلقه آن در داخل شهر است و سر آنها گرفته شده بلااستفاده مانده است.<sup>۲</sup> میزان آبدهی سه حلقه چاه عمیق که آب مشروب شهر را تأمین می کند ۲۵۰ متر مکعب است.

۱- در یک کیلومتری جنوب غربی اردبیل، در کنار جاده آسفالت و مشرف بر نهر بالخلوتپه نیم کره ای بزرگی است که شبیه به سپرهای قدیم می باشد و بدانجهت آنرا قلخان تپه می گویند زیرا «قلخان» در ترکی بمعنی سپر می باشد. در نزدیکی آن تپه سه حلقه چاه عمیق کنده شده و آب آنها پس از جمع آوری در مخزنی که در بالای ارتفاعات سمت غربی «شورابیل» احداث گشته است وارد لوله کشی شهر شده بمصرف شرب اهالی می رسد. میزان آبدهی این سه حلقه چاه را در حدود ۲۵۰ متر مکعب در ساعت نوشته اند.

۲- این دو حلقه چاه عمیق در تابستان ۱۳۳۲ خورشیدی، هنگامیکه نگارنده شهرداری اردبیل را بر عهده داشت در دو میدان «پیر عبدالملک» و میدانی که آنروز «میدان ژاندارمری» نامیده می شد و بعد از کودتای ۲۸ مرداد

بنظر کارشناسان که مبتنی بر مطالعات «ژئوفیزیکی» است قسمتهای غرب و شمال غربی دشت اردبیل بهیچوجه برای حفر چاه‌های عمیق مناسب نیست. ولی نواحی شرقی و جنوب شرقی آن از این حیث استعداد کافی دارد. در قریه «آبی بیگلو» نیز چاه «آرتزینی» زده شده و آب آن قابل شرب می باشد. اهالی اردبیل و قراء اطراف گاهی از این آب بعنوان معالج سنگ کلیه استفاده می نمایند زیرا یکنوع از این سنگها با خوردن این آب تجزیه شده از بین می رود. میزان فوران آب این چاه کم است و ساکنان قریه در اینباب معتقدند که حفرکنندگان آن در انجام وظیفه خود کوتاهی کرده عمق چاه را پنج متر کمتر از حد مقرر کرده اند و بدینجهت آب چاه فوران زیادی ندارد. گزارش رسمی واحد آب و وزارت نیرو حاکی است که در سال ۱۳۵۱ خورشیدی میزان تخلیه کلی در دشت اردبیل ۵۴/۷ میلیون مترمکعب بوده و ۱۰/۴ میلیون مترمکعب آن بوسیله چشمه سارها صورت گرفته است.

در منطقه اردبیل سدی که مقدار معتابهی آب را بمنظور مناطق مستعد برای احداث سد: استفاده زراعتی و صنعتی ذخیره کند وجود ندارد، ولی طبیعت خود مخازن بزرگی بوجود آورده که اگر مردم بخواهند و دستگاه اداری کشور را بدینکار و ادار نمایند ذخایر عظیم آب بدست می آورند و از این راه سطح کشت و برداشت را در اینحوزه بچندین برابر می رسانند. یکی از این مخازن در جنوب شرقی اردبیل، در ارتفاعات کوه باغرو، واقع است و فاصله تقریبی آن تا شهر قریب ۳۵ کیلومتر می باشد.

این مخزن بنام «نونور» مشهور است و آن دره وسیعی است که تقریباً ۲۵۰۰ متر طول

۱۳۳۲ میدان «مجسمه شاهنشاه» و پس از انقلاب اسلامی ایران «میدان امام خمینی» نامگذاری گردید، احداث شد. اما صد حیف که شهرداری بعدها سرچاه دوم را بسته با نصب مجسمه بر بالای آن، آنرا بلااستفاده گذاشت و در میدان پیر عبدالملک نیز، اراضی محوطه میدان را بمنظور تأمین در آمد جهت شهرداری بمردم فروخت و لاجرم سرچاه را نیز که در گوشه تنگی پشت یکی از مغازه ها مانده، بست و با وجود نیاز مردم و منطقه به آب بیش از یکربع قرن این دو منبع را بلااستفاده رها ساخت.



و ۱۵۰۰ متر عرض دارد و در ارتفاع ۲۵۰۰ متری واقع شده است. کوهها و ارتفاعات دیگر اطراف آنرا فرا گرفته و طبیعت آنرا بصورت دریاچه ای درآورده است که بیش از ۵۰ متر عمق دارد و می تواند متجاوز از ۲۰۰ میلیون متر مکعب آب در خود جمع نماید.

در قسمت شمالی آن گذاری بالنسبه کم عرضی است که جریان آب در طول هزاران سال مجرایی برای خود باز کرده و سبب تخلیه دریاچه گردیده است. کارشناسانی که از آن دیدن کرده اند معتقدند با احداث دوسد در معبر «قانلودره»، یکی بعرض ۵۰ تا ۸۰ و ارتفاع ۳۰ متر و دیگری ۴۰ تا ۶۰ و ارتفاع ۱۰ متر، می توان علاوه بر ظرفیت خود نوئور، با پیدایش مخزن جدید، حدود ۱۴۰ میلیون متر مکعب دیگر نیز آب ذخیره نمود و با ساختن راهی بطول ۸ کیلومتر و عرض ۲ متر مساحت بسیار زیادی از اراضی قراء «هیر، کرگن، بقرآباد، دوئول، کلخوران، بایندرق، آراللوی بزرگ و کوچک، رضی آباد، خلیل آباد، ایوریق، تُپراقلو، پیره قوم» و غیره را مشروب ساخت. بعلاوه با توجه بارتفاع این مخزن می توان با نصب تور بینهای بزرگ، برق ارزان قیمت مورد احتیاج منطقه اردبیل را فراهم آورد.

نزولات آسمانی بر کوههای اطراف نوئور بالنسبه زیاد است و مقدار متوسط آن در سال بالغ بر ۵۲۴ میلیمتر می شود. علاوه بر آن تعداد زیادی چشمه نیز در داخل دره از شکاف کوهها و سطح آن می جوشد که بعضی شماره آنها را متجاوز از یکصد چشمه می دانند اگرچه بعضی دیگر از غلوکنندگان عدد هزار را در مورد آن چشمه ها بکار می برند. مقدار این آبها نیز، برای آبیگری دریاچه معتنابه می باشد.

دومین مخزن طبیعی در حوزه اردبیل «شورابیل» نام دارد که در یک کیلومتری جنوب شهر واقع است. آن نیز دره عمیق و مسدودی است که در حدود ۱۵۰۰ متر طول و ۱۲۰۰ متر عرض دارد و عمق آن به ۳۰ تا ۵۰ متر می رسد و موقعیت بسیار خوبی برای ذخیره آب دارد. این مخزن بطوریکه گفتیم بحالت بسته است و راهی برای خروج آب ندارد از اینرو کف آن بر اثر آبهاییکه، در زمستان و بهار بدان می ریزد، بصورت مردابی درمی آید و چون مقداری نمک و املاح طبیعی دیگر بمرور ایام در آن جمع شده بدانجهت لجن آن بصورت داروئی برای معالجه درد مفاصل و رماتیسم بکار می رود.

در شرایط فعلی، هرگاه در زمستان و بهار بارندگی زیاد شود، یا آب نهریکه از بالخلو منشعب و برای آبیاری اراضی دهستانهای مجاور از کنار آن می‌گذرد، در پائیز و زمستان بدان بریزد شورابیل بصورت دریاچه‌ای درمی‌آید. در غیر اینصورت آب آن در تابستان خشک می‌شود و لایه نمکی بضمخامت تقریبی ۵ تا ۷ سانتی متر کف آنرا می‌پوشاند. اگر این دره از لحاظ زمین‌شناسی و نوع خاک بررسی شود و مجرائی برای جریان آب آن به نهر بالخلو، که از کنارش می‌گذرد، احداث گردد مخزنی با ظرفیت حداقل ۱۴۰ میلیون متر مکعب آب در اختیار کشاورزان حوزه اردبیل قرار می‌گیرد و اراضی قراء زیادی، که بوسیله نهر مزبور آبیاری می‌شود بنحو مطلوب آبیاری می‌گردد.<sup>۱</sup>

در مسیر علیای بالخلو، بویره در اوایل بستر و قسمتی از مسیر کوهستانی آن نیز جای مناسبی برای بستن سد وجود دارد و آن دره آغلاغان می‌باشد و اگر روزی اقدامی در اینباب بعمل آید قرائیکه در مسیر این نهر واقعند تا دورترین نقطه منطقه از حیث آب‌گشایش زیادی خواهند یافت. در این منطقه نیز بوسیله کارشناسان فنی بررسی‌هایی بعمل آمده و احداث چنین سدی عملی و مفید تشخیص گردیده است ولی در آنمورد نیز طرحها از قلمرو گفتار بمرحله کردار نرسیده است.

موضوع احداث سد بر روی آبهای اردبیل از دورانهای گذشته مورد توجه کشاورزان این منطقه بوده و مثلاً «ژنرال ماژور داریسی تاد» از افسران «صنف توپخانه بنگاله انگلیس» که این شهر را دیده از وضع کشاورزان آن در سال ۱۸۳۶ میلادی (۱۲۵۲ هجری) مطالبی گفته و یادآور شده است که «خود مردمان محل معتقد بودند که هزینه ساختمان سدی بمنظور آبیاری فقط پنجهزار تومان (یا چهار هزار لیره آنروزی)

۱- در سال ۱۳۳۲ خورشیدی، هنگامیکه شادروان دکتر محمد مصدق نخست وزیر ایران بود از طرف دولت هیئتی بریاست وزیر کار کابینه بنام آقای دکتر عالمی برای رسیدگی به نیازمندیهای مردم اردبیل آمد. در آن زمان نگارنده شهرداری آن شهر را برعهده داشت. در برنامه‌ایکه برای بازدیدهای هیئت تنظیم گشت مشاهده شورابیل، این مخزن طبیعی آب، نیز گنجانیده شد تا باشد که این آرزو تحقق یابد و کم آبی قسمتی از ولایت اردبیل از آن راه برطرف گردد. هیئت محل را بازدید کرد و اصل مسئله را پسندید. قرار شد کارشناسانی از مرکز اعزام دارند تا نوع خاک و وضع محل را بررسی نمایند ولی با سقوط آن دولت این امر نیز منتفی گشت و در ۲۷ سالگی که امروز از آن تاریخ می‌گذرد قدمی در این کار برداشته نشد.

می رسید». <sup>۱</sup> جای تأسف است که این آرزو از زمان فتحعلیشاه قاجار تاکنون هنوز هم تحقق نیافته است.

بطوریکه در قسمت «قراسو» گفته ایم مناطق مستعدی در مسیر آن رود برای سدبندی وجود دارد که امید است روزی مورد توجه قرار گیرد یا لااقل بانصب تلمبه از آب آن برای مشروب ساختن اراضی حاصلخیز اطراف استفاده شود.

باید توجه داشت که منابع مذکور برای آبیاری زمینهای است که وضعیت طبیعی استفاده از آب جاری را در آنها میسر می سازد و بعبارت دیگر زراعت آبی در آنها صورت می گیرد ولی قسمت مهمی از اراضی کشاورزی اردبیل در شیب ها و دامنه های کوههای اردبیل قرار دارد و کشت و کار در آنها بصورت دیم عمل می شود و آبیاری آنها از طریق بارندگیها صورت می گیرد. بنابراین اگر سال، باصطلاح خود کشاورزان، خوش بگذرد یعنی بارندگی بقدر کافی باشد، محصول آنها رضایت بخش می شود. آنچنانکه در زراعتهای دیم در جاهای دیگر ایران نیز چنین است و چگونگی زراعت آنها با عنایات آسمانی بستگی دارد.

روشهای زراعت  
در اردبیل:

باری آبیاری در دهستانهای اردبیل، مطابق عرف و سنتی انجام می شود که از قدیم الایام در آنها مرسوم است. بدینمعنی هر قریه و دیهی سهم معینی از آبهای جاری مجاور خود دارد و

این سهم در خود دهستان نیز برحسب ساعت یا شبانه روز بین مزارع و کشتزارها تقسیم می شود و آبیاری با نوبت معین و مشخصی، که بهرحال موردقبول کشاورزان است صورت می گیرد. از اینرو بندرت اتفاق می افتد که کسی بر آن رسم و نوبت تجاوز کند و اگر هر آینه چنین شود جنگ و جدالی رخ می دهد و موجب شتم و لطم و گاهی قتل کسانی از دهقانان می گردد. نهریکه اکنون بین دو قریه ججین و نیار جاری است بسبب قتلی که برای استفاده از آب آن در گذشته های دور صورت گرفته امروز هم به «قانلی چای» یعنی نهر خون معروف است.

۱- نقل از کتاب «جغرافیای تاریخی گیلان، مازندران و آذربایجان» نشریه شورای مرکزی جشنهای شاهنشاهی ایران، ابوالقاسم طاهری. دانشگاه. ۱۳۴۷. ص ۱۴۳.

قبل از کشت باید زمین را شخم زده آماده نمود. این کار معمولاً در ماههای اول بهار و دو ماه آخر پائیز صورت می گیرد زیرا در آن ایام زمین بر اثر بارندگی نرمتر و هوا نیز برای کار کردن مساعدتر می شود. شخم اراضی طبق سنت قدیمی یعنی با گاو و گاوآهن بعمل می آید ولی از ربع قرن پیش استفاده از «تراکتور» در بیشتر روستاها معمول گشته و این وسیله جدید در دشتها و اراضی بالنسبه مسطح وارد عمل گردیده است. گزارشهای کارشناسان رسمی حاکی از آنست که «در نیمی از روستاهای اردبیل کشاورزی بصورت مکانیزه انجام می گیرد.»<sup>۱</sup>

چون در اردبیل برای زراعت از کود استفاده نمی شود از اینرو قسمتی از اراضی راتحت آیش قرار می دهند. بدینمعنی که آنها را پس از شخم مدتی بهمان حال باقی می گذارند و در سال بعد زیر کشت در می آورند. در بعضی از نقاط ایران آیش گاهی دو ساله و حتی سه ساله می شود تا خاک بتواند بمقدار کافی از هوا «آزت» جذب نماید ولی در منطقه اردبیل با توجه باستعداد خاک، مدت آن از یک کشت تجاوز نمی کند.

کشت نیز در اردبیل در دو فصل انجام می گیرد پائیز و بهار. کشت بهاره در این منطقه «یازلیق»<sup>۲</sup> خوانده می شود و حاصل آن با محصول زراعت پائیزه فرق دارد.

موقع کشت پائیزه از مهر ماه شروع می شود و تا موقعیکه هوا مساعد باشد ادامه می یابد. در نقاط کوهستانی که برف و سرما زود می رسد این کار زودتر از نقاط دیگر آغاز می گردد، ولی کشت بهاره از بعد از عید نوروز، هنگامیکه هوا خوب و زمین بالنسبه خشک باشد، شروع می شود و تا ظهر روز چهاردهم اردیبهشت ماه، یعنی ۴۵ روز بعد از عید نوروز طول می کشد. معروف است که بعد از آن تاریخ و گاهی حتی از بعد از ظهر روز چهاردهم بعد هر تخمی که کاشته شود محصولی نخواهد داشت.

پاشیدن تخم معمولاً با دست صورت می گیرد و حتی در مزارعی هم که با «تراکتور» شخم می شود غالباً با دست تخم می افشانند. پس از پاشیدن تخم بار دیگر زمین را شخم

۱- مرحوم سید محمد سیدی از جمله کسانی است که برای استفاده از ماشین آلات کشاورزی در امر زراعت در این منطقه پیشقدم بوده است.

۲- «یاز» در ترکی به بهار می گویند و یازلیق بمعنی بهاره می باشد.

می زنند و با اصطلاح خود روستائیان آنرا برمی گردانند تا تخمها زیر خاک برود و علاوه بر مصونیت از شر پرنده گان، در بستر خاک قرار گرفته آماده نمو شود. نوع تخمها در گذشته محلی بود. در عین حال بیشتر کشاورزانی که غلات و حبوبات می کاشتند بهترین اقسام آنها را برای بذر تهیه می نمودند و بدین منظور گاهی آنها را با پول خریداری می کردند و یا با موجودیهای جنسی خود معاوضه می نمودند. در سالهای اخیر که معاملات خارجی ایران افزایش یافته تخم انواع غلات و دانگی ها را از خارج، بویژه آمریکا وارد کرده بین زارعان پخش می نمایند. حد متوسط بذر پاشی در اردبیل ۴۵ کیلوگرم در هر هکتار می باشد.

درو کردن غالباً با داس صورت می گیرد و خرمن کوبی نیز با «وَل» انجام می شود. وَل عبارت از تخته ضخیمی شبیه یک لنگه دراست که در زیر آن قطعات سنگ چخماق راء که لبه های تیز آن مثل چاقوبرنده است، نصب کرده اند و بوسیله داورس گاو بر روی خوشه خشک گندم و جومی گردانند و سپس با شانه و استفاده از باد، دانه ها را از کاه جدا می سازند.

گرچه مؤلف جغرافیای کشاورزی نوشته است که اهالی اردبیل، مثل اغلب ایرانیان می خواهند همه جا همه چیز بکارند با اینحال باید گفت که آب و هوای نسبتاً سرد کشت انواع نباتات را در این منطقه محدود ساخته و آنها را تقریباً منحصر بغلات یعنی گندم<sup>۱</sup> و جو، و حبوبات یعنی

آنچه در اردبیل  
بیشتر کاشت و برداشت  
می شود:

نخود، لوبیا، لپه، عدس و ماش، و دانه های روغنی مثل بَرَرک و کنجد کرده است.

مفیدترین رُستنی که در بیست سال اخیر در حوزه اردبیل معمول گشته چغندر قند است که از بهترین نوع آن در ایران می باشد ولی از آنجا که در این شهرستان و ولایات مجاور کارخانه قند نیست و حمل چغندر بنقاط دور دست نیز صرفه اقتصادی ندارد لذا

۱- گندم منطقه اردبیل بویژه در ناحیه مغان به سه قسم می باشد «خرده بوغدا» یا گندم ریز که زود می رسد. «ساری بوغدا» یا گندم زرد که نان خوش طعمی دارد و «ایری بوغدا» یعنی گندم درشت که سفید و درشت می باشد.

بناچار مزارع چغندرکاری برای تهیه بذر مورد استفاده قرار می گیرد. و چون بذر حاصل از نظر مرغوبیت جنس در ایران ممتاز شناخته شده است از اینرو دولت نیز کشت آنرا ترویج می نماید و برای بهتر کردن محصول مزارع چغندرکاری ایران، بذر اردبیل را خریداری و در سطح کشور بین چغندرکاران توزیع می کند.

حبوبات نیز در اردبیل بخوبی بعمل می آید و نوع آن مرغوب می باشد و مرغوبیت آن از حیث قیمت در بازارهای اقتصادی بخوبی بچشم می خورد و گرانتر از محصولات مشابه نقاط دیگر ایران خرید و فروش می شود.

کشت علوفه دام در دهستانهای اردبیل بسیار معمول است و بهترین نوع آن یونجه و اسپرس می باشد که در این منطقه بدومی «خشه» می گویند و هر دو از کاشتنی های پرسود بشمار می آید. یونجه و اسپرس اگر بموقع آبیاری شود هفت سال بهره می دهد و هر سال نیز دستکم دو بار و غالباً سه بار درو می شود. بطوریکه در گفتارهای پیشین هم اشاره کرده ایم اولین دروی آنها را «پیشه دُره» می گویند که بنظر می رسد تحریف شده کلمه «پیش درو» یا «پیشین درو» می باشد و دومین درو را «هوه دُره» می خوانند که آنهاشاید «اول درو» بوده است که چنین تحریف گشته است.<sup>۱</sup>

یونجه و اسپرس گل‌های زیبا و معطری دارند و علاوه برآنکه مطبوعترین غذا برای دامها می باشند عامل اصلی مرغوبیت عسل اردبیل و معروفیت آن نیز بشمار می آیند و زنبورهائی که از این گیاهان در دامنه های سبلان استفاده می کنند بهترین عسل را تهیه می نمایند.

علوفه را پس از آنکه درو می کنند مدتی در بیابان در جلوی آفتاب می گذارند تا خشک شود آنگاه آنها را بصورت دسته های بزرگی جمع کرده با بندهائی که از خود آنها تاب می دهند می بندند و هر یک از آن بسته ها را «بند» یا «باغ» می گویند.

دامهای منطقه اردبیل، بر اثر زود رسیدن زمستان و سرمای شدید آنها، گاهی نزدیک

۱- ما از لحاظ لغت شناسی زبان ترکی و یا آذری قدیمی، از ریشه این کلمات بی اطلاعیم و مثل بعضی از اهل محل آنها را «پیش یا پیشه درو» و «اول درو» تعبیر کردیم. شاید خود آن کلمات اساساً از فارسی دریافت نشده و در خود زبان محلی قدیم مفاهیم خاصی داشته باشد.

چهار ماه و بلکه بیشتر در طول سال می مانند و بدینجهت است که دامداران باید غذای آنها را در تابستان و پائیز تهیه کرده انبار نمایند. انبار کردن علوفه در فضای باز صورت می گیرد و دهقانان بندهای یونجه یا اسپرس خشک شده را بصورت استوانه ای، که رفته رفته حالت مخروط ناقص بخود می گیرد، در حیاط منزل یا پشت بام طولی رو بهم می چینند و چنین هیئت جمع شده را «تایا» می خوانند. چیدن تایا یک امر فنی است و طوری صورت می گیرد که باران و برف بداخل آن نفوذ نکند و موجب ضایع شدن علوفه نگردد و باد و طوفان نیز آنرا نیندازد.

انواع سبزیجات خوردنی مثل تره، پیاز، جعفری، گشنیز، نعنا، ریحان، مرزه و غیره نیز در اردبیل کاشته می شود و محصول آنها بر اثر لطافت هوا بسیار لطیف و معطر می گردد. علاوه بر آنها سیب زمینی، چغندر، کلم، زردک (هو بیج)، ترُب، شلغم، آفتاب گردان و نظایر آنها نیز بعمل می آید و سالانه مقادیر زیادی صادرات دارد.

طبق آمار رسمی در سال ۱۳۵۱ خورشیدی در حوزه اردبیل ۳۰ هزار هکتار کشت آبی گندم و ۱۲۰ هزار هکتار دیمی بوده و هر هکتار بطور متوسط ۱۴۰۰ کیلو بهره داده است. جو نیز ۸ هزار هکتار آبی و ۳۲ هزار هکتار دیمی کاشته شده و بطور متوسط ۱۸۰۰ کیلو محصول از هر هکتار برداشته شده است. حبوبات در ۵۶۰۰ هکتار آبی و ۱۴۰۰ هکتار دیمی با حاصلی بطور متوسط ۱۴۰۰ کیلو، چغندر قند ۳۸۰ هکتار آبی با محصول ۸۰۰۰ کیلو در هکتار و علوفه در ۸۰ هزار هکتار زراعت شده است. در مساحت ۱۵۵۰ هکتار نیز چغندر بوته ای کاشته شده بوده است.

برخلاف آنچه «یاقوت حموی» نوشته است که «یک درخت درختان و رُستنیهای دیگر: میوه نه در داخل شهر و نه در خارج و نه در فضائی که واقع است وجود ندارد» در منطقه اردبیل درخت میوه نیز خوب می روید و محصول هم می دهد ولی نوع آن محدود بمناطق سرد می باشد. بهتر از همه گوجه درختی، گلابی، گیلاس، آلبالو و پسته در آن بعمل می آید. گیلاس و آلبالوی آن بسیار لطیف و مرغوب است. گلابی نیز در دو نوع نظیر و خودر می باشد و نوع نظیر آن از حیث عطر و طعم ممتاز است.

باید گفت که بعلت عدم استقبال مردم در مورد کاشتن و پرورش درختان میوه، و فقدان باغهای بزرگ، محصول آنها بقدر کافی نیست و بدینجهت میوه‌های مورد مصرف اهالی بیشتر از خارج آورده می‌شود. تاچندی پیش میوه‌های مذکور از آبادیهای نزدیک مثل مشکین و آستارا تأمین می‌شد ولی در سنوات اخیر که فاصله شهرها، بسبب بهتر شدن جاده‌ها و سرعت ماشینها، از حیث زمان بحداقل رسیده است این قبیل خوردنیها را از نقاط دور و نزدیک می‌آورند مثلاً پرتقال از فلسطین، موز و آناناس از آفریقای جنوبی، خربزه از مشهد، هندوانه از گرگان و جیرفت، خیار از اصفهان، نارنگی از پاکستان، سیب از لبنان، انگور از ملایر و بالاخره انجیر و انار از ساوه وارد می‌نمایند. از درختان بی‌ثمر، بید، قلمه، سپیدار، اقاچیا در این منطقه خوب رشد می‌کند ولی از آنجا که مردم این شهر بغرس اشجار علاقه کمتری نشان می‌دهند تعداد آنها نیز بمیزانیکه مورد انتظار است نمی‌رسد.

در اردبیل جالیزکاری معمول نیست زیرا بعلت سردی هوا محصول خوب بدست نمی‌آید و قبل از آنکه هندوانه و خربزه رشد کافی یافته قابل بهره‌برداری باشد فصل سرما فرا می‌رسد. خیار بمقدار کم در این منطقه بعمل می‌آید و محصول آن که نوعاً معطر و خوش خوراک است در اواسط پائیز دست می‌دهد ولی با نزول سرما امکان بهره‌برداری بیشتر از آن فراهم نمی‌شود و بدینجهت صرفه اقتصادی ندارد.

سرمای هوا همچنان امکان کشت بادنجان، گوجه‌فرنگی، فلفل سبز را در این منطقه نمی‌دهد و بدینجهت کسی اقدام بکشت آنها نمی‌نماید ولی گل آفتاب‌گردان رشد کافی می‌یابد.

با آنکه هوای لطیف اردبیل برای پرورش گل استعداد دارد با اینحال از آن نیز استقبال کمتری می‌شود. سبب آن در گذشته کمی آب و در عصر حاضر بی‌علاقگی مردم می‌باشد. گلهائی که در اردبیل بخوبی رشد می‌کند برد و نوعند. یکدسته درختی هستند که بهترین آنها گل سرخ، گل محمدی، که نوع معطری از «رُز» می‌باشد، گل زرد، نسترن سفید و قرمز است. بوته یا درختچه اینها سالیان دراز در زمین می‌ماند و در سرمای شدید منطقه نیز مقاوم می‌باشد. ولی دسته دیگر گلهای فصلی است که در اول بهار



کاشته می شوند و با فرا رسیدن زمستان و سرما از بین می روند و در اردبیل غالباً آنها را گل‌های علفی می نامند. از بهترین آنها می توان از شب بو، اطلسی، زنبق، شمعدانی، میمونی یا اژدردهان، کوکب، داودی، عطر بو، مریم و لاله عباسی، که به گل صباح معروف است، نام برد.

برخی از گلها مثل شمعدانی، شب بو، عطر بو را بیشتر در اواخر تابستان بگلدان می گذارند و فصل سرما را در اطاق یا جای گرم دیگری نگه می دارند پاره ای از گلها نیز مثل آویز اصولاً در گلدان نگه داری می شود.

در اردبیل یکنوع شب بوی ساده و ریزی کاشته می شود که از کثرت عطر آنرا دریائی می خوانند. اینقبیل گلها، چنانکه از نامشان پیداست شبها باز می شوند و اوایل شب بوی آنها حیاط خانه ها را معطر می سازد.

آفات نباتی بخصوص برای سردرختی ها در درجه اول سرما و آفات نباتی وحشرات تگرگ و در وهله ثانی «لیسه» است که شاید از نوع کرم و خزندگان موزی: ابریشم باشد. زیرا آنهم برگ درختان را می خورد و در اطراف خود تار کوچکی می تند و اگر فصل اجازه دهد مبتدل به پروانه می شود. این آفت بیش از همه بدرختان سیب و گوجه هجوم می آورد و در اندک زمانی آنها را از برگ و میوه لخت و عور می سازد.

صاحبان باغات و درختها غالباً در گذشته در مقابل این آفت و آفات دیگر حالت تسلیم داشته اند و چون راه مبارزه ای نمی شناختند دست بکاری نمی زدند. ولی امروزه با پیدایش سموم نباتی کم و بیش با آن مبارزه می شود و گرچه این کار عملاً حالت تفتن دارد با اینحال خود مقدمه امید برای آگاهی و اقدام مردم در آینده بنظر می آید.

زراعت غلات نیز با آفاتی همراه است و علاوه بر «سن» و «ملخ» و «قره جه»<sup>۱</sup> و «کم آبی»، موش نیز از عمده ترین آنها بشمار می آید. پیدایش موش در سنواتی صورت می گیرد که در زمستان بارندگی و یخبندان کم شود و مجالی برای فعالیت آن حیوان فراهم گردد. در چنین مواقعی موشها در مزارع زاد و ولد کرده با ایجاد سوراخهای بی شمار

۱- قره جه یا سیاهک نوعی آفت است که در گندم پیدامی شود و برخی دانه های سیاه قاطی گندم گشته آرد را تیره ترمی سازد.

تخمهای زیر خاک را بیرون می آورند و کشتزار را بزمین خشک و بایری مبدل می سازند.

هجوم ملخ گاه بگاه اتفاق می افتد و زراعت را بکلی نابود می سازد و اگر بموقع با آن مبارزه نشود قسمت اعظم منطقه را فرا می گیرد. در سال ۱۳۲۵ خورشیدی ناحیه پولادلو مورد حمله ملخ مراکشی قرار گرفت و در کمترین مدت بیش از یک هزار هکتار زراعت از بین رفت.

اردبیل منطقه سردسیر و تا حدی مرطوب است از اینرو حشرات موذی در آن نسبتاً کمتر پیدا می شود و مثل هم نوعان خود در نقاط گرمسیر نیز خطرناک نمی باشد.

در ساختمانهای کهنه و قدیمی عقرب دیده می شود ولی نیش آن کشنده یا خیلی آزاردهنده نیست. مار هم در شهر و بیابان وجود دارد ولی اردبیلیان جمله ای را بعنوان ضرب المثل بر زبان دارند که «هر جا قلّه سبلان دیده شود سمّ مار اثری ندارد». با اینحال در بعضی از قسمتهای خشک کوههای باغرو مارهای سمّی وجود دارد که سمّش مهلک می باشد. دشت مغان، که چندین قرن بحال طبیعی و بدون کشت افتاده بود، و نیز نواحی گرمسیری اطراف آن، در گذشته مرکز مارهای خطرناک و مهلک بود. این مارها مصون از هرگونه تعرض تولید مثل نموده آن منطقه وسیع را پر کرده بود و بعضی از آنها که به «کوره مار» شهرت داشت، و اهل محلّ آنرا بصورت «کوره مال» می گفتند، آفتی برای سکنه و مواشی بشمار می آمد. در ۲۵ سال اخیر با اجرای برنامه عمران و آبادانی آن دشت، مبارزه با مار نیز آغاز گشت و تعداد آن بحداقل رسید.

هوای صاف و بالنسبه سرد اردبیل مانع رشد و نمویشۀ مالاریا می باشد و با وجود قرب جوار منطقه با گیلان و جنگلهای آن، اثری از این حشره در اردبیل دیده نمی شود ولی پشه های محلی مثل هر جای دیگر در آنجا نیز هست و یکنوع ریز آن که در اردبیل بدان «هونی» می گویند گاهی در تابستان و نزدیک غروب آفتاب مزاحم مردم می گردد. اردبیلیان در گذشته برای دفع شرّ این حیوان «پهن» دود می کردند و پشه ها را فرار می دادند.

در گذشته های نه چندان دور، «ساس» بلائی برای مردم این شهر بحساب می آمد.

این حشره، که از باد کوبه آمده بود در آنجا بنام «تاختابیتی»، یعنی شپش تخته و در اردبیل «مَلّه» نامیده می شد. در جزر درها و دیوارها لانه کرده تخم گذاری می نمود و تعداد آن در اندک زمانی بیشمار می گشت و در بهار و تابستان چون شب فرار می رسید از سوراخها بیرون آمده بانسانها حمله می کرد و در تاریکی خون آنها را مکیده با ایجاد خارش خواب و آرام را بر آنان حرام می ساخت. خوشبختانه از روزیکه داروهای ضد حشره مثل «د.د.ت» و نظایر آن پیدا شده نسل این حشره موذی هم برافتاده است.

سابقاً شپش نیز در این ولایت وفور داشت و لباسهای زیرین کثیف بچه ها و پیرمردان و فقرا و دهقانان و گیس زنها محلّ زندگی و مرکز نشوونمای آن بود. همچنین کیک در اطاقهایی که کف آنها خاک آلود بود پیدا می شد و مثل شپش داخل لباسهای زیرین می گشت و با مکیدن خون آدمی سبب خارش های سخت می گردید. این دو حشره، که اولی را در اردبیل «بیت» (بی - ت) و دومی را «بیره» (بی - ره) می گفتند امروزه از بین رفته و شاید بندرت در روستاهای دور افتاده نمونه هائی از آنها بچشم بخورد.

کنه، که موذی تر از حشرات فوق الذکر است و با گزیدن انسان او را بیمار می سازد در پاره ای از دهستانها وجود داشت و در برخی از دهستانها مثل بخش نیر این حشره بلائی برای غیر محلی ها بشمار می آمد ولی با نوشدن اکثر خانه های روستائی و هرآینه سمپاشی آنها، از این حشره هم امروزه کمتر نشانی می توان یافت. میزبان این حیوان بیش از همه گوسفند بود و پیدایش آن در شهر و روستاها نیز از طریق نگهداری گوسفند و یا پشم آن صورت می گرفت.

برخلاف نقاط گرمسیر مثل تهران، در اردبیل سوسک خانگی یافت نمی شود ولی

یکنوع ریز آن در حمامهای عمومی قدیم دیده می شد که در کنج سقف و گنبد حمامها زندگی می کرد و از حیث جثه نیز کوچکتر بود.

مورچه در اردبیل زندگی می کند ولی برخلاف نقاط گرمسیر از حیث اندام کوچکتر و از لحاظ حرکت کند می باشد. موریهانه، بدان شکل که در دیگر نقاط ایران دیده می شود در اردبیل وجود ندارد ولی «بید» خطری برای لباسهای پشمی بشمار

می آید. موش خانگی، مثل همه جای ایران در اردبیل نیز هست ولی از حیث جثه و اندام کوچکتر از همنوعان خود در نقاط گرمسیر می باشد. گربه برخلاف گفته «ابوحامد اندلسی»<sup>۱</sup>، که در زمان او در این ولایت خرید و فروش می شده است، بتعداد زیاد وجود دارد و بدانجهت تعداد موشها نیز افزون نمی باشد.

دو نوع زنبور در اردبیل پیدا می شود. یکنوع که رنگ زرد دارد و بدان «آری چی بی نی»<sup>۲</sup> گفته می شود مودی تر از نوع دیگر است زیرا نه تنها عسلی نمی دهد نیشش نیز زهر آلوده تر و آزار دهنده تر می باشد. نوع دوم رنگش تیره است و همان زنبور عسل می باشد که به «بال چی بی نی» معروف است. نیش این حیوان نیز سمی است ولی در محل آنرا برای بدن انسان مفید می دانند و چنین می گویند که اگر زنبور عسل آدمی را نیش بزند «بادهای بدن از بین می رود.»

مگس هم آفتی است که در گذشته بیشتر مردم را آزار می داد و چون هوای بهار و پائیز نسبتاً سرد می شود این حشره در این فصول بداخل اطاقها هجوم می آورد و زحمت بیشتری فراهم می کرد. اکنون با پیدایش سموم ضد حشرات مصونیت از شر مگس نیز بیشتر شده است.

در خود اردبیل از درندگان وحشی بجز گرگ دیده نمی شود حیوانات وحشی: ولی در کوهستانهای اطراف بو یژه دامنه های باغرو خرس و گراز زیاد است. این دو حیوان در دامنه های سبلان نیز زندگی می نمایند.

رو بابه در همه جای این منطقه یافت می شود و خرگوش نیز بتعداد نسبتاً زیادی بچشم می خورد اما شغال مخصوص نواحی جنگلی است و در شهر و اطراف آن دیده نمی شود.

شاید وفور دام بو یژه گوسفند در روستاهای اردبیل سبب شده است که گرگ در این ولایت زیاد باشد. این حیوان در تابستان کم آزار است ولی در زمستان، بخصوص در

۱- جلد اول این کتاب. صفحه ۱۱۰.

۲- «چیین» (چه- بین) اصلاً به مگس و زنبور گفته می شود و کلمه آری ممکن است همان کلمه عاری باشد زیرا این حیوان عاری از کندو و شان و عسل می باشد.

مواقعی که برف بیشتر بیارد و دشت و کوه را بارتفاع بالنسبه زیادی پیوشاند، گرگ خطرناک می شود و بآبادیها و حتی داخل شهر روی می آورد و هر آینه بآدمیان نیز حمله می نماید. چنین گرگ را در اردبیل «یالقوزک» یا «یالقوز قورد» می گویند و اشخاص بیرحم و جری را نیز بدان تشبیه می نمایند.<sup>۱</sup> گرگ برای دامداران بلائی بشمار می آید زیرا اگر با گله باغل آنها در آید، بجای آنکه بکشتن و خوردن یکی اکتفا کند همه گوسفندان را می کشد و از اینروست که آنرا خائن نیز می گویند و انسانهای بی انصاف را بدان صفت یعنی «خه بین قورد» می خوانند.<sup>۲</sup>

پلنگ نیز در کوهستانهای باغرو دیده می شود و ندرتاً بجلگه نیز می آید.<sup>۳</sup> روستانشینان اطراف سبلان نیز از بودن پلنگ در ارتفاعات این کوه سخن می گویند. سگ حیوان اهلی است ولی در گله های موشی و آلاچیقهای شاهسونان سگهای مهاجمی نگه داری می شود که بافرد ناشناس حمله می نماید. این نوع سگها از حیث جثه بزرگتر و از حیث درندگی قوی ترمی باشند، تا آنجا که گله راهم در مقابل گرگ حفاظت می کنند. در روستاها نیز دهقانان سگ نگه می دارند و آنرا از لوازم زندگی دهقانی می شمارند اما نگهداری این حیوان بین شهرها معمول نیست و چون شرعاً نجس - العین می باشد مردم از آن دوری می جویند.

نوشته های مورخان و جهانگردان پیشین حکایت از آن دارد که جنگل و مراتع: تا چند قرن پیش جنگلهای شمال تا نزدیکی شهر گسترش داشته و بقول «یاقوت حموی» در «معجم البلدان» در هجومهای تاریخی پناهگاه مردم شهر بوده است. در این حملات مردم بدانجا پناه

۱- «یالقوز» در ترکی تک و تنها است و «قورد» نیز به گرگ گفته می شود و گرگهای مزبور را از آنجهت چنین می نامند که تک و تنها داخل شهر و آبادی می شوند و بانسان حمله می نمایند.

۲- خائن را بصورت «خه بین» تلفظ می کنند.

۳- در حدود چهل سال پیش بچه پلنگی بشهرآمده بود و زارعی که در جوار دروازه آستارا معروف به «خرمن یری» خرمن داشت آنرا گرفته بیک کباب پز فروخته بود و او که بنام بابا کوتاهی نامیده می شد آن حیوان را در پستوی دکانش بنمایش گذاشته بود و با دریافت وجهی از اشخاص آنرا اجازه تماشا می داد.

می بردند و چون دشمن از معابر آن درست آگاهی نمی داشت باتلاقها مانع ورود آنها بجنگل می گشت و در نتیجه اهالی از قتل و کشتار محفوظ می ماند.

امروز فاصله شهر تا جنگل بدان اندازه نیست و بی توجهی گذشتگان در استفاده از درختان تعداد زیادی از آنها را از بین برده و فاصله جنگل را تا شهر بیشتر کرده است و این فاصله در نزدیکترین قسمت آن بشهر قریب ۲۵ کیلومتر شده است.

درختان موجود در این قسمت از جنگل ستر و تنومند نیست بلکه غالباً بصورت درختان بوته ای مثل فندق و غیره می باشند. در منطقه اردبیل این بوته ها استعداد درخت شدن دارند. در سنوات اخیر بعضی از روستانشینان مجاور درصدد پیوند زدن بآنها برآمده و کم و بیش محصول آنها را برای فروش عرضه می دارند و طبیعی است که اگر در اینباب کوشش شود مطلوب آنها، که تحصیل درآمد است، بدست خواهد آمد و جنگل و درختان آن نیز از تعدی ناصواب مصون خواهد ماند.

در گذشته استفاده عمده مردم از جنگل تهیه سوخت برای زمستان بود. آنان با تبر درختان را می انداختند. تنه آنها را بصورت هیزم و شاخه ها را بصورت زغال در آورده برای فروش عرضه می داشتند. گروهی نیز در داخل جنگل درختان تنومند را برای تهیه الوار و تیرهای چوبی می بریدند.

امروزه با افزایش عرضه مواد سوختی معدنی، مثل نفت و گاز، نیاز بهیزم و زغال چوب کمتر شده و بحد اقل ممکن رسیده است. با ورود تیرها و «پروفیل» های آهنی و آلومینیومی در صنعت ساختمانی نیز تیرهای چوبی و پنجره های تخته ای جای خود را باینها داده است. امید است که این قبیل وسایل جدید روز بروز بیشتر شود و سودجویهای ناصواب جنگل ها را مثل گذشته دستخوش یغما قرار ندهد.

در سنوات اخیر دولت برای صیانت جنگلها قوانین مخصوصی بتصویب رسانیده است که اجرای صحیح آنها نیز وسیله ای برای بقای این منابع طبیعی خواهد بود.

اما مرتع در منطقه اردبیل بسیار زیاد است زیرا قسمت اعظم از مناطق مرتفع که بعلت شیب تند و علل دیگر قابل غله کاری نیست خود بخود بصورت بهترین مراتع درآمد و علفهای طبیعی آن ها چراگاههای خوبی برای دامها بو یژه گوسفند گشته است.

علاوه بر اینها در هر روستا نیز در قسمت اعظم زمین هائی که کشت ندارند علفهای بیابانی می روید و برای دامهای آن ده علفچر خوبی می باشد. در این اواخر دولت با گذراندن قانون، مراتع را ملی اعلام کرد و نابخردانه مانع از تعلیف دامها در آنها گردید و بدینوسیله سبب معطل ماندن مراتع و از دست رفتن دامها شد. تردید نیست که برای ترویج دامداری و رفع نیاز کشور از حیث فرآورده های دامی، باید امکان بهره گیری از مراتع فراهم می شود و نیز در بهبود وضع آنها با اصول فنی اقدام گردد.

## مبحث دوم

### دامداری در اردبیل

بشر برای رفع نیازمندیهای حیاتی خویش تنها از طریق کشاورزی اقدام بهره گیری از محیط طبیعی خود نمی نماید بلکه از موجودات جاندار نیز بطرق مختلف استفاده می کند و یکی از آنها دامداری می باشد.

دامداری مثل کشاورزی تابع شرایط خاص است و استعداد محیط بویژه وجود مراتع طبیعی از اهم آنها بشمار می آید تا خوراک و آسایش حیوان تأمین شود و رشد و تولید مثل آن میسر گردد و منطقه اردبیل از این حیث از جمله نقاط مستعد و مستغنی ایران بشمار می آید.

ما در جای دیگر نیز گفته ایم که اردبیل از لحاظ موقعیت طبیعی از مناطق کم نظیر جهان است زیرا با یکساعت راه بجنگل، و با دو ساعت به دریا می رسد. همچنین فاصله یکساعت با مراتع سرسبز و بیلاقات سبلان و با دو ساعت با منطقه گرمسیر و دشت پر بارمغان ارتباط می یابد و شاید این تنها اردبیل است که در بین شهرهای دنیا از چنان امتیاز و ویژگی طبیعی بهره مند می باشد.

دامداری از قرون گذشته در این منطقه معمول بوده و بخش بزرگی از امور اقتصادی ساکنان آنرا تشکیل می داده است و این امر در وهله اول مرهون مراتع طبیعی این ناحیه بوده است زیرا آب و هوای مراتع مذکور، بخصوص در ناحیه ایکه از دشت مغان تا

دامنه‌های سبلان کشیده شده است، طوری است که دامها در تمام فصول سال می‌توانند در آنها بچرند و بدون نیاز باغل و سرپناه زندگی کنند.

چنانچه قبلاً هم اشاره کرده ایم دشت مغان از نقاط گرمسیر ایران است و بنابراین در فصل زمستان و اوایل بهار، جز در سنواتیکه برف زیادی ببارد و سرمای سخت سبب یخبندان شود، زمین آن سبز است و دامها براحتی از آن استفاده می‌کنند. کم کم که هوا در این ناحیه رو بگرمی می‌گذارد و علفها زرد و خشک می‌شود گله‌ها بسمت دامنه‌های سبلان بحرکت در می‌آیند. در این نقاط بهمان نسبت که علفهای مغان رو به زردی می‌گذارند، بر فها آب می‌شود و علفهای تازه از زیر برف در آمده قابل تعلیف می‌گردد و گله‌ها نیز بهمان نسبت رو ببالا پیش می‌روند. و در چله تابستان، که در مغان و اطراف آن علفها بکلی خشک شده و توقف در دشت بسبب گرما سخت گشته است، از علفهای سرسبز ارتفاعات سبلان تغذیه می‌کنند. و هنگامیکه در این منطقه سرما آغاز می‌شود بهمان طریق که آمده بودند بازمی‌گردند و روزیکه دشت مغان بر اثر بارندگیهای پائیز از نوسبز گشته و هوا مساعد شده است بدانجا می‌رسند و این رفت و برگشت هر سال تکرار می‌شود.

دشت مغان سابقاً فاقد زراعت بود و شهر و آبادی بزرگی نداشت و ساکنان آن همان عشایر شاهسون بودند که در چادر زندگی می‌نمودند و با گله‌های خود در تمام طول سال از مغان بسبلان و برعکس در حرکت می‌بودند. دولت ایران دفعات متعدّد تصمیم باسکان یا باصطلاح «تخته قاپو»<sup>۱</sup> کردن آنها گرفت تا بدینوسیله آنها را بکشاورزی وادارد و این دشت حاصلخیز را آباد سازد ولی توفیق نیافت. شک نیست که اگر اسکان آنها با یک روش صحیحی صورت می‌گرفت و در باب دامداری و کشاورزی و منازل و مایحتاج عشایر بنحو دلسوزی اقدام می‌شد ممکن بود بنتایج مطلوبی منجر شود ولی گردش کارها چنان نمی‌بود و آنکس که برای اینقبیل کارهای بنیادی گمارده می‌شد بیش از هر چیز سود خود را در پیش روی خویش می‌گذاشت و در راه برآورده شدن آن

۱- «قاپو» بمعنی در است. چون عشایر مزبور در چادر زندگی می‌کردند در منزل آنها در بمفهومی که دارد وجود نداشت بلکه در ورود و خروج را قطعه نمدی تشکیل می‌داد. نظر دولت بر آن بود که آنها در خانه‌های بتائی شده، که معمولاً درهای آنها از تخته می‌شود، سکونت کنند و «تخته قاپو» شوند.



بیش از خود موضوع همت می گماشت.

قرنها و سالها گذشت تا دولت بفکر آبرسانی بر آن دشت افتاد و زمینها را بین مردم تقسیم کرده آبروهائی، که از رود ارس بداخله دشت کشید، آنانرا وادار بکاشت نمود و بدین ترتیب قسمت بزرگی از زمینها را که بصورت چراگاه درآمده بود بکشتزار مبدل ساخت ولی این امر نتوانست دامداری را از آن منطقه براندازد و عشایر را از داشتن گله های بزرگ گوسفند محروم سازد. فقط در سنوات اخیر بود که قوانین ناصوابی برای ملی کردن مراتع و ممنوعیت چرا در آنها بتصویب رسید و با منع تعلیف احشام در آنها در اردبیل نیز، مثل همه جای دیگر ایران، دامداری رو بانقضاض گذاشت.

بیشترین دامی که در ولایت اردبیل پرورش داده می شود دامهای اردبیل: گوسفند است. نژاد گوسفند اردبیل با اغلب نقاط ایران و دنیا فرق دارد بدینمعنی که این نژاد از گوسفندان، دارای دنبه های بزرگی بوده قسمت اعظم چربی بدن را در آنجا ذخیره می نمایند ولی در نژادهای دیگر معمولاً چربی آنها در لابلای عضلات و گوشت جا دارد و بدینجهت گوشت آنها چندان مطبوع نمی باشد.

در سنواتی که در قشلاق علف بسیار برود و حیوان بدون حرکت زیاد چرا کند دنبه رشد بیشتری می یابد و سنگینی آن زحمتی برای خودوی فراهم می سازد تا آنجا که گاهی سنگینی دنبه برخی از آنها، هنگام حرکت سریع یا پریدن از جویبار و غیره، سبب شکستن ستون فقرات حیوان می شود و لاجرم منتهی بپریدن سرش می گردد.

گله های گوسفند در این منطقه سالی دوبار نتاج می دهند و طبق بررسی صاحب نظران دستکم بیست درصد میشها دوبار در ییلاق و قشلاق بجه می زاینند و این خود یکی از علل ازدیاد سریع تعداد آنها می باشد. در سنوات گذشته که هنوز مشکلاتی برای دامداری بوجود نیامده بود سالانه بیش از یکصد هزار رأس گوسفند از این ناحیه به روسیه و شهرهای ایران صادر می گردید.

سردی هوای منطقه سبب می شود که محصول پشم گوسفندان نیز بیشتر شود و از لحاظ اقتصادی درآمد بیشتری نصیب صاحبان خود گرداند. طبق نوشته کتاب جغرافیای

کشاورزی<sup>۱</sup> هر گوسفند در سال ۴ تا ۵ «گیروانکه»<sup>۲</sup> پشم می دهد و پشم چین اول بسیار لطیف و گرانها می شود. پشم گوسفندان این منطقه نوعاً مرغوب است و بعد از پشم گوسفندان ناحیهٔ ماکو بهترین نوع پشم آذر بایجان می باشد.

شک نیست که چگونگی اوضاع طبیعی بویژه سردی و گرمی هوا در زندگی و ازدیاد گله‌ها تأثیر کلتی دارد و از این راه در اقتصاد منطقه نیز اثر می گذارد. آنچه می توان گفت اینست که دامداری در این ناحیه، و بترتیبی که بیان شد، جز بهای گوسفندان اولیه و مزد چوپان، هزینهٔ چندانی ندارد و اگر دولت از حیث امنیت منطقه و بهداشت گله‌ها مراقبت لازم بعمل آورد این ناحیه می تواند تعداد زیادی گوسفند پرورش دهد و قسمت مهمی از نیاز کشور را از لحاظ گوشت و پشم و غیره برطرف سازد. اما صد حیف که اقدامات ناصواب در باب ملی نمودن مراتع و ممانعت از تعلیف دامها در آنها، سبب از بین رفتن گوسفندداری در این ولایت گردید و تعداد گله‌ها به کمتر از یک چهارم سابق رسید.

علاوه بر این گله‌ها، در روستاهای اردبیل نیز نگهداری گوسفند مرسوم است و کمتر دهقانی یافت می شود که چند رأس گوسفند نداشته باشد. اینعه از گوسفندان بهار و تابستان و پائیز در مراتع دهکده می چرند و در زمستان نیز وقتی که برف آنها را می پوشاند در آغل و طویله زندگی می کنند و با علفهای خشکی که صاحبان آنها برای چنین ایامی ذخیره کرده اند تغذیه می گردند.

بعد از گوسفند بیشترین دامهای اردبیل را گاو تشکیل می دهد و گاوهای این منطقه بتشخیص مطلقین، بهترین نژاد گاوهای شیرده منطقهٔ آذر بایجان می باشد. دام شناسان شکل بدن، صورت، چشم، شاخ، گردی و بزرگی و رنگهای پستان این گاوها را دلیل بر خوبی جنس و پرشیری آنها می دانند و معتقدند که اگر در تربیت و پرستاری گاوهای این حوزه توجه شود می توان آنها را در عداد پرشیرترین گاوهای دنیا درآورد. هم اکنون نگهداری گاو در شهرستان اردبیل بصورت ابتدائی است و مراقبت لازم در

۱- جغرافیای کشاورزی، دکتر تقی بهرامی. دانشگاه تهران. ۱۳۳۳. ص ۲۱۴.

۲- «گیروانکه» از اوزان معمول در قفا زاست و معادل ۸۸ مثقال می باشد.

اینباب بعمل نمی آید. حیوان را صبحها پس از دوشیدن شیر ماده‌ها، از طویله در آورده بچوپایان می سپارند و آنها که غالباً جوانان بی اطلاع یا پیران از کار افتاده‌اند حیوان را بمراتع مشخصی برده بچرا وامی دارند و چون غروب نزدیک شود آنها را بدهکده برگردانده تحویل صاحبانشان می دهند. اینان بار دیگر شیر آنها را دوشیده برای استراحت، شب را در طویله می گذارند.

در دوران جفتگیری و بارداری حیوان نیز طرز مراقبت از حیوان چنین است و کمتر اتفاق می افتد که در موقع زایمان از آنها بنحو اصولی مراقبت شود. گاوداری بصورت علمی هنوز در این منطقه رسوخ نکرده و صاحب نظران چنین می پندارند که اگر چنان اقدامی صورت گیرد با توجه باستعداد منطقه و وفور علوفه نتیجه بسیار خوبی از حیث فرآورده‌های گاوی بدست خواهد آمد.

در حال حاضر تعداد گاوهای نریکه در روستاهای اردبیل نگهداری می شود بیش از گاوهای ماده می باشد زیرا گاو نر از ابزار زراعت بشمار می آید و عامل اساسی برای شخم و خرمن کوبی می باشد.

اهالی اردبیل شیر گاو را بهتر از شیرهای دیگر می دانند و در نیمقرن پیش اطباء آنرا بیش از شیر دامهای دیگر برای بیماران تجویز می نمودند. کره گاو نیز تعریف بیشتری دارد و رنگ آن مایل بزردی می باشد و در بازار گرانتر از کره‌های دیگر خرید و فروش می شود.

در نقاط مساعد نگه‌داری گاو میش نیز معمول است و منظور از نقاط مساعد دهستانهایی است که هوای خنکتر دارند و در آنها نهرها و آبهای راكد برای استراحت حیوان موجود است. زیرا این حیوان طاقت گرمای زیاد ندارد و چون بعلت رنگ سیاهش اشعه آفتاب را بخود جذب می کند از اینرو در تابستان نیاز بآب راكد دارد تا ساعاتی در آن بخوابد و از گرما در امان باشد.

چربی شیر گاو میش بیش از شیرهای دیگر است و لذا از آن سرشیر، و از سرشیر «قیماق» تهیه می نمایند. قیماق عبارت از خامه شیر است با این تفاوت که خامه از شیری که آنرا نپخته باشند بدست می آید و قیماق سرشیری می باشد که آنرا پخته باشند. نگهداری بز بصورت گله در منطقه اردبیل معمول نیست و اصولاً از این حیوان

استقبال زیاد بعمل نمی آید زیرا اردبیلیان معتقدند که گوشت و شیر بز بقدر گوشت و شیر گوسفند مرغوب و مطبوع نمی باشد. با اینحال در هر گلّه گوسفند چند رأس بز نیز دیده می شود که در پیشاپیش گوسفندان راه می روند و آنها را رهبری می کنند. یک آمار از سال ۱۳۱۳ خورشیدی نشان می دهد که در آن تاریخ جمعاً در منطقه اردبیل ۲۰۰۰۰ بز وجود داشته است.

موهای بز را در اردبیل «قزیل» می گویند و علاوه بر مصارف دیگر از آن در ساختن تنورهای نانوائی استفاده می کنند بدینمعنی آنها را با گل رس مخلوط نموده و از آن تنور می سازند. موهای مذکور مانع ترک خوردن و ریختن اطراف تنور می گردد. در زیر «قزیل» و بر روی پوست بز، لایه کم قطری کرک وجود دارد که آنها را اردبیل «تيفتیک» می گویند و از آن رشته هائی می ریسند و از این رشته ها لباسهای گرم بوژه دستکش و جوراب می بافند. مقدار محصول کرک هر بز در این منطقه قریب ۱۰۰ گرم در سال برآورد شده است.

در نیمقرن پیش و قرون پیش از آن تربیت شتر در این منطقه رواج کامل داشت زیرا در آن دوره ها شتر تنها وسیله حمل بارهای سنگین بشمار می آمد و بجای کامیونهای امروزی تلقی می شد. ولی اکنون جز در برخی از ایلات عشایر شترداری معمول نیست و نگهداری آن در این طوایف نیز برای حمل بار و بنه آنها، در موقع کوچ به بیلاق و قشلاق، می باشد.

شتر نیز از حیث پشم و گوشت، حیوان مفیدی بحساب می آید زیرا پشم آن لطیف و نرم است و مشتری زیادی دارد. در گذشته با آن پارچه های دست بافی بنام «برده توخونما شال» (یعنی شالی که در زمین بافته می شود) می بافتند و برخی از این پارچه ها بقدری ظریف می شد که بصورت بهترین پارچه های مرغوب در دوخت لباسهای مردانه بکار می رفت. گوشت شتر نیز خوردنی است ولی اردبیلیان کمتر از آن اقبال می نمایند. در ربع قرن اخیر تعدادی خوک نیز بصورت گلّه منظم و بوسیله ایرانیان مسیحی در اطراف شورابیل پرورش داده می شود ولی این کار کلاً برای صدور می باشد زیرا در اردبیل کسی از آن مصرف نمی نماید.

علاوه بردامهای فوق پرورش اسب، الاغ و استریا قاطر نیز در این منطقه معمول است و کمتر خانه ای در روستاها می توان یافت که دارای حداقل یک رأس از این چهار پایان نباشد. نگهداری آنها برای سواری و نیز حمل و نقل روستائیان می باشد و در هنگام درو و خرمن برداشت محصول نیاز مبرمی بوجود آنها احساس می شود. و می توان گفت که چون برای این کارها الاغ مناسبتر از حیوانات دیگر است از اینرو تعداد آن بیشتر از آنها می باشد. با پیشرفت صنعت ماشین سازی، امروزه در برخی از روستاها ماشینهای مختلف جای آنها را گرفته است ولی گرانی ماشین و عدم توانائی همه روستائیان برای تهیه و استفاده از آنها خود وسیله ای برای بقای این حیوانات شده است.

پرورش ماکیان نیز در روستاها و برخی از خانه های شهری معمول است ولی تعداد آنها محدود و فقط برای رفع نیازهای خود خانواده می باشد. درشتی مرغهای این منطقه متوسط است و با توجه به سردی هوا ایام تخم گذاری آنها نیز محدود است و بطور متوسط از ۷۵ عدد در سال بیشتر نمی شود.

در این ولایت نژاد دیگری از مرغ و خروس دیده می شود که آنرا «لاری» می نامند. مرغهای این نژاد پاهای بلند و کشیده و اندام درشت دارد و در گذشته نگهداری آن بیشتر برای داشتن خروسهای جنگی و رزیده صورت می گرفت. زیرا خروس بازی در این شهر یکی از تفریحات بشمار می آمد و این موضوع در برخی از سفرنامه های جهانگردان نیز که از این ولایت دیدن کرده اند بخوبی دیده می شود.

کبوتر نیز در این شهر نگهداری می شود. در گذشته های دور که کبوتر بازی از تفریحات مردم بشمار می آمد تعداد آن بسیار بود ولی امروزه بدان اندازه نمی باشد بویژه آنکه برخی از خانواده ها فقط برای یمن خوش این حیوان بنگهداری دوسه عدد از آنها اکتفا می نمایند.

شکار در این شهر کمتر معمول است و آنهم بیشتر در مورد پرندهگان بویژه کبک می باشد و صید ماهی نیز گاهی در قسمت علیای بالخلوچای و عموماً بوسیله روستائیان اطراف صورت می گیرد.

یکی از محصولات مفید و ارزندهٔ اردبیل عسل است که در همه زنبورعسل: جای این ولایت قابل بهره‌برداری است. نگهداری و پرورش زنبورعسل از قدیم الایام در اردبیل معمول بوده و عسل، ولو بمقدار کم، یکی از صادرات آنرا تشکیل می‌داده است. امروزه این کاروسعت بیشتری یافته و با اختلاط روشهای تجربی محلی با اصول علمی، بر تعداد کندوها افزوده شده است و حتی در دشت مغان نیز پس از آزمایشهای لازم برای نگهداری آن مقدماتی فراهم گشته است.

زنبورعسل موجود حساس است و نگهداری و پرورش آن محتاج دقت و مراقبت می‌باشد و چنانکه در این امر کوتاهی شود با مرگ زنبورها کندویا همهٔ کندوها از بین می‌رود و سرمایه و زحمتی که برای آنها کشیده شده است نابود می‌شود.

بطوریکه قبلاً هم اشاره کرده‌ایم اردبیلیان عسل را بر دو قسم می‌دانند. یک قسم را بنام عسل گیلان می‌خوانند و آن محصولی است که از کندوهای سمت شرقی شهر و دامنه‌های باغرو بدست می‌آید. این نوع عسل مثل عسل‌های دیگر شیرین است ولی وقتی درست مززه شود گوئی در آخر طعم تلخی از آن در ذائقه احساس می‌شود. اهالی محل این نوع عسل را دارای خاصیت «سردی» می‌دانند و مادر جای دیگر در باب «سردی» و «گرمی» بعضی از خوردنیها اشاره کرده‌ایم.

قسم دوم عسل سبلان است که از حیث شیرینی تند است و عطر و طعم مطبوعتری دارد و در آبادیهای اطراف سبلان بدست می‌آید. این نوع برخلاف عسل گیلان خاصیت «گرمی» دارد و از این حیث یک نوع دارو نیز بشمار می‌آید. قبلاً هم اشاره کرده‌ایم هوای لطیف بویژه گل‌های مخصوص و معطر یونجه و اسپرس (خَشَه) و دیگر گل‌های دامنه‌های سبلان است که این عسل را ممتاز می‌سازد.

چون منطقه سردسیر و نیز فاصله بین بهار و زمستان کم است از اینرو کارکرد زنبورها نیز کمتر می‌شود و محصول زیادی از کندوها، با مقایسه با کندوهای نقاط دیگر، بدست نمی‌آید. این امر از یکسو و سقوط اخلاقی جامعه در عصر ما، که بدست آوردن پول بهر شکلی که باشد، جانشین اصول اخلاقی و دینی و اجتماعی گشته است از سوی دیگر؛

در سنوات اخیر بعضی از زنبورداران را وادار براههای ناصواب کرده است. تا آنجا که می گویند برخی از آنان شکر را آب کرده در دسترس زنبورها می گذارند و آن حیوان بجای آنکه شیرۀ گلها را در شان بصورت عسل درآورد آنها را با شیرۀ شکر پر می کند و زنبوردار با ایمان نیز آنرا بنام عسل سبلان ببهای گزافی می فروشد. برخی از ثروت دوستان دوران اخیر چنان در اینباب بسرعت می دوند که گاهی شان هائی را، که وسیله ماشین از موم می سازند، خود با شیرۀ شکر پر کرده پرده نازکی از موم آب شده بر روی آن می کشند و در بازار بنام عسل برای فروش عرضه می نمایند. ولی این امر ناستوده هنوز در اردبیل رسوخ نکرده است.

باری اگر زنبور عسل با اصول صحیحی در این منطقه نگهداری شود منبع ثروت و درآمد خوبی برای صاحبان آن می گردد و عسل آن رقم قابل توجهی از حیث صادرات بحساب می آید.

کندوهای سنتی را در این منطقه از شاخه های نازک درختان و بصورت سبدهای استوانه ای شکل می بافتند و سطح خارجی آنها را غالباً با گل آمیخته با سرگین گاو می پوشانند، تا از سرما و گرما محفوظ بماند ولی از رُبِ قرن پیش کندوهای چوبی، که با تخته و با اصول ساده ای ساخته می شود، جانشین آنها گشته و برداشت محصول را آسان نموده است.

کندورا در اردبیل «پَسَنگ» می گویند و قدما حرمت خاصی بدان قائل بودند. آنان چنین می پنداشتند که اگر آدمی بدون رعایت طهارت شرعی بدان دست زند و یا با اندیشه خیانت بدان نزدیک گردد زنبورها می میرند و حیات در کندو منقرض می شود. برای برداشت محصول باید زنبورها را از آن دور ساخت تا هم آدمی را نیش نزنند و هم خود زیر دست و پا از بین نروند. برای این کار سابقاً از دود استفاده می کردند، بدینمعنی که در ظرفی مقداری پهن سوزانده بکندو نزدیک می کردند و خود نیز سرورورا با پارچه می پوشانیدند آنگاه برداشتن عسل از کندو می پرداختند. امروز برای اجتناب از نیش آنها از دستکش و نقابهای مخصوص استفاده می نمایند.

در کتاب جغرافیای کشاورزی، که در سال ۱۳۳۳ بقلم آقای دکتر تقی بهرامی از طرف دانشگاه تهران چاپ شده، آمده است که (در اردبیل) عسل را با ماشین از موم جدا و

بتهران صادر می کنند ولی در زمانیکه ما این یادداشتها را تهیه می کنیم گاهی از دماوند و نقاط دیگر نیز باردیبل عسل می آورند. زیرا مسافران زیادی که در تابستان برای استفاده از آبهای گرم بدانجا می آیند با شهرتیکه عسل سبلان دارد، برای خرید آن اقدام می کنند و تقاضا بر عرضه فزونی می یابد.



## فصل دوم

### معادن و صنایع اردبیل

#### مبحث اول - معادن اردبیل

باید اظهار تأسف کنیم که در این مبحث با دست خالی با خوانندگان کتاب رو برو می شویم و اطلاعاتی، ولو محدود، در باب معادن اردبیل در اختیار آنان نمی گذاریم زیرا خود نیز در اینباره اطلاعاتی نداریم. ما در این زمینه تلاشهای زیادی کردیم و بسازمانهای ذیربط، از وزارت صنایع و معادن گرفته تا سازمان زمین شناسی ایران مراجعه نمودیم اما جواب منطقی نیافتیم و پس از آنکه طبق عرف اداری ایران: از این میز بدان میز، از این اطاق بدان اطاق، از این اداره بدان اداره، و از این سازمان بدان سازمان راهنمایی شدیم و شماره «تلفن» هائی با مسئولان آنها رد و بدل نمودیم سرانجام نتیجه ای بدست نیاوردیم و از مراجعات مکرر خود، که مدتها بعد از استقرار حکومت جمهوری اسلامی نیز استمرار یافت، در آنچه که می جستیم ناکام ماندیم و گفته های مردم و شنیده های خود را که منطوقاً نمی تواند جز در موارد مشخص واجد ارزش قطعی باشد در چند سطر زیر، و برای خالی نبودن عریضه با جمال آوردیم.

در بین اردبیلیان شایع است که با توجه بوضع زمین شناسی خاص این منطقه، معادن زیادی از نفت گرفته تا طلا در این ولایت وجود دارد و گرچه هیچیک از آنها جز معدن گچ مورد بهره برداری نیست با اینحال رگه های زیادی هم اکنون بصورت کان در زیر خاکها و سنگها نهفته است و روزی که ایران اوضاعی بهتر از گذشته پیدا کند و ساکنان اردبیل در باب آبادی و پیشرفت ولایتشان علاقمندی بیشتر از دیروز و امروز نشان دهند معادن مزبور مورد بهره برداری قرار خواهد گرفت و این منطقه را از این حیث از نقاط مهم اقتصادی کشور خواهد ساخت.

در قریه ججین یا داشکسن ذرات طلا بوفور در خاک دهکده دیده می شود. در گذشته کسانی از روستائیان با وسایل ابتدائی درصدد شستن خاک و جدا کردن طلا

برآمدند ولی در این کار توفیقی نیافتند و بیش از درآمد آن خرج کردند.

در برخی از درّه‌های شمال غربی منطقه نیز ترشحات نفتی از شکافهای زمین بیرون آمده بر روی آب جمع می‌شود و کسانی از آبادیهای اطراف آنها را برداشته بمصرف سوختن و روشنائی می‌رسانند.

چشمه معدنی «قوتورسو» چنانکه در جای خود گفته‌ایم، حاوی مقدار زیادی گوگرد است. در گذشته شرکتی برای استخراج آن تشکیل شد و رگه‌هائی نیز در اطراف چشمه شناسائی گردید ولی مقتضیات محلی و مملکتی آنرا در محاق تعطیل در آورد و وجود شرکت هم منتهی گشت.

در فصل اول این گفتار در قسمت مربوط بآبها، بوجود مواد «آزته» در باتلاق «شورابیل» اشاره کرده گفتیم که بنظر کارشناسان لجن ته این مخزن حاوی مقادیر زیادی از مواد مذکور است و در صورتیکه استخراج شود کود شیمیائی زیادی برای کشاورزان منطقه فراهم می‌نماید.

معادن گچ و «مرمریت» یا سنگهای ساختمانی در منطقه اردبیل زیاد است و هم اکنون در قراء «حکیم قشلاقی، داشکسن، سیف آباد نمین، دیم سقرلو، چای سقرلو» از این معادن استفاده می‌شود و سنگ آهک نیز در نقاط مختلف بمقدار زیادی موجود می‌باشد در «نوشتیق» که از قراء بخش نمین و مجاور سیف آباد است، نوعی سنگ گچ استخراج می‌شود که در اردبیل بدان «بونرگی گچ» می‌گویند. در سنوات گذشته این ماده بهمان صورت سنگی برای فروش عرضه می‌شد و گرانیقیمت تراز گچهای دیگر بود. مصرف کنندگان ابتدا آنها را بر روی قطعه سنگهای متخلخل ساییده بصورت آرد مانندی در می‌آوردند. آنگاه مقداری سریشم بر آن افزوده با ریختن آب بشکل خمیر می‌ساختند و بعد از دو سه روز که بر آن می‌گذشت خانه‌ها را با آن گچ کاری می‌کردند. این گچ پس از خشک شدن سفیدی بیشتری می‌یافت و خانه‌ها و اطاقها را زیباتر می‌ساخت.

ما در مجلدات گذشته بوجود رگه‌های زغال سنگ در منطقه صائین اشاره کرده گفته‌های یک شاهد عینی را در اینباب یادآور گشته‌ایم. چون مستندات رسمی از

مراجع ذیصلاح بگفته‌های مزبور نداریم در باب معادن اردبیل بیش از این سخن نمی‌گوئیم جز اینکه بآبهای معدنی معروف و مشهور این ناحیه اشاره می‌کنیم و اطلاعاتی را که در باب آنها بدست آورده‌ایم ذکر می‌نمائیم:

اردبیل از حیث آبهای معدنی از غنی‌ترین مناطق ایران بشمار آبهای معدنی اردبیل: می‌آید و برخی عقیده دارند که اینحوزه بسبب تعداد چشمه‌ها و تنوع آنها در ایران منحصر بفرد می‌باشد. زیرا علاوه بر چشمه‌های معدنی زیادی که دارد خود این چشمه‌ها از حیث گرمی و سردی آب و املاح معدنی مختلف، متفاوت می‌باشد و در عین حال که مثلاً چشمه‌ای با ۴۸ درجه حرارت از زمین می‌جوشد بفاصله نه چندان دور چشمه‌آب سرد معدنی دیگری از لای صخره‌ها بیرون می‌آید که از کثرت برودت بزحمت می‌توان از آن بصورت استحمام استفاده نمود. وجود آبهای معدنی اردبیل بدو کوهستان آتشفشانی البرز، که گفته‌ایم در اردبیل باغرو خوانده می‌شود، و سبلان بستگی دارد که اولی در شرق و شمال شرقی این شهرستان کشیده شده و دومی در غرب آن واقع است.

قسمت اعظم آبهای معدنی این ناحیه در دامنه‌های سبلان است و در منطقه اردبیل «سرعین» و «سردابه» از معروفترین آنها بشمار می‌آید.

سرعین نام قریه‌ای است که بخط مستقیم با اردبیل کمتر از ۱۵ کیلومتر فاصله دارد و با برخی از قراء مجاور، مثل «گنزق»، از روستاهای باستانی این منطقه بشمار می‌آید و ما در زیر صفحه ۱۳ جلد اول این کتاب در باره قریه مذکور و تپه تاریخی و قلعه قدیمی آن مطالبی نگاشته و از قدمت آن سخن گفته‌ایم. سالخوردگان قریه معتقدند که یک راه زیرزمینی آن قلعه را در گذشته با آب گرم «گامیش گولی» مربوط می‌ساخته و کسان دیگری نیز اظهار می‌دارند که در موقع خاکبرداری از دامنه‌های تپه، سکه‌ها و اشیاء قدیمی زیادی پیدا کرده‌اند.

قریه اصلی سرعین مرکب از تقریباً ۲۵۰ خانه روستائی است ولی از ربع قرن پیش که آبهای معدنی آن شهرت یافته و مخصوصاً مرکز «ییلاقی» مهمی در تابستانها شده است، بناهای زیادی احداث گشته و در فاصله بین آبادی قریه و دورترین چشمه‌های

موجود بنام «پهئلی سو»، که بالغ بر ۶۰۰ متر می‌شود، خانه‌های نوینی بصورت مسافرخانه، ولی نه با اصول مهندسی، ساخته شده است. تعداد اطاقهای این بناهای جدید، که برای سکونت مسافرن احداث گشته در سال ۱۳۵۷ خورشیدی بالغ بر ۲۳۰۰ باب بوده است.

آبهای گرم این قریه در دره‌ای بالنسبه باریک قرار دارد و بالغ بر ۹ چشمه می‌باشد که در نقاطی دور از یکدیگر واقع شده‌اند و مهمترین آنها «گامیش گوئلی» می‌باشد. «گامیش» کوتاه شده همان کلمه گاو میش است که نام آب گرم گامیش گوئلی: حیوانی از خانواده گاو است ولی از حیث جثه بزرگتر از آن می‌باشد. رنگ سیاه دارد و ندرتاً برنگ قهوه‌ای سیر دیده می‌شود. این حیوان در ایران، در نواحی معتدل و پرآب زندگی می‌کند و دامنه‌های سبلان از نقاط مستعد برای پرورش آن می‌باشد. گاو میش علاقه زیادی بآب دارد مخصوصاً برکه‌ها یا نهرهایی را که آب در قسمتی از آن ساکن باشد دوست دارد تا بتواند در آنها بخوابد و با بیرون نگه داشتن سر، استراحت کند.

گامیش گوئلی یکی از آن حوضچه‌ها است که گاو میشهای سرعین در سالهای گذشته در داخل آن، در نقاطیکه آب مقداری از حرارت خود را از دست داده معتدل می‌شد، می‌خوابیدند و بدین سبب اهالی قریه، و بتبع آنها دیگران، از زمانهای پیشین این حوضچه را گامیش گوئلی<sup>۱</sup> یعنی برکه یا حوضچه گاو میش گفته‌اند که امروز نیز بهمین نام شناخته می‌شود.

گامیش گوئلی تا سی سال پیش گودی بی جداری در میان دره بود و آب چشمه در آن گودی بصورت برکه‌ای جمع می‌گشت و مازاد آن از گوشه‌ای در سمت جنوب شرقی وارد نهری می‌شد و بفاصله یکصد و پنجاه متر آسیابی را می‌گردانید. این آسیاب در آن ایام گرانبها ترین آسیابهای آبی صفحه‌آذربایجان بحساب می‌آمد زیرا برخلاف آسیابهای دیگر، آب آن در زمستان یخ نمی‌زد و در تمام ۱۲ ماه سال کار می‌کرد. از ربع قرن پیش دور این برکه دیواری کشیده شده و حوضچه‌ای بمساحت تقریباً ۴۰۰ متر مربع

۱- گول « Gueul » در زبان ترکی بمعنی برکه یا محلی است که آب در آن جمع شده باشد.

وجود آمده است که با عمق یکمتری محل استحمام مراجعین می باشد. در سال ۱۳۳۲ خورشیدی قرار بود در کنار این آب حمام بزرگی احداث شود و استفاده از آن بطریق بهداشتی صورت گیرد ولی اقدامات مالکان دهکده و رأی ناصواب قاضی مربوطه در دادگاه، از این کار خیر جلوگیری کرد<sup>۱</sup>.



«چشمه آب گامیش گولی در تیرماه ۱۳۲۰ بدین شکل بود.»

۱- در آن تاریخ نگارنده شهرداری اردبیل را برعهده داشت. چون آبهای معدنی خارج از مالکیت اشخاص و متعلق بجامعه بود، درصدد تأمین موجبات استفاده صحیح عمومی از این آبها برآمد و چون آبها در خارج از حوزه عملکرد شهرداری بود، از اینرو اعتبار بالنسبه مکفی از طریق شیر و خورشید سرخ برای احداث حمام بهداشتی منظور گردید و شهرداری برای مباشرت امر در نظر گرفته شد. در نتیجه برای رفتن بدانجا جاده مورد اطمینانی انتخاب گردید و مقدماتی نیز فراهم گشت تا وسایل راحتی در اختیار مسافرین دهکده گذاشته شود ولی برخی از مالکان آنجا که ورزیدگی در ارجاع امور بداد گستری داشتند بدادگاه متوسل گشتند و سرانجام در قبال یک رشته اقدامات ناصواب، قاضی دادگاه را وادار بصدور رأی در باب مالکیت این آبها برای خود کردند. شایعه در آن ایام برآن بود که این حکم در برابر فقط نهصد تومانی که بقاضی مذکور داده شده بود صادر گردیده است.

طرز صحیح استفاده از این قبیل آبهای معدنی، طبق نظر پزشکان، آنست که آدمی پس از بیرون آمدن از آب بلافاصله امکان استراحت پیدا کند و دور از هر گونه پی آمدهای نامطلوب، منجمله جریان هوا، از اثرات آن بهره مند گردد ولی در وضع فعلی استحمام در این آب و دیگر آبهای معدنی اردبیل چنین نیست زیرا پیمودن فاصله بین آب و منزل بعد از استحمام و در هوای سرد و متغیر دهکده، گاهی موجب عوارض دیگری می شود و بدین سبب ایجاد مراکز استراحت در جنب آنها لازم بنظر می رسد.

در کشورهای پیش رفته، در این قبیل آبهای معدنی حد اعلای توجه برای تأمین رفاه مسافرین مبذول می شود و انواع وسایل آسایش در اختیار آنها قرار می گیرد تا آنجا که تابلوهای بزرگی در باب ترکیبات هر یک از آنها و طرز استحمام در آنها بنحوروشن و بارزی در کنار آنها نصب می گردد و اطلاعات لازم در باب فواید و مضرات آنها طبق نظر پزشکان متخصص در اختیار مراجعین قرار می گیرد. ولی در هیچیک از آبهای معدنی منطقه اردبیل کوچکترین اطلاعی از این جهات وجود ندارد و حتی تا امروز تجزیه صحیح و روشنی از طرف مقامات رسمی از آبهای منطقه بعمل نیامده و اگر هم آمده باشد بنحو آموزنده در اختیار مردم قرار نگرفته است.

در برنامه پنجساله پنجم ایران، طرحی در زمینه احداث حمام و مسافرخانه های جدید در این دهکده بتصویب رسید و مبلغی در حدود ۳۵۰۰ میلیون ریال برای اجرای مرحله اول آن برآورد گردید و مقدمات احداث برخی از بناهای مورد نظر فراهم گشت و قسمتی از آنها نیز آغاز شد تا این دهکده بصورت مرکز جهانگردی زیبای جهانی درآید و وسایل استراحت مراجعین، در سطحی همطراز و بلکه بالاتر از مراکز مشابه آن در دنیا فراهم شود. اما با دگرگونی اوضاع این کار متوقف گشت و استخوان بندی فلزی برخی از بناها که نصب شده بود بهمان شکل باقی ماند.

ما در باب ترکیبات آبهای معدنی اینجوزه به دو مأخذ دسترسی پیدا کرده ایم. یکی کتابی است بنام «آبهای معدنی آذر بایجان» که آقای دکتر صادق مقدم در سال ۱۳۳۴

۱- این طرح دارای چندین مرحله بود و هر مرحله زمان اجرائی حساب شده ای داشت. طرح در سال ۲۰۰۰ میلادی پایان می رسید و سریع یکی از بزرگترین و مجهزترین مراکز جهانگردی می شد.

خورشیدی بمناسبت چهارمین کنگره پزشکی رامسر تألیف نموده و در زمان تدوین این مجموعه نسخه ای از آن بشماره RA225 - A9Mo در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است. در این کتاب ۱۱ صفحه (از صفحه ۷ تا ۱۷) بآبهای کانی منطقه اردبیل اختصاص یافته و اطلاعاتی درباره این آبها درج گشته است که از جهات فنی قابل استفاده می باشد.

در آن کتاب مشخصات چشمه گامیش گوئلی که در ساعت ۱۹ روزشنبه ۱۱ تیرماه ۱۳۲۹ نمونه برداری شده بدین شرح اعلام گشته است: «مقدار آب در حدود ۵۰ لیتر در ثانیه. اندازه گرمی آب ۴۸ درجه. اندازه گرمی هوای سر چشمه ۱۳ درجه. ارتفاع چشمه از سطح دریا ۱۶۰۰ متر. مزه، مزه پسندیده آبهای کانی سبک که در آن طعم فلزی ترکیبات آهن و گزندگی انیدرید کربونیک بخوبی محسوس می باشد.

PH در سرچشمه ۵ ولی در مدت کوتاهی که از یک دقیقه تجاوز نمی نماید این رقم به ۶ و سپس به ۷ می رسد، در آزمایشگاه پس از خروج  $CO_2$  آزاد بوسیله حرارت، واکنش آب قلیائی می گردد و اندازه قلیائی بر حسب کربنات دو کلسیم برابر است با ۰/۳۴۰ گرم در لیتر. منظره، زلال. بو، ندارد. رسوب، رسوب زرد رنگ مختصری از اکسید آهن در روی سنگهای مسیر آب دیده شده. باقیمانده آب پس از صد درجه حرارت ۰/۸۴۰ گرم در لیتر. کلور، ۰/۲۲۵ گرم در لیتر بر حسب Cl حساب شده. سولفات ۰/۲۷۶ گرم در لیتر بر حسب  $SO_3$  حساب شده. منیزی ۰/۰۳۴ گرم در لیتر بر حسب MgO حساب شده. کالسیم ۰/۱۶۸ گرم در لیتر بر حسب Cao حساب شده. سنگینی آب بدرجات فرانسوی حساب شده. سنگینی تام ۳۵ درجه، سنگینی دائم ۴ درجه».

نویسنده آن کتاب بعد از ذکر مراتب فوق در مقام اخذ نتیجه کلی برآمده گفته است که «بموجب این آزمایش آب چشمه گامیش گولی را می توان در ردیف آبهای کلروبی

۱- PH اصطلاحی است در آبهای معدنی برای نشان دادن کیفیت شیمیائی آنها. معمولاً اگر عدد مربوط بآن کمتر از ۷ باشد حالت آسیدی و اگر بالاتر از آن، یعنی از ۷ تا ۱۴ باشد حالت قلیائی آب را نشان می دهد.

کربناته کالسیک قرار داد که در آن مقداری سولفات نیز وجود دارد». آنگاه آب این چشمه را با آبهای معدنی فرانسه مقایسه کرده نوشته است «از لحاظ ترکیب، آب این چشمه مشابه آب چشمه های بوربون دولانسی Borbon de lancy واقع در ایالت سائون و لوآر Saon et Loire فرانسه می باشد. ولی آبهای کانی سرائین از چشمه های نامبرده در فرانسه سبکتر هستند. چشمه های نامبرده دارای مقادیر بسیار کمی آرسنیک، لی تیوم، برومور، یدور و گازهای رادیواکتیومی باشد و محتمل است چشمه های سرائین نیز دارای این ترکیبات باشند».

مأخذ دوم ما در مورد آبهای سرعین گزارش مطالعات نیمه تفصیلی آبهای زیرزمینی کارشناسان واحد آب وزارت آب و برق ایران است که در سالهای ۵۲-۱۳۵۰ خورشیدی انجام داده اند و این گزارش در ردیف ۱۳۵ راهنما در تیرماه ۱۳۵۲ در آن واحد ضبط شده است. در این گزارش، که قریب بیست سال بعد از کتاب فوق الذکر تهیه شده آمده است که آب گامیش گوئلی «فاقد گوگرد و گاز  $\text{SH}_2$  است. مقدار گاز کربنیک آزاد آن ۴۰۰ میلی گرم در لیتر است. در تجزیه آن می توان نوشت  $\text{rHCO}_3$  و  $\text{rCl} > \text{RSo}_4$  و  $\text{rNa} > \text{rCa} > \text{rMg}$  می توان آنرا نمونه آبهای

بی کربناته سدیک دانست. یون بی کربنات بیش از یون کلرولی یون سولفات مقدارش خیلی کم است. یون سدیم با اختلاف زیادی بیش از یونهای کلسیم و منیزیوم می باشد. این وضع در بقیه چشمه های سرعین کم و بیش بچشم می خورد. احتمالاً دارای آهن و سیلیس نیز می باشد. PH آن در آزمایشگاه ۷ بوده ولی بنظر می رسد که در سرچشمه بعلت وجود گاز  $\text{CO}_2$  دارای PH آسیدی باشد. حرارت گامیش گولی ۴۷ و آبدهی آن ۶۰ لیتر در ثانیه و تقریباً ثابت است».

از حیث ترکیبات شیمیائی تفاوتی بین این دو مأخذ بنظر می رسد که اظهار نظر در آن مورد اطلاعات علمی می خواهد ولی در باب اختلاف در میزان آبدهی باید گفت که در فاصله بین دو تاریخ مأخذ فوق، زلزله ای در آن دهکده رخ داده و بر اثر آن آب چشمه گامیش گوئلی افزایش یافته است.



آب گامیش گوئلی بطوریکه گفته ایم در وسط چشمه از چند شکاف با فشار زیاد توأم با گاز از زمین می جوشد و با صدائی شبیه صدای جوشیدن آب همراه می باشد گرمای زیاد آب، در جاهائیکه از زمین خارج می شود توقف طولانی در آن نقاط را متعذر می سازد از اینرو مردم غالباً در کناره های آن، که با سیمان بصورت جدار و سکوی پهنی ساخته شده و درجه حرارت آب کمتر گشته است، استحمام می نمایند. در روزگار گذشته که این برکه بطور طبیعی و بدون حصار و جدار بود، جویباری از آب سرد از ته دره و کنار آن می گذشت و از آن برای ملایم کردن آب برکه استفاده می شد ولی امروزه آن آب سخت آلوده و راه آن نیز بسته شده است.

کف استخر بصورت طبیعی و شنی باقی مانده است و با وجود عمق یکمتری آب شنها بروشنی از بالا دیده می شود. در قدیم استحمام کنندگان رختهای خود را بر روی قطعه سنگهای بزرگی که بطور پراکنده در اطراف استخر قرار داشت می گذاشتند. ولی امروزه از رخت آویزهائی، که دور تا دور دیواری که بصورت حصار در اطراف استخر کشیده شده برای این کار استفاده می نمایند.

گامیش گوئلی بزرگترین چشمه آب گرم در دهکده سرعین و آبهای دیگر سرعین: در منطقه اردبیل است و بطوریکه گفتیم غیر از آن نیز چشمه های دیگری از این نوع در آن آبادی وجود دارد که برای هریک از آنها از قدیم نامی گذاشته اند.

یکی از آنها «ساری سو» یعنی آب زرد نام دارد و بدانجهت چنین نامگذاری شده است که سنگهای اطراف چشمه در گذشته بر اثر رسوبات املاح معدنی زرد رنگ بچشم می خورد. این آب سابقاً در بالای دره گامیش گوئلی و بفاصله تقریباً یکصد متری غرب آن می جوشید و در سر چشمه بر اثر گرمی آب، تخم مرغ در چند دقیقه<sup>۱</sup> بسته می شد و میزان آبدهی آن بالغ بر ۱۰ لیتر در ثانیه بود. امروزه سر چشمه را گرفته و آب آنرا از زیر بوسیله

۱- بعضی از روستائیان و یا مسافران تخم مرغها را در دستمالی گذارده در سر چشمه که آب گرم از زمین می جوشید می گرفتند و پس از چند دقیقه آنها را که بسته می شد مصرف می کردند.

لوله به سرایشی دره آورده در استخری که از وسط به دونیم کرده اند وارد نموده اند و نیز با لوله دیگری قسمتی از آب آنرا بحمامی، که بصورت نمره خصوصی در پائین دره ساخته اند، برده اند.

بالا تر از ساری سو و نزدیک به آن آب دیگری از زمین می جوشد که آنرا «قره سو» می خوانند. قبل از آنکه محدوده این آب بصورت امروز شکل گیرد در محلی که دور آنرا با سنگ و چینه محصور کرده بودند آفتابی می شد و چون ته آن تیره و سیاه بنظر می رسید بدانجهت آنرا «قره سو» یا آب سیاه می گفتند. میزان آبدهی آن تقریباً ۲ لیتر در ثانیه و حرارت آن بالغ بر ۳۹ درجه سانتیگراد می باشد. این آب نیز مثل ساری سو وارد استخری می شود که اطراف آنرا با سنگ و سیمان ساخته و از وسط دونیم کرده اند تا استحمام کنندگان، اول وارد حوضچه پائین شوند و پس از شستن و تمیز کردن بدن بحوضچه بالا، که آب چشمه بدان می ریزد، وارد گردند. بر دیوارهای دور این دو آب هم رخت آویزهایی نصب کرده اند تا استحمام کنندگان مثل آبهای دیگر این دهکده لباسهای خود را بدان بیاویزند.

یکی دیگر از آبهای سرعین «پهن لی سو» یعنی آب پهن دار است که پائینتر از گامیش گوئلی و بفاصله تقریبی یکصد و پنجاه متری شرق آن قرار دارد. آب این چشمه را قریب یک و نیم لیتر در ثانیه برآورد کرده و گرمای آنرا ۴۰ درجه نوشته اند. نامگذاری آن بدین سبب بوده که چون حوضچه آن در قدیم حصار و دیواری نداشت پهن و خس و خاشاک بوسیله باد بدان ریخته ته نشین می گشت. امروزه حوضچه آن نیز با سنگ و سیمان ساخته شده و بر اطراف آن دیوار کشیده اند.

چهار چشمه مذکور که بترتیب وقوع عبارت از ساری سو، قره سو، گامیش گوئلی و پهن لی سو می باشد، در دره ای که از غرب به شرق در کنار دهکده سرعین کشیده شده قرار دارند ولی در سمت شمال این دره نیز چند چشمه دیگر در داخل دره دیگری از زمین می جوشد که بزرگترین آنها آب ژئرال می باشد و در محلّ به «یَرّه نال سوئی» مشهور است. در جنگ بین الملل اول که ارتش روس، آذربایجان و منجمله اردبیل را اشغال

کرده بود یکی از ژنرالهای روسی در این چشمه استحمام کرده و آنرا پسندیده بود و بدانجهت به «یره نال سوئی» معروف گشته است.

فاصله این چشمه تا گامیش گوئلی کمتر از یکصد متر است. میزان آبدهی آن قریب ۳ لیتر در ثانیه و درجه حرارت آب بالغ بر ۴۴ درجه می باشد.

در سمت غربی این چشمه و در داخل دره، چند چشمه کوچک کنار هم وجود دارد که مجموعاً آبدهی آنها قریب ۴ لیتر در ثانیه و حرارتشان در حدود ۴۰ درجه می باشد و به «یش باجی» یعنی پنج خواهران معروفند ولی در جهت شمالی آنها یعنی بالای دره، دو چشمه دیگر نیز آفتابی می شود که چون در کنار هر دوی آنها قهوه خانه ای ساخته و چشمه را وارد محدوده آن نموده اند از اینرو به آب قهوه خانه معروف گشته اند. اولی را در محل «یوخاری قهوه سوئی» و دومی را «اشاغه قهوه سوئی» یعنی قهوه خانه بالا و پائین می گویند. آب یوخاری قهوه سوئی گرمتر است و گرمای آن در حدود ۴۴/۵ درجه برآورد شده است. میزان آبدهی آن حدود ۲ لیتر در ثانیه می باشد.

در مغرب آب قهوه خانه، در وسط باغی، چشمه کوچکی نیز با حرارت ۱۵ درجه و میزان آبدهی بسیار کم و تقریباً هر ده دقیقه یک لیتر وجود دارد که به «گوژ سوئی» یعنی آب چشم معروف است. این آب بدون آنکه محمل و مجوز پزشکی داشته باشد بین مردم به آب چشم شهرت یافته و برخی از کسانی که درد چشم دارند چشمهای خود را با آن آب شستشو می دهند. شنیدنی است که بعلت عدم رعایت اصول بهداشتی گاهی خود این آب سبب درد چشم و شیوع آن می گردد.

در فاصله بالنسبه دوری از این آبها دو چشمه دیگر در کنار دهکده قرار دارد که آب هر دوی آنها گرم است و از یکی برای شستن مردگان و از دیگری بعنوان حمام ساکنان قریه استفاده می شود.

کتاب «آبهای معدنی آذر بایجان» در مورد چشمه های سرعین نوشته است که «ظاهراً مبداء زیرزمینی آنها یکسان می باشد ولی چون از شکافهای مختلفی از زمین خارج می شوند بر حسب زیادی و کمی مقدار آب و دوری و یا نزدیکی مبداء زیرزمینی، تا جایگاهی که چشمه آفتابی می شود، و همچنین در اثر نفوذ آبهای سطحی، تغییراتی در

اندازه گرمی آبها و بعضی ترکیبات آن حاصل می شود».

اگر آدمی در مراتع و دره های اطراف قریه سرعین بگردد لجن زارهای متعددی در وسط آنها می بیند که بر سطح آنها علف روئیده ولی عملاً بصورت باتلاقی می باشد که پای انسان تا مقداری در آنها فرو می رود. اینها عموماً چشمه های کوچکی هستند که آب از آنها خارج می شود ولی مقدار آن کم می باشد و غالباً فقط قسمتی از خاک اطراف خود را آغشته کرده بصورت باتلاقی در می آورد. مؤلف «آبهای معدنی آذر بایجان» بنحو دیگری بدین موضوع اشاره کرده نوشته است «علاوه بر چشمه های نامبرده از اکثر نقاط این منطقه از شکافهای زمین گاز انیدرید کربنیک  $\text{CO}_2$  و آب کانی خارج می گردد».

در قریه سرعین علاوه بر چشمه های معدنی چند چشمه آب سرد نیز وجود دارد و آب مشروب سکنه را تأمین می نماید. سابقاً این آبها بصورت غیر بهداشتی مورد استفاده قرار می گرفت ولی از دهسال پیش پرآب ترین آنها را وارد انباری در بالای تپه بزرگ قریه کرده و از طریق لوله کشی در دسترس مردم قرار داده اند.

مازاد آب چشمه های گرم و سرد سرعین در مسیر خود وارد دره غربی شرقی گشته و بصورت نهری پس از عبور از محدوده قراء گنزق و آق قلعه به بالخلوچای می ریزد.

«بیلا دره» که در محل بصورت «ویله دره» تلفظ می شود نام آب و بلادزه: قریه دیگری است در دامنه سبلان که بفاصله سه کیلومتر در شمال سرعین قرار دارد و نسبت بخود سرعین حدود یکصد متر بلندتر است. این قریه در کناریکی از دره های سبلان واقع است و عمق آن در شرق قریه گاهی بیش از یکصد متر بنظر می رسد.

در مغرب این دره و در بالای آن چشمه هائی از زمین می جوشد که برخلاف چشمه های سرعین، آب آنها سرد ولی مثل آنها «گازدار» می باشد. چشمه بزرگ و اصلی قریب یکصد و پنجاه متر با آبادی قریه فاصله دارد و در کمرکش کوه قرار گرفته است. از سی سال پیش اطراف آن درختکاری شده و قهوه خانه هائی برای استراحت مسافران بر پا گشته است. راه باریک و خاکی مال رو، که غالباً هم آبرفتهای تند، عبور

وسائط نقلیه را در آن مشکل می نماید، سرعین را بدین منطقه مربوط می سازد و با آنکه سالانه بیش از پنجاه هزار مسافر بدانجا آمد و شد می کند با اینحال نه دستگاههای عمومی و نه مردم دهکده ونه صاحبان قهوه خانه ها هیچیک نخواستند که این راه را دستکاری کنند و بدین طریق برای آنان رفاهی فراهم سازند.

در کتاب «آبهای معدنی آذر بایجان» مشخصات آب و یلادره که در ساعت ۱۰/۵ صبح روز یکشنبه ۱۲ تیرماه ۱۳۲۹ نمونه برداری شده، چنین ذکر شده است «مقدار آب، حدود سی لیتر در ثانیه. اندازه گرمی آب، ۱۷ درجه. اندازه گرمی هوای سرچشمه، ۲۱ درجه در سایه. بلندی چشمه از سطح دریا در حدود ۱۷۰ متر. منظره، زلال. رسوب ندارد. مزه آب، مزه گوارای آبهای گازدار. واکنش آب در سرچشمه بعلت حضور مقدار زیادی انیدرید کربنیک، آمید است و PH آن برابر ۵ است ولی این رقم بسرعت و در مدتی کمتر از یک دقیقه تغییر یافته و سپس به ۷ تبدیل می گردد، در آزمایشگاه پس از خروج انیدرید کربنیک آزاد بکمک حرارت، واکنش آب قلیائی می گردد و اندازه قلیائی نسبت به کربنات دو کالسیم برابر است با ۰/۲۲۵ گرم در لیتر. باقیمانده آب پس از صد درجه حرارت ۰/۳۶۰ گرم در لیتر. کلرور ۰/۱۰۱۰ گرم در لیتر بر حسب CI حساب شده. سولفات ۰/۰۹۰ گرم در لیتر بر حسب  $So^3$  حساب شده. کالیم ۰/۱۱۶ گرم در لیتر بر حسب Cao حساب شده. منیزی ۰/۰۰۶۳ گرم در لیتر بر حسب Mgo حساب شده. سنگینی آب بدرجات فرانسوی حساب شده سنگینی تام ۳۴ درجه، سنگینی دائم ۲/۵ درجه».

مؤلف کتاب مذکور اضافه می کند «بموجب این آزمایش، آب کانی وله دره آبی است بی کربناته کالسیک و گازدار و سرد، از لحاظ ترکیب متشابه است با چشمه (سن گالمیه St. Galmier)، واقع در ایالت (لوار Loire) در فرانسه. در بین چشمه های ایران متشابه چشمه صدقیان واقع در نزدیکی شاهپور می باشد» و آنگاه در مقایسه با آب «سن گالمیه» می نویسد که «چشمه وله دره تقریباً هفت برابر سبکتر از چشمه سن گالمیه می باشد» و از جهت خواص آب اضافه می کند که «آب چشمه وله دره آب نوشیدنی بسیار گوارائی است. نوشیدن آن برای درمان عوارض جهاز گوارش

سودمند است».

در حال حاضر از این منبع طبیعی هیچگونه استفاده منطقی و علمی و اقتصادی نمی‌شود. کسانی که در تابستان برای چند صبحی به سرعین می‌روند یکرور را نیز در کنار این آب یا قسمتهای دیگر دره زیبا و سرسبز آن می‌گذرانند و در این ضمن یکی دو بار در حوضچه کوچک آن آب تنی می‌کنند و از آب آن نیز می‌نوشند. در دیگر ایام سال این آب گرانها همچنان از صخره کوه پائین می‌آید و در ته دره با آبهای دیگر قاطی

می‌شود. در حدود دهسال پیش از این تاریخ که این مجموعه را گرد می‌آوریم مقدماتی برای استفاده صحیح از این آب فراهم گردید و لوله‌ها و وسایل زیادی در محل ریخته شد تا با لوله کشی آب و تعبیه ماشین آلات لازم آنرا داخل بطریهای بهداشتی کرده همانند نقاط مشابه در دنیا صادر نمایند ولی بر اثر مخالفت‌هایی که بعمل آمد از این کار جلوگیری شد و در اندک مدتی مسالحو یاد شده نیز از بین رفت.

عدم توجه دولتها برای بهره‌برداری از این منابع طبیعی مایه تأسف است و تأسف آورتر از آن کم‌علاقگی خود مردم باین قبیل منابع اقتصادی است. اگر این منبع در نقطه دیگری از ایران می‌بود چه سرمایه‌ها که برای بهره‌برداری از آن گذاشته می‌شد و چه تلاش و کوششی بعمل می‌آمد تا این آب که شبانروز از بالای کوه بدره سرازیر می‌گردد و بی ارزش قاطی هرز آبها می‌شود در جریان اقتصادی قرار گیرد و مبدل بدرآمد و کار برای مردم گردد.

این چشمه بفاصله ۱۵ کیلومتری شمال سرعین واقع است و در آب معدنی سردابه: این زمان راه ماشین روی خاکی باریک و غیرفنی مسافران را از اردبیل بدانجا هدایت می‌نماید.

برخلاف سرعین و ویلادره، که دهکده‌ای در مجاورت آب قرار گرفته است در اطراف سردابه بفاصله سه کیلومتری آبادنی وجود ندارد و فقط در کنار آب چند قهوه‌خانه گلی و چینه‌ای احداث گشته است تا در تابستان از کسانی که بدانجا می‌روند در سطح خیلی پائین پذیرائی کنند و بدینجهت آنانکه قصد اقامت چند روز دارند با خود چادر و خوار بار و دیگر لوازم ضروری بدانجا می‌برند.

در سردابه فقط یک چشمه است که از شکافی در کوه بیرون می آید و از دو حوضچه ایکه با سنگ و سیمان ساخته شده می گذرد و سپس در دامنه سراسیب کوه می رود و در فاصله یکصدمتری بجوی آب سردی، که آب آن از آبخاری در یک کیلومتری چشمه می ریزد، متصل می شود.

آب این چشمه گوگردی نیم گرم است و حرارت آن حدود ۳۳ درجه می باشد. از اینرو آدمی در داخل آن احساس راحتی می کند تا آنجا که گاهی برخی از استحمام کنندگان شب را در آب حوضچه می گذرانند و با گذاشتن سر بر روی سنگ یا آجری در کنار آب، با تمام بدن در آن استراحت می کنند. مقدار آبدهی آن حدود دو الی سه سنگ برآورد شده و آب تنی در آن برای بیماران جلدی و کبدی مفید اعلام گشته است. در اردبیل چنین می گویند که علاج قطعی یرقان همین آب است و لذا غالب این بیماران را بدانجا می برند و با آب تنی دادن و خورائیدن جرعه هایی از آن درمان می کنند. شنیدنی است که وقتی چنین بیماران را وارد آب می کنند زردی پوست بدن آنها، مثل ماده چربی از بدن جدا شده در روی آب دیده می شود و بدینطریق رنگ بدن مریض بحال طبیعی برمی گردد. توصیه مهم بر اینقبیل بیماران اینست که چشم خود را هم در آب باز کنند تا زردی داخل آن نیز شسته شود.

کسانی که در جهازهاضمه بویژه در قسمت کبد احساس ناراحتی می کنند از آب چشمه نیز می آشامند و چون محل جوشیدن آب در داخل حوضچه است از اینرو استکان یا لیوان خالی را، در حالیکه دهانه آنرا با کف دست محکم می گیرند بزیر آب و جائیکه آب از زمین می جوشد، می برند و در آنجا دست از دهانه آن برداشته پرمی کنند و بار دیگر با دست دهانه آنرا گرفته بیرون می آورند و بدینطریق از آلوده شده آن با آب حوضچه جلوگیری می نمایند.

باری بطوریکه گفتیم آب سردابه ترکیبات گوگردی نیز دارد و مثل تخم مرغ گندیده بوی نامطبوعی از آن استشمام می شود. منظره آب زلال ولی مزه آن بقول مؤلف کتاب «آبهای معدنی آذربایجان» کم است. در روی سنگهایی که در مسیر آب قرار دارند رسوب نخودی رنگ کمی دیده می شود که از املاح قلیائی خاکی و مختصری گوگرد تشکیل یافته است.

سردابه علاوه بر چشمه معدنی از حیث مناظر طبیعی نیز زیاست و هوای بسیار لطیفی دارد. در قسمت جنوب غربی آن، یعنی بین راه و ویلادره به سردابه نیز بفاصله تقریبی دو کیلومتری از سردابه، چند چشمه معدنی دیگر دیده می شود که آنها را «یدی بولوک»<sup>۱</sup> می نامند. آب آنها اندکی خنکتر از آب سردابه بنظر می رسد ولی از حیث ترکیب شبیه همدیگر می باشد.

نیر، که قبل از اسلام شهرکی در شش فرسخی اردبیل بوده و آبهای معدنی نیر: بیاد پایه گذارش «نرسی» نامیده می شده است،<sup>۲</sup> امروزه آبادی بالنسبه بزرگی است که در جنوب غربی اردبیل واقع است و راه شوسه اردبیل به سراب و تبریز از وسط آن می گذرد. این آبادی امروز مرکز بخش است و امور اداری ۱۱۷ پارچه قراء منطقه در آنجا حل و فصل می شود. اطراف نیر غالباً مناطق کوهستانی است و در بعضی از قسمت های آن، که عموماً از دامنه های سبلان هستند، چشمه هائی وجود دارد که برخی از آنها در محل مشهور می باشند.

یکی از آبهای این منطقه «برجلو» نام دارد و این نام بخاطر آنست که این چشمه در اراضی قریه ای بهمین نام از زمین می جوشد. درجه حرارت آب در چشمه متجاوز از ۴۵ می باشد و میزان آبدهی آن حدود دو لیتر است. قبل از شهریورماه ۱۳۲۰ خورشیدی بهمت رئیس پاسگاه ژاندارمری نیر، دیوار چینه و سقف چوبی ای بر محیط و قسمتی از بالای آن احداث گشته و نیز حوضچه ای برای استحمام مراجعین تعبیه گردیده است. شهرت این آب بخاطر خاصیت آن در رفع درد مفاصل بوثره دریاهاست ولی شهرت آبهای سرعین دارندگان چنین ناراحتی ها را بسوی خود می کشاند و از آب برجلو جز خواص و کسانی که آشنائی بدان دارند استفاده نمی نمایند.

فاصله آب تا دهکده، از بیراهه حدود ۱/۵ کیلومتر است ولی قهوه خانه ای در

۱- در زبان ترکی «یدی» یعنی هفت و «بولوک Beuluk» یعنی قسمت می باشد. آبهای این چشمه سارچون از هفت جا می جوشد و هفت حوضچه دارد از اینر و به یدی بولوک مشهور گشته است.

۲- در جلد اول این کتاب، صفحه ۳۰ در اینباب اشاره شده است.



مجاورت آب دایر است که بشکل ساده و ابتدائی از مسافران در فصل تابستان پذیرائی می نماید.

در مشرق برجلو، در اراضی قریه ای که به «سقزچی» معروف است آب گرم دیگری وجود دارد که بآب «ساقزلو» شناخته می شود و نیز در اراضی «ئیلانجیق» که دهستانی در مغرب برجلو است چشمه دیگری بهمین نام موجود است. در منطقه، هر دوی این آبها برای درد مفاصل مفید گفته می شود با اینحال بجهت آنکه راه آنها هنوز هموار و اساسی نیست مسافرین کمتری بآنها می روند.

از آب های منطقه سبلان باید از «قوتور سوئی» نیز نام برد. این آبهای معدنی دیگر: آب در منطقه مشکین، بین آن شهر و اردبیل واقع است و در جایی که از زمین می جوشد حدود ۴۵ درجه حرارت دارد بنابراین در کنار آن حوضچه ای ساخته اند تا هم از درجه حرارتش کم شود و هم آب تنی در آن میسر گردد.

این آب گوگردی است و گاز «آنیدرید سولفوریک» آن از مسافت دور در هوا استشمام می شود و با ورود آدمی در این منطقه رنگ فلزات همراهش مثل تیغه چاقویا دگمه های آهنی تغییر می کند.

بهمان گونه که سردابه برای یرقان اثر می گذارد قوتور سو هم در امراض جلدی مثل جرب و «اگزما» اثر دارد و بدینجهت است که به قوتورسوئی شهرت یافته است. در زمانهای دور که ایلهای شاهسون شتر نگاه می داشتند هر چند گاه یکبار بیماری جلدی در آنها شیوع می یافت و حیوان مبتلا به قوتوریا جرب می شد و درمان آنها شستشودادن در این آب بود.

استحمام در این آب احتیاط زیادی لازم دارد و حتماً کسانی باید آدمی را همراهی کنند زیرا گاز متصاعد از آن، بویژه در سر چشمه، خطرناک است و با کوچکترین غفلتی ممکن است بیهای جان آدمی تمام شود و در این امر جریان هوا عامل اساسی می باشد. در موقع استحمام در چشمه قوتورسوئی باید بترتیبی قرار گرفت که جریان هوا یا باد، گازی را که از دهانه چشمه برمی خیزد در مسیر تنفس آدمی قرار ندهد و اگر چنین شود با تنفس

کمترین مقدار این گاز انسان دچار خفگی می شود و بزمین می افتد. در چنین موقعی اطرافیان او فوری او را برداشته بجوی آب سردی که تقریباً در پنجاه متری پائین آن قرار دارد داخل می کنند و او که کاملاً بیهوش و از حال رفته است در کمتر زمانی بحال می آید.

بالا تر از قوتورسو، در ارتفاعات سبلان آبهای معدنی دیگری وجود دارد که بزرگترین آنها به «شابل» معروف است. آنچه در اینباره باید گفت مناظر بسیار زیبای اطراف سبلان و هوای بسیار لطیف و مطبوع آن در تابستان است که در نقاط دیگر کمتر مثل آن دیده می شود.

در اطراف باغرو نیز چشمه های آب گرم دیده می شود و مهمترین آنها در اردبیل بنام «خال خال سوئی» یا آب خلخال شهرت دارد. این چشمه بر سر راه اردبیل بخلخال و نرسیده به کیوی قرار دارد و گرمای آب آن قریب ۴۹ درجه سانتی گراد می باشد، و چون مطالعات علمی و پزشکی دقیقی، مثل دیگر آبهای گرم حوزه اردبیل در آنجا نشده از اینرو در محل برای امراض مفصلی مثل «روماتیسم» و درد مفاصل مفید خوانده می شود. میزان آب دهی آن کم است و بدینجهت خالی کردن و پر نمودن حوضچه آن ساعاتی بطول می انجامد. از کثرت حرارت و ورود باین آب برای آدمی ایجاد زحمت می کند بویژه اگر انسان بخواهد بتدریج در آن وارد شود. از اینرو باید بیکبار در آن فرورفت و بدینطریق از سوزش بدن راحت شد. در اطراف این آب نیز قهوه خانه ها و دکانهائی احداث گشته است که وسایل نیازمندی مسافران را برای فروش عرضه می دارند و در کنار چشمه نیز، که بر سینه بلندی قرار دارد چادرهائی نصب کرده اند و بکسانیکه مایل باقامت باشند باجاره می دهند.

از دامنه های باغرو آبگرم دیگری نیز در داخل جنگل است که به «مِشه سوئی» یعنی آب جنگل مشهور است. آب این چشمه بین قدمای اردبیل شهرت زیادی داشت و برای رفتن بدانجا از چهار پا استفاده می شد. پیشینیان در باب آن چشمه داستانهائی می گفتند و از جمله آنکه اگر شخص جُنب، قبل از آنکه در حوضچه پائین غسل جنابت کند، وارد

چشمه گردد ماری از آن بالا بوی حمله می نماید.

امروزه شهرنشینان اردبیلی کمتر از این آب خبر دارند و یا بندرت برای استفاده از آن می روند ولی روستائیان اطراف از آن استفاده می نمایند. در نزدیکیهای اردبیل و جوار قریه ملاباشی، آب سردی از زمین بیرون می آید که بدان «گوزه له خوندی» می گویند و در گذشته گاهی برخی از بانوان اردبیلی برای آب تنی بدانجا می رفتند و استحمام در آن را برای خود مفید می دانستند.

همچنانکه در اول این فصل گفتیم متأسفیم که از معدنیات اردبیل اطلاعاتی در دست نداریم و کتاب حاضر را از این حیث نارسا می دانیم. امید است جوانان پرتلاش اردبیل نقص گذشتگان، بویژه نگارنده را از این حیث جبران نمایند و با شناسائی منابع کانی این منطقه و نشر آن، اطلاعات کامل و کافی در اختیار علاقمندان بگذارند.

## فصل سوم

### صنایع اردبیل

اردبیل تا نیمقرن پیش یک جامعه بسته بحساب می آمد و گرچه با نقاط دیگر روابط بازرگانی داشت ولی قسمت اعظم مایحتاج خود را خود تهیه می نمود و نیازمندیهای جامعه بدست صنعتگرانی از خود آن تأمین می گردید.

شک نیست که فرآورده های صنعتی بچنان وسعت و کیفیت کنونی نبود و اصولاً زندگی از حیث ضروریات و تجملات بقدر امروز پیچیدگی و آلودگی نداشت و بدینجهت صنایع نیز عموماً ساده بود و با دست تهیه می گردید و کمیت آن نیز محدود و تابع میزان نیاز و تقاضای مردم بود. با اینحال جامعه گذشته، با همه عقب ماندگی های تصویری و محرومیتها و ناکامیهای زندگی، بر محیط مرفه کنونی اردبیل مزیت و برتری داشت. زیرا آنان سازندگان و تولیدکنندگان بودند و اینان مصرف کنندگان مطلق. و در جهان انصاف همواره تولیدکننده ارزنده تر از مصرف کننده می باشد. اگرچه این حقیقت ممکن است بر کسانی از این مردم خوش نیاید.

اگر نام بردن و شمردن نیازهای آنروز مردم متعذر باشد می توان از نام بازارها و مراکزی که در گذشته با نام صنایع شهرت داشت، و اکثراً در عهد ما نیز بهمان نامها شناخته می شوند، از قسمت اعظم آنها آگاه گشت.

نامهای مزبور علاوه بر نمودن صنایع متداول روز، نشانگر مطالب دیگری نیز می باشد از جمله اینکه صنوف مختلف در این شهر از یکدیگر جدا بوده و هر یک در قسمت مخصوصی تمرکز داشته است. و نیز محل ساخت و فروش آنها یکی بوده و جز چند صنعت، مثل کوزه گری، که محل تولید و فروش آنها با هم فاصله داشته، بیشتر صنعتگران در همان جایی که فرآورده های خود را می ساختند در همانجا نیز برای فروش عرضه می نمودند و بدینطریق موضوعی بنام دلال و واسطه در بین نبوده و اجناس بقیمت ارزان در دسترس خریداران قرار می گرفته است و این امری است که دولتهای ایران،

همواره سعی بردست یافتن برآن داشته و دارند تا قیمت‌ها را، که از تولید تا مصرف گاهی چندین برابر می‌رسد، معتدل سازند و مصرف کنندگان را، که در زیر فشار سنگینی تورم و گرانی دست و پا می‌زنند، باسایش برسانند و نمی‌توانند.

با توجه بمطالب مذکور نباید انتظار داشت که وقتی سخن از صنعت در اردبیل بمیان می‌آید از کارخانه‌های بزرگ و کوچک یا رشته صنایع گوناگون فعلی صحبت می‌شود بلکه از همان لوازمی که یک دهقان در زندگی ابتدائی و ساده خود بدان نیاز داشته، یا آن شهروند قرون گذشته در قلمرو حوائج خود محتاج آنها بوده و استاد کاران اردبیلی آنها را تهیه می‌نموده‌اند، در این مبحث عنوان می‌گردد. اگر چه ممکن است برخی از آنها با تعریف علمی صنعت نیز انطباق نیابد.

اردبیل منطقه کشاورزی است و برخلاف امروز، که دهقانان کارآمد و روستائیان سبتر و پر قدرت، کشاورزی و دامداری را رها کرده با استفاده از بی‌نظمی‌های اجتماعی دستفروشی در تهران و شهرها را بکارهای تولیدی خود ترجیح داده ده را بقصد شهرها ترک کرده‌اند، در گذشته قسمت اعظم ساکنان این منطقه را روستائینان تشکیل می‌دادند و آنان در کارهای کشاورزی محتاج وسایلی بودند و این وسایل را در وهله اول آهنگران و نبتاران برآورده می‌ساختند.

آهنگران دسته معینی از صنعتگران اردبیل بودند و در بازار آهنگری: راسته مخصوصی بنام «دمیرچی بازار»<sup>۱</sup> داشتند که امروز نیز بهمین نام خوانده می‌شود.

آنان هر یک در این بازار دکان معینی داشتند و کوره مخصوصی در وسط آن می‌ساختند و با کمک دمه‌های بزرگ و زغال چوب حرارت مطلوبی در آن بوجود می‌آوردند. آنگاه قطعات آهنی را که می‌خواستند بشکل مخصوصی در آورند در آنجا سرخ کرده با انبر آهنین بر روی سندانی که در جلوی کوره قرار داشت می‌گذاشتند و آماده چکش زدن می‌نمودند.

چکش‌زن‌ها معمولاً جوانان یا میانسالان نیرومندی بودند و با پتکهای سنگینی بر آهن

سرخ شده می کوبیدند. خود استاد کار با انبر آهن را می گرفت و برای شکل دادن بان، آنرا روی سندان بر می گردانید و اگر در وسط کار و قبل از آنکه آهن بشکل مورد نظر در آید، سرد می شد بار دیگر آنرا در کوره می گذاشت و قطعه دیگری را که سرخ شده بود در می آورد.

آهنگران معمولاً داس، چکش، شانه های زراعتی، شن کش، گاو آهن، زنجیرهای مختلف، قفل، قیمة کوب، نعل کفش، کلبتین، بیل، کلنگ، چفت و لولای در، میخ، انبر، نعل چهار پا، حلقه های دور چرخهای ارابه و درشکه، ماله و ابزارهای بنائی، سه پایه های آهنی و غیره می ساختند و آنها را در قسمت جلوی دکان برای فروش می گذاشتند.

برخی از آهنگران تلمبه سازی می کردند. بدین معنی از

تلمبه سازی  
لوله های آهنی برای کشیدن آب از چاه، تلمبه های دستی  
می ساختند و با آنکه تلمبه های ساخته شده از روسیه وارد  
می شد تلمبه های ساخت اینان بسبب استحکام و ارزانی  
قیمت مشتریهای زیادی داشت. اینها در قسمتی از انتهای

«دمیرچی بازار» فعالیت می کردند و از اینرو آن قسمت از بازار بنام آنها «ناسوسچی بازار»<sup>۱</sup> خوانده می شد.

گروه دیگر از آهن گران کارد و چاقو می ساختند و در قسمت دیگری از راسته آهنگران، که بنام آنها به «پچاقچی بازار»<sup>۲</sup> معروف بود کار می کردند. چاقو، مثل امروز در آن ایام نیز از وسایل زندگی بحساب می آمد و هیچ خانه ای پیدا نمی شد که در آن حداقل یک کارد نباشد. با این تفاوت که آنها ساخت دست صنعتگران محلی بود ولی کاردهائیکه امروز در خانه های اردبیلیان مورد استفاده است محصول کارخانه های اروپا و آمریکا یا کره و فیلیپین می باشد.

در قدیم داشتن یک چاقوی کوچک در جیب هر مردی نیز معمول بود و بهترین آنها

۱- تلمبه های دستی را در اردبیل «ناسوس» می گفتند.

۲- کارد و چاقو را در ترکی «پچاق» می گویند.

بعنوان قلمتراش شناخته می‌شد. تیغهٔ اینقبیل چاقورا از فولاد می‌ساختند و دستهٔ آنها را از شاخ گوزن درست می‌کردند. برخی از چاقوسازان مهارت خاصی در کار خود داشتند و چاقوهای ظریف و زیبایی بعمل می‌آوردند و ساخته‌های آنها بی‌بهای زیادی فروخته می‌شد. ساختن قیچیهای مخصوص پشم‌چینی گوسفندان نیز از کارهای این گروه بشمار می‌آمد.

تیز کردن چاقو و قیچی با چرخهای دستی صورت می‌گرفت و بوسیلهٔ تسمهٔ چرمی، که توسط شاگرد دکان کشیده می‌شد، بحرکت درمی‌آمد. ولی از نیمقرن پیش که مهاجرین بنام «چروون» از روسیه آمدند یکنوع چرخهای جدید معمول کردند که بوسیلهٔ یکنفرو با نیروی پای او حرکت می‌کرد.

گروه دیگری از آهن کاران اردبیل حلبی‌سازها بودند که حلبی‌سازی: گرچه با آهن سروکار داشتند ولی خود رستهٔ جداگانه‌ای بحساب می‌آمدند و بازار آنها هم بنام «تَنگَهٔ بازار» شناخته می‌شد زیرا با ورقهای آهنی نازک کار می‌کردند و چون این ورق‌ها را در اردبیل «تَنگَهٔ» می‌گفتند از اینرو بازار آنها هم بدین نام خوانده می‌شد.

محصول کار حلبی‌سازها، بخاری، لوله، سطل، آفتابه، سماورهای کوچک معروف به حلبی، طشتک‌های مختلف بنام «لاخان» و امثال آنها بود و لحیمگری هم از کارهای اختصاصی آنها بشمار می‌آمد.

یکی از رسته‌های صنعت قدیم در اردبیل مسگری بود که در بازار راستهٔ نسبتاً بزرگ و طولانی بنام آنها «مسگره بازار» خوانده می‌شد. در آن ایام نیز، مثل امروز، ظروف چینی از خارج می‌آمد و بی‌بهای زیادی فروخته می‌شد از اینرو تهیهٔ آن برای همهٔ خانواده‌ها میسر نمی‌بود. آنانی هم که در خانه چینی‌آلات داشتند یا خریداری می‌کردند برای اجتر از از شکستن، از بکار بردن آنها خودداری می‌نمودند و در عوض از ظروف مسین استفاده می‌کردند. از اینرو ساختن ظروف مسی از صنایع و کارهای وسیع این شهر بود و علاوه بر مسگران گروهی نیز بنام «قلیچی» که تحریف شدهٔ همان کلمهٔ قلچچی است در نقاط

مختلف شهر به سفیدگری ظروف مذکور اشتغال داشتند.

مسگرها از اوراق مس دیگ، قابلمه، دوری که نامی برای بشقابهای گرد و بزرگ بود، بشقاب، قُرا پالان یا آبکش، کفگیر، طشت، آفتابه، مجموعه های بزرگ و کوچک، آفتابه لگن، کاسه، طاس حمام، پیاله، تابه، سینی و دیگر لوازم زندگی می ساختند. اوراق مس از خارج می آمد و در این بین مس زنجان با مرغوبیت خاصی شناخته می شد. برخی از مسگران بر ساخته های خود نقشهایی نقر می کردند یا اشعاری بر روی آنها می نوشتند.

زرگرها هم بازار مخصوصی داشتند که بنام آنها «زرگره زرگری» بازار» خوانده می شد. اینان صنعتگران ظریف کاری بودند و از طلا و نقره زینت آلات می ساختند. مصنوعات آنها بصورت گردن بند، سینه ریز، النگو، دستبند، گوشواره، انگشتری، گلهای سربود.

پیشینیان آنها علاوه بر زینت آلات مذکور خلخالهای زیبا برای بستن به مچ پا، تکمه های زرین آویز شکل، برای دوختن به جلوی «بِل»<sup>۱</sup>های بانوان، می ساختند و برای اعیان و اشراف نیز انفیه دان از طلا و نقره درست می کردند. در صفحه ۲۳ جلد دوم این کتاب از روکش نقره در ورودی رواق مقبره شیخ صفی الدین علیه الرحمه سخن گفته نوشته ایم که سازنده آن، با خط ریز و درزیر گلهای زیبایی که طرح کرده خود را با این جمله «عمل امیرخان ارده بیلی ۱۰۲۰» معرفی نموده و در چهارصد سال قبل مهارت و استادی خود را عرضه کرده است. این در اکنون نیز باقی است و بطوریکه اشاره کرده ایم خواندن عبارت مذکور بدون عینک و ذره بین متعذر می باشد.

گروه دیگری از صنعتگران اردبیل بکارهای چوبی اشتغال داشتند و مصنوعات خود را از چوب می ساختند و در صدر آنها نجاری: اینان راسته بخصوصی نداشتند و غالباً در محلات و معابر شهر برای خود محلّ کار ترتیب می دادند.

۱- «بِل» عبارت از کت مخصوصی برای زنها بود که با شلیته و شلوار می پوشیدند.



نزدیکی اردبیل به جنگل و آزاد بودن استفاده از درختان آن در گذشته، موجب وفور و ارزانی چوب در این شهر بود ولی از سی سال پیش که بریدن و در نتیجه خرید و فروش آن ممنوع گردیده، چوب نیز بصورت قاچاق در آمده و بهای محصولات آن مضاعف گشته است.

چوبها را معمولاً بصورت الوار از جنگل می آورند و نجاران می بایست قبلاً از آنها تخته تهیه کنند. برای این کار دسته ای از نجارها صرفاً تخته کردن الوار را بر عهده داشتند و آنها را از کش می گفتند. از کشها در وسط دکانهای مرتفع خود تخته بندهای بلند و محکمی می ساختند و الوارها را بر روی آن قرار داده می بریدند.

برای آنکه تخته صاف و بضخامتهای مورد نظر بریده شود بوسیله نخهای رنگ آلود، بر روی آنها خط مستقیم بوجود می آورند و بدین طریق محل حرکت ازه را مشخص می ساختند. الوارها را عموماً با ازه های بزرگی که بوسیله دو نفر کشیده می شد می بریدند بدین معنی که یک نفر در روی تخته بند و دیگری در زیر آن قرار گرفته این کار را انجام می دادند. نجارها قطعات بریده شده را چند روزی در جلوی آفتاب خشک می کردند و سپس بکار می بردند.

ساخته نجارها معمولاً در، پنجره، اشکاف، قفسه دکان،  
 صندوقسازی  
 چهار پایه، نیمکت، تخت، کرسی، زیر بخاری، گهواره و  
 وخرآطی:  
 نظایر آنها بود ولی برخی از آنها صندوق سازی می کردند و  
 برای گذاشتن لباس، رختدان و صندوق می ساختند یا برای نگهداری نان، که در  
 خانه ها پخته می شد، صندوقهای بزرگی درست می کردند. صندوق سازی شغل ظریفی  
 بود و برخی از استاد کاران با نوارهای آهن نقشهای زیبایی بر روی رختدان و صندوق  
 بوجود می آوردند.

بعضی دیگر خراط بودند و از چوب وسایل مخصوصی می تراشیدند یا از قطعات آن  
 لوازم دیگری می ساختند. این وسایل در درجه اول عبارت از دلو چوبی برای کشیدن آب  
 از چاه، نورد برای پهن کردن خمیر، گوشت کوب، قوطی های چوبی بجای جعبه های  
 مقواتی امروزی برای قنادها، دسته بیل، شانیه های چوبی برای باد دادن خرمنها، دسته

داس و چکش، دوک دستی برای رشتن پشم و برخی اسباب بازیهای چوبی برای بچه ها بود.

در نیمقرن پیش ساختن ارابه قسمت بزرگی از صنایع چوبی

ارابه سازی: اردبیل را تشکیل می داد زیرا ارابه در آن ایام بزرگترین وسیله

نقلیه و حمل بار بشمار می آمد و علاوه بر شهر در روستاها هم از

لوازم کار کشاورزی محسوب می شد.

در آن دوران ارابه های اردبیل عموماً چهار چرخه بودند و با نیروی دو گاو حرکت

می کردند ولی پس از آمدن چروونها ساختن گاری نیز، که دارای ۸ و چرخ بزرگ بود و

بایک اسب کشیده می شد، معمول گردید.

محور چرخهای ارابه از الوار چوبی ساخته می شد. دو سر آنها را بصورت استوانه

می تراشیدند و چرخها را بر آنها می گذرانیدند. چون در نتیجه کار و هوا و رطوبت

چوبهای مذکور، بویژه انتهای آنها، که چرخها در آنها حرکت می کردند، سائیده

می شد از اینرو صنعتگران شیاری در وسط طولی محورهای مذکور کنده، میله های آهنی

قطوری در آنها جای می انداختند و چرخها را، که در وسط طوقه آنها نیز لوله های آهنی

می گذاشتند، به دو سر این میله ها می بستند.

محور جلو و عقب ارابه بوسیله الوار محکم دیگری، که بمنزله «شاسی اتوموبیل»ها

بود، از وسط بهم متصل می شد. محل اتصال این شاسی در محور عقب ثابت و در محور

جلو متحرک بود و گردش ارابه را برآست و چپ میسر می نمود.

دو سمت ارابه، در جلو و عقب، باز بود ولی دو طرف دیگر آن با نرده های چوبی

بلندی، که بشکل نردبان ساخته می شد، بسته می گردید.

چرخهای ارابه نیز از چوب تهیه می گردید و استاد کاران مخصوصی منحصرأ بدان

مبادرت می کردند و در واقع صنف جداگانه ای را در این رشته از صنایع چوبی تشکیل

می دادند. دور جدار بیرونی محیط چرخها را با حلقه های آهنی می پوشانیدند و نیز داخل

طوقه های آنها، چنانکه گفتیم با مهارت خاص لوله های آهنی کار می گذاشتند.

از نیمقرن پیش که درشگه در اردبیل وسیله نقلیه عمومی شد ساختن آن نیز رواج

یافت و درشگه های ظریف و زیبا که ساخته دست استاد کاران این شهر بود بازار آمد و بنقل و انتقال مسافرین پرداخت.

درشگه و گاری با اسب کشیده می شد و علاوه بر آنها، خود نعلبندی: اسب و الاغ و استر نیز قسمت اعظم انتقال بار و مسافر را برعهده داشت و چون در اثر کار زیاد سُمهای آنها سائیده شده و در صورت عدم توجه موجبات لنگی چهار پا را فراهم می کرد از اینرو برپاهای آنها نعل می بستند و بدین طریق سلامت آنها را تأمین می نمودند.

نعلبندان، که در اردبیل آنها را «نالچه گر» می گفتند، بازار مخصوصی نداشتند بلکه در هر کوی و برزنی دکان نالچه گری بچشم می خورد و کسانی بدین طریق امرار معاش می کردند. نعل را آهنگران، چنانکه گفتیم، از قطعات آهن می ساختند. نعلبندان آنها را خریداری کرده بوسیله چکش و سندان از نو پرداخت می نمودند و شکل و اندازه های معینی بر آنها می دادند. سپس با میخهای مخصوصی آنها را برپای ستوران می بستند.

نعلبندی مهارت خاصی لازم داشت زیرا با کوچکترین اشتباه یا بی اطلاعی، ممکن بود میخ به مایه پای حیوان بخورد و آنرا لنگ و معیوب گرداند.

نعل کردن اسبهای جوان نیز کار مشکلی بود زیرا آنها از بستن نعل و کوبیدن میخ پپای خود مانع می شدند و گاهی با لگدپرانی و حرکات تند سبب ناراحتی استادکار می گردیدند. در اینموارد استاد کاران ورزیده با دستگاه مخصوصی آنها را رام می کردند. بدینمعنی که قبلاً لب پائین حیوان را در حلقه طنابی، که بدو سرقطعه چوب محکمی بسته بودند، جا داده حلقه را بدور چوب می پیچیدند لب حیوان بدین طریق تحت فشار قرار می گرفت و تا پایان کار که همچنان باقی بود، شیطنت و لگدپرانی نمی کرد.

از اسب و الاغ بدون زین و پالان، بویژه برای سواری، بزحمت سراجی و بالاندوزی: می توان استفاده نمود از اینرو دارندگان اینقبیل چهار پایان درصدد تهیه آنها برمی آمدند و از استاد کارانی که چنین وسایلی می ساختند خریداری می کردند.

پالاندوزها و سراجها هر دو اصنافی از صنعتگران بحساب می آمدند و در راسته هائی که بنام آنها «پالاندوز بازار» و «سراجا بازار» خوانده می شد بساختن آنها می پرداختند. پالانها با هم فرق داشت و نحوه دخت آنها برای اسب و الاغ و شتر، همچنین در بعضی مواقع برای باربری و سواری، تفاوت می کرد. مصالح اولیه آنها عموماً بافتنی هائی مثل گلیم و پلاس کهنه، و ساقه های گندم و جو بنام «کولش» بود. پارچه های مخصوص پالان را با الگوی معینی بریده می دوختند سپس کولش را با مهارت خاص، و بکمک میله آهنی که نوک آن دو شاخه بود، در آنها جای می دادند. گاهی برای استفاده برخی کدخدایان پیریا رؤسای طوایف ده نشین، پالانرا با تکه های فرشهای کهنه می دوختند تا نرم تر شود و راحتی آن بیش از پالانهای معمولی گردد.

کسانی که ابزار و وسایل لازم، غیر از کفش و چاروق، را از چرم می ساختند، سراج خوانده می شدند. کار مهم سراجان در اردبیل ساختن لگام، زین اسب، کمر بند، شلاق یا «قمچی»<sup>۱</sup> و... در این اواخر چمدانهای مسافرتی بود و همه اینها را از چرم دباغی شده درست می کردند. بهترین زین اسب را در روزگار گذشته از روسیه می آوردند ولی در اردبیل نیز استاد کارانی بودند که زینهای ظریف و زیبا می ساختند.

کفشدوزی از قدیمترین صنایع در این منطقه بود و گرچه امروز کفشدوزی: تقریباً متروک گشته است ولی راسته آنها همچنان بنام «باشماقچی بازار» اکنون نیز باقی می باشد.

دکانهای این بازار معمولاً طول زیادی داشت. قسمت عقب آنها مخصوص دوختن، و بخش جلوبرای عرضه کردن کفشها و فروختن آنها بود.

کفشها در دو گونه زنانه و مردانه دوخته می شد و برخلاف امروز که انواع مختلف پیدا کرده اند، یا «دیک دابان» یعنی پاشنه بلند بودند و یا «یاستی دابان» یعنی پاشنه کوتاه. کفشهای دیک دابان مردانه را معمولاً «قوندارا» می گفتند و تخت آنرا نیز با چسباندن تکه های چرم، بین چرم زیرین و کف داخل کفش، دو لایه می ساختند

۱- شلاقی را که بر سر چوبی بسته در اسب سواری از آن استفاده می کنند در ترکی «قمچی» می گویند.

ولی نوع دیگر آن «تک گون»<sup>۱</sup> نامیده می شد که رویه و تخت آنرا از یک لاجرم می دوختند.

دهقانان قدیم یکنوع کفش دیگری بپا می کردند که آنها را «ساغری» می گفتند و زنانه و مردانه آن بیک شکل بود جز آنکه رویه زنانه را اغلب از تیماج و یامیشن رنگین یا پارچه با حاشیه مليله دار می دوختند.

کفش پاشنه بلند زنانه را «پوتین» و پاشنه کوتاه آنرا، که سبک و نرم می شد، «چنه ویک»<sup>۲</sup> می خواندند و باید گفت که این هر دو کلمه روسی بود و مجاورت اردبیل با روسیه و رفت و آمدهای بلامانع گذشتگان این شهر بدان نقاط، رواج اینقبیل کلمات و اسامی را در زبان مردم این منطقه آسان می نمود. مردان متمسک در زمستان از روی کفش خود «کالوش» بپا می کردند و کفش و کالوش را رویهم «پوتین کالوش» می گفتند. کالوش عموماً از روسیه می آمد ولی کفش آنرا، که معمولاً بصورت نیم چکمه های سبک بود، در اردبیل می دوختند.

قابل توجه است که کلیه مصالح و لوازم کفش در محل تهیه

چرمسازی: می گردید و از اینرو صنایع جنبی دیگری، بویژه دباغی و

چرمسازی نیز در کمال اهمیت بود. دباغخانه ها در دو نقطه

شمال شرقی و شمال غربی شهر و در کنار قسمت سفلی رودخانه بالخلو و نهر «سلاخانه»، که آن نیز منشعب از بالخلو بود، قرار داشت و کارگران زیادی در آنها کار می کردند. آنان پوستهای گاو و گوسفند را، که از روستاها می آمد، و یا در شهر تهیه می کردند، با اصول ابتدائی عمل آورده بصورت چرم میشن و تیماج در می آوردند و علاوه بر تأمین مصرف شهر قسمتی از آنها را نیز صادر می نمودند. چون تعداد دباغخانه ها معدود و عرضه چرم زیاد بود از اینرو برخی از چرم فروشان آنها را بصورت خام صادر می کردند. اینان پوست گاو و گوسفند را نمک سود کرده در جلوی آفتاب می خشکانیدند و آنگاه بطریق خاصی بسته بندی کرده به تبریز و همدان می فرستادند.

پیا کردن چاروق خاص دهقانان بود زیرا بعلت سبکی و چاروقدوزی: نر می، کار کردن در بیابان را آسان می نمود و برخلاف کفش که همواره در اراضی خاک رسی مرطوب مقدار زیادی گل در خود جمع می نماید، چاروق آنچنان آلودگی نداشت.

چاروق را عموماً از چرم خام می دوختند و چون چاروقچیان مشتریان زیادی داشتند لذا در دو قسمت مجزا از هم در بازار کار می کردند و بدینجهت چاروقچی بازار نیز در اردبیل دو بازار بود یکی نزدیک خرّاطا بازار و دیگری در حوالی زرگره بازار.

رشته دیگر از صنایع معمول در اردبیل فرشبافی بود که از قدیم نخریسی و فرشبافی: الایام در این منطقه رواج داشت. بویره در روستاها وسیله اشتغال بانوان و دختران بشمار می آمد.

فرشهائی که در اردبیل بافته می شد غالباً بصورت کناره بود و نقشهای آن ها نیز بیشتر بصورت طبیعت و تصویر حیوانات منظور می شد و چون طرح آنها بوسیله خود دهقانان تهیه می گشت از اینرو اغلب بصورت ابتدائی بنظر می رسید. اما در خود شهر فرشهای زیبا و گرانبها می بافتند.

مثل کفشدوزی تمام وسایل فرشبافی نیز در محلّ تهیه می شد و چون دستگاه نخریسی «ماشینی» وجود نداشت، این کار در خانه ها و بوسیله زنان صورت می گرفت. اینان با دستگاههای دستی مخصوصی، که وسیله خرّاطها و بنام «داراخ» یا شانه ساخته می شد، پشم را شانه کرده سپس توسط دستگاه دستی دیگری بنام «جّهّره» یا دوک، آنها را می رشتند و پشمها را بصورت رشته در می آوردند.

رشته ها از حیث تابیدن مختلف بود. آنهائی که برای فرشبافی تابیده می شد تاب کمتری می یافت و نام «خامنا» یا خامه بخود می گرفت. ولی قسم دیگری که برای بافتن گلیم و جاجیم رشته می گشت تاب زیادی خورده نازکتر و محکمتر می گردید. یکنوع از این رشته ها را بسیار نازک و محکم می تافتند و با آن شال مخصوصی می بافتند و از آن لباس مردانه می دوختند.

فرش را در دستگاههای عمودی و گلیم و جاجیم را در روی زمین می بافتند. در شهر و بعضی از دهستانها نیز کسانی جولائی می کردند و با دستگاههای بافندگی ابتدائی، که بوسیلهٔ یکنفر و با نیروی دست و پای او کار می کرد، پارچه ای بنام «شال» می بافتند. این شال را پس از اتمام در آب گرم خیس کرده می مالیدند تا پُرزهای آن روی پارچه را بپوشاند و آنرا از شکل گونی مانند بودنش در آورد.

در برخی از روستاها بویژه در محال «اجارود» با نخهای بسیار نازک و تابیده نوعی شال ظریفی می بافتند که عیناً مثل پارچه بود و اشراف و متمکین با آن لباس مردانه می دوختند. این نوع شال را، که اغلب هم با پشم شتر تهیه می گردید «برده توخونما»<sup>۱</sup> یعنی بافته شده در زمین، می خواندند و ببهای بالنسبه زیادی می فروختند.

قسم دیگری از این صنعت نمدمالی بود که در بازار راسته ای نمدمالی: بنام نمدمالان «کیچه چی بازار» خوانده می شد. اینان دکانهای بزرگ و درازی داشتند و با پشم شانه خورده نمد می ساختند. بدین طریق که پارچهٔ سفره مانند بزرگی را، که از گونی درست می کردند، در وسط دکان باز کرده پشمها را بیک ضخامت و بطول و عرض مورد نظر بر روی آن پهن می نمودند. آنگاه پارچهٔ مذکور را از یک سر، مثل لوله، بر روی خود و پشمها می پیچانیدند و آنرا بشکل یک استوانهٔ در می آوردند. سپس طناب محکمی را بدور آن پیچیده شروع بمالیدن می کردند. پنج یا شش جوان قوی هیکل که شاگردان یا فرزندان نمدمال بودند با یک پا، که با فشار بر روی استوانه قرار می دادند، آنرا روی یک سمت دکان می غلطانیدند و چون بآخر آن می رسیدند جهت خود را عوض می کردند و این کار را برای مدتی، که در مجموع کمتر از سی چهل ساعت نبود، ادامه می دادند. وقتی استاد کار، بر مبنای تجربه و تشخیص خود مالیدن را کافی می دانست آنرا باز کرده نمد را که بصورت زیبا و محکمی درآمده بود برای فروش عرضه می نمود. نمد را بیشتر برای فرش کردن خانه ها بکار می بردند و طبقات متوسط از آن استفاده می نمودند.

باید گفت که نمد بندرت ساده و یکرنگ ساخته می شد زیرا نمد مالان هنگام چیدن پشمها نقشهائی نیز با پشمهای رنگین بر روی آنها طرح می کردند و نمدهای منقوش و زیبایی بوجود می آوردند.

فرشبا فان و نمد مالان عموماً از پشمهای شسته استفاده می کردند. از اینرو شستن پشم نیز خود شغلی برای جمعی بحساب می آمد و متمرعاش خانواده هائی از شهروندان و دهقانان را تشکیل می داد.

پشمی که در اردبیل بدست می آمد بیش از میزان مصرف محل بود و لذا قسمتی از آنرا صادر می کردند و تجار بخصوصی آنها را خریده آماده صدور می نمودند و غالباً آنها را بروسها می فروختند.

خیاطها نیز دسته دیگری از صنعتگران این شهر را تشکیل می دادند. آنان در روزگاران گذشته، که ماشینهای دوخت معمول نبود لباسها را با دست می دوختند ولی پس از آنکه چرخهای مزبور از راه روسیه وارد شد استفاده از آن بتدریج بین آنها متداول گردید. شکل لباسها با «مد»های امروزی فرق داشت و نوعاً بلند و بدون یقه برگردان بود و به قد و اندازه مشتری دوخته می شد. رویه لباس را خود مشتری می آورد ولی آستر و دگمه و دیگر لوازم آنرا خیاط تهیه می نمود. دوخته فروشی معمول نبود اما پس از آنکه چروونها بار دبیل آمدند تهیه و فروش لباسهای دوخته نیز کم کم متداول گردید.

خیاطها در قدیم، راسته و بازار مخصوصی بنام «درزی بازار» داشتند ولی بعدها در نقاط مختلف پراکنده شدند و غالباً در محلات و نقاط دیگر شهر بدین کار مبادرت می نمودند.

پارچه لباس معمولاً شال محلی یا بافته های یزد و اصفهان بود ولی پارچه های اعلائی خارجی نیز از نوع «گاباردین»، «ماهوت» و «فاستونی» بوسیله بزازها فروخته می شد و متمکنین و ثروتمندان مشتریان آنها بودند. دسته ای از دوزندگان در دوختن عباتخصص داشتند و عبادوزی خود رسته ای از خیاطی بشمار می آمد.



دسته دیگر از کسانی که با سوزن و نخ کار می کردند کلاه‌دوزی: کلاه‌دوزان بودند و در «بورکچی بازار» یا بازار کلاه‌دوزان، روبروی مسجد جامع فعلی کلاه می دوختند. امروز کلاه گذاشتن تقریباً از «مُد» افتاده و کلاه دوزی اهمیت پیشین خود را از دست داده است ولی در ایام گذشته همه شهروندان و روستائینان مرد، از کلاه استفاده می کردند و کلاه نداشتن را از بی ادبی های بزرگ اجتماعی می دانستند و چون مردان تقریباً بطور عموم سرهای خود را تیغ انداخته از ته می تراشیدند لذا برای احتراز از سرما نیز بسر گذاشتن کلاه لازم می نمود.

کلاههای آندوره بطورکلی بر دو نوع مخروطی یا استوانه‌ای بود، کلاههای مخروطی را، که در اصل بشکل هرم چهار یا پنج وجهی دوخته می شد، در محل «طاساکی» می گفتند، که بنظر می رسد تحریف شده «طاس کلاه» باشد. این نوع کلاه مخصوص دهقانان بود و در شهر نیز بیشتر کارگران و پیشه‌وران از آن استفاده می کردند. آندسته از شهروندان هم که از کلاههای نوع دوم بسر می گذاشتند شبها از طاساکی استفاده کرده با آن می خوابیدند و بدینجهت اینان آنرا شب کلاه می گفتند.

طاساکی را از نمد و پارچه می دوختند بدینطریق که بر طبق الگوهای مخصوص، برای سنین مختلف، مثلثهای متساوی الساقینی از نمد بریده، بهر تکه از آن پارچه‌ای بعنوان آستر می دوختند. سپس آنها را دود و در ساقهای مساوی، با نخ و سوزن بهم وصل کرده پس از کشیدن رویه و حاشیه‌ای بردور قاعده، بصورت کلاه در می آوردند.

کلاههای نوع دوم را از مقوا می ساختند بدینطریق که مستطیلی از مقوا را بر مبنای الگوهای معین بصورت استوانه در می آوردند و یکی از قاعده‌های آنرا، که علی‌الرسم اندکی تنگتر از دیگری بود، با مقوای دایره مانند دیگری می گرفتند. آنگاه بداخل آن آستر و بخارجش رویه می دوختند.

رویه چنین کلاهها را معمولاً از پارچه‌هایی مثل ماهوت و فاستونی، بزرگ مشگی تهیه می کردند و در اینصورت آنرا کلاه امیری می گفتند ولی برای کلاه برخی از اعیان و

اشراف از پوست بره، که از «بُخارا» می‌آوردند، رو به می‌کشیدند و چنین کلاهها را بخارائی می‌نامیدند.

پس از تأسیس سلسلهٔ پهلوی نوع دیگری کلاه لبه‌دار در ایران معمول شد که آنرا «کلاه پهلوی» می‌گفتند و کلاه‌دوزان بجای امیری از آن می‌دوختند. شکل این کلاه شبیه امیری بود با این تفاوت که در جلر لبه‌ای داشت و گویا از کلاه افسران فرانسوی تقلید شده بود. چندی از دوران کلاه پهلوی نگذشته بود که کلاه «شاپو» برای مردان اجباری شد و از خارج وارد اردبیل گردید زیرا کلاه‌دوزان از ساختن آن درماندند. با اینحال برخی از نمدمالان با تهیهٔ قالب و کرکهای نرم، شروع بساختن آن کردند و چون در بازار رقابت شکست خوردند از اینکار باز ماندند.

بموازات تجویز کلاه شاپو برای مردان، برای دانش‌آموزان دبیرستان‌ها کلاه «کاسگت» و برای نوآموزان دبستانها کلاه «بره» مقرر گردید و کلاه‌دوزان بناچار شکل کارهای خود را عوض کرده کلاههای جدید دوختند.

مردان و زنان اردبیل جوراب می‌پوشیدند بوژه در فصل زمستان دستکش و جوراب بافی: که برای احتراز از سرما، داخل اطاق نیز از آن بی‌نیاز نبودند. جورابهای قدیم عموماً از پشم و با دست بافته می‌شد و زنان روستائی مقادیر زیادی از آنها را بافته برای فروش عرضه می‌کردند. این جورابها ندرتاً ساده می‌بود و بیشتر با نخهای رنگین نقش و نگارهای زیبایی در آنها دیده می‌شد. برخی از انواع آنها از حیث ظرافت و رنگ و گیرائی نقشه شاهکاری بحساب می‌آمد و جزو هنرمندی زیبا شمرده می‌شد.

بانوان در خارج از خانه بجای جوراب از «چاخچور» استفاده می‌کردند. از نیم قرن پیش، که جورابهای ماشینی از خارج وارد این شهر شد، آنان که نوآوری را دوست داشتند چاخچور و جورابهای محلی را با آنها عوض کردند و کم‌کم جورابهای نخی و بعد «پلاستیکی» را جانشین آنها ساختند.

دستکش نیز از پشم بافته می‌شد و بیشتر مردها، آنهم در زمستان از آن استفاده می‌کردند. دستکش را از کرک، که در اردبیل بآن «تیفتیک» می‌گفتند می‌بافتند از

اینرو بسیار نرم و گرم می شد. برخی از بانوان از پشم نیز دستکش تهیه می کردند و گاهی آنها را رنگین و منقش می بافتند.

دسته دیگری از صنعتگران اردبیل با خاک و گل و نظایر آنها کوزه گری: سروکار داشتند و اینان کوزه گران، آجرسازان، گچ و آهک پزان بودند. کوزه گری مخصوص روستای داشکسن یا ججین بود و چنانکه گفته ایم اهالی این دهکده وسایل سفالی می ساختند که در رأس آنها کوزه های آب قرار داشت. این کوزه ها در اندازه های مختلف ساخته می شد. کوچکترین آنها را «بز کُچه» و بزرگترینشان را «سینگ» می گفتند. نوع دیگری از آن «بارداخ» نام داشت و مثل لیوانهای بزرگ امروزی برای آبخوردن بکار می رفت.

لولهنگ را، که نسل مقدم آفتابه برای تطهیر بود هم اینها می ساختند و نیز نوعی کوزه بزرگ با دهانه بالنسبه فراختر بنام «نَهَرَه» درست می کردند که روستائیان مشتریان آنها بودند و از ماست با تکان دادن در آن، کره می گرفتند. زنان شهر وند علاوه بر این کار، نهره را برای انداختن سرکه بکار می بردند و با این سرکه ترشی دلپذیر درست می کردند.

کوزه گران گلدان، تنبوشه یا لوله های سفالین بنام «گُنگ»، «پی تی» یا دیزی برای پختن گوشت، طغار، و اشیاء و اسباب بازیهای دیگری مثل تُتک و دُلگه<sup>۱</sup> نیز می ساختند و پس از پختن و آماده کردن، آنها را برای فروش بشهر می آوردند.

در گذشته های دور معمولاً بناها را با خشت می ساختند و فقط آجرسازی: برای زیبایی، قسمتی از نمای آنها، مثل اطراف در و پنجره با آجر درست می کردند از اینرو مصرف آن کمتر بود و در شهر بیش از یکی دو کوره آجر پزی وجود نداشت. ولی کم کم که بکار بردن آجر در خود ساختمان رواج گرفت تهیه آن نیز بیش از پیش معمول شد و کوره خانه های بیشتری در جوار شهر و بیرون دروازه آستارا احداث گردید. در سنوات اخیر تولید آجر در این کارگاهها، که بشکل ابتدائی بود، جوابگوی تقاضای زیاد مردم نمی شد. از اینرو در سال ۱۳۳۲ خورشیدی شرکتی برای ایجاد کوره آجر پزی جدید بشکل «هوفمان» بوجود

آمد و سهامی نیز بدین منظور پیش فروش گردید. اما با پیش آمدن کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ این شرکت معطل ماند و سرانجام با استرداد سهام دریافتی بصاحبان آنها منحل شد.<sup>۱</sup>

افزایش تقاضا بعدها برخی از صاحبان سرمایه را برآن داشت که کوره های جدید با اصول علمی و فنی بسازند و نیازهای ساختمانی را از حیث آجر برطرف سازند. در عهدیکه ما این مجموعه را گرد می آوریم در اردیبهشت کوره از نوع مذکور فعالیت دارد.

**گچ و آهک پزی:** گچ و آهک از معدنیات بشمار می آیند و پس از استخراج محتاج دگرگونیهای می باشند تا قابل استفاده شوند.

این هر دو از قدیم الایام در اینحوزه وجود داشته، از گچ برای سفید کاری و از آهک در پی بناها و ساختمانها استفاده می شده است. تا گذشته های نه چندان دور، سیمان در این شهر فروخته نمی شد از اینرو تمام آنچه را که امروز سیمان انجام می دهد از آهک می گرفتند و در برخی موارد مثل حوض ها، خزینه های حمام ها و نظایر آنها، آنرا با خاکستر و ماسه و زرده تخم مرغ و الیاف پنبه مخلوط کرده ماده جدیدی بنام ساروج تهیه می نمودند و جاهائی، مثل کف حوض و غیره را که احتمال نشت و نفوذ آب می رفت با آن می پوشانیدند. برای آنکه گل خمیر مانند ساروج، موقع خشک شدن ترک بردارد چندین روز آنرا بنرمی ماله می کشیدند و از خشک شدن یکباره آن جلوگیری می کردند.

آهک را عمدتاً در قریه داشکسن تهیه می کردند ولی در خود شهر نیز، مثل کنار پل ابراهیم آباد، کوره هائی برای پختن سنگ آهک ساخته بودند. گچ هم مثل آهک در داشکسن استخراج و تهیه می گردید ولی یکنوع آن از قریه «نوشنق» در محال و یلکچی بدست می آمد که آنرا «بوئرگی گچ» می گفتند و ما در صفحه ۴۱۵ در اینباب

۱- تشکیل دهندگان این شرکت عده ای از بازاریان روشنفکر و آزادیخواه بودند که بشوق نگارنده، که در آنزمان شهرداری آنشهر را برعهده داشت، بدین کار مبادرت کردند و با سهام پنج هزار ریالی که بملاقمندان و از جمله خود ما فروختند سرمایه معتناهی جمع کردند. پس از کودتای مزبور جهات سیاسی و کارشکنی های کسانی که خود را شاهدوست می گفتند مانع فعالیت این شرکت در حال تأسیس شد و بناچار وجوه دریافت شده بصاحبان آنها مسترد گردید.

مطالبی نوشته ایم.

از اینها که بگذریم دوشابسازی نیز صنعتی بود که در اردبیل رواج داشت و راسته ای از بازار پیر عبدالملک، که محل کار دوشاب سازان بود به «دوشابچی بازار» شهرت داشت.

دوشاب را از کشمش می گرفتند بدینطریق که کشمش را با فشار زیاد بصورت خمیری درآورده با افزودن مقداری آب، شیره آنرا می گرفتند و این شیره را بطرز خاصی پخته بصورت دوشاب در می آوردند.

گرچه کشمش از مشکین و مراغه می آمد ولی دوشابچی های اردبیل مهارت چشمگیری در ساختن دوشاب داشتند و محصول کار آن ها با مرغوبیت خاصی فروخته می شد. مصرف دوشاب در آن زمان زیاد بود زیرا قند و شکر از روسیه می آمد و بقیمت بالنسبه زیادی فروخته می شد از اینرو جز مصرف چای، آنچه که از قند و شکر ساخته بود از دوشاب استفاده می شد.

پیش کسوت دوشابسازان و اواخر سلطنت قاجاریه در اردبیل «طهماسب» نام داشته و او بوسیله قاطری سنگ آسیائی بزرگی را برای گرفتن شیره کشمش حرکت می دادم است. از اینرو قاطر او ضرب المثلی در این شهر گشته و هر کس که کاریهوده ای انجام می داد با عنوان «تا مؤن قاطری» بدان قاطر تشبیه می شده است. در دیگر نقاط ایران این امر بشکل «قاطر عصار» عنوان می شود.

دوشابچی ها خودچی هم تهیه می کردند و در این کار مهارت خاصی داشتند و چنانکه در صفحه ۱۰۶ جلد دوم این کتاب گفته ایم ساختن خودچی ماکول و مرغوب از سی چهل سال پیش بوسیله آنها در تهران و از این راه در نقاط دیگر ایران معمول گشته است. قبل از آن در تهران و نقاط دیگر یکنوع خودچی ریز سفت و با پوست تهیه می شد که چندان ماکول و مطبوع نبود.

دوشابسازان از شیره کشمش حلواها و گزهای گوناگونی می ساختند که معمول ترین آنها گز گنجدی و گردونی بود. این گزها را «اونا حلوا» می گفتند و بچه ها از مشتریهای پروپا قرص آنها بشمار می آمدند.

از جمله صنایع قابل ذکر اردبیل صابونسازی بود که در گذشته صابون‌سازی و شمع‌ریزی: این ولایت رونق بسیار داشت و در دورانی که به چهل سال قبل منتهی می‌شود اردبیل، بمناسبت وفور چربی حیوانی از مراکز مهم تولید آن بشمار می‌آمد. صابونها عموماً برای رخت‌شوئی و حمام بود و صابون دست‌شوئی معطر از روسیه می‌آمد. صابون‌پزها صابون را در درجات مختلف و اشکال گوناگون می‌ساختند و پستترین نوع آن بنام «لیغا» معروف بود که بهای نازلتری عرضه می‌نمودند. مقارن با زمانی که این صنعت بواسطه ورود صابونهای غیر محلی، تهدید بتعطیل می‌شد صابونسازان یکنوع صابون رنگین اعلاء، بشکل نیمکره می‌ساختند و موادی برای نرم و سفید نگه داشتن پوست دست و صورت بر آن می‌زدند و بدینطریق در بین بانوان خوش سلیقه مشتریان زیادی داشتند.

صابونسازان در دو موقع از سال، یعنی نزدیکهای محرم و نوروز شمع می‌ساختند. شمعی محرم عموماً سفید و ساده بود و برای روشن کردن در مساجد خریداری می‌شد ولی شمعی نوروزی رنگین بود و بر روی بدنه سفید آنها خطهای سبز و زرد و قرمز کشیده می‌شد و اردبیلیها آنها را بر سر سفره چهارشنبه سوری یا تحویل سال نو روشن می‌نمودند.<sup>۱</sup>

اینها از جمله صنایعی بود که تا نیمقرن پیش در اردبیل رونق داشت و صنعتگران شهر قسمت اعظم مایحتاج منطقه را، که بولایات اربعه اردبیل معروف بود، فراهم می‌آوردند. شک نیست که در یک چنین جامعه بسته، عملکرد صنایع محلی محدود بحدود مصرف می‌شد و کوشش صنعتگران بتأمین نیازمندیهای مردم منحصر می‌گردید. بویژه آنکه همه کارها نیز با دست فراهم می‌شد و از ابزار و ماشین آلات جدید، چیزی در آنها بچشم نمی‌خورد.

در شرایط امروز قسمت اعظم این صنایع از بین رفته و جامعه اردبیل از شکل تولیدکننده بمصرف‌کننده مطلق مبدل شده است. امروز گرچه در این شهر «دمیرچی

بازار، مسگره بازار، خراطا بازار، باشماقچی بازار، و...» موجود است ولی دیگر در آنها اثری از «دمیرچی، مسگر، خراط، باشماقچی دوزنده و...» بمفهوم اصلی بچشم نمی خورد و همه جاهائی که یکرزبنام دکان بود و کالای حاصل دسترنج کارگران اردبیلی را برای فروش عرضه می نمود امروز بعنوان مغازه تغییر نام داده و مرکزی برای نمایش و فروش کالاهای ژاپن، آمریکا، کره، فرانسه، انگلستان، و... گشته است!...

نباید تصور نمود که ما دچار کوته بینی شده و خواهان آنیم که اردبیل باز بهمان شکل قرون گذشته برگردد و بصورت جامعه سر بسته سابق ادامه حیات دهد و بجای لیوان بلورین در بار داخه‌های گلین آب بخورد و یا ارابه و گاری را بر «ماشین» و «کامیون» ترجیح دهد. این امر شدنی نیست و جبر زمان نیز آنها اجازه نمی دهد و ارتباط کنونی جوامع انسانی و از بین رفتن فاصله‌های مکانی نیز این کار را غیر ممکن می سازد. تأسف ما از اینست که در مقابل آنهمه کالای مصرفی وارداتی، مردم اردبیل چه می سازند و چه صادر می نمایند؟... با هزاران اسف در عصر ما جواب مناسبی برای این سؤال نیست ولی بدون تردید نسل جدید پر تلاش و دوراندیش اردبیل پاسخهای عملی و ارزنده‌ای بآنها خواهد داد.

## فصل چهارم

## بازرگانی و راههای اردبیل

## مبحث اول - بازرگانی اردبیل

گفتیم که بازرگانی عبارت از مبادله کالاست و وقتی فرآورده های کشاورزی، معدنی، و یا صنعتی یک جامعه بیش از مقدار لازم برای رفع نیاز اعضای خود آن باشد قسمتی از آنرا بنقاط دیگر، که نیاز بدان دارند، می دهند و نیز آنچه را که خود کم دارند از جاهای دیگر تهیه کرده وارد می نمایند.

مبادله کالا در مراحل گوناگونی صورت می گیرد که بازرگانی بالاترین آنها می باشد و بدینجهت برای خود تاریخ، اصول و قواعد خاصی دارد که حتی در دانشگاههای بزرگ جهان نیز تدریس می شود.

منظور از مراحل یاد شده اینست که افراد جامعه تک تک به وارد کردن یا صادر کردن کالا نمی پردازند و علی الاصول برای رفع نیازهای خود نیز مستقیماً با بازرگانان رابطه ندارند. بلکه بین این دو طرف عاملان دیگری بنامهای بنکدار، خرده فروش و غیره نیز وجود دارد. بعبارت دیگر بازرگان کالای خود را به بنکدار، و بنکداران بفروشنندگان جزء می فروشند و این دسته اخیر است که آنها را بمصرف کننده عرضه می دارند. چنانکه در جمع آوری کالای صادراتی نیز بعکس همین طریق عمل می نمایند.

بازرگانی بر پایه سود و زیان می چرخد از اینرو بازرگانان گروه و جماعتی هستند که از هوش و فراست کافی در این کار برخوردارند و با مطالعه عمیق اوضاع و احوال و استنتاج از گذشته و حال، نیازهای آینده جامعه را در نظر می گیرند. زیرا اگر نیازهای جامعه و زمینه موجودی کالا را بدقت پیش بینی ننمایند با زیان روبرو می شوند و چه بسا که سرمایه خود را نیز از دست می دهند.

چنانکه حواس ظاهری آدمی او را از تغییرات محیط، مثل گرما، سرما، نور و تاریکی و غیره آگاه می سازد، بازرگانان نیز باید با شتم خاصی که دارند علاوه بر بازار و مشتری



از اوضاع سیاسی مبداء و مقصد کالا و طول راهی که کالا باید طی کند آگاه باشند و از امنیت همه آنها اطمینان یابند. و گرنه با یک حمله و هجوم در این مسیر، ممکن است مال التجاره از بین برود و مساعی آنها بی ثمر گردد؛ و این نکته ای است که بازرگانان اردبیل نیز در گذشته مجبور بر رعایت آن بوده اند.

اردبیل، چنانکه گفته ایم، غالباً در معرض هجومهای تاریخی و یا درمضان حمله و غارت عشایر قرار داشته و گاهی امنیت در چهار دیواری شهر نیز مختل می شده است، و این آفت بزرگی برای بازرگانان آن بشمار می آمده است. یک نظر اجمالی بدانچه ما در فصل چهارم گفتار پنجم جلد اول این کتاب گفته ایم نشان می دهد که چگونه مال التجاره های موجود در این شهر ظرف سه روز بتاراج رفت و اکثر بازرگانان معتبر و معروف بخاک سیاه نشستند.

سیاستهای بین المللی، و طرز برخورد همسایه های ایران نیز بمناسبت موقعیت جغرافیائی اردبیل، در بازرگانی آن اثر گذاشته و در طول تاریخ اوج و حضیضهائی در آن دیده شده است. « Cornelius de Bruin » جهانگرد هلندی، که در سال ۱۷۰۳ یعنی ۲۷۷ سال قبل، از اردبیل دیدن کرده نوشته است که از کاروانسراهای مهم شهر سه تا از آن بازرگانان هندی بود. او در آن نوشته تجارت پیشین اردبیل را پزروقترا از آن زمان گفته و رفتن بازرگانان چینی را، با اشاره باینکه دیگر از آنان اثری دیده نمی شود، خبر داده است.

بازارهای اردبیل بنظر او زیباتر و ظریفتر و سقفهای آنها بمراتب بهتر، و مرتفعتر از بازار سایر شهرهای ایران بوده است ولی او در شگفت مانده است که چرا در آن بازارها اثری از زرگری و جواهرسازی ندیده است<sup>۱</sup>.

پیشامدهای ناگوار و اتفاقات گوناگون موجب دگرگونی این اوضاع گشته و بازرگانی پر رونق اردبیل بر اثر حوادث، بویژه طاعون، رواج خود را از دست داده بفاصله

۱ - جغرافیای تاریخی گیلان، مازندران، ابوالقاسم طاهری، نشریه شورای مرکزی جشنهای شاهنشاهی. تهران.

۱۳۳ سال، یعنی در ۱۸۳۶ میلادی که «ژنرال ماژورداریس ناد» افسر توپخانه «بنگاله» باردبیل آمده گفته است «شهر اردبیل دو سال گذشته بواسطه بیماری طاعون خراب شده و جمعیت آن حدود زیادی کاهش یافته است. هنگامی که انسان بشهر اردبیل گام می نهد گوئی به تلھائی از ویرانه رسیده است»<sup>۱</sup>.

ولی اردبیلیان کارآمد از تلاش و کوشش باز نایستاده اند تا آنجا که بفاصله هفت سال از این دیدار، مسافر دیگری بنام «ویلیام ریچارد هولمز» باین شهر آمده و نوشته است «تجارت خارجی از راه آستارا اردبیل رونق می گرفت و لذا جمعیت نیز رو بافزایش بود».

«دیکسیونر جغرافیائی جهان» که در سال ۱۸۵۶ منتشر شده بفاصله ۱۳ سال از مسافرت «هولمز» نوشته است «اردبیل برای جنگ نیست بلکه یک شهر تجارتنی است. در آنجا یک کاروانسرا، یک بازار پر از متاع... دیده می شود و... یک شهر محلّ برخورد تجّاری است که از تفلیس و دربند و تهران و اصفهان و دیگر شهرهای داخلی می روند»<sup>۲</sup>.

این رونق سریع تجاری بیش از همه مرهون موقعیت جغرافیائی اردبیل بوده است. زیرا این شهر در ملتقای راههای ارتباطی گیلان، آذربایجان، زنجان، تهران و حتی اصفهان با قفقاز، روسیه، ترکیه، و دیگر ممالک طرف معامله با ایران قرار داشت و از طریق پیش بندر آستارا مرکز صادرات و واردات نقاط مذکور بشمار می آمد و این موقعیت تا مدتها بعد از جنگ جهانی اول و احداث راه آهن تبریز و جلفا نیز باقی بود.

پیدایش خط آهن مذکور از یکسو و تغییر «رژیم» سیاسی و اجتماعی و اقتصادی روسیه از سرمایه داری به «سوسیالیزم»، و ناسازگاریهای سیاسی بین دولتهای ایران و شوروی از شصت سال پیش، موجب بهم خوردن این وضع گردید و از آن بعد تجارت در اردبیل روبه افول گذاشت و سرانجام بازرگانی این شهر محدود بتولیدات و مصارف خود گشت و این خود مصیبتی از حیث اقتصاد و اشتغال برای مردم این ولایت شد.

۱- جغرافیای تاریخ گیلان، مازندران، آذربایجان. ص ۱۴۳ و ۱۵۵.

۲- دیکسیونر جغرافیائی جهان. جلد اول، پاریس ۱۸۵۶.

از تجارت اردبیل در گذشته‌های دور اطلاعات مبسوطی در دست نداریم ولی از دوران صفویه بعد در نوشته‌های مورخان و جهانگردان مطالب و یادداشت‌هایی در اینباره می‌خوانیم و مثلاً درمی‌یابیم که گاهی در شبانه‌روز بالغ بر یک‌هزار شتر بار کالا بدین شهر وارد یا از آن بنقاط دیگر صادر می‌شده است. و تردید نیست که این ورود و خروج چه رونقی در عمران شهر و اشتغال و در نتیجه رفاه و آسایش مردم می‌داشته است.

باید گفت که محتوای بار همهٔ این هزاران شتر ساخته‌ها و صادرات خود مردم این شهر، یا مصرف ساکنان این ولایت نبود. بلکه این نقطه بمنزلهٔ کانونی بود که کالاهای آذربایجان، قفقاز، گیلان، زنجان و حتی تهران و اصفهان از طریق آن رد و بدل می‌شد و باشبکه‌های وسیع تجاری در مناطق یاد شده توزیع می‌گردید.

گیلانیان امتعهٔ بازرگانی، مخصوصاً پيله و ابریشم داشتند که در استانبول و ازبیر خریداران زیادی داشت. در قفقاز و ماورای آن محصولات مثل قند و شکر، نفت، منسوجات تهیه می‌گردید و برای مصرف مردم گیلان و آذربایجان و دیگر نقاط ایران وارد می‌شد. آذربایجانیان و زنجانیان پشم و چرم و روده و دستبافهای صادراتی داشتند و غلات زیادی نیز مازاد بر احتیاج بدست می‌آوردند که قسمتی از آنها در قفقاز و گیلان فروخته می‌شد... تمام این کالاها از طریق اردبیل مبادله می‌گردید و تجارتخانه‌های مهمی بنمایندگی از بازرگانان مناطق نامبرده در این شهر بر پا بود و بازرگانان خود اردبیل نیز در این امر فعالیت وسیع داشتند.

با پیشرفت زمان و بسبب دسترسی دنیای غرب بوسایل ماشینی، صنعت آنها سریعاً توسعه یافت و مصنوعات آنها، بویژه در زمینه‌های قماش، آهن آلات، بلور و چینی، نفت، قند و شکر و نظایر آنها افزایش چشمگیری پیدا کرد و بتدریج مناطق مختلف ایران از جمله مشتریان علاقمند آنها گردید و متقابلاً توجه آنان نیز بخرید مواد اولیه، که در این مناطق بحدّ زیادی یافت می‌شد، بیشتر گشت و روز بروز بر رونق تجاری این منطقه افزوده شد.

در کتاب «جغرافیای تاریخی گیلان، مازندران و آذربایجان» از قول «ویلیام

ریچارد هولمز» سابق الذکر آمده است که «کالای وارداتی از راه روسیه مشتمل بر آهن، فولاد، کاغذ، ظرفهای چینی و آهنی و مسی؛ و مازو و خشکبار، کارهای دستی، ابریشم، پارچه های کتانى همدانى از مهمترين کالای صادراتى است»<sup>۱</sup> ما در مجلد اول این کتاب ضمن اشاره باهمیت بازرگانی گذشته اردبیل، از تعداد کاروانسراهای تجاری آنجا نوشته گفته ایم که تا نیمقرن پیش ۱۵ باب کاروانسرای وسیع و بزرگ در محدوده بازار این شهر وجود داشت<sup>۲</sup> و در هر یک از آنها، که غالباً هم دو طبقه بودند تعداد زیادی حجره بازرگانی بود و چنانکه هر قسمت از بازارهای اردبیل بیک صنف و دسته اختصاص داشت غالب این کاروانسراها هم بیک نوع معین از مال التجاره مخصوص بود مثل سرای «دوگوچی» یعنی برنج فروشی، سرای خشکبارچی یعنی خشکبار فروشان، سرای «نونوتچی» یعنی سرای نفت فروشان و هکذا...

از مطالب فوق می توان نتیجه گرفت که بازرگانی اردبیل در صادرات اردبیل: گذشته از دو لحاظ قابل توجه بوده است. یکی از جهت مرکزیت مهم بازرگانی در منطقه و دیگری از حیث برآوردن نیازهای خود اردبیل. و منظور ما در این مبحث همین قسمت اخیر است یعنی آگاهی از اینکه مردم این ناحیه چه تولیداتی داشته اند و مازاد آنها چه بوده است که بعنوان صادرات می فروختند و چه اجناس و اشیائی را از خارج وارد کرده بمصرف می رسانیده اند. اردبیل چنانکه گفته ایم یک ناحیه کشاورزی و دامداری است از اینرو صادرات آن غالباً فرآورده های دامی و محصولات کشاورزی است. تربیت دام از قدیم الایام در این منطقه معسول بود و علاوه بر اینکه هر دهقان و ده نشین ضمن اشتغال به دیگر کارهای کشاورزی، تعدادی گاو و گوسفند نیز نگهداری می کرد، مراتع بزرگ و قابل توجه سبلان و مغان اصولاً مرکز نگهداری گله های بزرگ دام بویژه گوسفند بحساب

—۱ William Richard Holmes

—۲ نام این کاروانسراها در صفحه ۲۷۷ مجلد اول نوشته شده است. یادآوری می کنیم که غیر از این کاروانسراها کاروانسراهای زیادی نیز در شهر وجود داشت، که در خارج از محوطه بازار بود و دهقانان محصولات خود را برای فروش بدانجاها می آوردند.

می آمد.

دامنه های وسیع سلسله جبال البرز نیز، که در شرق اردبیل کشیده شده و بنام باغرو معروف است، از مراکز مهم تربیت دام بوده و مراتع سرسبز آن ییلاق بزرگی برای دامداران ناحیه بشمار می آمد.

صدور دام، بویژه گوسفند در گذشته، یکی از اقلام مهم صادرات اردبیل بوده و گاهی اتفاق می افتاد که در سال بیش از دو یست هزار گوسفند از این ولایت بخارج از کشور فروخته می شد.

فرآورده های دامی نیز رقم بزرگی از صادرات اردبیل را تشکیل می داد و در رأس آنها پشم قرار داشت. صادرات پشم سابقاً بروسیه صورت می گرفت و در بعضی از سنوات مقدار آن به هزارها تن می رسید. در سنوات اخیر که فرش بافی در خود اردبیل و پشم ریزی و بافتن پارچه های پشمی در دیگر نقاط ایران توسعه یافته مقصداری از پشمها در خود منطقه بمصرف می رسد مازاد نیز بدان شهرها صادر می گردد.

پوست و روده نیز یکی دیگر از صادرات دامی اردبیل بود. پوست دباغی شده و یا خام و نمک سود از صادرات قابل توجه منطقه بود و روده گوسفند نیز خریداران بیشتری داشت و تجار بخصوصی آنها را با اصول مطمئن و بهداشتی روز، بسته بندی کرده با آلمان و برخی دیگر از کشورهای خارج صادر می نمودند.

ما متأسفیم که در دوران رواج این کالاها، آمارگیری و نمونه برداری های آماری معمول نبوده روزی هم که این امر کم کم در این شهرستان معمول می گشت دامداری منطقه بسبب برنامه های نامطلوب دولت رو بزوال می گذاشت. اگر ما آمار صحیح و دقیقی از این حیث در دست می داشتیم، بجای نقل قول از مطلعین و سالخوردگان، خوانندگان را با اعداد و ارقام آشنا می ساختیم و اهمیت اقتصادی اردبیل را از زبان آنها بیان می کردیم و صدحیف که چنین سوابقی موجود نیست.

رقم مهم صادرات دیگر اردبیل روغن بود که بشهرهای بزرگ از جمله تهران صادر می گردید. روغن اردبیل از حیث عطر و طعم و مرغوبیت شهرت داشت و در ابتدای امر

که تجار و کسبه به درآمد مشروع اعتقاد داشتند در دو نوع مشخص تهیه می شد. یکی روغن خالص از کره و دیگری روغن آمیخته با چربی دنبه. در این قسم دوم نسبت کره با دنبه نیز بواقعیت قید می شد و خریدار با اطمینان خاطر معامله می نمود. بعد از سوم شهریور ۱۳۲۰ که ثروت جانشین مرآت گردید برخی از روغن فروشان اقدام بتهیه روغنهای مخلوط کردند و در این راه تا آنجا رفتند که بجای دنبه، چربی کله های بز و گوسفند و مغز استخوانهای قلم گاو را نیز از طریق جوشانیدن در آب بدست آورده داخل روغنهای صادراتی کردند و شنیدنی است که در مقابل این کار برکت نیز از ثروت و مال آنها برخاست و جز حسرت و بدنامی سودی برای آنها نماند.

روغن معمولاً در حلبی های ۱۸ کیلوگرمی ریخته می شد و با لحیم شدن در و منافذ آن، بتهران و نقاط دیگر ارسال می گشت. طبق یک آمار در سال ۱۳۳۴ خورشیدی مقدار متوسط روغنهای صادره از اردبیل ۳۵۰۰ تن بارزش ۲۸۰ میلیون ریال بوده است.<sup>۱</sup>

صدور گوشت از اردبیل، بنحویکه در کشورهای پیشرفته معمول است صورت نمی گرفت ولی هنگامیکه در رشت و تهران گوشت کمیاب و مظنه بالا بود کسانی لاشه های گوسفند را در حلبیهای آهنی گذاشته بشهرهای مذکور می بردند و تردید نیست که در این نقل و انتقال بهیچوجه اصول بهداشتی رعایت نمی گردید.

از فرآورده های حیوانی صدور تخم مرغ بسیار رائج بود و در سی سال پیش که مرغداریهای جدید در تهران و دیگر شهرها وجود نداشت مقادیر زیادی تخم مرغ از اردبیل وارد آنها می شد. صادرکنندگان تخم مرغ آنها را بوسیله کارگزاران خود در شهر و دهستانها جمع کرده در جعبه های تخته ای هزار عددی می چیدند و بجای صفحات مقوایی امروزی، که بنام شان به بین تخم مرغها می گذارند، فاصله آنها را با کاه پر می کردند.

خود مرغ نیز رقمی از صادرات اردبیل بشمار می آمد ولی این قلم فقط در دوره محدودی از زمان بود زیرا قبل از هشتاد و نود سال تهران و دیگر شهرهای بزرگ آنچنان

۱- ارقام مذکور از پایان نامه تحصیلی آقای محمد تربیت استفاده شده است.

وسیع و پرجمعیت نبودند که نیازی بفرآورده‌های مناطق دوردستی مثل اردبیل داشته باشند و با وسایل حمل و نقل کندروی روز آنها را وارد نمایند. از ربع قرن پیش هم با تأسیس مرغداری‌های جدید تا حدی نیاز آنها بدین کالاها کمتر شده و در شرایط فعلی نیاز خود ساکنان اردبیل بمواد گوشتی بیشتر گشته است و ازدیاد بی سابقه جمعیت، این نیاز را بیشتر کرده است.

عسل سیلان نیز، که شهرت وسیعی دارد، از صادرات اردبیل بشمار می‌آید و در روزگاری که موضوع سخن ماست صادرات آن رقم بالنسبه مهمی را تشکیل می‌داد ولی از دهسال پیش که عسل فروشان دست بکارهای ناصوابی زده اند از مرغوبیت آن کاسته شده و از طرف دیگر خریدهای سوقاتی کسانی که در تابستان برای استفاده از هوا و آبهای گرم اردبیل بدین ناحیه می‌آیند امر صادرات عسل را بشکل بازرگانی از بین برده است.

غله نیز یکی از صادرات مهم این ولایت بود و در سالهایی که زراعت خوب می‌شد مقدار صدور آن حدود پنجاه هزار تن و گاهی بیشتر می‌گردید و قسمت اعظم آنرا گندم تشکیل می‌داد.

در منطقه اردبیل کشت جو بیشتر برای تهیه غذای زمستانی چهار پایان و یا تهیه نواله برای شترها صورت می‌گرفت و کسی بخوردن نان جوین اقبال نمی‌نمود و لذا محصول آن نسبت بگندم کمتر بود و طبعاً صادرات آن نیز پیاپی گندم نمی‌رسید. مقدار گندم صادره از اردبیل در سال کشاورزی ۱۳۳۴ خورشیدی بالغ بر ۴۰ هزار تن بهای ۱۶۰ میلیون ریال و جو قریب ۲۵ هزار تن بارزش ۵۰ میلیون ریال بوده است.<sup>۱</sup>

کشت ذرت بعنوان غله در اردبیل معمول نبود ولی دانه‌های روغنی مثل بزرک و کنجد بسیار کاشته می‌شد و صادرات آن نیز گاهی به یک هزار تن می‌رسید و مبلغی بالغ بر ۹۰ میلیون ریال بصادرات این منطقه می‌افزود.

از اقسام حبوبات نخود و عدس اردبیل مرغوبیت و معروفیت زیاد داشت و بهترین نخود نیز که هم درشت و هم پزابد از قراء باروق و دیجوجین بدست می‌آمد. یکنوع

۱- ارقام مزبور از پایان نامه تحصیلی آقای محمد تربیت استفاده شده است.

لویای چشم بللی قرمز رنگ ریز نیز در این منطقه کاشته می شد که بمناسبت طعم مطبوعش خریداران بسیار داشت.

عس اردبیل بر دو نوع بود ریز و درشت، نوع ریز آن امروزه تقریباً از بین رفته و در ایامی که این مطلب جمع آوری می شود کمیاب گشته است. لویای سفید و ماش سبز و لپه اعلای اردبیل ارقام قابل توجهی در جدول صادرات آن تشکیل می داد و در بازار تهران، حبوبات این منطقه با قیمت بهتری خرید و فروش می گشت حد متوسط صدور سالانه حبوبات در ربع قرن پیش بالغ بر چهار هزار تن برآورد گردیده که بهای آن حدود ۲۸ میلیون ریال می شده است.

سیب زمینی اردبیل دو نوع بود نوعی بومی بنام «یرآماسی» که زرد رنگ و با درشتی متوسط بود. نوع دیگر که تخم آن را از روسیه آورده بودند بهمان نام روسی «کارتوپ» نامیده می شد و درشت و سفید رنگ بود.

در گذشته های دور ارزانی قیمت و کمی مصرف آن در بین مردم، کشت آنرا محدود می نمود ولی از نیمقرن پیش، که گرفتن شیره آن بنام «پاتکا» معمول گردید زراعت آن رو بافزایش گذاشت و شیره مذکور که در قنادی، بو یژه در نبات سازی محل مصرف داشت، جنبه صادراتی یافت. در سنوات اخیر صادرات خود سیب زمینی هم بمقدار زیادی افزایش یافته است.

در اردبیل چغندر بومی بخوبی بعمل می آید و شیرینی زیادی دارد. صادرات آن سابقاً کم بود ولی در این اواخر افزایش یافته است و لبو فروشان، بو یژه در تهران، از مشتریان آن می باشند. کشت چغندر قند چنانکه در جای خود گفته ایم فقط برای بدست آوردن تخم آن صورت می گیرد و صدور تخم مذکور، که بهترین آنها در نوع خود می باشد رقم بسیار بزرگی از صادرات اردبیل را تشکیل می دهد.

در محال ارشق تنباکو بمقدار زیادی عمل می آید و اداره دخانیات ایران، و پیش از تشکیل آن، تهیه کنندگان سیگار مشتریهای آن بشمار می آمدند. در سراب نیز، که امروز بصورت شهرستانی درآمده است تنباکوی خوب بدست می آمد.

یکی از اقلام مهم صادرات اردبیل فرش بود که از قدیم الایام در این ولایت بافته



می شد. فرشهای این ناحیه بسبب ثبات رنگ و استحکام بافت و خوبی نقشه و مرغوبیت پشم مشتریان علاقمندی داشت و برخی از ریز بافتهای آن بهای گرانتری فروخته می شد. در سنوات اخیر تعداد کارگاههای آن افزایش یافته و صادرات آن نیز زیاد شده است. در ربع قرن پیش صادرات آن به حدود ده هزار قطعه در سال می رسید و نزدیک به ۳۰ میلیون ریال عاید صاحبان خود می نمود.

مقادیر زیادی شالهای دستباف، وسایل چوبی مثل پارو، نورد، تخته های خمیر پهن کن، جورابه های پشمی و دستکشهای کرکی دستباف نیز از این شهر صادر می گردید و در گذشته های دور که بافتن پارچه های ابریشمی نیز در اردبیل معمول بوده قسمتی از آن جزو صادرات منظور می شد ولی برافتادن و توجه مردم بامور کشاورزی این ولایت را از تهیه و صدور کالای مذکور باز داشت.

برخلاف امروز که تقریباً همه وسایل و لوازم مورد نیاز مردم واردات اردبیل: اردبیل از خارج وارد می شود واردات اردبیل در گذشته محدود و عمدتاً منحصر بمصنوعاتی بود که ساخت آنها در این شهر میسر نبود و رقابت اقتصادی نیز از حیث بها، ساختن برخی از آنها را متعذر می نمود. این امر عبارت از منسوجات، قند و شکر، نفت و مصنوعات فلزی و چینی آلات بود و در حدود مصرف منطقه وارد می شد.

قبل از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه واردات اردبیل از راه قفقاز صورت می گرفت و از باد کوبه به آستارا و از آنجا ب اردبیل حمل می گردید و قسمت اعظم منسوجات وارداتی اردبیل را چیت های رنگین تشکیل می داد که شهروندان از آن رویه و آستر رختخواب، پرده و نظایر آن تهیه می کردند و زنان روستائی لباس یعنی پیراهن و دامن های بلند خود را از آن می دوختند.

زنان شهر غالباً «یل تومان» می پوشیدند و شلوار مشکی بلندی بپا می کردند. یل را، که بجای «کت» مردان بود از پارچه و غالباً مخمل می دوختند و شلوار آنان از یکنوع پارچه «ساتین» مانند، بنام «لا سگریژ» بود. نوع اعلا ی دیگر آن «مادم» خوانده می شد و رنگهای گوناگون داشت و برای دوختن شکل دیگر لباسهای بانوان بکار می رفت. اقا

رنگ سیاه آن مصرف زیادی داشت زیرا غالباً از آن «چارشاب» و «چاخچور»<sup>۱</sup> نیز می دوختند.

چلوار برای دوختن پیراهن و زیرشلواری بلند مردان بمصرف می رسید و «میتیل» رختخوابها از مدقال دوخته می شد. برای لباس مردان متمکن پارچه های پشمی بنام «ماهوت» و «قاباردین» و «فاستونی» وارد می شد و گاهی کفشهای مخصوصی بنام «پوتین» نیز از روسیه می آمد.

یکنوع چیتهای سفید با گلهای ریز نیز جزو واردات بود و زنهای از آن چادر نماز و چارقد و پیراهنهای زیر می دوختند. ولی برای پیراهن خواب از نوعی قماش ساده و رنگهای مختلف بنام «پادیس» استفاده می کردند.

قند و شکر از روسیه می آمد. قند در دو شکل کله و کلوخ وارد می شد و دومی سفتتر از اولی بود و برای خوردن چای تلخ، که فارسی زبانان بآن چای قندپهلومی گویند، بمصرف می رسید. شکر وارداتی سفید بود ولی گاهی شکر زرد نیز می آمد و قنادها از آن آب نبات می ساختند.

نفت را در پیتهای بزرگ و مکعب مستطیل شکل از باد کوبه می آوردند و بوسیله علافها برای مصرف مردم عرضه می داشتند. در آن ایام پخت و پز با زغال چوب و هیزم صورت می گرفت و از نفت فقط برای روشنائی استفاده می شد و چون وسیله روشنائی غالباً چراغهای نمره ۷ و منتها نمره ۱۰ بود از اینرو مصرف نفت زیاد نبود و چه بسا که سوخت یک یا دو لیتر آن در یک خانواده بیکماه طول می کشید.

چائی نیز از روسیه می آمد ولی توتون از کردستان و تنباکوی اعلا از سراب وارد می شد. ادویه از طریق تهران از هندوستان و خشکبار از مراغه می رسید. چینی فروشان را ظروفچی می گفتند و کالای آنها نیز از طریق قفقاز می آمد.

شیشه در قدیم الایام کمتر می آمد. وسیله روشنائی اطاقها بجای پنجره «ارسی» بود و روزنه های ریز داشت که از چوب می ساختند. و چون نصب شیشه بر آنها گران تمام می شد از اینرو در برخی از خانه ها روی ارسی کاغذ می چسبانیدند و روی آن روغن

۱- چارشاب همان چادر شب است. راجع به چاخچور بصفحه ۲۳ جلد دوم مراجعه فرمائید.

گرچک می مالیدند و بدین طریق آنرا حاکی نور می ساختند. ولی در بیشتر خانه ها با نصب شیشه های رنگی به اُرسی ها زیبایی خاصی بآنها و باطاقها و تالارها می بخشیدند.

برنج از گیلان می آمد و یکنوع آن بنام «صدری شلاوار»<sup>۱</sup> عطر و طعم مطلوبی داشت. نوع دیگر برنج مصرفی اردبیلیان به «آقائی» معروف بود و برای پختن «داشما»<sup>۲</sup> بکار می رفت.

آهن آلات که قسمت اعظم آن ورقهای نازک بنام «حلبی» بود از روسیه وارد می شد و ورقهای مس غالباً از زنجان می آمد.

مواد کم مصرف دیگر مثل کاغذ، تیغ، قیچی، سوزن و انگشتانه و نظایر آنها نیز جزو واردات بود و بیشتر از طریق روسیه وارد می شد.

چنانکه در بخش صادرات نیز اشاره کرده ایم، فقدان آمار ما را از میزان واردات و مصرف آنها بی اطلاع می سازد و نوشته ها را از این عامل اساسی، که بدون تردید می تواند روشنگر کیفیت زندگی پدران ما و اقتصاد منطقه در قرون گذشته باشد، محروم می دارد. تردید نیست که میزان مصرف یا عبارت دیگر میزان واردات یک منطقه با تعداد نفوس و چگونگی اشتغال و درآمد آنها ارتباط دارد و چون این عوامل در منطقه ای مثل اردبیل همواره متغیر بوده است از اینرو اگر آماری از حیث صادرات و واردات در دست می بود بروشنی ما را از مراتب آنها نیز آگاه می نمود و صدحیف که چنین نیست.

اردبیل در زمان صفویان شهر پر رونقی بود. بعد از انقراض آن

تجارتخانه های اردبیل: سلسله، بشرحی که در مجلدات پیشین گفته ایم، از رونق آن

کاسته شد. آغاز این کار با نادرشاه افشار رخ داد و او که از

نفوذ شیخاوندان می ترسید اردبیل را، که مرکز و مقر آنان بود، با چنان وضعی رو برو ساخت.

۱- شلاوار تحریف شده «شیرآباد» است که نام دهی بین آستارا و هشترمی باشد و برنجهای معطری در آن بعمل می آید.

۲- کته را در اردبیل «داشما» می گویند و این بدان سبب است که در موقع جوشیدن کته در قابلمه گاهی مقداری از آب آن سر می رود یعنی «داشار».

آغامحمدخان قاجار نیز روش او را دنبال کرد و در زمان جانشین وی، یعنی فتحعلیشاه قاجار، با پیش آمدن جنگ ایران و روس، اردبیل رو بویرانی گذاشت و مهاجرت جمع زیادی از سکنه آن بنقاط دور دست، موجب خرابی ظاهری و اقتصاد این شهر گشت. از اینرو وقتی نوشته جهانگردان را مثلاً در یکقرن و نیم پیش در باره این شهر می خوانیم اردبیل را شهر کوچکی با قریب ۲۰ هزار سکنه می یابیم که ژنرال «سوختلن» بالشگری از سپاهیان تزار بدانجا در آمده و سرانجام گنجینه بزرگ بقعه شیخ صفی الدین را بیغما برده است و بر اثر اینقبیل حوادث متمکنین اهالی جلای وطن کرده، تجارت بکلی برافتاده و شهر و خانه هایش رو بخرابی گذاشته است.

در زمان ناصرالدینشاه، و نیمقرن سلطنت وی در ایران، امنیت بالنسبه ثابتی در ارکان مختلف پیدا شد و اردبیل نیز از این امر بهره مند گشت. و چون موقعیت ممتازی داشت و کانون برخورد راههای بازرگانی نقاط مهم داخل و خارج کشور بود، در کمترین زمانی بار دیگر رونق یافت و موقعیت تجاری پیشین را بدست آورد. سراها و تجارتخانه ها آباد گشت. دادوستد رونق گرفت و تجار محلی و غیر محلی با تمام امکان به وارد کردن و صادر نمودن کالا پرداختند.

تجارتخانه ها عموماً در محدوده بازار بود و اکثریت آنها در کاروانسراها قرار داشت، نام این سراها را، که تا شصت سال پیش همگی معمور و آباد بودند، ما در مجلد اول آورده ایم. او اینک در توضیح آن می گوئیم که این سراها عبارت از محوطه های مربع شکل بسیار وسیعی بودند و حجرات بازرگانی دور تا دور در چهار ضلع محیط آنها دیده می شدند. غالب آنها دو طبقه بودند و در برخی از کاروانسراها برای آنکه رطوبت زمین به کف حجره ها نرسد. زیرزمینهایی هم برای آنها تعبیه می کردند. از طبقه اول حجره بصورت دفتر تجارتخانه و از طبقه بالا برای نگهداری دفاتر و اسناد و گاهی استراحت در ساعات بیکاری استفاده می نمودند.

جلوی حجره ها بطور سراسری ایوان باریک، بصورت راهرو، با تخته بند می ساختند و برای بالا رفتن بدانجا، جلوی هر حجره پلکانی از تخته در وسط این راهرو بوجود

می آوردند.

محوطه وسط کاروانسرا فضای باز و وسیعی بود و علی‌الرسم در وسط آن حوض بزرگی قرار داشت و اطراف آن باغچه‌هایی برای کاشتن گل احداث می‌شد. بین حوض و باغچه‌ها تا جلوی حجره‌ها فضای خالی بود که بصورت خیابانهای باز می‌گذاشتند و برای چیدن کالا منظور می‌داشتند. بمنظور محافظت برخی از کالا مثل قند و شکر و قماش، از برف و باران، در بارانداز کاروانسراها انبارهای بزرگ می‌ساختند. بارانداز عبارت از حیاط وسیع دیگری در جنب کاروانسرا بود و بارهای شتران و چهار پایان در آنجا بستمه یا باز می‌شد تا خود کاروانسرا تمیز بماند و محیط آن از جنجال شتر بانان و حمالان بدور باشد.

قبلاً هم گفته ایم که علاوه بر بازرگانان محلی و دیگر شهرهای ایران، جمع کثیری تجار با ملیت‌ها و مذاهب دیگر نیز در این شهر فعالیت بازرگانی داشتند و بیش از همه کلیمیان و ارمنیان بودند و هر دسته کاروانسرای مخصوص داشتند. کاروانسرای جهودها در مجاورت بازار زرگرها و تقریباً روبروی تیمچه مجیدیه قرار داشت و حجرات آن کلاً در دست بازرگانان کلیمی بود. کاروانسرای ارمنه در وسط بازار مسگران واقع بود و تجار ارمنی در آنجا غالباً بخريد و فروش پوستهای قیمتی می‌پرداختند.

تجارتخانه‌ها عموماً سرقفلی داشتند و چنانچه سالخوردگان می‌گویند در اوایل قرن چهاردهم هجری نرخ آنها از ۳ تا ۱۵ هزار تومان می‌رسید. خرید و فروش تجار غالباً به وعده بود و انتقال پول در بین شهرها از طریق برات صورت می‌گرفت. هر تاجر، بسته بحدود فعالیت خود، دفتر و بایگانی اسناد داشت و حساب سالانه خود را بدقت نگهداری و رسیدگی می‌نمود. دریافتها و بدهی‌ها همواره روشن بود و سود سالانه، بویژه در بین تجار مسلمان بدرستی استخراج می‌شد، تا میزان بدهی‌های دینی، یعنی خمس و زکوة و غیره، دقیقاً روشن شود.

اکثریت قریب باتفاق بازرگانان منشی و حسابدار داشتند و آنها را بنام «میرزا» می‌خواندند. میرزاها صاحب اسرار تجارتخانه و رو بهمرفته مردان امین و صدیق بودند و امانت و دلسوزی آنها گاهی بجائی می‌رسید که برخی از تجار آنها را با خود شریک

می ساختند و از منافع جنس بخصوص، یا کلّ تجارتخانه، «دانگی» هم برای آنان منظور می داشتند.

بموازات واردات و صادرات کالا، برخی از بازرگانان صرافی در اردبیل: بشغل صرافی می پرداختند. اینان کسانی بودند که بجای بانکهای امروزی، کارهای پولی مردم را انجام می دادند و خود صنف مشخصی در بین بازرگانان بشمار می آمدند. سرمایه اصلی آنها درستی و صحت عمل و دقت در انجام کارهای مردم بود و برخی از آنها در خارج از اردبیل نیز از شهرت و معروفیت زیاد برخوردار بودند.

صرافها در بازار مغازه و یا حجره ای داشتند و بطور منظم دفاتر حساب ترتیب داده منشیان و حسابدارانی بخدمت می گماشتند انتقال پول بین شهرها، اعم از داخل و خارج، معمولاً از طریق آنها صورت می گرفت و از اینرو اینان شعباتی در آن شهرها داشتند و یا طرفهائی از صرافهای شهرهای مذکور را برای خود انتخاب کرده با آنان روابط پولی برقرار می ساختند و از طریق صدور حواله یا دریافت برات سفارشهای همدیگر را انجام می دادند.

پول رائج قدیم سکه بود که از نقره و گاهی طلا می زدند ولی معاملات علی الاصول با پول نقره صورت می گرفت. و چون حمل آن بر اثر سنگینی و بویژه در نتیجه ناامنی راهها متعذر و غالباً مواجه با خطر بود از اینرو تجار و کسانی که درصدد انتقال وجهی برمی آمدند بصرافها مراجعه می کردند و آنان با دریافت کارمزد متعارف سفارشهای آنها را انجام می دادند.

قبل از آنکه تلگراف در اردبیل دایر شود و امکان مخابرات برقی فراهم گردد حواله ها عموماً کتبی بود و دریافت کننده حواله، که غالباً خود بدان شهر سفر می نمود، آنرا بدانجا می برد و مبلغ آنرا از محالّ علیه دریافت می نمود.

قبل از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه، بعضی از تجار اردبیلی، که تجارتخانه یا شعباتی در شهرهای قفقاز و عمدتاً در بادکوبه داشتند بجای خرید و فروش کالا بکارهای صرافی می پرداختند و چنانکه قبلاً هم گفته ایم پولهای کارگران اردبیلی

راه، که بعنوان مزد کار خود در آنجا دریافت می داشتند، از آنان گرفته پس از کسر کار مزد متداول بکسان آنها در زادگاهشان تأدیه می نمودند. پس از انقلاب اکتبر و سقوط ارزش اسکناسهای تزاری، بیشتر این بازرگانان ورشکسته شده مقادیر زیادی بصاحبان حواله ها بدهکار ماندند.

صرافها غیر از صدور حواله یا پرداخت برات، بامر خرید و فروش فلزات و سنگهای قیمتی نیز می پرداختند و بعبارت دیگر جواهر فروشی می کردند. پس از تأسیس شعبه بانکملی ایران در اردبیل، قسمت اعظم معاملات صرافیها از دست آنها خارج شده بدان بانک انتقال یافت و کار صرافها منحصر بخرید و فروش جواهرات و سکه های پولی شد و چون زمینه آنها نیز کمتر گشت صرافی بطور کلی برچیده شد.

صرافهای اردبیل در مجموع افراد روشنفکر و آگاهی بودند و در بین آنها کسانی مثل شادروان حاج محمد جعفر پیدا می شدند که در راه تأسیس مدرسه و بسط معارف جدید از هرگونه کمک و مساعدت دریغ نداشتند. در تلگرامی که در صفحه ۱۸۸ این کتاب آمده است از مساعدتهای مالی او و برادرش برای تأسیس دومین مدرسه یاد شده است.

با پیدایش راه آهن تبریز - جلفا و تغییر روش حکومت، و در سقوط  
بازرگانی اردبیل:  
نتیجه سیاست و اقتصاد در روسیه، و تصمیم حکومت جدید آن کشور به بستن تمام درهای ارتباطی، منجمله راه اردبیل و آستارا بفقازیه، بازرگانی اردبیل رو بزوال گذاشت و در اندک زمانی رونق خود را از دست داد. بازرگانان غیر بومی بتدریج از این شهر رفتند و کاروانسراها و حجرات زیبا و آباد آنرا، که روزگاری برای بدست آوردنش تلاش زیادی می کردند، رها ساختند. از تجارت محلی نیز آنانکه دوراندیش بودند راهی تهران و شهرهای بزرگ دیگر شدند و آنهایی هم که ماندند فعالیت خود را محدود بمیزان تولیدات و مصارف محلی کردند.

در زمان سلطنت رضاشاه پهلوی در ایران تلاشی برای بهبود وضع بازرگانی صورت گرفت ولی بسبب محافظه کاری سرمایه داران بجائی نرسید. راهنمای این تلاش اداره کل تجارت بود که بموجب قانون در ایران بوجود آمد.

در سال ۱۳۱۱ خورشیدی اداره مزبور بفرماندار اردبیل نمایندگی داد تا تجار را

جمع آوری و آنها را وادار به تشکیل اطاق تجارت و بالمآل پیشبرد امر بازرگانی منطقه نماید. فرماندار چنین کرد و اطاق تجارت را با عضویت شادروانان حاج مهدیقلی محمدی، حمید وهاب زاده، حاج بیوک آقا و هاب زاده، جعفر آقا صادقی، مشیرالتجار و صمدی، که بازرگانان انتخاب کرده بودند تشکیل داد و آن هیئت نیز در جلسه مورخ ۲۸ آذر ۱۳۱۱ خود حمید وهاب زاده را بعنوان رئیس، جعفر صادقی را نایب رئیس، و هاب زاده را منشی و محمدی را صندوقدار انتخاب نموده شروع بکار نمود ولی جز صرف وقت برای تهیه قند و شکر مصرفی مردم قدم مهم و اساسی دیگری برنداشت. حال آنکه می توانست بصادرات اردبیل رونق دهد، در طریق تأسیس کارخانجات سرمایه داران را راهنمایی و مساعدت کند و اردبیل را بسوی صنعتی شدن سوق دهد و این مطلبی است که «جناب حکمران» اردبیل هم در بیست و یکمین جلسه هیئت مذکور، که در ۱۸ اسفند ۱۳۱۱ با حضور وی تشکیل شده بود، اظهار داشته و از سستی و تساهل هیئت گله و اظهار دلالتگی نموده است.

شک نیست که هیئت نیز امکانات و تسهیلاتی را خواستار بوده و در وهله اول افتتاح شعبه بانکملی، تأسیس اداره ثبت اسناد، تشکیل محکمه صلحیه و بالاخره تعمیر راه شوسه اردبیل به تبریز و آستارا را طلب نموده است. ولی در این تاریخ که ما مشکلات و امکانات را می سنجم چنین در می یابیم که اگر تجار و سرمایه داران اردبیل، محافظه کاری و جتت مکانی و بعبارت دیگر روح قناعت و رضا را کنار گذاشته مثل دیگر شهرهای ایران در این راه علاقه نشان می دادند، امروز در اردبیل نیز کارخانه های مولد کالا دایر بود و بتناسب آنها بازرگانی نیز رشد و رونقی داشت.

بهر حال در تاریخی که ما این مجموعه را گرد می آوریم از تجارت، در مفهوم اقتصادی و منطقی خود، در اردبیل خبری نیست. و با آنکه کسانی بخرید و صدور فرش و حبوبات و غیره مشغولند ولی صادرات در قالب تجارت صورت نمی گیرد واردات نیز بر مبنای دوراندیشی های بازرگانی استوار نمی باشد و در این قسمت هر فروشنده و صاحب دکانی با دور روز مسافرت بتهران و یا دیگر شهرهای بزرگ کالاهای مورد نظر خود را خریداری کرده می آورد و با اصطلاح خود ضمن تجارت سیاحت هم می نماید.



این کار اگر سبب ارزانی جنس گردد و با قطع ایادی واسطه‌ها رفاه و آسایشی برای مصرف‌کننده فراهم آورد شایسته تحسین است ولی اگر در طریق ازدیاد منافع عاملین آنها صورت گیرد، که می‌گیرد، مایه تأسف می‌باشد، زیرا قیمت‌های تمام شده نامعلوم می‌ماند و هرآینه کالا بهای دلخواه فروشنده و نه خریدار، عرضه می‌شود.

## مبحث دوم راه‌های اردبیل

راه، چنانکه اشاره کرده‌ایم، از لوازم بازرگانی و بالمآل اقتصاد هر ناحیه است. زیرا هر قدر تولیدات یک منطقه زیاد یا نیاز آن بواردات بیشتر باشد، تاراهی برای حمل و نقل آنها نباشد مبادلات مشکل و تحویل و تحوّل آنها متعذّر خواهد بود.

شاید براین مبنا بوده است که راه و راهسازی از قدیم‌الایام در دنیا مورد توجه قرار گرفته و راه‌های بین‌المللی مثل راه ابریشم و نظایر آن بوجود آمده و امنیت و نگاهداری آنها وظیفه‌ای برای دولتهای روزگشته است.

از فحوای تاریخ چنین برمی‌آید که اردبیل از زمانهای بسیار قدیم، بوسیله چنین راه‌هایی با نقاط دیگر ارتباط داشته و با یک تعبیر دیگر ای بسا ارتباط برخی مناطق داخلی و خارجی ایران نیز از این طریق صورت می‌گرفته است.

ما در جلد اول باین مطلب اشاره کرده‌ایم که «ابودلف» در سفرنامه خود، که در سال ۳۴۱ هجری قمری نوشته، راه تفلیس بایران را از طریق اردبیل ذکر کرده<sup>۱</sup> و ابن حوقل در نقشه‌ای که در قرن چهارم هجری در «صورة الارض» خود برای ایران، ارمنیه و آذربایجان کشیده تنها راه ارتباطی ایران و ارمنستان را با ایران و آذربایجان از طریق اردبیل نشان داده است. او در اینباب مرکزیت اردبیل را از حیث راه نسبت بنقاط دیگر ارائه کرده و نوشته است «راه اردبیل به بردعه (مرکز ایران) چنین است... راه اردبیل بزنجان اینطور است... راه اردبیل بمراغه از این قرار است... از اردبیل تا میانج ۲۰ فرسخ است... راه اردبیل به آمد و اعمال مرزهای جزیره بدین شرح است...»<sup>۲</sup>

تاورنیه، جهانگرد عهد سلاطین صفوی براین گفته‌ها مطلب دیگر افزوده و در سفرنامه خود نوشته است «... شماخی که آنهم مقدار کثیری ابریشم می دهد و معبر این شهر بطرف اسلامبول و از میر شهر اردبیل است.»<sup>۱</sup>

از این گفته‌ها و مطالبی که جسته گریخته در نوشته‌های دیگران، اعم از متقدمین یا متأخرین، بچشم می خورد چنین استنباط می شود که اردبیل بر سر شاخه‌ای از راه معروف ابریشم قرار داشته و بدین طریق نه تنها خودش با نقاط دیگر مربوط بوده بلکه ارتباط نواحی مختلف در داخل و خارج ایران نیز از طریق این شهر صورت می گرفته است. این امر تا نیمقرن پیش نیز برقرار بود و راه‌های اردبیل طرق صادرات و واردات مناطق یاد شده بحساب می آمد.

این راهها، با توجه بوسایل نقلیه قدیم عموماً کاروان رو بود و در فواصل معین، در روستاهای بین راهها، منزلگاههای مناسبی قرار داشت و از دوران صفویه بعد نیز در نقاط صعب العبور آنها، مثل گردنه صائین، پناهگاههایی بنام کاروانسرای شاه عباسی ایجاد گشت و در حدود امکانات زمان، وسیله رفاه برای کاروانیان فراهم گردید.

بموازات حمل بار بوسیله شتر و دیگر چهار پایان، کم کم استفاده از وسایل چرخدار نیز معمول گشت و ارابه و «فرقون»<sup>۲</sup> بین روستاها و شهرها براه افتاد و بدینمناسبت در وضع راهها دگرگونیهای پدید آمد و تسطیح و رفع موانع آنها مورد توجه قرار گرفت ولی این کار بندرت و تآتی و بوسیله رهگذران و ساکنان روستاها انجام شد.

در زمان مظفرالدینشاه قاجار شخصی بنام ملک التجار باردبیل تبعید شد و مدتی در این شهر تحت نظر قرار گرفت. او که مرد متحرک و کارآمدی بود با اجازه حاکم وقت درصدد ترمیم راه اردبیل با ستارا برآمد و بعضی از نقاط سخت آنرا، که پرتگاهی برای چهار پایان بود، اصلاح نمود و آنرا بنام «طریق مظفری» نامید.

با پیدایش «اتوموبیل» در صحنه ارتباطات بازرگانی، لزوم احداث جاده‌های شوسه بشدت احساس شد و این امر مواجه با اولین روزهای بقدرت رسیدن رضاشاه پهلوی

۱- جلد اول. صفحه ۱۱۷.

۲- فرقون نام روسی ارابه است با این تفاوت که ارابه با گاو کشیده می شد ولی فرقون با اسب حرکت می کرد.

در ایران گردید. او که با تبلیغات وسیع در زمینه اصلاحات، زمام امور را بدست گرفته بود در این راه علاقه شدیدی نشان داد و چون ایجاد این قبیل راهها و نگاهداری آنها از قدرت بخش خصوصی خارج بود، از اینرود دولت خود بدین کار اقدام کرد و از ۱۳۰۳ خورشیدی مقدمات احداث راه ماشین رو بین اردبیل و سراب و تبریز فراهم گشت. و بموازات آن بایجاد چنین راهی بین اردبیل آستارا، اردبیل خلخال، اردبیل مشکین شهر نیز اقدام شد. این جاده ها همان گذرگاههای مالرو قدیمی بود که با ریختن خاک و شن در جاهای پست یا کندن و خاکبرداری سطحی در قسمتهای ناهموار، بطور ناقص و غیرفنی تسطیح گشت و عبور و مرور محدود آن ایام را میسر ساخت.

آنچه پیش از همه تسریع در ایجاد چنین راهها را ضروری می ساخت مسائل امنیت منطقه بود و دولت می خواست با امکان عبور دادن «ماشین»، بتواند در مواقع لازم نیروی نظامی کافی بمنطقه بیاورد و با عشایر یا دیگر گردنکشان احتمالی مقابله کند. رفته رفته که «ماشین» بطور اساسی وارد زندگی اجتماعی و اقتصادی منطقه شد تجدیدنظر در وضع این راهها و تعمیر و مرمت شکل اینها هم ضرورت یافت. شکلی که با آنهمه اصلاحات صوری هنوز هم از جهات فنی در حد پائین است و از حیث راحتی پهای راههای معمولی نقاط دیگر دنیا نمی رسد.

با آنکه در عصر حاضر غالب راههای ایران «آسفالته» شده و آسایش عابرین تأمین گشته است و با آنکه بقول معروف با قیر حاصله از معادن نفت ایران حتی کوره راههای دهستانی و کوهستانی بیشتر ممالک اروپائی تسطیح و آسفالت شده است مع الاسف هنوز هم راههای این ولایت مهم و این منطقه اقتصادی بصورت خاکی باقی مانده، گرد و خاک در تابستان یا برف و گل ولای زمستان، توأم با دست اندازهای بی شمار آسایش را از رهگذران سلب و هر آینه جان آنها را هم با خطر مواجه ساخته است و شنیدنی است که بسبب بسته بودن آنها در زمستان، همانند دوران محمدشاه قاجار رابطه اردبیل با دیگر نقاط برای مدتهای طولانی قطع می شود.

تردید نیست که در یک منطقه کوهستانی راههای شوسه باید از ارتفاعات و گردنه ها بگذرد ولی مگر تنها منطقه کوهستانی دنیا اردبیل است؟ و مگر در کدامیک از مناطق

مشابه این شهر، رابطه صدها هزار شهروندان آنها، بخاطر ده یا بیست کیلومتر راه در گردنه، ماههای متمادی با دیگر نقاط قطع می شود؟

در اواخر سلطنت رضاشاه مسیر جاده مهندسی مهمی از اردبیل بطرف گیلان انتخاب شد و قسمت اعظم زیرسازی و پلهای کوچک آن، که از قریه ننه کران می گذشت، باتمام رسید و اگر واقعه شوم سوم شهریور ۱۳۲۰ مدتی دیرتر صورت می گرفت امروزه آن راه دایر بود. ولی با پیش آمد آن واقعه و هجوم متفقین بایران، مهندسان و سازندگان راه مذکور که آلمانیها بودند، فرار کردند و راه نیز بمرور ایام از بین رفت.

در زمانی که ما این مجموعه را گرد می آوریم اردبیل بوسیله سه جاده خاکی درجه دو با آستارا، خلخال و مشکین ارتباط دارد و یک راه شوسه درجه دو، که بتازگی روی آن لایه ای بنام آسفالت سرد کشیده اند، آنرا با سراب مربوط می سازد. یک راه فرعی دیگری نیز، که از جاده مشکین جدا می شود ارتباط این منطقه را با گرمی و بیله سوار و مغان برقرار می سازد.

وقتی وضع جاده های اصلی چنین باشد می توان طرق ارتباطی شهر و روستاها همچنین راههای بین دهکده ها را در نظر مجسم نمود. بیشتر این روستاها فاقد راه ماشین رو است و اکثر آنها، بویژه روستاهائی که در نقاط کوهستانی قرار دارند مدت های زیادی در فصل زمستان در محاصره قرار می گیرند و رابطه آنها با دیگر نقاط مجاور بکلی قطع می شود.

اردبیلیان مدت ها تلاش می کردند که دولت فرودگاهی در این شهر بسازد و با ایجاد راه هوائی امکاناتی از حیث ارتباط آنها با نقاط دور دست فراهم آورد. سرانجام این خواستها به نتیجه رسید و با تأمین اعتبار مقدمات عقد قرارداد با مقاطعه کار و آغاز عملیات فراهم گردید. قرار است عملیات ساختمانی در سه سال پایان یابد و درآمدت امکان استفاده از این راه فراهم شود. امید آنکه این قرار عملی شود و بموازات آن برای راههای اصلی و فرعی این ولایت نیز اقدام اساسی بعمل آید.

## گفتار چهاردهم

### پزشکی و بهداشت در گذشته های اردبیل

طب و طبابت موضوعی است که از اولین دوران پیدایش بشر پیدا شده و متناسب با طول عمر بشریت رشد و تکوین یافته است و در اینمدت بس طولانی تحولات زیادی بخود دیده و با دگرگونیهای چشمگیری بصورت کنونی درآمده است.

بیماری و پیدا کردن علاج آن که در طبیعت بصورت نهادی بچشم می خورد گویا خاص نوع انسان نیست و در برخی از تیره های حیوانات نیز از راه غریزه وجود دارد و حیوان بیمار را ناخودآگاه بسوی معالجه و مداوا می کشاند. گربه ها بیماری شبيه دل درد دارند و برای رفع آن در باغچه و حیاط دنبال چمن وحشی یا علفی شبيه ساقه های سبز گندم می گردند و با خوردن آن آرامش می یابند. سگ ها وقتی جراحی پیدا می کنند با لیسیدن آن درصدد معالجه برمی آیند و تیره های دیگر عارضه بیماری را با امساک از خوردن، که نزد ما به «پرهیز» یا «رژیم» غذائی معروف است، معالجه می کنند و هکذا...

اردبیل شهر قدیمی است و بلاشک ساکنان آن در هر عصر و زمانی با بیماریها و امراض گوناگونی مواجه بوده برای رفع و دفع آنها روشهایی در پیش داشته اند ولی صدحیف که کمتر اثری از این روشها و نحوه عملکرد قدمای آنها باقی مانده و از کسانی که وظیفه طبابت و پزشکی داشته اند نیز نام تعداد بس محدودی، آنهم از متأخرین آنها، در خاطرها می باشد.

بنظر می رسد که این نقص خاص این منطقه نیست و در دیگر نقاط ایران نیز آسمان از این حیث یک رنگ دارد. علت آن شاید چنین باشد که چون همانند امروز وسایل بررسی و کشف امراض و داروها در بین نبوده و امراض و بیماریها نیز غالباً بسبب بسته بودن جوامع، اینچنین کمیت و کیفیت زیادی نداشته است، از اینرو اطبا جز تشخیص امراض «کلاسیک» و تجویز داروی آنها کاری نداشته و بندرت اتفاق می افتاده است

که از آنان کسی درصدد تحقیق در باره آنها برآید و علل اساسی بیماریها را گنجد و کاو کند.

یادآوری این نکته لازم است که پزشکی و طبابت اصولاً بر دو پایه مهم استقرار دارد. یکی شناختن نوع بیماری، که بنام «تشخیص» معروف است و دیگری آگاهی کامل بخواص داروها که می توان تجویز آنها در مورد بیمار «معالجه» خواند.

در دورانهای قدیم، چنانکه امروز نیز چنین است، علائم و مشخصات بیماریها، از قرنهای پیش از طرف اساتید بزرگ، مثل بوعلی سینا و دیگران معین گشته و طرز معالجه آنها نیز گفته شده بود. بنابراین پزشک زمان فتحعلیشاه کارش تطبیق دادن حالات بیماری با آن علائم و نوشتن نسخه دارو، برابر آنچه بدو رسیده بود، بود. و چون نوع امراض بظاهر محدود و مشخص بود برای یک پزشک بیاد داشتن علائم آنها میسر بود و آشنائی بانواع داروها نیز مشکل نمی نمود. با اینحال اشکال کار در تطبیق صحیح علائم با وضع بیمار بود و برای این کار تجربه و دقت و بالاخره حذاقت لازم می نمود یعنی شئونیکه موجب شهرت و معروفیت اطبا در بین اقران و امثال خود می گردید.

با این بیان نباید تصور نمود که مثل امروز در قدیم نیز تحصیلات اطبای قدیم: دانشکده ها و دانشگاههای خاصی در ایران برای تعلیم طبابت وجود داشت و داوطلبان فرا گرفتن آن با ضوابط و مقرراتی انتخاب می گشتند. ما در قسمت مربوط بتعلیم و تربیت در این کتاب گفته ایم که تحصیلات قدیم نیز دارای مقاطع خاص بود و غیر از مکتبخانه به دوره های مقدماتی، سطح و خارج تقسیم می شد. آنانکه در دوره خارج درس می خواندند مطالب گوناگونی مثل فقه، اصول، حکمت و نجوم را در سطح بالاتری فرا می گرفتند و در ضمن آنها کتب طبی مثل قانون بوعلی رانیز می خواندند و بدون اینکه در بیمارستانی کارآموزی کنند یا بطور جدی با کارآموزی در زیر دست طبیب دیگری از تجربیات او بهره مند شوند، بخود حق می دادند که طبابت کنند و با تطبیق علائم امراض معین با حالات مریض، از داروهای مقرر تجویز نمایند. این بود که آنان گاهی معمم بودند و گاهی علاوه بر طبابت، فلسفه و حکمت درس می دادند. برخی در امور شرعی اظهار نظر می کردند و بعضی نیز ادیب و شاعر بودند و ما در صفحه ۳۶۴ از یکی از اطبای اردبیل بنام «محمد هادی طبیب

اردبیلی»<sup>۱</sup> یاد کرده ایم که دستکم در چهار قرن پیش در این شهر طبابت می کرده، ادیب و دانشمند بوده و اشعاری نیز می سروده است. و ما نمونه ای از اشعار او را در آنجا آورده ایم.

با اینحال باید گفت که فرا گرفتن طب همواره با چنان تحصیلی مقرون نبود و در بیشتر موارد بمنزله مشاغل ارثی از پدر به پسر می رسید و ما در شهر اردبیل از طبیبی بنام



«در عکس بالا شخصی که با لباس معمولی است مرحوم نیرالحکما می باشد. درست چپ او بر سرش میرزا محمد و درست راستش سرهنگ محمودخان خسروبناه فرمانده هنگ آذربایجان است و در سال ۱۳۰۸ خورشیدی در آستارا برداشته شده است. نفر آخر سمت چپ مصطفی خان خسروبناه برادر و آجودان فرمانده هنگ است.»

«افراسیاب» سراغ داریم که فرزندش «میرزا محمدعلی نیرالحکما» قسمت اعظم طب را نزد او یاد گرفته و قریب هشتاد سال پیش، از بهترین اطبای این شهر بحساب می آمده است. فرزند او بنام «میرزا محمد» نیز طریق تشخیص و معالجه را از پدر آموخته و سالهای ممتدی در اردبیل و طوالش طبابت کرده است.

تردید نیست که چنین پزشکانی مدتها در کار خود ناپخته می بودند و دیر گاهی می کشید که آنها با درمان بیماران ورزیدگی یافته پخته می شدند. همین میرزا محمدعلی نیرالحکما که در بالا نام بردیم این گفته را بگونه شوخی بر زبان می آورد و می گفت «هر وقت برای فاتحه بقبرستان می روم از خجالت عبا را بر سر می کشم زیرا بیشتر خفتگان کسانی هستند که من حکیم آنها بوده ام» و گاهی عبارت آخر را بصورت «من آنها را کشته ام» ادامه می کرد.

پزشکان اردبیل  
در بکفرن گذشته:  
چنانکه گفته ایم منطقه پر جمعیتی بود و ساکنان روستاها و بخشهای آن با مناطق عشایرنشین جمعیت زیادی را تشکیل می داد. از اینرو طبیب نیز در این شهر متعدد بود و مطب آنها پناهگاهی برای بیماران شناخته می شد.

با سکونت آرامنه در این شهر، اطبای آنها هم در خدمت مردم بودند همچنین پزشکان یهودی، بطوریکه در گذشته یاد کرده ایم، بطبابت اشتغال داشتند. پس از آنکه ایرانیان ساکن روسیه از آن کشور اخراج شدند گروهی از آنان، که خود یا پدران و اجدادشان اردبیلی بودند، بنام «چروون» بدین شهر آمدند و در بین آنها پزشکانی هم بودند که کمر بمعالجه مرضی بستند و در این زمینه خدمات مفیدی کردند. شادروان دکتر «حاج بابا حاذق»، «دکتر محمد روانخواه» معروف به «کورعباسلو»، «غلامعلی طریقی» که از اطبای سی چهل سال اخیر در این ولایت بودند از جمله مهاجرین بشمار می آمدند.

از پزشکان معروف ارمنی شخصی بنام «لوتر» در این شهر مشهور بود. او که هشتاد سال پیش در اردبیل طبابت می کرد، چون برخلاف دیگران به سرش کلاه نمی گذاشته از اینرو به پزشک سربرهنه شهرت داشته است. در سالهای بعد پزشکان ارمنی دیگری هم در این شهر بودند که «دکتر مانوک»، «دکتر جلالیان»، «دکتر سامسون اوف»، «دکتر رستم اوف» و در این اواخر «مسیوپاول»<sup>۲</sup> از شناخته شدگان آنها بودند.

ما در صفحه ۸۰ جلد دوم این کتاب از یک پزشک مجرب یهودی بنام «جهود آقاجان» یاد کرده بخدمات او به بیماران این شهر در بکفرن پیش اشاره نموده ایم. او

۲- او تنها ارمنی بود که تا آخر عمر در اردبیل ماند و در آنجا درگذشت. طبیب حاذقی بود ولی در اواخر عمر بسبب ابتلای به الکلی ناتوان گشته بود. بعد از مرگش چون دفن اجساد در داخل شهر و منجمله کلیسای متروک آرامنه ممنوع بود و در قبرستان مسلمین هم دفنش میسر نبود از اینرو مردم او را در دامنه «قلخان تپه» دفن کردند.



پزشک پخته ای بوده و بسبب حذاقتش در طب، بین مردم احترام زیاد داشته است. در آن ایام بر اثر رونق بازرگانی اردبیل و مرکزیت تجاری آن، آرامنه و یهودیها، حتی هندیها و چینیها در این شهر سکونت داشتند و این پزشکان نیز بدان جهت در اردبیل طبابت می کردند. لیکن بعد از جنگ جهانی اول، که پیدایش راه آهن جلفا به تبریز، بویژه تغییر رژیم روسیه به «سوسیالیزم» مراودات بازرگانی را در این منطقه متروک ساخت، آنان یعنی آرامنه و جهودان و دیگران از این شهر رفتند و در نتیجه پزشکان آنها نیز بنقاط دیگر مهاجرت نمودند.

با اینحال اردبیل پزشکان مجرب محلی نیز زیاد داشت و قبل از پیدایش دانشگاه تهران و تربیت پزشکان جدید، آنان مرجع معالجه برای بیماران این ولایت بشمار می آمدند. سالخوردهگان اردبیل از شادروان «میرزا غنی شمس الحکما»، که از یکقرن پیش در اردبیل طبابت می کرده است، با احترام زیاد یاد می کنند و او را مردی نجیب، پزشکی دلسوز، عارفی والامقام، شاعر و ادیب برازنده ای می گویند.

و نیز از شادروان «میرزا افراسیاب» حکیم یاد می کنند و مخصوصاً از فرزند او بنام «میرزا محمدعلی نیرالحکما»، که در فوق از او سخن گفتیم به نیکی سخن می گویند. نیر علاوه بر طبابت از پیشروان نهضت مشروطیت نیز بوده و ما در صفحات ۳۱۳ تا ۳۹۰ جلد اول مطالبی در این باره نوشته ایم.

افراسیاب در کتابی که بنام «تحفة الصالحین» نوشته، خود را «بن محمد حنیفه سناوندی» گفته است. او، بگفته خویش، پس از سیر و سیاحت در اردبیل رحل اقامت افکنده و از پزشکی دست کشیده بود. روزی بین او و شادروان «حاج میرصالح مجتهد» در منزل وی ملاقاتی دست می دهد و مجتهد او را عالم بطب درمی یابد و دو جلد کتاب پزشکی بدو اهدا می کند. یکی از دوستان افراسیاب با دیدن این تحفه او را تشویق با استفاده از آنها در نوشتن تحفة الصالحین می کند و افراسیاب با اصرار روی این کتاب را در یک مقدمه و چهارده باب و یک خاتمه تدوین می نماید.<sup>۱</sup>

۱- مقدمه در دانستن طب و احوال نبض. باب اول در امراض سر. باب دوم در علل دماغ و نخاع. باب سوم در امراض چشم. باب چهارم در امراض گوش. باب پنجم در امراض بینی. باب ششم در امراض لب و زبان. باب هفتم در امراض لثه و دندان. باب هشتم در امراض حلق و سینه. باب نهم در امراض قلب. باب دهم در امراض معده. باب یازدهم در امراض جگر. باب دوازدهم در امراض طحال. باب سیزدهم در امراض امعاء و انواع

نیرالحکما، بگفته پیشینیان در بیماریهای ریوی، که آنروز بیماری های سینه گفته می شد، تخصص داشت و بگفته همین سالخوردگان خود نیز با همان بیماری در گذشت و این گفته قدما در مورد او هم تحقق یافت که «هر طیبی بدان مرض می میرد که در آن تخصص دارد». فوت او ده دقیقه بعد از تحویل سال ۱۳۱۰ خورشیدی و بمرض ریوی در زادگاهش اردبیل صورت گرفت.

طیب دیگر در پنجاه سال پیش در این شهر بود که سید اسماعیل علوی نام داشت ولی بعنوان «سید الحکماء» شناخته می شد. مردی نجیب و سید جلیل القدری بود و مردم برای «قدم» او میمنتی قائل بودند. همچنین شادروان «میرزا محمدحسین شمس الحکماء»، که این لقب را از مرحوم میرزا غنی شمس الحکما استاد و پیش کسوت خود استفاده کرده بود، از اطبای این شهر در نیمقرن پیش بود. او طبابت و دوا را وسیله می دانست و شفا را از طرف خدا می پنداشت و بدینجهت نوشتن نسخه را با خواندن دعا و استعانت از خدا توأم می ساخت.

مرحوم «مشیرالحکماء» نیز یکی دیگر از اطبای یک قرن پیش اردبیل بحساب می آمد. او مدتها رئیس صحیّه، یعنی بهداری اردبیل بود و برای مراقبت در بهداشت عمومی سوار بر اسب از کشتارگاه و میادین و حمامها بازدید می نمود. او در جوانی آواز خوشی داشت و از شاگردان شادروان «آلا پالازاوغلی» بشمار می آمد و ما درباره شخص اخیر در صفحه ۱۷۶ جلد اول این کتاب مطالبی نوشته ایم.

از اطبای قدیم این شهر در یکقرن اخیر باید از شادروان «حاج سید احمد فخرالحکماء» نیز یاد کرد. او سید معتمی بود و از محترمین شهر بشمار می آمد. مسلک عرفان داشت و گاهی اشعاری می سرود و این دوبیتی از اوست:

بر شمع رخت گشته دلم پروانه      از سوختنش هیچ ورا پروا، نه  
عنقای مرا هوای قاف است بسر      لیکن چه کند زقید غم پر، وا، نه<sup>۱</sup>

۱- اسهال. باب چهاردهم در امراض کلیه و مثانه و قضیب و رحم. خاتمه مقعد و اوجاع مفاصل و عرق النساء. این کتاب در قرن ۱۳ هجری نوشته شده و شش سال پیش بوسیله بازماندگان مؤلف آن، بکتابخانه ملی ایران در تهران اهدا گشته است و در قسمت کتب خطی آنجا نگهداری می شود.

غیر از اینان کسانی دیگری نیز در این رشته اشتغال داشتند و از جمله دسته ای بنام «کحّال» بودند که کار چشم پزشکان را انجام می دادند. و حتی با سوزنهای مخصوصی که داشتند از حدّ فاصل بین قرنیه و صلبیه، عدسی کدر شده چشم را بداخل کره چشم می انداختند و باصطلاح امروز آب مروارید عمل کرده مجرای دید مبتلایان را باز می نمودند. در بین کحّالان کسانی مثل میرزا علی اکبر و میرزا کاظم شهرت داشتند.

جمعی از بانوان جهاننیده هم در امر زایمان خدمت می کردند و بنام «ماما» خوانده می شدند. اینان علی العموم مکتب و مدرسه ندیده بودند و من عندی یا با خدمت در پیش ماماهاى مجرب آنها یاد می گرفتند. در بین مهاجرینی که از روسیه آمدند، یکی دو بانوی قابلّه تحصیل کرده نیز بودند که برای اولین بار امر زایمان را در این شهر با اصول علمی مباشرت نمودند.<sup>۱</sup>

در نیمقرن پیش و پیش از آن، در منطقه اردبیل بیماریها بر دو نوع ظاهر می شد، برخی مثل سرماخوردگی، حصبه، محرّقه، ذات آریه، سرخک و نظایر آن ها بومی و معروف محلّ بودند و بعضی دیگر مثل طاعون، و با، «تیفوس» و غیره بصورت همه واگیر از خارج می آمدند. آنچه قابل توجه است اینست که گوئی طبیعت، از حیث مرض آفرینی خویش، با انسانها، از جهت تلاش برای درمان آنها، دائماً مقابله دارد. هر چه بنی آدم در راه معالجه بیماریها توفیق می یابد طبیعت امراض جدید دیگری در مقابل آنها قرار می دهد. در عهدیکه ما زندگی می کنیم بیشتر اطبا این حرف را قبول ندارند و معتقدند که بیماریهای جدید الظهور، در قدیم هم بوده اند ولی انسانها آنها را بنحو شایسته نمی شناخته اند.

این گفته شاید از نظر علمی درست باشد بویژه آنکه ظهور و شیوع بیماریها با شرایط محیط زیست و کیفیت عوامل زندگی در جوامع انسانی ارتباط دارد. با اینحال برای کسانی که از طبّ و طبابت سررشته ندارند حیرت آوراست که مثلاً در قدیم، در جامعه اردبیل، بیماری سرطان، با این انواع و اقسام و دامنه گسترده که امروزه وجود دارد، نبود. سکنه قلبی بسیار کم بچشم می خورد و سالهای سال می گذشت تا شنیده شود که یک نفر

۱- در مورد تشریفات زایمان قدیم در صفحه ۱۴۶ جلد دوم این کتاب مطالبی نوشته شده است.

بدان بیماری در گذشته است. آنچه امروز بنام «آنفلوانزا» و باقسام مختلف دیده می شود در آن ایام بصورت سرماخوردگی ساده بود و سنگ کلیه و مثانه باندازه ای که امروز شایع است سابقه نداشت. پزشکان امروزی حصول شرایط خاص در جامعه بویژه «ماشینیزم» را از عوامل مؤثر در ازدیاد آنها می شمارند.

بیماریهای خطرناک قدیم، غیر از طاعون و وبا، ذات آریه و سل بود. طاعون و وبا، مثل سیل و طوفان می آمد و چون بهداشت بمفهوم امروزی شناخته نشده و معمول نبود هر که را که در سر راه خود بر می خورد در بر گرفته می برد.

در تاریخ وقایع متعددی از این بلا یاد کرده و مثلاً «اسکندریگ» در «عالم آرای عباسی» می نویسد که در سال ۹۸۱ هجری قمری طاعونی در اردبیل بروز کرد و «سی هزار کس تلف شد»<sup>۱</sup>. و این بلا در حالی اتفاق افتاد که دو سال پیش از آن، یعنی در سال ۹۷۹ قحطی عظیمی در این شهر رخ داد.

«دارسی تاد، ژنرال ماژور انگلیسی» از افسران صنف توپخانه «بنگاله» هم، که در دهه چهارم قرن ۱۹ میلادی از اردبیل دیدن کرده، در یادداشتهای خود گفته است که اردبیل در خلال سالهای ۱۲۵۱ و ۱۲۵۲ هجری بواسطه بیماری طاعون خراب شده و جمعیت آن تا حد زیادی کاهش یافته است.<sup>۲</sup>

سل نیز از بیماریهای لاعلاج بشمار می آمد و هر کس بدان مبتلا می گشت از زندگی دست می شست.

ذات آریه و حصبه<sup>۳</sup> و محرقة برای بهبود محتاج دوران معالجه طولانی و سخت بود و رهایی از آنها مشکل می نمود. سرخک، خُنَاق یا «دیفتری»، آبله، اسهال و نظایر آنها بلای جان کودکان بحساب می آمد و مراقبت از آنها زحمت زیادی در برداشت و اگر مریض از دست آنها خلاص می شد گاهی عوارض جنبی آنها بصورت بیماریهای مودی دیگری، مثل دردهای مفاصل و ناراحتی های سینه و گوش و غیره بیادگار می ماند و در

۱- عالم آرای عباسی. اسکندریگ. تهران. ۱۳۳۴. ص ۱۱۸.

۲- جغرافیای تاریخی گیلان، مازندران، آذربایجان. ابوالقاسم طاهری. تهران. ۱۳۴۷. دانشگاه.

۳- حصبه و سرخک برای مردم اردبیل از بیماریهای سختی بشمار می آمد تا آنجا که درباره آنها تصنیفهایی نیز ساخته بودند. یکی از آنها چنین بود:

دندیم چالام اوجادان سسیم چیخماز با جادان الله سنی ساخلاسون حصبه دن قزلجادان

برخی مثل سرخک، اگر در دوران مرض یا ایام نقاهت مراعات غذای بیمار نمی شد دچار عوارض ریوی می گردید.

بیماریهای جهازهاضمه، مثل ناراحتی های معده و کبد بیش و کم دیده می شد و غالباً سوء تغذیه سبب آن می گردید. کچلی زیاد بود و گاه و بیگاه امراض جلدی بویژه «قوتور» یعنی جرب نیز شیوع می یافت. تراخم زیاد دیده می شد و درد چشم بخصوص در فصل تابستان شیوع بسیار داشت و مردم سبب آنرا تماس دست آلوده بامیوه می دانستند و در این میان آب خربزه مشکین را بیش از همه مؤثر می پنداشتند و گرما و گرد و خاک را نیز از عوامل بیماری بحساب می آوردند.

دُمَل، که بزبان محلی بدان «چیپان» می گویند در مفاصل و بندهای بدن مثل زیر بغل، زیر زانو، کشاله ران پیدا می شد و یکنوع آن که بنام «کورچیپان»<sup>۱</sup> خوانده می شد با درد و زحمت سختی همراه بود. اردبیلیها در آمدن دُمَل را نتیجه خوردن غذاهای «بادآور» می دانستند و این اصطلاحی بود که در باره خواص برخی از سبزیجات مثل ترب، کلم، یا حبوباتی مانند عدس بیان می داشتند.

گَلْمَرَه را «ایت دیرسگی»<sup>۲</sup> می گفتند و گاه و بیگاه در چشم بچه ها دیده می شد. «اگزما» یا باصطلاح محلی «دَمِرُو» کم بود و از عوارض غیرقابل علاج شمرده می شد. زرد زخم مخصوصاً نزد اطفال بیشتر وجود داشت ولی سالک در این منطقه هرگز دیده نمی شد.

شکستگی استخوان، بر اثر حوادث پیش می آمد بویژه در فصل زمستان و یخبندان بیشتر اتفاق می افتاد. بیماریهای عصبی و صرع بسیار کم بود و در جامعه شصت هزار شهروندی اردبیل گاهی یک یا دو نفر دیوانه پیدا می شد. جذامی در شهر و روستا بندرت بچشم می خورد و چند نفر از آنها که گاه پیدا می شدند معمولاً در کنار شهر می زیستند و از طریق گدائی امرار معاش می کردند. «آسم» یا تنگی نفس هم در زمستان بعضی از پیران را آزار می داد. «مالاریا» بسبب نزدیکی بجنگل بالنسبه زیاد بود و کسانی که

۱- کورچیپان با «کورک» فرق داشت. کورک را که برآمدگی کوچکتري بود در اردبیل «چیپیزه»

(چی. بی. زه) می گفتند.

۲- «دیرسک» یعنی آرنج و «ایت» یعنی سنگ و معنی مرکب آن «آرنج سنگ» می شود. چون آرنج سنگ با تکیه بر زمین سفت و سخت می شود گو یا گَلْمَرَه را هم بسبب سختی سرواگردنش بدان نام می خوانده اند.

برای کار و تجارت بمنطقه گیلان می رفتند تب نوبه را غالباً با خود بسوقات می آوردند. دل درد، بهر شکل که اتفاق می افتاد، بنام «سانجی» خوانده می شد و برخی از آنها که مردم بدون آشنائی بعلم آن، آنرا «غافل سانجی» می گفتند حیات گرفتار شدگان را پایان می داد. از اینجهت «غافل سانجی دوتاسان»<sup>۱</sup> نفرینی شده بود که گاهی از دهان بعضی از پیرزنان شنیده می شد.

در دوران گذشته بیمارستان در اردبیل معمول نبود و چنین ترتیب معالجه: مکانی نیز برای مداوای بیماران وجود نداشت. بیماران در خانه بستری می شدند و برای معاینه نزد پزشکان می رفتند. اطباء هر یک مطبّی داشتند و مریضها را در آن معاینه می کردند. در مواقعی که بیمار قادر بحرکت نمی بود، و یا حرکت او مضر بر سلامتیست تشخیص داده می شد، دکتر را برای عیادت از او دعوت می کردند.

برای این کار کسان بیمار بمطب او رفته ویرا در آمدن بر بالین مریض همراهی می نمودند. در نیمقرن پیش که درشگه در اردبیل وسیله نقلیه عمومی بود آوردن طبیب بدان وسیله صورت می گرفت و آنکس که برای دعوت از او می رفت درشگه ای را با خود برده دکتر را، که عموماً بنام «حکیم» خوانده و شناخته می شد، با آن بمنزل بیمار می آورد و پس از معاینه و نوشتن نسخه نیز با همان وسیله مراجعت می داد. کرایه رفت و برگشت و توقف درشگه برعهده کسان بیمار بود.

حق المعاینه پزشک معین بود ولی هنگام معاینه در منزل آنرا «حق القدم» می گفتند و مقدارش نیز گاهی به دو برابر می رسید.

طبیب ها فاقد وسایل امروزی از قبیل گوشی، فشارسنج و غیره بودند و وظیفه آنها را از حواس خود می خواستند و بدین سبب ورزیدگی خاصی در شناختن علائم بیماری داشتند.

در آزمون آزمایشگاه، برای تجزیه های گوناگون پزشکی، نبود و خود طبیب با گرفتن نبض فشارخون، تب و ضعف بیمار را تشخیص می داد و در موارد لازم با دیدن رنگ خون و ادرار و مدفوع، کیفیت بیماری را می شناخت.

۱- یعنی «دل درد ناگهانی بگیری».

چگونگی مزاج و وضع جهاز هاضمه نزد آنان اهمیت خاصی داشت و بارهای روی زبان بیمار، آنها را از کیفیت مزاج آنان آگاه می ساخت. در بیشتر بیماریها، جز در امراض روده ای، مداوای آنها با خالی کردن شکم آغاز می شد و به کار انداختن مزاج، حتی قبل از ابتلای بمرض، خود نوعی پیشگیری بحساب می آمد. تا آنجا که اطبای قدیم سالی یک یا دو بار با تجویز مسهل و ممزوج، امعاء و احشاء را یکنوع شستشو می دادند و بموازات آن یکبار در سال نیز حجامت را، برای جلوگیری از غلظت خون و امراض ناشی از آن مجاز می شمردند.

آپول زدن معمول نبود و بعدها که چنین وسیله ای پیدا شد اطباء در مصرف آن احتیاط بیشتری ملحوظ می داشتند و در صورت لزوم تزریق را نیز شخصاً انجام می دادند. اطبای قدیم به نحوه تغذیه بویژه در مورد بیماران توجه خاصی داشتند و پرهیز از هر غذائی را که با بیماری سازگار نمی دانستند، از لوازم معالجه می پنداشتند. در دوران بیماری شیر را مناسبترین غذا می دانستند و چون شیر گاو کم چربی تر است بیشتر آنرا تجویز می کردند و گاهی آنرا بصورت «فرنی» یا «شیربرنج» توصیه می نمودند ولی از دیگر مشتقات شیر، که باصطلاح محلی «آغاران قاتق» می گفتند، بشدت باز می داشتند.

ترشی بکلی ممنوع می شد و جز لیمو شیرین، اگر پیدا می شد، تا حد امکان از میوه های دیگر نیز منع می نمودند. محفوظ نگه داشتن بیمار از تغییر هوا و سرما از توصیه های مهم اطبای آن دوره بود و مخصوصاً محافظت وی در دوران نقاهت، که بدن بسبب ضعف آماده ابتلا به بیماریهای دیگر می گشت، بشدت سفارش می گردید.

در سرما خوردگیهای سخت گاهی بادکش را وسیله سبکی حال مریض می دانستند و این کار را با استکانهای ته گشاد و دهن باریکی، که در آنزمان از شیشه و برای این کار ساخته می شد، انجام می دادند. یکنوع بادکش بزرگ، بنام محلی «کوپه» نیز وجود داشت که آنرا در پشت بدن، بین دو کتف یا روی کمر می انداختند و با پوشانیدن بیمار موجبات عرق کردن او را فراهم می آوردند. احتراز از انداختن بادکش بر روی قلب یا محاذات آن در سینه، بشدت توصیه می شد. همچنین محفوظ نگه داشتن بدن از سرما و باد بعد از بادکش سفارش می گردید.

عرق کردن طبیعی بدن، نزد اطبای قدیم علامت بهبود بیماری و باصطلاح امروز،

غلبه گویچه های سفیدخون بر «میکروب» ها و «ویروس» های مولد مرض تلقی می شد و از آن بعد مراقبت دوران نقاهت پیش می آمد. دوره ای که خطرات آن کمتر از خود بیماری نبود.

عطسه هم در امراضی مثل حصبه و محرقه از علائم شفا بشمار می آمد. بویژه هنگامی که این امر با آمدن کرم کوچکی از گلوی مریض همراه می شد.

اطبای قدیم بلافاصله پس از رفع بیماری اجازه حمام نمی دادند و آنرا غالباً پس از رفع خطر دوران نقاهت تجویز می کردند اما شستن دست و صورت و حتی پاهای بیمار را در اطاق محفوظ از جریان هوا، بلامانع می دانستند.

در بیماریهایی مثل سرخک مراقبت پزشکان بر دو امر بود یکی عدم ابتلا به ذات الریه و دیگری سلامت چشم و گوش. که برای اولی و نیز سلامت گوش محافظت از سرما را لازم می گفتند و برای سالم ماندن چشم، از تابش نور سفید جلومی گرفتند.

جراحی در آن ایام بشکل امروز نبود و رویهمرفته در قلمرو کار پزشکان بحساب نمی آمد. جراحی ها عموماً کارهای ساده ای مثل ختنه کردن اطفال، نیشتر زدن دمل، بستن زخم و نظایر آنها بود و بوسیله سلمانیها یا دلاکهای حمامها صورت می گرفت. برخی از آنان در این کار ورزیدگی خاصی داشتند و با وجود آنکه در اینباب تحصیلاتی نداشتند تجربه و حذاقتی در کار خود می یافتند. ما در جایی به جراحی لوزه خود نگارنده در پنجاه سال پیش بوسیله شادروان «استاد اوروج جراح» اشاره کرده ایم که آن مرد مجرب، که جراحیهای عمومی را در روسیه فرا گرفته بود، چگونه با آن وسایل ابتدائی آنرا در آورد و هیچ عوارضی هم پیدا نشد.

جراحان برای بستن زخم مرهمهایی می ساختند و برای معالجه هر نوع از زخمها از آن مرهمها می دادند. عده چنین جراحان زیاد بود و در هر محله یکی دو تا از آنان، درد کان خویش ضمن اصلاح سر و صورت مشتریها، آماده انجام چنین خدماتی بودند. دلاکهای حمامها نیز در حد سلمانیها بودند و نیمچه طبیبی بشمار می آمدند.

کشیدن دندان، مخصوص سلمانی و گرفتن خون مختص دلاک حمام بود. ولی شکسته بندی استخوانها و جا انداختن در رفتگی آنها بوسیله افراد معینی، که در محل «سینچی» نامیده می شدند صورت می گرفت. در بین آنها افراد بسیار مجرب بودند و برخی بگفته سالخوردگان، چنان ورزیدگی داشتند که می توانستند تکه های کوزه



سفالین خرد شده را در داخل کیسه بهم متصل سازند. از معروفترین آنها در قرن گذشته قمری می توان از شادروانان حاج کریم زارع، مشهدی لطیف چایچی، شنیدر شاملی دهقان، و حاج آقامعلی کشاورز نام برد.

در قدیم وسیله ای برای ساختن دندانهای مصنوعی نبود و تنها از هشتاد سال پیش چنین کاری در این شهر آغاز گشت و مرحوم «میرزا ابوالفضل» نامی اولین دندانساز در این شهر شناخته شد. او و کسانی مثل لطفعلی خان و کیلی، شادروان حاج آقا هاشمی حریری، که بعد از میرزا ابوالفضل در این شهر دندانسازی می کردند شاگردان زیادی از راه کار و تجربه تربیت نمودند و این تربیت شده ها در اردبیل، آستارا، مشکین، خلخال، بیله سوار، نمین، گرمی، هشتپر طوالش، رضوانشهر و حتی در خود تهران مراکزی بوجود آورده از راه دندانسازی بخدمت مردم برخاستند.

دارو و دوا فروشی نیز تاریخ بسیار قدیمی دارد و بتدریج که بشر داروخانه های اردبیل: گیاهان مفید و معالج را تشخیص می داد آنها را جمع آوری کرده بوسایل گوناگون و منجمله از طریق فروش در اختیار

بیماران می گذاشت.

در اردبیل نیز چنین بود و از قدیم فروش اینقبیل داروها رواج داشت و بیشتر عطاران شهر انواع مختلف آنها را بمشتریها می فروختند.

کم کم که داروهای غیر گیاهی معمول شد مغازه های مخصوصی بنام «او پتیک» یا «دواخانه» گشایش یافت و کسانی از مطلعین این رشته وظیفه داروسازی و دارو فروشی را برعهده گرفتند. از جمله اینان شخصی بنام مرحوم «مشهدی بابا» دوا فروش بود که در پنجاه سال پیش در اول راسته بازار اردبیل مغازه بزرگی بنام «دواخانه اتحاد» تأسیس نمود. او مردی نجیب و با اطلاع و علاقمند بشغل خود بود و با مشتریان با مهربانی برخورد می کرد. شخص دیگری بنام شادروان «حاج شیخ صادق نجفی» در سرای حاجی احمد بدین کار مبادرت می نمود و داروهای گوناگون را از خارج وارد کرده در اختیار دوا فروشان می گذاشت. شخص دیگری بنام مرحوم «حاج میرصادق صفویزاده» نیز در راسته بازار، مقابل مسجد جامع دواخانه ای بوجود آورد و چندی نگذشت که شادروان «آقابالا دوا فروش» هم در راسته دوشابچی ها دکان دارو فروشی افتتاح نمود.

از دوافروشان دیگر مرحوم آقا کاظم بود که سابقاً در دواخانه اتحاد بعنوان همکار با مشهدی بابا کار می کرد و نیز شخصی بنام کر بلائی محمد قلی در اول راسته تازه میدان مغازه بزرگی برای فروختن دواها ترتیب داده بود. داروخانه عافیت علوی که بوسیله مرحوم حاج سیدرضا علوی، برادر شادروان سیدالحکما، تاسیس شده بود و نیز داروخانه صادقیه که شادروان مشهدی صادق صادقیه دایر کرده بود از دواخانه های قدیمی اردبیل بودند.

بدین طریق قبل از آنکه داروخانه های مجهز فعلی بوجود آید آنان نیازهای بیماران این ولایت را برطرف می ساختند.

دوایای قدیم اکثراً گیاهی بود و خواص آنها از پیش شناخته می شد. ترکیبات آنها بر مبنای وزن بود و داروفروش طبق نسخه طبیب آنها را می پیچید و ترتیب مصرف را نیز

بخریداران شرح می داد.

داروهای گیاهی عبارت از گل یا گلبرگ، ساقه، ریشه، ریشه و ساقه و برگهای ذخیره ای، غنچه، میوه و دانه های آنها بصورت تازه یا خشک و بشکل دم کرده، خیس کرده، جوشیده، آب کشیده، عرق کشیده، کوبیده یا گرد بود و به تنهایی یا مخلوط استفاده می شد. مصرف آنها یا بصورت داخلی بود مثل خوردن و کفلمه کردن و تنقیه و غیره و یا بصورت خارجی و موضعی مانند مالیدن روغن در عضورنجور یا چسبانیدن ضماد بردمل، یا بستن مرهم بر زخمها و نظایر آنها.

داروهای غیرگیاهی کم بود و بنام «جوهریات» شهرت داشت. اطبای قدیم غالباً از تجویز آنها حذر می کردند و تا مجبور نمی شدند در نسخه ها نمی نوشتند. ترکیبات این قبیل داروها نیز براساس وزن آنها بود و برخلاف امروز، که کارخانه های داروسازی آنها را تهیه کرده بصورت «*Specialité*» و بشکل قرص و شربت و کپسول در داروخانه ها عرضه می کنند، خود داروفروش ها آنها را بصورت «حب»، «کپسول» و «شربت» در می آوردند و یا در کاغذهای کوچک، بصورت بسته هائی که دکتر می نوشت، می بستند.

پزشکان امروز که با داروهای ساخته شده انس گرفته اند ترکیبات لازم برای داروهای معالج را بخوبی نمی دانند ولی سابقاً تعیین این مقادیر برعهده آنها بود. داروسازان نیز آنها را با وسایل ابتدائی تهیه کرده در اختیار مریض قرار می دادند. عبارت بهتر بجای آنکه آنها مثل امروزیها عنوان داروسازی داشته عملاً داروفروشی کنند داروفروشانمی بودند که عملاً داروسازی هم می کردند.

**نمونه ای از دستورهای طبای قدیم اردبیل** دستورهای پزشکی را در سه قسمت می دادند یکی دستور داروئی بود و طبق آن داروهائی را که می بایست بمریض داده شود معین می نمودند. دوم دستورهای غذائی بود و بدانوسیله خوردنیها و آشامیدنیهای که برای مریض مجاز یا ممنوع بود مشخص می شد و سوم دستورهای مراقبتی یعنی کیفیت بستری کردن و محافظت بیمار از سرما و گرما و جریان هوا و نظایر آنها. و معلوم است که این هر سه دستور در مورد همه بیماران یکسان نمی بود و بسته به نوع بیماری تفاوت می نمود. ما برای آنکه آیندگان را از چگونگی این دستورها آگاه سازیم نمونه ای از آنها را در مورد برخی از بیماریها در اینجا می آوریم:<sup>۱</sup>

### در بیماریهای یا تالاق یا حصبه، محرقة و مشابه آنها:

دستور داروئی: جوشانده گل بنفشه، عتاب، تخم گشنیز، ماش سبز، تخم پنیرک<sup>۲</sup> که آنها را بصورت شربت صاف کرده می دادند.

دستور غذائی: آش اسفناج و گشنیز یا برگ پنیرک، بصورت صاف کرده.

دستور مراقبتی: محفوظ نگهداشتن مریض از سرما، جریان هوا، حرکت، سر و صدای زیاد.

### در بیماریهای اسهالی:

دستور داروئی: جوشانده بومادران، نهنج گل سرخ، زردچوبه و زیره کرمان.

۱- این دستورها را از یادداشتی که پزشک دانشمند شهرما، آقای دکتر یوسف معماری برای ما فرستاده است، اقتباس کرده ایم.

۲- پنیرک را در اردبیل «آته کوتجی» می گویند.

دستور غذایی: کته ماست، پرهیز از خوردن آب سرد.

دستور مراقبتی: حرکت کمتر و احياناً بستن شکم با پارچه و گرم نگهداشتن آن.

در بیماری سرخک:

دستور دارویی: دم کرده گل بنفشه.

دستور غذایی: صاف کرده آش ماش سبز.

دستور مراقبتی: محافظت از جریان هوا بو یژه سرما، محافظت از سروصدای زیاد و

نیز نور سفید با پوشانیدن لباس قرمز و کشیدن پارچه قرمز به پنجره ها.

در بیماری سل:

دستور دارویی: پنیرک، گل بنفشه، گل و ساقه نیلوفر، پرسیاوش و زوفا، عتاب،

تخم گشنیز، رازیانه، تاجریزی، پوسته خارجی پسته.

دستور غذایی: عسل، کره، نان، گوشت، کباب، تخم مرغ، پسته، بادام و غذاهای

مقوی.

دستور مراقبتی: استنشاق در هوای صاف، احتراز از سرما و گرد و خاک.

در بیماری ذات الریه:

دستور دارویی: دم کرده پرسیاوش، زوفا، گل بنفشه، مغز فلوس.

دستور غذایی: غذاهای بی چربی، پرهیز از ترشی و شیرینی.

دستور مراقبتی: استراحت کامل و اجتناب از سرما، احتراز از حرکت زیاد.

در سرماخوردگی و بیماریهای ریوی:

دستور دارویی: خیس کرده چهار تخم (یعنی بهدانه، تخم ریحان، تخم بارهنگ،

سه پستان) و دم کرده گل بنفشه.

دستور غذایی: آش، برنج ساده.

دستور مراقبتی: گرم نگهداشتن بدن و محافظت از سرما.

و انواع داروهاییکه در مورد ناراحتی های دیگر غالباً تجویز می شد چنین بود:

برای رفع یبوست مزاج، دم کرده گل بنفشه، گلبرگ و گل سرخ عراقی<sup>۱</sup>، مغز

۱- گل سرخ اردبیل حالت قبض دارد و برای رفع اسهال داده می شود ولی گل سرخ عراق عجم، مثل تهران،

فلوس، بارهنگ، سنا و اَسْتُخودوس، روغن بادام شیرین، شیاف صابون، تنقیه با جوشانده گل ختمی و ریشه آن. در سنوات اخیر از ترکیبات شیمیائی مثل سولفات دو سود و سولفات دومنیزی هم استفاده می کردند.

برای ناراحتی های قلبی و رفع غصه و غم باد: دم کرده گل گاوزبان با سنبل الطیب و برگ نارنج.

برای ذات الجنب که در محلّ بصورت سَتَلْجَم گفته می شود: به دانه، تخم ریحان، تخم بارهنگ و تخم بالنگ.

در ناراحتی های معدی و درد شکم یا سانجی: بومادران، کَهْلِک اوتی، تخم نیلوفر و در مورد بچه های شیرخواره رازیانه.

برای سنگ کلیه و مثانه: دم کرده دُم گیلان و آبالو، کاکُل ذرت و برای فتهای مادرزادی روغن الاغ.

در ناراحتی های سینه: ریشه ثعلب و در ناراحتی های سینه و شکم: گل گاوزبان، سنبل الطیب، گل بابونه، افسنتین، آویشن.

برای رفع ضعف بدن و تهویت عمومی: لیمو عمانی، پوست نارنج، پوست بالنگ، گل بنفشه.

برای تسکین اعصاب و ناراحتی های روانی: چای مکه. و برای معالجه ترسیده ها مومیائی.

برای آسم و تنگی نفس مخصوصاً در اطفال: خون خرگوش و خون کبوتر. برای زود بحرف در آمدن اطفال: تخم کبوتر و گوشت گنجشک. برای رفع کوفتگی و ضربه های وسیع بدنی: چربی خوک و روده و پوست بره (بصورت مالیدن و یا کشیدن بر روی محلّ ضربه دیده)، گوشت کوبیده شده با سنگ بر روی سنگ.

برای «پانسمان» بریدگیها، خاکستر کاغذ و پارچه و برای باز شدن دُمَل ضماد بَرَزَگ کوبیده با شیر و خمیر.

برای التیام زخمها مرهمی با مخلوط کردن «حنا» و «پیه» درست می کردند و برای زخمهائی، که بقول آنها «آب کشیده» یعنی «آبسه» کرده بود دنبه و چربی بدن گوسفند می بستند.

در مورد کسانی که مبتلا به «شب کوری» بودند جگر سیاه را با گرد سنگ چخماق مخلوط کرده بصورت کباب می دادند و برای رفع ورم ملتحمه چشم، آنرا با چائی تازه دم کرده و سرد شده می شستند. در بیماریهای چشم «قیز سوتی» یعنی شیرمادری را که نوزادش دختر بود و او را شیر می داد معالج می دانستند.

برای مبتلایان جرب و گال مواد گوگردار می دادند و گاهی آنها را جهت استحمام در چشمه معدنی «قتورسو»<sup>۱</sup> بدانجا می فرستادند و تب نوبه را با عرق بید معالجه می کردند.

اینها نمونه هائی از دستورهائی پزشکان قدیم اردبیل بود. ما وقتی آنها را می خوانیم و با انواع داروها و «آپول»های کنونی مقایسه می کنیم از تحمل و توانائی پیشینیان خود برای کشیدن درد در شگفت می مانیم و چنین می پنداریم که اگر نسل معاصر، که عادت برفاه و آسایش کرده و حتی از چرخ شدن دندان کرم خورده اش بدون بیخس کردن آن رنج می برد، روزی با چنان امکاناتی مواجه گردد بزحمت خواهد توانست آنها را تحمل نماید و مثلاً حصبه و تیفوئید را با جوشانیده گل بنفشه و عتاب معالجه کند.

آدمی باغور در اینقبیل مسائل چنین در می یابد که ذهن انسان، با توجه بامکانات محیط، برای خود معیارها و اندازه هائی می سازد و آنچه را که بر او واقع می شود با آنها می سنجد. اگر آنها در حد این معیارها و سهلتر از آنها باشد، قابل تحمل می داند و در غیر اینصورت آنرا سخت و دشوار می شناسد. برای پدران ما، که امکانات محیط شان برای مسافرت، چهار پا و کجاوه بود رفتن از یکشهر بشهر دیگر خیلی سخت نمی نمود؛ ولی برای ما که معیاری مثل هواپیما داریم و فی المثل فاصله بین تهران و تبریز را بیک ساعت طی می نمایم رفتن این مسافت را در ده ساعت با ماشین، سخت و خستگی آور

۱- راجع بدین آب در صفحه ۴۳۰ سخن گفته ایم.

می‌پنداریم. راهیکه پدران ما بیش از ده روز طی می‌کردند و آنرا یک امر طبیعی و عادی تلقی می‌نمودند. شک نیست که در آینده کسانی که تاریخ عصر ما را می‌خوانند و مثلاً پزشکی عصر ما را با طبابت پیشرفته زمان خود می‌سنجند تعجب خواهند کرد که فی‌المثل چگونه ما بر صندلی دندانسازی می‌نشستیم و دندانهای کرم خورده خود را بدین شکل درمی‌آوردیم و از این کار راضی هم بنظر می‌رسیدیم؛ یا از درد زخم بعد از جراحی بیش از خود بیماری اصلی رنج می‌بردیم.<sup>۱</sup> و یا برای درآوردن سنگ مثانه، شکم خود را برای پاره کردن در اختیار جراح قرار می‌دادیم.

در عهد ما مراد از بهداشت مجموع دستورها و وسایلی است که رعایت و بکار بردن آنها برای حفظ سلامت انسان لازم است و مصونیت و پیرا در مقابل بیماریها تأمین می‌نماید و این مفهوم از

**بهداشت**  
**در گذشته‌های اردبیل:**

قرن ۱۹ میلادی، که وجود موجودات ذره‌بینی بوسیله «لوئی پاستور» دانشمند نامدار فرانسیسی کشف و بتدریج اثرات آنها، مستقیم و غیرمستقیم در شئون حیاتی انسان معلوم شده، پیدا گشته است.

پیش از آن تاریخ نیز آدمی با بهداشت سروکار داشت و برای پیشگیری از بیماریها همت می‌گماشت ولی کیفیت آن، که بنام حفظ الصحة خوانده می‌شد، با اصول بهداشت جدید فرق می‌نمود و این تفاوت طبعاً معلول محدود بودن اطلاعات پزشکی بود و دستورها نیز بنام مذهب ابداع و اجرا می‌گردید و قواعد و قوانین آن در قلمرو احکام مذهبی بدقت روشن می‌گشت.

از خللال کردن دندان و گرفتن ناخن و ستردن موهای عورتین گرفته تا وجوب غسل و مضمضه، یا چگونگی خوردن غذا و آب همگی تحت عناوین وجوب و استحباب و مکروه و حرام بمردم گفته می‌شد و گاهی با احکام کلی نظیر «النظافة من الایمان»

۱- کسانی که بسبب بیماریهائی تحت عمل جراحی قرار می‌گیرند پس از بهوش آمدن، چندین شبانه‌روز از درد شدید. در موضع جراحی، می‌نالند و پزشکان هیچ وسیله‌ای جز داروهای مسکن برای رفع این درد ندارند. بگفته رادیو لندن (ساعت ۲۰/۱۰ روزیکشنبه ۱۸ بهمن/ ۱۳۶۰) اخیراً یک پزشک افغانی در انگلستان روش ساده‌ای برای این کار یافته است بدین‌طریق که بوسیله یک میله پزشکی، که بوسیله مایع مخصوصی تا ۷۰ و ۸۰ درجه زیر صفر سرد شده است اعصاب اطراف زخم را بمدت ۳۰ ثانیه سرد می‌کند و دیگر بیمار احساس درد نمی‌نماید.

لزوم رعایت بهداشت بگروندگان به دین خدا اعلام می گردید. در ورای این مسائل غریزه فطری بشر در زمینه گریز از رنج و بیماری، و تلاش در جهت سلامت و بقا هم اورا وادار باحتراز از بیماریها و عوامل احتمالی آن می نمود. شاید بر اثر این انگیزه ها بود که اردبیلیان بنظافت و پاکیزگی علاقه خاصی داشتند و شستن و تمیز نگه داشتن تن خود را از هر جهت لازم می دانستند. این کار قبل از اسلام نیز بهمین منوال معمول بوده و وجود حمامهای بیمانندی در این شهر، که ما در مجلدات پیشین بدانها اشاره کرده ایم<sup>۱</sup> حکایت از علاقه و کوشش آنها در این راه می کرده است و این علاقه تا امروز نیز باقی است.

لیکن این کوششها در حدود دانش زمان بود و موفقیت در آن بشرایط محیط و امکانات موجود بستگی داشت. اردبیلی زمان فتحعلیشاه نمی دانست که عامل شیوع امراض «میکروب» است زیرا دانش آنروز هنوز از آن اطلاع نداشت. از اینرو با مبتلایان افت و خیز می نمود و از تماس با آنها یا ظروف و وسایلی که مسبب انتقال بیماری می شد امتناع نمی کرد. در نتیجه خود نیز بفاصله کوتاهی گرفتار می گشت. و اگر هم چنین اطلاعی داشت و مثلاً می دانست که سل، کچلی، جرب و تراخم وسیله موجودات جاندار ریز بدیگری سرایت می کند وسیله ای برای تشخیص و مبارزه با آنها نداشت و نیز قادر بر ترک مراوده با همه مردم، با احتمال بیماری آنها نبود.

او مجبور بود برای پاکیزه داشتن خود بحمام برود و در خزینه های عمومی، که بروی همه باز بود، استحمام کند و از این راه عوامل بیماریها را ندانسته میزبانی نماید. یافى الدبثل ناچار بود سبزی را با آب ساده بشوید و از چاهی، که قرب جوار با چاههای مستراح داشت، آب بنوشد و چون هیچ ماده ای برای ضد عفونی کردن معمول و موجود نبود ضمانتی برای مصونیت وی تصور نمی شد.

شهر کشتارگاه بهداشتی نداشت ذبایح خود را در کنار نهری، که بنام نهر سلاخ خانه نامیده می شد، سر بریده پوست می کنند و چون سازمانی هم برای تشخیص بیماری دامها و جلوگیری از ذبح دامهای مبتلا نبود از اینرو امکان داشت برخی سودجویان بذبح



آنها دست زده از اینراه سلامت جامعه را در خطر اندازند.

با همه این احوال طبق آنچه از تواریخ مستفاد می شود مردم اردبیل از سلامت مزاج برخوردار بودند و بر اثر آب و هوای لطیف و غذاهای مطبوع و پرمایه، تندرست و سالم می نمودند. و جز مواردیکه بیماریهای مسری و لاعلاجی مثل طاعون و وبا از خارج بدانجا سرایت کرده جمع کثیری را بهلاکت می رسانید، رو بهمرفته مردم بیماریهای خطرناک و واگیرداری نداشته مرگ و میرشان طبیعی بود و عمر متوسط نیز به بالا تر از پنجاه سال می رسید. ولی کودکان غالباً بر اثر عدم مراقبتهای بهداشتی آسیب پذیر بودند و گاهی از تراخم و کچلی و زرد زخم و نظایر آنها رنج می بردند و برخی نیز بر اثر جهالت مادران و عوطف نسنجیده اطرافیان از عوارض امراضی مثل سرخک و دیفتری و مخمک و مانند آنها جان خود را از دست می دادند.

غیر از اطبا و جراحان، پیرزنان و مردانی نیز بودند که برای  
**تُرگه دوا:** پاره ای از امراض دواهایی می گفتند و آنها را که بر اثر تجربه  
 طولانی در زندگی شناخته بودند، تجویز می کردند.

باید گفت که این امر خاص اردبیل و تاریخ گذشته آن نبود و امروز هم که طب و پزشکی رشد وسیعی یافته باز اگر آدمی پیش دیگران اظهار کسالتی کند بلافاصله خود را در حضور پزشکانی می یابد که تحصیل و عنوانی ندارند ولی معالجاتی را برای آنها تجویز می نمایند.

در اینباره از قدیم نیز داستانهای بر سر زبانهاست و از جمله می گویند نوشیروان از وزیر دانشمند خود «بودرجمهر» پرسید که در کشور و قلمرو سلطنت او کدام حرفه و شغلی اکثریت دارد. وی در جواب طبابت را بر زبان آورد ولی از قیافه شاه خواند که او این گفته را مبالغه دانسته حیرت زده و ناراحت گشته است زیرا آنروز بیش از دو طبیب در پایتخت نوشیروان وجود نداشت. فردای آنروز وی بدر بار نیامد و اظهار کسالت کرد و برای آنکه از سلام ملک و اظهار ادب در محضر او باز نماند روز دیگر نالان و افتان بحضور شاه رسید. نوشیروان از بیماری او پرسید و بلافاصله از داروهای معمول روز برای معالجه وی نام برد. بودرجمهر، بقول قلما «زمین ادب بوسه داد و بعرض قبله عالم

رسانید» که ملاحظه می کنید من حرفی بگراف نگفته ام تا آنجا که خود اعلیحضرت هم در مقام سلطنت طبابت می کند و اگر عنایت فرماید ملاحظه می کند که در اجتماع کمتر کسی پیدا می شود که نامی از بیماری بشنود و علاجی برای آن نگوید و بدینجهت است که تعداد اطباء بیش از هر صنف دیگری می باشد.

داروهائی را که در اردبیل این افراد در مورد بیماران تجویز می کردند «تُرکّه دوا» می گفتند و اکثر آنها همان علفیاتی بود که پزشکان در گذشته به بیماران می دادند با این تفاوت که گاهی نسبتهای ترکیب غیر از نوشته اطباء بود.

در جامعه بسته و قدیمی اردبیل، بیماران ابتدا در خط اینان می رفتند و بترتیبی که از آنها می شنیدند خود را معالجه می نمودند و چه بسا که در مراحل ابتدائی، نتیجه هم می گرفتند و اگر بهبود نمی یافتند از پزشکان استفاده می کردند.

آنان در مورد هر بیماری نظر می دادند و در برخی مواقع دستورهای آنها، مثل مراجعه دادن بیماران به «اجاق»ها شبیه خرافات بنظر می رسید.

اجاق ها متعدّد بود ولی معروفترین آنها در دوتریه «نیار» و «صومعه» یا بتلفظ مردم محلّ «صوما» قرار داشت. در هر یک از این دوروستا، در یک خانه دهقانی، که از قدیم با این کیفیت شناخته شده بود، جایی مانند اجاق دیده می شد و علی القاعده پیرزنی مباشرت تشریفات آنرا برعهده داشت. خاصیت اجاق، شفا دادن بکودکان مبتلا به قی و اسهال بود و چنین عمل می شد که پیرزن میله آهنی را در آن اجاق گرم می کرد و با آن پشت گردن بیمار را مختصر داغ می نمود و با خاکستر گرم اجاق برپیشانی وی می مالید و عجب آنکه گاهی بیماری هم برطرف می شد.<sup>۱</sup>

ما نمی توانیم در اینمورد قضاوت صحیحی بکنیم زیرا علم و اطلاع کافی در موضوع نداریم لیکن پیش خود چنین می پنداریم که برخورد میله گرم بر پشت گردن نوعی یکه دادن یا باصطلاح خارجی ها «شوکه» کردن بیمار بوده است و چون در موارد «یکه

۱- اگر این کار را در مورد پزشکان چینی بشنویم که با داغ کردن نقطه ای از بدن، بیماری را علاج می کنند، براحتی می پذیریم. چنانکه هم اکنون به «طب سوزنی» اعتقاد یافته ایم. ولی چون اجاق و داغ کردن نقاطی از بدن، در اردبیل بوده است، از خرافات بحساب می آوریم.

خوردن» بیش از هر عضو بدن فعالیت غده‌ها تشدید می‌شود شاید این کار و استحصالات بیش از حد برخی از غده‌ها سبب بهبودی بیماری می‌گشته است.

یگه دادن که در زبان محلی بعنوان «دیسکیندیرمک» شناخته می‌شود در معالجه بعضی از بیماریها، خود از ترکه دواها بحساب می‌آید. و انواع مختلفی داشت و یکی از آنها «چیم چش دیرمک» یعنی مشمتر ساختن بود که در مورد بعضی از بیماریها اعمال می‌شد.

یکی از بستگان نزدیک نگارنده که در پنجاه سال پیش در حدود چهارده سال داشت مبتلا به یک بیماری ناشناخته شد و معالجات اطباء مفید نگردید. او روز بروز ضعیفتر می‌شد و رنگ پریده تر می‌گشت. پیرزنان گفتند که باید او را با خورائیدن ادرار زن نازائی «چیم چش دیرمک» و کسان وی سرانجام چنین کردند و مقداری از آن تهیه نموده بدو خورائیدند و لحظه بعد ماهیت آنچه را که او خورده بود بوی گفتند. او بسختی یکه خورد یعنی «چیم چش دی». و با همان اشمتر از بتدریج آن بیماری نیز از او برطرف گشت و صحت کامل یافت.

گاهی بعضی از اشخاص حساس از بوی خوش غذاها، که از خانه‌های دیگر می‌آید، متأثر می‌شدند. این کار را در اردبیل «فکری قالمخ» یا «اومماخ» می‌گفتند. که ترجمه تحت اللفظی آن «ماندن فکر» می‌شود ولی این ترجمه برای یک فارسی زبان مفهومی بدان شکل که کلمات ترکی مزبور دارد، ندارد. در اینقبیل موارد شخصی که فکرش مانده بود دچار عوارضی مثل درد دندان یا درد چشم و غیره می‌شد و بظاهر هیچ داروئی نمی‌توانست آنها را برطرف سازد. پیرزنان می‌گفتند که باید او را «دیسکیندیرمک».

نحوه این کار چنان بود که، بدون آنکه شخص مذکور مطلع شود، یکی از بستگانش دور از چشم او لقمه‌ای از نان، که در آن تکه کباب یا خورش یا نیمروی تخم مرغ می‌گذاشت، در دست می‌گرفت و غفلتاً بر پشت وی می‌زد و این جمله را بر زبان می‌آورد که «اومدوغون بواولسون» یعنی آنچه که فکر تو در آن مانده این باشد. شنیدنی است که این حرکت نیز در برخی موارد سودمند می‌بود و از شخص رفع درد می‌نمود.

دسته ای از پیرزنان به «چپ چپی» گری شناخته می شدند و گاهی نیز آنها را «بُغاز اُترُن» می گفتند. اینان تکه های کوچکی از خوردنیها یا تنقلاتی را، که بقول معروف به گلوی کودکان پریده سبب قی و اسهال آنها می شد، رد می کردند. در اینمواقع اطفال مذکور را نزد چپچی می بردند و او با مالش دادن گلوی بیمار، با شدت تمام در بینی او فوت می کرد و تکه گیر کرده از جایش تکان خورده بدهان وی می افتاد.

مبتلایان به صرع و بیماریهای روانی را به دعانویسها می فرستادند و آنها با نوشتن دعا درصدد معالجه آنان بر می آمدند ولی برخی از دعانویسان از قبول چنین مراجعه کنندگان امتناع می کردند و آنها را باطبّاء راهنمایی می نمودند.<sup>۱</sup>

بعضی از بیماریها را زنانی که «تیکه اُترُن» نامیده می شدند معالجه می کردند. تیکه همان لقمه غذا است و منظور از «اُترُمک» براه انداختن و بدرقه کردن می باشد. اینقبیل بیماران کسانی بودند که در قسمت پائین معده، بویره در اطراف ناف، احساس ناراحتی می کردند و چنین می پنداشتند که لقمه ای در آنجا گیر کرده یا، آبی در اطراف ناف جمع شده و شخص را چنین ناتوان و بیحال نموده است.

تیکه اُترنها آنها را ناشتا به پشت می خوابانیدند و دستور جمع کردن پاها را می دادند. آنگاه برای آنکه دستهایشان سهل و نرم حرکت کند مقداری کره و چربی بر ناف و شکم مریض مالیده با انگشتان دودست، محلّ ماندن تیکه را در جهت معینی مالش می دادند و از حرکتی که در روده بیمار احساس می نمودند براه افتادن تکه را از جایش اعلام می داشتند. برای آنکه هر آینه تکه بجای اولش برنگردد دو تکه پارچه را بصورت گلوله در دو طرف ناف می گذاشتند و پارچه محکمی از روی آنها بدور کمر می بستند و این بسته می بایست چند ساعتی بماند تا تکه بکلی از آن محل دور شود.

بیماران مبتلا به درد پا و مفاصل را با مالیدن جوشیده سرکه و زنجبیل درمان می کردند و یا آنها را برای مالیدن لجن شورابیل بدانجا می بردند.

برای دفع و رفع بواسیر علفی بنام «پیشیک جیرناغی» یا ناخن گربه را که علف شناخته شده ای است کوبیده با مقداری پیه بصورت پمادی در آورده بموضع می مالیدند.

۱- یکی از این دعانویسان ملامحرم نامی بود که در نیمقرن پیش اسم و رسمی در اردبیل داشت. ولی او برخلاف دعانویسان دیگر بیماران روانی و صرع را باطبّاء راهنمایی می نمود.

«الیگی سالمخ» هم نوعی از معالجه برای بعضی از بیماران بشمار می آمد. الیگی اصولاً تخته ای بود که بصورت مخروط باریک و بلند مثل دوکهای نخریسی می تراشیدند و بر سر چوبی که عمود بر وسط قاعده آن بود نخی می بستند و آنرا برای رشتن و تاب دادند نخ های پشمی و پنبه ای بکار می بردند. برخی از پیرزنان از این وسیله برای رفع بیماری کسانی که بقول آنها، مرده او را گرفته و مریض کرده بود، استفاده می کردند. کسانی که مرده آنها را می گرفت تب و لرز می کردند و پس از آن ضعف بر آنها عارض می گشت و سستی بر تمام وجود آنها تسلط می یافت. پیرزنی که در اینموارد بدو مراجعه می شد الیگی خود را در دست می گرفت و آنرا بصورت شاقول آرام و ساکت نگه می داشت و یکی از کسان بیمار نام بستگانی را که از خانواده او در گذشته بود یک برزبان می آورد و بقول آنها، وقتی نام آنکس که او را گرفته بود برزبان گوینده جاری می گشت، الیگی تکان می خورد. گوینده بار دیگر نام غذاهائی را که می خوردند بیان می کرد و باز وقتی نام آنچه آن مرده بدان میل داشته است گفته می شد الیگی باز تکان می خورد و حرکت می کرد. با این دو حرکت نام مرده و غذایی که می بایست برای او احسان کنند معلوم می گشت و پختن و احسان کردن آن غذا و یادآوری از آن مرده سبب رفع بیماری گفته می شد.

چنین بود بیماریها و نحوه معالجه آنها در نزد گذشتگان شهر ما، آنانکه این نوشته ها را می خوانند قبل از آنکه بیمحابا قلم نه بر کرده های آنان بکشند و با یک عبارت «خرافات» آنها را محکوم سازند بهتر است در قضاوت خود عجله نکنند و با دقت و بررسی در آثار روانی برخی از آنها، اظهار نظر نمایند.

قصداً ما آن نیست که خرافات را رواج دهیم یا از عملکرد ناصواب یکمشت افراد بی صلاحیت دفاع کنیم. ما هم می دانیم که تکان خوردن «الیگی» نمی تواند تب و لرز را، که یقیناً عامل مخصوصی در بدن دارد، از تن شخص بیمار بزدايد یا مطالبی مثل «ثولی دوتماخ» و نظایر آنها آدمی را بیمار سازد. بخصوص در این عصر که اصل علیت در امور مادی باثبات رسیده است. بلکه منظور ما آنست که قبل از قضاوت در این موارد

در باب اصول دیگری مثل «رابطه روان و تن» در روان‌شناسی و اثرات و تبعات آن نیز توجه کنیم و مخصوصاً اهمیت تلقینات روحی را که سبب کارهای زیادی می‌شود از نظر دور نداریم و آنگاه قضاوت‌های خود را بیان داریم.

در عهدیکه ما این مجموعه را گرد می‌آوریم بیش از سیصد نفر از جوانان و مردان فاضل و زحمتکش اردبیل در قسمت پزشکی و رشته‌های مربوط بآن مثل داروسازی و دندانپزشکی، بمقام دکتری رسیده و بخدمت بیماران کمر بسته‌اند. اردبیل بیمارستانها و درمانگاههای متعدد پیدا کرده و داروخانه‌های مجهز بعضی انواع مختلف داروها اشتغال دارند. جمع زیادی از پزشکان اردبیلی در بیماریهای مختلف تخصص یافته و گروهی نیز در نقاط مختلف ایران بمقامات عالی استادی دانشگاه و ریاست بیمارستان رسیده‌اند و کسانی از آنها حتی در کشورهای اروپا و آمریکا بدین مراحل عالی دست یافته‌اند که شرح آنها به جلد چهارم این کتاب، تحت عنوان «اردبیل در عصر ما» موکول گشته است. از خداوند بزرگ برای تنظیم و چاپ و نشر آن مجلد نیز یاری می‌خواهیم تا اردبیل را بجای «در گذرگاه تاریخ» در «آئینه روز» نیز به بینیم و حالات و کیفیات کنونی آنرا برای آیندگان، بصورت تاریخ باقی گذاریم. بیاری خدا. انشاء‌الله.

## گفتاریانزدهم

### نقد‌ها و نظریات خوانندگان در مورد مطالب مجلدات پیشین

روش ما در تألیف «اردبیل در گذرگاه تاریخ» آن بود و هست که دور از هرگونه حبّ و بغض و نظرهای شخصی، وقایع این خطّه تاریخی را، چنانکه بوده است بقلم آوریم و تا آنجا که ممکن است شرط امانت تاریخ را در این تألیفات حفظ کنیم و چنین هم کردیم. از وعده‌ها و وعیدها احتراز جستیم و به خواهشها و سفارشهای نابجای دیگران، حتی نزدیکترین کسان خود، مطلبی را حذف یا موضوعی را اضافه نمودیم؛ درستی‌ها یا نوازشهایی را که دیگران با ما کرده بودند نادیده گرفته با این روحیه بجمع‌آوری و تنظیم و چاپ مطالب پرداختیم.

شک نیست که چون ما در تمام وقایع و حوادث حضور نداشتیم تمام آنچه را که نوشته‌ایم دور از نقص و نارسائی نپنداشتیم و در هر دو مجلد پیشین، از دانشمندان و صاحبان نظر یادآوری اشتباهات و سهو و نسیان را تقاضا نمودیم.

آنچه از این نظریات تا موقع چاپ مجلد دوم رسیده بود، در گفتاریانزدهم آن جلد عیناً آوردیم و ضعف یا صحت آنها را یادآور شدیم. اکنون نوبت به ارائه نظریه‌هایی رسیده است که تا چاپ این مجلد از کتاب اعلام گشته و قسمت اعظم آنها مربوط بمطالب جلد دوم می‌باشد. و اینک در این قسمت بدرج آنها می‌پردازیم :

نخستین تذکار را از طرف خود مؤلف عنوان می‌کنیم و آن از

یک تذکار از

قلم افتادن یک کلمه «بن» بعد از لفظ «صالح» در صفحه ۶۳

طرف خود مؤلف

جلد اول کتاب می‌باشد. توضیح آنکه در سطر چهارم آن

صفحه بنقل از زیارتنامه موجود در مقبره امامزاده حمزه در کلخوران، از کتاب

«بحرالانساب ابن عتبه» نوشته‌ایم که «فرزندان صالح امام موسی الکاظم (ع) ...».

حال آنکه اصل نوشته چنین است «فرزندان صالح بن امام موسی الکاظم (ع) ...». و لذا

از دارندگان مجلدات اول و دوم تمنی داریم که در آن صفحه و نیز سطر ۲۱ صفحه ۱۸۸

جلد دوم، بعد از لفظ صالح کلمه «بن» اضافه فرمایند. همچنین در سطر پنجم صفحه ۱۹۲ جلد دوم، عبارت «حمزه بن موسی الکاظم یا صدرالدین بن موسی» را بصورت «امامزاده حمزه و امامزاده صدرالدین» تصحیح کنند و نیز در سطر هفتم صفحه ۲۹۶ و سطر پنجم صفحه ۳۰۱ مجلد دوم، عبارت «بن موسی بن جعفر» و «بن موسی الکاظم» را حذف نمایند.

نقدی از آقای سید لطفعلی حبیبی  
آقای سید لطفعلیخان حبیبی برادر کهنتر مرحوم جعفر قلیخان حبیبی می باشد که ما در صفحات ۲۴۱ و ۳۴۳ جلد اول این لطفعلی حبیبی: کتاب از او یاد کرده ایم.

ایشان در نامه ای که نوشته اند نکاتی را بدین سان یاد آور شده اند:

«۱- عکس صفحه ۹ جلد دوم کتاب مربوط باولین دوره سر بازگیری نیست زیرا مرحوم بهادری سالها بعد از آن تاریخ فرماندار اردبیل شد. فرمانداری که در زمان او سر بازگیری آغاز شد مرحوم لشگری بود.

۲- بیرق زردوز مورد اشاره در صفحه ۱۳۵ جلد دوم متعلق بمسجد گازران است نه عالی قاپو و به بیرق نادرشاه مشهور است و فعلاً هم در امانت معتمدین محله می باشد.

۳- کوچه پیرمادر در جنوب شرقی شهر است نه شمال شرقی (صفحه ۱۸۶) و باغملی در سمت شمالی نارین قلعه واقع است نه سمت غربی (صفحه ۱۶)

۴- در صفحه ۳۳۸ با تأیید اینکه در آن تاریخ ابوالحسن خان طهماسبی نامی مصدر کار نبود نام خانوادگی ابوالحسن خان پورزند بود نه زند. زند نام خانوادگی سرهنگ غلامعلی خان بود که احداث باغملی در زمان فرمانداری نظامی ایشان صورت گرفت.

۵- در صفحه ۳۳۴ مرحوم میرجهانگیرخان جوادخانی کدخدای محله دروازه بود نه گازران. در ضمن عکسی که با علامت «(+)» به رحمت الله (لعنت الله) نسبت داده شده شبیه او نیست. من او را از نزدیک می شناختم. او از علاقمندان حضرت سیدالشهدا (ع) بود و در مجالس سوگواری آنحضرت با وضع خاصی اشک از چشمهایش جاری می شد. او دو پسر و یک عیال داشت. بعد از آن واقعه بین پسرش بنام سعدالله و مادر و برادر دیگرش دعوائی رخ داده و از عمل پدر دلتنگی شد. در این دعوا که با خنجر به سعدالله حمله می کنند سه انگشت او قطع گردید. من عین انگشتهای قطع شده را در خانه آنها واقع در عباسیه دیده بودم.



۶- بنظرم جولان (صفحه ۳۶۰) اهل حصار لونی بود و اهل نوشهر (نوشان) بود. نوشهر هم از محال فولادلو است نه اینانلو.

۷- محلّ دستگیری حاج باباخان، که در جلد اول در دفتر میرزا احمدخان مستوفی گفته شده در دفتر برادرم میرجعفر قلیخان حبیبی اتفاق افتاده است».

با اظهار امتنان از تذکارات آقای حبیبی بنامه ای که آقای همایون امیر احمدی بتاريخ ۱۰ مرداد ۱۳۵۳ از تبریز برای ما فرستاده اند اشاره می کنیم.

### نامه ای

### از آقای امیر احمدی:

ایشان با یادآوری اینکه مندرجات دو جلد اول و دوم «اردبیل در گذرگاه تاریخ» را مطالعه نموده اند نوشته اند که «در مورد خانواده بنده (خانواده امیرعشایر خلخال و مادر بزرگم عظمت فولادی) بکرات مطالبی ذکر شده است که اکثراً با حقیقت وفق نمی دهد» آنگاه از مؤلف گله کرده اند که چرا برای کسب اطلاعات دست اول بیازماندگان این دو خانواده مراجعه ننموده است و اضافه نموده اند که «این نامه را من باب فتح الباب مکاتبات و شاید مذاکرات حضوری می نویسم». آقای امیر احمدی در خاتمه نامه مرقوم داشته اند که «بنده نمی خواهم مانند جوابگوئی بمزخرفات آقای احمد احرار در کتاب مردی از جنگل، در جای دیگر پاسخگوئی بکنم. اگر جلد سوم یا متممی داشته باشید در آنجا اقدام بتصحیح گردد شایسته تر است».

باید گفت که ما هر جا در باره امیرعشایر خلخال و خواهرش عظمت خانم فولادی اشاره ای کرده ایم جابجا از ماخذ آنها هم نام برده ایم. با دریافت نامه آقای امیر احمدی بسیار خوشحال شدیم که با استفاده از اطلاعات ایشان نکات تاریک تاریخ را روشن هرآینه اشتباهات قطعی را اصلاح می نمائیم و لذا در تاریخ ۸ شهریور ۱۳۵۳ شرحی بحضور ایشان، به نشانی ای که در نامه داده بودند نوشته و در اینباب قبول متت کردیم ولی از بخت ناسازگار خود تا کنون بدریافت جوابی نایل نگشتیم.

آقای فتحعلی خان امینی در ضمن نامه ای که بیکی از دوستان

### رفع یک ابهام تاریخی

خود، در باب تاریخ اردبیل نوشته و ایشان آن نامه را بما داده اند در باب غارت کتابهای بقعه شیخ صفی و حمل آنها بوسیله «ژنرال سوختن» روسی به «پطروگراد» بنکته ای اشاره کرده که از نظر تاریخی

### بوسیله آقای فتحعلی امینی:

قابل توجه می باشد و آن اینکه معتمدین آنروز اردبیل، که مرحوم حاج محمد حسن امینی جد ایشان هم یکی از آنها و یا در صدر آنها بوده است هنگامیکه روسها اشیاء و اثاثیه، بقعه را جمع و قصد حمل بروسیه داشته اند به بقعه رفته آنها را «پس گرفته در جایش گذاشته ولی روسها پنجاه جلد از کتابها (را)، که خیلی نفیس و ذقیمت و مصور تاریخی بوده، برداشته اند. ولی باین پنجاه جلد کتاب از غراف سوختن فرمانده قشون رسید گرفته که پس از مطالعه آنها عیناً پس دهند. همان رسید در کتابخانه شیخ صفی موجود بود. موقعی که آقای خلخالی بازرس از طرف دربار مأمور حمل اشیاء بموزه مرکز بود و من خودم نیز یکی از اعضای کمیسیون رسیدگی باشیاء بقعه بودم، رسید را جزو اشیاء بمرکز بردند».

آقای امینی اضافه می کند که بر اثر اقدامات حاج محمد حسن امینی، سوختن با حکمی که از طرف «نامستینق پاسکویچ» فرمانده کل کشور قفقاز برای ایشان آورد تعداد ششصد عدد باجاخلی طلا هم داد تا در صفوه شیخ صفی خرج نمایند «جد مرحوم نیز ششصد عدد باجاخلی را بامامجمعه مرحوم تحویل داده رسید گرفته اند».

آقای امینی در پایان نامه آورده است که «آقای سعید نفیسی در کتاب تاریخ خود می نویسد که اردبیلیها ششصد عدد باجاخلی طلا قیمت کتابها را از روسها گرفته اند. در صورتیکه صرف غلط است. ششصد عدد باجاخلی قیمت یکجلد کتاب است که از بقعه برده اند. بعلاوه اگر قیمت کتابها بود یقیناً (روسها) در مقابل قیمت، رسیدشان را می گرفتند (در حالی) که عیناً همان رسید در موزه پهلوی است. پس این سنخ نوشتن سعید نفیسی به حیثیت اردبیلیها لطمه می زند».

ما خوشوقتیم که ایشان این نکته را روشن و ابهام را برطرف ساختند، در عین حال تأسف می خوریم که برخی اسناد و مدارک موجود در بیت امینی، در حریق که بچه ها ندانسته هنگام تخریب آن بسبب خیابان کشی، ایجاد کرده اند؛ سوخته است و شهر تاریخی ما از داشتن آنها، که ممکن بود تاریکیهای دیگری را نیز روشن کند، محروم گشته است.

آقای خیر پنجمین فرزند ذکور شادروان حاج محمد حسین حبیب الهی است. ایشان در نامه ای که برای ما فرستاده اند نکاتی را یاد آور گشته اند:

یادآورهای

از طرف آقای رزاق خیر:

۱- در صفحه ۳۳۶ جلد اول آمده است که با رسیدن خبر آغاز جنگ بین الملل اول، روسها در اردبیل شروع به تیراندازی هوائی کردند. آقای خیر در اینباب می گوید که اینها این کار را برای عادت دادن اسبهای خود می کردند و در حالیکه لگام اسب را در یک دست داشتند، با تفنگهای خود و نزدیک گوش آنها تیرهوائی می انداختند تا آنها در میدان جنگ از صدای سلاحها رم نکنند.

۲- در صفحه ۳۴۷ جلد اول نوشته ایم که مردی بنام یونس، بقصد کشتن آقا میرزا علی اکبر وارد اطاق وی شد. آقا که سرش بیائین و مشغول مطالعه بود بناگاه سر برداشت و با صدای (خوخ) او، یونس ترسیده فرار نمود.

آقای خیر در اینباره می نویسد که «آقا میرزا علی اکبر خیلی آروغ می زد و با صدای بلند (عوع) می کرد. وقتیکه یونس را دیده با اشاره دست مسؤلش را سؤال و در عین حال (عوع) آروغ از دهانش در آمده و تصادفاً این دو قسمت بموقع واقع شده و یونس هم بخیال اینکه آقا از نیت او باخبر است و مسخره اش می کند وحشت زده فرار نموده است.»

۳- در صفحه ۳۵۱ جلد اول گفته شده است که حاج حسینقلی صراف در راه آستارا بدست قره نامی کشته شد. آقای خیر نوشته است که «سال دیگر همان قره، در همانروز و در همان محلّ، تیری بسرش، جائی که با محلّ تیر خوردگی حاج حسینقلی مطابقت می کرده، اصابت کرد. با همان درشگه ایکه جنازه حاج حسینقلی را آورد، او را هم آوردند و همان قرآن خوان که در مجلس فاتحه حاج حسینقلی قرآن خوانده بود در مراسم این یکی هم قرآن خواند. مجلس ختم حاج حسینقلی در مسجد عالی قاپو ترتیب داده شده بود مجلس ترحیم قره نیز در مسجد پیر عبدالملک برگزار شد که برادر حیدری عالی قاپو بود. انتقام خدا همیشه بعد از یکسال انجام می شود چطور که انتقام مرحوم حاج باباخان هم درست یکسال بعد صورت گرفت.»

آقای محمد افراسیابی فرزند ارشد مرحوم نیرالحکما بود که ما  
 نامه ای از شادروان  
 در صفحه ۴۷۶ این کتاب هم بدان اشاره کرده ایم. او در  
 محمد افراسیابی:  
 نامه ای، که در دوران حیات خود برای ما نوشته، گفته است:

در صفحه ۲۰۵ جلد اول که در مورد قتل شادروان ملا اماموردی مشکینی نوشته اید، در آنروز علی بیگ نامی که قبلاً مریض دکتر افراسیابی بود و نوکری خادمباشی را داشت پنهانی و با عجله بمنزل ما آمده پیدرم گفت که فوری از منزل و شهر خارج شود.

عده‌ای از مستبدین نامه نوشته اعدام شما را خواسته‌اند. در این گفتگو بود که عده‌ای تفنگدار حکومت در جلودرب اجتماع کرده بزور بداخل خانه آمدند. پدرم فوری از راه بالا پشت بام به پشت بام رفت و از آنجا بخانه میراسدالله نام همسایه فرود آمده بکوچه رسید و بخانه غفارخان موقر، که خانواده‌اش مریضهای پدرم بودند رفت و ماجرا را گفت. گویا کسانی در آن منزل بوده‌اند و این خبر را بخادمباشی داده‌اند. بفاصله کوتاهی چهار تفنگدار خادمباشی آمده پدرم را دستگیر و بقلعه برده‌اند.

حاکم مراجعین زیادی داشته و لذا نیرالاطبا را در اطاق فراشباشی نگه می‌دارند. فراشباشی خبر او را بحاکم می‌دهد و حاکم می‌گوید ببرید راحتش کنید. او فراشها را می‌خواهد که حکم حاکم را اجرا کنند. پدرم اصرار می‌کند که باید خود حاکم را به بیند. سرانجام او را باطاق حاکم می‌برند. حاکم پدرم را می‌شناخت و در گذشته با او دوستی داشت ولی در این موقع خود را بکلی بیگانه نشان می‌دهد. نیر گذشته‌ها را بیاد او می‌آورد و چون می‌بیند اثر ندارد مایوس می‌شود.

در این فاصله خبر دستگیری پدرم در شهر شایع می‌گردد. جمعی از شخصیت‌های محلی نزد نایب‌الصدر می‌روند و او را وادار باقدام می‌کنند. او حاج میرعباس را که سید محترمی بود نزد حاکم می‌فرستد و خواست مردم را برای جلوگیری از قتل طیب شهر باو می‌گوید. در همین هنگام ریش سفیدان محلات هم بقلعه نزد حاکم می‌روند و سرانجام پدرم را آزاد ساخته با خود بخانه نایب‌الصدر می‌برند.»

توضیحاتی از آقای دکتر یوسف معماری:  
 آقای دکتر معماری چشم پزشک متخصص و مجرب شهر ما، که علاوه بر طبابت در ادبیات نیز ورود بیشتری دارد و اشعار دلپذیری بترکی و فارسی می‌سراید؛ درباره تاریخ اردبیل علاقه زیادی نشان می‌دهد و نکاتی را در جهت رفع نقائص آن تذکار می‌نماید. بخشی از نوشته‌های ایشان در جلد دوم کتاب عنوان گشته و اینک یادآوریهائی را که بعد از انتشار آن جلد فرستاده شده است در اینجا می‌آوریم:

«۱- در باب پیدایش اردبیل، عده‌ای بنای آنرا به «اُرْدُ» پادشاه اشکانی نسبت می‌دهند و آنرا اُرْدُو یل می‌خوانند. برخی نیز از راه طنز و شوخی اُرْدُو یل می‌گویند (مثل اردبیهشت)، که در حقیقت شهر نبوده بلکه شهر مانند بوده است.

کلمه «بیل» نیز بصورت پسوند و پیشوند استعمال شده مثل «شورابیل»، «بیلادرق»، «بیله سوار» و غیره.

۲- شعر معروف «ز بعد هفتاد، برفی بر افتاد بقدر این تیر، بحق این پیر» بطوریکه مرحوم میرزا آقا ذبیحیان نقل می کرد بر یک تیر چوبی در کنار مقبره پیرشمس الدین نقر شده بود. چنین بارندگی در اردبیل سابقه دارد چنانکه در شب ۱۵ خرداد ۱۳۴۶ و جمعه ۱۲ خرداد ۱۳۵۷ در اردبیل برف باریده است.

۳- در واقعه غارت اردبیل بوسیله عشایر، حاجی یحیی نامی از ساکنین پیرشمس الدین عمامه سبزی بر سر و کمر بندی بر کمر بسته بشکل یک سید واجب الاحترام قرآنی را در دست گرفته بیکی از خانهای شاهسون می گوید «شما را بچشم قسم می دهم این قرآن را بما ببخشید» و منظورش این بوده که بخاطر قرآن بخانه های ما تجاوز نکنید. خان که مرد باهوشی بوده قرآن را از دست او گرفته می بوسد و بعد می گوید بگیر سید من این قرآن را بتو بخشیدم.

۴- شرایط زمان و مکان اجازه می دهد که در باب قبر حاج بابا خان تحقیق شود و اگر امروز این کار صورت نگیرد در سالهای آتی چنین امکانی از دست خواهد رفت.

۵- کلمه «خوی گیری» (صفحه ۱۷۷ جلد اول) با آنکه یک ترکیب مناسب از کلمات فارسی است ولی مصطلح نمی باشد. همچنین عبارت «کشیده بیاورند» (صفحه ۳۹۴ جلد اول) را فارسی زبانان مشکل در می یابند. کلمه «پیچیدگی» در مفهوم «دولاشماق» ترکی، نارساست و «یورت» یا «یورد» (صفحه ۲۹۰ جلد اول) بمعنی وطن و قرارگاه می باشد مثل «آنا یوردی» یعنی وطن مادری. یادآوری دیگر آنکه مصراع «با دوستان مروت با دشمنان مدارا» (صفحه ۴۰۹ جلد اول) از حافظ است و نه سعدی.

۶- از اشعار ارزنده مرحوم شمس عطار اردبیلی، که در صفحات ۳۶۳ و ۳۶۴ جلد دوم از او سخن گفته شده قصیده «حسین جان» او معروف است:

غریق بحر بلایم ز کز بلات حسینجان

همی بنالم چون نی زنینوات حسینجان

توداد عشق بدادی زبان عشق مرانیست

که گویمت بدو صد لحن مرحبات حسینجان

چه گوی بود که از کوی عاشقان بر بودی  
 موآهت شده ذرات کائنات حسینجان  
 جهان بذات صفت دمبدم فدای من آمد  
 که من بذات صفت گشته ام فدات حسینجان  
 بعشقبازیت اوهام انبیای معظم  
 چوشه در عرصه شهمات گشته مات حسینجان  
 قیامتی که بگویند آن نبود که زینب  
 بدور نعلش تو زد حلقه با بنات حسینجان  
 دو کون در خوریک موی اصغر تو نباشد  
 چو کار بر تو رفتد چیست خونبهاات حسینجان  
 ز هست و نیست گذشتی و عدل نیست جزایت  
 بجز خدائی خود گر دهد خدات حسینجان  
 مگر نگفتی که من سبط احمدم نکشندت؟  
 بُرید امت احمد سر از قفات حسینجان  
 به بت پرست روانیست آن ستم بتو کردند  
 نبود نسبت خویشی به مصطفات حسینجان؟  
 باشیانه مرغی نمی توان زدن آتش  
 نه خیمه، خیمه تو سوخت با بنات حسینجان  
 امام هیچ نبودی بیادت هست کی کس  
 که تشنه جان دهد اندر لب فرات حسینجان  
 میان آنهمه لشگر ترا گذاشت و کجا شد؟  
 عجب ز غیرت عباس با وفات حسینجان  
 هزار و سیصد و پنجاه و یک جراحت و بازت  
 زدند سنگ همی بر سر جدات حسینجان  
 مخدرات حرم سر برهنه بهر تماشا  
 زنان شام محتا بقهقهات حسینجان

سخن رسید چو اینجا قلم شکست از این غم  
 قلم نه بلکه همه پشت ممکنات حسینجان  
 در آرزوی تو مردم ترخیمی چه شود گر  
 که گاه و گاه نظری برفتد بمات حسینجان  
 به ذره ذره من رشک می برد همی چرخ  
 بسوی شمس کنی ذره التفات حسینجان

۷- مربوط به رسوم و آداب و سنن اردبیل در احوال شخصی:

در زایمان و در درست کردن دُره، غالباً بجای کره از آجر مصرف نشده و خاکستر  
 غربال شده تنور استفاده می شد که بخاطر پیش گیری از عفونت ها و آسیب های  
 خطرناک برای نوزاد و مادر با مقایسه با نوع اولی بسیار منطقی و بجا بوده است.  
 علاقه بداشتن نوزاد پسر مختص خانواده های اردبیلی و ایرانی نبوده و بلکه در سراسر  
 جهان چنین بوده و هست.

اولین غذای زاهی (زائو) قویماق و اولین غذائی که به نوزاد داده می شد مخلوط کره  
 تازه با تخم گیاهی بنام شوئرن (منظور رازیانه است) بود که گویا بخاطر تخلیه سریع  
 روده های طفل از قیرجا (مکونیوم) بوده است.

منظور از ننگه داشتن چله نوزاد محافظت او بمدت چهل روز از گزند آفات و بلیات  
 شناخته و ناشناخته بوده است. چون نوزاد را در مدت چله (چهله) بیشتر از هر وقت دیگر  
 آسیب پذیر می دانستند و برداشتن و گذاشتن نوزاد هم در موقع ورود هر تازه واردی در  
 اینمدت بخاطر همین تصورات بوده است.

مهمانی در رابطه با ختم قرآن طفل را در اصطلاح محلی قرآن چِخما می گفتند. در  
 فاصله بین شروع آموزش قرآن تا رسیدن بمرحله ختم آن وقتی درس طفل به سوره های  
 مشخصی می رسید معمولاً هدیه یا انعامی از طرف والدین او به آخوند یا آخوند باجی  
 فرستاده می شد که آنرا (پُسته ای) می گفتند و لذا عمل تدریس در آن سوره متوقف  
 می شد تا خواننده ها یکبار دیگر دوره گردد که آنرا نیز دوره ای می نامیدند.

در جشن نامگذاری نوزاد که معمولاً در شب هفتم تولد برگزار می شد شخص نامگذار  
 در گوش راست نوزاد بعد از اذان اسم محمد یا فاطمه (برحسب پسر یا دختر بودن نوزاد) و

در گوش چپ پس از گفتن اقامه اسم اصلی یا حقیقی نوزاد را می گفت و آنوقت او را به فرد بغل دستی می داد در حالیکه این ورد را با صدای بلند می خواند:

آل بُواوشاقی . وثریواوشاقی . الله ساخلاسون . بوواوشاقی .

چیچک در زبان ترکی بمعنای گل کامل نیست و بلکه گل در حال شکفتن، و نیز جوانه گیاهی را چیچک می گویند و در نامگذاری بیماری آبله، که بدین نام شناخته شده شباهت ضایعات پوستی و مخاطی بیماری با جوانه گیاهان، بیشتر مورد نظر است همانطوریکه در نامگذاری بیماری و با نیز با نام (اوماجا)، شباهت مواد دفعی بیمار را با اوماج (خمیر ریزین) در نظر داشته اند زیرا مواد دفعی بیمار که همراهی کننده شده از مخاط روده می باشد، شبیه اوماج می باشد و عوام باشتباه تصور کرده اند که مالش یا مالیدن بیمار (اوماق) در معالجه این بیماری مؤثر است.

در امر ازدواج بعد از خواستگاری و بلی گویان، مراسم دیگری بنام «مبارک اولسون» و «شام حنا» متداول بوده که پس از برگزاری این دورسم نوبت بعقد خوانی یا (کبین کسدی) می رسیده است. و ضمناً در لحظات انتقال عروس بخانه شوهر، طفلی از طرف اوغلان ایوی (منسوبین داماد) پارچه ایرا مثل قورشاق به دور کمر عروس می بست در حالیکه این ورد را با صدای بلند بر زبان می آورد:

ننهم باجیم قیز گلین

قدی قامتی دوز گلین

یدی اوغلان استرم

بردنه ده قیز گلین

و آنرا (بل باغلادی) می گفتند و در همین اثنا یکی از وظایف منسوبین داماد دزدیدن و بردن چیزی از خانه عروس بود. منسوبین عروس را نیز (قیز ایوی) می گفتند. معمولاً همراهان داماد یکی (ساقدیش) (جوان متاهل) و دیگری سولدیش (جوان مجرد) بودند، که اولی وظایف زناشوئی در شب زفاف را بداماد یاد می داد و دومی در کارهای تشریفاتی جشن ازدواج داماد را یاری می نمود.

زیاد اتفاق می افتاد که در چهارشنبه آخر سال برف می بارید. در چنین شرایطی با تمام مشکلاتی که برای مراسم این روز فراهم می شد کسی در انجام آن کوتاهی نمی کرد و مخصوصاً کودکان با خواندن دسته جمعی بیت زیر شور بیشتری می یافتند:



## اولدوزی فشنگ توپ تاراقا

## چرشنبه قالدی قار آلتدا

چله کسَمک در روز چهارشنبه آخر سال بیشتر برای گشودن بخت دختران دم بخت و شوی نکرده و بچه دار شدن زنان نازا بود که در اینجا نیز مثل چله زمستان و چله نوزاد، منظور از چله همان چهله فارسی است، که در نتیجه هدف دختر، یا خانمی که بسراغ قطع کردن چله می رفت از دواج کردن و یا بچه دار شدن در مدت چهل روز آینده بود. در صفحه ۱۹ جلد دوم: در زیر نویس صفحه مرض و باسیر صحیح نیست و تحریر و تلفظ صحیح آن بواسیر است.

در صفحه ۶۱ جلد دوم: اگر زبان یا لهجه ای که امروزه اهالی و ساکنین شاهرود خلخال و عنبران و حومه این دو منطقه تا حوالی طولش تکلم می کنند باقیمانده ای از زبان آذری دوره شیخ صفی الدین بوده باشد در باره ارتباط ریشه آن با ریشه زبان فارسی نمی توان تردید کرد. دقت در مقیاس زیر آنرا روشن تر می کند: درده ژریا درده جر = درد گر. چشی اوکا یا چمی اوکا = چشم واکن. چند گلا (گله) یا چن قلا = چند تا. مگریه = گریه مکن.

در صفحه ۶۳ جلد دوم. خوش نشین بیشتر بده نشینانی که زمین مرزوعی نداشته و از راه کارگری برای دیگر کشاورزان امرار معاش می کنند گفته می شود.

در صفحه ۷۴ جلد دوم. در زیر نویس بجای کلمه اسرافیل اشتباهاً اسرائیل نوشته شده که در غلطنامه نیز اصلاح نشده است.

در صفحه ۹۸ جلد دوم.

بهار آمد بهار آمد خوش آمد

سیزون بوتازه بایراموز مبارک

گونوز گوندن ایلوز ایلدن مبارک

یومورتانسی یدّی رنگه بویالآر

یدّی رنگی تحویل اوسته قویالآر

اوشاقلارد اقا بوخلارین سویالآر

امیرالمؤمنین تخته چخاجاق

یزیدون بویننا نوختا سالاجاق

به بیت مورد نظر در آخر توجه شود که ضمن خبر دادن از فرا رسیدن بهار و جشن نوروز در بیت اخیر، خواسته اند به عید نوروز جنبه مذهبی هم بدهند.

صفحه ۱۰۰ جلد دوم. مربوط به زیرنویس. کلمه یه میش را در زبان ترکی بیشتر به خربزه اطلاق می کنند تا کشمش و سبزه. با اینهمه در بعضی دهات کشمش را هم همیشه می نامند.

صفحه ۱۰۳ جلد دوم. مربوط به زیرنویس. کلمه گُلُ اصالت ترکی دارد و از فعل گُلْمک گرفته شده است و همطراز آن در زبان فارسی خندان و هم معنی آن شکوفه است.

صفحه ۱۰۴ جلد دوم. آچار بمعنای کلید از فعل آچماق گرفته شده و امروزه در زبان فارسی هم متداول است.

صفحه ۱۰۵ جلد دوم. فشنگ مورد استفاده در چهارشنبه سوری را در تهران فشقه می گویند و موشک کمتر استعمال می شود.

صفحه ۱۰۹ جلد دوم. گندم بریان را در اصطلاح محل قورقا می نامند که از فعل قوئورماق گرفته شده است.

صفحه ۱۱۰ جلد دوم. غیر از عدد هفت اعداد دیگری مثل دوازده و چهل نیز از قدیم الایام مورد توجه بشر قرار گرفته است. از عدد هفت می توان هفته که ایام آن در زبان عامی اردبیل بشرح زیر است [سوت گونی. دوز گونی. حمام گونی (یا هفته اوچی). چرشنبه آخشامی. چرشنبه. جمه آخشامی (آدنا آخشامی). جمه (آدنا)]. و هفتم (در تولد و ازدواج و فوت)، هفت شهر عشق، هفت خوان رستم، هفت گنبد آسمان، هفت سین، هفت بجار، هفت خیال و... نام برد.

صفحه ۱۷۱ جلد دوم. جمله (و چون مجلس طیار می گشت) شاید برای خواننده فارسی زبان آن مفهومی را که برای ما تداعی می کند تداعی ننماید.

دو بیت مندرج در صفحه ۱۸۰ جلد دوم که از روی درب مسجد جمعه نقل شده است بایستی باین شکل بوده باشد.

چو این باب مقدس تازه کردند

چو بشمردیم تاریخش خلف شد

## دعای او عزیزان خلف خواند

که عمرش در پی غفلت تلف شد

بنابراین معلوم می شود که در تاریخ یاد شده درب مسجد را عوض کرده اند و ساختمان تجدید نشده است که خود با استنباط و استدلال کتاب نیز موافق است. یکی از نکات بسیار جالب تا نیم قرن پیش وضعیت بازارهای اردبیل بوده است که هر صنفی برای خود بازار اختصاصی داشته است که متأسفانه بعلت بی توجهی های مسئولین و خیابان کشی های غلط این نظم امروزه بهم خورده است. شاید لازم بدانید در کتابی که مربوط به سرگذشت این شهر می باشد، برای اطلاع آیندگان حداقل نامی از این بازارها برده شود.

دواتگر بازار (بازار حلبی سازان). علاقا بازار (بازار علافان). باشماچی بازار (بازار کفشدوزان و کفش فروشان). قیصریه. تره بار بازار (بازار میوه فروشان). دوگچی بازار (بازار برنجفروشان). نخودچی و دوشابچی بازار (بازار نخودچی و دوشاب فروشان). توپوچی بازار (بازار مرغفروشان). شوشه گر بازار (بازار شیشه گران). راسته بازار (بازار عتیقه و لوکس فروشان). بورکچی بازار (بازار کلاهدوزان). بزازا بازار (بازار بزازان). فرشچی بازار (بازار فرش فروشان). خراطا بازار (بازار خراطان). دمیرچی بازار (بازار آهنگران). پچاقچی بازار (بازار چاقوسازان). ناسوچی بازار (بازار تلمبه سازان). چاروقچی بازار (بازار چاروق دوزان). اونچی میدان (میدان آردفروشان). پانبوقچی بازار (بازار پنبه فروشان). زرگره بازار (بازار زرگرها). تزه بازار (بازار تازه کچه چی بازار (بازار نمد و پشم فروشان). ارابه بازاری (بازار ارابه سازان). نعلبند بازار (بازار نعلبندان). مسگره بازار (بازار مسگران). قلیچی بازار (بازار قلع گران).

با اظهار امتنان از اینکه آقای دکتر معماری با چنان دقتی کتابها را مورد مطالعه قرار داده و برای صحت تاریخ زادگاهمان نکاتی را متذکر گشته اند بنقدی که آقای حاجی علی آقا نجات از کتاب «اردبیل در گذرگاه تاریخ» نموده اند می پردازیم:

آقای نجات که علاقه خاصی به پیشرفت و آبادانی اردبیل دارد  
**نقدی از آقای نجات:** ضمن نامه ای نکاتی را در مورد مطالب جلد دوم «اردبیل در گذرگاه تاریخ» نوشته است بدین شرح:

«۱- چرا شما در صفحه ۳۴ آقای شریعت را حاجی نوشته اید. اولاً میرزا محمد حسین شریعت حاجی نبوده و با آنکه میلیونها ثروت و طلا و املاک داشته گویا بحدّ استطاعت نرسیده بوده است.

بعلاوه اگر آقای شریعت از رضاشاه در باب راه ساحلی دریای خزر و نیز عمران دشت مغان تقاضا می کرد لا اقل خبرش در جرید آنروز منعکس می شد و این سخنی است که از ناحیه خود آقای شریعت و کسانش عنوان شده است. باید بدانید که راه کناره را روسها در زمان جنگ دوم و برای آنکه کمکهای جنگی آمریکا بشوروی برسد آسفالت کردند. و ثانیاً همین آقای شریعت وقتی که قرار بود کارخانه قند اردبیل را وارد کرده نصب نمایند بمخالفت با آن برخاست و با عنوان کردن اینکه اردبیل یک شهر مرزی است و با وجود آمدن مسائل کارگری در آن مشکلاتی برای مملکت پیدا خواهد شد نامه هائی را با عمّال و اطرافیان خود تهیه کرده بمرکز فرستاد و بالاخره نگذاشت این کارخانه، که روی صندوقهای آن عنوان اردبیل نوشته شده بود، باین ولایت بیاید و دولت هم آنها را برضائیه فرستاده در آنجا دایر ساخت.

در باره آبادی دشت مغان هم چون این کار با منافع مادی آقای شریعت و مالکان بزرگ اردبیل منافات داشت و پائین آمدن بهای گندم سبب ضررمادی آنها می گردید بنابراین آقای شریعت هرگز بچنین کارهائی اقدام نمی نمود.»

در ضمن بیان این مطالب آقای نجات خطاب بمؤلف گفته است: که شما آدم ساده و خوش طینت هستید و باین مطالب باور می کنید. اینها همه اش حرف است.

باید گفت که مسئله حج یک امر عبادی است و هر مسلمانی بهتر و بیشتر از دیگران بر مراتب استطاعت خویش آگاه می باشد. در عین آنکه آقای شریعت، همانطور که آقای نجات گفته است، صاحب میلیونها ثروت منقول و غیر منقول بود و از حیث مال استطاعت کامل داشت ولی وجوب حج تنها با استطاعت مالی نیست و استطاعتهای دیگر هم لازم دارد و مرحوم شریعت خود بهتر از ما بمراتب آنها آگاهی داشته است. این نکته را هم بگوئیم که از دانشمندی پرسینند حج همت می خواهد یا باید قسمت شود تا آدمی توفیق یابد. گفت نه همت است و نه قسمت بلکه دعوت است. اگر از کسی دعوت نشود هر چه همت کند قسمت نمی شود.

در باره کارخانه قند و ممانعت آقای شریعت از نصب آن در اردبیل نیز باید گفت که

این سخن در تمام اردبیل شایع است و همه اردبیلیان آنرا بیان می نمایند و ما هم از این حیث احساس تأسف می نمائیم و در گذشته ها نیز دائماً از این ضرر بزرگ که بجامعه اردبیل خورده است اظهار تأثر و اندوه کرده ایم. کاش او و طرفدارانش چنین نمی کردند و چنین خاطره رنج آوری از خود باقی نمی گذاشتند.

۲- آقای نجات بمطالبی که در صفحات ۳۸-۳۶ جلد دوم، در مورد صنایع جدید نوشته بودیم، نیز اعتراض کرده نوشته است که این مطالب برای مردم متمدن اردبیل توهین است. زیرا بعضی از آنها، برخلاف آنانکه غیر از دهنشان هیچ جا را ندیده اند، در روسیه رفت و آمد کرده در باکو، مسکو، استانبول و غیره تجارت نموده اند. حتی بیشتر دهقانان هم پس از آنکه شخصی بر زمین خود زده تخم می پاشیدند راه قفقاز پیش گرفته



«آقای حاجی علی نجات»

در آنجا بکارگری یا خرید و فروش می پرداختند و فصل درو بازگشته محصول خود را برمی داشتند. ولذا اینان با مظاهر تمدن مثل برق، اتومبیل، رادیو و سینما آشنا بودند.

این نظر آقای نجات همان است که ما خود در همان صفحات عنوان کرده و این طبقه بخارج رفته را آشنا بمظاهر مزبور گفته ایم. ولی آشنائی عده معدودی از سکنه یک

شهر بزرگ بچنین اموری، مانع از آن نمی شود که اکثریت مردم مثلاً برای اولین بار از دیدن «اتومبیل» متعجب شوند. و یا از مشاهده چراغ برق حیرت نمایند. و این کاریقیناً اختصاص باردبیل ندارد و در همه نقاط جهان در مورد هر چیز نوظهور با شدت و ضعف بچشم می خورد.

۳- در باب مذهب پیشین مردم اردبیل آقای نجات نوشته است «آقای احمدآقا صدری مرحوم (که مشهور به حاجی مرحبا بود) یکی از عرفای شهرستان اردبیل بود. او نقل می نمود که قبل از قیام شاه اسماعیل صفوی در اردبیل، ساکنین شهر اکثراً سنی مذهب بودند و شیعه مذهبها در مقابل ایشان در اقلیت مانده و هیچوقت از فعالیت خود دست بردار نبودند.»

این مطلب تأییدی است بر آنچه ما در صفحه ۷۵ جلد دوم اشاره کرده گفته ایم که تا آنعهد مذهب تسنن در آذربایجان و از جمله اردبیل شایع بوده است تا آنجا که جمعی خود شیخ صفی الدین را هم در آن مذهب می دانستند و این مطلبی است که در کتب تاریخ جسته گریخته بنظر می رسد و سگه های ضرب اردبیل نیز آنها را مستجل می دارد. از حیث تاریخ حتی سگه هائی که «ابونصر اسکندر بهادر» یک قرن بعد از شیخ صفی یعنی در تاریخ ۸۴۱-۸۲۳ هجری در اردبیل زده، در حاشیه آنها نام خلفای راشدین یعنی ابوبکر، عمر، عثمان و علی را نوشته است.<sup>۱</sup>

آقای نجات در دنباله مطلب فوق در راه تبیین فعالیت های شیعیان در آن زمان از قول حاجی مرحبا می نویسد «اینها تشکیلات و جوخه هائی داشتند و به رئیس و رهبر حزیشان «پیر» می گفتند. مثل پیر عبدالملک، پیرشمس الدین، پیرزرگر، پیرقنبلان، پیرابوسعید و غیره. این اشخاص مردمان برجسته و خدائی و صاحب کشف و کرامات بودند و قبرشان فعلاً در اردبیل است و مورد احترام مردم می باشد. افراد آنها بنام درویش یا فدائی بودند لباس مخصوصی داشتند و مردمان بی باک بودند. پیراهن سفید و بلند می پوشیدند (که کفنشان بود). طاس کلاهی، که اشعاری بر آن می نوشتند، بسر می گذاشتند (که بمنزله خود بود). کشکولی در دست داشتند (که ظرف اکل و شرب آنها بود). تبرزین بُرنده در دست می گرفتند (که اسلحه و وسیله دفاعشان بود). بوقی از

۱- آثار باستانی آذربایجان شرقی. سیدجمال الدین ترابی طباطبائی. انجمن آثار ملی. ۱۳۵۵.

استخوان (منظور شاخ گاو است) حمایل می کردند (عوض شیپور، برای کمک خواستن در مواقع ضروری)...

این صوفی ها یا فدائیان وظیفه دار بودند در میادین و راسته بازارها با هیکل و لباس مخصوصشان برای ترویج مذهب شیعه، اشعار هیجان آوری در منقبت مولی امیر مؤمنان (ع) و اولاد پطاهرین بخوانند. هرگاه از طرف جمعیت و متعصبین سنی مورد تعرض و اذیت قرار می گرفتند آن بوق را بصدا در آورده کمک می خواستند و فدائیهها و درویش دیگر از هر طرف با آن هیکل و تبرزین بدست می آمدند و دسته های متعترض را پراکنده ساخته فراری می دادند. جمعیت سنی متعترض در مقابل آنها تاب نمی آوردند.»

۴- آقای نجات در مورد تکم که در صفحه ۹۴ جلد دوم از آن سخن بمیان آمده است نوشته است «تکمچی ها که بشارت عید نوروز را می آوردند اشعار زیر را می خواندند:

بهار آمد بهار آمد خوش آمد	علی با ذوالفقار آمد خوش آمد
سیزون بوتازه بایر آموز مبارک	آیوز، ایلوز، هفته نوز گونوز مبارک
جناب جبرئیل نامه گتوردی	گتور جگین پیغمبره یتوردی
پیغمبر اللرین گویه گتوردی	گوتور جگین قرآن نازل اولوبدی
سیزون بوتازه بایر آموز مبارک	آیوز، ایلوز، هفته نوز، گونوز مبارک»

۵- بیرق اهدائی نادرشاه که ما آنرا متعلق بمحلّه عالی قاپونوشته بودیم آقای نجات هم مثل آقای حبیبی، گفته است «بیرق زربفت نادرشاه که با خطوط عالی نوشته شده و زردوزی است مخصوص محلّه گازران است و فعلاً نیز در تحویل رؤسای محلّه نامبرده می باشد ولی از بس که کهنه و سائیده شده هر وقت بیرون می آورند حاملین بیرق یک پرده بزرگ نیز زیر آن باز می کنند تا ریزه های طلای خطوط آن اگر بریزد قابل جمع آوری باشد».

آقای نجات در دنباله این مطلب می افزاید «اما علامتی که از دوران صفویه در محلّه عالی قاپوست و مایه افتخار می باشد طوق باستانی سنگین وزن لنگرداری است که هر شخص معمولی قادر بحرکت دادن آن نمی باشد. طوق نامبرده از پولاد است. دایره بزرگی منقش با خط عالی دور تا دور که با ظرافت و ریزه کاری خاصی بریده شده و علاوه بر نقش زیبا با خط زیبایی نیز نوشته شده است. بالای این دایره لنگر بزرگ

فولادین، بشکل تیغه بلند قرار دارد که با کوچکترین تکان، حرکت فنری و لنگری آن بسمت جلو صورت می گیرد و این حرکت و لنگر آن است که برداشتن طوق را برای هر کس مشکل می سازد.

وقتی دسته عزاداران محله عالی قاپو، در ایام محرم آماده حرکت بمحلات دیگر می شود، لوای بسیار بلند موجود در بقعه شیخ صفی الدین را نیز که چوب آن ازنی ضخیم و بسیار گرانبها است، و در بالای آن پرچم نسبتاً کوچکی نصب شده است می آورند و این لوا نیز بازمانده از دوران سلاطین صفوی و احتمالاً از زمان خود شاه اسماعیل می باشد.

باید اضافه کنم که محله پیر عبدالملک هم که برادر خوانده حیدری محله عالی قاپوست، یک طوق بزرگ نظیر طوق محله مذکور دارد.»

۶- در صفحات ۳۳۹ و ۳۴۰ بسخنانی از مرحوم میرزا محمد دیوانه اشاره کرده بودیم. آقای نجات در اینباره می نویسد «بیچاره سالهاست بمرض روانی مبتلاست ولی گفتارهای عجیب و غریب دارد و با سواد هم هست. منم چند جمله از او بیاد دارم. زمستان سختی بود. ۱۵ شبانه روز دائماً برف می بارید. اندکی هوا آرام گرفت یعنی شبها می بارید و روزها بارندگی نمی شد. میرزا محمد که از بازار می گذشت زیر یکی از روزنه های گنبدها ایستاد و با آن ژست مخصوص و با تغییر رو با آسمان کرد و خطاب بخدا گفت، ۱۵ روز و شب هی برای ما برف تپاندی. از بس زیاد شد خودت هم از مردم خجالت کشیدی. حالا روش تازه پیش گرفته ای شبها وقتیکه مردم در خوابند کار خودت را می کنی و مخفیانه می تپانی.»

روزی میرزا محمد از بازار می گذشت بناگاه در وسط بازار ایستاد و با ژست مخصوص رو با آسمان کرده نان و پنیری را که در دست داشت نشان داد و با ملاحظت و مهربانی گفت این نان و پنیر خوب چیزی است و نعمت خودت می باشد که بمن داده ای، و بیکبار حالتش دگرگون گشته با عصبانیت گفت پس بگذار آنرا راحت بخورم.»

۷- آقای نجات در قسمت دیگر نامه اش نوشته است «در صفحه ۲۴۴ اشرف مازندران را شهر کنونی بابل نوشته اید در حالیکه بابل همان بارفروشان سابق است و شهر اشرف قدیم، امروزه بنام بهشهر خوانده می شود و نیز در صفحه ۳۶۶ میرزا نادعلی



مجتهدزاده است و مجتهد نیست همچنین در صفحه ۳۶۴ در بیت دوم قصیده علیجان کلمه حجاز درست نیست بجای آن باید جهاز نوشته شود».

از اینکه مرد محترمی در سنین بالا تر از نود سالگی با ذوق و علاقه خاص کتاب «اردبیل در گذرگاه تاریخ» را مطالعه و نکاتی را در طریق اصلاح آن بقلم آورده است سپاسگزاری می‌نمائیم و بنامه دیگری اشاره می‌کنیم:

**وقایع زنجان** در مورد شادروان سیدباقر سیدین در صفحه ۳۴۳ جلد اول و همکاری سیدباقر سیدین مطالبی نوشته بودیم. یکی از آگاهان از حال وی یادداشتی باعظیم زاده: برای ما فرستاده ضمن آن نوشته است «او در اردبیل دنیا آمده و پس از طی مراحل جوانی بشغل تجارت پرداخته در اردبیل در کاروانسرای شیخ الاسلام دفتر بازرگانی ترتیب داده بود. کم کم در این کار شهرت و معروفیت یافت و در زنجان در سرای «ملکشاه» نیز شعبه ای دایر کرد. او در وقایع سالهای ۱۳۲۶ و ۱۳۲۷ قمری و در دوران انقلابات مشروطیت در زنجان بود و هنگامیکه سپهسالار تنکابنی عظیم زاده مجاهد اردبیلی را با چند تن از سایر مجاهدین از تهران بزنجان فرستاد که از طرف مشروطیت انجمن ولایتی تأسیس کند حکومت زنجان «جلال الدوله» پسر «ظلّ السلطان» بود. عظیم زاده در گذرها و میادین نطقهائی راجع با آزادی و مشروطیت ایراد می‌کرد لذا حکومت از ترس وی فرار کرد و اداره حکومتی بدست وی افتاد و برحسب مأموریت از طرف آزادیخواهان، بانتخاب اکثریت مردم، انجمن را تأسیس نمود. در اینموقع حاج سید باقر سیدین و چند نفر دیگر از اهالی اردبیل از عظیم زاده تبعیت می‌نمودند و راه پیشرفت و یرا هموار می‌کردند. حاج سیدباقر در مورد نطقه‌های وی نوشته‌هایی له او پخش می‌کرد.

بعضی از آقایان زنجان که بعلت تصرف موقوفات مدرسه «سید» با آخوند ملاقربانعلی حجة الاسلام زنجان مخالفت داشتند از این موقعیت استفاده کرده عظیم زاده را علیه آخوند تحریک نمودند نسبت باینکه نطقه‌های خود را در مسجد مزبور، که در تصرف آخوند بود، انجام دهد. و چون مریدهای مسلح و غیرمسلح زیادی داشت لذا جنگ میان مریدها و عظیم زاده در گرفت و تیراندازی تا مدت سه روز ادامه داشت تا اینکه بالاخره مقلدین و سایر افراد، که تابع آخوند بودند، به عظیم زاده و یاران او حمله ور شده تعداد ۱۷ نفر آنها را با خود وی قطعه قطعه کردند و بقیه یا فرارویا مخفی شدند.

در این حین حاجی سیدباقر نیز جزو مخفی شدگان بود که تا مدت چند ماهی با این وضع گذرانید و بعد از زنجان گریخت و پس از وی کار تجارت را برادر بزرگش حاج سیدمحمد حسین عهده دار شد. ایشان هفت برادر بودند که عبارتند از حاجی سیدمحمد حسین، حاج سیدباقر، حاج سیدصادق، حاج سیدیعقوب (که در رشت تجارت می کرد)، سیدحسن و سیدجعفر (که در نجف تحصیل علم می کردند) و سیدیوسف که از طرف برادران در همدان تجارت می نمود.

نویسنده که مشخصاتی از خودش نوشته در آخرین جمله نامه اش نوشته است «از عاقبت کار سیدباقر سیدین اطلاع زیادی ندارم».

مقاله ای از خواننده دانشمندی بنام «آقای مهندس عبدالصالح نعمت الهی» از اهواز، بوسیله شادروان آقای مهندس ایوب عبدالصالح نعمت الهی: واهب زاده و در زمان حیات او بدست ما رسیده و ایشان با مقایسه مطالب «اردبیل در گذرگاه تاریخ» با کتاب «شیخ صفی و تبارش نوشته آقای احمد کسروی»، نکات

قابل توجهی را از حیث سلسله نسب شیخ صفی الدین و نیز تشیع وی عنوان نموده است.

در باب شجره نسب شیخ می گوید که «کسروی شجره نسب شیخ را به سه بخش کرده است: از شیخ تافیر و شاه زرین کلاه، از اسماعیل بن محمد تا موسی الکاظم (ع) و در قسمت سوم آنچه میان آن دو بخش است. او در صحت بخشهای اول و دوم تردید ندارد ولی در باب بخش سوم می نویسد که این بخش ناروشن است و یا خود نامهای ساخته می باشد و از جستجو چیزی بدست نیامده و سرانجام می گوید بهر حال این بی گمان است که میانه پدران شیخ صفی و پسران موسی الکاظم پیوستگی نمی بود.»

آقای نعمت الهی این گفته کسروی را نقد نموده نوشته است که او عمدتاً می خواسته سیادت صفویه را منکر شود والا وقتی خودش می گوید «از جستجو چیزی بدست نیامده» پس چگونه از امر مجهولی نتیجه معلوم گرفته گفته است «بی گمان است که میانه پدران شیخ صفی و پسران موسی الکاظم پیوستگی نمی بود.»

نویسنده در قسمت دیگر مقاله، در باب مذهب شیخ صفی الدین، گفته های کسروی را رد کرده نوشته است که «دلیل تاریخی صحیح بسیار است و اگر بخواهیم

آن‌ها را بنویسیم کتابی جداگانه می‌شود. یکی از آن دلایل سلسله‌طریقتی شیخ است، و بعد در ذکر این سلسله می‌افزاید که «شیخ صفی‌الدین مرید و خلیفه تاج‌الدین شیخ زاهد گیلانی، و او مرید و خلیفه شیخ جمال‌الدین تبریزی، و او خلیفه شیخ شهاب‌الدین اهری، و او خلیفه ابوالغنائیم رکن‌الدین سجاسی، و او خلیفه قطب‌الدین ابوبکر اهری، و او خلیفه نجیب‌الدین سهروردی، و او خلیفه قاضی وجیه‌الدین عمر بن عثمان المکی، و او خلیفه اول قطب‌الاقطاب فی الغیبه، الشیخ ابوالقاسم جنید بغدادی بوده و شیخ جنید صاحب اجازة ارشاد از امام الهمام حسن عسکری بود» و با آنکه جنید از شاگردان ابوعلی ثوری بوده و خود ابوعلی از تلامذات امام شافعی بحساب می‌آمد ولی تبعیت او از امام حسن عسکری و داشتن اجازة ارشاد از جانب آنحضرت شیعه بودن او و طریقه وی را، که شیخ صفی‌الدین نیز بدو منتهی می‌شد، می‌رساند ولی کسروی بدون توجه باین دلایل تاریخی، و تنها تقیه شیخ صفی و عمل ایشانرا بطریق شافعی دلیل آورده، در صورتیکه در زمان ما هم تقیه هست.

آقای نعمت‌اللهی درباره انگیزه کسروی جهت نفی سیادت و تشیع شیخ مطالب مشروحی عنوان کرده نوشته است که او دعوت نبوت داشته و گفته است «اگر شما تصور می‌کنید که پیامبران را خدا فرستاده و پیامبران دارای معجزه‌اند این تصور باطل است و من چنین ادعائی ندارم...». او در مورد ائمه نیز از اهانت باز نایستاده و بدون توجه باینکه تصوف و تشیع سبقت تاریخی بیشتری بر جعفر بن محمد علیه السلام دارد او را بنیانگذار شیعیگری و صوفیگری معرفی نموده است؛ حال آنکه او مروج مذهب تشیع بوده نه بنیانگذار آن. تعجب آورتر آنکه او اعمال ناهنجار بسیاری از شیعیان و صوفیان را دلیل رد شیعیگری و صوفیگری می‌داند غافل از آنکه تشیع و تصوف غیر از رفتار بعضی افراد مغرض و یا بی اطلاع می‌باشد.

ما از زحمتی که ایشان در تهیه مقاله سودمند خود برعهده گرفته و برای رفع پاره‌ای ابهامات تاریخی بنوشتن آن مبادرت کرده است سپاسگزاریم و از محمدهای ایشان در باب کتاب «اردبیل در گذرگاه تاریخ» تشکر می‌نمائیم و این گفتار از کتاب را با نظر علمی یک پزشک محترم پایان می‌آوریم.

و در پایان یک توضیح پزشکی  
 از آقای دکتر نجف زاده:  
 جراحان طراز اول تهران است، در یک گفتگوی حضوری در  
 مورد «شوک» و «شوکه شدن»، که ما در صفحه ۴۳۴ جلد اول  
 کتاب نوشته ایم، توضیحی داده بکار بردن «نوعی سکتۀ مغزی» را بجای آن مناسب  
 دانست.

ما در آن صفحه داستان «غضب کرده شدن» پلیسی بنام رحمت الله را آورده بودیم  
 که بعد از آن واقعه او را بنام لعنت الله خواندند و بدستور مقامات مذهبی پایش طناب  
 بسته با طبل و شیپور در بازار و کوچه های شهر گرداندند. در آنجا در مورد غضب کرده  
 شدن نوشته بودیم که این حالت ممکن است از لحاظ روانشناسی بیک حالتی تعبیر شود  
 که آنرا باصطلاح خارجی «شوک» می گویند و بر اثر تحریک شدید عصبی حاصل  
 می گردد.

آقای دکتر متذکر شد «از لحاظ پزشکی شوک و شوکه شدن حالتی از اتفاقات  
 بدنی است که همواره با رنگ پریدگی همراه است و علامت ممیزۀ آنهم در پزشکی  
 همین پریدگی رنگ می باشد. در این حالت خون بیشتر متوجه اعضاء و احشاء و جهازات  
 داخلی می گردد و صورت و سیمای آدمی رنگ خود را از دست می دهد و به سفیدی  
 متمایل می شود. می توان حالت رحمت الله را در آنموقع به سکتۀ مغز تعبیر نمود زیرا در  
 این نوع سکتۀ ها خون بیشتر در سر و صورت می ماند و رنگ آنها تیره تر می گردد و شاید  
 هم بدین سبب است که آنرا قرالماغ یا سیاه شدن می گویند.»

آقای دکتر جواد - و هابزاده پزشک دانشمند و استاد دانشکده پزشکی  
 یادآوری اصلاحی  
 شهرما در نامه خود نکاتی را در مورد اصلاح دو نکته از مطالب  
 از آقای دکتر و هابزاده:  
 جلد دوم کتاب یادآوری کرده است :

۱- اسکناسی که تصویر پشت و روی آن در صفحه ۳۲ چاپ شده است از سومین  
 «سری» اسکناسهای بانک ملی ایران است و نه از اولین سری. لازم بتوضیح است که اولین  
 سری از اسکناسهای بانک ملی در سال ۱۳۱۰ شمسی چاپ و روز اول سال ۱۳۱۱ به جریان  
 گذاشته شد و این سری معروف به سری کلاه کوچک است که تصویر شاه در آن تصویری  
 است رخ (نه نیمرخ) و امضاهای آن یکی مربوط به دکتر «کورت لیندن بلات» آلمانی، که  
 مدیر کل بانک ملی بود و امضای دوم مربوط به دکتر «علی علامیر» مفتش دولتی در بانک ملی  
 میباشد.

اسکناسهای دوره سوم در سال ۱۳۱۴ بجزریان گذاشته شده‌اند و معروف بکلاه بزرگ میباشند که در آن عکس نیمرخ شاه و امضای سرتیپ رضاقلی امیرخسروی مدیر کل بانک و عبدالحمین هویر مفتش دولت چاپ شده است .

۲- درپانوشت صفحه ۷۶ چنین آمده است : ( در مآخذ مورد استفاده حساب «انفی نی تزیمال Infinitesimal» علم «جفر» ترجمه گشته است). بنظر میرسد که این نادرست باشد و رابطه‌ای بین حساب انفی نی تزیمال و علم جفر وجود نداشته باشد .

Infinitesimal بمعنی «بی اندازه خرد» و «بی نهایت کوچک» و «مقادیر عددی نزدیک به صفر» است و خود قسمتی از حساب عالی است که ترکیبی است از حساب «انتگرال» و حساب «دیفرانسیل» .

و اما علم «جفر» از علوم غریبه متداول در نزد مسلمین است و فنی است که توسط آن امور نهانی را بازگویند و یسا دانشی که از غیب اخبار کند ( از فرهنگ فارسی دکتر محمد معین - جلد اول)

#### بایان جلد سوم:

در اینجا مطالب جلد سوم «اردبیل در گذرگاه تاریخ» را بپایان می‌رسانیم. یک نظر اجمالی بمندرجات هر سه جلد نشان می‌دهد که آنچه بر این سرزمین و مردم آن گذشته، از دوران قبل از اسلام تا ۱۳۵۷ خورشیدی، بقدریکه میسر بوده و مدارک و مآخذ مورد استفاده مؤلف نشان داده است، برشته‌تحریر درآمده و علاوه بر حوادث گوناگون تاریخ، کیفیات اجتماعی مثل زبان، مذهب، آداب و سنن، فرهنگ و معارف و... یا اوضاع طبیعی و اقتصادی مانند آب و هوا، کشاورزی و دامداری، صنعت و تجارت و... موضوع سخن قرار گرفته است و در ضمن نظریات و نقدهای مطلقین و دانش پژوهان نیز در زمینه اصلاح نواقص و اشتباهات در جای خود عنوان گشته است.

تردید نیست که ما هم مثل هر نویسنده دیگر سعی بر آن داشته ایم که حاصل سالیان دراز مطالعات و تحقیقات و تحریرات خود را آنچه که ممکن بوده از عیب و نقص برکنار داریم. با اینحال، اذعان می‌نمائیم که آنچه نوشته ایم همه وقایع نیست و احتمالاً نقص و نارسائیهائی هم، در برخی از مطالب آن، وجود دارد و بدینجهت نه تنها از ارباب فضل و کمال بلکه از همه مطلقین و آگاهان درخواست داریم که برای رفع نقائص آن، که بهرحال مربوط بیک خطه باستانی از میهن ماست، قدمی برداشته نگارنده را آگاه سازند.

## اعتذار:

ذکر این نکته را، چنانکه در پایان مجلدات پیش نیز گفته ایم، بعنوان پوزش لازم می دانیم که:

«با آنکه در دستور زبان فارسی، مثل هر زبان زنده دیگر، برای اول شخص و دوم شخص مفرد ضمائر «من» و «تو» وضع گردیده با اینحال در گفته ها و نوشته ها معمولاً بجای اولی کلماتی مثل اینجانب، بنده، فدوی، ارادتمند و... و در عوض دومی الفاظی مانند شما، سرکار، جنابعالی، حضرتعالی و... بکار می برند زیرا لفظ «من» مایه ای از خودخواهی و نخوت دارد و از ضمیر «تو» نیز یک حالت تحقیر استنباط می شود.

در این کتاب، جایی که می بایست ضمیر اول شخص مفرد استعمال شود، بدلیل مذکور از بکار بردن لفظ «من» خودداری گردیده و چون موردی هم برای کلماتی مثل بنده، اینجانب، فدوی و نظایر آن نبوده است ناگزیر غالباً از ضمیر جمع استفاده شده است.

این کار علاوه بر آنکه عذرش نزد عقلا مقبول است پیش خدا نیز مطلوب می باشد زیرا بدستور اولیای دین او، هر فرد مسلمان در شبانه روز او را ده مرتبه، در نمازهای واجب، با ضمیر جمع مورد خطاب قرار می دهد و به پیشگاه مبارکش معروض می دارد: ایتاک نعبد و ایتاک نستعین، اهدنا الصراط المستقیم...».

## مآخذیکه درتألیف این کتاب از آنها استفاده شده است:

- آبهای معدنی آذربایجان. دکتر صادق مقدم. تهران. ۱۳۳۴.
- آتشکده آذر. تهران. ۱۳۳۶.
- آثار البلاد و اخبار العباد. زکریا بن محمود القزوینی. بیروت. ۱۹۶۰.
- آثار باستانی آذر بایجان شرقی. سید جمال الدین ترابی طباطبائی. انجمن آثار ملی. ۱۳۵۵.
- آمار رسمی وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه. تهران. وزارت معارف. مربوط بسال تحصیلی ۱۱-۱۳۱۰.
- آمارنامه استان آذربایجان شرقی. مرکز آمار ایران. تهران. شماره مسلسل ۷۴۱-۱۳۵۶.
- اردبیل در گذرگاه تاریخ. باباصفری. تهران جلد اول ۱۳۵۰ و جلد دوم ۱۳۵۳.
- اقتصاد کشاورزی. دکتر احمد هومن. دانشگاه تهران. ۱۳۴۱.
- الانساب. قاضی ابی السعید. بیروت. ۱۹۱۲.
- ایران زمین. خلیل زاهد و محمدرضا زهتابی. تهران. چاپ پیروز. ۱۳۴۸.
- بیت المقدس و تحوّل قبله. خلیل کمره‌ای. تهران. کتابفروشی اسلامیة.
- پایان نامه تحصیلی دوره لیسانس. محمد تربیت. دانشکده حقوق. ۱۳۳۴.
- تاج المناقب. نسخه خطی. کتابخانه ملک. مجموعه شماره ۴۳۷۹.
- تاریخ اردبیل و دانشمندان. سیدفخرالدین موسوی نته کرانی. نجف اشرف. ۱۳۴۷.
- تاریخ عالم آرای عباسی. اسکندر بیگ. تهران. ۱۳۳۴.
- تاریخ فرهنگ آذربایجان. حسین امید. تبریز. ۱۳۳۳.
- تاریخ فرهنگ آذربایجان. محمدعلی صفوت. چاپ قم. تاریخ آغاز تحریر ۱۳۲۹.
- تاریخ فرهنگ ایران. عیسی صدیق. تهران. چاپ دانشگاه. ۱۳۴۷.
- تشیع و تصوف در اسلام. دکتر کامل مصطفی الشیبی. ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو. تهران. ۱۳۵۹.
- تقسیمات اقلیمی و رُستنیهای ایران. احمدحسین عدل. تهران. ۱۳۳۹.
- جغرافیای تاریخی گیلان، مازندران و آذربایجان. ابوالقاسم طاهری. شورای مرکزی جشنهای ایران. ۱۳۴۷.
- جغرافیای کشاورزی. دکتر تقی بهرامی. چاپ دانشگاه. تهران. ۱۳۳۳.
- جنگ خطی متعلق بخود نگارنده. تاریخ تحریر ۱۱۱۱ قمری.
- خاطرات خلیل ملکی
- دائرة المعارف اسلامی و همگی شیعه. عبدالعزیز صاحب جواهر.

- دائرة المعارف الحديثه. احمد عطية الله. قاهره. ۱۹۵۲.
- دانشمندان آذربایجان. محمدعلی تربیت. تهران. چاپ مجلس.
- «دیکسیونر» جغرافیائی جهان. فرانسه. ج ۱/ پاریس. ۱۸۵۶.
- الذریعه الی تصانیف الشیعه. شیخ آقا بزرگ تهرانی.
- روزنامه آذربایجان. تبریز. شماره های مختلف.
- روزنامه اطلاعات. تهران. شماره های مختلف.
- روزنامه بامداد. تهران. شماره های مختلف.
- روزنامه پلیس. تهران. ۱۳۲۹ قمری.
- روزنامه جودت. اردبیل. شماره های مختلف.
- روزنامه شمس ایران. اردبیل. شماره های مختلف.
- روزنامه قیس. اردبیل. شماره های مختلف.
- روزنامه کشور. تهران. شماره های مختلف.
- روزنامه کیهان. تهران. شماره های مختلف.
- سخنوران آذربایجان.
- سفرنامه ابودلف. ترجمه ابوالفضل طباطبائی. تهران. ۱۳۴۲.
- سفرنامه تاورنیه. ترجمه ابوتراب نوری. تهران. ۱۳۳۱.
- شرح رجال ایران در قرون ۱۲ و ۱۳ و ۱۴. مهدی بامداد. تهران. ۱۳۴۷.
- صورة الارض. ابن حوقل. ترجمه دکتر جعفر شعار. تهران. ۱۳۴۵.
- الضوء الامع لاهل قرن التاسع. السخاوی. قاهره. ۱۳۵۴.
- طبقات الشافعیه. جمال الدین عبدالرحیم الاسنوی. بغداد. ۱۳۹۰.
- فتوح البلدان. امام ابی الحسن بلادزی. بیروت. ۱۹۷۸ م.
- فرهنگ روستائی. دکتر تقی بهرامی. تهران. چاپ خودکار. ۱۳۱۷.
- فهرست چاپی میکروفیلیمهای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
- قرآن مجید.
- کشف المعارف. ابن صفار حکیم الهی اردبیلی.
- گذشته چراغ راه آینده. جامی. ۱۳۵۵.
- گزارش نیمه تفصیلی آبهای زیرزمینی اردبیل. وزارت نیرو. اداره کل آبهای زیرزمینی. تیرماه ۱۳۵۲.
- لغتنامه دهخدا. چاپ تهران.
- مجله جوان. تهران. ۱۳۵۷.



- مجله خواندنیها. تهران. شماره های مختلف.
- مجله فردوسی. تهران. ۱۳۵۱.
- مرده خواران لنین گراد. آنا تول داروف. ترجمه ذبیح الله منصوری. تهران. انتشارات علمی.
- مرگ هست باز گشت نیست. تهران.
- معجم البلدان. یاقوت حموی. تهران. ۱۹۶۵.
- مقامات حکیم الهی اردبیلی. اردبیل. چاپ احمدیه. ۱۳۲۳ قمری.
- المنجد. لغتنامه عربی. چاپ بیروت.
- نشریه فرهنگ اردبیل. اردبیل. چاپ صابر. ۱۳۲۸.
- یادداشتهای خطی مرحوم میرزا عباس محسنی.

## اسامی خاصی که در این کتاب آمده است:

## الف - اشخاص

۴۷۰	ابن حوقل		آ:	آتاکشی اوف
۳۰۹	ابن الصلاح	۱۰۱		آتاقلیچ ترکمن
۳۰۹، ۳۴۰	ابن عبیدالله	۳۴		آتش بیات ماکو
۳۶۰	ابن عساکر	۵۸		آخوندگری
۲۹۴	ابن هلال	۳۵۳		آرداشس آوانسیان
۵۱۵	ابو بکر (خلیفه)	۳۴، ۳۵، ۴۶، ۴۸		آغامحمدخان قاجار
۵۲۰	ابو بکر ابهری	۴۶۵		آقابالا دوافروش
۳۰۶	ابو بکر ولیواتی مصری	۴۶۸		آقابالا واهب زاده
۳۲۲	ابوتراب نورالدین محمد اصفهانی	۲۹۹		آقابزرگ تهرانی
۲۹۵، ۴۰۱	ابوحامد اندلسی	۳۳۳، ۳۵۰		آقاجان جهود
۲۹۷، ۳۴۴، ۳۴۸، ۳۵۳	ابوالحسن اصفهانی (آقاسید)	۴۷۷		آپالازاغلی
۵۰۱	ابوالحسن پورزند (سرتیپ)	۲۵۲، ۴۷۹		
۱۵۵، ۲۹۵	ابوالحسن یعقوب بن موسی الاردبیلی		الف:	ابراهیم ار باب (حاج میرزا)
۴۷۰	ابودلف	۹۱، ۱۸۸		ابراهیم آقابزاز
۲۹۷، ۲۹۸	ابوذریعه اردبیلی	۱۸۸		ابراهیم (ملا)
۲۹۸	ابوسعید اردبیلی (شیخ)	۲۹۲		ابراهیم باستانی پاریزی
۲۹۷	ابوعبدالله محمد بن خفیف	۸۰		ابراهیم بن محمد
۳۰۰	ابوعبدالله دبشی	۲۹۳		ابراهیم صراف تبریزی (حاجی)
۲۲۶	ابوالفتح امیرشاهی	۱۸۸		ابراهیم صفوی
۲۹۵	ابوالفرج بن عبدالرحمن	۲۴۸، ۳۳۹		ابراهیم قلعه جوقی (شیخ)
۳۵	ابوالفضل فرهی	۲۹۳، ۲۹۴		ابراهیم مجتهد (حاج میرزا)
۲۹۶	ابوالفضل فضلی (حاج میرزا)	۱۸۷، ۱۸۸		ابن بزّاز
۳۴	ابوالقاسم اشتری	۲۹۴، ۳۰۶		ابن تمیم بن سعد مصری
۸۸، ۹۰، ۹۲	ابوالقاسم صدوقی (ستوان)	۳۰۰		ابن حجر
		۲۹۸		

۳۷۰	احمد فقیه	۱۸۸	ابوالقاسم صراف (حاجی)
۲۲۰	احمد محسنی (دکتر)	۳۸۲، ۳۹۲	ابوالقاسم طاهری
۲۹۹	احمد مرتضوی (آقاسید)	۱۴۰	ابوالقاسم کاشانی (سید)
۹۶، ۹۷، ۵۰۲	احمد مستوفی	۵۲۰	ابوعلی ثوری
۱۸۱، ۳۰۱، ۳۲۰، ۳۵۶	احمد مقدس اردبیلی	۵۲۸	ابول آقا (شازدا)
۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰		۳۰۰	ابو محمد جعفر بن محمد الاردبیلی
۲۳۳، ۲۳۴	احمد مهران	۵۱۵	ابونصر اسکندر بهادر
۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳	احمد میرخاص (سید)	۳۰۰	ابونصر جنید اردبیلی
۳۷۳	احمد هومن	۳۰۰	ابوهشیم بن حمدون الاشحی
۳۰۵	اخى فرج زنجانی	۲۹۱	ابى الحسن بلاذرى (امام)
۳۵۲	ادیب نیشابوری	۲۹۵	ابى زرعه
۲۵۸	ادیسون	۲۹۸	ابى الفرج اردبیلی
۵۰۵	أرداشکانی	۷۷	احتشام صدر
۴۸۵	اروج جراح (استاد)	۳۴، ۳۵	احسان طبری
۳۵	اروجعلی فرش فروش	۵۰۲	احمد احرار
۹۰	اردبیلی (ستوان)	۳۴۳	احمد احسانی (شیخ)
۱۰۲	ارفع (سرلشگر)	۳۵	احمد ایمنانی
۴۷، ۷۰	استالین	۳۰۰	احمد بن محمد البدر الاردبیلی
۱۴۳	اسحق وهازاده	۳۳۶، ۳۳۷	احمد پاشا
۹۰، ۹۱، ۹۲	اسدالله ادیب امینی (سروان)	۲۲۶	احمد حبیب الله زاده
۱۲۳	اسدالله فرج اللهی (حاجی)	۲۲۵	احمد سره
۳۴۹	اسدالله قهبیانی	۲۵۸	احمد سعیدی (میرزا)
۳۰۲	اسعد پاشا	۱۹۲	احمد شاه
۲۰، ۴۸۱	اسکندر بیگ	۵۱۵	احمد صدر (حاجی مرجبا)
۲۴	اسلامیه (کتابفروش)	۱۸۸	احمد صراف (کر بلانی)
۱۸۸	اسماعیل ارباب (حاج)	۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸	احمد قوام (قوام السلطنه)
۲۹۴	اسماعیل اردبیلی	۱۰۹، ۱۱۴، ۱۳۱	
۵۱۹	اسماعیل بن محمد	۲۹۴، ۵۱۹	احمد کسروی
۱۲۱	اسماعیل جرو	۴۷۹	احمد فخر الحکماء (سید)

۳۵۸	امیر فیض الله تفرشی	۲۲۹	اسماعیل حسینی (سید)
۳۸	امیر کبیر (سازمان مطبوعاتی)	۷۵، ۱۱۸	اسماعیل حکاک (ساری)
۱۲۰	امیر معزز گروسی	۲۲۶	اسماعیل دیباج
۳۵۳	امیر شبیک	۲۳۹، ۲۴۸، ۳۲۱، ۳۲۳	اسماعیل صفوی (شاه)
۲۸۳، ۳۳۴	امین الدین جبرئیل	۳۳۶، ۳۳۷، ۵۱۵	
۵۱	انثانی (مهندس)	۴۷۹	اسماعیل علوی (سیدالحکما)
۳۳۰	انواری	۲۱۲	اسماعیل مجتهدی (سید)
۳۴	انوار خامه ای	۱۳۷، ۲۲۶، ۲۳۵	اسماعیل والی زاده
۴۹۴	انوشیروان (ساسانی)	۴۷۶، ۴۷۸	افراسیاب بن محمد (طیب)
۵۸	اورنگی (دکتر)	۳۴	اکبر افشار
۳۲۱	اوزون حسن	۳۰۴	الفارسی
۳۰۵	اویس اردبیلی	۲۲۳	القاص میرزا
۴۷	ایکچیان	۳۲۱	الوند میرزا
۳۴	ایرج اسکندری	۱۸۹	اللهقلی تاجر (حاجی)
		۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴	الهی اردبیلی
	ب:	۳۰۱	الیاس اردبیلی
۱۸۸	بابا (حاج میر)	۵۰۳	امام جمعه
۳۰۵	بابا حسن	۵۲۰	امام شافعی
۴۸۶	بابا دوا فروش (مشهدی)	۸۸، ۸۹، ۹۲	امامقلی ضیائی مهر (ستوان)
۱۹۵	بابا سنائی	۹۰، ۵۰۴	اماموردی مشکینی (ملا)
۳۰۵	باباقلی اردبیلی	۳۰۴	ام کلثوم اردبیلی
۴۰۲	بابا کوتاهی	۱۳۱، ۲۱۳	امیراعلم (دکتر)
۱۲۶، ۱۲۷	باتمانقلیچ (سرهنگ)	۳۴۳	امیر تیمور گورکان
۵۱۸، ۵۱۹	باقر سیدین (حاج سید)	۳۰۱، ۳۰۴	امیر جمال الدین عطاء الله
۳۶۲	باقر طباطبائی تبریزی (حاج میرزا)	۱۴۶	امیر عباس هویدا
۳۰۶	باکیر اردبیلی (شیخ)	۵۰۲	امیر عشایر خلخالی
۵۱	بالاش آذراوغلی	۳۵۸	امیر علاّم
۳۰۵، ۳۰۶	بانو باغبان	۳۰۱	امیر علی شیر نوائی
۱۲۰، ۱۲۱	بایندر (سرهنگ)	۳۰۱	امیر غیاث الدین شیرازی

۵۱۷	پیرعبدالملک	۱۸۴	برونو
۵۱۵	پیرقنبلان	۳۰۶	برهان اردبیلی
	ت:	۳۰۹	برهان الدین عبدالله
۳۰۸، ۳۲۴	تاج اردبیلی	۳۲۵	برهان الدین موصلی
۳۰۹	تاج الدین اردبیلی	۳۴، ۳۵	بزرگ علوی
۳۱۰	تاج السعیدی اردبیلی	۳۰۶، ۳۰۷	بزمی اردبیلی
۳۱۰	تزریقی اردبیلی	۳۰۷	بشیر بن حامد اردبیلی
۳۰۹	تفهتی	۳۰۰	بصر اردبیلی
۱۸۸	تقی آقا بزّاز (حاجی)	۳۰۸	بقائی اردبیلی
۳۲۰	تقی الدین	۲۱۵	بنی آدم (شریف الدوله)
۳۰۹	تقی الدین عبدالقادر مصری	۴۹۴	بوذرجمهر
۳۳، ۳۴	تقی ارانی (دکتر)	۴۷۵	بوعلی سینا
۳۷۴، ۴۰۷، ۴۱۲	تقی بهرامی	۲۰۳، ۲۰۴	بهاء الدین بیرنگی (میرزا)
۳۴	تقی شاهین	۲۲۲	بهزاد آستارائی
۳۴، ۳۵	تقی کی نژاد (مهندس)	۳۴	بهمن شمالی
۷۸، ۹۴، ۹۶	تقی وهابزاده (حاجی)	۳۰۸	بیضای اردبیلی
۲۳	تیتوس (رومی)	۲۲۱	بیوک آقا عباس زاده (میرزا)
	ث:	۷۸، ۹۶، ۹۷، ۱۲۲ (حاجی)	بیوک آقا واهب زاده
۳۱۱، ۳۱۲	ثانی صفوی	۲۹۹، ۴۶۹	
	ج:	پ:	
۳۵۰	جان بیگ	۲۳۳، ۵۰۳	پاسکیو بیچ (ژنرال)
۱۹	جان پولاد (سرهنک)	۴۷۷	پاول (مسبو)
۳۴، ۳۵، ۳۹، ۴۸، ۵۵	جعفر پیشه‌وری	۱۵۷	پیشیر (آلمانی)
۶۰، ۶۱، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۸، ۱۰۱		۲۵۸	پول (انگلیسی)
۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶		۲۳۵، ۲۳۶	پولادین (سروان)
۵۱۹	جعفر (حاج سید)	۵۱۵	پیرابوسعید
۲۱۲	جعفر شیرانی	۵۱۵	پیرزرگر
۴۶۸	جعفر صادقی	۵۰۶، ۵۱۵	پیرشمس الدین

	۳۵۱	جعفر قاضی (شیخ)
	۵۰۱، ۵۰۲	جعفر قلی حبیبی
	۵۸	جعفر کاویانی
	۵۱۸	جلال الدوله
	۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۱۲	جلال الدین دوانی
	۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۹	جلال الدین محمد (مجد الاشراف)
	۴۷۷	جلالیان (دکتر)
	۳۴، ۴۶، ۴۷	جلالی نائینی
	۳۷۶	جلیل زاهد
	۲۹۴، ۲۹۵	جمال الدین ابوالحسن صدرالدین اردبیلی
	۳۱۲	جمال الدین اردبیلی
	۵۲۰	جمال الدین تبریزی
	۵۱۵	جمال الدین ترابی طباطبائی
	۳۰۹	جمال الدین شیرازی
	۳۶۰	جمال الدین عبدالرحیم الاستوی
	۳۱۲	جمال الدین یوسف اردبیلی
	۳۵۱	جمال الدین محقق خوانساری (آقا)
	۳۱۳	جنونی اردبیلی
	۵۲۰	جنید بغدادی
	۲۹۷، ۲۹۸	جنید شیرازی
	۱۸۸	جواد آقا تاجر تبریزی (حاجی)
	۱۲۰، ۱۴۳	جواد مجتهدزاده (حاجی)
	۵۵	جودت
	۵۰۲	جولان
	۵۰۱	جهانگیر خان جواد خانی (میر)
	۳۷۵	جیمز فریزر
		چ:
	۱۵۰	چنگیز خان
ح:		
۳۵۱، ۳۵۳، ۳۶۰		حاج آقا حسین بروجردی (آیت اله)
۹۱		حاج امین
۱۴۰		حائری یزدی
۷۸		حاتم خان کیکلو
۴۷۷		حاج بابا حاذق (دکتر)
۵۰۶		حاج باباخان
۵۰۴		حاج حسینقلی صراف
۲۹۳		حاجی آقا امامجمعه (میرزا)
۲۳۶		حاجی آقا (مجاهد)
۳۱۳		حاجی اردبیلی
۲۲۲		حاجی معلّم
۱۷۴، ۲۴۵، ۳۱۳، ۳۱۴		حالی اردبیلی
۲۹۸		حافظ شیرازی
۳۲۳		حبیب الله رشتی (میرزا)
۳۴		حبیب الله منصور
۲۲۱		حبیب اللهی آستارانی
۳۱۴		حبیب ایردیموسی (شیخ)
۳۱۵		حجایی اردبیلی
۳۶۹		حجّت کوه کمری (آیت اله)
۲۵۸		حسن آرتیست
۳۱۵		حسن اردبیلی
۱۴۶		حسن ارسنجان
۳۷۰		حسن امین الواعظین
۳۵۸		حسن بن زین العابدین عاملی (شهید دوم)
۲۳۴		حسن بن علی بن محمد بن علی طبرسی
۳۱۵		حسن بن موسی الاربدیلی
۲۸۵، ۲۸۶		حسن بیگ

۱۳۸	حسین جلائی	۴۰،۷۶	حسن تقی زاده (سید)
۳۵	حسین جهانی	۵۱،۶۹،۷۷،۷۸،۸۳،۹۶	حسن جودت
۳۴۰	حسین خوانساری (آقا)	۹۷،۱۱۸،۲۲۸، ۲۳۱	
۲۲۶	حسین درایه	۲۲۶	حسن جلالی
۱۸۷	حسین رشدیّه (میرزا)	۵۱۹	حسن (حاج سید)
۱۷۴	حسینعلی (ملا)	۳۴	حسن حبیبی (سید)
۵۰۴	حسینقلی صراف	۱۸۶	حسن رشدیّه (میرزا)
۱۹۰، ۱۹۱	حسینقلی کاظمی	۳۴	حسن سجّادی (دکتر)
۳۲۹، ۳۴۲	حسین کوه کمری (سید)	۲۲۶	حسن شفیق زاده
۳۹، ۴۰	حسین لنکرانی (شیخ)	۵۲۰	حسن عسگری (ع)
۲۲۶	حسین مستشاری	۱۷۴، ۲۴۵، ۳۱۳	حسنعلی (ملا)
۱۴۰	حسین مکی	۱۲۳، ۱۴۳	حسنعلیخان امیری
۲۲۵	حسین نیکخو	۳۳۰	حسن علی شاه
۳۱۸	حفص بن عمر اردبیلی	۱۶، ۱۷	حسنعلی شهرزی
۳۱۸	حکیم الهی اردبیلی	۱۳۷	حسن فرزانه
۲۳۰، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۵۹	حکیم الهی بن صفار اردبیلی	۵۲۱	حسن نجف زاده (دکتر)
۱۳۱	حکیم الدوله	۲۱۰	حسن وحیدی
۳۲۰	حلمی اردبیلی	۱۰۳	حسین
۳۲۰	حمدالله اردبیلی	۲۵۷	حسین (حاجی، معروف به شمرحسین)
۵۰۱	حمزه (ع) (امامزاده)	۱۹۰، ۱۹۱	حسین آخوندزاده (مشهدی)
۳۲۰، ۳۲۱	حمزه اردبیلی	۳۱۶	حسین اردبیلی (سید)
۱۸۹، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸	حمیدآموزگار (میرزا)	۲۳۴	حسین اردبیلی (ملا)
۱۹۹، ۲۰۰، ۲۲۲		۳۵۲	حسین بن ابی القاسم تبریزی (سید)
۲۲۶	حمید داوران	۲۳۲	حسین بن الحسن العاملی الکرکوککی (میر)
۳۷۰	حمید مسائلی (آقا شیخ)	۳۰۸	حسین بن علی (ع)
۴۶۹	حمید وها بزاده	۲۹۱	حسین بن عمرو الاردبیلی
۱۹۰	حیدرخان (میرزا)	۳۴	حسین تربیت
۳۰۱	حیدر صفوی (سلطان)	۱۵۶، ۱۸۰	حسین جیلعاملی (میرسید)

۳۲۲	رابط اردبیلی	۳۵، ۶۹، ۷۷، ۹۶، ۹۷	خانحسین احمدزاده:
۳۲۲	راغب اردبیلی	۱۹۴	خداداد نوراللهی (حاجی)
۲۰۵	ربابه آخوند باجی	۳۲۱	خداو یردی اردبیلی
۳۴	رجبعلی نسیمی	۱۴۵	خسرو حبیبی (مهندس)
۵۰۱، ۵۲۱	رحمت الله (لغت الله)	۱۲۶	خسرو خان یورتچی
۸۳، ۸۶، ۱۰۲	رحمت الله حبیب الهی	۳۲۱، ۳۲۲	خطائی
۱۸۸	رحیم (کر بلائی)	۲۳۴	خلخالی (سید عبدالرحیم)
۳۸۶	رحیم آصف	۹۷، ۱۰۹، ۱۱۷	خلیل آذر پادگان
۳۵۳	رحیم ارباب (حاجی میرزا)	۵۱	خلیل اشراقی (ملا)
۳۴	رحیم الموتی	۲۴	خلیل کمره ای
۹۶، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۳	رحیم معین	۳۴، ۴۵، ۴۷	خلیل ملکی
۱۲۲	رزاق (باشکسن)	۱۵۶	خواجه نصیرالدین طوس
۵۰۳، ۵۰۴	رزاق خیر	۲۳۴	خواندمیر
۴۷۷	رستم اف (دکتر)		د:
۳۵۴	رستم میرزا صفوی	۱۱۸	داراچپی
۱۲۹	رسول	۳۹۱، ۴۵۵، ۴۸۱	دارسی تاد (ژنرال)
۱۸۸	رسول (حاجی)	۲۴، ۲۵	داروف
۳۵	رسول پورمرادی	۳۵۳	دُرچه ای (آیت الله)
۱۳۸	رسول صمیمی	۵۹، ۶۰، ۶۱، ۱۰۲	درخشان (سرتیپ)
۷۸	رشید السلطنه	۳۰۴	درویش امیراردبیلی
۱۸۸، ۱۹۳، ۲۱۴	رشید الملک	۶۱	دولت‌شاهی
۳۴	رضا ابراهیم زاده		ذ:
۱۰، ۱۳، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۴۴	رضا پهلوی (شاه)	۲۵	ذبیح الله منصوری
۴۵، ۴۶، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۲۵، ۲۰۶، ۴۶۸، ۴۷۱	رضارادمنش	۲۰۱	ذکائی (حمد الله)
۳۴	رضارادمنش	۳۲۲	ذکری اردبیلی
۵۸	رضارسولی	۵۱	ذوالفقار اوجان نوین
۳۴، ۳۵	رضاروستا	۳۵، ۷۷	ذوالفقار فرش فروش

خ:

ر:

د:

ذ:



۵۱۸	سپهسالار تنکابنی	۴۸۷	رضا علوی (حاج سید)
۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۶	ستار آخمازلی (میرزا)	۲۳۳	رضا فهیمی
۳۲۳، ۳۲۴	ستار بن عبد الوهاب (شیخ)	۱۴۳، ۲۵۸	رضا کتابچی
۳۲۴	ستار بن محسن	۲۱۰	رضا هدایت الهی (سید)
۳۲۴	ستار بن محمد صالح (شیخ)	۳۵۱	رضی الدین
۵۳	ستارخان	۲۵۸	رضی شیخ الاسلامی
۳۴	ستارزاده	۵۲۰	رکن الدین سجاسی
۳۰۴	السخاوی	۳۵	روح الله وطن فدا
۳۲۴	سراج حمزه اردبیلی (شیخ)	۲۴، ۳۰	رومانوف
۲۰۱	سراج لشکر	۴۵۵، ۴۵۶	ریچارد هولمز
۵۹	سراج میر		ز:
۲۲۰، ۲۲۱	سردار ناصر	۳۳۱، ۵۲۰	زاهد گیلانی (شیخ)
۵۰۱	سعد الله (پسر رحمت الله)	۱۵۳	زردشت
۳۲۴، ۳۲۵	سعدی اردبیلی	۷۹، ۸۰، ۸۶، ۸۸، ۹۲، ۹۴	زریو (سرهنگ)
۲۱، ۲۹، ۳۱۶	سعدی شیرازی	۳۷۴	زکریا بن محمود القزوی
۵۰۳	سعید نفیسی	۳۴	زکی خواجهی
۳۴، ۵۵، ۵۸، ۱۰۵، ۱۰۶ (دکتر)	سلام الله جاوید (دکتر)	۷۷، ۹۷، ۱۱۱، ۱۱۳	زنوزی
۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۷		۳۶۷	زین العابدین حائری مازندرانی
۳۲۵	سلامی اردبیلی	۵۵، ۵۸	زین العابدین قیامی
۳۳۷	سلطان او یس جلایر	۳۴۴	زین العابدین المهر بانی السرابی
۳۳۶	سلطان سلیم عثمانی		س:
۳۲۲	سلطان محمد خندان	۲۵۷	ساری بالتاجی
۱۴۹	سلطان محمد غزنوی	۱۱	سامانیان
۱۴۹	سلطان محمود غزنوی	۳۲۳	سالم اردبیلی
۱۴۹	سلطان مسعود غزنوی	۴۷۷	سامسون اوف (دکتر)
۳۲۱	سلطان یعقوب	۳۱۰، ۳۲۳	سام میرزا (سامی اردبیلی)
۱۲۷	سلطنت منصور (بانو)	۳۶۸	سبزی علی (آخوند ملام)
۷۷	سلیمان صارمی		

۳۵۲	شهاب الدین بحرانی	۳۵	سلیمان محسن اسکندری
۱۸۸	شهاب قاضی (میر)	۴۶۵،۵۰۲	سوختن (ژنرال)
۱۸۷،۱۸۸،۲۰۲	شیخ الاسلام (حاج)	۵۹،۶۱	سهام السلطان بیات
۹۰	شیخ العلماء صدوقی	۳۴۴	سید آقا تستری
۳۱۵،۳۵۸	شیخ بهائی	۳۱۷	سید حسن گازرلی (اردبیلی)
۳۰۳	شیخ شبستری	۳۱۵	سید کاظم طباطبائی
۱۱۵،۲۳۲،۲۵۵،۲۶۰،۲۸۳	شیخ صفی الدین	۱۰۷	سیف قاضی
۲۹۴،۲۹۶،۲۹۷،۳۰۵،۳۱۲،۳۳۱،۳۳۲		۳۴	سیف الله سیاح سجادی
۳۳۴،۵۰۳،۵۱۵،۵۱۹،۵۲۰		۳۱۰	سیمای مشهدی
۴۱،۴۲،۴۳	شیخ محمد خیابانی		ش:
۳۲۹	شیخی اردبیلی	۳۶۹	شاه آبادی (مجتهد)
	ص:	۳۱۱	شاه صفی
۳۴۸	صائب	۲۳۳،۲۳۴،۳۵۸،۳۶۳	شاه عباس اول
۵۱۹	صادق (حاج سید)	۳۱۱	شاه عباس دوم
۴۸۷	صادق صادقیه	۳۵۰	شریبانی (مجتهد)
۴۸۶	صادق صفوی زاده (میر)	۳۲۵	شرف الدین اردبیلی
۲۲۶	صادق عدالت	۳۴	شعبان زمانی
۴۸۶	صادق نجفی (حاج شیخ)	۶۹	شفیع صدر
۴۱۹	صادق مقدم (دکتر)	۲۰۰	شکر حریری (حاجی)
۳۳۰	صالح اردبیلی	۱۱۸	شکر الله کیخسروی
۵۰۰	صالح بن موسی الکاظم (ع)	۳۵۵	شمس الحکماء
۲۰۲،۳۳۰،۳۴۲،۴۷۸	صالح مجتهد (حاج میر)	۲۸۹	شمس الدین اصفهانی
۵۰۱	صدر الدین (ع) (امامزاده)	۱۴۰	شمس الدین قنات آبادی
۳۲۵	صدر الدین خان معصوم بیک	۱۸۸	شمس العلماء
۱۵۵،۲۳۲،۲۹۴،۳۳۱	صدر الدین موسی (شیخ)	۱۳۱	شمس پهلوی
۳۳۲،۳۳۳	صدر العلماء اردبیلی	۳۲۶	شمس تبریزی
۲۰۱	صدر المعالی	۳۲۶،۳۲۹،۵۰۶	شمس عطار اردبیلی
		۵۲۰	شهاب الدین اهری

۴۶، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲	عبّاس محسنی (میرزا)	۳۳۰، ۳۳۱	صدرالممالکی اردبیلی
۱۹۳، ۱۹۹		۹۶	صدرجمالی
۹۲	عبّاس معین آزاد (سرهنگ)	۳۳۴، ۳۶۶	صفر (میرزا)
		۱۸۸	صمد بزّاز (مهدی)
۳۳۰	عبّاس میرزا قاجار	۲۸۴	صمد بهرنگی
۳۴	عبّاس نراقی	۴۶۹	صمدی
۹۰	عبّاسقلی ارباب زاده (میرزا)	۳۲۵	صهیب رومی
۲۲۱	عبّاسقلی مؤتمن (میرزا)		
۲۰۳	عبدالحسین خادم معارف		ض:
۲۲۸	عبدالحسین مستوفی (میرزا)	۵۵	ضیائی
۳۵	عبدالحسین نوشین	۳۹، ۴۶، ۷۶، ۸۲	ضیاء الدین طباطبائی (سید)
۳۳۹، ۳۴۰	عبدالرحمن کواکبی	۳۴، ۳۵	ضیاء الموتی
۱۸۸	عبدالرحیم صراف (حاج)	۳۵۳	ضیاء عراقی (مجتهد)
۵۱۹، ۵۲۰	عبدالصالح نعمت اللهی		ط:
۳۴، ۳۵، ۴۷	عبدالصمد کامبخش	۳۳۵	طاهر اردبیلی
۳۵۲	عبدالظاهر	۳۳۵	طاير اردبیلی
۲۳۴	عبدالعزیز (صاحب جواهر)		ظ:
۱۹۰	عبدالعظم واهب زاده (میرزا)	۵۱۸	ظَلّ السلطان
۳۵۴	عبدالغنی	۳۰۵، ۳۳۶، ۳۳۷	ظهیرالدین کبیرقاضی زاده
۱۸۸	عبدالکریم صدر		ع:
۳۴۰	عبداللطیف بن عبیدالله اردبیلی	۳۳۷	عابد اردبیلی
۳۴۰	عبدالله اردبیلی (ملا)	۳۳۷، ۳۳۸	عارف اردبیلی
۳۴۱	عبدالجمال الاربدیلی	۳۳۱	عالمشاه
۳۴۰، ۳۴۱	عبدالله ثمرینی (شیخ)	۳۹۱	عالمی (دکتر)
۳۵۸	عبدالله شوشتری (ملا)	۳۹۹	عامل الدین اردبیلی
۳۴۱	عبدالله کورائیمی (شیخ)	۵۰۵	عبّاس (حاج میر)
۴۲، ۴۴، ۴۵، ۱۰۰	عبدالله مستوفی	۳۵	عبّاس آذری
۲۳۲	عبدی بیگ	۲۰۰	عبّاس آموزگار
۲۳۳	عبدی شیرازی	۲۹۴	عبّاس اقبال

۲۹۵	علی بن موسی الرضا (ع)	۳۵۳	عبیدالله بن عیوض
۵۰۴	علی بیگ	۵۱۵	عثمان بن عفان
۱۳۶	علی رزم آرا (سپهبد)	۳۱۵	عرب خان آغرواز اوغلی
۳۸	علی رضا ذکاوتی قراگوزلو	۳۴	عزت الله عتیقه چی
۱۳۲	علی روائی	۵۱	عزت ضیاء بخش (حاجی)
۲۲۱	علی زاده آستارائی	۲۲۸، ۲۳۱	عزیز صابر
۳۴۳	علی سیاه پوش (خواجه)	۵۱، ۷۷	عزیز فرهنگی
۵۵، ۵۹، ۱۰۷، ۱۰۸-۱۰۹	علی شبسنری	۱۷۳، ۱۷۴، ۲۰۶	عزیز فرهودی (میرزا)
۳۴	علی شرفی	۳۱۰	عصام الدین (مولانا)
۳۴	علی شید	۵۰۲	عظمت فولادی
۳۴	علی صادقپور	۵۵	عظیم خادم ملت
۲۲۹	علی علانی	۵۱۸	عظیم زاده
۱۲۰	علی عناصری	۳۵۱	علاء الدین گلستانه (میرزا)
۱۲۳	علی قرشی زاده (سید)	۳۴۰، ۳۵۱، ۳۵۷	علامه مجلسی
۳۳۰	علیقلی خان مخبرالدوله	۱۴۳	علوی (دکتر)
۲۲۳	علی کلکی (سید)	۳۷، ۱۴۷، ۲۹۷، ۳۲۴	علی (امیرالمؤمنین ع)
۱۳۰، ۱۳۱	علی منصور	۳۲۶، ۳۳۳، ۳۵۸، ۵۱۵	
۲۳۱، ۵۱۲، ۵۱۴، ۵۱۵	علی نجات (حاجی)	۳۵۸	علی (سید)
۵۱۶، ۵۱۷		۳۵۱	علی اردبیلی
۳۴۹	علی نراقی (حاجی ملا)	۲۲۲	علی اصغر زاده (آستارائی)
۳۴۴	علیققی اردبیلی	۶۹، ۷۷، ۹۶	علی اصغر فرزین
۳۴	علیققی حکمی (دکتر)	۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۶	علی اکبر مجتهد (آقامیرزا)
۳۵۷	علی یزدی (شیخ)	۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۸	
۳۴	عماد الموتی (میر)	۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۶۷، ۵۰۴	
۵۱۵	عمر (خلیفه)	۳۴	علی اکبر شاندرمنی
۲۵۷	عمر سعد	۴۸۰	علی اکبر کحال
۳۴۴	عیشی اردبیلی	۳۰۹	علی النظام طوسی
		۳۴، ۳۵	علی امیرخیزی

۳۴۶	فائق اردبیلی	غ:	
۳۷۰	فاضل (حاج میر)	۳۴	غازار سیمونیان
۳۶۰	فاضل در بندی	۳۰۱	غریب میرزا
۲۹۹	فاضل شریانی	۱۹۴	غفار بیگ
۸۸، ۸۹	فاطمی (ستوان)	۵۰۵	غفارخان موقر
۱۷۴	فتح الله (حاجی میرزا)	۱۲۰	غفور ملک التجاری
۳۶۸	فتحعلی (سید)	۱۸۸	غلام تاجر تبریزی (حاجی)
۵۰۲، ۵۰۳	فتحعلی امینی	۲۵۸	غلام ترکپور
۲۹۲، ۳۹۲، ۴۶۵	فتحعلیشاه	۱۲۳، ۱۹۰، ۱۹۱	غلام غلامین (حاجی)
۳۵۰	فخرالدین موسوی ننه کرانی (سید)	۱۲۹	غلامحسین
۳۳۰	فخرالدین نصیری	۸۳	غلامحسین چروون
۱۴۶	فرح دیبا (پهلوی)	۶۹، ۲۲۸	غلامحسین حبیب الهی (حاجی)
۱۰۳	فرخ خان خامسلو	۱۳۸	غلامحسین صدرزاده
۳۲۱	فرخ یسار	۱۱۷، ۳۴۴	غلامحسین غروی اردبیلی (حاج شیخ)
۳۴۶	فردی اردبیلی	۳۴۵	
۳۴، ۳۵، ۶۹	فرضی دهقان	۱۰۳	غلامخان خامسلو
۵۸، ۵۹	فریدون ابراهیمی	۵۸	غلامرضا الهامی
۶۹، ۷۰	فریدون کشاورز (دکتر)	۱۲۳	غلامرضا امیری
۱۸۸	فضل الله بزاز (حاج میرزا)	۳۱۹، ۳۵۹	غلامرضا منافی
۱۱۵، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱	فضل الله زاهدی (سرلشگر)	۵۰۱	غلامعلی خان زند (سرهنگ)
۲۱۴	فضل الله سلیمی (میرزا)	۴۷۷	غلامعلی طریقی
۲۲۸	فضل الله شیخ الاسلامی	۱۰۱، ۱۰۳، ۱۲۵	غلام منصوری (میر)
۳۴	فضل الله گرکانی	۷۰	غلام یحیی
۱۲۳	فضلعلی هدی	۴۷۸، ۴۷۹	غنی شمس الحکماء (میرزا)
۵۱۹	فیروزشاه زرّین کلاه	۲۳۳	غیاث الدین (طیب)
		۹۰، ۹۲	غیظعلی شعفی (ستوان)

## ق:

## ف:

۱۷	قادری (سرتیپ)	۳۴۵، ۳۴۶	فائض اردبیلی
----	---------------	----------	--------------

۳۳۷	کیکاوس بن کیقباد	۳۵،۷۷،۱۱۱	قاسم ترکپور
	گ:	۳۵	قاسم چشم آذر
۲۳۳	گذار (مسیو)	۱۸۸	قاسم خان (حاجی)
۲۳۳	گریبایدوف	۳۶۸،۵۱۸	قر بانعلی (آخوند ملا)
۷۵،۷۷،۹۶	گلعلی خیامی	۵۰۴	قره مجاهد
۲۵۸	گنجه ای (عکاس)	۳۳۳	قلندرعلیشاه
۱۹۴	گنجعلی (حاجی)	۷۰	قلی اوف
	ل:	۲۲۱	قمرخانم
۵۰۱،۵۱۶	لطفعلی حبیبی (سید)	۱۲۰	قهرمانخان شجاعی
۱۸۵	لطفعلی خان (امیرتومان)	۳۴۶	قیدی شیرازی
۱۲۸،۳۷۰	لطیف مجدالواعظین (حاجی)		ک:
۱۴۶	لطیفه وحیدی (بانو)	۳۲۴	کاتبی نیشابوری
۴۷۷	لوتر (طیب)	۷۸	کاظم ابریشمی
۲۵۸	لومیر (فرانسوی)	۸۱،۸۲،۸۳،۸۴	کاظم رحیمپور
	م:	۳۴	کاظم شاهرخی
۴۷۷	مانوک (دکتر)	۲۳۵	کاظم صادقیه
۳۴۷	ماهراردبیلی	۴۸۰	کاظم کتال (میرزا)
۳۴۷	مایلی اردبیلی	۴۸۷	کاظم دوافروش (میرزا)
۲۰۰	مترجم السلطنه	۳۸	کامل مصطفی الشیبی (دکتر)
۳۴	مجتبی احمد سجادی	۵۸	کبیری
۳۴۷	مجرمی اردبیلی	۲۸	کراشام
۱۹۳	مجلل السلطان	۳۶۰	کریم (کدخدای نیار)
۲۰۶،۲۰۷،۲۰۸،۲۳۵	مجید تدین	۱۷	کریم مبصر روشنی
۸۵	مجید (ملا)	۲۲۶	کریم مشیرزاده مؤیدی
۷۵	مجید محمدی وند	۳۲۵	کلامی اردبیلی
۴۹۷	معزّم (ملا)	۱۳	کلعلی خان نخجوان (سرهنگ)
		۳۴۶	کوثری اردبیلی
		۳۸۲،۴۵۴	کورنلیوس دو برون

۷۰، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۱۱۲، ۱۱۳	محمد جلیلی	۳۵	محسن زمانفام
۵۰۳	محمد حسن امینی (حاجی)	۱۰۳	محسن صدرالاشراف
۲۲۶	محمد حسن جمال پور صوفی	۱۲۹	محسن کلاهدوز
۲۲۹، ۳۲۴، ۳۵۰	محمد حسین مامقانی (شیخ)	۲۵۶، ۳۶۷	محسن مجتهد (حاج میرزا)
۵۱۹	محمد حسین (حاج سید)	۳۴۷	محسن نجفی (شیخ)
۲۱۵	محمد حسین آیرم	۳۱۸	محمد (ص) (حضرت)
۳۵۲	محمد حسین اردبیلی	۳۵۹	محمد (پدر مقدس اردبیلی)
۳۰۲	محمد حسین بن محمد تقی	۵۱۷	محمد دیوانه (میرزا)
۶۸، ۲۲۸، ۵۰۳ (حاجی)	محمد حسین حبیب الهی	۳۴۸	محمد اردبیلی (حکیم میرزا)
۲۰۰	محمد حسین سوسیال	۴۷۶، ۵۰۴	محمد افراسیابی
۴۷۹	محمد حسین شمس الحکماء	۳۴۰	محمد باقر سبزواری
۳۶۷	محمد خراسانی (شیخ)	۳۵۰	محمد بن حمزه نته کرانی (میرسید)
۲۲۹	محمد ذکری	۳۰۹	محمد بن زکریای رازی
۳۵۱	محمد رحیم عقیلی	۳۵۰	محمد بن عبدالکریم اردبیلی
۳۵۲	محمد رضا بن گل محمد	۳۵۰	محمد بن عبید الله الاردبیلی
۱۰، ۱۰۸، ۱۲۵، ۳۶۸	محمد رضا پهلوی (شاه)	۳۵۱	محمد بن علی اردبیلی (مولا)
۳۷۹	محمد رضا زهتابی	۳۵۲	محمد بن موسی الاردبیلی
۳۴	محمد رضا قدوه	۳۴، ۳۵	محمد بهرامی (دکتر)
۴۷۷	محمد روانخواه (دکتر)	۵۶، ۵۹	محمد بی ریا
۳۷	محمد ساعد مراغه ای	۴۶۰	محمد تربیت
۳۵۱	محمد سراب تنکابنی (ملا)	۳۵۶	محمد تقی (ع) (حضرت)
۳۹۳	محمد سیدی (سید)	۳۶۲	محمد تقی بن حسن (امیر)
۳۳۰، ۳۳۲	محمد شاه قاجار	۳۶۷	محمد تقی شیرازی (شیخ)
۲۲۹	محمد شمس زاده	۳۵۵، ۳۵۶	محمد تقی (آقا سید) مفتی الشیعه
۳۴	محمد شورشیان	۲۱۸، ۳۱۶	محمد تقی ملک الشعرا (بها)
۹۶	محمد صادق صدر جمالی	۳۴	محمد تنها
۲۹۳	محمد صادق (حاج میرزا)	۳۶۲	محمد جعفر بن رستمعلی تبریزی
۳۵۲	محمد طاهر اردبیلی	۱۸۸، ۴۶۸	محمد جعفر صرف (حاجی)

۳۵۶	محمد مفتی الشیعه (سید)	۱۸۸	محمد علی (حاجی) بزّاز
۳۵	محمد نته کرانی	۳۰۲	محمد علی تربیت
۳۳۲	محمد نور بخش (سید)	۱۷۶	محمد علی جبروتی
۱۸۷، ۱۸۵	محمد ولیخان تنکابنی	۲۲۲	محمد علیخان
۲۲۶	محمد همایونی	۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۲۸	محمد علیخان (میرزا)
۳۹، ۲۲۲	محمدی روئین دژی	۲۱۵، ۲۱۸، ۲۲۵، ۲۳۳	محمد علی صفوت
۳۴، ۳۵	محمود بقراطی	۱۲۵، ۱۹۳، ۲۲۸	محمد علیشاه قاجار
۲۹۶	محمود بن احمد بن محمد الاردبیلی	۳۵	محمد علی شریفی
۳۴۰، ۳۵۳	محمود بن عبیدالله الاردبیلی (البدن)	۱۰	محمد علی فروغی
۳۴	محمود پژوه	۱۹۳، ۲۰۱، ۲۰۳	محمد قدس
۴۷۶	محمود خسرو پناه (سرهنگ)	۲۰۴، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۲۵	
۲۱۲	محمود رشیدیّه	۱۲۳	محمد علی منافزاده (حاجی)
۲۲۹	محمود صالحی	۳۱۶، ۳۶۱	محمد علی میرآخور اوغلی (آخوند میرزا)
۳۴۶	محمودی	۵۱	محمد علی نته کرانی
۳۵۴	محنتی اردبیلی	۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹	محمد علی نیرالاطباء
۳۶۹	محبی الدین (آقا میر)	۳۴	محمد فرجامی
۳۵۴	محوّی اردبیلی	۲۹۹	محمد فشارکی
۱۰۰	مختاری (سر پاس)	۱۰۷	محمد قاضی
۲۹۴، ۳۲۹	مرتضی انصاری (شیخ)	۴۸۷	محمد قلی دوافروش
۵۱	مرتضی پیر (دکتر)	۳۵۳	محمد کاشی (ملا)
۲۹۹، ۳۵۵	مرتضی خلخالی (سید)	۱۷۱، ۲۹۳	محمد کاظم خراسانی (آیت الله)
۳۴	مرتضی رضوی	۳۱۴، ۳۲۴، ۳۴۲، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۶۷، ۳۶۸	
۳۴	مرتضی سجّادی (دکتر)	۲۹۹، ۳۶۸	محمد کاظم یزدی (آیت الله)
۲۲۶	مرتضی محسنی	۳۰۶	محمد کواکبی
۳۴، ۳۵	مرتضی یزدی (دکتر)	۱۱۸	محمد مظلومی
۲۴	مریم (بیت المقدسی)	۱۱۴، ۱۱۵، ۱۳۶، ۱۳۸	محمد مصدق (دکتر)
۳۵۵	مستوفی اردبیلی	۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۹۷، ۳۹۱	
۱۴۱	مسلم بن عقیل (ع)	۲۱۲	محمد معرفت



۳۶۲	مهدی شرف‌الدین (شیخ)	۱۸۶،۲۰۵،۲۰۶	مسیب (میرزا) رهبر
۴۶۹	مهدیقلی محمدی (حاجی)	۱۲۳،۴۶۹	مشیرالتجار
۳۴	مهدی لاله	۴۷۹	مشیرالحکماء
۳۶۹	مهدی مازندرانی (شیخ)	۴۷۶	مصطفی خسرو پناه
۲۲۶	مهدی ملک افضلی	۵۵	مصطفی دادجوی (حاجی)
۲۱۰	مهدی مهدوی الاصل (سید)	۳۷۰	مصطفی (ملا) واعظ
۲۹۲	مهرعلی ملا	۶۶،۱۳۴،۴۷۱	مظفرالدین شاه
۵۰۵	میراسدالله	۱۴۰	مظفریقائی (دکتر)
۴۷،۷۰	میر باقراوف	۱۹۰	مظهدالدوله
۳۳۲	میرزا آغاسی (حاجی)	۳۰	معتصم السلطنه فرخ
۵۰۶	میرزا آقا ذبیحیان	۵۱،۷۷	معصوم کاشانی (حاج میر)
۱۲۹	میرزاده	۳۵	منصورکنی
۷۷،۹۷،۱۱۱،۱۱۳	میرزازاده	۲۰۱	معین دیوان
۳۴۲	میرزای شیرازی (مجتهد)	۵۵	مکرم ترابی
۳۳۰	میرزا هادی صدرالممالکی	۳۶۰	ملحی اردبیلی
۳۶۹	میرزای همدانی	۴۷۱	ملک التجار
۲۴۴	میرغفورفاضلی	۱۸	میش خان خلخالی
	ن:	۱۹۰	منتخب زاده
۳۵۳،۳۴۸	نائینی (مجتهد)	۲۹۷	منذرین قیس
۱۵۰	نادرشاه	۱۴۲	منوچهرکنی (سرتیب)
۵۱۷	نادعلی مجتهدی	۳۶۲	مؤمن اردبیلی
۴۲،۳۳۳	ناصرالدینشاه	۲۱۱	مؤمن هدایت‌اللهی
۲۰۱،۲۲۲	ناصرروائی	۵۰	موسی (حضرت) (ع)
۱۰۹،۱۲۰،۱۳۰،۱۸۷	نایب‌الصدر	۵۵	موسی (سید)
۱۸۸،۱۸۹،۵۰۵،۵۱۳		۲۹۴،۵۰۰،۵۱۹	موسی الکاظم (ع) (حضرت)
۵۲۰	نجیب‌الدین شهروردی	۲۲۶	موسی سبطی
۷۸	نصرت اجیرلو	۵۵	موسی کیوانی (شیخ)
۳۴	نصرت اعزازی	۵۸	مهتاش (دکتر)
		۳۴	مهدی دانشور

۱۳۸	وکیل الرعايا	نصرت الله جهانشاهلونی افشار
۱۳۴	و یلیام ناکس داریسی	۳۴،۴۷،۱۰۰،۱۰۱
	ی:	۶۸،۶۹،۲۲۸
۳۲۱	یاری شیرازی	۳۶۲
۱۲،۴۰۲	یاقوت حموی	۳۶۳
۵۰۶	یحیی (حاج)	۵۵
۳۶۶	یعقوب اردبیلی	۱۴۰
۵۱۹	یعقوب (حاج سید)	۱۳۱
۳۵،۳۸،۶۰،۷۷،۷۸	یعقوب قدس	۱۴۳
۰۹۶،۹۷،۱۱۱،۱۱۲،۱۱۳،۲۰۵،۲۲۶		۳۶۳
۳۷۰	یعقوب قطب الواعظین (ملا)	۳۴،۳۵
۳۴	یوسف افتخاری	۳۶۳
۳۳۳	یوسف بن صدر العلماء (شیخ)	۲۳۰
۳۴	یوسف ثقفی	ه:
۱۲۰	یوسف رئیسی (سید)	۳۶۰
۱۹۰، ۱۹۱	یوسف ضیاء (میرزا)	۱۲۳
۵۸	یوسف عظیمیا	۱۴۳
۳۶۷	یوسف مجتهد (حاج میرزا)	۵۰۲
۳۳۳	یوسف مستوفی الممالک (میرزا)	۹۰
۱۹۰، ۱۹۱	یوسف معاون (سید)	۳۷۹
۵۰۵	یوسف معماری (دکتر)	ه:
۲۱۰	یوسف هدایت اللّهی (سید)	۳۶۳
۵۰۴	یونس	۲۹۱
۱۰۲، ۳۶۸	یونس نجفی (آیت الله اردبیلی)	۳۶۴، ۴۷۵
۱۳۹، ۳۶۹	یونس سید یونسی (حاج سید)	۳۶۶
		۴۶
		۵۵
		۵۲۰
		۳۶۶
		نصرت حبیب الهی
		نظام الدین اردبیلی
		نظام الدین بن شمس اردبیلی
		نظام الدین رفعی
		نعمت الله نصیری (سرهننگ)
		نفیسی (دکتر)
		نقی وکیلی
		نکعت اردبیلی
		نورالدین الموتی
		نوری اردبیلی
		نیر احمدی (سید احمد)
		هاشم بحرانی (ملا)
		هاشم مصطفوی (سید)
		هاشم وکیلی
		همایون امیراحمدی
		هوشیار (استوار)
		هیئت بررسی واحد آب و زارت آب و برق
		وارثی اردبیلی
		واقد اردبیلی
		واله اردبیلی
		والهی اردبیلی
		وثوق الدوله
		وثوق دیلمیان
		وجه الدین عمر بن عثمان المکی
		وفائی اردبیلی

## اسامی خاصی که در این کتاب آمده است :

## ب- امکنه

آ:

۲۵۰، ۲۹۲، ۲۹۳	اُجدکان	۳۸۹	آبی بیگلو
۳۱۴	احمدیه شیراز	۱۹۴	آخماز
۳۸۰، ۳۸۳	ارس	۳۹۰	آرالوی بزرگ
۲۱	ارشق	۳۹۰	آرالوی کوچک
۴۷۰	ارمنستان	۴۱، ۴۳	آزادستان
۴۷۱	ازمیر	۷۰، ۸۱، ۸۹، ۱۰۴، ۱۱۱، ۱۱۲	آسدر
۳۸۳	اسبته (قله)	۰، ۱۴۴، ۲۱۴، ۲۲۱، ۲۳۷، ۳۷۶، ۳۷۷	
۲۸۲	اسپانیا	۰، ۲، ۴۵۵، ۵۱۳	
۳۰۲، ۳۳۶، ۳۳۹، ۴۷۱	استانبول	۳۸۳	آصلاندوز
۳۲۱	استخر فارس	۳۷۹، ۳۸۰، ۳۹۰	آغلاغان
۳۱۵، ۳۶۳	استرآباد	۱۲۲	آقاد گیرمانی
۲۲	استرالیا	۳۸۲	آقبلاغ
۲۹۰	اسکندریه	۳۸۵	آقبلاغ رستمخان
۲۹۲، ۳۱۵، ۳۲۰، ۳۲۱	اصفهان	۳۸۱، ۴۲۶	آق قلعه
۳۳۶، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۹۷، ۴۵۵		۳۸۱	آلماس
۱۵	افغانستان	۱۵، ۱۹، ۲۱، ۲۴	آلمان
۱۰	اقیانوس هند	۴۷۰	آمید
۳۵۰	الابو بکره	۵۵	آمریکا
۳۷۴، ۳۷۷، ۴۱۶	البرز		الف:
۲۹۸	الجاروخیه	۳۸۴، ۳۸۵	اثردی
۳۵۰	ام السلطان قاهره	۱۲۱، ۲۹۳	ابراهیم آباد
۳۰۹، ۳۵۰	الایتمیشیه قاهره	۴۹	ابریکوه
۳۸۴	اندرآب	۳۵۴	اجمیر

۲۹۱،۲۹۵،۲۹۶،۳۰۷،۳۰۹	بغداد	۳۸۱	انزاب
۳۹۰	بقرآباد	۲۲،۲۳،۳۲،۳۹،۴۰،۵۵	انگلستان
۱۲۸،۱۴۳،۱۴۷،۱۹۶	بقعہ شیخ صفی الدین	۲۲۲،۲۲۳،۲۲۴	انگوت
۲۱۶،۳۶۲		۳۸۱	اورتا کند
۳۸۰	بوران	۱۹	اوکراین
۴۲۱	بور بون ڈلانیسی (فرانسہ)	۳۸۳	اونار چای
۳۸۵	بوسجین	۳۱۴،۳۸۴	ایردیموسی
۵۱۷	بہشہر	۳۸۰	ایرنجی
۲۴،۳۴۳	بیت المقدس	۳۸۱	ایلانجیق
۳۴۹	بید گل کاشان	۳۹۰	ایوریق
۸۸،۲۲۱،۲۲۲،۲۲۳،۲۲۴،۳۷۶	بیله سوار		ب:
۱۹،۹۳،۱۴۳	بیمارستان بوعلی	۵۱۷	بابل (بارفروش)
۳۸۷	بیوک چای (چشمہ)	۳۸۲	بابلان
		۳۸۵	باروق
		۱۰۹	باسمنج
۳۹۷	پاکستان	۲۱،۳۷۴،۳۷۷،۳۸۰،۳۸۸،۴۰۱	باغرو
۳۴۶	پسخان گیلان	۸۴	باغ کلانتر
۲۴،۲۳۳،۵۰۲	بطرو گراد (لنین گراد)	۳۱	باغمیثہ
۱۴۳،۳۷۸،۳۸۱	پل آلماس	۲۹۷	باغونیہ
۳۷۸	پل سامیان	۷۰،۲۳۶،۳۳۷،۴۰۰	باکو (بادکوبہ)
۴۱۷،۴۲۳	پہن لی سو	۱۱۷،۲۹۳،۳۸۰،۳۸۱،۳۸۲	بالخو چای
۲۰۰	پیرشمس الدین	۳۸۳،۳۸۸،۳۹۰،۴۱۰	
۱۱۷،۲۰۰،۳۸۸،۳۸۹،۵۰۴	پیرعبدالملک	۳۹۰	بایندرق
۲۴۰	پیرمادر	۴۷۰	بردعہ
۳۸۱	پیرنق	۳۸۱	بُر جلو
۳۸۵،۳۹۰	پیرہ قوم	۲۳۶	برلین
		۳۵۴	بُرہانپور
		۳۷۶	بزغوش (کوه)
۳۸۵	تازہ کند	۴۲۵	بیش باجی
۲۹۶	تازہ میدان		
			ت:

۳۸۵	چندانق	۱۰،۱۳،۲۴۲،۲۸۱،۳۳۶	تبریز
۳۸۵	چهل گز	۳۸۵	تپه شمیرین
۵۵	چین	۳۸۳	تپه نادری
	ح:	۳۸۱	تحرق
۳۸۱	حاج سلیم قشلاقی	۱۵،۴۵۵	ترکیه
۳۸۵	حاج محمود	۳۳۰،۴۵۵،۴۷۰	تفلیس
۳۴۰	حیثه	۳۹۰	توپراقلو
۳۸۴	حسن باروق	۹،۱۰،۱۶،۱۷	تهران
۲۵۶	حسینیه مجتهد		ت:
۳۸۱،۴۱۴	حکیمه قشلاقی	۴۹،۸۶،۱۲۲،۳۴۰،۳۴۱،۳۸۵	شمیرین
۳۳۶،۳۳۹	حلب		ج:
۱۹۰،۲۲۸،۲۹۸	حمام پیر		جبه در
۲۵۰	حمام حاج صادق	۳۸۵،۳۸۷	جوراب
۱۱۷	حمام حاج میرزا حبیب	۳۸۱	جه پید
۳۸۵	حمل آباد	۸۵	جیرال
	خ:	۳۸۲،۳۹۷	ج:
۳۸۳	خان بلاغی		چاپخانه احمدیه
۲۴۰	خان چمنی	۲۲۷،۲۳۰	چاپخانه جلالی
۳۸۵	خانقشلاقی	۲۳۲	چاپخانه جودت
۳۸۱	خرابه کوئول	۱۱۸،۱۱۹،۲۳۱	چاپخانه صابر
۳۰۱،۳۶۳	خراسان	۲۳۲	چاپخانه مروت
۴۰۲	خرمن بری	۲۳۱	چاپخانه مقصودی
۳۷۷،۳۸۰	خزر (دریا)	۲۳۲	چاپخانه ناهید
۳۱۱	خسر و آباد مغان	۲۳۲	چالدران
	خلخال	۱۴۷،۳۳۶	چاله میدان
۲۰۱،۲۲۱،۲۲۲،۲۴۲،۲۸۱،۲۹۹،۳۵۵		۱۴۲	چای سقرلو
۳۷۶،۴۷۲،۴۷۳		۴۱۵	چلونند
۳۹۰	خلیل آباد	۲۲۲	چناقرد
۳۸۳	خیابو چای	۳۸۵	

۳۸۲	زَرّه ناس	د:	
۹،۵۴،۳۶۸،۴۵۵،۴۵۶،۴۷۰	زنجان	۲۴۴،۲۵۲،۳۸۲،۳۹۲،۴۱۴،۴۱۵	داشکسن
۳۴۰	زنگبار	۱۲۸،۱۴۴،۲۱۶	دبیرستان پهلوی
۳۳۷	زویله	۱۰۹،۱۲۸،۱۳۷،۱۴۳	دبیرستان صفوی
	س:	۴۵۵	در بند
۴۲۱	سائون (فرانسه)	۸۹	درّه آغلاغان
۴۲۳،۴۲۴	ساری سو	۲۹۲،۳۷۹،۳۸۹،۳۹۰	دریاچه نوئور
۳۸۱	ساری قیه	۴۱۳	دماوند
۱۹،۹۲	سالاریه	۲۹۱،۲۹۸،۳۶۰	دمشق
۳۸۵	سامیان	۱۴۹	دندانقان
۳۹۷	ساوه	۳۹۰	دونول
۴۰	سبزوار	۳۸۳	دوجاق
۲۱،۱۴۵،۲۹۵،۳۷۶،۳۸۰،۳۸۳	سیلان	۳۸۵	دیجوجین
۳۸۴،۴۰۱،۴۰۴،۴۰۵،۴۱۱،۴۱۶،۴۲۱	سراب	۳۸۱	دیمان
۸۶،۸۸،۸۹،۱۲۶		۴۱۵	دیم سقرلو
۱۴۴،۲۲۱،۳۷۶،۴۷۲		۳۸۵	دیولق
۲۳۰	سرای حاج رحیم	۳۸۲	دیولنه سر
۵۱۸	سرای ملکشاه زنجان		
۱۳۰	سرای وکیل	ر:	
۳۸۰	سرخاب	۴۲۰	رامسر
۲۸۱	سرخس	۲۹۱	رباط
۴۱۶	سردابه	۲۸۱	رشت
۱۴۶،۳۱۴،۳۸۱،۳۸۷،۴۱۶	سرعین	۳۸۱	رضاقلی قشلاقی
۴۲۳،۴۲۴،۴۲۶		۳۹۰،۳۸۵	رضی آباد
۱۵	سعدآباد	۵۵،۴۵۹	روسیه شوروی
۳۸۱	سقرلو	۳۰۷	روم
۳۸۲	سلطان آباد	ز:	
۴۲۷	سن گالمیه (فرانسه)	۴۹	زاهدان

	ع:	۲۹۱	سوریه
۳۰،۵۰۴	عالی قاپو	۱۴۹	سومنا
۱۵،۳۳۰	عراق	۳۸۷	سیرجان
۳۶۳	عراق عجم	۴۱۵	سیف آبادنمین
۲۹۱	عربستان	۳۲۵	سیمساطیه
۱۷	عشق آباد		ش:
۳۸۵	عموقین	۳۳۶	شام
		۱۴۳،۱۴۴،۳۸۱	شام اسی
	ف:	۳۸۱	شاه بلاغی
۵۵	فرانسه	۱۰۵	شریف آباد قزوین
۴۶،۳۹۷	فلسطین	۲۹۳،۳۱۰،۴۷۱	شماخی
	ق:	۳۸۴،۳۸۵	شمس آباد
۱۰۶	قافلانکوه	۳۸۵	شهریور
۳۹۲	قاندلوجای	۳۷۵،۳۷۹،۳۸۸،۳۹۰،۴۱۴	شورابیل
۹۲،۳۸۹	قاندودره	۱۳۹،۳۶۹	شیخان (قبرستان)
۲۹۱،۲۹۳،۳۰۹،۳۵۳	قاهره	۴۶۴	شیرآباد
۳۸۰،۳۸۱	قره تپه	۳۰۱،۳۵۴	شیراز
۳۸۱	قره چای	۳۸۱،۳۸۴	شیران
۳۷۸	قره چناق	۳۲۱	شیروان
۳۸۰،۳۸۱،۳۹۲،۴۲۴	قره سو (چشمه)		ص:
۳۸۳،۳۸۴	قره سو (رودخانه)	۱۸،۳۷،۳۸۰،۴۱۵	صائین
۳۴۵	قره کُلوک	۴۹۵	صومعه (صوما)
۳۸۲،۳۸۵	قره لر		ط:
۹،۳۱۱	قزوین	۳۸۳	طالب قشلاقی
۳۸۲	قصاب تپه	۴۷۶	طالش (طوالش)
۳۸۲	قطب آباد		ظ:
۱۷،۳۲،۳۳،۴۶،۷۰،۱۷۶	قققاز	۲۹۸	ظاهره البرانیه
۳۱۶،۳۵۵،۴۰۷،۴۵۵،۴۵۶			
۳۸۸،۴۷۷	قلخان تپه		

۲۵۸	کوچه دکتر شمس	۲۹۳، ۳۸۵	قلعه جوق
۳۵، ۲۵۸	کوچه عارف	۳۲۳	قلعه قهقهه
۳۴۱، ۳۸۵	کورائیم	۱۸۱، ۳۱۱، ۳۳۰، ۳۵۳، ۳۵۱، ۳۵۶، ۳۶۹	قم
۳۷۸	کوزه تپراقی	۳۸۲	قونلوغا
	کیوی	۴۱۴	قوتورسوئی
	گ:	۳۸۵	قوری چای
۳۱۶، ۳۱۷	گازر	۲۳۷	قوشاتپه
۵۰۱، ۵۱۶	گازران	۴۲۵	قهوه سوئی (چشمه)
۳۸۷، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸	گامیش گوئلی	۸۳	قیصریه
۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۳، ۴۲۴			ک:
۳۹۷	گرگان	۳۰۷، ۳۴۶، ۳۴۹	کاشان
۳۸۵	گرجان	۲۲	کانادا
۸۸، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۳۷۶	گیرمی		کتابخانه اسعدپاشا
۳۸۱	گلستان	۳۳۹	کتابخانه ایاصوفیا
۳۸۲، ۳۸۴	گلمغان	۳۵۸، ۳۶۳	کتابخانه رضویة خراسان
۳۳۲	گنبد الله الله	۳۱۳، ۳۲۲	کتابخانه سلطان القرائی (تبریز)
۳۸۱، ۴۱۶، ۴۲۶	گنزق	۳۵۲	کتابخانه مجلس شورایی
۴۲۵	گنوسوئی (چشمه)	۴۲۰	کتابخانه مرکزی دانشگاه
۳۸۵	گورادیل	۳۳۵	کتابخانه ملک (تهران)
۳۸۰	گوگرچین	۳۴۵	کتابخانه ملی (تهران)
۳۸۰	گوگمه	۵۴	کردستان
۳۸۰	گون دوغان	۳۸۵	گرد کندی
۴۷، ۲۸۵، ۲۸۶، ۳۵۵، ۳۹۹، ۴۵۵، ۴۵۶	گیلان	۳۹۰	گرگن
۳۸۲، ۳۸۵	گیلانده	۲۸۱، ۳۳۰	کرمانشاه
	ل:		کلخوران (شیخ)
		۲۸۳، ۳۲۹، ۳۳۴، ۳۸۲، ۳۸۷، ۳۹۰	
۳۲۱	لاهیجان	۳۸۱	کمال آباد
۳۹۷	لبنان	۳۸۵	کمی آباد



۲۲۲	مدرسه فارابی	۳۸۰	لدی
۲۲۰	مدرسه فردوسی (نمین)	۴۲۱، ۴۲۷	لوار (فرانسه)
۱۹۶، ۱۹۹	مدرسه محمدیه		م:
۲۱۲	مدرسه معرفت	۲۳	مالت
۱۷۵، ۳۶۹	مدرسه ملا ابراهیم	۲۰۱، ۲۴۰	مال میدانی
۳۵۱	مدرسه مبارکه (اصفهان)	۳۱۰	ماوراء النهر
۲۱۸، ۲۲۰	مدرسه مهستی بنات	۱۱۸	میجه میر
۱۷۵	مدرسه میرزا علی اکبر	۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۸	مدرسه احمدیه
۲۰۱	مدرسه ناصری	۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۱	مدرسه انوری
۱۹۰، ۱۹۲	مدرسه نشر معارف	۲۲۰	مدرسه پوراندهخت
۱۸۵، ۱۸۹، ۲۲۲	مدرسه نصریه	۲۲۲	مدرسه پهلوی (آستارا)
۲۲۱	مدرسه نظامی (آستارا)	۲۰۹، ۲۲۴	مدرسه تدین
۲۱۰، ۲۱۱، ۲۲۴	مدرسه هدایت	۲۲۴	مدرسه تربیت
۲۹۱، ۲۹۷، ۳۳۳	مدینه	۲۲۴	مدرسه توفیق
۲۷، ۹۷، ۴۷۰	مراغه	۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹	مدرسه جعفریه
۲۹۱	مراکش	۲۱۲	مدرسه جهان علوم
۲۴۲	مرند	۲۲۱	مدرسه حکمت
۳۸۰	مزرعه	۲۲۲	مدرسه حکیم نظامی (آستارا)
۳۰۱	مسجد الاقصی	۲۲۲	مدرسه خیام (آستارا)
۱۲۹، ۱۷۵	مسجد جامع	۲۱۲	مدرسه رشدیّه
۲۰۱	مسجد جمعه	۱۹۳، ۱۹۵	مدرسه رشیدیّه
۳۶۱	مسجد جنت سرا	۲۱۲	مدرسه رفعت
۱۷۵	مسجد حاج میر صالح	۱۹۳	مدرسه روشن
۵۱۸	مسجد سید (زنجان)	۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۱	مدرسه سنائی
۱۳۶	مسجد شاه	۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۱	مدرسه سعدی
۵۰۴	مسجد عالی قاپو	۱۸۹	مدرسه شرافت
۳۶۸	مسجد گوهرشاد	۱۷۵	مدرسه صالحیه
۹۲	مسجد مجد	۲۱۲، ۲۲۴	مدرسه صداقت

۴۱۵	نُوشْتَق	۳۸۳	مشکین چای
۲۹۲، ۵۰۲	نوشهر (نوشار)	۸۶، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳	مشکین شهر
۱۹۸، ۳۵۸، ۳۸۲، ۳۸۵، ۴۹۵	نیار	۲۲۴، ۳۷۶، ۳۸۳، ۳۸۴، ۴۷۲	
۳۷۶، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۱، ۴۰۰	نیر	۲۸۱، ۳۱۶، ۳۴۴، ۳۴۸، ۳۶۸، ۳۹۷	مشهد
هـ:		۲۹۱، ۳۳۶، ۳۵۰	مصر
۳۰۱	هرات	۳۸۵	معصوم آباد
۳۲	همدان	۳۰۴	معلّاء
۲۲، ۳۲، ۱۵۰، ۳۴۰، ۳۵۴	هندوستان	۲۱، ۸۸، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۵۳، ۲۲۳، ۲۲۴	مُغان
۳۷۸، ۳۹۰	هیر	۳۷۶، ۴۰۴، ۴۰۵	
و:		۲۹۱، ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۳۳، ۳۵۰	مکه
۳۸۰، ۳۸۱	وِیْرَسَق	۳۸۲	ملا باشی
۴۲۶، ۴۲۷	ویله دره (بیلا درق)	۳۹۷	ملایر
ی:		۳۸۲	ملا یوسف
۳۸۱	یامچی سفلی	۱۰	موریس (جزیره)
۳۸۱	یامچی علیا	۳۸۵	مهماندوست سفلی
۴۲۴، ۴۲۵	یَرّه نال سوئی (چشمه)	۳۸۵	مهماندوست علیا
۳۸۷	یزد	۲۴۳، ۴۷۰	میانج (میانه)
۳۸۰	یورتچی	۳۸۴	میر اشرف
۳۳۳	یوسفیه (باغ)		
۲۹۰	یونان		
		ن:	
		۱۳، ۱۹۰، ۳۸۲	نارین قلعه
		۲۹۸	ناصریه الجوائیه
		۱۸۱، ۲۹۲، ۲۹۹، ۳۱۴، ۳۲۹، ۳۳۳	نجف اشرف
		۳۴۰، ۳۴۴، ۳۴۷، ۳۵۲، ۳۵۵، ۳۵۹، ۳۵۹	
		۳۶۱، ۳۶۷، ۳۶۸	
		۳۸۴، ۳۸۵	نشه رود
		۸۶، ۸۷، ۲۲۰، ۲۲۱، ۳۷۶، ۳۷۸، ۴۱۵	نمین
		۳۴، ۳۵۰، ۴۷۳	ننه کران
		۳۸۴	نوران

## اسامی خاصی که در این کتاب آمده است:

## ج- کتاب و روزنامه

۳۰۰	انيس القلوب وغاية المطلوب		آ:
۳۱۲	انموزج	۴۱۹، ۴۲۵، ۴۲۶-۴۲۷	آبهای معدنی آذر بایجان
۳۱۲	الانوار لاعمال الابرار	۳۲۲، ۳۵۵	آتشکده آذر
۳۵۳	ایمات در نجوم	۳۷۴	آثار البلاد
۳۵۳	این هیئته والاسلام	۵۱۵	آثار باستانی آذر بایجان
۳۷۹	ایران زمین	۳۱۰	آداب بحث مجهول مطلق
	ب:	۳۷۵، ۳۷۷، ۳۷۸	آمارنامه آذر بایجان شرقی
		۳۵۷	آیات الاحکام
		۳۱۴	آیات الرجعه
۱۵۵	بحرالانساب قاضی ابی السعید		الف:
۳۳۳	بستان العارفين		اثبات الواجب
۳۱۴	بصائر الدرجات	۳۰۲	اثبات الواجب مقدس اردبیلی
۳۲۲	بهجت الاحرار	۳۵۷	اخلاق ناصری
۲۴	بیت المقدس و تحوّل قبله	۱۵۶	ارشاد الاذهان علامه حلی
۳۰۲، ۳۲۴	بیست باب	۳۶۲	از مبداء تا مقطع
۳۰۲	تاج المناقب	۳۴۳	اسرار الحکمه
۲۹۴، ۲۹۹، ۳۰۱	تاریخ اردبیل و دانشمندان	۳۵۲	اسرار الهدایه
۳۰۵، ۳۰۶، ۳۲۵، ۳۵۰		۲۹۵	اشکال التأسيس سمرقندی
۱۸۹، ۱۹۳	تاریخ فرهنگ آذر بایجان (حسین امید)	۳۰۲	اصول الدین عوامی
۱۵۷	تاریخ فرهنگ ایران	۳۴۲	اصول الدین مسلمین
۱۷۲	تاریخ نادر	۳۴۲	اصول کافی
۳۰۲	تحریر اقلیدس	۳۵۶	اقتصاد کشاورزی
۳۱۰، ۳۲۳، ۳۶۶	تحفه سام میرزا	۳۷۳	امّ القرى
۴۷۸	تحفه الصالحین	۳۴۰	الانساب
۳۱۴	ترجمه الانوار الولاية	۲۹۵، ۲۹۷، ۳۰۰	

۳۵۳	بریشه الکفایه	۳۱۴	ترجمه عشقیه
	خ:	۳۱۴	ترجمه فصل الخطاب
		۳۲۴، ۳۳۷	تشریح الافلاک
۴۵	خاطرات خلیل ملکی	۳۸	تشیع و تصوف در اسلام
۸۰	خاطرات دکتر قاسم غنی	۳۰۲	تفسیر شاه‌ی
۳۴۹	الخزاین	۳۷۷، ۳۷۸	تقسیمات اقلیمی و رُستنیهای ایران
۳۱۰	خلاصه الاشعار ترقی کاشانی	۳۷۹	
۲۴۸	خواندنیها	۲۳۲	تکلمة الاخبار
	د:	۳۱۴	تمییز المشرب
۲۳۴، ۳۴۲	دائرة المعارف اسلام وهمگی شیعه	۱۷۲	تنبيه الغافلین
۱۵۶	دائرة المعارف بریتانیکا	۳۰۲	تهذیب الاصول علامه
۱۵۶، ۳۸۶، ۴۵۵	دائرة المعارف جغرافیائی جهان	۳۱۵	تهذیب الاصول عمیدی
۳۴۰	دائرة المعارف الحدیثه		ج:
۲۹۴، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۷	دانشمندان آذربایجان	۳۵۱	جامع الروات
۳۱۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۹، ۳۴۰، ۳۴۴			جغرافیای زاخی گیلان، مازندران و آذربایجان
۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۴، ۳۶۳، ۳۶۶		۳۷۵، ۳۸۲، ۳۹۲، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۸۱	شرقی
۳۲۱	دهنامه	۴۰	جغرافیای انتخاباتی
۳۶۸	دوره کامل فقه	۴۰۷، ۴۱۲، ۴۸۴	جغرافیای کشاورزی
۳۱۴	دیباچه منظوم بر سبع المثانی		ح:
۳۱۴	دیوان حالی	۳۰۹	الحاوی
۳۲۱، ۳۲۲	دیوان خطائی	۳۲۴	حاتمیه
۳۲۵	دیوان سمطوری	۳۱۰	حاشیه بر تهذیب اصول فقه
۳۲۱	دیوان یوسف وزلینا	۳۱۰	حاشیه بر تهذیب منطق
	ذ:	۳۱۴	حاشیه بر گلشن راز
۳۰۴، ۳۰۵، ۳۱۳	الذریعه الی تصانیف الشیعه	۳۱۴، ۳۵۶	حاشیه بر سبب شیخ انصاری
۳۱۵، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۴۳		۳۳۳	حدائق ناصری
۳۴۴، ۳۴۵، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۶۱، ۳۶۳		۳۲۵، ۳۴۶	حدیقه الا
		۳۵۷	حدیقه سبیه
		۳۳۰	حقیقه العالم

رساله ای در تصوف	۳۱۴	ر:	س:
رساله فی المنطق	۳۵۲		سخنان کوتاه حضرت علی (ع)
روزنامه آذر بایجان	۴۴، ۵۱، ۷۴		سخنوران آذر بایجان
روزنامه آذریز	۴۲، ۴۴		سلسله النسب صفویه
روزنامه اتفاق	۲۲۷		ش:
روزنامه اطلاعات	۵۳، ۵۸، ۶۱، ۱۱۹، ۱۴۵		شجره التقوی لثمره يوم الجزا
روزنامه انجمن تبریز	۱۸۸		شداالزار
روزنامه ایران	۳۱۶		شرح الهیات التجرید
روزنامه بامداد	۲۴۲		شرح تذکره چغمینی
روزنامه برگ سبز	۱۸۹، ۲۲۷، ۲۳۰		شرح حاشیه ملا عبدالله
روزنامه بهار آذر بایجان	۲۲۹		شرح شمسیه
روزنامه پلیس	۱۹۰		شرح شواهد
روزنامه پیک روز	۲۲۹		شرح صمدیه
روزنامه جودت	۵۷، ۲۲۸		شرح صیغ العقود
روزنامه خراسان	۳۱۶		شرح کبیر
روزنامه دامن حق	۲۲۹		شرح مواقف
روزنامه دفاع مردم	۲۲۹		شرح هدایه
روزنامه رعد	۴۶، ۸۲		شواکل الحورفی شرح هیاکل النور
روزنامه شمس ایران	۱۳۳، ۲۲۹		ص:
روزنامه قیس	۲۲۸، ۲۲۹		صحیفه الاسطراب
روزنامه کشور	۴۶، ۴۸		صریح الملک
روزنامه ملی	۱۸۷		صفوة الصفا
ریاض العارفين ومنهاج السالکین	۳۴۹		صلوة المسافر
ریاض العرفاء	۳۰۲، ۳۳۷		صومیة شیخ بهائی
ریاض ناصری	۳۳۳		ض:
		ز:	الضوء الامع لاهل قرن التاسع
زبده البيان	۳۰۱، ۳۵۷		۳۰۴، ۳۰۹، ۳۴۱، ۳۵۰، ۳۵۴

## گ:

۴۴،۵۹،۱۰۲	گذشته چراغ راه آینده	۳۴۰
	گزارش نیمه تفصیلی آبهای زیرزمینی ایران	۳۰۹
۳۷۶،۳۸۳،۳۸۹		۳۶۰
۳۳۳	گلزار یوسفی	۳۰۷
۱۷۲	گلستان سعدی	
۳۰۱،۳۰۳	گلشن زار	۲۰،۴۸۱
۳۳۲	گل وریحان	۳۲۰
۳۵۲	گنجینه دانشمندان	۳۶۸
	ل:	۳۰۹
۲۴۳،۳۷۶،۳۸۶	لغتنامه دهخدا	۳۶۲

## م:

۳۳۱	مثنوی صدرالممالک اردبیلی	
۳۴،۳۵	مجله جوان	۲۹۱
۲۸۱	مجله فردوسی	۳۶۸
۳۵۷	مجمع الفایده والبرهان	۳۳۷،۳۳۸
۳۳۰	مجمع الفصحاء	۳۷۴
۳۰۲	المحاكمات بین الطبقات	۲۴۳
۳۰۸*	مدارک الاصول	
۳۵۲	مداوات النفوس	۳۶۸
۳۳۰	مرآت البلدان	
۳۴۴	مراحل الوصول الی علم الاصول	۳۱۰
۲۵	مرده خواران لتین گراد	۳۱۲
۷۹،۸۹	مرگ هست و باز گشت نیست	۳۴۳
۳۰۹	المیزان شمس الدین ذهبی	۳۱۸
۳۱۰	مطالع	۳۰۰
۳۵۸	معالم الاصول	۳۱۰
۳۶۸	معتقدات الفاصر	۳۶۲

## ط:

	طبایع استبدادیه	
	طبقات السنیه فی تراجم حنفیه	
	طبقات الشافعیه	
	طبقات الشیعہ	

## ع:

	عالم آرای عباسی	
	عرفات العاشقین	
	عروة الوثقی	
	علوم الحدیث	
	عنوان نامها	

## ف:

	فتوح البلدان	
	فروع اجمالی	
	فراهانامه	
	فرهنگ روستائی	
	فرهنگ معین	

## ق:

	قاعده لاضرر	
--	-------------	--

## ک:

	کبری	
	الکشاف زمخشری	
	کشف الخطاء خوانساری	
	کشف المظنون	
	کشف المعارف	
	کنز العرفان	
	کنز الفوائد	

۳۰۲	مواقف	۱۲،۴۰۲	معجم البلدان
۳۴۵	مهر و وفا	۱۹۴	معجون الاسرار الاطباء
۳۵۴	میخانه	۳۴۳	معذرة العباد
۳۱۰	میزان الادب	۲۱۸،۲۳۰	مقامات ابن سفاړ حڪيم الهی
	ن:	۲۳۳	مقتل عمر
۳۸۵،۴۷۹	نشریه فرهنگ اردبیل	۲۳۳	مقدمه الاحمدیه
۱۷۲	نصاب الصبيان	۲۹۵	مقدمه اسرار الهدایه
۳۲۱	نصیحتنامه	۳۱۵	مقدمه مجموعه عربخان
	و:	۲۹۴	مكشف القلوب
۳۶۸	وجیز المسائل	۳۵۷	مناسك الحج
۱۷۲،۲۳۰	وظیفه الاطفال	۳۲۲	مناقب الاسرار
۳۳۶	وفیات الاعیان ابن خلكان	۲۹۸	منهاج انبیاوی
		۳۰۲	نتیج النصاحه فی شرح نهج البلاغه

## غلطنامه

با همه کوششهایی که بعمل آمد باز غلطهایی در این کتاب دیده می شود. از دارندگان محترم تمتی می شود قبل از مطالعه آنها را بطریق زیر اصلاح فرمایند.

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ج	۶	مرکز نحش	مرکز بخش
۱	۲۶	استاندار	استاندار
۱۱	۶	قرارداده واندوهگین	قرارداده اندوهگین
۳۹	آخر	رواج دارد	رواج داد
۶۱	۲۲	این فصل دوم	این فصل
۷۸	۲	انتخابات دیگری	انتخابات دیگر
»	۱۳	بیشترین	بیشترین
۱۰۱	۲۴	دکتر جان شاهلوئی	دکتر جهان شاهلوئی
۱۰۳	۱۱	نمود	نمود و
۱۱۰	۵	گردانندگان	گردانندگان
۱۱۳	۱	حرکت کردیم	حرکت کردیم»
۱۱۷	زیرعکس «شادروان حاج شیخ غلامحسین غروی»		
۱۳۶	۲۰	۱۳۳۸	۱۳۲۸
۱۳۹	۱	—	زیراسه روز بعد واقعه ۲۸ مرداد
۱۴۸	۱۲	بذ کرد دیگر	بذ کرد دیگر
۱۸۵	۲۲	خط پاورقی فراموش شده است.	
۱۸۹	۲۳	خط پاورقی فراموش شده است.	
۱۹۲	۲۰	تهنیت	هیئت
۱۹۲	۲۳	همانطور	همانطور
۲۳۰	۲۰	نیز	نیز



پایه	بنای	۱۷	۲۳۴
میدهند	می دهد	۲۳	۲۳۹
آنها	هنرها	۱	۲۴۴
درنهاد	درنوع	۷	۲۵۸
آغاج	آغاز	۴	۲۶۶
خاج	خاج	۱۰	۲۷۱
گرفته	گذشته	۷	۲۸۰
قصه وداستان	قصه داستان	۲۳	۲۸۳
ناحیه	ناحیه	۱۹	۲۹۲
خورشیدی	خورشید	۲۳	۲۹۲
بوده	بود	۱۲	۲۹۵
بوده	بود و	۱۷	۲۹۵
نموده	نمود	۵	۲۹۶
قمری	خورشیدی	۳	۲۹۷
مستقل،	مستقل	۲۳	۳۲۱
باده های	باد-های	۱۳	۳۳۲
«برادر	«برادر	۸	۳۴۰
آقامیرزا علی اکبر	میرزا علی اکبر	۲۳	۳۴۰
	زیرعکس «مرحوم حاج محمد طاهر اردبیلی»		۳۵۳
بتدریس	تدریس	۱	۳۵۶
بیامرزد».	بیامرزد	۲۴	۳۶۰
دیدن کرده	دیدن کرد	۲۲	۳۷۵
مطالعاتی	مطالعاتی	۲	۳۸۴

برنامه	بزننامه	۲۲	۳۹۱
زراعت	زراعت	۸	۳۹۳
		۱۳	۴۲۱
پاشنه	پاشنه	۲۲ و ۲۱	۴۴۱
میدوختند	می دوختند	۱۷	۴۴۶
سیگار از مشتریهای	سیگار مشتریهای	۲۳	۴۶۱
سیاه رنگ	رنگ سیاه	۱	۴۶۳
مالروی قدیمی	مالرو قدیمی	۶	۴۷۲
شیخ جنید	شیخ جنید	۶	۵۲۰
سکته مغزی	سکته مغز	۱۶	۵۲۱
کیوی ۴۳۱	کیوی	۵	۵۴۹
حاشیه	حاشیه	۲۵	۵۵۳
گلشن راز	گلشن زار	۷	۵۵۵



کتابخانه شخصی